

۱۲۷۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب تفسیر گانز - جلاء الأذهان

شماره ثبت کتاب

مؤلف ابوالحسن حسین جرجانی

۹۰۹۰۸

مترجم

شماره قفسه ۱۵۳۷

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۶۸

تفسير سورة التيسير
تاسيرة يوسف
عقبا



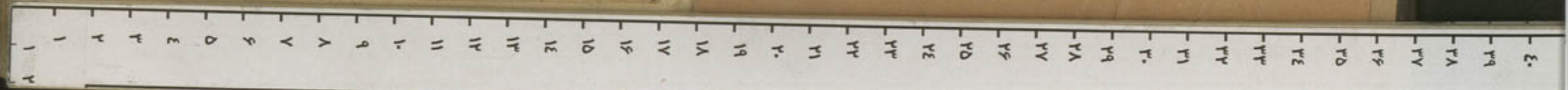
هو
قد شرفت بشراب الشرح
وانا العبد الفلاني المقرب ابو ردي

١٥٢٧
٩٠٩٠٨



قد شرفت بشراب الشرح

تفسير سورة التيسير
تاسيرة يوسف
عقبا
ابو ردي
١٥٢٧
٩٠٩٠٨



سورة مائده در نیت الایک آیه که در حجاب الوداع آمده و می فرماید
اَحَلَّتْ لَكُمْ دِیْنَكُمْ واتی و مکر نیز دیک و اصحاب حدیث از مخالفان
و می فرماید **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان صد و مبعث و یک**
آیه است در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خطب ج الوداع گفت
که سوره مایه آخرین سوره است که از قرآن نازل شد حلالش حلال و اریب
و حرامش حرام عبد الله گفت چون این سوره فرود آمد رسول صلی الله
علیه و آله وسلم بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنانکه فرود آمد ای
بن کعب گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که گفت هر که سوره
مایه بخواند بعد در جود و قریبی که در در آید و ما دم نرود باشد حرام
بنویسند و ده سیه اش محو کنند و ده در ضیاعش وضع کنند **فصل فی النبی**
سورة المائده **بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود**
احلت لکم بهیمة الانعام الا ما ینسلی علیکم غیر محلی الضیمة و انتم حرم
ان الله یحکم ما یرید خدای تعالی این آیه خطاب کرد با جمیع مسلمانان و می فرماید
و گفت ای مؤمنان و کرم و مکران و فاکند بجهتانی که کرده اید و عقده نانی که تیره
اگر کسی بر شما ظلم کند همه یکدیگر را معاونت و مظاہرت کنید و یکدیگر را
باشید تا بدان عهد که با منبر ان کرده اید که وصف رسول و نبوت او نهادن
کنید و تبدیل و تغییر نکنید و بر وایتی دیگر از عهد الله عباس است که مراد جمله
اوامر و نواهی قرآنیست در احکام و حلال و حرام و فریض که خدای تعالی عهد
بر مکهلفان که نقص کنند ای مؤمنان حلال کرده اند شمارا بهیچ چهار پیمان شتر
و کاکا و کوسفند در چهار پیمان از بهیچ خواند از هر آنکه کسی زمانه از آن است

دادن و از آنکه او از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان کسی را معلوم نشود
بعضی ذکر گفتند که مراد آنست که در شک چهار پیمان باشند از حکم ان ایشان
که مادرش ان باشد و بچه در شک باشد بکنند اگر تمام خلق شده باشد
و موی بر آورده و روح در افاده گشتن مادرش گشتن او بود حلال بود
اگر تمام خلق نشد باشد بهیچ وجه حلال نباشد کلمی گفت مراد و حوش است
چون آهو و کاکا و کوهی و کور خر در ای محل گفت تفسیر او در سوره انعام است
ثمانیه از واج من الضان انثانین هر اینه انعام اسمی است که شتر و کاکا و کوسفند
گویند بایش قول تعالی و الانعام خلقنا لکم فیها ذرئ و منها ناکلون انما انرا
که نذازین بابت و تجلیل جدا کرد و گفت و انجیل و البغال و الحییر لیرکوها
و زینة الی اخر الا انچه بر شما خوانند و پس ازین و آن آنست که حرمت علیکم
المیته و الدم و لحم الخنزیر و غیر آن محرماتی که در قرآن مذکور است از آنچه
نام خدای تعالی بر او نهاده باشد و منخفته و موجوده و متردیه و نطیحة
و مایح علی النصب انقضد مکرر کرد و گفت غیر محلی الضیمة بی اثر حلال
دارد صید را و شام حرام باشد و خنثی شمار احکامست الا وقتی که محرم باشد
که انعام شود و خدای تعالی در شیع ان حکم کند که خواهد برای آنکه او حکم است
آن خواهد که صلاح مکهلفان باشد **فصل فی النبی** **یا ایها الذین امنوا لا تخلوا**
شعائر الله و لا الشجر الحرام و لا الهدی لا القلائد و لا الایمن البیت
الحرام یلتعنون فضلا من یتیم و رضوانا و اذ احللت فاصطادوا حدای
درین آیه نهی کرد مؤمنان را و مراد ایشان غیر ایشانند الا آنست که خطای
پیمان کرد و از آنکه کافر از پیمان بایه نهاد که انست از ان خطاب خوشتر

گرداند و جوی در آنست که کفار نیز در یک شتر اربع متعبدند پس چه اگر بظاهر
خطاب نباشد بر لبی در داخل باشند و رو با او که خطاب موجب بود
بشخصی و دیگران در آن اخل باشند چنانکه یا ایها النبی اذ اطلقکم النساء
و او امر و نواهی خطاب با معاصیان و معابدان سول است و با اتفاق
مراد ایشان و ما را تا آنکه پیش از ما بوده اند و پس از ما خواهند بود آیه در حق حطامه
او در مدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشان را در بیرون مدینه رها کردند و او
تنها نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت الی ما دعوت الناس
مراد از آنچه چند دعوت میکنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا ایها الذی
که خدا میست و نماز کنند و زکوة دهند گفت یلکوست امام الامیرانی انما ان
با ایشان مشورت کنم و توانند بود که ایشان را با خود میاورم رسول صلی الله
علیه و آله و سلم پیش از آنکه او در آنکه گفته بود که مردی از ربه در آید و بزبان شیطان
سخن گوید چون بیرون رفت گفت این مرد در روی کافری در آمد و عقب غلدری
میرود و این مرد مسلمان نیست آنکه که بیرون رفت بکلمه مدینه گذشت و بعد از آن
و میلقت یا تو اینا و ان بعد لم با پنهانی دیگر چون سال ذکر بود حج آمد با حجاب
بکر و ابل از یکاه می آمد و مال بسیار با او بود مسلمانان همتند یا رسول الله
خطم آمد و مالی بسیار در دریا کن تا ویرا کشید و مال وی بعضی چهار پیمان بود
بر دراکم رسول الله علیه و آله گفت روانباش که او در صرست و او
بهی رانده است و تعلیل کرده گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این بسیار
کردیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان حلال مدارید شغایر
خدا را این عاصی است اینها سگ حج است که مشرکان حج آمدند

و بهی آورند می مسلمانان خواستندی تا بر ایشان غارت کنند خدای تعالی
ایشان را ازین نهی کرده و گفت مراد بحکامات شمرست که خدای تعالی حرام
کرده است یعنی حلال مدارید او امر و نواهی او را و بر دوش آنچه گفته است
کار خندید و گفته اند حرامست یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شمارا
از آن نهی کرده اند در حرم کنید و حلال مدارید بهی را که برای خانه خدای
اشعار کرده باشند که بران غارت کنید و نیز ماه حلال را حرام مدارید
قتال کردن در و آن چهار ماه است رجب و ذی القعدة و ذی الحجه و محرم
و نه بهی را و بهی نام آنست که مردم بر آنند باشند و کوه سفند بر وجه
قریان یعنی آن بهی حلال مدارید که کسی آورده باشد خانه خدای را تا قریان
کند که از اغارت کنید و نه اشترانی که بهر علامت بهی را بر لرزیدن
ایشان بسته باشند بعضی گفته اند او است که در جاهلیت عادت بودی
که مرد از خانه چون میاید روی نگاهداری که بهر نهادی برای حج باره خوب
سمه در کردن افکنند می علامت آن بود که حج خواهد رفتن کسی او را عرض
نکردی و چون بارگشته قلاده از سوی در کردن افکنند می یاد استندی که او
از حج می آید متعرض او نشدندی و نه قاصد خانه حرم که خانه خدای است
از حج و زوار و سحران خواهد رسید فضل خدای او شنود می ویرا یعنی استخفاف
کنند خون و مال تا آنکه قصد خانه خدای کنند از جاها بطلب روزی بر سبل
تجارت و بطلب رضای خدای بر سبل حج و زیارت آنکه خدای تعالی اطلاق
کرده که بر ایشان حرام کرده بود و صید آن چون ایشان را کزیر نبود از آنچه شتر
قوت ایشان از آن بود که چون حلال شود و از حرام بیرون آید صید کنید

بیشتر مفسران بر آنند که ازین آیه جزئی منوخت الا این جمیع که او گفت
از این جمیع منوخت نیست برای آنکه ابتدا بقبال مشرکان نشاید کرد و اینها
حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از امام محمد باقر علیه السلام است و این
آنست که است خلاف کرده اند قوی ترین اقوال قول ائمه است که گفتند
ولا الشهر الحرام ولا العدی ولا القایه ولا اتین البیت الحرام منوخت
برای آنکه امرت اجماع کردند بر آنکه خدای تعالی حلال کرده است قتال مشرکان
در ماه حرام و در ماه حرام و لا اتین البیت الحرام اگر چه عام است مخصوص باشد
مشرکان **قول دیگر** ولا یحرمکم منوخت شنان قوم آن صد که غیر البیت
الحرام از عتبه و اعیان و اعلی البر و التقوی و لایعوا و یفعلوا علی الافر و العدا
فا تقوا الله ان الله انقض شدیدا العقاب و نباید که دشمنی قومی که شمار از حج
و از خانه خدای بزرگ داشته باشند عام احد میسر بر آن رود که تعدی کنند
و ظلم و حرمت حرم نگاه دارند مجاهد گفت سب نزول آیه آن بود که روز
فتح مروی میومن را بکشند و عرفات که خلیفه ابوسفیان بود و حواله کردند
که او را خلفای رسول صلی الله علیه و سلم کشته است رسول گفت بلین است
یعنی قبل در صلح الحابیه گفت لغت خدای بر آن باد که او بکینه جا بهت کسی را بکشد
و خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت الا ان کل
دم و مال و ما توحی کلنت فی الجاهلیه فانها تحت مدحها بین الامة الله العجبه
و سقایة الحاج هر خوبی و نالی و عملی که در جا بهت کرد و بهر در زیر پای نیست
یعنی آنرا که حکم نیست الا خدمت کعبه و سقایة حاج یعنی رعایت ایشان که
که آن برقرار خود را که دم اندام هر کس بکلفا ترا و فرمود که معاونه و منظر است

و یاری

و یاری که منبیه یکدیگر را و یاری کنید بر اثم و عدوان و اثم بهر معصیتی باشد
که از قاعش تعدی بخند غیری و عدوان آن معصیت بود که تعدی کند چون ظلم
و غضب و سخن رسول صلی الله علیه و سلم بر آن باشد که دل تو بان شرح کرد
و از قبول کند و اثم آن باشد که در دل تو از آن کند و اگر چه مردمان بر آن قوی
کنند آنکه فرمود که از خدای تعالی عقاب او بر سید که خدای تعالی عفو نیست
و عقاب او سختت عجب تضعیفی که او از عقاب سخت تر سجد هر که آدمی
از سنگ بود باز از این باز آتش بس بخورد از آنکه آتش دوزخ آن آتش است
و در خبر است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت آن و آتش
خوابشان هر دو **قول دیگر** حرمت علیة المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما
اهل قبیله الله و المفقده و المرفوده و المترجیه و النطیفة و ما اکل
الشبع الا لما کلبت و ما خرج علی النصف ان تستقیموا بالان لا کم
فیقول حج سجان و تعابین میکند درین آیه آنچه مجمل گفته است در آیه مقدمه
و آن دلیل است بر آنکه تاخیر البیان هر وقت الخطاب الوقت الحاجة روا
باشد خطاب میکند با جمیع کلفان و میگوید حرام کرده شد بر شما هر دار
و میت آن بود که از خون روان باشد از آنچه خوردنش روا بود و آن حیوانات
و میت ترشیده مرده باشد از آدمیان و رسول صلی الله علیه و سلم ماهی
و مرغ را میته گفته است ان مباحثان السمک و الجراد و حرام کرده خون سب
نزول آیه آن بود که عرب و غیر ایشان خون را در رود کان گردندی و بر نش
نهادندی و بخوردندی و در آیه دیگر خون را صفت کرد و گفت خونی ریخته آید و ما
سقطوا ما احصر از ما باشد از خون که با کوشش محمط بود و با جگر و از وی جدا

توان کرد و این سرد و میته و دم رطاب هر عموم است و مراد خصوص زبراکه
هر دو مرد و حرام نیست چون مای و مخ و هر خون حرام نیست چون خون گاو
بگوشت و جگر آمیخته است و نیز حرام است بر شاگوشت خوک مطلقا
و هر چه بد و تعلق داشته باشد و آنچه جز بر نام خدای پاکشده باشد یعنی
بر نام بتان و نام بتان برده باید که کشته و عند ذبح نام خدای برده و اگر
و اموش کند و در نیت و اعتقاد او واجب آن باشد و او بود و باید که مسلمان
بود و روی او بقبله بود و در آیه دلالت بر آنکه ذابح آنکه مخالف
اهل اسلام باشد از سایر اصناف کفار حرام بود برای آنکه ایشان
نام خدای تعالی نبرند و اگر نام خدای بران گویند آن نام خدای باشد
که ایشان او را شناسند و ذابح مجرب و مجسمه هم روان باشد برای آنکه
انچه ایشان اعتقاد کرده باشند خدای را نشانی که از آنکه کلوی وی
گرفته باشند تا برده باشد هم شاید خوردن که حرام است و این آن بود
که گوشت را بگرفتند و کلوی او میان دو شاخ کردندی و سخت کشیدندی
تا بردی یا بر بست کلویش باز گرفتندی تا بردی و آن نیز که خوب و عصا
کشته باشند و آنکه از جای بلند بچینه یا در جایی افتد که در حرام است
و اگر در جاه افتاده باشد و بر بند بخش راه نیاید هر نوع که بکشد با شمشیر
باشد از هر آنکه ضرورت است و آن گوشت و کاه و که بر خیزد و مرده باشند
و آنچه در نزد بعضی از آن مجزوم باشد و کشته باشد لا وقت که بدیشان سیده
باشد و در ایشان چو قتی مستقر بود و بکشید آنکه شمار احوال بود خوردن
و علامت آن بود که بعد از ذبح دست و پای و دنبال مای ازین جسد و چشم

بر هم نهد اگر خلاف این بود آنچه بر سنگها کشته باشند و آن سنگها بود
که در جاهت نصب کرده بودند و برای اصنام و ذابح را بر انجامی کشته
و خونها را بر انجامی کشیدند و گفته اند که سنگها بود که برای عبادت
نصب کرده بودند و آن سینه و سنگ بود و آنرا اصنام و اوثان
خوانند آن بود که او را صورتی و شکلی بود بعضی دیگر گفتند که آن سنگها را
نصب کرده بودند و چیزی که بکشتندی خون در خانه کعبه یا بیدندی
بمقرب و گوشت آن ذبحه تنگ کردندی و بران سنگها انداختند
ناخک شدی چون مسلمانان ظاهر شد مسلمانان گفتند که اهل جاهت خانه
خدا را تعظیم کردندی چون که در و یا بیدندی او اینست که آنرا تعظیم کنیم خدای تعالی
این آیه است و لکن ینال الله لحوها و اولادها ما یلکین ینال التقوی منکم و انکم
قیمت کنید با زلام و آن تیر بود که در جاهت داشتندی بر بعضی نوشته که امری
یعنی چون کاری خواستندی کرد و از سفری یا تجارتی آن تیر را بگردانیدندی
اگر آن تیر بر آمدی که بر و نهی بود بگردندی خدای تعالی بر آنی کرد و بیان کرد در آن
و گفته اند که هر دو سنگ زدن کابیناست و گفته اند که بیل تنی بود بر سر
جایی که هدایای کعبه در آنجا بود و بنزد او هفت تیر نهاده بودند بر بی نوشته
که عقل دیت و بر دیگری نوشته بود نعم و دیگری لا و دیگری من غیر تا و دیگری
بدین اگر خواستندی که کاری کنند یا تحمل دینی یا الحاق نسبی یا فرقی میان
صحت نسبی یا کاری که در آن نشناختندی بیایدندی و آن کس را سیاه و زردی
و گفته اند که امی خدایان ما آنچه صلاح ماست درین کار جانمانند آنکه تیر ما را بهم
امیختندی و صاحب واقعه علی از آن بر گرفتندی آنچه بر آمدی بدان کار کردندی

برسد و نعمت دین خداوندش را بختی رساند که بآن وایه رسد و این مقصود
 که وجه از جمله فرود ستادی بر کلگان دشوار بودی روزی ترفیه میداد تا آنکه
 ایشان بآن ساکن می شدند تا آنکه تمام شد تمام آن بولایت خاتم الامم و صیاح کردی
 این تمام غمش خواند آنکه فرمود من اضطرر من هر که مضطر شود و فرمود و ضرورت آنرا
 بر آن حمل کند که تناول مردار با کوشش خول یا بعضی ازین مجرمات باید کرد
 و ضرورت آنست که خایف باشد از طرف نفس یا فایه ای او را الحاح کند
 یا خایف باشد از قتل اگر تناول کند عند این حال ضرورت است او را خست
 که از آن مقداری تناول کند و آن پیش از آن نشاید که مساک رهن کند یعنی هر که
 مضطر شود در کسب آنکه میل آید زنده بکشد که پیش از خدا تناول کند
 او را رخصت بود و این رخصت رخصتی است از خدای تعالی و خدای تعالی امر زنده
 گناه که شد ترا و بخشا میزد است بر بندگان تضرع و تشدید نمند و اگر کم
 تکلیف یا لایطاق بر او اندارد و در حکایات الصالحین است که مردی در ویش بود
 برده بر احوال خود فرو گذاشته نام و ننگ خود با کسی نرفته او را همسایه
 توانگر بود این همسایه را فرزند می بود بغایت او را دوست داشتی روزی این
 فرزند در خانه این مرد در ویش آمد ایشان دمی از بار فرو گرفت و طعامی در کوزه
 بخوردند و هیچ از آن بر آن کودک ندادند از آنجا تکامل برشت و بجانیه بر آمد
 انواع طعام ساخته بودند پیش او آوردند گفت مر ازین هیچ نمی باید آن چنان است
 پخته بود در پیش من بخوردند و مرا از آن هیچ ندادند چند آنکه گفتند هر فایه نبود
 بر از آن رنجور شد همسایه را حاضر کرد و انبید و گفت رو با باشد که از تو بماند
 رسد گفت حاشا و کلا چگونه مرد خسته با وی بخت همسایه فرو ماند سختی آنکه گفت

ان ابره

این سیرت که اشکارا میفرمائی و اگر نه هرگز نکتی آن نواله از آن بگوید
 تو ندادم که آن طعامی بود که خدای تعالی ما را امساح کرده و شمار امساح نمود گفت
 سبحان الله این چگونه باشد که طعامی در شرع بعضی را حلال بود و بعضی را حرام
 گفت بل گفت کدام است بر خواندن من اضطرر من محصنه غیر تجانیف لائمه آنچه
 ما خوردیم مردار بود و ما را امساح بود و شمار نبود مردار بخوردل شد و گفت تو در
 همسایگی موی حال تو بد بخار سیده و من خیمه سو کند خورده که از سر ای هر روز
 تا آنچه داشت از مال و ملک سیرت مقامت کرد چون توفی شد او را در خواب
 دیدند که خدای تعالی تو چه کرد گفت رحمت کرد و با آن هوا ساسه که با همسایه کردم
 تا بدالی که پرده احوال خود نگاه داشتن و حاجت عرضه نکردن و لیسره مقصود
 ازین تبریر اید که اسوال و تعرض قوله تعالی ما ذا احل لهم قل احل
لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکملین تعلوهم من مما علمکم الله
فکلوا مما امکن علیکم و اذکروا انتم الله علیه و اتقوا الله ان
سریع الحساب چون خدای تعالی میان بعضی مجرمات کرد درین ایات مقدمه رسول را
 صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ما را چه چیز حلال است خدای تعالی این آیه فرستاد
 و گفت ای محمد از تومی پرسند ایشان را چه حلال کرد اینده از جواب ده و بگوی
 حلال کردند شمار از ذبایح حلال و پاک براد بطیبات محلاست از آنجا که ذکر
 حلال کرده اند بطیب و صنف کرده و کلا و اما رزقکم الله حلالا لطیبا و طیب
 پاکیزه و لذتیه بود و ما علمتم آنچه آموخته باشید آنرا از مرغان و مسکن شکاری
 از مسکنی که نگاه داشته باشید و صید کردنشان آموخته بایشان می آموزند آنچه
 خدای تعالی آنها آموخته است در جوارح خلافت مذمت آنست که آیه مخصوص است

بسیک شکاری و صید نتوان کرد که اگر سگ اموضه بصید را کند
خدای بر دستک صید کند و چون برورسد صید کشته بود مباح باشد و اگر جز
سگ بود چون صید را زنده یا زنده و زخم کند مباح بود و اگر زنده بود از آنکه هیچ
نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرخ و باشد که صید کردن روا باشد و اگر کشته
حلال نباشد و جوارح اگر چه بر عموم است مطلقا مخصوص است که با اتفاق
چرخ دار و یوز دار را مکتب نمونید و سگ معلوم آن باشد که اگر با کنی و بفرستی
برود و اگر جز جوش کنی یا زلیبند و آنچه کبیر و نخورد و این معانی از او بدفعات
حاصل شود آنکه فرمود که بخورد یا از آنچه سگان بر شما مساک کرده باشند و نگاه
داشته باشند در آید دلیل است بر آنکه سگان بخورد روا نباشد از آنکه چون
خوردن او را عادت بود اما سگ از بهر خورد کرده باشد نه برای شما و نام خدا
برید و از خدای تعالی سید و از معصی او پیروزید که وقت حسابی نزد کسیت
و او زود حسابت سعید چه گفت که آید در حق عدی و حاتم وزیرین المصلح
و او زود تحلیل بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را از تحلیل خواند ایشان نزدیک
رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما در ما می که صید کنیم سگان شکاری و چه صید
بهر بر از زنده می یا بجم و بزج او می رسم و بهر بر از زنده می مییم کشته می هم ما را از آن
چه حلال باشد و چه حلال نباشد و مراد خدای تعالی حرام کرده است چه بیفرای
خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد آنچه جوارحی که معلوم از جهت سگمان آن
حلال باشد را می خبر گوید که مردی ثعلبی نام نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
یا رسول الله زمین ما زمین صید است و ما صید کنیم اینجا سگ تیر ما تیر میزدیم
و یا سگ بکاریم سگ معلوم نام خدای تعالی و دیگری بر کارد ما معلوم حکم چه باشد آنرا

رسول

رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر چه سگ معلوم کاشته نام خدای کند
آن حلالست بخورد و هر چه نام معلوم کرد اگر ذکات آن در یا میذکست و حلال
والا در بار باشد **قوله تعالی** الْبَيْعُ الْحَلَالُ كَمَا الظننات و طعام الذین
اوتوا الکتاب حل لهم و طعامکم حل لهم و المحسنات من المؤمنات و المحسنات
من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا التیتموهن اجورهن محصنین
غیر مسلحین و لا متخذین اخذان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله
و هو فی الآخرة من الخاسرین امر و حلال کرده شد شمار اطعامهای پاک و حلال و
لذیذ و آیه بظاهر دلیل میکند که هر چه خوش و لذیذ باشد حلال باشد الا آنچه دلیل آنرا
ازین عموم بیرون برد و طعام انسانی که ایشان کتاب داده اند از جهود ان
و ترسایان شمار حلالست و مراد باین طعام حیوانست و لفظ اطعام در کلام
عرب بر جو و کند غالب باشد و طعامی که ایشان مباشر آن باشند از طریق
و مایعات حلال و پاک نباشد از آنکه ایشان نجس العین اند نیز دیک ما ذیابیح
ایشان حلال نباشد از آنکه شرط استحلال او شیر است و ایشان تیر میخند
و اگر کشته نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد
کرده باشند چنانکه گفته اند عزیز سر خداست و مسیح پسر خداست و آنچه خبیث
خدای نبود پس نام خدای برده باشند آنکه فرمود که طعام شما که مسلمانانند
ایشان حلالست اگر ایشان از احلال دانند و اگر نه اند و حلال نموده
باشند شمار نان یا رسا از جمله مؤمنان و گفته اند که مراد زنان آزادند و این
دلیل نموده بر آنکه مساوی این حرام بود برای انان دلیل الخطاب باشد و آن
باطل است و خلاف نیت که عقد پرستار روا باشد و عقد ناپارسام

اگر ترک افضلی کرده باشد و زمان بارسا از آنکه کتاب داده اند از قبولی
و ترسایان اگر آزاد باشند و اگر بنده شافع گفت مراد آنانند که از نسل
بنی اسرائیل باشند و نزدیک اهل کتاب بعد دوام نشاید خواستن بجوم
قول تعالی ولا تسکوا بجم الکفار ولا تلکم المشرکات حتی ینقضن حجتی علی مسلمانی
مگر و همد استند عقده بستن بر زنی مومنند که از کفر در ایمان در آید باشد خدای
بیان کرده که حج نیست و زمان اهل کتاب تخصیص کرده اند بآنکه از ایشان
در اسلام آید یا بکلی متوجه یا بکلی عین از ابواب کفار و از امام محمد علیه السلام
روایت کرده که این آیه منوخ است بقوله تعالی ولا تسکوا المشرکات حتی ینقضن
از امام جعفر علیه السلام روایت کرده اند آنکه گفت که ایشان شمار احلال حج نمید
مهرهای ایشان بارسایان باشند نه زمان کنندگان و نه بر سبب صداقت و است
که نزد کان در عرب عادت بودی که مردی زنی را دوست گرفتنی با زنی مرد را
آنرا بمنزله نکاح شش نمندی خدای تعالی از آن نمی کرد و گفت اینها که با ایشان
بر سبب نکاح باید بر سبب سفاح و دوست گرفتن و هر که با بیان کافر شود و بد آن
کفر آرد عمل و کردار او باطل شود یعنی بر وجهی افتد که او را بران هیچ ثوابی نباشد
و موقع قبول نیفتد برای آنکه شرط قبول عمل است که ایمان صحیح بر مقدم باشد
و او در حضرت از جمله زیان کاران باشد او را تشبیه کرده میان زارکان و غیر او
بهرایه ثواب او را بر طاعات بشود و عقاب او را بر معصی بزبان زارکان
حجلنا الله من العالین بر حتمه **قل ینص** یا ایها الذین امنوا اذا قمتم
الی الصلوة فاعسلوا و وجهکم و ایدیکم الی الارض و اسبحوا برکم
و ارجلکم الی الکعبین و انکم جنبا فاطهروا و انکم منکم

ادعای

او علی سفرا و جاء احد منکم من الغائط او لاسم النساء فطه فهدوا
ماء فیمسوا بیده الطیب فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه میگوید ای مومنان
خواهید که بر خیزید تا نماز کنید رویهای خود بشوید و دستها تا وارن بشوید
و مسح کنید مسح با پهنای کعبین و آیه دلیل است بر آنکه طهارت در وقت
نماز واجبست و پیش از وقت نماز واجب نیست از بهر آنکه معلق گردانیده
این طهارت را وقت قیام نماز و تمام پیش از وقت جایز نمود عبد الله عباس
و جمیع از حضرتان گفته مراد این است که چون بر خیزید از بهر نماز و شمار طهارت
نابشید روی بشوید بعضی دیگر گفته اند چون که چون از خواب بر خیزد برای نماز
روی بشوید و گفته در باریه اسلامتند هر نماز وضو واجب بود خدا ای قابل
آن حکم منوخ کرد در بیه اسلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم عند نهری
وضوئی نماز کردی تا بان لکه فخرج مک بود و آن ل چند نماز کرد و میگوید عمر خطاب
گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت خواستم نامردمان بدانند که وضو عند نهری
واجبست و غسل روان کردن آب بود بر وضو و صد روی از رستگاری محویت
تا بخندان آنجا که موی در شیب می افتد کبار شستن واجب بود بظاهر آیه
و دوم بار سنت با خاستن متواتره و دستها شستن از وارن تا بر انگشتان
بهمین بافتاق و ابتداء فوق کنند و جوایس این و آیه کرده اند مسح بر پیش سر
بقدر آنکه نام مسح بر و افتد واجب بود و مقدار آن تحت بهم باز نهادن است
بود و مسح پای از سر انگشتان پای با کعبین و کعب استخوان شست پای بود آنکه
فرمود که اگر جنب باشد طهارت کند یعنی سر و تن بشوید و حیایه با نزال
آبی بود و افاق در هر حال که باشد و بافتای جنبین و اگر بار باشد یعنی از جز آخر

و ابده و چاری که استعمال آن از زبان دارد و یا بر سفری بشید یا یکی از شما غایب
آید یا با زبان مقاربت کرده بشید و آب نیاید از بهر وضو غسل تمم کنید
بجای آنکه اگر چه در اول آیه ذکر جنابت کرد اینجا ذکر طهارت کرد و مراد
جماعت لازم نیاید که تکرار بود از بهر آنکه حکم اول کسی است که آب نیاید
چون حکم مختلف بود تکرار نبود و حق تعالی که تیمم باید کرد همان فرمود و گفت من
و ریح که بر اعضای طهارت بود و سفر که مردم در وقتها می بسیار آب نیابند
یا الت و بعضی اسباب آن نیابند آنکه فرمود که فاسحوا صبح کنید بعضی از رویها
و دستهای خود را از آن خاک پاک اگر تمم بدل از وضو باشد یکبار دست بزدن
زند و از شنگاه موی سر تا بر کنار بینی مسح کند و بگفت دست چپ است راست را
مسح کند از بند تا سر انگشتان و بگفت دست راست است چپ را و بعد غسل
دو بار دست بر زمین **زنده** **قوله** **تطه** **ما یزید الله لعلیکم من**
خرج ولا یکن یرید لیطهرکم ولیم نعت علیکم وعلکم تشکروا
حق تعالی چون کسی که از کسی عذر خواهر از تو عذر میخواهد و میگوید عرض من درین باب
ریح و حرج و تنگی تو نیست عرض من تنگی و پائی نیست که من میخواهم که تو بپذیری بلکه تو هم
که تو پاک و پاکیزه باشی خدای تعالی در سراسر این ریح و حرج میخواهد در سراسر این است
تو چگونه ریح خواهر میگوید که نخواهد خدای تعالی که بر شما حرج کند ولیکن حرج است
تا شمارا پاکیزه گرداند و نعمت خود تمام کند تا باشد که شما شکر خدای تعالی کنید و در حق است
که هر که وضوی نماز کند و فریضه مسن آن بجای آورد خدای تعالی تا هر قطره آب که است
او بچکد و فرشته میافزیند تا برای او استغفار کند تا قیامت **قوله** **تطه** **واذکروا**
نعمه الله علیکم و صیئاته الذی و انکم به اذقتم سمعنا و اطعنا و انشورنا

از آن

از الله علیکم بذات الصدور آنکه حق تعالی که نعمت خود کرد در سبب کان
و فرمود که یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست و آن عهدی و میثاقی که از شما
گرفته است بر یاد آن باشد و فراموش نکند گفتند مرا و بیعت رسول است
که ایشان کردند و عهد رسول که بر ایشان گرفت در او امر و نواهی که خدای تعالی
فرمود که امتثال کنید او امر و اوقات او را از وضو نماز غسل جنابت تمم
و غیر آن سبب فارسی گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت
هر که وضوی نماز کند و نیکو کند گناه او چنان از او فروریزد که برک از حوت
عمر و عقیق گفت رسول صلی الله علیه و آله را بر سیدم که وضوی نماز غسل جنابت
گفت چگونه باشد از شما که آب بر گیرد و مضعف و استنشاق کند الا هر گناهی که بدین
و پنی کرده باشد بان آب بخورد و چون دوی بشود هر گناهی که بخورد روی
کرده باشد از او فرشته شود و چون دستها بشود هر گناهی که بدستها کرده
با آب بر دستها فرو آید و چون مسح سر کند گناهی که با طرف موی از او بشود
و چون مسح پای کند گناهی که بسای آن مسح کرده باشد از او فرود شود و چون با وضو
نماز کند و حمد و ثنا کند و خدا را اول فارغ کند از گناهی که بیرون آید چنانکه از مادر
زاده باشد ان شاء الله گفت اولین چیزی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم امر است
وضوی نماز بود و گفت وضوی نماز نیکوترین مالکهاست از فرشتگان شمارا دوست
دارند و عبرت بگیرانید و غسل جنابت سر سیت از اسرار مسلمانان که استخوان
مومن بدان کند و نیز منافق و مومن بدان کند ابو ذر غفاری روایت کند از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که گفت جماعتی از اجداد خود آن بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده ما هر از آب منعی عمل باید کرد و از قبول و نماز

نباید کرد و این پدید تراست رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت برای آنکه
چون آدم از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او آب منی گشت
چون آدمی مجامعت کند این آب ازین هر موی از آن او نزول کند خدای تعالی
این عمل بر او واجب کرد تا طهارت و کفارت او باشد از معاصی و شکر آن
باشد که خدای تعالی آن نعمت را بر او کرده با جنایت آن لذت که مادر رسید عند
انزال آب گفتند که راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب آن کس که غسل کند
گفت مومن چون نیت کند که غسل جنابت میکند خدای تعالی برای او در بهشت
کو شکی بنا کند و هیچ بنده و پرستار نباشد که او قیام کند غسل جنابت الا که خدای تعالی
با او بفرستگان مباحات کند و گوید ای فرشتگان من بنده و پرستار من بگرد
که غسل جنابت قیام کرد و است برای فرمان من که خداوند مگواه باشم
که او را بیایم زیرم و بهر موی که بر تن اوست و بر سر او هزار حسنه بنویسم و هزار
سنتیاش بگردم و هزار درجه اش رفع کردم اجبار چون این بشنیدند گفتند
استندان لا اله الا الله و انك محمد رسول الله پس در آیه چنین شرفی محال نعمت
بود و تمام منت لاجرم خدای تعالی که نعمت کرد در بندگانش و فرمود که یاد کنید
نعمت خدای بر بندگانش بر شما باد میان و ایضاً درین حق شمار او اعلام کردن
او معالمت شریع و آنچه مصالح بر او تعلق دارد از احکام دین از آب دست گرفتن
و طهارت نماز و غسل جنابت و آن عهد که با شما کرد گفتند که من است لیله العقیبه
الرضوان و این قول عبد الله عباس است چون گفتند شما که ما سمع و مطیعیم فرمان تو بشویم
و طاعت تو کریمیم از خدای بزرگوار که محفلت کند زبان دل که خدای تعالی با سر
دلها عالم است ضمیر سینه شناسید او اجبار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرد

کرد که مرادیش قی آن عهد است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر امرت گرفته
در حجه الوداع بولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و تحرم کفر و فسق
و ضلالت **قال تعالی** یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط
ولا یحرم منکم شیء مما عملتمون و عهداً لله الذین امنوا و عملوا الصالحات
لهم مغفره و اجر عظیم و الذین کفروا و کذبوا یا ایها الذین امنوا انکم
الحجیم خدای تعالی درین آیه بؤمن از عدل و راستی میفرماید و میگوید ای مؤمنان
گو امان خدای باشمید که گواهی دهید بر عدل مرخدا را و طلب ثواب مرخدا
او را با قیام که بشکنان باشید بر عدل در حال که شما گواهان باشمید خدای را
و نباید که شمار دشمنی و عداوت قومی بران دارد که عدل نمیند و انصاف
باز گیرید عدل کنید و داد دهید که آن تقوی و برین کار زود کینه باشد و از خدای
بترسید و از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست با آنچه شما
میکنید عبد الله کثیر گفت آیه در حق هودان نبی قریظ آمده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
بزرگوار ایشان فرود آمد ایشان اندیشه کردند که او را بکشند مسلمانان از کین
در دل زیاد کردند خدای تعالی گفت نباید که بعضی عداوت ایشان شمار از آن
دارد که عدل نمیند بلکه عدل پیشه گیرید بر بادوست و دشمن و مؤمن و کافر و عده
مؤمنان را و گفت خدای تعالی و عده داد انسانی را که ایمان آوردند و کارهای
نیک کردند که مرا ایشان از آمرزشش فرزد غنی خواهد بود چون که ثواب مطیعان
کرد بیان عقاب کافران فرمود تا فی الغیب والترهیب مکلفان از تحریص
کرده باشد گفت انانکه کافر شدند و آیات را ابرو و داشتند ایشان اهل

دند خند و ملازمان عقاب **قوله** يا ايها الذين آمنوا اذكروا
نعما الله عليكم اذ همتم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم فكف
ايديهم عنكم واتقوا الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون صفوان بن
مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب الحنظلي ورت قریش تا فرصت نگاه
دارد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بکشید او بنزد یک رسول صلی الله علیه و آله
آمد و ساعتی توقف کرد چون محض ضعیف شد رسول تیغ کشیده در دست داشت
این مرد بیاید و گفت این تیغ بمن ده تا بمن تیغ برود ادب است و بچیناید و گفت
یا محمد مینعلک منی این ساعت ترا از من که باز دارم گفت الله مینعی
خدای تعالی باز در خواست تیغ بر آورد و بر نزد هر چند آمد که دستش خنبد
تیغ از دست مینماید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
واقعی گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بغزای بنی دیمان و بنی محاریب
ایشان با کوسه گر گزشتند رسول با بیان آن کوه فرود آمد برخواست تا تقدیر
وضو کند و از لشکر گاه دور رفت و وضو تازه کرد بارانی سخت با ما حو
رسول صلی الله علیه و آله وسلم تر کرد رسول برخواست تا بکشکر گاه آید سیلی
بیاید بود و حایل شده رسول زیر درختی آمد تا خشک شود در زیر درخت
بگفت اعرابی از سر کوه نگاه کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم را نهادید در زیر
درخت بر من خفته آن فرصت غنیمت نمود امیر خود را گفت نام او عور الحارث
بود او بیاید و تیغ برگرفت و بیا لاین رسول آمد و تیغ بر کشید و گفت یا محمد مینعلک
منی این ساعت ترا از من نگاه دار در جبریل بیاید و کوشه بر بر سینه او زد و در
مینداخت تیغ از دستش میفتاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم تیغ برگرفت

و بر او رفت و گفت سر مینعلک منی ترا که از من نگاه دارد گفت بر اکتفت
که از تو نگاه دارد و گفت ترا خدا میست که یا من بود گفت و انا اشهد ان
لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان
و کردید که ان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون مقصد کردند و سمت نمودند
که بر شما تناول کنند و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشان را
منع کرد و باز داشت و دست اذیت و بلیه ایشان را از شما کوتاه گردانید
از خدای تعالی سید بادای طاعت و اجتناب مقحات و بر توکل
کنید و او وعده داد که هر که بر توکل کند مهلت ایشان را کفایت کند پس باید
که مؤمنان بر توکل کنند **قوله** ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بعثنا
منهم اثني عشر نقيبا و قال الله اني معكم لئن اقمتم الصلوة و اتيتم
الزكوة و امنتم برسلي و عزرتموهم و اقمتم الله قرضا حسنا لا كفرن
عنكم سينالكم و لا دخلتكم جنات تجري من تحتها الانهار
قربكم بعد ذلك منكم فقد ضل سواء السبيل و حرف تعالیرین آیه باز
نمود آن عهد و پمانی که بر بنی اسرائیل گرفت باو امری که ایشان را کرد و کتابها
ایشان و میثاق سوگندی موكه باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوبند آن
دوازده فرزند بودند در هر سبطی از اسباط ایشان نقیبی داشت چه هر فرزند
سبطی شدند و از ایشان قومی بسیار آمد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد
ایشان را از هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در کعبه برای دوازده سبط
نقیب بایست پس برای چندین خلایق که عدد ایشان جز خدای عز و جلگونه
دوازده نقیب نباید نقب دوازده بودند آیه تیر دوازده اند **قوله** و بعثنا

بعد فقهاء بنی اسرائیل تفتیب گفته اند که تا سیدان و عاقله قوم بود و این دستوار
و گفته اند ترس باشد و ایشان را تفتیب برای آن خوانند که ایشان را فرموده بود
که بر اثر آن جباران بشوند که خدای تعالی موسی و قورش را وعده داده بود که این
مقدسه که زمین شام است ایشان دهد و قرارگاه ایشان کردند و درین
وقت آن جایگاه جباران کفانی بود خدای تعالی گفت من ایشان را هلاک کنم
وزمین و مال ایشان بشمادهم و این انگاه بود که فرعون و قورش هلاک شده
بودند و زمین مصر ایشان را استخلص شده خدای تعالی موسی را فرمود که بروید قتال
کنید ایشان که من ناصر شما ام موسی این پیام بگزارد و چون غم رفتن مصمم کرد
بفرمان خدای تعالی بر سطحی انقیابی نصب کرد و رفتند تا نزدیک آریحا که زمین
مقدسه است سینه موسی آن دو از ده تفتیب را بفرستاد تا بروند و حوالی
بدانند و او را خبر دهند از جباران این شهر کی عوج بن غنم بود که درازی او پست
سه هزار و یصد و سی و سه کز و غنمی از کزی بود روزی که بر بودی او را سروروی
و سینه بختی و ابر تا سینه او بودی و از ابر آب خوردی مای از دریا گرفتی
و باقیاب برین کردی و بخوردی و در زمان طوفان فوج ۴۰۰۰ از بالای کوهها
چهل گرفته بود او را است سمر زانو بود و او را سه هزار سال عمر بود و عتیق نام داشت
و او دختر آدم علیه السلام بود هر شتی از انگشتان او سه کز بود و هر شتی را ناخن از این
مانند اسی او از سیزم می آمد و در راه سیزم بر سر نهاده آن دو از ده کس را برید
عجبش آمد در ضربه که هر کی از ایشان را چهل کز بود و او ایشان را بر کرد و در این نهاد
و تعجب پیشن خود بخت و گفت ایشان را منی که آمده اند تا با قتال کنند
وزمین و شهر ما بدست فرود گیرند ایشان را بیای می عالم زن کشت نیاید را کن تا بروند

فرمانند

خبر ایشان بر نزد عوج ایشان از دست برداشت بر شد در بازار هر خورنده انکور
دیدند که هیچ مرد از ایشان بر توانستی گرفتن و انرا ایشان چندان بود که دوس
در نیمه پوست او پنهان شدی بیایدند و کفشد اگر این چه ما دیدیم بقوم کومیم
دل شکسته شوند عهد کردند که جز با موسی و هر و نگویند انکه عهد کنند
و هر کی قوم خود را خبر کردند انکه عوج بیاید و بکش که موسی نکرت
و بر طول و عرض آن پاره سنگ از کوه بکند و بر سر گرفت برای انکه تا
برش که موسی زند خدای تعالی را بفرستاد تا پاره الماس و منقار
گرفته کرد بر کرد و سر او بسفت تا آن پاره کوه در کردن او افتاد مانند طوقی
خواست تا از کردن بر آورد نتوانست گرفتار شد حق تعالی وحی کرد بموسى
که دشمنت را در باب موسی بیاید و او را چنان دید عصاره برود بالای
عصا ده کز بود و بالای موسی ده کز بوده کز بر هو است عصا کعبه او رسید
او از آن زخم بقیقتاد و آن کوه در کردن او بر نتوانست خواست بنی اسرائیل
بشمارند و شیخ و نیزه در رو نهادند و او را بکشتند و سرش بریدن گفتند
که استخوانهای پای او چپ سلال برود نیل بود حق سبحانه و تعالی میگوید
که ما عهد و میثاق از بنی اسرائیل بستیم و از ایشان دو از ده تفتیب بستیم
یعنی نصب کردیم و بدید کردیم و ایشان را بشه جباران فرستادیم گفتیم
که متر سید که ما با شمایم و ناصر و یار شما باشیم و نماز سبای دارید و ز کوه
مال بر مید بر حسب آنچه بر شما فریضه کرده اند و بر گولان و غیر آن بر این ایشان
تصدیق کنند و تعظیم و توفیر ایشان سجای آرید و خدای تعالی را فرضی نگوید
بطیفس و منت تمید و ایزد انکند انکس را که صدقه میدهد و آن از طلال شد

مرکبانه شما باز پوشتم و بیامرزم بفضل و رحمت خویش و شمار ایهیست بر من که در
درختان جو بهیای آب در آن می رود و هر که پس ازین کافرشود که با او کفایت
و عهد او گرفته او راه راست گم کرد و باشد **قوله** فَمَا نَقِضْكُمْ مِيثَاقَهُمْ
لَعْنَتًا و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا
حظًا مما آتاكم ربهم و لا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم
فأعف عنهم و اصفر ان الله يحب المحسنين. حق تعالی برین آیه رسول خود را
تسلیم داد و گفت اگر جهودان عهد و پیمان تو بشکنند در عهد موسی همین کرد و در عهد
نقض هم بسبب شکن عهد و پیمان ایشان بود که ما ایشان را اگر در لغت و از زبان
خود و در کردار اندیم و ایشان را منع کرد و اندیم و دلهای ایشان را بسبب عقوبت سخت
کرد و اندیم بان وجه که الطافی که عنده آن ایشان نرم شوند با ایشان نکردیم و در
خدا لان انکه گفت کلمه را و سخنهار از موضع بگیرد انده بانکه تاویل آن میکنند
نه بر وجه راستی و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند و فراموش کردند و زیاد
بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را بدان تذکر کرده بودند از ایمان بر رسول
و نعت و صفت او و آن از توریه بگردانیدند و بجای آن چیزهای گفته و نوشتند
و توبیخ و ستم مطلق می شوی برخیا نستی از ایشان یا بر جمعی خاین از ایشان الا جمعی
انکه از ایشان که این طریق و سیرت نداشتند چون عیسی علیه السلام که اسلام آورد
و عفو کرد از ایشان و از کتا با نشان در گذر که خدای تعالی دوست دارد و نیگوید که از
و از جمله نیگوید که عفو است از جمیع عقوبت و گفته اند که این آیه فرخست بقوله
قالوا الذين لا يؤمنون بالله و قوله اما خاف من قوم حياته فابذ اليه
على ساء رء و ابو دك عفو مشروط بود بشرط توبه یا قبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه

گذاشته

کرده باشند کسی را بر ایشان سپلی نمود **قوله** قالوا اننا
نضاري اخذنا ميثاقهم فسنوا حظًا مما آتاكم ربهم و آیه فاعرضنا عنهم
العداوة و البغضاء الى يوم القيمة و سوف ينسف الله ما كانوا يصنعون
چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت با ذکر ترسایان آمد و گفت از آن
نیز که دعوی ترسایان میکنند و میگویند که ما ترسایم در دین رسالی درست
نیستند بگفتا ترسایانند چنانکه منافقان گفته اند که ما مؤمنیم و نبودند الا بزبان
و ما عهد و پیمان از ایشان بستیم چنانکه از جهودان ستمه بودیم ایشان نیز
همان معامله کردند که جهودان از نقض عهد و پیمان و ترک خط و بهره خود از غیر
و ایمان محمد که ایشان را بدان تذکر کرده بودند تا لاجرم میان ایشان عداوت
انگیزتیم و در ایشان ستمیم و او ستمیم تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد
از ملکاتینان و سطوریان و یعقوبیان و گفته اند این دشمنی میان جهودان و ترسایان
و سبب اضافی آن با جدای از جهت خدایان باشد یا از جهت آنکه امر کرده است معاودت
که ایشان اهل باطنند و معاودت ایشان بر همه مکلفان واجب است یا از جهت او
که نصب کرده بر بطلان مذمت و عقاب ایشان آنکه بر سبیل تمهید و وعید فرمود
که زود بود که خدای تعالی خرد و هدایت ایشان میکنند یعنی جزا دهد بر هر
بر حسب آنچه کرده باشد **قوله** قالوا اننا نا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا
بين يديكم كذبتهم امما لنتم نخضون من الكتاب و يعفوا عن كثير
قد جاءكم من الله نوره و كتاب مبين . ما يدري به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور يا خذ به و يدعهم الى الصراط المستقيم
انکه خطاب کرد با جهودان و ترسایان و با ایشان تفریق نصیح بنوعه معبر میگوید

ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول بشما آمد تا بیان کند شمار بسیار
از کتبهها که پنهان میدارید از نوریت و انجیل چون رجم زانی که ایشان کردند
بودند برای مراعات جانب رؤسا و اکابر ایشان و این میان حق تعالی رسول
از وجهی فرمود برای آنکه ایشان این احکام از رجم و غیره آن تخفیف کرده
بودند و کسی مطلع نبود بران جز ایشان خدای تعالی که در رسول را از آنچه ایشان
کرده بودند باطنی بود از اعلام معجز و دلیل برحمت نبوة او این رسول که فرستایم
یعنی محمد بسیاری که شما از کتابهای خود گردانیده اید و تاویل خطا کرده آنرا
بیان و اشکارا میکنند و از بسیاری عفو میکنند یعنی میدانند و میگویند و این
مصلحت باشد بامر خدای چه دانسته بود که در اظهار آن ایشان از لطف حق خواهد
بود پوشیده شدت برای این وجه با آنکه گفت بشما آمده است از خدای تویی
یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم برکتی بود اورد و روشن کننده یعنی قرآن
خدای تعالی با هدایت کند و راه راست نماید یعنی میان و لطف آنرا که است
رضای او کند بر اهل کتاب و سلامت و گفته اند که سلام نام خدای تعالی است
یعنی نماید ایشان از راه خود یا راه سرای سلامت و سلام که بهشت ایشان را
از ظلمت کفر برون آورد و بنور ایمان و دعوت و ترغیب و ترهیب بفرمان
او و الطاف خود راه نماید ایشان را راه راست و ان راه سلام است
که در هیچ کس نیست میان ادله و اراعه علت و تکلیف و الطاف و توفیق
قوله تعالی لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم قل فمن
يملك من الله شيئا ان يراه ان يملك المسيح ابن مريم و امته من في الارض
جميعا و لله ملك السموات و الارض و ما بينهما خلق ما يشاء و الله على

کل شیء قدير

کل شیء قدير **قوله** انما نذكر ترساين آمد و بر کفر ایشان گواهی داد و گفت هرستی
که کافر شدند انسانی که گفته و اعتقاد کردند که خدای تعالی مسیح است عیسی
پسر مریم بر سهیل مجاهده و حجت میبخشد گفت ای محمد ایشان را بگوئی که کیست
که مالک باشد و قادر باشد که دفع کند از خدای تعالی آنچه خواهد که کند یعنی اگر
خدای خواهد که عیسی را و مادرش و هر که در زمین است از جمله خلائق پاک
کرد اندکیست که مانع شود و دفع کند یعنی اگر عیسی خدای بودی بایستی که قدرت
از خود باز توانستی داشتن چون معلوم است که او ازین عاجز است
و درین باب میان شما و او فرقی نیست و باید دانستن که او را استحقاق
الهیست و استحقاق عبادت نیست انکه گفت خدای است ملک آسمان و زمین
و آنچه در میان آنست و عیسی از ان جمله است و عیسی باضافت با این جمله
از روی قیاس چه باشد و اوست آن خدای که می آفریند آنچه خواهد و چنانکه
خواهد و این از برای آن گفت که ایشان از شهرت گمن عیسی را بی پر
از مادر آفریده ام من آنچه خواهم بیا فریم بر حسب مصلحت و من که خدایم بر همه
چیز قادرم و هیچ نوع از انواع معذورات بر او معذرت نمود **قوله تعالی** و قالت
اليهود و النصارى نحن ابناء الله و احباؤه قل فلم يعذبكم بما تقولون
بل انتم بشر ممتزج خلق يفضلكم من ايشاء و يعذب من يشاء و لله ملك السموات
والارض و ما بينهما و اية المصير انما كفى رابطن و منى مجال هر دو گرو
بیان میکنند و آنچه ایشان گفته با رسول الله حکایت کرده گفت جهودان
و ترسایان گفته ما پسران خدایم و دوستان اویم سب نزول این آیه
آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بعقاب بترسانید ایشان

گفته ای محمد چه ترسانی ما را که اگر ما کنایه بسیار کنیم خدای ما را عقوبت کند
که ما پسران و دوستان اویم سدی گفت ایشان دعوی کردند که خدای
وحی کرد و یعقوب ان ولدك اول الولد فرزندان تو اولین فرزندان منند
من ایشانرا بیشتر از چهل روز در روز خندانم چندانی که انشکامان
ایشانرا بسوزد و ایشانرا پاک شوند آنکه مذکور شد و که پیرون آمد
هر خسته کرده از فرزندان یعقوب عنده ان ما پسران آنند ذلك
قوله **لن نشتنا النار الا انا ما معدودة** حسبری گفت این بر سبیل مبالغه
گفته یعنی ما خدای تری و یکم چنانکه فرزند پسر خدای تعالی ما پسرانست چون پسر
بفرزند ما چون عمقا و کرده بودند که عیسی پسر خداست و عیسی را از خود خوانند
گفتند که چون پسر عیسی باشد بشاره آن بود که پدر ما باشد حق تعالی گفت کج
اینرا که اگر چنین است که شما میگویید چرا شمار اعدا بکنند بکنایه که بکنند
چه پدر بکنایه که فرزند میکنند عقوبت کند او را آنکه گفت نه چنین است که شما
میگویید که شمار که آدمیانند از آنکه آفریده است بشما همان خواهد کند که با ایشان
کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب هر دو اگر کفر و معصیت آری جزا دهد که او
خداوند نیست که آنرا که خواهد بیامرز و بفضل و آنرا که خواهد عذاب کند بعد از
ملک آسمان زمین و آنچه در میان آن هر دو است خدا بر است و حکم و تصرف
آن با هر دو است و آن همه ملک و ملکاوست همه سنگان و پرستارانی که
در قبضه قدرت او و ایزد حکم او باشند و بصیر ایشان بود آنجا و این همه از روی
معنی و مخفی و در جواب انانست که آن مجال کردند تعالی الله ذلك علوا
کیر **قوله تعالی يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بينكم لكم على فطرة**

من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير فقد جاءكم بشير و نذير
والله على كل شيء قدير. این آیه خطابست با ایشان میگوید ای چه بود ان
و ترسایان بشما آمد پیغمبر ما بر قرتی و انقطاعی از پیغمبران و قوت روزگاری
بود که میان دو پیغمبر بود و این از قوت راست پنداری که روزگار بنا بود
پیغمبران ضعیف است و آن قوت بزار که در عهد پیغمبران داشتی و قوت
میان عیسی و پیغمبر شصت سال بود قیامه گفت انصد و پنجاه سال گفته اند آنکه
باز نمود که چرا فرستاد گفت از برای آنکه تا کنون راجحت نباشد و نموی که با هیچ
بشارت دهنده و هم کننده نیاید که ما را بشارت دادی و ما را برتر سازیدی
آمد بشما بشارت دهنده و ترساننده که محمد است بشارت دهنده و ثواب
و ترساننده بعقاب و خدای تعالی بجزی قادر و تواناست **قوله تعالی**
واذ قال موسى لفقيره يا قوم اذكروا نعمه الله عليكم اذ جعل فيكم
انبياء و جعل لكم ملوكا و اتاكم ما لم يوت احد من العالمين
حق تعالی درین آیه حکایت کرد آنچه موسی و قومش را گفت از تذکیر نعمت
خدای تعالی گفت یاد کنید چون موسی قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت
خدا را بر شما و از آنجا آنست که در میان شما پیغمبرانی انجیحت که شمار اخر
میدهند از آسمان بعلم عیب گفته که مراد پیغمبرانی بودند که در عهد موسی بودند
زیر دست موسی و گفته اند آنانند که پس از موسی بودند و نیز از نعمتهای او
آنست که شمار پادشاهان کرد ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم روایت کرد که هر که از نبی اسرا لعل رازنی بودی و خدمتکاری و آسیبی
ادرا پادشاه خواندندی ابوالدرداء از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد

و چهار صد و نهم

که گفت من اصبح معافا بدنه امنافی سره و عنده قوت بیوه فکما نایب
له الذین اخذوا بیواتهم انکر گفت فرزند او ترا از دنیا چندان بس باشد که سد
جوعت کند و عورتت پوشد و اگر خانه باشد که با او بشوی آن کاری باشد
و اگر تاسی باشد که بر نشینی آن چیزی باشد تمام ترا پاره نان و مسوی آب
و ازادی عورتت پوش مسلم است و آنچه بالای است حساب باشد زنی
گفت شمار آزاد کرد که مالک خود باشد و شمار مالکی نبود پس از آنکه در دست
قطریان اسیر بودند و سنده و خادم ایشان من شمار از دست ایشان
بر نایدم و دادم شمار آنچه کسی اندام از عالم این عصر شمار من و سلوی و ابر
سایه افکنده و سنگ آب دهنده و غیر آن **قول تفسیر** یا قوم اذ خلوا الارض
المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا علی ادبارکم فستقبلوا
خابریون قالوا یا موسی ان هذا قوم اجبارین و انالک دخلکما حتی تجزوا
منها فان یخرجوا منها فانا ذاخلون حکایت آن کرد که موسی چه گفت
و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشانرا و ایشان چنان فریانی کردند که گفت ای قوم
در زمین پاکیزه شوید که خدای تعالی نوشته است شمار کفشد که این زمین پاکیزه
و آنچه پیرامن است سخاک گفت ایلیاست از بیت المقدس و گفته اند از سجاست
خدای تعالی در لوح محفوظ نوشت که این مسکن ایشان خواهد بود اگر گویند
که این چگون بود خدای تعالی میگوید که فانهما حمه علیهم اربعین سنة ینبعون
فلا ارض جواب اینست که نوشته بود از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال
از آن میان استثناکرد جوابی دیگر است که آنرا که برای ایشان حرام بود دیگرند
و آنرا که ایشانرا نوشتند از پس موسی مرد ماه با یوشع بن نون در آنجا شدند که فرمود

که باز کرد

که باز کرد و بدین معنی رجوع نمکنند از طاعت خدای تعالی بصیفت و تاخیر نکند از دخول
این شهر که شمار افزوده اند که آنکه زبان کنند ایشان موسی را جواب دادند
و کفشد ای موسی در آن شهر رو و بسین که قومی حترانند و آن چنان بود که
انجاعت که بجای موسی رفته بودند و آن دیده باز آمدند و موسی را خبر دادند
موسی گفت زینهار این خبر نماند و او دید تا قوم دل شکسته نشوند عهد کرد
که گویند آن عهد شکستند و قوم خود را خبر دادند و بخند کردند مگر دو کس
یوشع بن نون و صی موسی و کالوب بن یوحنا و اما موسی برخواهرش مریم بنت
عمران ایشان چون بی حال و قوف یافته کفشد ای موسی ممکن نیست که با هرگز
درین شهر شویم ما دام تا ایشان در آنجا باشند ما در پیش آن قوم هیچ بناشتیم و ما
ایشان ندانیم و کر سیتن گرفتند و کفشد کاشکی ما در مصر بملک بودیم در میان
و ما را درین شهر نیاست شدن که ایشان را بکشند و زن و فرزند ما بکشند
و مال ما غنیمت کنند آنکه کفشد بیاید تا رسیل خیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را
در مصر بود ما را روی نیست درین شهر شدن و ما در آنجا نشویم تا ارج حیاران
پروان شوند ما در آنجا نمانیم شدن **قول تفسیر** قال رجلان من الذین
یحافظون النعم الله علیهما اذ خلوا علیهم الباب فاذا اذ خلقوه فانکس
عابون و علی الله فتوکک لوما ان کنتم مؤمنین قالوا یا موسی انالک
دخلکما ابداما اذا موا فیها فاذهب أنت و ربک فقاتلا انا هینا قاعد
گفت دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالوب بن یوحنا از آن کسانی که از خدای تعالی
می ترسیدند و خدای تعالی نعمت کرده بود در ایشان متوفیق طاعت و شایسته
دل از خوف جنباران کفشد که برین قوم در شویید از در شهرستان چون در

شما غالب باشید و توکل بر خدای تعالی کنید که ایمان دارید قوم جواب دادند
که ما هرگز در اینجا نشویم مادام که جباران در اینجا باشند و تو خدایت برود
و کارزار کنید که اینجا نشسته ایم در خبر می آید که عام احد میسره چون مشرکان
رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منع کردند از خانه خدای خواست تا اصحاب
خود را امتحان کند گفت من میروم و این مدتی خود می برم تا بنزدیک خانه
خدای میترم مقدار اسود گفت بخدای که ما ترا ان گویم که نبی اسرائیل موسی القشد
فاذ سب است و رنگ فاعلا اناهنا قاعدون الا قتال کنیم از چهار جانب تو
و اگر در دریا شوی ما نیز میایم بکار زار سخت شوی ما نیز با تو میایم که حیا چون این
همه این سخن گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم شادمانه شد قوله تعالی قال رب
الخلا املاک الانفس و اخرج قافرا و بیننا و بین القوم الفاسقین قال انما
مخرجة علیهم اربعین سنه بلیهون فی الارض فلا تارس علی القوم الفاسقین
موسی چون از ایشان این شنید گفت بار خدایا من بالک نیم بر کسی از میان
الابر خود و برادرم خدایا میان ما و میان این کافران و فاسقان خدایا بی اداری
و آیه دلیل میکند که آنان که گفتند کافر بودند از آنکه نسبت قتال و ذناب
با خدای کردند و مورد این کلام مورد دستزد او تهنک است و این هر دو کفر
بود در حال خدای تعالی فرستاد موسی که اگر تو میخواهی اینها را از اهلک کنم
و قومی دیگر بیاورم بدل ایشان از ایشان بهتر و بیشتر که ایشان جز غصیان کفر نمی آید
و آیات ما را تصدیق میکنند گفت بار خدایا از میان جماعتی نادان و شیطانان
و ازین حال خبر نده گویند موسی قومی را در میان برد و ایشان را وعده داد که شمارا
بشهری می برم چون بران ظفر نیافت قوم خود را اهلک کرد تو خداوندی بظلمت

و اما

و آمرزنده و بخشاینده خدایا اینها را ایماز و بپلاک کن خدای تعالی گفت دعای
تو مستجاب کردم و اینها را عفو کردم و لیکن نام فسق از ایشان بر کمرم حرام
کردم بر ایشان که چهل سال در بیچ شهر نشوند جز که در میان میروند بجای هر روز
که از ایشان توقف کرده اند و مخلط از من کیسالت نامه در میان میبرند و حیضه
ایشان درین میان میفکنم و ایشان را تمکین نکنم از آنکه در زمین پاک شوند
و توای موسی اند و لیکن مباحثش بر قوم فاسقان ایشان چهل سال در شرف و سنگ
مانند و مباد و برخواستندی و بار بار بر نهادندی و بجای تمام رفتندی تا نماز شام
هم اینجا بار فرود رفتندی که مباد و بر گرفته بودندی در میان ایشان ششصد بار
مرد مقابل بود و آن ده نقیب که افشای سر و نقض عهد کردند و تیر و دهنه مرد
که در تیر شد و سال او بالای میت بود و میردند یوشع بن نون و کالب بر یوحنا
که افشای سر کردند مانند و از آنکه گفته بودند انان ندخلها ابد اما احوالها
کودکی مانند چون در تیر گرفتار شدند موسی را گفتند درین میان میبریم خمیر و
خرگاه و سایبان نزاریم تو میگوئی که چهل سال اینجا می باید بودن خدای تعالی ابری
فرستاد بقدار لشکرگاه که اگر رفتندی با ایشان بر رفتی و اگر فرود آمدندی
یا ایشان با ایستادی ابری بود سفید و خشک بی باران گفتند که شهابی یک
روشنایی از کجا آید خدای تعالی از نور بفرستاد تا چندانکه لشکرگاه
ایشان بود در شب ظاهر شدی و در آمدی و روز رفتی گفتند طعام از کجا آید
خدای تعالی از بهر ایشان سخن ببارید یعنی ترا کسین و ایشان بمقدار حاجت
بر رفتندی هر یکی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند ما را گوشت
باید خدای تعالی فرستاد و آن مرغی بود بر ششبه سمانه گفتند آبرای چگونه

گفت خدای تعالی فرستاد از آسمان و گفت ای موسی هر گاه که اینها را از آب
باید عصا بر آن سنگین تا در دوازده چشمه بیدار آید هر سبطی را چشمه تا ایشان
با یکدیگر میزنند گشتند گفتند که جامه های شوخ کن را بکنیم با وی فرستاد که هر سبط
بر جامه آسان و زبریدی سفید کردی گفتند جامه را ببل از کجا آری گفتند که
در این نادیده و گمان نشود گفتند که دکانی که بزرگ کردند جامه ایشان کو تا
شود گفت من جامه ایشان بر بالای ایشان می آفرایم چون چهل سال بر آمد موسی
برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند با خود بحرب جباران برود خدای تعالی
او را فتح داد یوشع بر مقدمه او بود یوشع شهر بلشیا و موسی بنی اسرائیل در شهر
و مدتی آنجا مقام کردند آنکه خدای تعالی قبض روح او کرد و این قول در سترین
اقوالست برای آنکه از جنت اهل البیت نقلست که عوج بن عقیق را موسی
گشت بعضا بعضی گفتند که از کجا بردست یوشع کشاده شد پس از مرگ موسی
و هرون و ایشان مرد و در تیره فرمان یافتند و هرون پیش از موسی فرمان یافت
و قصه وفات او آن بود که خدای تعالی روحی که در موسی که بر قبض روح هر دو چنان
کرد و بر ابریکر و بظلمان جای بر کوه بر موسی هرون را گفت بر خیز تا بظلمان کوه
انجا رفتند بر آن کوه درختی بود که مانند آن کجس زیده بودند خانه در زیر آن
درخت و سر بری در و بر سر بر ستر با افکنده بود خوش و سبی با راحت
میوزید هرون موسی را گفت مرا می باید که ساعتی در اینجا بچشم گفتند و باشد
گفتند که خدای تعالی بیاید و بر سر چشم گیرد موسی گفت اندوه مدار که من
جواب او دهم هرون گفت بیا تو نیز نام بچشم موسی گفت روا باشد
هر دو بختند ملک الموت از قبض روح هرون بیاید او را از آن ترخ از خواب

وفات هرون

در آمد موسی را بیدار کرد و دو دایع کرد و جان براد و فرشتگان آن سر بریم چنان
برداشتند و بر آسمان بدند و آن درخت نامید شد موسی میان بنی اسرائیل
آمد ایشان گفتند هر روز آنچه کردی گفت خدای تعالی قبض روح او کرد و گفتند
هر روز ایبردی و مژستی برای آنکه ما هر روز او دستتر داشتیم موسی گفت
هرون برادر من بود کی رو دادم که برادر را بکنم او را باورند گفتند و میزدند
تا موسی دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و گفت بار خدایا بر او تسلیت
من کن خدای تعالی نمود ما فرشتگان سر بریم او رو زد و در میان بنی اسرائیل
بنهادند و بر ایشان میدا کردند که این هر دست مات صفا انقه و لقیته
هرون بزرگ خود مرد است و موسی او را کشته است و ذلک قوله تعالی
و لا تقرکون ذاک الذین اذوا موسی فیراه الله مما قالوا اما وفات موسی
ابو هریره گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چون ملک الموت موسی آمد
او را گفت **اجب تک** او مرگ آگاه بود خدای تعالی روحی که در موسی که دست
بر پشت کاوه چند آنکه در زیر دست تواید از نبوی و ترا عمر دادم هر موسی
سالی و لیکن عاقبت مرگ باشد گفت بار خدایا بخوانم قبض روح من کن از عبد الله
عباس و ایست که روزی موسی و وصی او یوشع بن نون بجایی میفرستند
در میان بادی جنت سیاه بر آمد یوشع تبر سید بیداشت که قیامت
از خوف دست در موسی زد و فرشتگان موسی را از میان پهرین بردند
و پهرین در دست یوشع ماند یوشع پهرین در دست گرفته میان قوم آمد
گفتند موسی را چقدر دیدی گفت او را از میان پهرین بردند و من او را دیگر
ندیدم گفتند پسر خدایا بگفتی و ما بر آمدی خواستند تا او را بکشند گفت

وفات موسی

سرد و صحت دهد که خدای تعالی براءت ساحت من کند و الا در دست
شمام برین قرار دادند و موکل بر و کما شتند یوشع خدای تعالی را بخواند و دعا
کرد و تضرع و زاری کرد در اظفار براءت ساحت خدای تعالی در خوب
بایشان نمود که اورا منتم میداشتند که موسی بربک خودم دو ساحت او ازین
بری است اورا را با کردند و دانستند که بکنانه است روایتی دیگر است
که موسی میگذاشت جمع فرشتگان را دید که کور می میکنند بنظر اهل ایشان
بایستاد و اورا سخت نیکو آمد بان کور در نگرید راحتی و سبزی و تزلزلی
دید که از ان نیکوتر نباشد گفت ای فرشتگان این کور برای که میکنند گفتند
برای سنده گرامی نزد خدای موسی گفت همانا این سنده بگرامی است
بر خدای که من هرگز چنین راحت و نزهت و نصرت ندیده ام فرشتگان
گفتند یا صفی الله خواهی که این کور تر باشد گفت خواهیم گفتند فرود شو و بپوش
و روی بر جهت خدای که در می آسان را فرود رفت و کور بر او راست
کردند در تواریخ آمده که عمر موسی صد و نشت سال بود ببت سال در سلطنت
افزون بود و صد سال در سلطنت منوچهر چون مدت چهل سال تیر بر آمد
خدای تعالی اورا با جوار رحمت خود برد و یوشع را پیغمبری داد و بنی اسرائیل
فرستاد و بجهد جباران فرمود بیامند و روی شهر را بجایانند و تا با تو
سکینه با ایشان بود شهر را محاصره کردند و مدت شش ماه بود چون عظیم
ماه نوشت بغر بود تا آنکه تعبیه کردند و بجای بوق سرو دادند و شتند بیکبار
بر میدند و آواز و نغمه بلند کردند و دیوار شهر میفتاد در شهر شدند
و قتل کردند و ایشان را مندم کردند و اینند در خبر می آید که چندم و از بنی اسرائیل

بگردد

بر یکدیگر جمع شدند تا سر او را از تن جدا کنند بحد ساعت نتوانستند که
از عظم خلق ایشان و این وزادینه بود نماز شام شکر رسید یوشع نگاه کرد
بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب در آید کشتن ایشان سخت
شود و عاگرد و گفت اللهم رد هذا الشمس علی چون افق باز آمد گفت
یا شمس انک فی طاعة الله و انافی طاعة الله صفی طی توقف کن تا من در نماز ایشان
بر ارم افق بیاورد و هیچ سینه نکر و تا یک ساعت رفت بنی اسرائیل و یوشع
آن یقین کفار را بگذاشتند انکه افق فرو شد اتفاق افتاد که افق برای کسی
باز نیاید جز برای یوشع و صعی موسی و سلیم و صعی داود و علی بن ابی طالب و صعی
محمد صلوات الله علیهم اجمعین اهل اخبار و احادیث از سوره طوایف برین
اتفاق کرده اند و در اخبار ابو اسحق ابرهیم الثعلبی آمده است با سائید
درست و از عبدالله عباس آورده اند که لم تر هذا الشمس الا یوشع بن نون
وصعی موسی و سلیم و صعی داود و علی بن ابی طالب و صعی محمد صلی الله علیه و آله
و سلم و از بهر امیر المؤمنین چپند بار باز آمد اما آنچه مشهور است دو بار است
یکبار در رجوة رسول صلی الله علیه و آله و سلم و یکبار بعد از وفات او جمعی
بسیار از صحابه چون جابر بن عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری و عیسی بن
عباس و ایت کرده که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین ابی
فرستاده بود رسول نماز دیگر کرده بود چون باز آمد و بار رسول میگفت
پیغمبر را و می رسید بر امیر المؤمنین بگردد و سر بران او نهاد مدتی
در از بگذشت و اتفاق بغروب نزدیک شد امیر المؤمنین نماز با شارت
نشته کرد و اتفاق فرو شد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از غشیه وحی باز

روی امیرالمؤمنین تغیر دید گفت چه رسید ترا ای علی گفت ما رسول الله
چرا که نماز دیگر کرده بودم چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من بود و خواستم
که سر تو بر زمین نهدم باشارت نماز کردم و لم خوش منبت ما رسول الله
رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت و لکن ما را که دعا کنیم خدای تعالی آفتاب
باز دارد تا تو شتر ایط و ارکان نماز بخذاری انکه دست برداشت و گفت بار
خدا یا تودانی که علی بن ابی طالب در طاعت تو و در طاعت رسول تو بود اللهم
رد علی الشمس حتی صلی آفتاب را باز آرد تا علی بوقت نماز شتر ایط بخذارد
راوی خبر گوید که بان خدائی که محمد را بخلق فرستاد که ما اقرار داریم که با او
داور او از می بود چون او از دست اتره که در جوشنده و روشنی دریم
که بر دیوار آفتاب ما امیرالمؤمنین صلواته و سلامه علیه نماز کند از چون سلام
باز داد آفتاب فرو شد نه بان عادت که هر بار فرو شدی بکس میکشمت
فرو افتاد اما از پس وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنچه مشهور است
آنست که از جوره بن مسهر روایت کردند که گفت با امیرالمؤمنین بودم
ببان وقت نماز دیگر در آمد ما را گفت شما نماز کنید که این زمینی است که درین
زمین خدای تعالی را عذاب کرده است و هیچ بنمیری و وصی بنمیری را نشاید
که اینجا نماز کند چو ره گفت من اندیشه کردم که این چه سخن باشد گفت نماز خود
در کردن او کنیم و نماز کنیم الا الوقت که آق نماز کند و میرفتیم تا انکه که آفتاب
فرو شد و من بگوشیدم و بگوشیدم تا او فرو آمده و وصوی نماز کرده و دست
برداشت و دعا کرد او دعا تمام کرده بود که آفتاب باز آمد بجای انکه
وقت نماز دیگر بودی مرا گفت بیا نماز کن با او نماز کردم چون فارغ شد

انذ

آفتاب فرو شد انکه روی من کرد و گفت لعنت علیان بک دیو با تو بازی کرد
گفتم آری با امیرالمؤمنین گفت خدا بر انام بزرگ بخواند ما آفتاب را باز آورد
تا نماز کردم بوقت گفت من گفتم اشهد انک وصی محمد حقا انکه مرا گفت اینجا
ناوسی است از نواسی کبر ان که سرهای انجمت اینجا نقل کرده اند ازین
برهوت و این ان جماعتند که خدای تعالی گفت و کان فی المدینه تسعة و عطا
یفسدون فی الارض و لا یصلون و در پیش شام خمره است از خمرهای دوزخ
که در اینجا جمعی هستند از جمله ایشان پنج زن از زنان خیمه اند زن نوح
وزن لوط و زن موسی عمران که بروسی او یوشع خسرو کرد و زن یونس که در شکم
و ضعیبی خروج کرد و زن ایوب که قوم ایوب را عمل کرد بر زنی دیگر
از ان او تارجم کرد و در انما حق در حدیثی دراز که گفت در معنی ان شعرا
در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پس از شعرها گشته جابر بن عبد الله
انصاری گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنا ایستاده بود با عجت
صحابه و امیرالمؤمنین از مشرا و ایستاده بود روی بقوم کرد و گفت معاذ
القاسم هذا علی بن ابی طالب سید العر و صی الاکبر و الاصل الا انهر قائل المات
وهو منی شتره هرون من موسی الا انه لا یبغی بعدی یجب الله و رسوله و خیره
و رسوله لا یقبل التوبة من تائب الا لوجه الله گفت ای حسان بر خیز و درین معتر
چیزی بگوی حسان برخاست و گفت **شعر** لا یقبل التوبة من تائب
الاجب ابن ابی طالب **شعر** اخي رسول الله بل صهرا والصهر لا یعدل بالبصاحب
باقوم من مثل علی و قدرت له الشمس من المغارب **شعر** مردم برخاستند جانان
خود در جامه امیرالمؤمنین میمالیدند فداه بن العدی از جمله یاران امیرالمؤمنین بود

که بزین مایل حاضر بود چون در عای انحضرت افتاب باز گردید او گفت
تعد رد الوصی ان الشمس التخرت حتی تضانا صلوة العصر فی المهل
لا السبه حین یدعوها فلیلفه طوعا لیسهاها علی عمل فلتک انیه
فینا و حجه فیل لعی جمیع الناس من مثل حتی ابولین مویادین به وین
دان رسول الله فی الاول یونس عتبه کف سالی حج میر فتم و بعضی منازل کنز را
دیدم صفتی نامنا دستار او شده بود و می گفت بار ادا التشر علی علی ابن ابیطالب
رح بصری ای خدای که از بهر امیر المؤمنین علی افتاب باز گردانیدی چشمهای
من با من ده نزد یک شدیم کفتم ای کنیزک علی را دوست میداری گفت آری
بجی فاطمه و دینار ز بر کفتم و بدو ادم کفتم صرف کن از من بید رفت و گفت
مر ابا جان حاجت منیت من حج رفتم چون باز ادم و بان منزل رسیدم کنیزک را
دیدم چشم روشن شده حاجت من را کفتم با جا برید دوست امیر المؤمنین
با تو چه کرد گفت صفت شبازوزان دعا کفتم شکستم تا نفی آواز داد
مر گفت ای کنیزک علی را دوست نداری از دل صاف من کفتم ای و انک گفت
دستهایم باز نه من چنان کردم او دست برداشت و گفت بار خدایا اگر
دانی که این کنیزک راست میگوید و علی را دوست دارد از منی صادق چشمها
با وی ده خدای تعالی حاجت کرد و چشمها با من داد بر او سوگند ادم که خدای
که مرا بگوی که تو کسیت گفت من خضرم و از حمد و الهان علی ام و از جمله مؤکلان
بر شیخا و **فله تقی** و انزل علیهم نیا ابی ادم بالحق اذ قرنا فانا نقبل
من احدیهما و کف تقبل من الآخر قال لاقتلتک قال انما تقبل الله من
المتقین **لی بظت ان یدک لتقتلنی ما انا یا سبط یدک لیک لاقتلتک**

ان

انی اخاف الله رب العالمین انی ید ان تبوء یا محمدا انک فتکون
من اصحاب النار و ذلك جزاء الظالمین چون خدای تعالی حدیث نبی امیر آل
و وصف ایشان کرد و نقض عهد عقب آن ذکر فرزند ادم کرد که در خون ادر
نقض عهد و چهره منی میشد گرفت و او را بمشت آنکه رسول را صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود تا بر قوم ادم خواند خبر فرزند ادم و این بر سبیل تسلی رسول بود
و توجیه جهود ان گفت بر جوان برایشان خبر و پسر ادم بی مایل بود و نام پسر
چون ایشان قربانی کرد و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد از حسد
او را گفت که ترا بمشتم او گفت خدای تعالی از مستقیان و پرورندگان قربانی
پذیرد و این چنان بود که ادم و حوا ایشان را هر شکم دو فرزند آمدی یکی پسر و یکی
دختر ان دختر که از بطنی بودی میسری دادی از بطن دیگر و اختلاف بطون جاری
مجری نسب بود و ایشان را هر بطنی که بودی تو ام مگر شیت عا که او تنها زادنده
اول فرزند ادم فاعیل بود و توانش اقلیا و خدای تعالی برکت کرد
از دنیا برون شد تا که فرزند و فرزند زادگان او بچهل هزار رسید و ششم
مایل بود انام داشت و او از خواهر فاعیل بحال کمتر بود خدای تعالی فرمود که خواهر
فاعیل را با مایل ده و خواهر مایل را با فاعیل فاعیل من راضی نباشم که خواهر من نکو ترا
و خواهر مایل شست ادم گفت خدای تعالی حکم چنین کرده است گفت من
رضاندهم و این حکم خدای مرده است تو برای دل مایل میگوئی گفت اگر با او
منیت هر یکی از شما قربانی کنسید قربانی هر که قبول شود و انش از ابر و مراد
او حاصل بود اقلیا او را بود معا و یسین عمار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرد که چون او را ازین حدیث پرسید گفت منیت که اگر خواهر بر او در داد

حکایت های اعیان

رو بودی در شمع هم رو بودی و لیکن جواد ختری بزاد عناق نام او کرد
 او در زمین بی گناه اولین کسی که در زمین بی گناه بود خدا تعالی چندی بر او
 کرد تا او را بخت بر اثر او قایل بزاد و از پس او ناهل چون قایل بالغ گشت
 خدای تعالی برای او زنی جنی فرستاد نام او حمانه در صورت انسی و فرمود
 که او را قایل ده آدم او را قایل داد چون ناهل بالغ شد خدای تعالی او را حمانه
 فرستاد بر صورت انسی نام او زلزله و وحی کرده که او را با ناهل ده به ناهل داد
 چون قایل او را بدید گفت ای پر ز من برادرم تو می و با من گرامت اولیتم
 گفت این بفرمان خدای تعالی کردم نه بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی
 و او را محبت بر من اختیار کردی آدم گفت خلاف اینست که تو میگوئی و اگر
 خواهی که بدانی که این فضل خدای تعالی نمانده او را بر وی و هر کی قربانی کنی این
 که قربان مقبول بود فضل او را بود علامت قبول قربان در آنوقت آن بود
 که آتش سفید از آسمان بیاید و آنکه مقبول بودی بخوردی و چون مقبول بودی
 بر جای بمانی سیب و طیور و هوام خوردندی ایشان بر خند تا قربان کنند
 قایل صاحب زرع بود بیاید و دست کند میاید و در که از آن بر تر نمود
 دل گرفت که اگر قربان قبول شود و اگر نه من آن کنم که خواهم و ناهل صاحب
 گو سفید بود که سفید گمان میان گو سفیدان خود بزمید که از آن بهتر نبود اسمعیل
 بر این اضع گوید که ناهل را بره بود بغایت نیکی و او را دوست داشتی و از دوستی
 را نکردی که با بی خود رود و هر که بر دوش گرفته بودی چون بگرفت تا گو سفید
 قربان آمد آن ره پیش آمد با خود گفت اگر چه من این را بغایت دوست
 میدارم ولیکن ضایع نخواهم شد بره را بر گرفت برای رضای خدای تعالی

و قربان

و بقر بنگاه آورد خدای تعالی آنجا که صدق ناهل و نفاق قایل بود قربان
 ناهل قبول کرد و از آن قایل قبول نکرد آتش باید و آن بره را بسخت
 و کندم را را کرد قایل چون آن بدید خدای تعالی زیاد کرد در بر آید که
 خدای تعالی آن بره را در بخت می پرورید تا بعد از اسمعیل کردی قول قیدینا
 بدیج عظیم آدم عخواست تا حج خانه خدای رود در ناهل می رسید از کید
 قایل خواست تا او را بمسک بسیار در اهل آسمان و زمین و میان آن جمال
 عرضه کرد او را پذیرفتند گفتند کار امانت عظیم است و ما را قوت آن نیست
 که بقبول آن قیام نمایم آدم ع قایل را بخواند و ناهل را بر نهاد بر او سپرد او ناهل
 پذیرفت از و ذلك قوله تعالی فَاعْرِضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ یعنی قایل متقبل
 الامانة و خان فیها چون آدم ع بر رفت قایل بنزدیک ناهل آمد او بر کوهی بود
 و کوه سفید میچرا نید او را گفت من ترا بخوانم گشتن گفت مراد این تا و انست
 خدای تعالی قربان از زمین قبول کند اگر تو دوست بگشتن من در از کنی من دست
 بگشتن تو در از غم که من از تو قویترم و بر گشتن تو قادرترم من از خدای
 می ترسم که برود کار عظیم نیست مجاهد گفت تکلف در از تو کار چنان بود
 که اگر کسی قصد خون کسی کردی امر او را امتناع و دفع کردی و کار او با خدای
 که راستی آنکه گفت اخلاص من میخواستم که تو با کردی از من کینه من و از کینه خود
 یعنی گشتن من و کینه تو که برای آن قربان از تو قبول کردند و آن نفاق و مخالفت
 قربان خدای تعالی بود و ترک رضا حکم او و باز گشتن بعباب کناه و تاباشی از صی
 و درخ و آن جز او با داشت میداد که راست قوله تعالی فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ

قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين. فبعث غرابا بحث في الأرض
ليريه كيف يعادي سواة أخيه قال يا ويلتي اعجزت أن أكون مثل
هذا الغراب فأقاري سواة أخي فأصبح من الناجحين. قابل آنروز
وهر وقت می آمد فرصت نگاه میداشت تا او را بشد ندانست که چه می باید
کردن در اخبار آمده که ابدی غنای الله علیه و آله و سلم باید و در برابر قابل مرغ بر آب رفت
و سرش بر سنگی نهاد و سنگی در گویفت چون قابل بدید غمگین گشتن قابل مصرم کرد
و نفس هوای او را طاعت داشت و فرمان دشمن برادرش سنگی بزرگ گرفت
و بر سر قابل زد و او را کشت ما اول کشته بود بر روی زمین و قابل از جهل زبان
کاران گشت زمین خود را زیان کرد از آنجا هم فرصادق روایت است که زمین قتل
او بصره بود آنجا که امروز مسجد است بعضی گفته اند که بنزدیک عقبه حری بود چون
او را کشت بر صحرای بیگانه ندانست که چه باید کردن بر او کشت سباع
قصه کردند و او را نبایست که سباع برادرش را بخورد بر گرفت او را در جوی
نهاد و با خود میگردانید کسان امرغان و سباع از تغییر بوی او بر وجه شدند
انتظار آن تا او را بیفکنند ایشان بخوردن قابل بکار برادر در زمانه خدای تعالی
بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند می آن در کربا کشت آنرا چو کمال زمین است
و او را در آنجا نهاد و خاک بر سر او گذاشتند و همان کرد تا با با و نماید که کالبد برادر را
چگونه باز پوشد قابل چون چنان دید گفت ای وای من عاجز بودم که مانند
این کلاغ باشم و آن دانم که او دانست تا کالبد و عورت برادر را باز پوشید
پس او کشت و در روز آمد از جهل پیمانان پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر
بر قتل برادر بودی تو بر بودی پشیمانی بر جملش بود که هر او را در خاک نمرود

ادب

بر فوت برادر بود که پشیمان شد و نه بر ارتکاب گناه عبدالله گفت
چون قابل با بل را کشت میوه های درختانی که در مکه بود سرش کشت و باها
تغ شد آدم چون آن بدید گفت حادثه افتاده است چون باز بین منند
قابل با بل را کشته بود آدم او را مرثیه گفت بزبان سریانی چون بر دست
سپیش عا کرد که آن مرثیه فرزندان خود را بیاموزد تا میخوانند و متخط می شوند
با و شیت فرزندان را در اموات و هم چنین سلفا الخلف وصیت میکرد
ومی آموخت تا بیغریب بن عطفان رسید او بزبان سریانی و نازی سخن گفتی
ان مرثیه را نظم نازی کرد و آن این است **تغیرت البلاد و من علیها**
فوجه الارض معبره قبیح تغیر کل خزی لون طعم و قل بسا به الوجه الصبیح
و قابل اذا وردی اناخاه فواحد ما قعد قعد الملیح و مالی الا احد بسکت
در معده و هابل تغنمه الصریح و جاءت سهله فله رحی لیا لها و قابلها
الصبیح اری طول الحیوة علی عمار و هل اناس حیوی مستریح و حاور ما عار
لیر یعنی عد و ماموت فتریح و حوا علیها سلم در مرثیه قابل گفت **تغیر**
دع الشکوی فقد ملک کما جمیعاً تملک لیس بالثقی الزیج و ما یعنی البکاء
اذا مال المرع غیبی الصریح فیکی النفس منک و حج عواها فلست محله بعد
الزیج البیس جواب داد ایشان را بر سپل شامت **نظم** نغم عن البلاد و شامت
فلو فی الخلد ضاق بک الفیج و کنت بها و زوجک فی رخار و قلبک من
احدی الدنیا فریح فما زادت مکایدی و مکری الی ان فانک الخلد الزیج
فلولا رسمه الجبار اصحی یلکک مر جان الخلد ریج آدم بر صیبت او صدق
دلشک بود و لب او نجهده نماید و چون مانش بصدوسی کشید و ان سران بود

که تا پیل را بکشند حواشیت را بزاد و تفسیر او لغت ایشان به است
بوده است خدای تعالی او را عظم ساعات شب و روز معلوم کرد و عبادی
که در آنوقت باستی کردن و در پنجاه صحیفه فرو فرستاد و او را وصی آدم
و ولی عهد او کرد و قایل را گفت که اخص طریدا برور از ده و بر سید
چنانکه از کسی با من نباشی او دست خواهرش اقلیا گرفت و برفت و بعد از
ابیس نزد او آمد گفت آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرست
بود تو نیز آتش بر او زوز و از اجنادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزند
تو قایل اشخانه بساخت و در آتش برافروخت و آتش پرستیدن گرفت
و چنان بود که از ترس هر که با او کشتی میداشتی که قصد او دارد همواره تیر
در میان نهاده بود و روزی سپهر ناپنا از آن او بر و بگذشت و بهر آن ناپنا
نیز با او بود ناپنا نادانسته تیر در میان نهاد و میزدخت و قایل درخت
سپهر او را گفت چه در آتشی پنجه بر روی سپهر زد و او را بگشت عبد الله عمر
روایت کرد که فردای قیامت عذاب دوزخ کینه بر قایل بود و کینه بر تیر
اهل دوزخ و چکرس باشد که کسی را تا کاک باشد الا که مثل عذاب بر قایل
نهند رای آنکه این بعت او نهاد که من سن سنه سیئه قله و ذرها و در
من عمل بها الی یوم القيمة من غیر ان یقض من و ذر شیفا رسول صلی الله علیه و آله
و سلم از روز سه شنبه گفت که روز خوبست سه شنبه بود که حواری حیض
افتاد و سه شنبه بود که قایل پیل را بگشت و خدای تعالی تمامت نهاد و سه جن
بعد از سه چیز بسوی بعد از مرگ که اگر نه این بودی چکس مرده را دفن نکردی
و شبسه که در حبوب افتد که اگر این نبودی بجای زر و وسیم نهاده می بودی

کی از پی

پس زهری که مرده چون سخت پیر شود او را از زهره لاله آید در آنوقت مرگ
او راحت بود وقال تعالی من اجل ذلک کتبنا علی اخی اسرائیل ان من
قتل نفسا یقتل نفسا و نفسا و اول الاصل فکنا قتل الناس جمیعاً من اجابها
فکنا احیاء الناس جمیعاً و لقد جاءتم رسولنا بالبینات ثم ان کثیراً
منهم بعد ذلک فی الارض لکفر فون . میگوید که از بهر آن بود یعنی کشتن قایل
تا پیل را که در بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی را بر نفسی برانگد
او نفسی را کشته بود کشته نشستن بر قصاص بود یا او در زمین مساکد کرده بود
با و محقق گشتن بود چنان باشد که بجز مرده از کشته بود عکرمه از عقیده
عباسی است که در آن وقت که هر که او بچیز بر ایاامی بگشته همچنان بود
که همه مرده از کشته بود از بهر آنکه قول خلقان به پیغمبر و امام باشد مجاز است
برای آنکه جان مقول جهان او است چون او را جان بود جهان چه خواهد
از حیات او چنان بود که همه جهان مرده اند و مناسبت این قول است از پیغمبر
معنی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم من مات فقد قامت قیامته هر که
میرد قیامت برخواست و قیامت آنکه بر چیز که مردمان همه میرند زجاج
گفت او میخانه آنکه است که همه جهان از کشته معنی آنکه همه جهان چشم او باشند
چنانکه مقول خصوص است او کند همه جهان با او دست کی و از این خط است
هر که نصرتی کند پیغمبر ایاامی را تا او را نباشد همچنان کلام معنی الا العا لمون
و عالمان ایشانند معلوم دین و احکام حق گفته اند که زجر کند قایل را از قتل
و تعظیم کند قتل را در جسم او و نه کیم کند او را بجز این و عقاب آن تا از آن
منزجر نشود بر وجهی که دیگران با او قتل کنند چنان باشد که او زنده کرده

هر که نصرتی کند پیغمبر ایاامی را تا او را نباشد همچنان کلام معنی الا العا لمون
هر که نصرتی کند پیغمبر ایاامی را تا او را نباشد همچنان کلام معنی الا العا لمون

باشد ایشان را در حکام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که روزی
با جمعی میگذشت مردی از خزانه بیرون آمد با کاردی خون آلوده در هوش
مردم مردم چون او را چنان دیدند که فرشته و در آن خراب شدند مردی
دیدند که شسته تازه و افکنده او را گفتند این مرد را که کشت گفت من گفتم
چرا گفت بی سببی کشته امیرالمؤمنین فرمود تا او را قصاص کنند چون میازار
بردند که بکشند میخافد چون قصد او کرد مردی میاید و در دست او تخت
که او بکشد است او را زان که این مرد را من کشته ام و بر آن سوزن یاد کرد
ایشان را با پیش امیرالمؤمنین آوردند آن مرد اقرار آورد آن دیگر گفتند
چرا بر خود اقرار آوردی گفت ای امیر از بهر آنکه انکار من شنیدند می چنان
علامتی که بمن بود گفت پس بر آن حال چگونه افتاد گفت من در سرای خود
کوشندی میگذرد و دست خون آلوده او از زمین آن شسته شنیدم
که در پهلوی در می کشید بودند تجلیل بر من حتم کرد و در دست این مرد
بود چون او از پای من شنید بدیوار محبت من در شدم آن مرد را کشته
دیدم نیز شنیدم از آنجا بیرون دویدم با کارد خون آلوده چون مرد را بر نیز
اگر انکار کردی سخن من قبول نکردند می گفت است گفتی همچنان است
که نیکو می دانم با شما به نرسیت که چه باید کرد و گفتند و این را در باید کرد
و دوام با جای کشته امیرالمؤمنین گفت این فتوی بر خلاف راستی است
آنکه زوی با هم حسن کرد و گفت ای پسر درین حادثه چه باید کرد و گفت
هر دو را زنده باید کرد و دست از دست امان باید داد آن گفت چرا گفتی
بقوله تعالی احیاهم کما نجاتنا احیاء الناصحین جمیعاً اگر چه او مردی را بکشت

در

دگر بر او قتل با زنده قتل آن با جایی این نباید رفت و دست کشته است
باید داد امیرالمؤمنین شادمانه شد و بوسه بر چشم او داد و گفت سپاس از خدا
که ما اهل بیت را توفیق علم و فقه داد آنکه گفت و گفتند خاندانم بر ایشان آمدند
رسولان و حجت و نبیات ما آوردند از خدای تعالی بر دمان با حجت بر ایشان
بلوغ شود آنکه پس از نیمه که خدای تعالی کرده است بسیاری از مردمان امیر ارف
کننده اند رسول خدای صلوات الله علیه و سلم گفت هر که منی را بر سر تی آب
دهد در جانی که آب بسیار بود چنان باشد که بفتاد برده از او کرد باشد
و هر که کسی را آب دهد در جانی که آب نباشد چنان باشد که آن نفس را زنده
کرده باشد و من احیاهم کما نجاتنا احیاء الناصحین فما نجاتنا
جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ولسیعون فی الارض فساداً الی یقتلوا
او یصلبوا و یقطع ایدیهم وارجلهم من جلا ف او یقتلوا من الارض ذلک
لهم جزای فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل
ان تقدر و اعلیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم سدی گفت آید در حق معنی
از اهل کتاب آمد که میان ایشان و رسول صلی الله علیه و سلم عهدی بود
و آن عهد شکستند راه زدن گرفتند سعید چه گفت آید در حق جمعی آمد از عویص
و عکلی نیز دیک رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و اظهار اسلام کردند
و در دل گرفتند آشتی گفتند هوای دینه ما را نسبت از صحابه ایشان را گفتند
پس بر او شویدی صحابی که آنجا شتران با انداز شتران باز خوردید باید بشوید باز
بگشند و شتران را برانند و مرتد شدند رسول صلی الله علیه و سلم گفت اولاد
در دینند و او ندانند که باخیل الله اگر کبوا صحابه رسول سلاجه را بر گرفتند و روی

المال

بر او نهادند چنانکه یکی با دیگری استاد به ایشان سینه و ایشان را بگفتند
 و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند رسول فرمود تا ایشان را دست و
 پای بریزند و چشمها برکنند و در دهان بگردانند اما در اهل علم خلاف کردند و آنکه
 این حکم بر جاست یا منوخ بعضی گفتند رجاست مگر مشکله منوخ است و چشم
 برکنند پس از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ خطبه نکرد الا در آن از مشکی
 کرد تا که گفت لا تمثلوا ولو بالكلب العقور و محل ضرب آن باشد که اظهار
 سلاح کند و راه هم دارد در پیغ و در حضر بر وجه و سهل و جبل حق سبحانه و تعالی
 میفرماید که جزای انسانی که با خدای تعالی گنبد و بار رسول خدای تعالی با دست
 خدای و خاصه بار رسول خدای و در زمین سعی بفساد کنند بهر آنکه خون بناحق
 ریزند و مالهای مردمان بر بند جزای ایشان در جور استحقاق ایشان بود و بوجوب
 آنچه کنند اگر قتل کنند و مردکشند و مال برابند ایشان را با یک شستن و اولیای
 مقتول را بنود که عفو کند بر درخت کردن پس از آنکه آنچه کرده باشند باز نماند
 و غیر آن با بهایی آن و اگر مال ستانند و مردکشند دست و پای بریزند و خلاف
 یعنی پای حس و دست راست و اگر راه محرف دارند و مردکشند و مال ستانند
 بر او پیش از نفعی نیست یعنی که از شهرش بیرون کنند و این قتل و صلب و قطع
 و نفعی ایشان را رسوائی و نکاست در دنیا و ایشان را است در آخرت
 عذابی بزرگ و این آیه دلیل است بر بطلان قول آنس که گفت حدود
 کفارت گناه باشد برای آنکه خدای تعالی جمع کرد بر این مخالفان حد و عذوبت
 و عذاب است آنکه انشأ کرد از آن حد تا با بر این شرط آنکه توبه پیش از آن کنند
 که در دست امام گرفته نشده باشند الا انسانی که توبه کند از پیش آنکه شما

ایشان

بر ایشان قادر شوید که آنکه توبه قبول نماند و عقوبت از او برنیزد و بداند
 که خدای تعالی امر زنده و مهربانست شخصی وایت کرد که چهار نفرین هر یک
 امیر المؤمنین بخار بر سر او آمد و خون بخت و راه زد و مال البسته بگفتند توبه کرد
 و زینهار آمد بنزد یک بعضی از اقربای امیر المؤمنین با شفاعت کند بچشم
 قبول نکرد و پیش قیس بن المهدی آمد قبول کرد و بخانه برد چون با امیر المؤمنین
 نماز بدارد کرده بود گفت یا امیر المؤمنین جزای آنس که محارب خدای و پیغمبر
 بود چیست گفت آنچه خدای تعالی گفته است و آیه بر خواند سعد گفت یا امیر المؤمنین
 اگر توبه پیش از آنکه او را بگیرند گفت توبه قبول باشد گفت یا امیر المؤمنین و اگر
 حارث بن بربر باشد گفت همان حکم است گفت یا امیر المؤمنین او با مان آمده
 و توبه کرده با خست یا خود او را امان مست گفت بی گفت بفرمای تا توبه
 امیر المؤمنین علیه السلام امان وی نوشت و او را بخور راه داد **قولی**
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله
لعلکم تفلحون این الذین کفر و الوان لهم ما فی الارض جمیعا
و سئله معه لیقتله و ایه من عذاب لیم القیمة ما تقبل منهم و لهم عذاب
الیم بریدون ان یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب
مقیم ای مومنان تبرسید از خدای و از معاصی اجتناب نماید و محارم
 او دور باشد و در موحبات عقاب او خوض مکنید و قربتی و وسعتی
 سجده ای طلب کنید و محبت و تقوی او سید سازید و در راه خدای او شهادت
 جدا کنید تا بشد که شما فلاح و ظفر باشید امام محمد وقت علیه السلام گفت توبه
 کنید بخدای تطهر رضای او بر آنکه بقضای او راضی باشید و بر برای او بگریید

اصحیح من نبانه روایت کرد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در شبت دو لؤلؤ
از فرار زمین با سلطان عرش کی سفید و کی زرد و در هر یکی هزار عذره آنکه سفید است
و سیصد عذره و آنکه زرد است و آنکه زرد است و سیصد عذره و آنکه زرد است
او است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت از برای من وسیله خواهد بود که از آن
درجه ایست در بهشت که هزار یک بنده در نیاید و امیدوارم که آن بنده
من باشم انس مالک از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که حج است
میان بنده و خدای عزوجل یعنی رحمت و ثواب او آن حجاب علی بن ابی طالب است
چون بنده با تو مسل کند چون حجاب دارد از میان و خدای تعالی بفرموده گفت چهار
شدم بیماری که بهلاکت نزدیک شدم گفته مرا خدای وسیله باید بچشم او عذره
خود فاطمه از علی بن ابی طالب بن العابدین است گفته باین رسول الله حال من است
که تو می بینی بر من صدقه کن بر عانی که از تو بر خدای تعالی گریه می کنی گفت من دعا
کنم بر تو و این تو مگوی یا تو دعا کنی و من این گویم گفته دعا تو کن و من بر اثر تو این
گویم دست برداشت و گفت بار خدا یا بر شهادت من که بخداست و وسیله ای
می سازد و او پدران بر ابو خدیجه ای که آن اخلاص که تو از بد زبان کن وانی که حجت
او را بر والی و او را شفا دهی هر گشت عانی من و روزی بر وفراخ کنی و قدر او
در علم بر صبح کنی زهری گفت آن خدای که جهان با او است پس از آن حج چهار شدم
و هیچ غمگنی نرسید و از آن وقت تا اکنون در راحت بودم و امیدوارم که خدای
مرا با هر زرد بر من رحمت کند بر عانی بن العابدین ابو هریره از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کند که چون خدای تعالی آدم را با فرید و روح در او مید
از دست راست عرش نگاه کرد و است شامی و تا شبی دید از نور بعد و پنج بعضی صاحب

و بعضی

و بعضی را کعب بر صورت او گفت بار خدا یا پیش از من کسی آفریدی بر صورت
من گفت نه گفت بار خدا یا این رخ صورت گیتند گفت ایان کج کسان
از نسل تو و اگر نه ایان بودندی خود ترا یا فریدی و نه آسمان و نه زمین
و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ فانا الحمد لله و هذا الحمد وانا العالی و هذا العالی
و انا الفاطمه و هذا فاطمه و انا ذوالحسن و هذا الحسن و انا الحسن و هذا
الحسن بفرست و جلال من که هیچ بنده نباشد که با من من آید و چند پسند
دانه بعضی ایان دارد از ذوالالا که بد و زخس بر من و هیچ باک ندارد من ای آدم
ایان صفوه منند از خلق با میان بجایه و ایان بلاک کنم چون ترا من جاتی بود
ایان من تو سل کن و ایان ترا شفیع سازد انکه رسول خدای گفت ما سفینه بحایم
هر که در روشند کجا که باید و هر که از آن بگرد و هلاک شود هر که حاجتی باشد
باید که با تو سل سازد بخدای تعالی ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرد که گفت بر علی بن ابی طالب خواهد بود از خدای ما گفته یا رسول الله
و وسیله باشد گفت آن در رحمت و در بهشت و او را نه از پاره است
از پاره تا پاره تا حسن اسمی است نیک و مدت یکماه باید از جوهر است پایه
از زبرجد و پایه از یاقوت و پایه از زرد و پایه از سیم و همچنین و زرقامت
از ایا برند و در میان درجات معجزان بنهند آن در جبهه در میان درجات
ایشان چنان باشد که ماه در میان ستارگان حج بفریدی و صدیقی نباشد
الا که گوید خنک این که این درجه و نیست نه آید از قبل خدای تعالی که این درجه
محمد است انکه من در آیم حله از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاد و علی بن
ابی طالب در پیش من گیتاده لوای محمد در دست گرفته بروی نوشته

لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون بر عجزان کمبزم کومندان در شسته
مقررند که ما ایش از ائمه شناسیم و چون بفرستگان سیم کومندان در و غیر
مردمان با هم و بر مرتبه خود نشینیم و علی از من فرود بیکد که بشیند هیچ خبری
و صدیقی و شهیدی مانند الاله کوی طوبی الهذین العبدین ما اکریمها علی الله
نذا در اید از قبل خدای تعالی چنانکه در خلقان بشنوند هذا حدیث محمد و هذا حدیث
علی بن ابیطالب طوبی لمن احبهما و یلین بغضهما اگر گفت علی بچندین
از دوستان تو الاله این بشنود و رویش سفید شود ازین حدیث و دلش
شادمانه شود و بچسبند از انانکه ترا در پیش دارد که این بشنود و الاله روشن
سیاه شود و باهاشان مضطرب کرد و ما درین بابیم دو فرشته فریاد
می رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن دوزخ رضوان گوید البت علیک
یا احمد من کویم و علیک السلام تو نیستی که رویت چنین نیکوست و بویست
گوید من رضوان خازن بهشت خدای تعالی کلید بهشت است و ایست تا انکس
بهشت و در که تو خواهی من گویم که من بزاریتم و خدایرا شکر کردم انکه استم
و بزارم و هم علی بن ابی طالب انکه مالک فرزند اید و سلام کند من جواب گویم
که چه فرشته که روی و صورت تو نامست و دیرت ترسانند گوید
من مالک دوزخ خدای تعالی کلید دوزخ بهشت تو فرستاد است تا در دوزخ
انکس شود که تو خواهی من بستانم و شکر خدای تعالی که از من و علی بن ابی طالب هم
ایشان بر کرده امیر المؤمنین باید کلید بهشت که فرستد بر کن دوزخ باشند
دوزخ زبیر کند و شرر میزند امیر المؤمنین زمام او بدست که در دوزخ کویم بگرد
باعلی که نور تو در پیش در ایشانند او کویم با نام ای دوزخ انکه مقام کند گوید

بناز

بناز هذالی و هذالك این را او این ترا خدیته فانه من اولیای و خدیه فانه
من اعدائی و دوزخ امیر المؤمنین را مطیع باشد از بنده مطیع خداوند خود را
و همین معنی است که شافع نظر کرده نظم علی حبه جنة قسیم النار والجنة
وصی المصطفی حقا امام الارض والجنة نظم ابا جحر لوان حبا یقلی
جحیم کان الفوز عندی حجیها و کیف خفاف النار مرکان موقنا بان
امیر المؤمنین قسیمها انکه حق تعالی ذکر کافران کرد و گفت اگر آنچه در زمین
از مال و ملک و هم فدای قیامت چندان با ان مضاف کند و فدای کند
تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نمیشند و نستانند و عذاب از ایشان
برندارند چون ایشان بقیامت کافر بوده باشند رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت روز قیامت کافر از کومند که ملک دنیا ترا بودی خدا کردی ترا
ازین عذاب نجات بودی کومند آری کوی از تو دون این خواستم و که ازین
اجابت کردی انکه فرمود ایش از عذاب مؤلم و دردناک باشد ایشان
خواهند و متن کنند و آرزویشان باشد که از آتش دوزخ بیرون آیند بفر
انکه خدای تعالی بفرماید توری از دوزخ در بهشت کشانند ایشان دری کشانند
بمنند قصد آن در کنند بشتاب چنانکه بر سر کمر می افشند بدارند که بر اسخا
در کنند نخواهند رسیده و زرسند قولی والساروة والساروة فاقطعوا
ایدیها جزاء علیا لسانکلام الله والله عزیر حکیم فمن تاب من بعد
ظلمه واصلح فآت الله یتوب علیه از الله عفور رحیم الذی تعلم ان الله
له ملک السموات والارض یغیب من یشاء ویغیر لہ یشاء والله علی کل شی
قدیر بفرماید هر مردی و زنی که ایشان در زمینند دست ایشان بر بند

تا جزا بود ایش را بر آنچه کرده باشند و نکالی و عقوبتی بود این ایش را
از خدای تعالی و خدای عزیز است و غالب هر چه کند و هر چه نماید او را مانع
نماید هر چه کند بروفق حکمت و صواب کند بدانکه این آیه مجتهد و میان او
در سنت و شریعت نصیاتی که در و قطع واجب باشد و آنکه در نیم است
لغول الفطخ فی ریح دنیا و باید که از حرز هر و ن برده باشد تا قطع واجب باشد
و این حرز آن بود که مقفل و مدفون باشد و در قطع چهار انگشت باید بریدن
ازین کف دست را باید کردن و یک انگشت و گفته اند انگشت مبین باشد
بیشتر فقها گفته اند از نزد دست باید بریدن و نکال عقوبت برای ایش
نکال خوانند که چون دیگران پسند روع و زجر ایشان بود از آن ناکل شوند
و بر مثل آن اقدام نمایند آورده اند که مردی از ولایت عجم حج میرفت بخار
نشسته بود قرآن خواند چون این آیه رسید بر خواند که جزاء ما کسبا نکالا
من الله و الله عفو و رحیم جمال او را گفت خطا میخوانی گفت تو قرآن را می
گفت نه ولیکن در آنم که آنچه خواندی خطاست چه اینجای لایق نیست مرد جامع
باز کرد و بخواند و الله صریح حکیم اعزالی گفت تعالی الله درینا عن حکم الله خدای تعالی
فرمود که هر که توبه کند پس از آنکه ظلم کرده باشد بر خود بزدی و بصلاح باز آید
و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد یعنی پیش از آنکه او را بنزدیک امام آید
و برود گواهی دهند اگر توبه کند با حیا قطع از و ساقط شود و اگر پس از آن بود
ساقط نشود الا انست که اگر خدای تعالی صدق و دادند توبه او قبول کند و توبش
در بران و نیز بران عوض دهد او را در قیامت و خدای تعالی امر زنده و مهر است
و این دیست بر آنکه خدای تعالی قبول توبه مفضل است چه اگر واجب بودی قبول

توبه اینجاست عفو و رحیم است از آنکه هر که چیزی کند که بروی واجب بود
او را بخشایند و آمرزش بگویند آنکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله
و سلم کرد و مراد امتان اویند که فیدانی که خدایت آنکه ملک آسمانها
و زمینها او را است همه ملک است و کس را بر و اعتراض نرسد
بهر چه کند عذاب کند آنرا که خواهد و پیام زد آنرا که خواهد در باب عذاب
استحقاق معتبر است با اول عقل و با جماع امت از آنکه تا مستحق را عذاب
کردن ظلم بود و غیر آن بر ظاهر هر چه است مدلیلی از و عدولی نتوان کرد
و خدای تعالی هر چیزی قادر است و شی اینجا مخصوص باشد بعد و م دون
موجودی برای آنکه موجود بود و از مقدوری بشود و از وجهی دیگر مخصوص است
بمقدورات او خدای تعالی اینجا ادله رد دلیل کرده است علی ضابطه و
این الفاظ درین قول تعالی یا ایها الرسول لا یخزنک الذین یسارعون فی الکفر
من الذین قالوا الامتنا باضاهیم و له نؤمن قلبی بهم ای فرستاده و اقل ما
بخلقان نباید که ترا در شک کنند و اند و بکین کرد اند در کردار آنانکه
در کفر مسارعت کنند از آنکه گفته اند ایمان آوردیم بزبان یعنی بزبان گفتند
و در دل نمانند و این منافقانند و خدای تعالی از دل و ضمیر ایشان خبر داد و گفت
دلهای ایشان ایمان نماند و این آیه دیست بر آنکه ایمان بزبان تعلق نماند
تا صدیق دل بدان نبود که اگر چنین بودی جمله منافقان مؤمن بودندی
قول تعالی من الذین هاجروا متاعون للکذب یتماعون لقیوم اخرین
له تا توک یخرفون الکلمه من بعد مواضعه یقولون اننا مسلم
هذا الخدوع وان له توفوه فاحذروا و من یرد الله فینته قلن تمناک الله

من الله شیئا اولئك الذين لم یرح الله ان یطهر قلوبهم لکم فی الدنیا
 جزئی ولکم فی الآخرة عذاب عظیم واز آنکه جود شدند شنویدگان
 دروغند جاسوسان قومی دیگرند که بتو نیامده اند و از تو غایبند یعنی دروغ شنوید
 و دروغ قبول کنند و برای دیگران جاسوسی کنند از بهر ایشان شنوند
 و با ایشان بگویند جنتی جهودان از اخبار جمعی را فرستادند در حادثه که
 افتاده بود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم و او آن بود که در کس از اشراف
 خیر زمان گردید و ایشان محسن بودند و در توره حکم ایشان جم بود و ایشان را
 می بایست که ایشان را رجم کنند پیدا کنند که در سر رسول اعتراف نمود
 و ایشان را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم حرب بود کس استاندند بی نظیر
 و نبی نصیر که ما را حادثه افتاده است میخواهم که از محمد برسم و شمارا با اذیت
 کسان را از اخبار بد تا این سلب برسد و گفته اگر محمد جزایه قبول کنید
 و اگر رجم فرمایید منسید چون بی قرطبه شدند گفتند و الله که شمارا آن فرماید
 که شمارا انرا کاره شده اگر کعب اشرف و کعبه و مالک ابن الصیف
 و کسان بن تحقیق آمدند گفتند ای محمد خبر ده تا مردی و زنی زنا کنند ایشان
 محسن شدند حکم ایشان چه باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بقضای
 من ارضی بایشان بگویم گفتند بایشان چه بگویم گفتند بایشان را
 خوشتر نیاید قبول کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ازین قبول کنید
 و در کتاب شمارجم است گفته منیت جبرئیل آمد و گفت بگو تا این صور را
 حاکم کنند میان تو و ایشان صفت او با رسول بعیت رسول گفت میث
 من و شما بر صور یا حاکم باشد که او عالم ترین جهودانست توره گفته که پس

صورتها

صور یا را کجا شمشک گفت اورا ندیده ام و لیکن صبرل مرا خبر داد با ووست
 او جوانی امر و است سفید روی برین قرار دادند کس فرستادند بخیر
 و او را بسیار دند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اورا که تو پسر صور یابی
 گفت آری گفت از منم جهودان توره توره بدانی گفت چنین میگوید گفت
 ترا خبری خواهم برسد از توره بان خدای که توره موسی عمران فرستاد
 و بان خدای که شمارا از مصر بیرون آورد و در ریاستکافت از بهر شما و شمارا
 از فرعون بر باند و بر اساسیان شما گردانید و من و سولوی شما فرستاد
 و حلال و حرام در توره میان کرد که حکم زانی محسن در توره صحت این صور یا
 گفت بدان خدای که موسی را با فرستاد که اگر نه آنتی که میترسم که آنتی
 از آسمان بیاید و ما را بسوزد من حمله کرد گفتی ولیکن از خدای تا میترسم حکم
 ایشان آنست که رجم باید کرد ایشان را جهودانرا خوش نماید گفتند این صور یا
 زود کشف سر کردی گفت باین سوگند ان میارستم خلاف کردن آنکه
 رسول خدای گفت چرا حکم بگردانیدید گفت ما آنکه در میان ما وضع القدری
 زنا کردی حدزدیمی و چون شریفی زنا کردی زنا کردیمی زنا در میان ما فاش
 شد و بسیار کشت در میان اشراف هرگاه که خواستیم که بی را حدزیم مانک
 بر او زدیمی که فلان و فلانرا حدزدید ما بچه از ایشان کمتر تا وقتی که برعم ملک زنا کرد
 و ما آنرا فرود گذاشتیم هر کس را که خواستیم تا حدزیم نمرد کردی و گفتی تا آنکه که برعم
 یا شاه را حدزید ما را حد فرزند پادشاه دران کار فرمود ما جمع ساخت
 و گفت این کار را ندیده ام باید کرد و درون جم ما وضع و شریف دست ما باشد
 ما جلد و ما زیمان زدن نهادیم و آنچه ان بود که فرمودیم تا رستی ما و درند و انرا

که زمانه دی چهل تا نمانه بر وزیدی و روی او سیاه کردی بر خضی نشانه می بازگردد
و او را بگردانیدی و این عقوبت بجای برجم نهادیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت ایضا فدای جهودان وی در و نهادند و گفته شد شریعت این که تو
کردی کشف اسرار کردی و خصم را بر ناراستی ما اطلاع دادی گفت محمد بن
سوی که داد رسیدم که برخلاف عقوبت من فر و آید رسول صلی الله علیه و آله
وسلم گفت معلوم نشد که آنچه کرده ای رضای مرا از آن خبر میدهد که غیر موی تا مرد
زنا بر در مسجد رسول برجم کردند گفت بار خدا یا کواه باشم من اولین کسی ام
که امری از او امر ترا زنده کردم که جهودان آنرا بپراکنده بودند عن آله
این آیه فرستاد که یا اهل الکفر انقلب وجوهکم لیسوا بین رسول صلی الله علیه و آله
بر ایشان خواند این صیور یا گفت بان خدای که جمیع دست که از آنچه گفته ای بسیاری
عفو کرده ایم هم بر سر آن باشی و خضی من ازین دیگر بگوئی در حق ما آنچه گفتی و ستور
باشد تا سینه چند بر سر گفت رو باشد گفت مرا خبر ده از خواب تو گفت نبی
عینای لای نام قلبی گفت راست گفتی مرا خبر ده از شبهه فرزند ما در و بر که گاه
با در میماند و گاه سپید و گاه بهر دو گفت آب هر یک که سابق شود بر دیگری
او را باشد گفت او را خبر ده که از فرزند بر راجه باشد و مادر راجه باشد
حالی و حی سید غای و حی بر دیده آنکه سر بر آورد روی سرخ گشته و عرق آری
انحضرت روان گشته گفت گوشت و خون و ناخن و موی زنا را باشد و ستوان
در که بی مرد از این صیور یا گفت راست گفتی یا چه بگو که از فرشتگان که بتو آید
گفت خیر بل گفت و صف جبرئیل را بگوئی گفت چنین چنین است و وصف تمام
بگرد گفت و آنکه در تورات هم چنین است و من گواهی دهم که تو صادق در هر چه بگوئی

و غیر خدای و ایمان آورد جهودان در و افتادند و دشنام دادند چون
که بر خیزند نبی قریطه و نبی ضحیر و ایشان او بختند و گفته با محمد اینان از آن
مانند پیران با یکیت و دین با یکیت چرا با پیران تا اگر یکی از ایشان می از بختند
در قصاص ایضا فرزند و باران تکلیف در قصاص و تیر بهشتاد و سق ضما دهند
و اگر ما از ایشان کسی را بشیم از مردان از ما و کس را بکشند و اگر زنی را بشیم
در قصاص مرد را بکشند و اگر بنده را بکشیم زادی از ما بکشند و در اجازات
ما بر هر چه اجازت ایشان باشد میان ما و دین ما حکم کن خدای تعالی این آیه
فرستاد الی قوله من لیه حکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون اکثرهم
بیان حال ایشان کرد و گفت یحییون الکلم میکردند و سخنها پس آنکه هر یکی را
در موضع خود بنهادند و اندک لاش را حلال کرده اند و حرامش را حرام و سبک گویند
کسانی را که حکم است پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم می آیند اگر دهند
شمار این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف جمیع قبول کنند و ستانند و اگر نمانند
و برجم فرمایند قبول کنند و بر خدایا بشید و هر که خدای تعالی بخواهد نبی
مضیحت و رسوائی آنچه ایشان نهان کرده اند از تورات و خواهد که او را
خدا کند و توار خدای برای او مالک جزئی نباشی و وضع نتوانی کردن ازین
در دست تو چیزی نیست و ایشان امانند که خدای تعالی نخواست که دلهای
ایشان پاک کند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای آنکه این حکم آنکه
تواند کرد که دلهای ایشان پاک شود یعنی پاک باشد و چون دلهای ایشان
بجز وضاحت آلوده است چگونه حکم کند و گفته اند که نخواست که دلهای
ایشان پاک کرد و اندک ضیق و حرج که دلیل کفر باشد بر سبب عقوبت و ایشان را

در دنیا خرمی و نکال یعنی این کافران و منافقان و جهود از او خرمی ایشان
در دنیا حکم شرعیست بذل و هوان ایشان و برای مومنان از ایشان
و ایشان را در آخره خدا بی عظیم و بزرگ باشد گفته اند که آیه در حق این جور با
آمد که او مرتد شد پس اصل اسلام در روایتی که از امام محمد باقر علیه السلام روایت
قولها سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ
أَوْ عَصِمْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم
بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ . وَكَيْفَ يَحْكُمُكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ
فِيهَا حُكْمٌ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُونَ يَا لَوْلَا ذَلِكَ وَبِأُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
انکه وصف کرده اینجور است را بخصوصی ناسپندیده که در ایشان بوده گفت
شوندگان رو غند و خورندگان حرام و رشوه در حکم او امیر المومنین
روایت کرده که سخت رشوه باشد در حرام و مهر زمان نمایار
و فرود کش فعل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سبک و فرود فال گیری و چیزی
که بستانند در توصل محصبت و در وضع لغت استیصال بود و مرجع این
مبانی این استیصال است انکه گفت اگر نتوانند ای محمد تو چیزی را خواهی
حکم کن در میان ایشان در زمانی محسن با حکم کشکان بی قرینیه و بی نصیر
که میان ایشان بود یا روی بردان و اراض کن از ایشان و با اهل ملتشان
رو کن تا حکم کند بر ایشان و گفته اند این بخیر فرست بقوله تقا و اراجح
بینهما انزل الله و بر ایشان حکم کردن بقرآن و اگر تو ای محمد از ایشان عدول
کنی ترا هیچ زیبایی ندارد و ترا زیبایی نتوانند کرد و اگر حکم کنی در میان ایشان
حکم کن بعادل و انصاف و داد که خدای تعالی عادل از او و کسب از او و چگونه ترا

ای محمد حاکم گنند و بنزدیک ایشان توریه است و حکم خدای تعالی را بخانت
و میگویند که ما اثر تصدیق کرده ایم با انکه چنین است از ان عدول میکنند
پس کتابی را که بدان ایمان ندارند و مردم را که معجز نشناخته حکم او
چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته که از جمله احکامی
بود که ایشان را در وی پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و آنرا تغییر کرده
بودند و گفته بودند که ما دانست که فیها حکم الله علی نعیم انکه گفت پس
از انکه حکم پیش رسول آمدند از ان بر کردند و ایشان مومنان نیستند از بهر
انکه نبوت و کتاب تو مقرب نیستند و حکم تو ایمان ندارند و در آنچه تو حکم کنی آنرا
تصدیق نکنند **قولها** اَنَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحْكُمُ
بِهَا الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ اسْمَلُوا الَّذِينَ هَادُوا وَأَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ وَالْحُجْرَانَ بِالْحَقِّ
مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوُا اللَّهَ وَلَا تَتَرَفُوا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .
میفرماید که ما کتاب توریه فرستادیم بر موسی و در ان توریه بیان نبوت
محجرت و حق است و غیر است و خاتم معجز است و نیز بیان احکام
زمانه که دام را حد بایزدن و که دام را رحم باید کردن و نوری روشنت
در و که تاریکی مشکلات و شبهات بدان روشن کرد و حکم کند توریه بخیران
که کردن نهادند و عمل با خلاص کردند که درین اسلام نهادند برای جهود اند
یعنی معجزاتی که از پس موسی بودند و معجزه صلی الله علیه و آله و سلم در ان حالت
و این دلیل کند بر انکه معتقد باشد بشرع ایشان برای انکه خدای تعالی فرموده است
که حکم کن میان ایشان و بنزدیک حاکم محجرت است اگر خواهد بکتاب با حکم کند

رایشان و اگر خواهد بکتاب ایشان حکم کند و نیز حکم کنند عالمائی که
ایشان بصیر باشند بحیاطه و سیاست کارها و دانند که این جهود ان
چون این صواب و غیر او حکم کنند باینچنین از ایشان طلب عطا آن کرده اند
و نگاه داشتند آن خواسته و ایشان ان گواهند که حکم که رسول صلی الله
علیه و آله وسلم کند موافق است که در توریته است و آنست از نزدیک
خدای تعالی است انکه خطاب کرد با احبار و علمای جهودان و گفت که
از مردمان تیرسید من تیرسید و آیات احکام مرا سبهای اند که از شوه
و در میفر و شهید هر بهاک بستانند و دعوی آن اند که باشد نسبت با عقاب
آن و انانکه حکم کنند بدایه خدای فرستاده بر سبل محمود و انکار ایشان
کافرانند عین الله عباس و جماعتی مضنه ان گفتند که این آیه منسوخ است بجهودان
قوله تعالی و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعين
و الا نفا بالانفا و الاذن بالاذن و المستر بالمستر و الجورح فصاح
فمن تصدق به فهو کفار الله و من لم یحکم بما انزل الله
فان الذلک هم الظالمون میفرماید که نوشتیم و واجب کرد اندیم و توریته
بر ایشان و بیان کردیم بکفیر ایک نفس قصاب با یک کرم و چون او را بکشند
بغده و عاقل باشد و مقتول مکانی او باشد در خون با اینجی که مسلمان باشند
و از او باشد هم قاتل و مقتول و یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوک
و اگر قاتل مسلمان و از او باشد مقتول کافر یا مملوک باز نباید کشتن
نیز و ایک اصحاب چنانکه نفس من نفس فرمود و چشم بدل چشم و بینی بدل بینی
و گوش بدل گوش و دندان بدل دندان و جراحات را قصابان یعنی اگر چشم

کسی را کسی بکشد چشمش بکشد و تپاه کنند و اگر بینی کسی بر بینی بریزند
و اگر دانه اش بکنند و دانه اش بکنند و اگر جراحی بر کنند مثل آن جرحت
بر کنند بقصاص اگر کسی خیانتی کند که روشنائی چشم برود و صدقه بر جای
باشد حکم آنست که پاره پینه تر کند و اگر چشم بند تا مژه را آفتزند
و اینی که کم کنند و نیز دیک چشم او بر بندند ریج تا روشنائی چشم او برود
و اگر برار و توان برودن بر بند و اگر او بصاد حدقه خواهد که دیته بستانند
در احکام امیر المؤمنین آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد و آن مرد
دعوی کرد که ازین چوب روشنائی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان پویایی
پیش تپاه شد بکلمت پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین گفت راضی باش
که او را سو کند و هم و تو چهار دیته بر می گفت با امیر المؤمنین امین باشم
که او سو کند بدروع بخورد و دیته بستانند باید که من بدانم که بر من این خیانت
لازم است امیر المؤمنین علیه السلام آن در او عظم میگفت و بخدای تپه ساید
و گفت اگر خلاف مملوئی رجوع را کن مرد را طیار کرد و در طریقی نبود بصدق و
کذب او امیر المؤمنین گفت ظن من آنست که او خلاف میگوید و دروغ
ولیکن من حکمی کنم که پدانشود دروغ از راست است انکه فرمود که این مرد را
در برابر قرص افتاب بردارید اگر چشم باز کرد و در قرص افتاب نگرید چشم
بر هم نرزد و اگر چشم آب بریزد راست میگوید و اگر نه دروغ و ناکاه از
بلند در گوش و زنیید و اگر بر اس دروغ میگوید و اگر نه راست میگوید
و پاره پینه در تشنه نهد در زیر بینی او بردارید اگر عطسه دهد دروغ میگوید
و اگر نه راست و در زبانش سوزنی بریزید اگر خون سیاه براید راست میگوید

و اگر سرخ باشد دروغ میگوید بخنان کردند مرد دروغ زن بود بفرمود
تا اورا ادب کردند گفت ترا بر پیش ازین نیست که چونی بر سر او
زنی و جراحتما که خطی نفس بود قصاص نشاید کردن و آنچه خطی نفس بود
قصاص باید کردن و دندانی که در مفاذیم دهن باشد دیده هر گاه بیچاره دینار
بود و آنچه در مواخیر بود نیست و چند نیا مجموع جمله هزار دینار آنکه فرمود
که هر که صدقه کند قصاص را با دینار تا آنچه او را واجب باشد در شرع آن
کفارتی باشد او را موافق این معنی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
از تن خود چیزی بصدقه کند خدای تعالی از او کفاره کند آنان او کند بقدر آنکه صدقه
کرده بود ابوالدرد گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که هیچ مسلمان
نباشد که بر او جانی بود از اندامش و از او صدقه کند بر جانی و الا خدا تعالی
در جه او رفیع کند و گناهانش فرو کند جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که سه چیز آورد با ایمان بخدای که در پشت
شود از هر دری که خواهد و او را حجت خور العین کند هر که او دینی دارد بری
بوشیده با او بخشد و هر که کشنده را عفو کند و هر که از سر هر فرضیه دو بار
قل هو الله بخواند کی گفت یا رسول الله اگر کسی را این هر سه جمع نشود کی این
سه گانه کند گفت نیز آن کسی که یکی ازین سه گانه کند خدای تعالی فرمود و هر که
حکم کند بد آنچه خدای تعالی فرستاد او ظالم و ستمکار باشد که وضع شر
بموضع او نموده و حفظ خود از ثواب کم کرده بود و نفس خود را مخالف خدای
مستحق عذاب گردانیده **فولت علی** و قضینا علی انانیم بعیدی این مرثیه
مصدقه قالمابین یدیه من التوریه و التیناه الالحیل فییه هدی و نور

و صدقا

و مصدق قالمابین یدیه من التوریه و هدی و مخطئه للمتقین و لیحکم
اهل الالحیل بما انزل الله فییه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم
الفاسقون . حق تعالی چون قصه جهودان و آنچه در تورتیه برایشان واجب
کرد و گفت بر ایشان حدیث ترسایان و غیر بران ایشان و کتاب ایشان
کرد و گفت بر اثر ایشان یعنی غیر بران گذشته داشتیم عیدم بر برابری است
دارنده آنرا که پیش او بود از کتاب تورتیه و با و داد کتاب انجیل را که در
سیانی و لطفی و روشنائی بود یعنی اوله که با و راه برند و ظلمات ضلالت
چنانکه در شب بنور ماه راه برند بر است دارنده و تصدیق کنند مازنا
که پیش او بود یعنی تورتیه و این تکرار نباشد برای آنکه مصدق او عیسی است
و مصدق ان کتاب انجیل است و این کتابها دینی و مو عظمی و پند سبت
منتقیا از او بر نیز کار از انرا که ایشان بدان مخطوط و مهر شده کردند آنکه
امر کرد ترسایان او گفت باید که اهل انجیل که ترسایانند حکم کنند بد آنچه خدای تعالی
در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هر که بد آنچه خدای تعالی فرستاده است
حکم کند او از جمله فاسقان و بیرون شد کانت از فرمان خدای **فولت علی**
وانزلنا الیک الکتاب بالحقه مصدق قالمابین یدیه من الکتاب و ما یمیننا
علیه فاحکم بینهما بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم فما جاءک
من الحوائک فاعل جملنا منکم شرعة و منها جاء و لو شاء الله لجعلکم
امه واحده و لکن لیسوکم بما ایتکم فاستنبقوا الخیرات
الی الله مرجعکم جمیعاً فیندکم بما لکم فییه تختلفون . چون
در جهودان و ترسایان و غیر بران ایشان کرد آنکه ذکر مسلمانان

و غیر ایشان کرد و کتاب ایشان کرد و گفت ای محمد با تو فرستادیم
کتاب قرآن را حق نه باطل حق است و راست و درست و راست
و ازنده آنرا که از پیش اوست از کتاب او ایل چون توریه و انجیل و زبور
و غیر آن در آن حال که گواهی و امینی است بر وی یعنی هر چه از آن کتابها
گویند و حکایت کنند و موافق قرآن بود اعتقاد کنند و الا تخدعنا باشد آنکه
رسول را گفت حکم کن میان جهودان و ترسایان بآنچه خدای تو فرستاده است
از قرآن عبد الله عباس گفت جماعتی که این آیه دلیل است بر آنکه حکم واجب
آنست که میان اهل کتاب حکم بقرآن کنند برای آنکه این امر است و امر
اقتضای وحی است آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفت متابعت هوای
ایشان من که اگر چنین کنی عدول کرده باشی ازین حق که بتو آمد و آن قرآنست
ماهری را از شما یعنی هر که روی را و جماعتی را راه دینی و شرعی و طریقی نهادیم اهل
توریه را شرعی و اهل انجیل را شرعی و اهل قرآن را شرعی و این کیفیت یعنی در باب
توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع مختلف است عبد الله عباس
گفت معنی این آیه آنست که شریعت اسلام و منهاج قرآن بر اهل آنست و بعد از این
کردیم چون می آرند از ایشانست دلیل بر این آنست که منکم گفت خطاب
با حاضرانست بر معنی اول مراد منکم و منکم باشد الا آنست که حاضران
بر غایب تغیب کرد و دلیلش قوله تعالی و لو شاء الله لجلدکم امم واحدة ای لجلدکم
و انما و ککم امم واحدة یعنی اگر خدای تعالی خواست همه را یک است کردی
و یک شریعت فرمودی یعنی اختلاف شما از آنست که اگر من خواهم همه را اسلام
عمل کنم بجز و قهر بیاورم و لو شاء ربک لامن فی الارض کلهم جمعا و لکن حکمت

در تکلیف راه این ندهد و لیکن خدای تعالی ما شمار اختیار و امتحان کند بجهت
بشما میدهد و تکلیف صورت امتحان دارد از آنکه معامله او با مسکلفان
در تکلیف معامله کسی است که امتحان کند که تا چیزی که نداند بداند آنکه
گفت بندگانه امی که بیدر خیرات پیش از آنکه مرگ بشمارسد و این قرآن
از شما فایده دهد هر کسی چه وجهه کند که خیر و احسان کند که دیگران میکنند
که مرجع و بازگشت شما با خدای تعالی است و بجز حکم او جایی که کسی را در اینجا
حکم نباشد جز او را نا جز او هر کسی را با آنچه کرده باشد و در آن خلاف
کرده باشد و میان ایشان حکم کرده و بحق مورد آید و وعید و تهدید است
قوله تعالی وان احکمکم بنیضهم بما انزل الله ولا تتبع اهلکم فاحذروا
ان یفتنوکم من بعض ما انزل الله الیک فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان
یضییهم ببعض ذلوقهم وان کثیرا من الناس لفا سقون ان حکمکم
لجاهلیة یتبعون و من احسن من الله حکما لقم یؤمنون خطاب
با رسول میگوید ای محمد کتاب منم و در اینجا فرموده که حکم کن میان اهل
کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد از قرآن و متابعت هوای او را بیهای ایشان
مکن و این تکرار از برای آن کرد که حکم مختلف بود یکی بر محمد و یکی بر
دوم و در کشته که میان قرنیله و بنی نضیر بود و ای محمد بر صدر باش از ایشان
تا ترا در فرشته نیندازند و بنفرینند و از زاریت نیکنند و متابعت رای و هوای
خودت نگردانند و ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آوردن تو بواسطه
این ایشان مقاربتی و مسالمتی کنی و از بعضی از آنچه خدای تعالی میخواهد بخواری
بمروی و اگر ایشان بگردند و اعراض کنند بدانچه خدای تعالی خواهد تا ایشان را

خدا بکند و عذابی بدیشان سازد بعضی کنایان که ایشان کرده بعضی
الرحیم خصوصاً است حسن بصری گفت مراد اجلای بنی النضیر و قتل بنی قریظ
و حکم سعد معاذ است در ایشان آنکه گفت که بسیاری مردمان یافتند
و خارج از فرمان خدای تعالی و این بر سبب تند رسول است صلی الله علیه
و آله و سلم مبادند که اولین کسی که قوم دروغ عاصی شدند او نیت این بود
و ترسایان حکم جاهلیت میجویند و این آن بود که چون جهود از حکم وحی
و اجتناب می در توقف نهادند خدای تعالی در ایشان آنکار کرد و گفت
حکم جاهلیت و کفار و عبده او مان میجویند و ایشان اهل کتابند و بنا برین
خطابست باهر که او مخالفت کرد احکام خدا را و بخلاف آن کار کرد
برای که هر چه بیرون حکم خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیت بود و بنی
طلب باشند بنا حق و کبیرت که حکم نیکوتر است از حکم خدای تعالی برای قومی
که ایشان از علمی و یقینی باشد **قولنا تعالی** یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
اليهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعضهم **قولنا** من ینکح
فانہ منهم ان الله لایهدی القوم الظالمین زهری گفت سبب نزول آیه
آن بود که چون مشرکان را بدو آنست رسید مسلمانان حضور و مظهر بارگشتند
جهود از آنکشد و دید که خدای تعالی با دشمنان با چه کرد و ایمان آورد و در
روزی چنین مبتلا شویم مالک ابن الصیف گفت همان مغرور شدیم با آنکه
جماعتی انکار که ایشان را در کار زاری علی بنود در دست شما افتادند اگر شمار
با ما قتالی بود بشما نمیچم که کارزار چگونگی باشد عبادت بر صامت گفتی یا سلطان
مرا جماعتی بسیارند از خلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد و بسیار

سلاح

سلاح سخت شوکت و مراز موالات ایشان نزارم و از موالات جمله جهودان
مولای من خدا و رسول خدا ایست عبد الله انی سلول گفت اگر تو نزار می
من نزار میستم که این امر و امان که تراست از دو ایرم امنیت رسول الله
علیه و آله و سلم انی سلول گفت ترا مبارک باد و موالات ایشان خدا بی تعالی
این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان و کرم و پیکان اگر ایمانی آرید و ایمان کن
اصلی هست جهودان و ترسایان از دوست بگیرد و با ایشان دوستی کنید
که ایشان دشمنان شما اند بشما خیر نخواهند که ایشان بر بعضی دوست بعضی اند
دوستتان بکند که هر که با ایشان تو لا کند و دوستی نماید از شما که مسلمانی
او هم از ایشان بود المرء من اجمع مؤمنان را فرمود که و المؤمنون و المؤمنات
بعضهم اولیاء بعضهم لاجرم رسول الله علیه و آله و سلم فرمود که المؤمنون
لکنفر واحد از طرف کفران نیز هم چنین این غایت تخریبست تا مؤمنان
و کافران مخالفت نکنند با هر که کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت کند
ظالمان را راه بهشت و آن حکم کند که مؤمنان را کند از حسن نما و بد و نصرت و اعدا
قولنا فتر الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشون
نصیبنا اذا قرء فیهم الله ان یاتی بالفضح او امر من عند الله فیصیحوا علی ما
استروا فی انفسهم نادیمین آنکه خطاب کرد و بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت منی تو ای محمد انما زاک در دل بهاری دارند و شک و نفاق شتاب
زدگی مینمایند و تحمل میکنند در خروج جهودان و ترسایان یعنی عبد الله انی سلول غیر او
میگویند که ما میترسیم از آنکه دایره و غیبتی ببارسد و دوستی بود ایشان را با خدای
برایشان رد کرد و او امید از مؤمنان را و گفت شاید که خدای تعالی شمارا قبح

ظفر و در ایشان و در پای حمت و ظفر بر شما بکشاید و که غیر آن بر شما بکشد از شما
با کاری و فرمائی از نزدیک خود که در آن اعزاز مسلمانان باشد و از لال کفر
گفتند و از لال منافقان و اصرار ایشان است در نفاق ابوعلی گفت
مرگ منافق است برای آنکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود در نفاق
واصرار کفر پشیمان شوند چون بدانند که بازگشت ایشان با کجاست آنکه این
نفاق که در سر خمیر و استند پشیمان شوند و سود کنند ایشان را **قوله تعالی**
و يقول الذين امنوا اهؤلاء الذين اقصموا بالله جهنما انهم لم يعلم
حطت اعمالهم فاصبحوا اخرين حق تعالی خبر داد که چون حال چنین باشد
که خدای تعالی برای مومنان کاری و تعبیه سازد و منافقان لیل و پشیمان شوند
و سر نفاق ایشان بر صحرای فصاحت افتد مومنان بحکم و استهزا در آیند و گویند
منافقان را که آیا اینانند جماعتی که سوگند آن خوردند بجدای غایت سوگند ایشان
که با شما ایم و از شما ایم آنکه روی در ایشان نهند و ایشان را گویند که در راهی
که پنداشتید که نیکوست بر مضایع و بطل گشت و ایشان خاسر روز یاکا شدند
قوله تعالی يا ايها الذين امنوا من بئنا منكم من عرفه فبينه فستوف
يا ايها الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين
يجاهدون في سبيل الله ولا يظنون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه
من يشاء والله واسع عليم آیه اقتضای آن میکند که سوره اربعه اوقوم بود
که در اسلام در آمده اند و انگاه از اسلام برگشته اند مومنان مرتد نشود و مرتد
آنست شود که اظهار ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و مظهر ایمان را
مومن خواند بر سبیل توسیع چنانکه گفت يا ايها الذين امنوا اولفظناكم خطا

انما

انما که مرتد شوند ایمان ندارند و در دل ندارند در توارخ آورده اند که
سیره و قوم مرتد شدند قوم در عهد رسول صلی الله علیه و سلم و در قوم بعد از
رسول آنکه در عهد رسول بود جمعی از بنی مریج بودند رئیس ایشان نام ذوالحجار
و لقب اسود مردی کاهن و شعبه بود و چون درخواست و دعوی نبوت کرد رسول
صلی الله علیه و سلم با دین ابرین و حوالی این و الی کرده بوده او اولین کسی بود از طوکه
عجم که ایمان آورده بود چون فرمان یافت پسرش فخر این با دین ابرین الی
کرد چون بدایت کار اسود بود و ضعیف بود کسی از او می گفت چون خودی گفت
و اتیانش بسیار شدند عاملان رسول صلی الله علیه و سلم را از زمین بیرون کرد رسول
بمعا و چهل نامه نوشت و مسلمانانی که در اینجا بودند استمالت کرد و از اضلال
و اغوای او بجزیر کرد و جماعتی از سادات مین را فرمود تا بکارزار اسود شدند
و آن محوز ابگشتند و تولی قتل او کردند و آنکه تولی قتل او کرد مردی بود نام
اوفیر و زدیلمی کرده دوم نبی حنیفه بودند در مایه رئیس ایشان مسلک کذاب بود و دعوی
نبوت کرد و گفت که من شریک محمد نامه نوشت بر رسول صلی الله علیه و سلم
و سلم مرسله رسول الله الی محمد رسول الله و بروست دوم در از اشرف
یامه بفرستاد نامه بر رسول صلی الله علیه و سلم رسانیدند ایشان گفتند
ایمان دارد به گفتند دارم گفت اگر زنا است که عاده زفته است گفتن رسول
بفرمود می تا شمار ابگشتندی آنکه بفرمود تا جواب نامه باز نوشتند بر محمد
رسول الله الی مسیله الکذاب اما بعد فان الارض بر شما من نیشاء الی العباد
والعاقبة للمتقين و پس از آن رسول صلی الله علیه و سلم بدقی چهار شد
و اجوار حمت حق رفت کار سیله قوی شد در عهد ابی بکر خالد و لید را بفرستاد

تا اورا مقهور کرد و بر دست و ختی که قاتل حمزه بود کشته شد پس از آنکه کار
عظیم رفت و ختی گفت دو کس دست من کشته شدند یکی بهترین مردمان
در اسلام در جاهلیت که من کافر بودم و آن حمزه بن عبدالمطلب بودم بدترین
مردمان در اسلام و آن سیدکذاب بود و فرقه سیم از بنی اسد بودند بدترین
ایشان طلحه بن خویلد بود و او نیز مرتد شد و دعوی بجهنمی کرد و آخرین سه قوم
ایشان بودند خالد را با شکرسی بسیار بفرستادند کارزار کردند قومی کشته
شدند طلحه بگریخت و بشام شد بجایت بنی حنیف از جماعت صحابه که با او از
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم وایت کرده اند که آیه در حق اهل بصره
آمد خدای تعالی میفرماید که ای مومنان در کربلا از شما ارتداد آورد و از این
اسلام بر کرد و خدای تعالی بود که قومی را بیاورد که ایشان را دوست دارد
و ایشان او را دوست دارند و دلان باشند بر مومنان و جنت دلان
باشند بر کافران در راه خدای تعالی و رضای او جهاد کنند و از جاهلیت
بج جاهلیت کنند و نترسند و باک ندارند قناده گفت مراد ابو بکر است صحابه
که با آن مردمان کارزار کردند مجاهد گفت مراد اهل مین اند و از صحابه و امیر است
کرده اند که آیه در حق امیر المؤمنین علیه السلام آمد و قتال او با اهل بصره و شام و این
روایت عمار مایر است و خدیجه عمر بن عبد الله عباس و امام محمد باقر و جعفر صادق
علیهم السلام و از امیر المؤمنین و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که او را
روز بصره گفت و الله ما قتل اهل هذه الایة حتی یوم کربلا که کس با اهل
این آیه کارزار نکند و تا ما مروز و آنچه قوه این قول است انت که خدای تعالی
وصف کرد و اما از آنکه این قتال کشته که صفائی که جز با امیر المؤمنین و امام

لاذین

لایق نیست از آنکه خدای را دوست دارد و خدای او را دوست دارد
و این معنی از قول رسول است صلی الله علیه و آله و سلم در حق او معلوم است
و اخبار این معنی متواتر است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر حصین خنجر زد
آمد و خنجر در زحاص را زد دیگر وزیر ایت یکی از مضر و فان صحابه داد
و خنجر رفت صحابه او را بدلی میدادند و او صحابه را بدلی میدادند و منهدم
بازگشتند روز دیگر داد گرفت و بلاست میگرد و قوش را ایشان بمنهدم
باز کرد و دیدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم دلشاکت و چند روز توقف کرد
از جمله صحابه یکی که پیرو برادر او را کشته بودند بیاید و رسول را گفت یا رسول الله
رایت بمنده تا بروم و بدل جهنم و بغایت بگویم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت لا عظیمین الایة غدا ارجلا یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله
که از غیر خود را گفت فردا رایت ببردی دم که خدای در رسول او را دوست
دارند و خدای در رسول او را دوست دارد و بزرگ مرد و تا خدای تعالی بر دست
او بردار و شب صحابه امید در بستند و طمع داشتند هر یکی از ایشان طمع
داشت که آنس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت او نباشد با ما در
هر که سلاح نیکوتر داشت و اسبی قار و در پوششید و برشت خوشتر
عرض میداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نگریدیم حاضر و ساخته بودند در میان
امیر المؤمنین را ندید گفت علی کجاست گفتند رسول الله او را چشم در میزند
سلمان گفت برو سایرین سلیمان گفت اجب رسول الله او برخواست
و سلم دست او گرفته پیش رسول او را در رسول گفت یا علی چه بود است
ترا گفت یا رسول الله صداع بر آس و در مدبعضی ابصر معه در سرمه در

و مراد در خمیت که با او هیچ نمی بینم گفت پیش آی او پیش رفت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آب من مبارک در چشم او و نمیداد فرود آورد در جانم
باز کرد چنانچه منداشتی هرگز او را در چشم نبود است و رایت بروداد
او رفت و خدای تعالی او را فتح داد چنانکه مشهور است پس این خصلت محبت
طرفین در موجود است و حاصل با اتفاق و صف دیگر است که گفت فلوی
نرم سازنده باشد در خیر است که روزی امیرالمؤمنین میگفت در کوهی
کوفه زنی را دیدم سبوی آب در دست میرفت و میگفت اللهم احکم بنی بین
علی ابن ابیطالب زن او را نشنخت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش او آمد و گفت
ای زن ترا با علی ابن ابیطالب گفت شوهر مرا بعضی جا بجا فرستاد
تا مرا این آب میسایر کند گفت ای پستار خدای این امین ده تا بر دردم
و علی را بگویم که گرسنگتد و شوهر ترا باز خواند اب بر گرفت و با او بر در
سرای بر در چون مسایگان بر میدزد زبان طلاست در آن نهادند و شنیدند
تو نمیدانی که امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است زن میاید و در پای او افتاد
و عذر خواست و گفت زنم را ای امیرالمؤمنین ترا نشناختم و ترک او کردم
گفت و ابا شد هر گاه ترا کاری حاجتی باشد مرا اطلاع میدار تا شوهرت باز
آید زن گفت جز آن الله خیر افضل ما جز آن اما ما عن رعیتیه پس زوفای
امیرالمؤمنین ضرار بن عبد الصنی نزدیک معاویه رفت معاویه گفت ما صل
باجی تراب گفت کان عبد الله حجاجه فلحابه ننده بود خدای را بخواندش
اجابت کرد و گفت بعضی اخلاق او را وصف کن گفت مرا ازین عفو کن گفت
لا بد است گفت چون لا بد است بسنوکان والله اولی بعباد البر و افضل

من تقصیر و اعتذار او اولین کسی بود که خدای را اجابت و پیغمبر او را صلوات
کسی بود که پیر من در پوشید و مچ بر بست و بزرگترین کسی که مخر و قربان
کرد و بختترین کسی که زرو سیم داد و بهترین کسی بود که آمد و شد کرد
بعد از پیغمبر که بهترین خلق است معاویه گفت زحمتی یا ضرار گفت کان
والله شدیدا القوی بعد المدی یقول فضلا و لی حکم عدلا مردی سخت قوت بود
در غایت بخشش فضل بود و کمش عدل از جوانب او عدل بر میدی و حکمت او
از نواحی او سخن گفتی قوی را باطل طبع نمیکندی و ضعیف از عدل خود نوبه
نگردی و در میان ما از روی تو اضع چون کی از ما بودی چون بخوایستی
برادی و چون بخوایستی ابتدا کردی و چون بخواندی بسبب عجاب دادی
انکه با آنکه چنین بودی و ما بقرب کردی ما از هیبت و شوکت او سخن نیاوردی
کردن و سکوت خورم بخدای که او را بعضی شهادت میدیم و شب تاریک بود
او محاسن خود بدست گرفته بود و بر خوشترین می سپید چون کسی که مارشگر زده
بود و میگریست چون زنی مصیبت رسیده گاه با خدای مناجات کرد
و گاه خود را عتاب کرد و گاه با دنیا خطاب کرد و میگفت ای دنیا ای
تعرضت ام الی نسوت هیهات هیهات لا حال حسبک غیر عیدی
قد طلقناک فلانا فلانا لا رجعد لی الیک فمکن قضیر و عینک قضیر و خطاک
سیر ای دنیا مرا تعرض میکنی و بمن بازار میبازی دور باش و در باش که قوت
خوش ما و خرم را فریب ده که من بغریب تو راست نشوم طلاق تو را دم
که با تو حجت نباشد عمر تو کونما هست و زنده گانی تو حقیر و خطره تو مقدر است
انگاه چون سخن با بنیارسید کرد بر روی غلبه کرد و بگریست و معاویه گفت

كان والله كما ذكره بخداي كعلي محمدين بود انكه اورا گفت كيف كان حبك جلوت
دوست داشتی اورا گفت لب ام موسی موسی واعتذر الى الله من التقدير
چنانکه ما در موسی موسی را تغذیر میجو اتم خدا را از تقصیر گفت انده او بر تو چگونه
بود گفت چون مادری که کفر زنده داشته باشد در کنار او پیش بکشد آب
چشمش کم نشود و اندویش را کناره نباشد تا قیامت اما سخت دل و غلبه او بر
کافران در امت کس خلاف نکرد و نخواهد کرد که وقعات او در هر موقف
چه موقع داشت و چه اثر کنش جان جهان میخ او کشته شدند و بقیه او کشته
شدند تا یکم روز اسد عوالم ارض کافران اسب پیرون دو اسبش او در میان
چهار صد تن این معزق کشته بود و ترک بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بسته
چون نغری بر سر نهاده و محجی چهل کب در بست گرفته در میان مبارزت اسب را
ناور میداد و شعر میخواند چون او را بدیدند و او را از او شنیدند از او شنیدند
و از مبارزت او بر میدیدند تا یکی از جمله عرفان گفت والله ان لسانه هایل
فكيف صنانه بخداي که زبان او همین است چگونه باشد سنان او و رسول او
صلی الله علیه و آله و سلم بر یک عرصه میکرد مبارزت او می گفت مراد الله و الامانه
بعدي که با او حرب کند و امانت پس ازین او را باشد هیچ کس رغبت نکند
امیر المؤمنین گفت استوار باش تا پیش او روم ای رسول خدای گفت جز از تو کسی
پیش او رود و با او مقابله کند انکه او را پیش خود خواند و بدست خود خواند
در سر او بست و گفت سر علی برکة الله فخر الله و امان الله علی ثقة من الله
ان شیره مودی پیش اسد عوالم رفت یکد و بار با هم بکشد امیر المؤمنین
در آمد و تیغ را بر لای شیره او برد و درقه این در سرش کشید تیغ بر میان درقه زد

در قیام

در قه برید و سر و مشانی و منی و کام و دهن و دقن و گردن و سینه و شکم
و کم او بدو نیم کرد و انکه تیغ از او بر کشید و سرش از تن جدا کرد و بدو نیم پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد رسول پیش فرج کرد و شادمان شد
مسلمانان شاد و از آنجا که استند انجناب نظره و منور می آمد و میگفت **بیت**
ضربت بالسيف سط الهامة و شقوة صاندة هداة فيك من جسم عظام
و بيضت مرافقه اعادة انا على صاحب الصامة و صاحب المحض الذي القياة
اخبرني الله حتى العالمة قد قال ادعني العامة انت الذي بعد العالمة تا بدانی
که انکه این اید در حق علی از ایشانست او را از یکا نکانت بلکه از خویشست
بر مؤمنان مهربانست بر کافران غالب انچه جهانست رسول را شایسته
در دین مجاهد است بسلامت لایمان مصلحت نکند از کردن او پیش نمرد انکه
از تیغ ابطال نترسد از سلامت جهان نمیدرشد بجاهد و نسیب الله گفت
در راه خدای جهاد کنند بعضی صفت همه بامیر المؤمنین لایق است برای انکه
باتفاق این جهاد که او کرد از هیچکس حکایت نکردند چه در عهد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم با کافران و بعد از وفات رسول با طغیان و رسول خدای او را بان خبر
داوه بود و گفته که انک ستقاتل الناکثين و القاسطين و المارقين با ناکثان
قتال اهل بصره بود و قاسطان اهل شام بودند و مارقان خارجیان که از قوم او
بودند بروی بیرون آمدند از کلمین چنانکه مشهور است و رسول صلی الله علیه و آله
و سلم صحابه را گفت منکم من یقاتل علی تاویل القرآن حکما قانت علی تریله از شما
کسی باشد که بر تاویل قرآن قتل کند چنانکه من بر تخیل او کردم ابو بکر گفت
ان اذایان رسول الله من بائتم یا رسول الله من بائتم یا رسول الله گفت نه و لکن

الامان

خاصه النعل في الحجرة انكس است که نعل را می براید در حجره چون نگاه کردند
امیر المؤمنین علیه السلام آمد می آمد از حجره نعل رسول در دست گرفته و می بر است
و رسول تاج سر او می بر است و لا تادعوا ورض پس بر که در آیه نازل نمایند
این اوصاف پس چکس لایق نیست از صحابه الا با بیه المؤمنین و مورد آیه نیست
که گروهی از سه تنگم و تغز گفتند که ما می رویم از آن نامه و عجب که گوید بخوانم
رفتن آمده رو دنیا آمده چگونه رو عجمت مبارک با هر حال نظر مال آیه رسول صلی
علیه و آله از آنجا فرمود که لا تعجبوا بعمل اقل حتی تنظروا بحکم که حقیقت بدانند
از اضر نهایت معلوم توان کرد که اگر با خبر بود بدانند که با اول نامه است که این
راهی است که هر که در مقصد رسیده مقصود بیافتد و آنکه یافت از و برترین
صورت فیند و اهل معانی ازین گفته اند الذین رجعوا النمار رجعوا عن الطریق الا ان
الصدق انما لکنه برکتها از راه برکتند نه از مقصود و هر که اتصال یافته بود و نه
انفضالی نکر دنی حق تعالی فرمود که این درگاه نه آنست که در حکم شما پیش رود
اگر بر کردید و بر وید من بعد شما قومی آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد
چنانکه در شماعه اوست در ایشان محبت است چون ایشان از محبت محبت
من ایشان از اضعاف آن باشد محض محبت که محبت است از محبت من بر
نکردند و وبالاروی از من بر نامند و دوستان مراد دوستان دارند و دشمنان مرا
و دشمنی ازند با دوستان من دل ذلول باشند و با دشمنان من صعب و درشت باشند
چنانکه در آیه دیگر فرمود که انشاء علی الکفار صلواتنا علیکم لاجرم من نیز بان ما فرودم
که ایشان را دوست گرفتیم تا که دوستان ایشان را دوست داشتیم و در است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در محراب حج سجده بیایی که بان رکوع و قیامی بود

بگرد گفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نماز میکردی گفت این سجده بی
شکر بود گفتند یا رسول الله چه شکر بود گفت من نشسته بودم جبرئیل آمد
و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید علی را دوست میدارم من سجده کردم
و بر رفت و باز آمد و گفت میگوید فاطمه را دوست میدارم من سجده و دیگر کردم
و بر رفت و باز آمد و گفت میگوید که حسن و حسین را دوست میدارم من سجده
و دیگر کردم و بر رفت و باز آمد و گفت میگوید که من دوستان ایشان را دوست
میدارم من سجده و دیگر کردم و بر رفت و باز آمد و گفت من دوستان دوستان
ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت باشد **بیت** و انوار کائن
الذین حلقة حبیب القلبی حبیب حبیب مروی صالح و در خواب دید
که قیامت بر تو است و خلق از او موقف سیاست داشته اند نوشته
می آید صحیفه بدست گرفته این مرد گفت این صحیفه صحبت فرشته گفت این صحیفه
ایت که نام دوستان او در آنجا نوشته است گفت بنامی نام
من نوشته است یا نه نوشته بوی داد بگریه نام خود ندید گفت نام من
در اینجا نیست اگر چه من پایه آن ندارم که نام من در میان دوستان نویسد
نویسند دوستان دوستان او را دوست میدارم نه آنکه نام او در اول
صحیفه نویسد که بس با بنیاز گفت ذلک فضل الله این فضل و نعمت خدایت
با کس دهد که خواهد یعنی با این پایه و منزلت جز توفیق خداوند نرسد با کس دهد
که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت او این واجب کند و خدای تعالی
فراخ عطا است بخل بخند بعبا لیکن داناست جز برفق حکمت و صلاح ندهد
قرآنی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون و یؤتون

الرَّكَعَاتِ وَهُمْ بِالْعَوْنِ وَنِعْمَ يَتَوَلَّى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ جمعی از صحابه چون ابوذر غفاری و جابر بن انصاری
و عبد الله عباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمار یاسر و غیر ایشان از رمضان
مجاهد و سدی محمد بن یزید و غیر هم گفتند که آیه در حق امیر المؤمنین آمد که انکشتری
در رکوع سبیل داد ابن عباس گفت سالی از سالها برکناره ز منم نشستم بودم
و خلقی عظیم بر من جمع شده من حدیث از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت
میکردم مردمی باید تمام بروی بسته بود و در برابر من نشست هر گاه من
گفتم قال رسول الله او میگفت قال رسول الله هر گاه من چیزی روایت میکردم
او چیزی روایت میکرد من گفتم بخدای بر تو که گیتی که من ترا پیشتر است
بر آورد و لشام از روی باز کرد و روی بقوم کرد و گفت الاصححی فی فقهنا
من لم یعرفنا لاجذب الیه جاذبه البدری قال ابوذر غفاری سمعت رسول
بهائین والاضمتا و رایت بعضی من الایمیا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفره
و منصور من نصره و مخذول من خذله هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که نشناسد
من خدای بن جناده بری ام ابوذر غفاری گفت از رسول خدای شنیدم
باین دو گوش خود و اگر نه چنین است که باد و باین چشم خود دیدم و اگر نه
چنین است که در باد که می گفت علی پیش رو او را است و قاتل کفار است
و از قبل خدای منصور است و خاذل او مخذول است انکه گفت میکردم از رسول
خدای نماز میکردم نماز نشین میکردم سبیلی از در مسجد در آمد و سوال کرد که در
چیزی از سبیل دست برداشتی و گفت با رخدایا لواء باش که در مسجد
رسول تو سوال کردم که مرا چیزی نداد علی نماز میکرد و در رکوع بود اشارت

کرد

کرد با منگشت سبیل و انکشتی بردت داشت سبیل انکشتی از آن
او بگرفت و گفت که او ای دم که انکشتی در دست است داشت
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفت چون علی انکشتی برود او
و سبیل نشود شد رسول بر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی
موسی سالك فقال رب اشرح لصدری و یسر لی امری الی الایه بار خدایا
برادر موسی ترا بخواند و از تو خواست و گفت با رخدایا دل من روشن
کردان و کار من آسان کن و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بر آید
و مرا وزیر برید کن از اهل من هر وزیر از من کردان و پشت من باو
قوی کن و او را در کار من با من شریک کن با رخدایا در باب قرآن فرستادی
و دعایش حاجت مقرون کردی و لغتی سسشدک عضدک با حیات
با رخدایا من بجز تو ام و زبیده تو ام همین میخواهم با رخدایا دل من روشن کردان
و کار من آسان کردان و از اهل من علی را وزیرم کردان و پشت مرا
باو قوی کردان سوز این دعا تمام نموده بود که جبرئیل آمد و گفت بخوان
گفت چه خوانم گفت انما ولیکم الله ورسوله و روایت جابر بن
عبد الله انصاری چنین است که او گفت روزی رسول خدای در مسجد بود
نماز نشین گذارد و پشت بخراب باز داد سعتی اعرابی از میان
قوم برخاست اثر فاقه و فقر بر روی او میداروی رسول صلی الله علیه و آله
و سلم کرد و گفت شعر اتینک و القدر سکی برید و قد هیت المصبی
من الطفل و اخت و بنتان و ام بکیر و قد کدت من مضری خلط یعقل
و قد منی صری و مضرو فاقه و لیسر لنا ما ان حمر و حیل و ما المشی الا الیک

مقرنا. وان معشر الخلق الا الى الرسل. رسول صلى الله عليه وآله وسلم كفت
كيست که اورا چهری در من ضامنم اورا بدرجه نزدیک درجه من و ابراهیم خلیل
اعرابی ر کردید کس اورا چهری نداد امیر المؤمنین علیه السلام در زوایر می نماز
میکرد نماز نافله در رکوع بود انگشت برداشت تا اعرابی انگشتی از انگشت
وی بیرون کرد و با انگشتی فرزند کرد یعنی گرانمایه برود بودش و مانده شد کفت
نظم انا مولی لال یاسین. ارجوا من الله اقامة الدین هم خمسة والا نام کلم
لانهم فی الوری مبامین. جبرئیل ص این آیه آورد تا بدینکه الله در سوره و
بر رسول خواند رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت هینا لک یا علی درجه
که نزدیکت بدرجه من و درجه ابراهیم خلیل چون صحابه آن میدیدند هر کس انگشتی
داشت از زواید او تا در خیر است که العرابی را چهار صد انگشتی بداند
اعرابی شاد شد و دانست که از رکات امیر المؤمنین است این مینها
انگار **شعر** انا مولی خمسة نزلت فیهم السور طه و هل اتی فاقوا و تقوا
الغیر. والطوا سین بعدها و الحوامیم والنهر. انا مولی هؤلاء و عدو لمن کفروا و صا
نابت حاضر بود او نیز این مینها انکار **شعر** علی ولی المؤمنین اخو رسول
الهدی. و افضل من کان فی جبل و من کان حافیا. و اول مرادی الزکوة بکفة
و اول صلی و من کان داکبا. فلما انته سائل مد کفه. الیه فله یحیی و الیه
حافیا. قدس الیه خاتمه و هو رکعاه. و ما زال ادها الخیر داعیا. فبشر جبرئیل
النبی محمد ا. و ذال و جاء الوحی فی ذال صاخیا. و این آیه دلیل است بر
امامت امیر المؤمنین علیه السلام از آنچه که خدای تعالی اثبات ولایت و
کرد بلفظ انما و فایده اثباتش بر توفیق ما سواد باشد کفت ولی شامل

نما

نما اولیة بشما منة او اتر بشما خداست و رسول خدای رسول و خدای در
و اخند برای ولایت ولایت خدای بر همه خلقان ثابتست چون کفت
و در سوره رسول صلی الله علیه وآله از ولایت خود بیرون شد لا اعتبار الیه
بین الولاة و المولع علیه و امام داخل ماند چون کفت و الذین امنوا رسول
ازین خطاب بیرون شد بحجت و اجماع و امام بیرون شد باجماع و ترتیب
و حق تعالی اگر چه ذکر نام خود و رسول مصحح کرد و ذکر امام مصحح نکرد
اما بوصف بجای رسانید که جاری محرمی مصحح شد کفت ولی شما که مکلفانید
و منی طیبه خطاب خداست و او اولیة است بشما از شما که فرمان برید او را
و طاعت او را انقیاد کنید و او عطف رسول خداست بشما اولیة است
و در ولایت اولیة می حکم او حکم خداست در اقر اض طاعت و انکه می توانی
که وصف ایشانست که زکوة دهند در اجمال که نماز کنند گان باشند
و اجماع است که در نماز کس زکوة نداد و در رکوع الامیر المؤمنین علی ابن ابی
صلواته الله علیه اهل اشارت گفته که چون خدای تعالی ولایت خود و رسول
خود بر مکلفان واجب کرد انکه بر سبیل اجمال مؤمنان را بر عطف کرد
سمه در ولایت طمع کردند چون کفت الذین یقیمون الصلوة کما لیل نماز ان
طمع بر دیدند و نماز کنند بکفران طمع در تبند چون کفت و یؤمنون الزکوة
انانکه زکوة ندادند طمع داشتند و زکوة دهند گان در طمع فتادند چون کفت هم
را کعون همه جهان طمع بر دیدند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که او این
اوصاف را جامع بود و داشتند که مراد بر انکه در ایه خاضع و خاشع باشد
از بهر انکه عرف شرع نام عرف استعمال است چنانکه عرف استعمال نام عرف

وضع است نیز خاشع را راجع بر سبیل تشبیه گویند از آن سبب که در رکوع
خضوع و خشوع است نه بینی که اگر کسی غیر را تواضع خواهد کرد پشت خم کرد
و تحقیقت باشد بر مجاز حمل نمواند و اگر چه و الذین امنوا اما آخر آیه جمع است
مراد علی ابن ابی طالب است و عرب عبادت کنند بلفظ جمع از مفردی بر سبیل
تعظیم و تحمید و این در قرآن و کلام عرب سبب است و روا باشد که مراد او باشد
و فرزند انزل اگر چه فرزند انزل را این اتفاق نیفتاد از بهر آنکه مناقب ماثر بر
مناقب ماثر فرزند ان باشد نه بینی که خدای تعالی که با اسلام همودان کرده
بود نعمت بر فرزند ان سر و گفت یا بنی اسرائیل اذ کروا لغیبتی التي انعمت علیکم
الی قوله واذ لخبیناکم من آل فرعون لیسئوکم سوء العذاب یدجون
ابناءکم و یسجون نساءکم الایه و آنچه در ان کرده و تعبیر فرزند ان
حواله کرده از کوه ساله بر سیدن و روشنایی که فرقی و غیر آن و مراد بزرگوار آیه
سنت است که از صدقه خوانند و زکوة بمعنی صدقه و صدقه بمعنی زکوة است
و این که انکشت برداشت تا سبیل اکثری از انکشت او گرفت فعل سبب است
تا نماز بان اطل شود و محبت از دشمنان او که آنچه مناقب او باشد بر مطمن حمل
کنند و مطمن دیگران بر مناقب رسول خدای صلی الله علیه و آله تا سبب که در سوره
والتانصا میخوانند تا به انجا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد که او گفت
انا انکم الاله الخی اعرابی که با او افتاده بود چون این شبیه طاعت داشت گفت
کذب ابن الزانیه چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز و در زبان عربی
کشاد که بد کردی اعرابی از ما ندیدیم بل الله و گفت خدایت سلام بر ما بود
که این قوم را بموی تا زبان سلامت از کوه تا ما شنید که آنچه او گفت از سر اعتقاد

گفت

و از تعصب بود من تسبیح و تمیل بر گرفتیم که او از ارکان دین کنیست در نماز
که از ارکان نماز کنی است زکوة و هر دو یکیند این نیز از آن باشد که کوری
آفتاب نمید افتاد بر زمین آنکه کور بود افتاد بر زمین افتاد بر نقصان
نحر ماضی الشمس بیضاه مشرقه ان لیس بجهها القوم الذین عوا و هانضتر
البراء البیضه فالصه اسما تینکرها القربان و الزخم تحتالی چون اثبات
ولایت خود و رسول خود و وصی رسول خود کرد و عقب آن فرمود که هر که تولی
و طاعت خدای و رسول کند و بان قیام نماید و کردن نهاد و امر خدای او رسول
و امام را که طاعت ایشان بر میان بندد و او ضرب لشکر خدای ماثر غالبان
باشند کس را ایشان علیه **قوله** یا ایها الذین امنوا لا تخذوا الذین
اتخذوا دینکم هم هزوا و لعبا من الذین اتوا الکتاب من قبلکم
والکفار اولیاء و اتقوا الله انکمتم مؤمنین ابرعها س گفت رقاصه
بن یس و سوبین حارث اظهار اسلام کردند و در دل گرفتار شدند منفق
بودند جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد
و نهی کرد از دوستی ایشان و گفت ای انا که ایمان آورده اید فکر و پدید آید
کسانی که دین شما بازی و امنوس کرده اند از انا که ایشان از کتاب داده اند پیش
از همودان و ترسایان و مشرکان عرب است بگیرد و با ایشان مکنسید
و از خدای تعالی رسید اگر ایمان دارید بوعده و وعید خدای و شمار محبت
و نصیب مسلمانیست **قوله** واذ انادیتهم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا
ذلک بانهم قوم لا یعقلون همودان بدین چون بانگ نماز شنیدند مسلمانان
نماز برخواستند می گفتند قد قاموا فصلوا الیه لعلوا برخواستند می که بر مخیرید

با نماز کردند که گمانند و رکوع و سجود کردند که گمانند خدای تعالی این آیه فرستاد
رسول را و مسلمانان را بر ایشان اطلاع داد تا در مدینه مردی ترسناک و جوانی
شبی و مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله و ندان بیکدیگر سوئی و گفتی
هذا الکذاب این دروغ زن اللهم سرقه بار خدایا بدار بسوزان یعنی رسول را بشی
اتفاق افتاد که خدمتکاری از ویاره آتش در خانه میبرد شریک حجت و در وقت
آن ترسناک و اهل خانه او و هر چه در آنجا بود همه خسته شد جمعی کوفران چون بانگ
نماز شنیدند حسد کردند و گفتند ای محمد این معنی است که تو نهادی و پیش از تو بودی
پس غیر از آن بود اگر درین چیزی بودی غیر آن دیگر با این سابق بودندی بجا آوردی
این آواز منکر ما لجمعه مصوت و صحیح خدای تعالی در ذکر و برایشان این آیه فرستاد
که ومن احسن قولا ممن دعا الى الله و الى صراطه المستقیم نماز آن بود که چون رسول صلی الله علیه
و آله وسلم از مکه آمد ایشان وقت نماز را قیام میکردند و بعضی مشتبه
میشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بانگ نماز نمیفرمودند و نه صحابه گفتند
یا رسول الله این بر ما و شوار است اگر چیزی فرمائی ما را علامتی باشد که مانند آن
بسجده حاضر کنیم از بهر نماز رسول صلی الله علیه و آله گفت تشم و مشورت کنیم می
گفت که رایتی بر ما مسجد انشی باید فروخت تا از دور برین مسجد حاضر آیند
و بگری گفت بر ما مسجد انشی باید فروخت تا از دور برین مسجد حاضر آیند
بعضی گفتند آن کنیم که جودان و ترسایان میکنند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
ازین هیچ خوش نیاید تا قرار بر آن آید که ناقوس نند عیال بن عباس گفت
ما ناقوس طلسم میکردیم تا بخریم از شیعیان در آنجا و میم جاد بزرگتر بود پس
در دست گرفته من گفتم که این ناقوس بهایت گفت چه جوابی کردند گفتیم تا از بهر

نماز

نماز کنیم گفت ترا بخری آه نایم بهتر از آن ناقوس گفتم می گفت بگوئی الله اکبر
الله اکبر تا باطن من آموخت و من یاد گرفتم بیایم و رسول را ازین خبر دادم
گفت انشاء الله که این خوابی راست باشد آنکه مرا گفت بلال را بیاموز
که آواز او بلند تر است او را بیاموزم چون بانگ نماز بگردد خطاب شنید
گفت من همین خواب دیدم و یکبار از صحابه تا جمل کس در خواب دیدند اگر
این خبر درست باشد همانا رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر خواب مردم اعتماد
نکرده باشد الا بنزول وحی و چون وحی آمده باشد برین امر فرمود باشد
و اخبار در میان نماز راستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سرگشته
که کجا میمالات نمکند و ضعیف قیامت و فرغ الکبرایش از آنترسان مردی که او
قرآن یاد دارد و حافظ بود و آنرا کار بند و مردی که هفت سال بانگ نماز
کرده باشد و مردی از مخلوقی قطع نداشتند باشد و بنده که عبادت خدای تعالی
نیکو کند و خدمت خداوندش انس مالک گوید که چون بانگ نماز کند درهای
آسمان بشنایند و دعاها اجابت کنند و چون وقت اقامت باشد هیچ دعا را
رد نکنند عبد الله عمر گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت
مؤذن که برای خدای تعالی بانگ نماز کند ثواب او ثواب شهیدی باشد که درین
بگرداند و امام تادیر بانگ نماز باشد و هر تری خوشی که آواز او بشنود
برای او کواهی دهد و چون ببرد او را در تمام زمین زنگانند روز قیامت ندا
کنند که این اصفیاف الله کجا این مبهمانان خدای روزه داران بیایند گویند
این رحمة الشمس والقمر کجا اندامان که ماه و افتاب بر امر اعانه کنند مؤذن را بیارند
بر چسبانی نشانند از نور و نواج کرامت بر سر نهند و بهشت بر نه خطاب

روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که سه بار گفت اللهم اغفر للمؤمنین
من لکنتم یا رسول الله ما یربانک نماز نشیمنیم این دعا میکنی گفت کلا یا عمر ما که
بر مردمان و زکامی آید که بانگ نماز با ضیق فغان گذارند و گوشتهائی بود
حرام بر ایشان و زخ و آن گوشتهائی مؤذنه است معنی آیه اینست که ای مؤمنان
چون شما و از برارید بانگ نماز گفتن و مردمان شما را و از دمهید جهودان
و زسیایان و کافران از افسوس و بازی میکنید و این برای آن میکنند که ایشان
قومی اند که عقل را کافر میمانند **قل یا اهل الکتاب هل تنفون میتا**
الا امتنا بالله وما انزل الینا وما انزل من قبلنا و انک شرکم فاسقون
قل هل انبئکم ثم یترککم من عند الله من لعنه الله و غضب
علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبدة الطلحوت اولک شر مکاتبنا
واصل عن سبوة السبیل عبد الله عباس گفت یا نبی صلی الله علیه و آله وسلم
صلی الله علیه و آله وسلم آمدند چون یاسر بن اخطب رافع بن ابی مرثد و غیر ایشان گفتند
ای محمد بلوی تا تو بگویی ایمان داری از یحیی بن رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت من بگویی
ایمان دارم و آنچه بر ایم فرود آمد و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یحیی از امتهند تا که
بعیسی سید ایشان گفتند ما عیسی را شناسیم و او یحیی نبود آنکه گفتند ما هیچ اهل
دینی محظی ترا نشناخیم و دینی ترا از دین شما نیست ما ایم خدای تعالی این آیه فرستاد گفت
ای محمد بلوی که اهل کتاب از جهودان و ترسیان چشم و انکار و کفر است شما ما را
الا از بهر آنکه با خدای ایمان داریم و آنچه ما فرود از قرآن و آنچه پیش از قرآن فرود آمد
از تورات و انجیل و غیر آن و نیز این دشمنی و انکار از است که پیشتر شما فاسقانید
که گمان حق کردید برای طمع ریاست و شاید که مراد بکنه جمله باشد اگر جواب داد

ایشان

ایشان از ازان طعن که زدند و کفشد ما را اینها شر ما استم و گفت بلوای محمد که من شمارا
خرمیدیم کسی که یاد داشت و عقوبت او بر ازان است که شما کفشد بر عمر شما
بزدیم خضای و ان کسیت که خدای او را لعنت کرده است **قل لعن اللذین**
کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و بر و یحیی بن مریم است و غضب الله علیهم
و بعضی از ایشان از بوزنیگان و خوکان گردانید است و اعلمی است که طاعت
یعنی شیطان از پرستیده و کوساله ساهیر را بدون خدای معبود خود گرفت این تمام
بترند مگر که بزمزبه و استحقاق ذم و عقاب در دنیا و آخرت و مگر آن ترند از راه
راست در خبر است که چون بن آیه آمد مسلمانان زبان دراز کردند بر جهودان
و کفشد و الحوان القردة و الخنازیر ایشان رسوا شدند و ازین جواب شد
که راست است و خدای تعالی خبر داده است **قل یا اهل الکتاب هل تنفون میتا**
الا امتنا قد خلقوا بالکفر و هم قد خرجوا به و الله اعلم بما کانوا یکنفون و یرئی
کثیرا منهم یسارعون فی الایم و العدا و ان و الکلم النکت لیسر ما کانوا یکنفون
آنکه صفت منافقان کرده و آنچه گویند و کنند و کشف امر ایشان و گفت که این
منافقان چون بنزدیک شما آیند گویند که ما ایمان آوردیم نه چنین است که میگویند
بلکه با کفر در آمدند و هم با کفر بیرون شوند مگر با یک حال از کفر خالی نیستند و خدای
عالمه است با آنچه ایشان پنهان میدارند از کفر و اظهار خلاف آن میکنند
و توای محمد منی سبکار ایشان که در کفر و بیداری مساعت میکنند و شتاب
جز در گناه نمی نمایند و آنم گناهی باشد که ضرر آن بر فاعلش مقصور بود و عدوان
ظلم بود و هر گناهی که ضرر آن بر میری رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعی
میکند و بد فعلی و بد کاریست آنچه ایشان میکنند **قل یا اهل الکتاب هل تنفون میتا**
الا امتنا قد خلقوا بالکفر و هم قد خرجوا به و الله اعلم بما کانوا یکنفون و یرئی
کثیرا منهم یسارعون فی الایم و العدا و ان و الکلم النکت لیسر ما کانوا یکنفون

والاجبار عن قولهم الائمة واكلهم الختم ليس ما كانوا يصنعون
انك وانشد ان هر وكر وه الزهودان و ترساين تعبير كرو و ملاست
فرود برتر ك امر معروف و نهی منكر و گفت چنانچه نمیکند و باز نیدارند ایشان را
علما و اجبار ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن و سخت بد است آنچه بدین
میکند ربانی عالمی بود که علم درین اند و ترسید علم الهی کند و ربانیان علمای ترسیدند
و اجبار علمای جهودان رسول صلی الله علیه و سلم گفت هیچ مردی نباشد که بقوی
بگذرد که ایشان محسبستی کنند و او دست ایشان بست فرو نبرد و ایشان را منع
کنند الا نزد یک بود که خدای تعالی عام فرستد مالک دنیا گفت
خدای تعالی و وحی کرد بقومی فرشته گان که فلان شهر را عذاب کنید گفتند بار خدایا
تو عالمی که فلان بنده عابد در میان ایشانست و همیشه در رکاه تو بود است
گفت اسمعونی صیغره فان وجب لهم تیغیر غضبا المحاربه اوزانله او مرشیه و ایند
که چون ارتکاب محرم میکردند روی او متغیر نشد از خشم بر ایشان خدای تعالی یوشع
وحی کرد که من از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد چهل هزار از یگان و شصت هزار
از بدان یوشع گفت بار خدایا به ان بحق هلاکند سبب بلیت یگان چیست گفت
آنست که ایشان بر این خشم من بر ایشان خشم گرفتند و با ایشان نشست و خواست
کردند و طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق در میان صالحان که او را هیچ
نمندان از منکر مثل جماعتی باشند که در کشتی نشسته باشند چون کشتی میان دریای رسد
یکی از ایشان تبری بردارد و آن کشتی را شکستن گیرد او را گویند چه میکنی خود را
و ما را هلاک میکنی گوید من نصف خود و نصف میکنم اگر او را بکند کشتی نشکند
و عمر غرق شوند و اگر منع کنند او و ایشان برسد است با نصد میانش و انشقاقه

لا نصیب

لا نصیبین الذين ظلموا منكم خاصة و فرق میان صنع و عمل آنست که عمل محکم
باشد و هم مشوش و صنع محکم نباشد اما انشاء را هر دو را یک معنی است
گفته **قرآنی** و قالت اليهود ید الله مغلوله غلت ایدیم و لغوا ما قالوا
بل ید الله مسطونان یفوق کیف ینشاء و لیزید لکثیرا منکم ما انزل الیک
من ربک طغیاناً و کفراً و القینا بینکم العداوة و البغضاء الی یوم
القیمه کلما اوقد و انار للرب اطفالها الله و یسعون فی الارض فسادا
و الله لا یحب المفسدین ابن عباس گفت سبب نزول آیه ان بود که خدای
پیش از آمدن رسول صلی الله علیه و سلم نعمت بر جهودان فرخ کرد امیده
بود چون رسول صلی الله علیه و سلم آمد و دعوت کرد ایشان کفر آوردند و با او
بجاج کردند خدای تعالی نعمت از ایشان باز گرفت و عزت ایشان بحدت بدل
کرد چنانچه گفت و ضربت علیهم الذللة و المسکنة جماعتی از ایشان چون فجاج
و غیره و گفته که ید الله مغلوله دست خدای تعالی بسته است خدای تعالی در بیان
ان کلمه نامه که گفته بسزای ایشان این آیه فرستاد و گفت جهودان گفته
که دست خدای بسته شد از عطا و نعمت دادن بار یعنی بخیل شد و بستگی
دست کنایه بود از بخل چنانکه کشت او کی گنایه بود از عطا و سخا خدای تعالی در کرد
بر ایشان بر وجه زجر و لعنت و گفت دستهای ایشان بسته با و تا هیچ خیری
و نفعی نرسند تا همیشه در روش و ذلیل باشند و شاید که بر حقیقت خود بود
یعنی بسته های ایشان ببنده و غل بسته با و سدی گفت که جهودان گفتند
که خدای چون ملکه را بسته دست بر سینه نهاد چون کسی که کاری مقبل شود
دست بر سینه نهد و گفت ای نبی اسرائیل و اجبار من ضمان کردم که دست

از هم زکتم که ملک شما بازندم و این الفاظ عبارتست از من خدای تعالی
چون آنچه گفتند بر ایشان رود و لعنت کرد و گفت ز چنین است که شما می گوید
بلکه هر دو دست خدای گشاده است نعمت چنانکه میخواهد بفرستد به آنرا
که میخواهد بر حسب طاعت و چون کنایه از نعمت بید کرد و دست او باشد از بهر این
پداه گفت و سایر که بدین دو بیعت دین و دنیا خواسته باشد یا نعمت دنیا
و آخرت یا نعمت ظاهره و نعمت باطنه آنکه فرمود و نیز بدین و هر آینه میفرمایند
در حق سوگه گفت فرادتم رجسا الی جسمم بسیار بر ایشان این توفیق است
شده ای محمد از قرآن از نزدیک خدای تو کفر و طغیان عمن نزول قرآن کفر طغیان
میفرمایند چنانکه در حق سوگه گفت فرادتم رجسا الی جسمم آنکه گفت که بنده ختم
مادر میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان عداوت و دشمنی را از روز قیامت یعنی
ایشان از خدا لان کرد و با خود گذاشت تا روز قیامت بر سبب عقوبت چون
دانست از حال ایشان که بر کفر خواهند مردن طوایف جهودان همه دشمن یکدیگرند
و یکدیگر یکدیگر کنند و این عداوت در میان ایشانست و همچنین در میان جهودان
و ترسایان که ایشان با یکدیگر دشمنی کنند و یکدیگر را که فرخوانند چنانکه خدای تعالی
از ایشان حکایت کرد و قالت الیهود لست النصارى علی شیء و قالت النصارى
لست الیهود علی شیء آنکه فرمود که هرگاه که ایشان خواهند تا آنش که زاری فرود
بارسول خدای حکیمند خدای تعالی آنش را بشنود و این علی و معجزه بود رسول
برای آنکه جهودان بغوت و شوکت بجدی بودند که در همه زمین کس با ایشان مخالفت
نکردی و قریش از ایشان مدخو است و ایشان متظاهر بودند و اوس و خزرج
در مخالفت ایشان منافقت نمودند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیدایش و باوای

رسالت قیام نمود قوه ایشان ضعیف بل شد و شده کجور تا رسول نبی قریظ را
بکشت و بنی النضیر و بنی قریظ را از نشیمنشان بیرون کرد و بقایا که ماندند
جزیره بر ایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری و اورا کرد
نهادند و بدولت و وصولت او همه متصل شدند آنکه خبر داد و گفت این جهودان
در زمین بفساد سعی میکنند تا افساد بلاد و عبادت کند معاصی خدای و کفری
توریه و تقلید احکام و پوشیدن کار رسول با صلوات الله علیه و آله و خدای تعالی
مفسد از او دست ندارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد
و لوان اهل الکتاب امنوا و اتقوا الکفرنا عنکم سنناهم
و لادخلناکم جنات النعم و لو انتم اقاموا التوریه و الاخیل و ما
انزل الیهم من قبلا لکفوا من فوقهم و من تحت ارجلهم منکم
امته مفضده و کثیر منکم ساء ما یعلمون حق تعالی گفت اگر اهل کتاب
که جهودان و ترسایانند احکام توریه و انجیل بیایند و ارشادی و توبه کنند
ایمان آورند و تقوی و بر سیزگاری پیشه گرفتند و کفایان ایشان بشوند
و کفر کردی و همیشههای با باز و نعمت پرورده و نعيم نامیست از نابهنامیست
و اگر این جهودان و ترسایان اقامت توریه و انجیل کردند و احکام آنرا کار
بستند و با آنچه بایشان فرود آمد از قرآن ایمان آورند و احکام هر دو
گرفتند و گفتند که اگر توریه و انجیل را نصیب هم خود کردند و در پیش خود بستند
تا بهر شکلی رجوع بان کردند ایشان در نشیمن و وطن خود بمانند و روزی نعمت
از جدهات بایشان سیکه از زیر سرهای خود و از زیر پاهای خود روزی
خوردند یعنی از بالای آسمان باران آمدی و از زیر پای یعنی از زمین نبات برآمدی

درختان بارشود و او دندی و از زمین انواع حیوانات حاصل شدی و نزد کاتب
در رفاهیت گذاشتندی چنانکه گفت ولوان اهل القرى امنوا واتقوا
لفحصنا عليهم بركات من السماء والارض انکه گفت از ایشان یعنی از اهل کتاب
جماعتی مقصد اند تقصیر نکنند از حد در گذرند میان نگاه دارند بر حد یعنی برده
روند بجانب است و جب التفات نکنند الیهین الشمال را مقصد نشناسند
و ایشان مومنان اهل کتابند و سبک از اهل کتاب بد میکنند یعنی ایشان هم
حکم ندارند از انکی از ایشان نیکند **قول تعالی** يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من
التاسر ان الله لا يهدي القوم الكافرين محمد بن عبد القدر طری گفت از او بپرس
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار و غزوات که بودی بوقت فرود آمدن
در زیر سایه درخت فرود آمدی میگردی بر عادت خود در سایه درختی شمشیر از دست
آویخته بقبیله مشغول شده بود و یاران هم از غافل اعرابی در آمد و تیغ رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از نیام بر کشید رسول بیدار گشت اعرابی گفت من
بعصمک متی ترا از من که حمایت کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الله بعصمک
خدای تعالی نگاه دارد چون رسول این گفت دست اعرابی بر زید و تیغ از دستش
بسیافت و سر بران درخت میزد تا تیغ از سرش چو ن آمد و طلاق شد خدای
این آیه فرستاد و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم و جمعی صحابه چون ابن
عازب و جابر بن عبد الله انصاری و سلمن فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و حدیقه
یا فی و غیر ایشان و آیت کرده اند که آیه در حق امیر المؤمنین آمد درج الوداع چون
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ترسایان بخران مصاحبه کرد و در هر از حد او اتی و حیرت

آمد و گفت ترا ج و وداع می باید کرد و رسول امیر المؤمنین علی را بجانب یمن فرستاد
بود و آن جمله حاصل کرد و اندو ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت
بامیر المؤمنین که من بجانب مکه رفتم حج چون کار تمام کرده باشی از راه یمن بکعبه ای حج
که اینجا متعلق باشد انشاء الله چون نامه بامیر المؤمنین رسید بر خواند و ساز
رفتن کرد و آنچه حاصل نمود از جمله در اعدال سبت و باقوم روی مکه نهاد چون
بسیقات اهل یمن رسید اصرام گرفت و چهل و چهار اشتر هدیه با خود داشت
و حج در آنوقت فارغ و مسافر بود و فرض متع نیاید بود چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم نزدیک مکه رسید خدای تعالی فرستاد و اتوا الحج والعمرة لله رسول الله
علیه و آله و سلم قوم را جمع کرد و خطبه کرد و رسول اصرام گرفته بود و شصت و شش اشتر
را زده بود و نیت حج قرآن کرده بود قوم را گفت هر که هدی را زنده است
باید که حلال شود و این اصرام عمره کند خدای تعالی درج برد و اشتر هدیه
هر دو دست بر یکدیگر افکند انکه گفت آنچه من اکنون میدانم اگر پیش ازین دانستی
هدی را زندی و لیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی محلی نرسد و نیکشند و هر که او
هدی را زنده است باید که حلال شود و هدی و حج با عمره کند انکه اصرام حج گیرد قومی
چون بشنیدند حلال شدند و قومی بر اصرام با ایستادند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با ایشان عتاب کرد و گفته با حلال نشویم و تو محرم گفت اعذری هست فرقه من
اینست و فرض شما آن شنیدید و برخلاف اصرار کردند چون امیر المؤمنین مکه رسید
خلیفه بر قوم داشت و باید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم راه بنید رسول را بر و طه
یافت یکدیگر را پس رسید رسول از او پرسید که چه نیت کرده در اصرامت
گفت یا رسول الله من نمونستی که بچه نوع نیت حج کن من نیت در نیت تو بستم

لَقَدْ لَعَنَ اللَّهُ أَهْلَ الْأَكْحَالِ نَبِيكَ كَفْت هِيَ انذی گفت بی جهل و جاہلتر
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت اللہ البر شاکر کنی فحی فی ہدی نبی نخت
شش اشترانہ نام براہم باز کرد و قوم را بر کبر و بازدیک من آی امیر المؤمنین
بازگشت آن قوم تکلم با رکشادہ بودند و حلما در پوشیدہ چشم گرفت برانکہ
اورا امیر کردہ بود گفت حلما چرا ای شازادادی گفت مرا شفاعة کردند
و خواستہ تا خوش را بسیار آیند و در ان اہرام گیرند گفت سبحان اللہ حلما
رسول نذیرہ ہر بار کہ روی کہ کس در پوشیدہ را بخوانند و حلما بستہ و بفرمود
تا پیشانہ نہ و در تکلم بستہ مردم را خوش نیاید زبان در و دراز کردند او
بیاید و حلما بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سپرد ایشان از امیر المؤمنین بر رسول
شکایت کردند رسول اللہ گفت صواب کرد ایشان از کفار باز نہ آیتانہ
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر من شد و خطبہ کرد و گفت ارفعوا السننکم علی علی
الخطا لبطانہ خشر فح ات اللہ غیر مد اهن فی حین اللہ زبان از علی بر و آید
کہ او مردی درشت و زوات خدای و مد اہن کنند در دین خدای مردم چون چشم
رسول و مبالغہ او دیدند زبان کوتاہ کردند چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حج کبزار و ان حج و داع بود بر کشت و بجائی رسید کہ از اغیر خم گویند
وان مفرق الطرق بود و آن نہ منزل بود و نہ صلاحیت منزل داشت چہر بلع آمد
و زمانہ رسول اللہ را بگرفت گفت خدای تعالی فرماید کہ اینجا فرود آئی
تا بچامی ہمہ مابین قوم گذاری پس از آنکہ متفرق شوند و ہر کردی برای دیگر روند
و این آید آورد و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواند رسول فرود آمد و صدای آواز
داد و قوم کہ فرود آید و کس فرستاد تا از پیش رفتگان باز آیند و نارسیدگان

البرہ

رسید اینجا درختی چند و وح بود بفرمود تا زیر آن بر نشند و رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اینجا فرود آمد و بفرمود تا بالا انہای شتر جمع کردند و بر ہم نهادند
و چیزی بر او افکندند و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر انجا رفت و صحابہ ہما ہجر
و انصار حاضر شدند خطبہ بلین کرد و ان بعد رفت و مشہورست و قوم را
زجر کرد و وعظ گفت انکاء گفت خبر مک من ہا من اوند و وقت رفتن من از میان
شما نزدیک آمد و مرا بخوانند و نزد حکمت کہ اجابت کنم و انی مخلصکم ما ان
تمسکتہم ہا بر تفضلوا کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر
اخبر فی انہما ان یقر قاحتی یرد اعلی الحوض در میان شما و چہرہ با بیکنم اگر شما
با من تمسک کنید کہ اہن شود کتاب خدای و عترہ من اہل البیت و خدای لطیف خبیر
مرا خبر داد کہ اینان از یکدیگر جدا شوند تا کہ بر کنار حوض ہا من آیند انکہ گفت
کہ ال لمعت با رخدا یا برسانیدم و فصلی دیگر بخت و در عقب آن بخت علی بن
عبادہ ہرون موسوی لا الہ الا انبی بعدی علی از من تزلہ ہر دست از موسوی
چرا کہ از من بفرمیت انکہ گفت حل لمعت تاک فضلہا بخت و عقب
ہر فصلی در حق امیر المؤمنین حدیثی میکند و میکند اللہم ال لمعت چنانکہ در سیر
و تواریخ مشہورست انکہ اشارت کرد با امیر المؤمنین و او را بخواند و با خود
بر ان مہر برد و باز وی بگرفت و او را برداشت و بگردانید و ہر مردم جلوہ
کرد چنانکہ عروسک عرض کنند تا مردمان سید بغل برد و بیدند و ساعتی
خواموش مسود انکہ گفت السنن الیکم منکم بافضلکم من ان شما او بترم
بغض ہا شما قالوا بلی تقریر کرد تا او را دانہ چون ہر اقرار دادند بلی صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم گفت من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والى و عادى عادى

وانصر من نصره واخذل من خذله هر که منج مولای اویم علی مولای اوست انکه دعا
دوستان و یاران او را ولعت کرد بر دشمنان او و گفت اللهم هل
بلغت بار خدا یا برسانیدم کفشتی گفت اللهم اشهد علیهم بار خدا یا بر این
کواه باش انکه فرود آمد وقت غار پیشین بود نماز بگذارد و در خمیر رفت و علی را
فرمود تا در خمیر دیگر رفت برابر خیمه او انکه مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه
گروه می شدند و علی را تنبیت میکردند تا حمله صحابه و حاضران تنبیت کردند
انکه زمان خود را فرمود تا تنبیت کردند و از جمله آنکه درین باب اظناب کرده
عمر خطاب بود که گفت خبیث یا علی اصبحت مولای من و مولی کل مؤمن
و مصنفه و حسان ثابت الانصاری گفت یا رسول الله دستویش تا درین حال
همی چند گویم گفت قل یا حسان علی اسم الله حسان بر بالای منده شد و با او از بند
این بهتیا انشا کرد مردمان کردند بسیار زیند از بهر سماع کلام او گفت شعر
بنیادیم یوم الغدیر بیقیم یوم و اسمع بالرسول منادیا یقول من مولیکم و ولیکم
فقالوا و لا یدوا هنک التعادیا الهک مولینا وانت ولینا و لا یخفون
منک الیوم عاصیا هنک دعا اللهم وال ولیه و لکن للذی عادی علیا
معادیا من کنت مولیه فهذا ولیه فکونوا انصار صدق مولیا فقال له
قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اما و هادیا تخص بهادون البر کلها
علیا و سماه الوزير المواخیا رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا حسان لا تنال
مویدا بروج القدس ما نصرتنا بلسانک شاعران درین باب اشعار بسیار
گفته اند چه در عهد رسول و چه پس از آن علی گفت شعر و یوم الدوح دوح غدیر
خم ابان له الولاية لو اطعنا و لکن الرجال تابعوها و لمار مثلهما خطر امیعا

ان سخن

آن شخص گفت چون این قصیده بگفتم شبی امیر المؤمنین را بخوابیدم و بر من گفت
قصیده غیبی بر من خوان میخواندم چون با پنجار رسیدم مرا گفت راست گفتی انکه
بعقب این گفت شعر و لمار مثل خذ الیوم یوما و لمار مثله حقا
اضیعا و دیگر گفت شعر النص فی یوم الغدیر حلی فدعوا العناد فما الصباح حقی
اذ قام فی الخلق المنج بلیغا عرفت ان الامام علیا اهل اشارت گفته رسول
صلی الله علیه و آله وسلم دو بار علی را در و کرد و عرضه کرد روز رساله بر دشمنان من باشد
بصالحه آمدند روز غدیر بر دوستان از موافقت مخالفت آمدند ابو سعید
خدری گفت والله ما نقرنا حتی نزل الیوم احکمت لکم حنینکم و اتممت علیکم
تعقی و رضیت لکم الاسلام دینا رسول خدای گفت الله البران کمال الدین
و تمام النعمه و رضاء الرب برساتی و بولا علی مر بعدی انکه روی علی کرد و گفت
یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا روزی روزی خدای تاریخ نیکو کاران
ضایع نمیراند و آنروزان بود که مر حب از خیمه بدر آمد و علی پیش او رفت و او را
بگشت با جنبه شجاع و کرج بر بل آمد و گفت یا رسول الله اذله عندک یما یوم او را
نزدیک تو روز نیست بدل این روز گفت چگونه گفت چنانکه او امر تو نزل
جهد و افراغ و سعی میکند در نصرت تو و اظهار روین تو ترا فردا بمل همه میاید
کردن در اظهار امامت و ولایت او گفت کی باشد این گفت چون وقت آید
من بیایم و اعلام کنم چون روز غدیر آمد و آیه او را و گفت این آیه و راست
عبد الله مسعود گفت که روز احد امیر المؤمنین علی نیره در دست میکردانید
از راست و جنب و پس در پیش مردمی انکه رسول الله گفت لافقیه فی الاسلام
بعدک ما غدر من کتم الحق وانت ناصر چون این روز بود و آیه آمد علی را بخوابیدم

این حال با او بگفت و در آن کار اندیشه میکرد و امیرالمومنین گفت یا رسول الله یا
واری که مرا گفتی ماعذ منکم الخ وانت ناصره فالیوم ماعذ منکم الحق
والله عاصمه از روزگفت و ما بیوم روزیاس بود این روزیاس بود یاس
کافران آن روز بود که روزیاس بود و انزلنا الحديد فیه باس شدید و این روز
یاس دشمنان بود الیوم بشر الذین لفظوا امری چشمه باش ما فردا از بهر دستمان
در دست او کاس بود که و سقیم ربه شراب طهور او در دست دیگرش از بهر
دشمنان یاس تمام ساقی کوثر باشد و هم قیم جنبه و سقر و دستمان این بود حبه
فاندر سر او لیلی دشمنان از خذیه فانه مر اعدای دشمنان بداشتند که چون رسول
برود آن کار مهمل ماند چون او را بجای خود بداشت و بر کار دین بداشت دشمنان
این خواب شد بعضی در دل بداشتند و بعضی طاقت نداشتند و پرده از روی
خود برداشتند از باقر علوم انبیا از بهر انش علیهم السلام روایت کرده اند که چون
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خم دست غلی گرفت و او را بر بستر برد و گفت
مرگت مولای فعلی مولای خیر و احمی و قبیل افتاد این خبر بگزارت بن اشعری
رسید بر بستر نشست و می بشکر که رسول نهاد چون رسید از ناکه فرود آمد
و بای ناکه بست و رو بخیر رسول نهاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان مهاجر
و انصار نشست بود گفت ای محمد بیا می و ما را گفتی سیصد شخصت محبوب
را کنی و بگو مید خدا میست بگفتی که تا زکوة مال بدیدید ما او را می فرمودی روزی
رمضان و زره دارید بدیدیم گفتی که زکوة مال بدیدید ما او را می فرمودی روزی
جماد فرمودی اما امروز برین جمله راضی نشدی حتی رخصت بکنه ابر بخت فوضته
و فضلته علینا فضلت مرگت مولای فعلی مولای خیر و احمی و قبیل افتاد این خبر بگزارت ام من الله ما این

قول کنیم این خبر است که از خود گفتی یا خدا فرمود رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت والذی لا اله الا هو هذا امر الله بان خدای که جز از وی خدای
منیت که این بفرمان خدای کردم و گفتم حارث بن نعمان که این شب نیست
برگرد و روی سوی راه خود نهاد و میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق
مرعدنک فامطر علینا حجاج من السماء او اثنتا بعدا بعلیم ای بفرمان خدای که این
چه محمد میگوید حق است و از نزدیک تست بر ما از آسمان سنگها باران
در دنیا که ما آرا و هنوز این گفته بود که سنگی از آسمان بر سر او آمد و بر جانی بود
و خدای تعالی این آیه فرستاد سائل سائل بعدا بکافین حق تعالی
رحمت فرستاد و عذاب خواست گفتند ترا چون رحمت نافع نیست کعبه اب
از تو دفع نیست لیس له حاص من الله ذی العان من ولاتی فرستاد و دم
و کمال دین خود و تمام نعمت در و بستم لیوم اکلتم لحم دینکم الا یرضوا و نذین ظل
بود در سن طفولیت ایشان فرمود تا با یمان کعبه کمال رسید چون او طفل بود بویا
او را کعبه کمال رسانیدم که الیوم اکلتم لحم دینکم و یا ایها الرسول بلغ حبل آمد
که ای گذارنده و حبل گذار و ای رساننده برسان چه رسانم ما انزل الیک
مریک آنچه از خدای تعالی بتو رسانیده اند شب معراج فی قوله تعالی فاحسب العبد
ما اوحی و در تفسیر اهل بیت آمد ما اوحی فی لیل المعراج شب معراج محفل
گفت روز غدیرش تفصیل او تا خیر البیان عروقت الخطاب روا باشد عن
وقت الطاحره روا باشد امشب محفل بگفتم تا دل بران موطن کنی و عمر بران مصمم
تا چون وقت آید من خود تفصیل کنم ما خدا اما اگر تفسیری با تا خیر اندای محمد و ان
تفعل فما بلغت رسالتی اگر این معنی همان انکار که هر کس در بزرگ مانی که این بود

که اگر نکرده باشد و نکرده شدی و گفته ناکفته گشتی بار خدا یا ایا اطلع طلعان
ایمن سیم وار و دشمنان خایم ای محمد نکر تا اندیشه نداری که من عاصم و نگاه دارنده
تو ام والله یصمک من الناس ایمن باش که خدای تعالی از ایشان نگاه دارد
و خدای هدایت کند که فرزند امان بخدای بر سبب عقوبت و امان بخدای از آرزوست
و ثواب این روز بیزدهم دو آنکه بود در مصرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حجة
الوداع سه عشره من الهجرة و رسول پس از آن دو ماه و ده روز در دنیا ماند
آنکه با جوار رحمت از دی پوست و این روز زمین سبیل مشایخ ایم شد
و پیش ازین مذکور بود چنانکه از صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفت یوم
الغدیر صید الله اکبر و ما بعث نبیا الا حرقه حرمته و انه عید فی السماء و فی
الارض روز غدیر عید خدای اکبر است و خدای تعالی پیغمبری نفرستاد الا که مرمت
این روز معلوم کرد و پیغمبران ما تقدم اوصیای خود را در مثل این روز نصب کردند
احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی نیز دیگر رضا علیه السلام بودم و مجلسی خاص بود ذکر
روز غدیر میرفت اینجا بعضی از حاضران گفتند ما غدیر نشناخیم رضا گفت حدیث
کردم هر م از برانش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت روز غدیر در آسمان
معروفتر است از آنکه در زمین و خدای تعالی فرزند و رسول علی کو شکیست حشمتی
از روز خشتی از سیم در آنجا صد منزل رفقا است از با قوت سرخ و صد هزار خیمه است
از زمرد و بنفشه خاشمشک و عنبر است در چهار جویت از آب قحی از شیر و تخم
بر آنجا و در کنار آن جو بهاد و خنسان است از انواع میوه بر آن درختان مرغانیست
تنهای ایشان از لؤلؤ و برنای ایشان از با قوت چون روز غدیر باشد اهل آسمان
اینجا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل میکنند خدا را این مرغان از آن درختان پرنده و آن

چو بهای فرود شوند و بر آیند و خوشین را در آن مشک و عنبر بگردانند و بر بالای آن
فرشتگان بپزند و بر ایشان تبار کنند چون آخر روز باشد مساوی نمانند
ایش را که انصرفوا الی حراتکم باز گردید و با جاهلای خود شود که این شهر خطا
و زلزله و بکر سال در مانند این روز برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنکه
با من کرد و گفت یا بن ابی نصر هر کجا که باشی چه کن تا این روز بشهید امیر المؤمنین
حاضر شوی اگر ممکن باشد که خدای تعالی درین روز کناه نصبت ساله بیاورد
هر نمونی و مؤمن را درین روز چندان کرده اند از آتش و دوزخ آزاد کند
که در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر و هر درمی که بصدقه در هر روز درم
باشد یا نیچو توانی مؤمنان درین روز خیر کن و یا نیچو توانی مؤمنان را شاد کن و باند
که اگر مؤمنان فضل این روز شناسند خند می فرستگان این را مصداق کرده اند هر روز
ده بار گفته اند که مشاهیر الایام عشرة الیوم التقریر و آن است که خدای تعالی
فرمود و الت برکم فالو ابی و یوم التقدیر و ذلک قوله تعالی فقدر فیها القادرات
فی اربعه ایام و یوم التقدیر انما یرید الله لیزهبن عنکم التجر اهل البیت و یوم
التکثیر و آن روز بر است که خدای تعالی عدد و مسلمانان بعد و فرشتگان
سپار کردنی قوله میدد که ربکم حجة الایم من الملائكة مستقیمین
و یوم التقدیر و آن روز است که حامل سوره براه را بگردانند بنبر و او می
بر سجده که لا یوحیها عنک الا انت او رجل منک و یوم التوقیر و آن روز است
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را امیر المؤمنین علی را مقرر کردند و خدای حکم نفس او
حکم نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد که قل تعالوا نذع ابنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و یوم التقدیر و آن روز

بود که امیر المؤمنین اکثری در رکوع بسایل او خدای تعالی آیه انما اولیکم الله مستجاب
و او را مشهور گردانید و آیه توقیر روز موخاست که او را بر ادوی با خود
تخصیص کرد و او را موقر گردانید حیث خصه بلیغانه واجلسه علی رحانه
القشور روز قیامت باشد که بی سیکویر یا لیتنی کنت معکم و بی سیکویر یا لیتنی
کنت ترابا و ویکویر یا لیتنی لک اخذ فلا ناخلیلا و روز دهم یوم القدر
و چون نگاه کنی این روز افضل از آن روزها فرست است برای آنکه آنچه در آن روز
پراکنده است درین جمع است و الحمد لله علی تمام نعمته و اسبغ کرمه **قولنامه**
قل یا اهل الکتاب کستم علی شیء حتی تقیموا التوریه و انجیل و ما انزل الیکم
من ربکم و لیزیدن لکم منکم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً
فلا تأسر علی القوم الکافرین عبد الله عباس گفت که جمعی جهودان بنزد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند یا محمد تو توراته ایمان آری و مقری که کفر است
و حرام است گفتی گفتند ترا با ما اتفاق است با توافق میکنیم در آن قرآن
حق است و از نزد خداست را برین با من که توافق داری که حق است خدا
این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد مرا اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که شما
بر هیچ چیز نه اید اقامت توریه و انجیل کنید یعنی ایمان نیارید با آنچه در دست از توفیق
محمد و شارت با و وجود با و و کتاب و آنچه فرو فرستاده شد شما از خدا
یعنی قرآن که خدای تعالی بر همه مکلفان فرستاد و تخصیص این برای اقامت حجست
برایشان و گفته اند که مراد جمله اوله است که خدای تعالی فرستاد بر صحنه صفا
و توحید و عدل و نبوت انبیا و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز ای بسیاری را
ارزشان آنچه توفیق فرستادند از خدای تو کفر و طغیان پس تو ای محمد برین قوم کافران اند

بسی

مباش و این برای تسلیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که او دل در ایمان
ایشان بسته بود چون ایمان نیاوردندی و لشکری گفت تو برایشان
و لشکرت شو که بد و زخ شوند که ایشان مستحق آنند اگر گویند که چون عند نزول قرآن
کفر و طغیان ایشان در زیاده کردند این مفسده بود که مفسده آن بود که فساد
عند آن حال میدکویم که چنین باشد وقتی که شرطی دیگر با این بود و آنست
که از باب نمکین نبود چون قدرت و آلت از باب نمکین است مفسده نباشد
قولنامه ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابغون و النصاری
من امن بالله و الیم الاخر و عمل صالحا فالاخوف علیهم و لا تم یجزون
آنکه حق تعالی از احوال مؤمنانی که در اصل مؤمن بوده اند و آن مؤمنانی که اهل
کتاب بوده اند که ایمان آوردند بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و گفت
ای آنکه ایمان آورده اند و آنکه بر دین جو کلامه انما که صابغین اند و صابی آن
بود که از دینی که جمهور بران باشند میل کند و بدینی رود که بر و اندکی از مردم
باشند و ترسایانی که بر ملت عیسای اند هر که از ایشان ایمان آورد خدای که روز
باز پسین که قیامتست و عمل صالح کند برایشان هیچ خوفی نباشد چون کافرانند
اند و ملهین و خایف باشند **قولنامه** لقد اخذنا ميثاقاً و بیعنا ان لا نرسلنا
الیهم رسلاً کما جاءهم رسول بما لا تؤی انفسهم فزیفاً کذبوا و قتلوا
یقتلون و حسبوا ان لا نکون فتنة فعموا و صموا انما قال الله علیهم ثم
عموا و صموا اکثر منهم و الله بصیر بما یعملون حق تعالی این آیه احتجاج کرد
بر جهودان و ملامت کرد ایشان را آنچه در ان ایشان کردند و ایشان در ان
اقتدار کردند پدران خود و پدران رضادانند گفت برستی که فراتریم مشایخ و عهد

و عهد فرزندان یعقوب و بایشان غیر فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود
هر که که پیغمبری بایشان آمدی و ضری آوردی بایشان که نفس ایشان از آن خوشتر
را از پیغمبران تکذیب کردند و بدروغ و دانشی و دروسی را بیکشند و بلفظ
ماضی گفتند و یکی بلفظ استقبال تا باز نماید که این چون صفتی لازم است بر ایشان
گفتند که ایشان پنداشند که ایشان از هیچ بلانی و امتحانی و آزمایشی نخواهد بود
کور شدند و کور شدند و این بر سبب مبالغه گفتند و تشبیه ایشان بفت سیده
در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت تامل در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی چنانچه
گرفتند و سر در راه ضلالت و جهالت نهادند از گمراهی و گشتن ایشان باینکه
کوران و کوران از آنچه ایشان را فرموده بودند آنکه گرویی از ایشان توبه کردند و خدا
توبه ایشان قبول کرد پس گریه باره ایشان و فرزندان ایشان باینکه کفر و ضلالت
و کوری و گری شدند بفرستادیم رسول ما و خدای تعالی پناه و دانست باینکه ایشان
میکنند و مورد آیه تمذیر و وعید است یعنی بروی بوشنیت از اجراء و تقابل
آن تا هر یکی بر وفق انکه باید چنانکه شاید بر او در **قول تعالی** لقد كفر الذين قالوا ان
هو المسيح ابن مريم وقال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله وحده لا شريك له
انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة وما لظالمين من انصاف
میگوید که فرزند آنانکه گفتند که خدای معبودی که استحقاق عبادت دارد و عیبی
و کفر خود باشد بدل آنکه واجب بود بر آن اقرار دادن و آن قبل اعتقاد باشد
و او را باضلال و جوارح هیچ تعلق نباشد و مراد بقول درین آیه مذمت و اعتقاد است
چنانکه گویند این قول او حنیفه است و این قول شافعی است یعنی مذمت و اعتقاد
و جوی دیگر آنست که چون اعتقاد ایشان عند قول ایشان پیدا شد خدای تعالی

اعتقاد را

اعتقاد را برای آن قول خوانند که لما كان ظهوره لنا عند ذلك و این گروه
از ترسایان که این گفتند یعقوبیانند که ایشان تخلیث گویند اقنوم اب و اقنوم
ابن و اقنوم روح القدس انکه گویند سر بودند یکی شدند و انانکه خدایشانند
میچ را پس خدای گفتند از مریم تعالی الله عز وجل علو الكبر امسح ايشان گفتند
که ای نبی اسرائیل خدای را بر سینه که خدای من و خدای شماست تبرک و از آنچه
ایشان گفتند و منکر شدند گفتند ایشان را و در ذکر و در ایشان که او را خدای گفتند
انکه رسپل تعبیل گفت که هر که بخدای شرک آورد و با او انباز کرد خدای تعالی
بر او حرام کرد و اندو جای او آتش روزه بود و وظالمان را که کافر اند و غیر ایشان
هیچ یاری نباشد که از خدای و از عذاب خدای حمایت کند **قول تعالی**
لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من الا اله الا الله واحد
وان لم ينزلنا سلطانا لفرقت بينكم و انزلنا من السماء كتابا
يتبينون الي الله ويستعصمونه والله عفو رحيم بحقیقت که کافر شدند با آنکه
گفتند که خدای سیم است و این قوم جهودان و ترسایانند از حکمایان بطور
و یعقوبیان و این سه که گفته آمد بطور توحید و گفتند تا مقبولست برای آنکه حجت
که سه ذات یکذات شوند انکه حجتی باینکه داد و تکذیب ایشان کرد و گفتند
هیچ خدائی نیست الا یک خدای و اگر باز نماند این جماعت که این میگویند
برسد با آنکه کافر شدند از ایشان خدائی در دنیا که یعنی با آنکه بر کفر اصرار کنند
از ایشان و وجهی دیگر آنست که برای آن گفتند لقد كفر الذين كفروا منهم
تا وعید شامل نباشد هر دو گروه را که ذکر ایشان در این آیه رفت است انکه
رسپل تفریح و تویح گفت این قوم توبه میکنند و با خدای تعالی میگردند و پناه عاقبت

و عبادت او نمیزند و از او آرزو و استغفار نمیخواهند و خدای تعالی غفور و
امر زنده و مهربانست بیا مردم و بفضل و رحمت آنرا که با درگاه او شود
قول تبارک ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و انه
صديقه كانا ناك لان الطعام انظر كيف تبين لهم الايات
ثم انظر اني لوفى كون قل تعبدون من دون الله مالا يملك
لكم ضررا ولا نفعا والله هو السميع العليم **قول تبارک** شنيع التبعات را
بر ایشان در کرد و گفت میت عیسی بن مریم الا پیغمبری که پیش از او پیغمبران
رفته و ما در شنیدن صدیق و راست گوی بود و بر راست دارند
آیات خدای او مومن بمنزل او و پیوسته ایی که خدای تعالی در ایشان کلمات
نمود چنانکه گفت و صدق کلمات ربها آنکه ترسایان از آینه کرد بر آنکه
آنس که طعام خورد و محتاج طعام باشد و اگر خورد زنده و مانده و اگر خجسته
و مجوف و محتاج بود خدای را نشاید اهل معانی گفته که باین کیفیت کرد و این
حاجت یعنی آنس که طعام خورد و محتاج تصاحبت باشد آنکه گفت ای محمد بنکر
که ما آیات بر ایشان چگونه بیان میکنیم و ادله چگونه ظاهر میکردیم و اینم آنکه بنکر
که از آن چگونه عدول و اعراض میکند و از آن میگرداند آنکه رسول راضی الله علیه و آله
و سلم فرمود که ای محمد گوی بر سبب احتیاج و انکار بر ایشان که می پرسید شما برون
خدای آنرا که مالک باشد و قادر بر نفع و ضرر شماست ما سودی خواند کرد و نه در دفع
مضرتی برای آنکه در حال حیوة چنین بود ترسایان عهد رسول راضی الله علیه و آله
از هیچ نفعی و ضرری نبود و عبادت آنس که از نفعی و ضرری خود جاری تجوی
عبادت اصنام و مجاد است بود و قبح آن بضرورت معلوم است و خدای تعالی

شوا

شوا و دانست اقوال شما می شود و افعال میدانند تا هر کسی را بر تو آنچه
او مستحق شود جز او بد **قول تبارک** قل يا اهل الكتاب لا تغفلوا في دينكم
غير الحق ولا تتبعوا أهواء قوم قلدوا من قبل و اضلوا كثيرا و اضلوا
عن سبيل السبيل بل هو محمد جهودان و ترسایان را که خداوندان توری
و انجیل اند که غلو کنید در دین خود و از حد درگذرید و متابعت کنید اهل او و
قومی را که ایشان آنند اهل بتها می نهند و با استخراج ادله و ایشان تبتشراش
ضال و همراه بودند گفته اند که نهی است ترسایان را که در ضلالت اقیب
کنند بعضی دیگر گفته اند که مراد است که اقدام کنید با سلف و روسا و اکا محمد
چه ایشان جز از آن ضلال اند و نفس خود مضل و همراه کنند و اند قومی بسیار
و کردند و ایشان از راست گم شدند زجاج گفت برای تکرار کرد که آن
خواست که ضلوا من قبل بلفظ اول و دوم آنکه ضلوا من بعد بعضی گفته
که با و ضلال دین خواست و بد و ضلال از طریق هشت **قول تبارک** لعن
الذين كفروا من بني اسرائيل على اللسان داود وعيسى ابن مريم ذلك
بما عصوا و كانوا يعبدون كانوا الايتنا هون عن منكر فعلوا لبئس
ما كانوا يفعلون لعنت کردند که قرآن نبی اسرائیل را بر زبان او و پیغمبران
و لعن طرد و ابعاد باشد از رحمت خدای تعالی ترا لعنت فرمود بر زبان
داود و ما قرده شدند یعنی بوزینه و بر زبان عیسی تا خواستند و این دو پیغمبر را
تخصیص بر این کرد که بعد از موسی بودند و ایشان معر و فرقه پیغمبر نبود و ذکر
سلیمان برای آن کرد که دین سلیمان دین او بود و او را شرفی تو نبود با و عظیم
گفت که داود اهل ائمه را لعنت کرد و بعد و انی که روز شنبه کردند از راهی که رفتن

وایشان در عهد داود بودند گفت اللهم البسم اللغته مثل الزداء على
الملكين ومثل المنطقه على الحقون خدای تعالی ایشان را با بوزینه کرد و عینی
اصحاب مایه را که مایه خواستند چون خدای تعالی بفرستاد و بان کافر
شدند ایشان را لعنت کرد و باخوک گردانید و این از بهر آن گفت تا ایشان
آیس و نومیاید باشند از مخفیه مادام که بر کفر اصرار کنند و ایشان را سودی
نکنند آنکه ایشان فرزندان غیر اند و ایشان بان فر میکنند که فرمود این لعنت
ایشان را بر عصیان ایشان بود و تعدی و تجاوز از امر حق بانکه عصیان تعدی
کردند یکدیگر را منع نمیکردند از ناشایستی که میکردند و آن در شرح و عقاب است
در چیزی بود آنچه ایشان میکردند و این منکر ماسی گرفتن بود و ریشبه و رشوه
ستدن در احکام بهی که بر ایشان حرام بودند آنستند که چون چه حرام بود
بهای آنهم حرام باشد رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون در بنی اسرائیل کسی
منکر کردی بی مایه و او را نهی کردی او باز نهی استادی از آن دیگر روز
چون او را بدیدی با او اختلاط کردی و مواکله و مشارکه کردی و از او ترا
نکردی چون خدای تعالی ایشان را زبان داد و عیبی بر او و از ایشان فرود
و خازیر خواست بان خدای که جان من با او است که امر معروف کند
و نهی منکر و دست سفینه بر بست کبرید و او را بر حق دارید و الا که خدای تعالی
شمار یکدیگر زنده و لعنت کن چنانکه کرده ایشان را **قوله تعالی** لَثَمَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ
يَتُولُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَثِيرًا مَا قَعَمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَخِطُّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ . وَلَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا
أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَا الْخَدُّونَ أَوْلِيَاءَ وَالَّذِينَ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ .

وای

سبب را از ایشان یعنی جهودان و ترسایان جنی گفته مراد جهودانند
تنها و کعب اشرف که ایشان تو لا میکنند بانسانی که کافر شدند از شرک
بنصرت و دوستی با یکدیگر تا یکدیگر است و یک زبان باشند بر توای محمد
چیز است آنکه نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و آن ختم خداست
بر ایشان و خلود ایشان در ارتداد و زنج و عذاب و اگر بیدل آنکه این
میکنند خدای و پیغمبر خدای ایمان آوردند و با نجه با و فرستاده اند
گفته که مراد پیغمبر موسی است و این کافران و منافقان جهودانند گفت
اگر ایشان خدای و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توره ایمان داشتند می شکران
بدوست نکر فتنی و مموالات و مصافات ایشان دلیل میکند که ایشان
ایمان ندارند موسی و توره و لیکن بیشتر ایشان فاسقانند از فرمان خدای
پروان شده اند **قوله تعالی** لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ الْقَائِرَةِ الَّذِينَ آمَنُوا الْأَشْرَارُ
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا
نُصَارِحُكَ يَا مَنْ مِنْكُمْ قَتِيلِينَ وَرَهْبَانًا وَأَنْفُسًا لَا تَتَّبِعُونَ .
حق سبحانه و تعالی رسول را خبر داد و احوال دوستان و دشمنان
اعلام کرد گفت یابی تو ختمتین مردمان بعد او و دشمنی کردن بانسانی
که ایمان آوردند جهودان را یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان بیشتر است از کافران
دیگر ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که هیچ دو جهودی
که با یک مسلمان حاضر شوند و الا قصد کشتن او کنند و مشرکان را نیز ختمتین مردمان
یابی بعد او و دشمنی مؤمنان و نزدیکترین مردمانی را بدوستان مؤمنان استانی
که گفته ما ترسایانیم و مراد ترسایان خصوصت نه عموم برای آنکه ترسایان

با مسلمانان که از جووان دشمنی کنند و مراد نجاشی است در بدایت اسلام
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکلی بود مشرکان اندامی مسلمانان کردند و ایشان را
برنج نمودند تا از اسلام بر گردند کسی که ضعیف یقین بودند بر گردیدند و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را عیش ابوطالب حمایت کرد چون رسول چنان دید مسلمانان را
گفت شما را هجرت می باید کردن و همیشه رفتن که پادشاه حبشه مردی عادلست
ظلم نکند پادشاه نجاشی بود نام او ارضیح و نجاشی بزبان حبشه عطا باشد و این نام
پادشاهان حبشه باشد چنانکه قصه نام پادشاهان روم یازده مرد و چهار زن رفتند
چون عثمان عفان و زبیر عوام و عباس مسعود و عبد الرحمن عوف ابوضئیف و صعب
عمیر و ابوسلمه و عثمان مطعون و عامر بن ربه و خطلب بن عمرو سهل بن مضاریریا
رفتند و کشتی گرفتند تا برین حبشه بنیم دینار سال نهم از مبعوث انور حضرت بن ابی طالب
برفت و پس از آن گروه که در مفرق میشدند تا مضاف بود و مرد همیشه رفتند
پس از آن زمان و کودکان چون قریش خبر عمر بن العاص انفرستادند با مبعوثی
از هدایا و التماس کردند که ایشان را بکلی فرستند بر فتنه و هر چه توانستند کردن
بجای آوردند نجاشی گوش سخن ایشان نکرد ایشان خایب باز گشتند و مسلمانان
انجام مقام کردند تا رسول صلی الله علیه و آله هجرت کرد و کارش منتهی شد و مسلمانان
قوت گرفتند سال ششم رسول نجاشی نامه نوشت تا امام حبیب بن ابی سفیان را
برای او بخوابد و شوهرش را بکافران یافته بود و درخواست تا مسلمانان از پیش
او فرستد نجاشی کینه از آن خود ابرهه نام نزدیک امام حبیب فرستاد و خبر
داد که رسول او را میخواهد امام حبیب عقدی داشت بشاره باین کینه که او گفت
بجوی یکلی پیش من فرستد ما او را وکیل کنم و مراد او بد نجاشی خالد بن سعد را

انگشت

بفرستاد و او را رسول داد و بر هر چهار صد و نینار و آنکه از قبل رسول صلوات
علیه و آله و سلم خطبه کرد نجاشی بود که فرستاد تا چهار صد و نینار بیاورد
و بر دست کینه بام حبیب فرستاد و بخواه دینار کینه کرد و او کینه گفت
مرا فرموده است تا هیچ گستاخ و من کینه خاص علم بخدا و نبوة مصطفی
ایمان دارم و با نیجه با و فرستاده اند باید که چون برسی سلام و تحت من
تا و رسائی گفت فرستادم آنکه نجاشی زنان خود را فرمود تا امام حبیب را
کردند و بهر با آوردند آنکه دو شتی ساختند او را با جعفر بن ابی طالب
و جمیع صحابه کسب کرد در آنوقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمای خیر بود
اتفاق چنان افتاد که جعفر رسید امیر المؤمنین خیر گشاده بود و بشارت
و بشارت قدوم جعفر بود و فتح خیر بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید
بود گفت و حستان لا ادری باینها اسرا بفتح خیر او بقدم جعفر
دیگری آمد و خبر ولادت امام حسن علی اسم آورد گفت ام بولاده شهیدین
حال از نماز فریضه فارغ شده بود از بهر شادی سه کعبه کرد آنکه گفت سنت
کردم که چون نماز فریضه کنند سه کعبه بگویند چون خبر نکاح رسول صلی الله علیه و آله
و سلم امام حبیب را ابی سفیان سلمه سلام نیارده بود شادمانه شد گفت
ذاک فحل لایفرح الله بسئل ان بعدنی نزدیک نجاشی نوشت و پیش از آن
با بخت مرد در حبسه فرستاد و در آن نامه نوشت که بچندای و بتو کعبه می
ایمان آوردم و تصدیق کردم آنرا که تو فرستاده اند و بهر امر ما را
با جمعی زنا و پیش تو فرستادم و اگر فرمائی پیش تو بخدمت آیم و آنچه تو
فرمائی اقبال کنم و با تو بردست علمت جعفر سعادت کردم بیایدند و در کوفه

نشسته بود که آن گشتی که پیشتر نجاشی در آنجا بود غرق شد جمعی که مانند
 بکر و ده که منضم شده بودند و در وقت و در او چشمه و باقی از شام
 پیشتر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند از جمله ایشان بگیری را بس بود و
 و در این اشراف رسول سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند
 بگریستند و گفتند چه نیکمانه این بکلام عیسی که خدای بدو فرستاده بود
 خدای تعالی نه در حق ایشان این آیه فرستاد که وَلَجَدَنَّ إِلَى قَعْدِكَ و ذلك
 جزاء الحسنین و لجدن افریقای محمد نزد کتیرین ایشان بود و دوستی
 مؤمنان کسی را یابی که ایشان گفته که ما ترسایانیم یعنی نجاشی و اصحاب او
 و آن هفتاد مرد که پیشتر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و این دوستی ایشان
 از آنجا بود که از ایشان قسیان و در میان آن قس عالم بود و در میان راه
 عروه بنی بکر گفت ترسایان انجیل ضایع کردند و لیکن تغییر تبدیل کردند
 و ایشان پنج کس بودند چهار تغییر تبدیل کردند و آن لو ماس مرفوس لمبین و
 از ایشان بر حق با ستاد قیس بود پس هر که با او افتاد کرد بر طریق استقامت
 او را پس خوانند و نیز از آن سبب بود که ایشان استکار و کرد و گشتی بگفت
قوله تعالی وَإِذْ أَسْمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَمَلًا
عَرَفُوا مِنَ اللَّعْنِ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و ما لنا لا
 نؤمن بالله و ما جاءنا من الحق و نطمع أن يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين
 حق تعالی چون وصف کرد ایشان را در خوف و خشیت و رقت قلب باز گفت
 که چون ایشان بشنوند آنچه رسول فرستاده اند از قرآن که بر ایشان خوانند بگویند
 که آبله چشم ایشان بر ایشان گیرد از آنچه شنیده اند آنرا از حق و درین حال
 میگویند

الجانب
 السبع

میگویند که ای خدای ایمان آور و ایم تو بس بار با کوانان نویسی یعنی نام
 ما در جرده مؤمنان ثبت کن چنانکه نام کوانان ثبت کنند با نام ما امت
 محمد بنویس که ایشان کوانان بنمبر آند چنانکه گفت و كذلك جعلنا له
 أمة وسطا لنكونوا سهداء على الناس انکه از ایشان حکایت کرد آنچه
 ایشان از خود گفتند بر طریقی تجب که ما را چه بود است که ایمان نیاریم بچرا
 و آنچه آمد از حق یعنی اسلام و رسول خدای و کتاب او قرآنست و شریعت
 او که مسلمانیت و ما طمع میداریم که خدای تعالی ما را با قوم صالحان در شریعت
قوله تعالی فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا وَاجْتَابَ نَجْرِي مِنْ لِحْيَتِنَا لَأَنبَأَهُمْ خَالِدِينَ
فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْحَسَنِينَ و الذين كفروا و ادنوا بنا آياتنا و انكفوا
 اصحاب الحجیم پس خدای تعالی ثواب و پاداش او و نفعی مستحق مقربان تعظیم
 و تجلیل آنچه ایشان گفتند از آنکه راست گفت و در دل خلاف آن
 نداشتند که بر زبان راندند بوسه ستانهای و شستهایی که در زیر درختان
 آن جو بهای آب بر آن باشد منافع و لذات جسم را بهتر از آب روان
 و بنری جنری دیگر نیست خاصه درختان بنر مسوه دار با انواع انمار در هر
 طعمی که او خواهد و جو بهای آب روان از می و شیر و انگبین و این منافع
 و ثواب جزای نیکو کارانست چون در کمال کتاب کرد از مؤمنان کافران
 و آنچه ایشان را خواهد بود از ثواب و عقاب و اگر کافران و مکذبان کردند
 گفت اما که کافرشند بر رسالت و نبوة رسول و بدو فرغ داشتند
 آیات ما را که قرآنست این جماعت اصحاب دوزخ و ملازمان ایشانند
 اول تفصیل گفت و این بر سبب عموم ما ایشان و جزای ایشان داخل باشند

در آن معبد و دیگر از این لطف باشد **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا
طبقاتنا احل الله لكم ولا تعذوا ان الله لا یحب المعتدین و کتالوا
مما رزقکم الله حلالا طیبیا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون
چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را وصف قیامت کرد و احوال
او در نزخ و عقاب او و شتره او بر کتله کاران جمعی از صحابه بیاید نه و در
عثمان ملعون بستند و اتفاق کردند بر آنکه بر روز و نه بختاینه شب
هر نیاساینه و بر سینه بختند و گوشت نخورند و پلاسر بوشند و دنیا را کلی
ترک گیرند و کز زمان نگرند و خوشتر را خصی کنند این خبر بر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم رسید برخواست و بخانه عثمان ملعون شد ایشان از اینجا
بشده بودند باز گشت خورشید همان باز آمد زنت گفت که رسول صلعم آمده بود
او با آن جماعت پیش رسول صلعم رفتند ایشان از گفت اینک از شما گفته اند راست
گفتند بیای رسول الله و ما جز چیزی جز استیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
آن خبر نمودند و بدانید که نفس شمار بر شما حقی است حق او را مکنید روزی
و روزی کشاید و طعام خورید و ایشان گنید و گنید که من که روزی دارم
و گاه ندارم و نماز کنم و گوشت بخورم و باران خلوت کنم و سنت
و طریقه من نیست انگاه گفت **ومن رعب عن سنتی فلیس منی** و هر که از سنت
من رعبت نکرد انداز من نیست انکه قوم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت ما مال
اقوام چه بوده است کردانی را که زمان بر خود حرام کرده اند و طعامها
و طیبها و سایر لذات اما من شمار اینم فرمایم که چون نازنمایان باشید
چه از دین من ترک طم و تحریم زمان نیست و نه انجا ذصوامع و ساحت است من

از این

روزه است و رهبانیت ایشان جهاد خدایر ابراستید و باو شرک
میبارید و حج و عمر کنید و نمازهای بسیاری دارید و روزه ماه رمضان بر تنگت
اقامت کنید آنرا که پیش از شما بودند بشده بدلاک شدند بر خود سخت کردند
خدای تعالی بر ایشان سخت کرد اینانکه در صومعهها و در بنا مانده اند بقایای ایشانند
خدای تعالی این آفرستاد عبدالله عباس گفت که مروی بنزدیک رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله من و ش پاره گوشت بخورم و در میان
شب مرا انقار بر بخت داشت من گوشت بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت ای مؤمنان و کفر و بدکاران حرام مکنید بر خود ملاذ و مشتیاتی
که خدای تعالی شمار احلال کرده است از مطعم و مشرب و ملاس و مناک که حرام
و تحلیل تابع مصالح بود و مصالح آن دانند که عواقب جز عالم لذات نه انگلیس
و تحریم نکار شاست کار خداست حلال تحریم حرام نکرد و اعتد مکنید از حلال
در مکنید که خدای تعالی دوست ندارد و معتد یا نرا و ظالمان را و بخورید از آنچه بر روی
شمار که حلالی با کفر و زنی جز حلال نبود روزی آنست که حلال بود که بدان
منتفع شوند و کس را نبود که او را از آن منع کند و از حرام خدای تعالی منع کرده است
و در آنچه خلاست شمار آفرموده که اسراف مکنید و حرام محوزید و از خدای تعالی
بترسید آن خدای که شما با و ایمان آورده اید یعنی از معاصی او تا از خدا استغفار
یا بدعایشه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرغ بریان خوردی و یا لوده
عسل دوست داشتی و لغتی المؤمن حلوی بحسب الخلافه و گفت در کرم مؤمنان است
که آنرا بر نکرند اندالاسیرینی و قد شیخی من جن بصری بود حسن بوده میخورد و او را
گفت چو بی در بر کف دست اندام و از آنکه این خورد و حسن گفت یا سبحان الله

لعاب الخليل باب الرمل بعينه ومحمد مسلم قوله تعالى لا يؤاخذكم الله
باللغو في آياتكم ولا في الأيمانكم بما عقدتم الأيمان فكفارته
إطعام عشرة مساكين من أوسط ما تطعمون أهليكم أو كسوته
أو تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام ذلك كفارة إيمانكم
إذا حلفتم وأحفظوا إيمانكم كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم
تتقون . چون آن قوم جزا بر خود حرام کردند و رسول صلی الله علیه و آله
از آن منع کرد ایشان گفتند یا رسول الله سمیع و مطیع و فرمان تراست اما بگویند
چکیم خدای تعالی این آیه فرستاد و چون ای در حق شخصی یا قومی یا در چارته
از حوادث نازل شود و در آن حکمی شرعی بود دیگران در آن حکم مشارک باشند
میگویند که خدای تعالی شمارا که مؤمنانند مواخذ میکند سوگندانان لکن در حال
حدیث سرود گویند از قول لایقند می اندر دل دارد و عزم و نیت کرده
باشد و در سوگند لغو کفاره نباشد گفت سوگندان لغو مواخذ و گرفتاری
نمند ولیکن بان مواخذ کند که سوگندان خود بان منع کرده باشند بل
و نیت بان عزم کرده پس این سوگند اگر خلاف کرده شود کفاره او یعنی
از سه چیز باشد طعام دادن دو روز و نیش را و فکر مردان کرده و اگر زنان ده
مجزی باشد تغلب نمی بر بر نمونش گفت کفاره آنچه آن بسته شود از سوگند
آن بود و طعام بقدر کفایت و سیری ایشان باشد و نیز و یک اصحاب
دو مد یا یک بقدر طاقت و کنت اما هر یکی را ازین قدر بدهند و اما مثل آن
طعام حاضر کنند و آن در طول و ربع باشد هر یکی را اگر دو مد بدهند و نصف آن
طعام حاضر کنند و ده روز نیش را حاضر کنند تا بخورند و و این باشد که نصیب

دلی

ده کس از آن مقدار کمتر از ده کس دهند محمد بن کعب گفت که یکدر و نیش را چند
به هر که بچاشت و شام بخورد و این کبر و ایت از امیر المؤمنین علیه السلام و با وجود
ده کس شاید که یک کس به و آنچه میدهد از طعام باید که از میان آن بجز شود
که شمار اهل خود نفقه میکنند و گفته اند معنی اوسط افضل و بهتر است یعنی از
همین طعام اهل خود می سازید یا در پوشیدن ده مسکین بر اینی و از آزار با
یا تکلیف و اگر نیاید بر اینی و او در روز ده داشتن بیانی و در قراءت
عبادت مسعود چنین است که گفته ایام مساجات این کفاره سوگندان
شمارست چون سوگند خورید و خلافت مید و سوگند های خود نگاه دارید بلکه
نخورید یا چون خورد پاشید ز خشت نگاه دارید و این اولیتر است
و از آنجا است که سوگند معصیت منع نمی شود که اگر منع شدی این امر
بودی با صبر بر معصیت خدای تعالی بنیان کند آیات خود را برای شما
تا که بود که شماش که تمت او شود خاصه نعمتی که از جمله نعمتهای دینی بود قوله
یأییها الذین امنوا ایما الخمر والمیسر والانساب والالام رجس من
عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون . اما بزرید الشیطان لکن
یوفی بینهکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر و بیعتکم عن
حکم الله و عن الصلوة فقل انتم منت هون . حق تعالی درین آیه منع میکند
مؤمنان را از خمر خوردن و قمار باختن و خمر را برای آن خر خوانند که با عقل محارمه
و مخالفت میکند و او را اند می پوشد و خر گویند آنرا که باز می پوشند
تا بر آید و هر چه ازین نوع بود آنرا خر گویند و در سخت نمی آرند و حرام بود و غیر
صلی الله علیه و آله و سلم گفت کل مکر حرام هر چه هستی و حرام است و میسر

سجاریه

نامت از همه انواع قمار با قرع علیه السلام گفت بر انواع درین اهل بود تا بازی بود
 بخور و از لایم تیرانی باشد که بان قمار بازند و آن ده مهم است گفت را
 نصیب باشد و در نصیب نبود و آن سفیج و منیج و وجد است و انضاب
 بتانی اند که برای عبادت نصیب میکنند میگویند که ای انسانی که ایمان آورد و بید
 بختیقت که خمر و قمار و تیرنا و تیران مبارزید که پدید و حرام است و از کار شیطان
 که او کند و هر که این کار کند با او افتد اگر در باشد بکنند و ازین جمله اجتناب
 کنید و دوری جوید تا بود که فلاح و رستگاری یابید درین آیه چهار است
 بر کرم خمر یکی رجب و حرم پید است و با اتفاق حرام است و دیگر من عمل
 الشیطان و کار دیو بود و مثل آن کردن سرام بود و سیم فلج تبوی است
 و امر خدای بر سبیل و جوب بود الا دلیل که دلالت کند بر سنت چهارم علم
 نقلون یعنی فلاح یابید و فلاح با جناب این معلوم کرد اندید عثمان عفا گفت
 از رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الله یخرج الخمر و الامیمان فی جوف امره
 ابد او این معلوم بود بر آنکه او متحل خمر باشد و گفت شارب الخمر لعاب
 الموت یعنی عقاب او در شده و سختی چون عقاب است بر سبب او
 بود که نشسته از آن وجه بود که از او تیر او همان باید کردن و با او مخالفت نماید
 کردن چنانکه محمد حنفیه از پدرش امیر المؤمنین روایت کرد که هر که او خمر خورد
 بعد از آنکه خدای تعالی حرام کرد بزبان رسول صلی الله علیه و آله چون خمر خواهد بر او
 و حدیث راست است آید و شفاعتش می پذیرد و بر هیچ امانت او را این در آید
 ابو بصیر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که هر که او خمر خورد
 در دنیا در قیامت خدای تعالی بفرماید تا او را از زیر باران و گردان شربت

دهند که چون نزد یک من برد تا خورده گوشت رویش را بجا افتد و گوشت
 اندامش منشا نشود و چون مرداری که سالها بروی بر آمده باشد و کندی
 از او بدید آید که اهل جمع بدان بخور شوند آنکه بفرماید تا او را بدو زخ بریزد
 آنکه خدای تعالی بخورد که مراد شیطان در اغوا و اغواء مردم باین چنین
 چیست گفت آنست که میخواهد میان شما دشمنی افکند و کینه بندد در خمر خوردن
 و قمار باختن بر آنست و پیشتر درین دو بسته است از عزمه و معادلات
 و مناعت و تحمیر بر قمار چنانچه مهمو است و دیگر آنکه شمار از ذکر
 خدای باز دارد و چه باشد خمر و استعمال قمار نماز و ذکر خدای راست
 نیاید آنکه استفهام کرد بر سبیل تمهید و گفت بر آنست که ازین باز ایستند
 یافنی و الا با شما آن کند که مستحق آن باشد از زجر و حد و تعذیب بعضی از
 گفتند که سبب تولد این آیه آن بود که چون خدای تعالی فرستاد که لیسوا لیسوا
 عن الخمر و المیسر قل فیهما لیسیر و منافع للناس جماعتی از خمر خوردن باز
 ایستادند و جماعتی میخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود نماز میگذارد و قتل
 یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبدا عدا غیره این آیه آمد که لا تقربوا الصلوة
 و انتم مسکری مردم عهد نماز از خمر اجتناب میکردند سعد ابو الوفاص
 با مردی انصاری خمر خورده بود عزمه کردند انصاری استخوان میسند
 بر سر سعد زده و شکست عمر خطا گفت با خدا یاد خمر و میسر مراد خود باز
 نای خدای تعالی این آیه فرستاد و خمر کل کرد قل و اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و ائمه و ان تولیتهم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ
المبین چون کلفانرا اخذ کرد در خمر و قمار و ناشایستی که در شرع برایشان

حرام است ایشان را از نمودن ایمان و جزان طاعت خدای تعالی و در وجوب
کرد میان طاعت خود و طاعت رسول خود تا بدانند که طاعت رسول
در وجوب چون طاعت خدایت چه معنی طاعت خدایت از جهت آنکه
آنکه او گوید از خود بگوید که طاعت خدای تعالی و طاعت رسول در این است
ام ایشان کنند و خدای تعالی و بر سید از عذاب خدای تعالی اگر بر کرد و طاعت
کنند و با فرمانی کنند و روی از او امر خدای تعالی و نواهی او و رسول او بر کرد
بدانند که بر رسول او و فرستاده ما جز ساینده نبوی بود و او بر شریعت که بگوید
و بر ساند و اعلام کند از ثواب و عقاب بدست او چیزی دیگر نیست آن
بدست نیست و حکم نیست جز او هم کسی را که اعراض کند از امر محمد
لیر علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنح فیما طبعوا اذا ما اتقوا
و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله
یحب المحسنین بعضی مفسران گفته چون عیسی بن ابی طالب بر او مجاهد
که سبب آن آیه آن بود که چون حجیم خرم آمد جمعی صحابه گفتند احوال برادران ما
که ازین پیش بودند و ایشان بر حجیم خرم خوردن شده چگونه باشد خدای تعالی فرستاد
و بیان کرد و گفت بر آنسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آنچه ایشان
تعالی کردند و خرم پیش از حجیم بر ایشان هیچ حرجی و بزه نیست چون تقوی و پریمی کار
کردند و از محرمات اجتناب نمودند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند و برای
آن ذکر اتقی مکرر کردند و این که مراد با تقوا اول معصی است و بدو است
و استقامت بران و سیم اتقا و نظایر العباد و جهی دیگر آنکه مراد با اول اتقی باشد
از معصی که در زمان گذشته کرده شده و دوم اتقا معصی باشد در حال و سیم

مراد استقبال باشد یعنی خدای تعالی را در ایمان آوردن و عمل صالح
پس در حال خدای تعالی و ایمان دوام و ثبات نمودند آنکه در استقبال
از معصی خدای تعالی و احسان و نیکی کردند و خدای تعالی نیکی کار از او
دوست دارد و در خواست که در عهد عمر خطاب قدامه مطعون خرم خوردن
در بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر رویدند و او را گفت چرا خرم خوردی گفت
بین آیه که خدای تعالی گفت لیر علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنح
فیما طبعوا الا بامر الله حاصل آمد خدا و در توقفها و از حال امیر المؤمنین
خبر دادند و خواست و بسجده آمد گفت چرا قدامه مطعون را خدای تعالی گفت او
آیتی آورد از قرآن و این آیه خواند گفت او را پیش من آمد و او را پیش امیر المؤمنین
آوردند گفت چرا خرم خوردی آیه نیاست خواند گفت ندانم که صحیح است
گفت او را برید و در مهاجر و انصار بگردانید تا آیه تحریم خرم کسی مرد و خواندند است
یانی جمعی گواهی دادند که او را تحریم معلوم بود و او بر تحریم خرم بسیار شنیده گفت
حدش بر نید آنکه توبه بر وعده کند و اگر توبه کند و الا کردش بر نید قدامه گفت
توبه کردم امیر المؤمنین گفت توبه آنی که اهل آیه نیستی نمومنی و نه متقی علی
صالح آنکه در کتبت حدش خلاف کردند گفته هم رجوع با امیر المؤمنین باید کرد
گفت تا در زمانه ما بر زد گفته هر کس گفت لا انا الفاروق اذا سکر هدا و اذا
هدى فمری حد الا فیه یما نون جلد۱۰ تقریر یا ایها الذین آمنوا السبلونکم
الله شیء من الصبیح تا اله آید یکم و در ما حکم لیحل الله من حیافته
بالعبیة اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم مفسران گفته آیه عامح میسر
آنکه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منع کردند از آنکه در که شود خدای تعالی

کرد مومن از بصید و ایشان را فرمود که چون محرم باشد صد کنند ایشان
 دست کوتاه کردند از این تو حش از در خیمها و در میان که خروشی نشاند
 ابوالشیرین عمر و او را تیری زد و بگشت مردم او را اقامت کردند و نزد یک
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و این حال عرض داشت خدای تعالی این را بفرستاد
 و گفت ای مومنان خدای تعالی شما را بجزی از صد امتحان میکند بجزی گفت
 و بگفت از هر آنکه صد برخواست دون صید و در حال حرام دون حال حلال
 بجزی از صد که فرایند او را در سه شام چون یک مرغ و خایه و آنچه در دست
 بتوان گرفت نیز نای شام چون سیدی بزرگ که نیز صد کند این را بجا کرد
 از هر آنکه تا بداند یعنی باید شود که گیت که وفا کند با او و امثال کند آنرا
 و از آن ترسد در غیب و در آنچه میان او و میان خدایت در حالی که غایب
 باشد و بگس را بر و اطلاعی نباشد در کردن پس هر که او تعدی کند و پای از
 فرمان خدای تعالی برون نهد پس از آنکه خدای تعالی کرد از صد او را عذابی بود و در
 در دنیا و آخره **فقد تحسنا** یا عتبا الذین آمنوا لا تقبلوا الصید و انتم حرم
 و من قتل من غیر الجرائم مثل ما قتل من النعم بحکم به ذوا عدل منکم هدایا
 بالغ الکعبه و لقرار طعام مساکیر او عدل خذک حبیبنا لید و و و بال امره
 عفا الله عما سلف من عاصی فلیتم الله منه و الله عزیز ذو النقام ای
 مومنان و کردیدگان صد کنید در آن حال که محرم باشد و هر که از شما صدی
 بخشد بعد از آنکه آمده است در خطا چون بگردد بر او بود جزای آنچه
 کشته بود از چهار بی عتبه عیاس و مجاهد گفتند که مرادش شبه خلقت است
 چنانچه اگر شتر مرعی کشته باشد و شتر می باشد و اگر گاو گویی کشته باشد

کادی

کادی و اگر آهوی کوسفندی و روایات اصحاب با برانیت و اگر مثل
 نباید قیمت آن معلوم کند و بهای آن بکنند بد و بدرویشان و بد
 هر روز و تیشی را نیم صاع و اگر بر شصت بفراید یا یکبار بنزد و اگر نذر
 از هر نیم صاع روزی روزه دار و جزای مثالی است که دو مرد عادل
 بر او حکم کنند از اهل بصیره قبیضه بر خاله گفت سالی پنج میفرستم
 روزی چنان افتاد که ناز دیگر میرویم و را حله بردست گرفتیم و ما در پی
 آهوی پیدا شد من فرستم و بدور انداختم خون آلود شد و مرد چون یکبار
 از عمر خطاب پرسیدم که این را چه حکم باشد عبد الرحمن عوف در برابر او
 بود او را گفت درین مسئله چکولی گفت بروی کوسفندی بود عمر گفت
 من هم خبیرم و آنم با رفیق که با من بود گفتیم همانا که عمر دانست کسی روفت
 و این با عمر جهنت و دم می آمد در نه بر گرفته مرا بره زرد و گفت در حرم
 صید کنی و حاکم را بتم کنی ذانی که خدای تعالی گفت بحکم بد ذوی عدل فخذوا
 عبد الرحمن و انما عمر من برای این فرستم تا دو حکم عدل کرده باشد و این جزای مثل
 باشد بلکه برید و در جانی برابر کعبه که از آن خروده خوانند چون در احرام عمر لازم
 شد باشد و اگر در احرام بود مینا باید کشت و اگر نیا به طعام بهای
 آن بد و بدرویشان متحی دهد یا در برابر آن روزه داشتن یعنی بهای آن
 بر کندم تعرفه است و از هر نیم صاع یک روز روزه بدارد این چنانچه آمد
 لید و و و بال امره ما پیشد و بگشت عقاب و نکال کار خود عفو کند خدای تعالی
 او را اتمام کشت و در آن جز لازم باشد یا نه و و قولست و این جزا کفار و
 و اطعام و روزه نیز یک عبد الله عیاس بر وجه تخیر بود و چنانچه دیگر گفته

ز بر وجهی بود بلکه بر وجه ترتیب است و این مرتب است اگر چه او وضع
 او بخیر را بود لیکن چنان ترتیب کنند دلیل صلاح و خدای تعالی غایت
 هیچ چیز بر او غلبه نماند و کینه کش است آنرا که بای از فرمان او بیرون نماند
 را این شایسته گفت مامون امام رضا علیه السلام را زهر داد و مردمان او را
 در زبان گرفتند خواست تا از اهلانی کند پسرش محمد تقی در مدینه بود او را
 بیاورد و اگر ام کرد چون عقل و فضل او برید و علم و حکمت او به آنست عشقش
 افتاد که دختر خود را بدو دهد و او در صغر سن بود بی عیبی از او خبر شد نزد
 مامون آمدند و گفتند زنی را می آید المومنین را و او بود که شرفی در خانه ما حاصل
 شده است ضایع کردانی و از دست دینی گفت آن جهت گفتند این
 عزم کرده که با پسر رضا بنویسد سازی اگر چنین کنی این کار ما ایشان افتد و ترا
 معلوم است که میان ایشان و ما فدا یا وجهی معاد است و دشمنی بوده است
 همیشه ایشان را قهر و طرد و تحریف کرده اند و یکی از ایشان را تکلیف داده اند که خانه
 خود این توانی نشست ما نام او زور درین غم بودیم که تو رضار اولی عهد خود کردی
 بودی چون کار او کفایت شد و دیگر باره کاری خواهی کردن که ما از آن بگریزیم
 شویم بخدای بر تو که این کار در توقف داری و از اهل بیت خود کسی اختیار کنی
 و این بوند ما و بسازی گفت اگر انصاف بر میدد آید که کار بدیشان آید
 و سزاوارتر است از ما و آنچه اسلاف ما ایشان کردند از غیرت و حسد
 بود و من ایشان نبودم که رضار اولی عهد کرده بودم و لیکن او با کرد اما پسر
 ابو جعفر من غم کرده ام که دختر خود را بوی و هم از آنجا که عقل و فضل و علم و ادب
 وی شناخته ام و انشاء الله تعالی که شما نیز بشناسید گفت پس توقف کنید

بنام

تا خبری از علم فقه یا موزد از آنکه باین کن که او را عیب فقهی نباشد گفت او
 از اهل متقی است که ما علم ایشان از خدای تعالی باشد ایشان کمی محتاج
 نباشند چه جهان بدیشان محتاج باشند و اگر خواهید او را از فتنون
 علم امتحان کنید تا صدق دعوی من شمار معلوم شود و گفتند ما کنی را
 اختیار کنیم ما در فقه مسئله از وی پرسید گفت رو با باشد نزد یکی یکی که گفتی
 وقت بود اندند و گفتند از آن وقت که در پیش امیر المومنین حاضر شوی
 و از پسر رضا مسئله پرسیدی که او از آن نخل شود و او را مال بسیار و عده
 دادند در روزی که تعیین کرده بودند میانند مامون فرمود تا در برابر او
 برای محمد تقی گری می نمایند و او بران نشست بچگی اکثر در پیش او برزین نشست
 و تقی در آن روز نه سال و چند روز بود و مردم هر یکی در برابر خود نشستند
 بچگی اکثر گفت دستور میست که از این سینه مسئله پرسیدم گفت رو با
 باشد گفت چگونه در محرمی که صید را بکشید محمد تقی گفت این صید را در حل
 گشت یا در حرم عالم بود یا جاهل بنده بود یا ازاد بزرگ مبدی بود معیبه
 صید از طيور بود یا از وحوش از بزرگان بود یا از خوردان محصر بود یا
 پشیمان شب بود یا بر روز محرم بود یا بجزه بچی خون شنبه میخورد و کلاش
 مضطرب کردید و عجز و انقطاع بروی ظاهر شد چنانکه اهل مجلس بر سر شد
 مامون گفت دانستید که رای من مناسب است در آنچه دیدم آنکه روی ابو جعفر
 گفت الحمد لله اقرار بنجته ولا اله الا الله اخلاصا بوجه انبته و صلی الله
 علی سید بر نبته و الاصفیاء من خیرة ما بعد من فضل الله علی اغنام بلجالان
 عن الحرام فضال سبحانه و انکوا الایام منکم و الصالحین من عباده کم و اما انکم

این است که در این کتاب است
 این است که در این کتاب است
 این است که در این کتاب است

ان يكونوا اقراء بعينهم الله من فضله والله واسع عليم انك قلت من كرمك محمد بن علي بن موسى بن جعفر عليه السلام ام الفضل بنت عبد الله موزا بر مهر صدق فاطمه زهرا عليه السلام و آن با نصد درم سیم سه دست تو بدادی دختر خود را برین صدق گفت برادرم محمد تقی گفت بخارستم و راضی شدم آنکه مامون فرمود تا غایب حاضر کردند و حاضر از امطیب کرد اندیدند و عوام را نیز نصیب دادند بفرمود تا ببرد و سر خوانی نهادند و هر گروهی بر ارباب خود عطا دادند و خلعت پوشیدند چون از حرام برکنده شد مامون گفت با بن رسول الله رایت افتد که سله بیان فرمائی تا ما را فایده دهد گفت آری انکه گفت چون محرم در ذات الطهور باشد از مرغان رگ بشد بر و کوفسندی بود اگر در حرم بود بر وقتت و جزا باشد و اگر خروشی بود بر و کادی بود و اگر شتر مرغ بود بر و شتری بود و اگر آهو بود بر و کوفسندی و در حرم جزا و قیمت لازم شود و اگر احرام نجس بود اینها بپاکشد و اگر عبره بود بپاکشد و جزای صید بر جاهل و عالم لازم بود و اگر بید باشد با وجود جزا مامون بود و اگر خطا بود بر و اثم باشد و بر رگ کفاره بود و بشمار از عقاب آخرت ساقط شود و مضر از عقاب باشد و مبدی را کفاره بود و مضر اخذ اشقام کشد مامون گفت احسن یا ابان جزا ان خیر را رایت افتد که تو نیز سله از قاضی برسی گفت روا باشد یکی انتم را گفت بر سیم گفت بر سر کرد انم بگویم و اگر ندانم فایده کیرم از تو گفت جگونی در مردی که مباد او در زنی نکرده حرام بود بر او جاشک حلال شود نماز پیشین بر او حرام بود نماز دیگر بر و حلال شود نماز شام بر او حرام بود نماز خن بر و حلال شود نیم شب بر و حرام شود وقت صبح حلال شود

فانی

فانی گفت من این مسئله را نم و بد و راه نیامم اگر کرم کنی و ما را فایده دهی من از کرم گفت بر سناری باشد از ان مرد غیری مردی در فرمود حرام بود جاشک که بخورد حلال شود نماز پیشین از او کش کند حرام شود نماز دیگر کفایت کند حلال شود نماز شام طهارت کند حرام شود نماز خن کفاره بر هر حلال شود نیم شب طلاقت بر حرام شود وقت صبح رجوع حلال شود مامون روی به نبی عباس کرد و گفت از شما و اهل بیت شما کسی هست که این مسئله را نداند گفتند ای محمد بن است یا امیر المؤمنین صواب بود آنچه مامون گفت کار این اهل بیت بخلاف دیگرانست ایشان از خدا بی مخصوصند انواع فضل و نعمت و صغرو سن ایشانرا منع نمکند از کمال اندید که رسول الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را دعوت کرد و او ده سال بود و جزا کسی دیگر را حسن دعوت نکرد و حسن گفت و ایشانرا کمتر از شش سال بود و هیچ کودک جز ایشان بیعت نکرد و این اهل بیت ذریه نبی اند بعضی از بعضی گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین انکه برکنده شدند و دیگر روز تنبیت آمدند مامون بفرمود تا بر طبق سیم بر هر یک بندها بناده از مشک و زعفران سرشته و در میان خطها تعبیه کرده یکی با قطعات و لایات و شهر با و دیها و یکی گلجهها و عطا با و یکی از زر سرخ پر کرده و یکی از سفید بر خواص و نداننا را کردند و دیگری بر حجاب و نداننا و وزر او جوانی و خدمت هر کس را آنچه برست می افتاد می شکافند و آنچه در انجا بود از خزانة طلب میکردند مامون فرمود تا در ویش از صدقات بسیار دادند و در ان مدت امام را هر روز کرام و تحویل میکرد و بر اهل

سیت خود تفصیل می نماید تا که بگذرد رفت **قوله تعالی** احل لكم صید البحر
وطعامه متاعا لكم وللبیتان وحریم علیکم صید البر ما دام متع
حرما واتقوا الله الذی لیدخی لکم خیرا حلال کردند شمار صید دریا و
ماهی است بصید و بدریا هر آبی که در و مایه بود و طعام صید در یابی
صید کردن و خوردن شمار احلال کردند متاعی و منفعتی بود و شمار ازان
و مسافرا از او کار و اینها را و اما متاعا که ماهی شورا است و حرام کرد
بر شما صید پیمان یعنی آنچه در خشکی باشد مادام تا محرم باشد و غیر صید
از خدای که شمار اما و حشر کنند و در گاه او جمع آرند **قوله تعالی** جعل الله
الکعبة للبرام قیاما للناس فی الشهر الحرام والهدی والبقلا ند
ذالک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض وان الله
بکل شیء علیم خدای تعالی کعبه را که خانه خدایست و خانه حرام است قوام
و معایش و مکاسب مردمان کرد و قوام و صلاح دین ایشان بدو معلق
گردانید کعبه را برای ارتفاع علو قدرش کعبه خوانند و او بلندترین
حایت در زمین در خراب است که زبر مقام از نیم سنگیت بر و نوشته
انی نال الله ذویکة حرمها یوم خلقت السموات والارض و یوم وضعت
هدین الجبلین و جعلها سبعة املاک حفاء من جاء فی زائر الهدی
البیت عار فالحقه مدعیان النبوة حرمت جسد علی النار من
خدا و نزد خداوند بگردد و بگردد نام زمین مکه است و گرنام جمله شهر و حرم است
مکه را از روز که آسمان و زمین آفریده ام و دو گوید نهادم یعنی صفا و مرو و کرد
این خانه بد استم هفت فرشته مستقیم طرفیت را هر که این آید زیارت

ان عاز

این خانه و حقا و بشناسند و گردن نهادن بر خدا را این را برایش
و فوج حرام کرد نام و این خانه برای حرمش است احرام خوانند که هر که پناه
باود بد محرم و محرم شود کس او را نیاز دارد و نیز بخاند و اگر قائل بر و برادر
او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیاز دارند تا آهو باشیر و کرک بایش
و کبوتر با باز مستان شود و این از آیات کعبه است و نیز خدای تعالی
در ختان و گیمه آنرا حرام کرد و ایند تا کسی در ختیش بزود و گیمهش نزد و نوشته
معنی قیام امن است یعنی ما من ایشان گردان قایمند و گفته اند برای آنکه
مردمان را حج کردن آن قیام واجبست و روی بان آوردن نماز و غیره و ماه
حرام را و هدی را و اشتراکی و چهار بابی که نشان کرده باشند برای هدی
قوام و صلاح است دینی و دنیای مردمان گردانید و مردمان ماه حرام
ذوالحج است که معظم مناسک حج دور و گد آرند و گفته اند که جنس است
و مرد چهار ماه است رجب و ذوالقعدة و ذوالحج و محرم ذلک لتعلموا این
برای آن گردانیدانی که خدای تعالی آنرا در آسمانها و زمینهاست و آنکه
خدای تعالی آنراست بهر چیزی هر چه فرموده از احکام شرع و آنچه نهاد و باب
مصالح دین و دنیا از آن سبب گرد که مصالح اندگان در آن شناخت
و مصالح او دانند که عواقب داند و عالم باشد آنچه در آسمان و زمین است
قوله تعالی اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله عفو رحیم ما
علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون و ما تبدون حق تعالی شانه
درین آیه ترغیب ترهیب کرد و وعده و وعید فرمود گفت بدانند که خدا
حق تعالی عفو است تا این علم شمارا دایمی باشد با فعل طاعات و ترک مباحات

و بدانند که خدای آمرزنده و مهربانست تا بر کناه اصرار نکند و از رحمت بپوشد
نمزد و توبه بکنند و باور گناه او گردند تا بخشد و بیامرزد و چون تقریر این کرد
و میان آن که بر رسول جز رسانیدن نیست اگر قبول کند و اگر نکند و خدای تعالی
داند آنچه اشکارا میکند و آنچه می پوشند علم او بر آن محیط است بر حسب آن
شمار اجزاد به در ثواب و عقاب **فَعَلِمَ قَلِيلًا لَّيْسُوا الْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ**
وَلَوْ أَنَّ عَجَبَكَ كَثُرَتْ لَخَبِيثَاتُ اللَّهِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ
تَفْهَمُونَ بگوی ای محمد که راست باشد پاک و پلید و در مقابل یکدیگر نباشد
یعنی حلال و حرام با یکدیگر راست باشد و مومن و کافر با یکدیگر برابر نباشد
و اگر چه عجب آن در او خوش آید که کثرت خبیث و پلید و ابوالفضل علاف
خفیف العاضین بابو بکر باقلانی گفت الخبیثه باقلانی بر رسول تعریض
گفت و البیضاء الطیبین بیاض باذریقه و الذی لا یخرج الا انکد ابوالفضل
حالی جواب داد **قَلِيلًا لَّيْسُوا الْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ لَوْ أَنَّ عَجَبَكَ كَثُرَتْ لَخَبِيثَاتُ اللَّهِ**
امر کرد و گفت تبرسید از عقاب خدای ایچند او ندان عقل با حجاب معاصی
و ادای طاعات تا باشد که فلاح و ظفر باشد بخواب بر و نعیم و ایم **وَلَقَدْ**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَسْخِيَاءِكُمْ تَسْأَلُوا أَن تَسْأَلُوا عَنَهُمْ
حِينَ يَنزِلُ الْقُرْآنُ تَدُلُّكُمْ عَنَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ عَزِيزٌ عَلِيمٌ قد
سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْحَبُوهَا كَا فَرِين از انس و ابوهریره روایت
کردند که جمعی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نامی پرسیدند تا رسول بختم
برخواست و بر منبر شد از غضب ختم گفت اکنون بر رسید از آنچه میخواهید
بجای که درین مقام هیچ پرسیده الا که شمار ایشان کنم اصحاب تبرسیدند

از ختم

از ختم رسول و کفشد نباید که خدا بفرود آید هر کسی سر در جامه کشیدند
و میکشیدند مردی قریشی از بنی تمیم نام او عبد الله حداد و او مطعون لقب بود
گفت یا رسول الله من انی بر من کسبت گفت حداد من القیس از بنی کفشد
مارایت ولدا العشق منک ما فرزندى از تو عاقبت ندیدیم کی این بودی که ما در
در جا بهت کاری کرده باشد که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدی
تا درین مجلس مان سوا شوی گفت و الله کبر که اگر مرا به سینه سینه الحاق
کردی من کردن نهاد می امرا و امرودی دیگر گفت یا رسول الله این انا کی ام
من گفت بر وزخ جماعتی از صحابه کفشد رضینا باقه ربا و باه اسلام دیننا
و بجهت نبی و ابوالقران کتبا با و برخواستند و پای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
پوسه دادند و کفشد یا رسول الله ما در مان قریب العهدیم بجا بهت از باغضو
کن که خدای تعالی ترا عفو کند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خوش شد و گفت
بان خدای که جان من با مر اوست که درین ساعت نبشت و دوزخ فراید
من تصور کرده بود من در روی منکر برم و اهل آن میدیدم خدای تعالی ایشانرا
این آیه فرستاد و نهی کرد از مثل این سوالها امیر المؤمنین علیه السلام گفت
سب و لعن این آیه آن بود که چون خدای تعالی فرمود عکاشه بن سحر برخواست
و گفت فی کل عام در هر سالی باید کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر گردانید
دیگر بار گفت جواب این او سیم بار گفت و بیحک ما یومنتک ان اقول
نعیم چه اینی که گویم آری آنکه واجب شود و آنکه اگر نکنی هلاک شوی چرا که گفتند
که آنجا که پیش از شما بوده اند سوال هلاک شوند چون شمار اجزای فرمایم
امثال کشید و چون نهی فرمایم اجتناب کنید میگوید امیر دمان و ای که و یکبار

از چنانی که شمار ابرکار نیاید میسید که چه نماید که بر شما آشکارا کنند بشیرید
واند و لیکن کرداند شمار را که کند قرآن فرود آید یکجمله صحت آنکه سوال
کنید و بیان کنند نهی است مؤمنان از تعجیل سوال و استکشاف آن چیزها
که خدای تعالی خواهد با وقت خود بیان کند یا صلاح در آن باشد که پوشیده
باشد یا محمل اکنون خدای ازان در گذشته و عفو کرد دیگر ما بر آن مروید سوال
کنید و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر رحمت بیامرزد و تعجیل کند تقوی
که تعجیل آن کند که از فوت ترسد جماعتی که از پیش شما کردند مثل این سوالها
چون قوم صلاح از و ناقه خواستند و قوم موسی و بیت خواستند و قوم عدی بن
خواستند سدی گفت این قوم گفتند رسول را صلی الله علیه و آله و سلم که خواه
تا که صفار از کرداند آن قوم که در خواستند چون ذادند که فرستند
و سوجه عذاب بنیاد حضرت گشتند **قوله تعالی ما جعل الله من قبله**
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام و **الذین کفروا یقتلون علی الله**
الکذیب و اکثرهم لا یصلون این آیه مراد دلایل است بر ابطال ذریه
مجره که ایشان گفتند کفر و ایمان و طاعت و محصیت فاعل آن بر صفت خدایت
درین آیه خدای تعالی تصریح کرد که آنچه کردند مشرکان و نهادند من گفتند و نه من
بلکه کافران کردند و نهادند و کافرانند که بر خدای تعالی قری و دروغ میکنند
و از جبل و نادانی آنچه میکنند خدای حواله میکنند و بیشترین ایشان عقل ندارند یعنی عقل
کار میفرمایند و باین آیه مشرکان مجبور بودند و آیتی دیگر هم از جبر ایشان خبر داد
آنت که خدای تعالی ایشان حکایت کرد در آنچه ایشان گفتند گفت و قال
الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدهنا من دونه شیئ من ولا انا و نانا

اربی

در آتی دیگر گفت **سعیوا الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا**
الاباء نانا و لا الاحترقنا من دونه شیئ اگر خدای تعالی خواستی ما شرک نیاورد
و نه پدران ما هم محرم بودند و هم مجبور بود حق ایشان محقق شد مع کفر قدری
ای عجب مشرکان احکام می نهادند و دروغ بر خدای تعالی مینهادند که عقل
زشت بود و ان چهار چیز بود که خدای تعالی ازان بازگفت و ان مجبره و سائبه
و وصیله و حام بود مجبره بر قبیح و مضایک که عقل زشت و باطل مروت حواله
نشد کردن خدای تعالی حواله کردند همانا که از ایشان بنا شد و جعل معنی حکم
باشد یعنی خدای تعالی حکم کرد باین چیزها نفرمود و نهاد مفسران گفته که سب
چون شتری ازان ایشان پنج بطن بزادی و آخرین ز بودی آن اشتر را
کوش بشکافند برای علامت و از نشستن و کشتن و کار فرمودن آزاد
کردندی و او را از هیچ آبی و گیاهی منع کردندندی این عباس گفت چون شتر
پنج بطن بزادی در پنج نگاه کردندندی اگر بز بودی کشتندی و زنان و مردان
از ان بخوردندی و اگر ماده بودی کوشش او را بشکافندی و را که دندی
و بر کوب و شیر و موی از و اشباع مکر فندی و بار بر و نهادندی هر مردان
و او بر زنان حرام بودی و چون مردی مردان و زنان از و بخوردندی و اما
سائبه آن بود که مردی شتری ازان خود جدا کردی چنانکه یکی از ما و قضی کند
و سبند که دادی و گفتی این را نگاه دار تا راه گذریان که فرودی آیند
بر روی شتر بکشند و شیر بکشند او جز انباء السبیل نخوردندی و گفتند زنت
که در جاهلیت کسی نذر کردی که از سفر باز آید یا از شهری به شود اشتر سائبه
کنند یعنی آزاد کند از کوب و بار نهادن و چون مراد او حاصل شدی شتری

که سائبه

سایه کردی و کس او را منع نکردی از آب و گیاه اما وصیله کوسغندی باشد
که گفتیم بزرگوارم برده او ز بودی بگشندی و بهیدی بمان کردندی
و اگر یک ششم نروداده بودی بگشندی و گویند وصلت اخاها و اساحام
محل باشد که گفتیم بجز او بجائی برسد که همه را بر نشینند و بعضی گویند که چون
فرزند او را بر نشینند گویند حاکم پشته خود را حمایت کرد و این همه چیزها
نهادند و گفتند و بر خدای تعالی استند خدای تعالی از ایشان بهر ذکر و حجت
گفته شد **قرآنی** وَإِذْ قِيلَ لَكُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا
حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَإِلَهُنَا إِلَهُ آبَائِهِمْ لَا يُبَدِّلُونَ
چون این جماعت گویند که این محالات که گفتند و اعتقاد کردند از تجربه و سایه
بیاید با آنچه خدای تعالی فرستاد یعنی قرآن و بر رسول یعنی محمد چون کتاب
و رسول بر درجه اعلی اند از پایه و مرتبه ایشان را بلفظ تعالی امر کرد و در اصل
این امرست کسی را که در بالا بود که بالا برای ایشان جواب دادند که
ما را پس است آنچه بران یافتیم بران خود را یعنی ما را طرفه ابا و اجداد و اوستا
شایسته است چشم بر زمین و دل بر نکاریم و علمی حاصل کنیم و برین جبل واقف
بگردان خود و قناعت کنیم آنکه در ذکر در ایشان و گفت اگر چه بران
ایشان چیزی ندانستند و راه راست و ضلال و گمراه بودند بر ایشان قناعت
کنند و متابعت ایشان نمایند یعنی کسی که بر عری و ضلالت بود از راه هدایت
چگونه آید و این آیه ولایت بر خدا و تقلید **قرآنی** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصْرِفْكُمْ عَنْ ضَلَالِ إِذْ أَهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا فَبِئْسَ كَمَا تَعْمَلُونَ قدیم تعالی چون حدیث مشرکان

و کافران

و کافران و کفر آنان کرد و آنچه ایشان کردند آنرا بیان کرد و باز نمود آنچه
ایشان کردند شمار از بیان ندارد و حق بر طبق ایشان نباشد بلکه ایشان
راضی نشوند عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
نامه باهل جبر نوشت و مندر لمسی انجام بود از قبل رسول صلی الله علیه و آله
و سلم او را گفت که ایشان را دعوت کن باسلام اگر قبول کنند
و الا جزیر بر ایشان نه او نامه رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر عرب
و جهودان و ترسیان و کبر ان عرضه کرد و گفتند جزیره قبول کنیم و اسلام
نیاریم رسول را ازین جزیره کردند رسول صلی الله علیه و آله وسلم نامه نوشت
که از عرب قبول من الا که اسلام یا تیغ و دیگران اسلام آرند یا جزیره
قبول کنند او نامه نوشت که عرضه کردم عرب ایمان آوردند
و اهل جزیره قبول کردند منافقان درین طعن کردند گفت عجب نیست
از کار محمد که میگوید مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کن تا بگویند لا اله
الا الله آنکه از کبر ان بجز و اهل و قبول کردند چه ایشان را نامیکند
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مردمان گروید بر شماست
که خوشتر را و احوال خویش بر امر اعات کنید شمار از بیان ندارد
ضلالت اعمس که او بر ضلال باشد چون رسول بر شما دعوت کرده باشد
و اعذار و انذار کرده مرجع و بازگشت شما جلا بخداست بصلوات و تهی
شمارا خبر دهد آنچه شما کرده آید با کبر مهتر بر انواب دهد و ضلال را اغراض
کنند عبد الله مسعود گفت آیه در تسلیم است صلی الله علیه و آله وسلم
مراد آنست که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن گفت چون حال چنین

باشد خود را و احوال خود را مرقبه کنند اگر کسی که راه باشد بر شما تا وقت
 بعضی ذکر گفته معنی آیه آنست که بر شما باد که خود را نگاه دارید اگر چه
 معروف و نهی منکر کنید تا نگاه که بپسندید که مردمان دنیا بر دین گزینند و در
 فرمان نخل شوند و از متابعت هوای نفس خود را نگاه دارید و هوام را
 بکار خود رها کنید که بس از شمار روز کاری خواهد آمد آن که آن ایام صبر باشد
 در آن ایام هر کس که بخدای تعالی کند ضلال دیگران او را زیان ندارد
 بلکه ضلال او هلاک او باشد و آنکس که در آنوقت مثل شما عمل نکند یک
 پنجاه ثواب باشد هر مردی از ایشان پانجاه مرد از شما دارد گفته یا
 رسول الله کی از ایشان پنجاه از ما گفت آری کی از ایشان پنجاه از شما
 و بروایتی دیگر کی از ایشان پنجاه بلکه یا یضد از شما **فما تقا یا ایها الذین**
امنوا شهادة بینهکم اذا حضر احدکم الموت حیث الوصیة انما
ذو عدل منکم او آخر آن من غیر کم ان التضریم فی الارض
فاصابکم مصیبة الموت فحسبوا ما من بعد الصلوة فیفسحون
بالله ان یرتکم لانشری به منا و لو کان ذاق فی ولا نکتم شهادة الله انما
اخذ المؤمنین واقعی و جمعی مفسران گفته آید در حق سوره آمده که تجارة
 از دنیا به شام رفتند یکی عدی بن عدی و دیگر یحیی بن اوس و این مرد و زنی
 بودند سیم جریل مولی عرب بن العاص اوسمان بود یحیی بن اسحق گفت این ایام
 بود ابراهیم علیه السلام همین و ایتست و بروایتی دیگر آن مرد را بود مسلمانان
 رفت و چهار شد متاع خود نسخ کرد و در میان بار نهاد و عدی برادرش ازین
 خبر نبود چون بخاری حجت شد ایشان را وصیت کرد که متاع بدین برید و بوارشان

من بسیار بود و وقت شد او را نامی بود سیم زراند و ذکر و سپید درم
 ایشان از مسانه با بیرون کردند و باروی درم سبب شد چون بدین آمدند
 آنرا بوارش تسلیم کردند ایشان بار بکشادند و آن نطفه یافتند موافق بود که
 انامی سیمین که بر جای نبود آن دو ترسار گفته او در شام بخاری کرد گفته
 نه گفته انامی سیمین در میابید و زرش سبب درم که بخط خود نوشته بود
 ایشان انکار کردند بحکومت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند خدای تعالی
 این آیه فرستاد و گفت ای انسانی که ایمان آورده ای چون می از شما
 وفات رسد در زمان وصیت کنید و بر وصیت گواهی دو مرد عدل نامی
 از شما یعنی از دین و ملت شما باید یاد و مرد دیگر که نه از شما باشد و دین ملت
 شما داشته باشد چون شما در زمین سفر و تجارتی رفته باشد و دو گواه
 عدل از شما حاضر نباشد پس چون وصیت مرک بشمار رسد و این دو گواه که نه
 از دین شما باشد حاضر آیند و شمار ایشان تهمتی بود ایشان را از بارید
 پس از نماز دیگر که وقت اجماع مردمان باشد یا پس از نماز ایشان تا سو کند خورند
 بخدای تعالی شهادت عوض اندک میخواهیم که آن متاعست که بر ما دعوی
 میکنند یا سو کنند بخدای که با ما این سو کنند چیزی که از اهلانی اندک باشد بچشم
 و متاع دنیا چند آنکه باشد و اگر چه آنکس که برای او گواهی میدهم و سو کند
 میخورد خوش و ندم باشد و مال گواهی خدای باز میجویم یعنی شما دانی که آن
 امر خدا ایت و ما مرد و فرمان اوست اگر گواهی بپنهان کنیم ما از جمله برینند
 و گناه کاران باشیم چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را
 حاضر گردانید و چون نماز دیگر گذارده بود ایشان را نیز دیک ممبر داشت

وسوگند و او ایشان را که ازین نامی سبب که دعوی برایشان میکنند بجز خبیثی
نگردند اند سوگند بخوردند رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را تا که چون
سوگند خورده بودند عبد الله بن عبد بن گفت انما بردست علی بدیدم از
اهل که از او را و بختند ایشان کفشد این را از عدی و نیم خرم
ایشان کفشد ایشان کفشد ما از وی خرم بودیم کفشد اول کفشد
کفشد برای آنکه گواه ندانیم این دعوی کردیم **قول تعالی** فان عثر علی
انتم انما استحقنا انما فاحران یقومان مقامهما من الذین استحق
علیکم الاولیان فیقسمان بالله لکنهاتنا احق من شهادهما وما اعتدنا
انما اذ المن الظالمین و اگر اطلاع افتد و واقف شود بر آنکه این گواه
باین دو وصی سخن زده و عقوبتی شدند سوگند دروغ که خوردند و مردود
بجای ایشان بایستد از جمله آنکه ایشان سخن شده اند بزه و اثمی را که
سوگند خوردن بدروغ از و از ثانی که ایشان هر دو سوگند خوردند خدای
که سوگند ما حق ترست و در ستر از سوگند دو گانه که پیش ازین خوردند و ما این
سوگند تعدی و ظلم میکنیم چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم و شهادت یعنی
گواهی یعنی سوگند آمد است و در اول آیه فی قول شهاده بینکم تفسیر کرده اند
بمعنی حضور و اولیاء میت را و بود که سوگند خوردند چون آنچه بر خیانت
سوگند خوردند باشند در دست ایشان نمیند خبیثی آن انار ادرست
آن دو ترسایدند **قول تعالی** ذلك اذ فی ان نانو ا بالکفاة علی صیبهما
او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم و اتقوا الله و اتقوا الله لا یهدی
القوم الفاسقین این حکم و این سوگند نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند

کوهی

کوهی را بر وجه خود گواهی دهد یا راست دهد یا سوگند بر است خورد
آنکه چون دانند که در شرع حکمی هست که سوگند با مدعی رد کند و چون سوگند
خورد و حکم گشتند او را رد و زجر باشد از آنکه سوگند بدروغ خورد
یا گواهی دهد بدروغ او یخاف یعنی این نزدیک گرداند تا که گواهان
با ولیا برسند و باوصیا از آنکه سوگند میت رد کند پس از آنکه ایشان
سوگند خوردند باشند یعنی وصیان چون وصیتی چنین باشد سوگند است
خوردند و گواهی دهند آنکه خذیر کرد و گفت از خدای تعالی تبرک و ازین معنی
و از گواهی بدروغ دادن و سوگند بدروغ خوردن و خیانت کردن بیرون
و غیر آن و بشنود و غبط خدا را و بدان کار گسند و خدای تعالی هدایت
کنند و راه نماید فاسقان را تا بر پهل عقوبت بدروغ خذلان و امان در قیامت
براه بهشت نماید و امان کند بر آنکه او مهتد است و نام هدایت بر او
نهفته خلاف کردن در آنکه بر گواه هر دو چون صبی باشند و از ایشان تمیزی
حاصل شود بعضی مفسران کفشد که حکم این دو آیه منسوخ است و این قول
بهتر است برای آنکه رسول صلی الله علیه و سلم خطبه کرد در حج الوداع
ان سورة القرآن الی اخر القرآن نزولا فاحوا احلا لها و احوا احلا لها **قول تعالی**
یوم حجج الله الرسل فیقول ما ذا احببتم قالوا لا احببنا لک انت العلام
العیوب **اد قال الله** یا عیبه ابن عربیه اذ کفر یحیی علیک و علی والدیک
اذ ایدتک بروح القدس **قول تعالی** فی المهد و کفلا میگوید بر سید
از روزی که خدای تعالی از جمله انبیاء جمع کند و از ایشان بر سر حضور
امتان مکتب و گوید که شمار انبیا را جمع کند و شمار فتیله و دعوت

سوگند مانند عداوت است
گفت چون گواه کافر باشد
بر او سوگند باشد و گواه دو
محمد

کردید ایشان چه جو گفتند شما را خدای با آنچه ایشان گفته و جواب دادند
عالم است و غرض تو بیخ و تخمید آن که مذابست که کذب بچهره آن کرده
باشند و رسوایی ایشان بر سر جمع رسولان جواب دهند و گویند ای خدا
ما هیچ علمی نیست که علم تو را از محیط نیست تویی که داننده علمای علم نیست
تو عدم محض است و شاید که از عظم هول چنین گویند از آنکه هر چه دانند فراموش
کنند با چون سوال شنوند جواب نمانند گفت و چه دیگر است که ما را علمی
نیست باطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بران باشد این چیز است که بود
مانند اینم از آنکه علم کاره و عیبها پوشیده نبرد یک تو است چون گوید خدای
عیسی مریم را روز قیامت و تقدیر نیت کرد بر او که ای عیسی یاد کن لغتی را که ما بتو
دادیم و با ما در تو چون ترا تقویت کردیم بجز نیل و روح القدس نام جبر نیست
روح نام او و قدس نامیت از نامهای خدای تعالی و این چون عبدالله است ای
عیسی با هر دمان سخن گفتی در کوه اربعه یعنی در کنار مادر چه اینجا که مریم بود که او را بنمود
براعت ساحت ادرت از تهمت و در حال کهنیت با و ای رسالت علمت
عباس گفت خدای تعالی عیسی را بیسایگی فرستاد و او در میان قوم خود
سپاه پیمبری کرد و بعضی مفسران گفته اند که خدای تعالی او را در کوه اربعه نام داد
و بجز که در و قصه این میاید انشاء الله تعالی **قوله تعالی** و اخذ علمتک الکتاب
و الحیمة و التوریه و الانجیل و اخذ کل من الطیر کسیرة الطیر یا خذنی
فتنحی فیها فکون طیرا یا خذنی فی غیر ذلک لکنه و الا یبرص یا خذنی
و اخذ خراج المونی یا خذنی و اخذ کفنت بنی اسرائیل عنک اذ حیثنهم
بالتینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الاصح من بینهم و نیز باین

ای عیسی از جمله نعمتهای من که من ترا کتاب و حکمت در اموختم گفته که مرا در کتاب
جنس است یعنی کتب و گفته اند کتات و گفته اند مرا در حکمت کلمات است
از مواظط و وصایا و توریه و انجیل میاموختیم و نیز بیاو کن تو چون از کل بر صورت
مرغی تقدیر میکردی بفرمان و ارادت من ز بار ادرت خود و مرا در خلق
تقدیر است و صد خلق اخراج معذور نشد از عدم یا چیزی از تقدیر پس آنکه
با دور میدی تا مرغ میشد بفرمان خدای در خبر است که عیسی علیه السلام از کل مرغی
که خواستی بگردی بشکل آن مرغ و با او ذهن خود در و میدی خدای تعالی
آزمای مرغی کردی از گوشت و خون و روح در و آفریدی تا بر بدی و روا بود
که این گنایه بود از آنکه بدعی او آفریدی خدای تعالی او را اگر انجالی حقیقی نبود
ولیکن میگرددی با چنانی مادر زادر او پس را و این دو چیز است که اطباء از این
عاجزند و بسبب این خبر تا عیسی حواله کرد که بدعی او بود و چون بیرون می آید
هر دکان از کور با زنده کرده یعنی من بدعی تو زنده میگردم ایشان را
و چون باز داشتیم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا گفتند و اینرا بخندند
که تو بایشان آمدی با و ای رسالت با مینات و معجزات از کفر و عنادی که
ایشان را بود گفته نیست الا جادوی انکار را من خدای تعالی ایشان را آفریدی
روا بود که بقره و غلبه بود باشد با با لطفی از قبل او یا با آنکه شایر و دیگری
افتد یا بر دیگری افکند ما او را بیا و بختد در خبر است که چون خدای تعالی این
نعمتها عیسی علیه السلام مشرد در آنوقت جا به پشمینه پوشید و گیاه زمین خوردی
و اگر چیزی بودی و او را از ابدادی و برای خود و خیره مرودی و خانه نداشتی
که اندیشه کردی که ویران شود و نه فرزندی که گفتی که ببرد و هر جا که شرب آب میخفتی

قوله تع واذا وحيت الى الحواريين ان استعاجي ورسولك لوالسنا
واشهد باننا مسلمون اذ قال الحواريون يا عيسى ابن مريم هل نستطيع
رثك ان ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان كنتم مؤمنين
قالوا نريد ان ناكل منها وننظر من قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونكون
عليها من الشاهدين ويزيدون اي محمد که چون وحی کردیم جواریان و این وحی
العام است چنانکه در حق محل گفت و وحی بتکالی نقل و ایشان صاحب
خاص عیسی بودند فدا ده گفت وز رای او بودند عکرمه گفت دوازده مرد بودند
قطرس یعقوبس یحیی ادرایس فلس لما سراس یعقوب
بن حلقانا قداوسلین قنابلا بروس وحی کردیم بایشان که ایمان آورید
و بی غیر عیسی بگردید ایشان گفتند ایمان آورده ایم گواه باش که ما مسلمیم
و نیز یاد کن چون گفتند جواریان که ای عیسی هیچ توانی و اعتماد داری که از
خدای خود بجوایی و خدای تبار باز نزنند که از بهر ما از آسمان خوانی فرستند
یا تو از خدای تو که فرو فرستند بعضی گفته اند که منو از ایشان خدایرا نشناخته
بودند که بر او چه روا بود و چه روا نبود ازین کا عیسی برایشان انکار کرد
و گفت از خدای تبار سید اگر شما مؤمنانید و وحی دیگر انست که خدای توان
حکم کند و گمش برین راه دهد و این اقتضا کند که ایشان شاکر بوده باشند بعضی
مفسران گفته اند که این سوال قوم عیسی کردند بر زبان جواریان چنانکه قوم موسی
از خدای تبار و میت خواستند بر زبان موسی ایشان گفتند عرض ما ازین کار
انست که ما ازین طعام خوریم و معاینه بنیم و صدق تو بدانیم و دل ما بعلم ما کن
شود و یقین بر یقین بفرایرد و آنچه میل میدانیم بصورت به انیم بر وجهی که شهبه را

حال بود

مجال بود و بدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی و بران از جمله کلمات است
قوله تع قال عیسی ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء
تكون لنا عیة الا اولنا و اخرنا و اية منك و ارزقنا و انت خیر الرازقین
قال الله انی منظر لها علیک من فمّن یکفر بعد منکم فانی اعدّه عذابا
لا اعدّه احد من العالمین عیسی مریم گفت بار خدا یا فر فرست
بر ما خوانی از آسمان که ما را عس بود یعنی روزی مبارک که ما از ان عییم
اول آن و آخر آن تا از روز برکت و سرور گیرند روزی که در وحی
و نفعی بود ما را و از روز عید فطر واضحی است برای ان عید خوانند که در حق
عاید است و برکت با حلقان از ثواب خدای ابو بکر انباری گفت
برای ان عید خوانند که خلق عود کنند از تریح فرح زبانی که درین روز
زند اینها را از او کنند از زندان و کودکان را از کتب برای آنکه درین
روز هر یکی بامرتبه خود روزند از درویش و تو انکر در مال و طلب و من و افعال
و احوال ایشان اول و آخر ما را یعنی ما را و آنکه از بس ما باشد و افرینان
بجزند چنانکه اولیان خورده باشند و نیز آیتی و علامتی باشد و حتی بود
و ارار روزی ما گردان و روزی ده ما را و بهترین روزی دهندگان توبی
خدای تاجوا است و گفت من این سخن ان بفرستم بر شما و لیکن شرط انست
که هر که بعد از نزول این کار کافر شود من او را خدا نی کنم که بگسرا نکرده
باشم از جهانین خدای تعالی خوان بفرستاد و ایشان کافر شدند
و خدای تعالی ایشانرا مسخر کرد با خود و بوزینه عبد الله عمر گفت از اهل
دورخ انانکه عذاب ایشان سختتر بود منافقانند و کافران باید عیسی

وآل فرعون خلاف کردند که مایه فرود آمد یا نیاید قناده و حسب صی
گفتند فرود نیاید قوم چون این شرط شنیدند استغفار کردند و دست
گشت که فرود آمد و ظاهر قرآن اقتضای آن میکنند و اخبار از صحابه
و تابعین بمنزله تو اتر رسید است برین کعب الاخبار گفتند بر او
فرود آمد رای آن ترسایان آنرا عید گرفتند عمار یاسر روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که بران مایه نان و گوشت بود ایشان
اعراب طعمی خواسته بودند که آن نه ازین در ایام عیسی گفت ذخیره باشد
با دام که حیانت نکنند و پنهان نکنند و ذخیره نهند شرط کردند چون فرود
آمد شب سیده بود تا حیانت کردند و ذخیره نهادند عبد الله عبا گفت
عیسی بنی اسرائیل را گفت سی روز روزه بدارید و استنجد چون دست
بسه آمد گفتند رسول الله ما روزه داشتیم و کسکی بردیم و انکس که او علی کند
مزدی توقع میکند ما توقع میکنیم که از خدای درخواهی تا برای ما خوانی برساند
از آسمان عیسی دعا کرد فرشتگان می آمدند خوانی بر گرفته برانجا هفت خان
بود و هفت ماهی شش عیسی نهادند جمله آن قوم از آن بخوردند اول و آخر آن
سمن فارسی حمد الله گفت و الله که عیسی چیزی از ساوی متابعت نکرد و هرگز
یتیم را با زرد و بقره نخندید و کس از روی خود نرانند و از بویهای کبیر
پنی فرا گرفت و هرگز باری نکرد و چون حواریان از مایه خواستند
صوف پوشیده و بگریست و گفت اللهم انزل علینا مایه من السماء
و از رزقنا علیها ما طعاما و ناکله و انت خیر الزاریین خدای تعالی سفره سرخ نهاد
از میان دو ابروی ایشان در وینگر بستند که از میان هوای آمد تا پیش
ازین

ایشان فرود آمد عیسی بگریست و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین
اللهم اجعلها ستمه و لعلها منته و عصبه جمود ان تحبب برومی گریستند
و از روی بوی هر چند خوشتر می شنیدند عیسی گفت که هر که نیکو عمل تراست
باید که بر خیزد و دستار از روی این خوان بردارد شمعون گفت یا رب
تو اولیتری عیسی وضو تازه کرد و نمازی بسیار در از بگرد بسیار می بست
آنکه دست از کرد بنام خدای تعالی و دستار از روی بر گرفت و گفت بسم الله
خیر الزاریین برانجا مایه بود بران کرده بر و فسن نبود و شوک نبود
و روغن از روی محکیده نیز دیکسش نمک ننهد و نهند دیکسش سرکه و بر آتش
تر تا با انواع بر کند تا که برانجا نبود و برانجا نماند بود بر یکی زیتون و بر یکی انجبین
و بر یکی روغن کاه و بر یکی پیر و بر یکی قدید شمعون گفت یا رب الله اطعم
دنیاست از طعام بهشت گفت نه از طعام دنیاست و نه از طعام
بهشت و لیکن خدای تعالی مجموع در هوا میا فرید آنکه گفت بخورید بنام خدای تعالی
گفتند که اگر ما درین ایام دیگر با زمانی نیکوتر بود عیسی دعا کرد خدای تعالی
آن مایه را زنده کرد و بروی فسن برید آورد و بچینش آمد ایشان بر سینه
عیسی آمد لعن علی کار شما چیزی نخواهد چون برید آنرا کاره باشد سید
معاد الله من این کوزم این انکس خور که خواست ایشان بر سینه نیار بستند
خور و عیسی خداوندان افات و عانات و بیمار از انجا نماند تا از آن بخوردند
و شفا یافتند هیچ نامنا بخورد و الا که مناشد و هیچ در دیش خورد و الا که تو انکر شد
مردمان چون جهان بریدند از حاتم کردند عیسی عتوبت در میان ایشان نهاد اول روز
باید او وقت چاشنگاه فرود آمدی انگاه که سایه بگردید از پس نماز مشین نهاد و بوی

و کرده که می آمدندی و میخوردندی آنکه با سمان شدی و ایشان در میسند
تا چشم ایشان با بدید شدی کفشد روزی آمدی و روزی نیامدی چون باقی
صلح که روزی شیرادی و روزی خدای تعالی گفت من این خوان از بهر
در ایشان مستادم توانم از اوردن انجی نسبت از شک و نفاق ایشان و عند
آن اظهار کفر کردند و کفشدین چه میست کس در آن آسمان خوانی فرود آید
بعضی را نصیب بود و بعضی را نبود خدای تعالی کرد که من بر کذبان شرط ملاک
کرده ام عیسی گفت ای قوم مستعد باشید عذاب خدا را و گفت ان تعذبم
فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم آنکه عذاب است
و سید و می در از ایشان مسخر کرده و خنایز شب بختند با حال حمت
و سلامت و در با ادا آمدند با بر صفت در راهها و کویها می کشند و پندی
مردم میخوردند چون جهان شدند بر عیسی آمدند و بگریستند عیسی ایشان را
یکبار تمام میخواند جواب نمیخواستند و ادن بر اشارت میکردند و روز
مخمس بودند آنکه ملاک شدند قوله تعالی واذ قال الله يا عيسى ابن مريم اني
قلت للناس اخذوني و احي الهمين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي
ان اقول ما ليس لي بحتي ان كنت قلتة فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا اعلم
ما في نفسيك انك انت علام الغيوب یاد کن ای محمد چه گفت یعنی چون
گوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی را که ای عیسی این مریم تو گفتی مردمان را
که مرا و در ایجاد می گیرید بدون خدای جهانیان صورت استفهام است
و معنی توبیخ و تفریح آن قوم که این اعتقاد کنند و این جهان بود که یکی از ما گوید
که تو فلان کار کرده و دانده که او کرده است بجنور آنس که دعوی کند جو اله
کن

کنند این کار را بر او و عرضش کذب او باشد و چه دیگر آنست که عیسی میخورد
که ترسایان در حق او کفشد و در حق مادرش از پس او خدای تعالی این آیه
فرستاد برای استغمام و مراد اعلام عیسی بود تا به آنکه قوم از پس
او در مجال کفشد عیسی جواب داد و گفت دوری از عیب است مرا
ناشد که چیزی گویم که حق من باشد اگر من گفته باشم تو دانسته باشی و دانستی
انچه در نفس من باشد و من ندانم انچه در نفس تو باشد یعنی آنچه در عیب است و علمت
من ندانم از آنکه توئی که دانده عیبهای تو کارهای پوشیده و عیب است را
برای آن نفس خواند که محل او درین پوشیده باشد چون محل که نفس حقیقت
و روا بود که در حق قدیم تعالی رسبل ارواح بود قوله تعالی ما قلت لهم
الا ما امرتكم به ان اعبدوا الله ربكم و كنت عليهم شهيدا اما ام
هم فلما تو قيتني كنت انت الربي عليهم و انت على كل شيء
شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز
الحكيم عیسی جواب داد و گفت بار خدایا من کفتم ایشان را الا انچه تو مرا
فرمودی از دعوت کردن ایشان به خدای و گفتن که بگریستند خدا را آن
خدای که خدای شماست و از ان من و من گواه بودم بر ایشان بر انچه ایشان
میکردند ما و ام که در میان ایشان بود پس آنکه که مرا بگریستند و آنکه زنده
گردانید و بر آسمان برد چون در از میان ایشان بر روی تو قیامت کجا به ان
ایشان بودی بر ایشان و مرا قیامت جان ایشان و تو بر همه چیز گواه و ضحی
و بهر چه عالم اگر خدای کنی ایشان از ایشان ندکان تواند نسر ان شود
و زرسد که ترا منع کند از ان و بر تو اعراض کند و اگر تو میامیزی ایشان را

و جان من در دست خدای است را از خدای تعالی
عیسی السلام علیه و آله

تو خداوندی عزیز و حکیمی با عزت و قهر و غلبه و با آنکه چنین است حکمت و صواب
 کنی و اگر نامرزی ایشان را تو خداوندی هم حکمت و صواب بوده باشد
قوله تعالی قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقاتهم لهم جنات تجري
من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك
العظيم لله ملك السموات والأرض وما فيهن وهو على كل شيء قدير
 خدای تعالی گفت یعنی گوید در روز که این روز است که سوگند درین روز است
 گویند که از صدق و راستی ایشان ان صدق و راستی که در در دنیا کرده
 باشند و گفته که هر صدق و راستی که بیاورد است هر ثواب جزایی
 راستی ایشان شهنمایی که در زیر درختهای آن جویند آن است و ان باشد
 و ایشان در آن بهشت مخلد و جاوید و نعم باشند بر وجهی که گفتهیم مقیم
 ایشان از اول باشد و آنکه ایشان از او بهشت جزئی بود بهتر از بهشت
 مخلد و جاوید و آن رضای خدای تعالی بود بطاعت ایشان در در دنیا و ایشان
 راضی باشند ثواب و نعم که داده بود ایشان از آن جزئی و ظفری زرک
 باشد آنکه فرمود که خدا راست و در تصرف دست ملک آسمانها و زمین
 و آنچه در آنهاست و بر همه چیزی قادرست چنانکه خواهد مگرداند و بستاند
 و کس را بر او نبود که منع کند یا اعتراض **سوره انعام حکمت محمد و پیغمبر**
آیه است عبادت عیاس گفت سوره انعام یکبار فرود آمد بکعبه هفتاد و نه
 فرشته با وی بودند تسبیح و تهلیل این سوره صد و هفت و پنج آیه است
 در عدد کوفیان انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت هیچ سوره یکبار بر من فرود نیامد الا سوره انعام و خدای تعالی مرا و الا

باین سوره غزی داد که از پس ان ذل نبود و حضرت مشرکان کرد و عود
 داد که از اختلاف بکنند لغت الاحبار که خدای تعالی افتاح توریه یعنی این آیه
 کرد الحمد لله الذي خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور
 ثم الذين كفروا بربهم يعدلون و حضرت معنی این آیه کرد و قل الحمد لله الذي
 لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن
 و لكن تكبير چون این سوره جبریل بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواند رسول
 گفت سبحان الله العظيم و بجزیه و بروی در آمد و سجده کرد و آنکه کتاب
 بخواند و هم در شب نبوت هر که آن بخواند آن معصا و هزار فرشته
 بروی صلوات فرستند و بعد هر آیتی که در سوره است شمار و زمی بر
 شفاعت خواهند جبار انصاری از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
 که هر که از اول سوره انعام سه آیه الی قوله و يعلم ما تکسبون بخواند خدای تعالی
 چهل هزار فرشته بروی مومل گرداند تا مثل ثواب و عبادت خود میسپند
 او را تا بر روز قیامت و فرشته از آسمان مفرغ فرود فرستد با عودی آمین
 بروی مومل باشد چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند تا چیزی در دل او بگذرد
 او آن عود بر سر او زند و جندانش میدارند که میان ایشان هفتاد و هفتاد
 باشد چون روز قیامت باشد قدم تعالی بگذرد من در سایه عرش من رو
 و از سوی بهشت مخور و از آب کوشش و از چشمه سلسبیل غسل میکند
 سده منی و من خدای تو ام **قوله تعالی** الحمد لله الذي خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون هو الذي خلقكم من طين ثم يخسروا
 و الله الرحمن الرحيم

سورة انعام

اجالا و اجل مستی عنده ثم انتم تموتون. مقاتل گفت مشرکان با رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم مجامع کردند گفتند من ربک خدای تو کیست گفت
 خداوند آسمانها و زمینها ایشان محمود کردند درین حدیث خدای تعالی این بزرگوار
 نفرستاد و گفت سبب خدایا که آفرید کار آسمانها و زمینهاست
 آسمانها بدور و آفرینش سه روز و شب و زمین بدور و آفرینش سه روز و شب و چهارشنبه
 و با فریدنار کیهانها و روشناییها یعنی شمس و زیا و زرخ و بهشت قیامه
 گفت خدای تعالی آسمانها شش از زمین آفرید و بهشت شش از زرخ و بهشت
 شش از نور پس این همه کافران که بت پرستانند این بنا را که جمادیه
 با خدای که آفرید کار و پروردگار ایشان است برابر میکنند و از عبودیت
 و پرستش او اعراض مینمایند از وجوه اعراض توانمرد و بدون او دیگر بر
 چگونه توان پرستید که اوست آن خدای که با فرید شمار یعنی بر شمار
 آدم از کل جانی دیگر گفت از خاک و اینجا گفت از گل و در دیگر آیه از جماعه
 و جانی دیگر از صلصال و این مناقصه نیست برای آنکه چنانکه در اخبار آمده است
 که خدای تعالی فرمود تا خاک آدم بر در بهشت بیفکند و بر و این دیگر میان
 مک و طایف چهل سال خاک بود چون چهل سال گذشت خدای تعالی فرمود تا
 تا چهل شب از نور بر و باران بارید تا گل شد چهل سال دیگر گل ماند آنکه متعینند
 حایر سنون گشت گل سیاه رنگ سالخورد و چون چهل سال دیگر گل ماند آنکه
 خشک و صلصال گشت خدای تعالی صورت آدم بر آن صلصال نگاه داشت
 و حبه آدم از و تصور کرد و فرشتگان برو کردند و میگردد گفتند خدای تعالی
 ما را خلقی خواهد آفرید البین و زوی ما جمعی فرشتگان برو بگذشت گفت

صدای تو

خدای تعالی ازین خاک خلقی خواهد آفرید این اگر شمار اطاعت او فرمایید
 گفته انقیاد و سماع و طاعت امین گفت من طاعت ندارم این را که این
 می بیند که این صحبت نماید آنی که امین همیشه کافر بود و نفاق میورزید آنکه روح
 در آدم دمید و او را خلقی تمام کرد اند پس حکم کرد بر و اجلی و وقتی نام
 کرده نیز دیگر است اجل اول از وقت خلقش بود تا بر و زمر کس
 و اجل دوم از وقت حرکت تا وقت بعثت مدینه مقام او و بر زرخ
 برای آن گفت عنده که در آنوقت بمثل اول باشد از منازل آخرت
 و روی سیرای حکم خدای تعالی داده و از خبر است و گفته اند که اول اجل
 دنیا است و دوم اجل آخره و عند برای آن گفت که حکم او روا
 باشد و دیگر را حکم نبود عبد الله عباس گفت اجل اول خواب است
 النوم اخ الموت دوم وقت حرکت و برای آن گفت عند
 که علم آن نیز دیگر است و اجل وقت باشد و وقت عبارت بود
 از حرکات فلک و اجل هر که وقت حصولش بود و اجل نیز دیگر مایلی بود
 اگر بک و اگر قبیل و آنوقت را که او را نباشتندی با آن وقت بازمی
 آنرا از مجاز اجل خوانند برای آنکه چون حدوث فعل در آنوقت نباشد
 آنرا اجل آن فعل گفتن مجاز باشد بعد از این گفته که اجل دو است
 یکی آنکه قتل در او واقع شود و دوم آنکه اگر او را نباشتندی او تا با آنوقت
 بازمی و باین آیه تسک کردندی نیز دیگر تا اگر شخصی را نباشتندی روا
 بودی که زیستی و رو بودی که در حال مردی و بر هیچیک ازین دو قطع
 نتوانمرد و اگر لا محاله او مردی و حسب کردی که اگر کسی چهار پای کسی گشتی

منع بودی بر او و او را شکر او واجب بودی و خلاف این معلوم
 و اگر کسی گشتی ظالم نمودی و مستحق عقاب چه اگر او را نیکستی و او در حال
 بدی و این بخلاف عقل و شعرت است که حق تعالی خطاب کرد با مشرک گفت
 ازین بخت و ایات و نبیات از خلق آسمان زمین و ابداع غرایب و اربع
 و اظهار انواع صنایع و خلق شما از آدم و خلق آدم از کل و هر یک اجل و وقتی
 که نهاد و است برای شما این همه شاک میکند و در وجود الهیت و وحدت
 من نظر و تفکر میکنید تا شمار اعلم حاصل شود و شک به مرتفع شود **قوله تعالی**
وهو الله في السموات وفي الارض يعلم سرکم و جهرکم و يعلم ما
تکسبون و ما تا ایتیم من ایتیم ایات نسیم الا کما نوا عندها معضین
 فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسنو فایتمم آباء ما کانوا یتقون آیت
 خدای آسمانها و زمین و مغرورند بهر و تقدیر و کس را با او دوران نیک نیست مگر
 شادانند و نهان و آشکارا شما شناسد و بر احوال اهل و آسمان مطلع است
 و از نهان اهل زمین داند آنچه در دل دارند و آنچه بر زبان اند و آنچه از آن
 کسب دارند و کسب کنند میدانند حسب افعال و اقوال شما را جز ادهد آنکه آنچه
 ایشان بران بودند از عدول و اعراض و تولا و آنرا بیان کرد و گفت هیچ
 آیتی از ایات خدای تعالی با ایشان نیاید الا که ایشان از ان عدول گسند
 و روی برگردانند پس باین همچون حق ایشان آمد حق را کذب کردند و موع
 داشتند حق را و آن دین اسلام است و کتاب خدای و محمد مصطفی بآن
 استهزا کردند و افسوس و استنهایی و دباشند که با ایشان آید علم و خبر آنچه
 ایشان بران استهزا میکردند عاقبت آن برانند و عذاب آن بر ایشان رسانند

قوله تعالی

قوله تعالی ألم یروا الہلکنا من قبلہم من قرن مکتنا ہم ما لم یکن
 لکم و ارسلنا السماء علیہم مذرازا و جعلنا الانہار تجری من تحتہم
 فاهلکنا ہم بآیاتہم و انشأنا من بعدہم قرنا اخرین **قوله تعالی** و تفرغ
 فرمود و گفت آیا نمیدانید و نمیدانند این کافران که ما چند ہلاک کردیم ایشان
 ایشان اہل ہر روز کاری را که ما ایشانرا نمکین و ایم از اہمال و در از عیسی سر
 و قوت اجسام و اسوا که شمار اندادیم چون قوم نوح و عاد و ثمود بھرت نامیم
 بر ایشان از بالای ایشان بارانی ریزان و بگردیم و زریز کوشکھا و سر اٹمی
 ایشان و جوہای آب روان انکہ باین نعمت و تمکین و تائید کہ ایشانرا دادیم
 در ماعھی شدند و گناہ کردند با واسطہ و سبب گناہان کہ کردند
 ایشانرا ہلاک کردیم و کروی و کرس ایشانرا بعیوض ایشان میافریدیم
قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلن یؤمن بہ الذین
 کفروا از ہذا الا جمیعین **قوله تعالی** و قالوا لولا انزل علیہ ملک و لو
 انزلنا ملکا لقصی الامر لئلا ینظرون **قوله تعالی** و لو جعلنا ملکا لجلنا و جلا
 و للسننا علیہم ما ینظرون **قوله تعالی** و لقد استخفی برسل من قبلك ففاز بالذین
 کفروا و انتم ما کانوا یدہ یتہزون **قوله تعالی** نصرین السجارت و عبد اللہ بن امیہ
 و نوفل بن عبد اللہ کفشدای محمد با تو ایمان نیاوریم تا انکہ کتابی نیاری خاص با
 چهار نوشته کہ گواہی دہند کہ آن از نزدیک خط است و نور رسول خدایی
 خدای تعالی از عناد و وجود ایشان خرد داد و گفت ای محمد اگر چنان باشد
 کہ با تو کتابی فرستیم بر کاغذی نوشته ما فلان فلان ہذا کتاب من اللہ
 ایشان این کتاب را می بینند و بدست می ساینند ہم بدان ایمان نیارند

و آنها که کافر اند گویند که نیست این الی جادوی هوی و سحر و روش و گفتند
این کافران که بر افروخته فرو نینفستند ای محمد اگر ما فرشته فرو نینیم حسب
اقتراح ایشان هم ایمان نیارند و آنکه مصلحت اقتضای تعجب هلاک ایشان کند
امر را زده شود و کار تمام کرد و حکم آنکه اگر مصلحت خواهند ایشان را مصلحت
ندهند و اگر مرد ایشان بر بیم و فرشته فرو نینیم و او را مردی کرد این معنی
او را بر صورت مردی فرستیم تا او را بتوانند دیدن بر او تا او بصورت
فرشته باشد از لطافت ترکیب او را نتوانند دیدن نه بینی که جبرئیل که نزد
رسول آمدی بصورت وحی کلمی آمدی و آن فرشته تکلیف که برابریم آمدند
بصورت مهمان آمدند و آن دو فرشته که جدا و آمدند بصورت
دو خصم آمدند و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشد
ندانند که فرشته اند یا آدمی در ایشان بپس شود و آنکه آن پس را با خود حواله کرد
برای آنکه خلق آن فرشته بر صورت مردان فضل او بود ما بر ایشان می نینیم
ایچ ایشان بر عوام و ضعفا بپوشانند که ایشان عوام و ضعفا را کشف می که اگر
این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی و ازین لازم نیاید که تمییز دل کند از بهر آنکه
خدای تعالی بخت که مرخص کردیم بلکه گفت لا اگر گنیم چنین باشد و تقدیر مجال
رو بود و مثل لو کان فیهما الحق الا الله لصدنا و قوله قل ان کان
للرحمن ولد افانا اول العابدین انما رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دلجوی
داد و گفت ای محمد اگر این کافران بر تو افسوس میدارند و بجهت میکنند
بپس از تو بر سولان دیگر هم افسوس داشته اند و لیکن رسولان از هیچ زبان
نکردند و زبان بگوید که در انداز آنکه فرود آمدند با ایشان جبر او بال و عقاب

الکتاب

ایچ ایشان بان استرا میگردند در دنیا چون عذاب قوم نوح و قوم لوط
و عاد و ثمود با آنکه ایشان را نهاد است از عذاب حضرت **خوله علیها**
قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین قل من مافی
السموات والارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیصنعکم من حی
یوم القيمة لا ین فی الذین خسروا انفسهم فیهما لا یؤمنون حق
سجانه و تا امر کرد و گفت بگو ای محمد مرا این جماعت را که بر وی و بنکر می
چگونه بود عاقبت و سر انجام آنکه مر او آیات مر او پیغمبران مر او بر روغ داشتند
که با ایشان چه رفت بهر ارباب و هلاک کردیم و بهر اربابین فرودیم و بهر
سخ کردیم آنکه گفت بگوئی ایشان را و بر سر ایشان که گراست ایچ و کلمات
و زمین است اگر جواب دهند بر ایشان جنت و اگر جواب ندهند
تو جواب ده و بگوئی که خدا را است ملک ملک برای آنکه او افریدگار
و از خدمت بوجه آورد و است از جوان و جهاد بر رحمت خود و برای تجارت
بر ذات خود نوشته است که بر تجارت کند و حکم کرده مردان و بر خود
واجب کرد اندیشه است و این عبارت است از آنکه ایچ و اسطه در میان
نباشد خواهد که بر بنده رحمت کند و این استعطاف است و استمالی با رعایت
او نزدیک شوند و روی درگاه او نهند کعب الاخبار گفت او این
چیزی که خدای تعالی نوشت این بود نه تعلیم و مراد بلکه بر زجر و با قوت
ای ان الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی لمن فارسی رحمه الله علیه و آله
کرد که خدای اجل جلاله صد خرد و رحمت بی از آن میان بر همه عالم منت کرده است
بر جن و انس و فرشته و وحوش و ظهور هر شفقت و رحمت که در میان این است

است

از آن بجز رحمت چون در قیامت شود آن بجز رحمت را با بود و بر خود
ضم کند و بر سر کلاه کاران امت محمد به ارد و ایشان را رحمت میامزد
آنکه فرمود لیجنتکم هر آینه جمع کند شمار برای احوال روز قیامت شما
و ایشان یعنی اول و آخر تا بهم جمع شوند برای روزی که در آن بر پیوستگی است
آنکه نفس خود را زباین کردند و ایشان باین جمله ایمانی آوردند **قوله تعالی**
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السبیح العظیم قل اغفر الله لخذ
ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم قل انی امرت ان الون
اول من اسلم ولا یتکون من المشرکین آنکه گفت هر چه در شب
روز ما گشت یعنی هر چه روز بر شملت و در شب روز آرام دارد
یعنی جمله آنچه در زمین است از حیوانات و جمادات و شب و روز گشت
و روز بر میگذرد و آنهم خدا راست و اوست آن خدائی که شنونده است
ما قول ایشان و دانند است بافعال ایشان از گفتار نامز که فرزند خود
میگویند علیکم است بصلاح و فساد ایشان و روزی او در ایشان کفار و کفر
آمدند و گفتند ای محمد ما میدانیم که ترا درویشی و حاجت بران میدارد تو ازین
گفتن باز است تا ما مالهای خود بوقت گنیم خدای تعالی فرستاد گفت
شمار رسول را مال میفرماید و هر چه در روز میگذرد و شملت همه است
مکوی ای محمد که خبر خدائی که آفریننده آسمان و زمین است و لیبی و یاری و یاری
فراگیرم و او روزی در هر طعام دهد و انعام کند و او را بسجکس روزی و طعام
نه هر و محتاج طعام نباشد و محتاج او باشند مکوی محمد که مرا فرموده اند
که اولین کسی باشیم که السلام آرم و گردن بعمامه خدای او افتاد و نام و نیزمرا گفته اند

که از جو

که از جمله مشرکان مباحث که با او بنا کردی **قوله تعالی** **قل فی آخاف ان**
عصیت ربی عذاب یوم عظیم من یصرف عنه یومئذ فصد حجه
وذلك الفوز المبین و آن نیست که الله بصر فلا کاشف له الا هو
و آن نیست که خیر فقه علی کل شیء قدیر مکوی محمد که من میترسم که اگر خدای
عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ که آن روز قیامت است
چون من با پاییز و منزلت خود از عذاب از روز ترسم شما اولیتر که بر رسید
هر کس در روز خدای تعالی بگرداند برستی که بر و رحمت کرده بود
و این فری و بخاتی و طغری باشد او را بر او خود روش و ظاهر آنکه مشرکان را
منیبه کرد بغفلت ایشان بر آنکه معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و غیر
قادرند و مومن را تا جمله خیرات از طلبند و از مکاره و از بیات پناه
با او دهند گفت ای محمد اگر خدای تعالی بخواهد و بیاری و درویشی رساند
آنرا بسجکس از تو دفع نتواند کرد و باز نتواند داشت الا او را که ترا خبری شد
و منفعتی گس او را از آن منع نتواند کرد و او بر هر چیزی قادر است و توانا علی همه
عبارت گفت که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم کسری فارسی سرتی فرستاده بود
بهدیروز روزی رسول بران سرتی نشسته بود و مراد لیب کرده در راه بکن
گمید و گفت ای غلام گفت لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله بحفظک
احفظ الله بحفظه اما ملک تعرف الله فی الریاء تعرفک فی الشدة و اذا
سالت فاسأل الله و اذا استعینت فاستعن بالله قد مضی القلم ما کون
خدا ایرانکه در آت را نگاه دارد و خدای را نگاه تا در پیش خودش بانی با خدائی
در راحت آتشش کن تا با بود در شده آتش کند و چون بوالی کنی از خدائی کن

و چون باری طلبی از طلب فلم برفت بهر چه بودنی بود اگر جمله خلایق چه کنند
 تا اثر انفعی کنند که خدای تعالی بدان قضا کرده باشد نتوانند و اگر خواهند
 تا مضرتی رسانند که خدای تعالی نتوانسته باشد نتوانند اگر بصبر و تعیین کار
 کنی بمن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو از کاره باشی خبر بسیار
 و بدانکه نصرت با صبرست و فرج با آزاده و دشواری با اسانی و راحت
 و دروشی با تو انگری **قول تعالی** وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير
قل اعلم ان الله شهد بيني وبينكم و اوحى الي
هذا القرآن لانذركم به و من بلغ اذنتكم لتشهدون ان
مع الله الهة اخرى قل لا اشهد قل انما هو الله واحد و انني بريء
مما تشركون **الذين اتيناكم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم**
الذين خسرنا انفسهم فهم لا يمشون **اوست آن خدای که قاهر غالبست**
بر بالای بندگانش و او را قهر نتوانند کردن و بر او غالب نتوانند شدن
و او حکیمست ای که حکمت و صواب کند تا کسی را احسان نمود که قهر بظلم کند
کنند که بعد از آن خبر است آگاه و داناست باحوال بندگان و مصالح ایشان
در خیر و شر و نفع و ضرر و نعم و صحت و ضیق و وسعت با حکمت و دانم میفرماید
انگاه گفت بگوی می محمد که چه چیز است و کدام چیز است که بزرگوار تر و بزرگتر
بگو ای اودن و این چنان بود که مشرکان که نزد یک رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم آمدند و گفتند ای محمد پس آن آن چیست که تو میگوئی و کسی نمی بینم
که ترا تصدیق کنند یا این که تو میگوئی جهودان و ترسایان را بر سر سیدم احوال
تو گفتند ما ذکر او در کتاب خود نمی باسیم آخر گواه تو گیت برین دعوی که تو

بعنی

میکنی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد که چه خبر عظیم است
 بگو ای اگر ایشان جواب دهند و الا تو هم جواب ده و بگوئی که خدای است
 که چنین است و او گواهیست میان من و شما و این قرآن بر من وحی کرده اند
 و فر فرستاده اند تا من شمار ابا بن برسانم و نیز آنست که قرآن به و رسد
 یعنی اهل عصر خود را و آنرا که از پس من باشد تا به من قیامت و در آیه
 دلیل است بر آنکه اهل عصر رسول و آنکه از پس ایشان باشد تا قیامت
 بقرآن مخاطبند و مکلف اگر چه از روی ظاهر خطاب با اهل عصر رسوست
 و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت بلغوا عني ولو آیه برسانید از من اگر
 چه آیتی باشد و هر کس که یک آیه از قرآن با و رسد فرمان خدای با و رسد
 باشد مجاهد را بر سر سینه که هست که دعوت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 با و رسیده باشد گفت هر کس که قرآن سید باشد دعوت رسول سید
 باشد محمد کعب گفت هر کس که قرآن با و رسد همچنان باشد که رسول را دید
 باشد و از و شنیده اند که خدای تعالی فرمود که ای شما گواهی میدمید که با خدای
 خدایان دیگرند بگو ای محمد که اگر شما این گواهی میدمید من این گواهی نمیدم
 و این نمیکویم بگوی که خدای تعالی حکیمست و جزوی خدای نیست و من که محمد
 هزارم از آنچه شما از انما خدای تعالی کرده آید از اول سوره تا اینجا آنچه
 بر مشرکان آنکه از اینجا آغاز حدیث اهل کتابست از جهودان و ترسایان
 گفت اما آنکه کتاب داده ایم ایشان او را می شناسند یعنی محمد را نام و
 لغت و صفت و نسبش چنانکه فرزندان خود را می شناسند مگر کعبی گفت چنان
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم از که بعد از رفت عمر خطاب گفت عبد الله سلام را

پرسیدم که تو رسول را چگونه شناختی گفت و الله که او را شناسم باسم عین
صفتش که سپهر خود را و چون او را بدیدم نیداشتی که دیگر باره او را دیدم
از قوت معرفت من چگونه شناسم او را که خدای تعالی در کتاب او را صفت
کرده است بیغترن و صغیر گفت صدق الله و صدق رسول الله و فقل الله
یا رسول الله خدای تعالی من فرستاد در کلام مجید و این آیه بر خواند آنکه خدای
از کفران خبر داد و گفت آنکه ایشان باین گردیدند نفس خود را ایمان نیاوردند
قوله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذبا أو كذب بآياته إنه لا يبلغ
الظالمون ولغو محشرهم جميعا ثم يقول للذين أشركوا أين
شركاؤكم الذين كنتم تزعمون حق سبحانه و تعالی بر سبب تعجب
میگوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکه کسی دروغ بر خدای تعالی بگوید یا آن
او را تکذیب کند و بدروغ دارد یعنی در جهان کسی از وظایف نباشد ظالمتر
و بیدار کرد از افلاح و ظفر نباشد و ظالمتر از اینجاکا فرستاد و بدین ای محمد
روزی که ما بنیمیم در آن روز همه را آنکه گویم آنرا که مشرکان شدند و با خدا
انبار گرفتند بجا اندانند از آن که شما دعوی کردید که ایشان انما زان خدایند
قوله تعالی ثم لم تزلن فتنتم الا ان قالوا والله ربنا ما لنا مشركين
انظر كيف كذبوا على انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون خدای تعالی
چون ذکر مشرکان کرد و گفت که محصول این جز آن نبود که ایشان از کفر و
شُرک خود بهتر کردند و گفتند که خدای که بروردگار است مشرک نبود ایم
بنگرای محمد که ایشان چگونه گفتند دروغ بر نفسهای خود چگونه خایب و خاسر شدند
از آنچه امید داشتند و آن معبودان از ایشان کم شدند و سعی ایشان باطل گشت

الامز

اهل آخرت را العجا باشد بنبر که از قبیح از آنجا که معارف ضروری باشد
اما این جماعت دروغ گویند بر خوشی حق حقیقت و لیکن بدانند آنچه میگویند
دروغ است بدانند که از آن کفار صادقند چون بود آن و ترسایان
که از خود نفی شرک کنند و ندانند که اعتقاد ایشان در تشکیل کفر است این
بر حقیقت دروغ است برای آنکه دروغ چیزی باشد که بخلاف خبر باشد
اگر گویند بدانند که چنانست و اگر ندانند ولیکن برای آن تعالی کند که ندانند
که آن دروغ است ازین وجه بجا نباشد ابوعلی گفت این چیزی که خدای تعالی
داد از ایشان که ایشان در قیمت گویند و خبر دهند از احوال خود در دنیا
که ما در دنیا چنان بدیدیم که ما بروردگاری داریم و بر عمل و این تا بر ابرای شغفت
می پرستیم و ظن ما بخدمت و اعتقاد ما نیکو بود امر و زان معبودان با ما نمک شدند
و عمل و عبادت ما ایشان را باطل شد فدک **قوله تعالی** و ما كنا مشركين و قوله
و ضل عنهم ما كانوا يفترون و روایه که ایشان در حال دشت و تیر گویند
که از احوال و اوقات قیامت به ایشان خبری رسد که با عقل ایشان
برجای نمایند بیست و دو یوانه باشند بایش و تری الناس سکاری
و ما هم بسکاری و لکن عبد الله شدید **قوله تعالی** و منهم من يستمع اليك
و جعلنا في قلوبهم الغشاوة و في آذانهم وقرآن يروا كل آية لا يؤمنوا
بها حتى اذا جاؤك ليخارجونك يقول الذين كفروا اهدنا الا اساطير
الاولين و هم يفتنون عنه و بينا و ن عنه و ان يهمل كون الا
انفسهم و ما يتعرون ابو سفیان و و لیه غیره و عتبه و شیبه و امیه
و ابی خلف و نصر بن الحارث میبندند و حدیث رسول صلعم بشنیدند

و قرآن استماع کردند آنکه با یکدیگر گفتند چگونه دانید این را که محمد میخواهد
و میگوید نصر گفت این از جنس اساطیر است که من با شما میگویم و او اخبار
که ششکان بسیار یادداشتی و حکایت کردی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت از کافران کسی هست که سخن تو میشنود و لیکن اندیشه نمیکند لاجرم
عملش حاصل نمیشود پس ایشان بشنا به کسی اند که بر دل پوششی دارند که مانع
بود از آنکه چیزی برانند و علم باوراه یا به از آنکه کفر و ضلالت الهی دارند
سخن تو در گوش ایشان جاگیر نمیشود و ازین طبعیتر آنکه گفت لهم قلوب
لا یفقهون بها و لهم لعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها و انهم
بیغفرون از آنکه خصلت هر یک از این قلب نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی علم
گفت دل ندارند برای آنکه دل برای دانستن با وجود نمیدانند همان انکار
که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان در ناشنیدن چون غایبند و چون منتفع
نمیشوند انکار که محو نمیشوند و چون نمیشوند انکار که خود نیستند و حضور و
غیبت ایشان میسرت مرکز زندگانی ایشان بشنا به است که سواد محیایم
و مما تم ساء صریحون شهودهم کالغایب از ایشان توقع علم چگونه کنی که ایشان
کوئی دل ندارند که محل علم است و جعلنا بعضی حکمتا بود یعنی ما حکم کردیم
و نام بردیم و حکم بر چیزی وقتی بود که محکوم علیه همچنان بود یعنی بردهای ایشان
پوششی بود و بر گوشهای ایشان کرانی ما پوشش دهنای ایشان مانع
علم و ادراک است و کرانی گوش ایشان حکم کردیم که چنین است ابوعلی گفت
که این عبادت باشد از خذلان و منح لطف علی سبیل العقوبة آنکه گفت
و ان بر و اکلایه اگر هر آیه که در جهان هست و امکان دارد شنوند

ایمان

ایمان نیارند خبرست از حال کسانی که معلوم از حال ایشان آنست
که بر کفر میزند تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم دل خود را با ایمان ایشان معلوم کرد
و از آن قطع طمع کند الناس ارحم فی الراحین آنکه مبالغه زیاده کرد و گفت
عناد و اصرار بر کفر ایشان بجایی رسیده است که بتومی آیند و با تو مجادله
و محاصره میکنند و قرآنرا که میشنوند میگویند این افسانه پیشینان است و صد
اولینان آنکه وصف کرد که ایشان چه میکنند گفت مردمان از او و از ایمان
به و وسع کلام و مجابست او و نظر در مجرات او نمیشدند و ایشان نیز
از آن و میشنوند گفته اند که آیه در حق او بسا آمد که در هر موعبتی که حاضر
بودی کسی که خواستی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از او کنده و روانه
نکردی برای خوشی که بود او را با او و لیکن خوشی را از ایمان او دور داشتی
مخالفتان در نفس آورده اند که در حق او طالب آمد است درین باب
حدیثی و شعری متنقض آورده اند و آن آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا عمر ایمان بمن آوری گفت میدانم که تو رسول خدای و در دعوی
نبوت صادق و لیکن از ملامت مردمان اصرار میکنم و چون جمعی خوشندی
که رسول را بر جانند او ویرا در حمایت گرفتند و دل گرمی دادند و گفتی **شعر**
والله لریصلوا الیک لجمعهم حتی اوندخ المراتب فینا فاصدع بامرک
ماعلیک عصامعه و ابشر و افریدک منک عیونا و دعوتی و زعمت
انک تصحی و لقد صدقت و کنتا مینا و عوضت دنیا لالهالة الله و محیر
احیان البریه دنیا لاله الملامه و حذار یسبه و اوجدت می محاذک معینا
مرکز این آیات را کامل کند و اندک بیت اخرین مثنوی است نه طایفه آیات

اولست بقوت و متانت و بمعنی و مناصبه حاصل است میان این است
و آیات اول برای آنکه بیت اول مضمومت و هو خواهی و قطع طبع کفار
از آنکه برخی باور ساند تا که او زنده باشد و بیت دوم امر است او را
با دای رسالت و تحریص و تقویت او بان و این نه از شان کافران باشد
و ضمن بشارت و روشنائی چشم او بر رسالت و بسیم که گفت و نقد
صدقیت باین عم ایمان خواست برای آنکه هیچ فرق نباشد لغت ایشان میان
امت بک این و اگر این لیل کفر بود دلیل ایمان چه بود و بیت چهارم کرامت
با کفر دین و از جمله پنهانتر است و اگر این کفر نباشد خود در جهان ایمان
نباشد و بیت پانزدهمین هم عقلا دانند که مجالس او نیست بلکه منقض است
و همچون او مردی محال باشد که در چند بیت مناصبه گوید و آن چهلگون
الا انفسهم و این کافران هلاک میکنند الا انفس خود را و نمیدانند که زبان و
هلاکت بخود میکنند **قوله تعالی** ولو تریخ و ضوا علی النار فقالوا یا لیتنا
ترخ و لا نکذب باایات ربنا و نکون من المؤمنین بل بدلنا ما کونوا
یحقون من قبل و کورحوا العادوا المانفوا عنه و انتم لکاذبون و قالوا
ان هی الا حیواتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین آنکه بر سبیل تکوینت ای محمد اگر
پنی توایش از چون بر کنار روزخیاں بردارند ایشانرا و توقف دهند
و وقوف یابند و با براتش روزخیاں بردارند و وقف کنند تا محله و بود
در انجامی مانند ایشان گویند ای کاشکی ما را بدینا روزندی و کاشکی ما کذب
نکردیم و کاشکی مومن بودیم اگر گویند جلوتی شاید که ایشان تنهای رجوع
کنند و معارف ایشان ضروری بود جواب گویم که واجبیت که جمله معارف

الاول

اهل آخرت ضروری باشد بلکه آنچه از احوال آخرت بجز شنیده باشند
از عرش و کرسی و لوح و قلم و میزان و حساب و کتاب و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان همه معاینه بینند و چون خبرشان
عیان شود کفانشان یقین شود اما دیگر خبرها واجب نبود که بر ضرورت
دانند و روادارند که ایشانرا بدینا بر ندانند که فرمود که نه را کما این را
بلکه که پیدا شد ایشانرا آنچه ازین پیش آنرا باز میپوشیدند از احوال
روز قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که از ضعف و سفاهت آنرا
باز میپوشیدند و بر خود تلبیس میکردند و میگفتند که همانا چنین باشد که محمد
میگوید تا آنچه پوشیده داشتند از خلقان و معاصی که میکردند ظاهر شد
ایشانرا ای محمد ایشان تنهای رجوع میکنند اگر با دنیا ایشانرا زد کنند
هم با سر کفر و محصیت شوند و با طریقه اول بوده باشند و ایشان در وضع زند
یعنی این خود صفت ایشانست امر و زرد در دنیا الوالقاسم علی گفت
خو تعارف حقیقت کار ایشان خبر داد و این صفت ایشانست در قیامت
ولیکن در عزم ایشان نباشد آنست که از مال کار ایشان خبر داد از آنکه
دانست که ایشان وفا کنند گفت دروغ میگویند آنکه خبر داد از منکران
بعث و نشور و از آنچه ایشان گفتند گفت کافران گفتند که نیست ما را کفرین
زندگانی عاجل در در دنیا و ما را بعثی و نشوری نخواهد بود و این آنکه گفتند
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بقیامت و بعث نشور و عذاب
دوزخ تبرسانید **قوله تعالی** ولو تریخ و ضوا علی النار فقالوا یا لیتنا
قالوا وینا قال فذوقوا العذاب بما لکنتم تکفرون نه پنی توای محمد که ایشانرا

بدان برین موعود که خدای تعالی از ایش ترا کرد پادشاه از ثواب و عقاب و آخر
که داده باشد از خسر و نثر و حساب کتاب آنکه بر سبب تفریح و تویج ایشان
گویند که این است و درست نیست ایشان گویند آری سخن خدای که این
حق است و صدقست حق تعالی گوید اکنون باستحقاق بخشید عذاب آنچه کافر بود
و درین آیه اثبات ثبوت نیست برای آنکه آن مخصوصست بکفار و انقاست
که کافران خدای را نخواهند دید قوله تعالی قد خسر الذین کذبوا بلفظ الله
حتی اذا جاءهم الساعة بغتة قالوا یا حشر تبا علی ما فرطنا فیها و هم
یحملون أوزارهم علی ظهورهم الا لاساء ما یزرون و ما الحیوة الذی
الا لعب و لهو و الذی لا یحزیر للذین ینفقون افلا یعقلون بتر
که زبان کردند آنکه ثواب و عقاب خدای را بر او غداستند و بعد ملاقات
بر خدای روان باشد از آنکه ملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقارنه پس
هر کجا بقا باشد مردان از ان ثواب خدای بود چنانکه گفت من
کان یرجو لقاء ربه ای ثواب به بالقاء عذاب او چنانکه گفت فلحقهم
نفاقا و قلوبهم الی یوم القیمه یلقون عذابه و این روح کافرانست
و کافران با اتفاق لقانند و حدیث نبوی لقی الله و لا وجه له عند هم
در حق کافرانست و قوله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من اجب لقاء الله
اجب لقاءه و هر کس که لقاء الله کرده معنی آنست که هر که خواهد
بجوار حق رحمت خدای رود خدای خواهد که او با جوار رحمت بر وجه هر که این
بخود بخواد خدای باو بخواد بدین معنی که راه سپرده باشد از ایمان و محبت
خدای و طاعت خدای تعالی کاره باشد ثواب او را بر حق است درین خبر
مکاران

حک کردن بر ثبوت برای آنکه احتیاج است به لقاء و کرده است لقاء ازین
طرف مجهول نتوان بود بر رویه پس معلوم شد که مراد بلفظ و اجابت
با همه ای اخراست اینجا که حکم خدای را باشد آنکه گفت که محبتین بر کلام
و کفر اصرار کرد یعنی گفتند که تا که قیامت بایشان آید ایشان گویند
ای شبانی و حسرت ما را بر آنچه تقصیر کردیم در طاعت خدای و اهل
بهشت در دنیا الوسیع خدای را روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود که فردای قیامت چون اهل دوزخ درجات و منازل اهل
بهشت برینند گویند یا حشر تن ما فرطنا فیها و ایشان بارهای کران
بر چشمهای خود برداشته باشند و رو و او بود که عقوبات گناهانه
در خیمه است که چون مومن از کور بر خیزد شخصی با استقبال او آید بصورت
نیکو خوش بوی تر از کس نباشد او را گوید مرا شناسی گوید چهر
آنکه میداند که خدای رویت نیکو آفریده است و بوی خوش است
او گوید من عمل صالح تو ام و راست است که در دار دنیا بر تو نشسته بودم اکنون
تو بر من نشین یوم یحشر المتقین الی الرحمن و ذلایک لبا نانو چون کافران کور
خیزد شخصی پیش او آید بصورت زشت و بوی ناخوش او را گوید مرا شناسی
گوید نه جز آنکه خدای تعالی را آفریده است و بوی ناخوش گوید من عمل تو ام
در راست تو بر من نشسته ام و من بر تو خواهم نشست و این بر وجه
تشبیه و توسیع باشد برای آنکه گناه مانده باشد مبار کران از اینجا که
از ورج و شفقت است صاحبش را و باورش نشدند و در غای ائمه
علیهم السلام است هدیه الیک بنفسی با تفضل الذی یبغی علی لاساء ما یزرون

چیز است آنچه ایشان آزار گرفته اند از بار کناه آنکه حق تعالی منتهی
کرد زنده گانی دنیا را با مردمان تا در وعنت نمانند و دست از اعمال آخرت
بندارند گفت نیست زنده گانی دنیا کم از آنچه که در دوزخ فایده
نباشد و اموی بازی چون ابو جنان از سماع و ضرب ملاهی و غیر آن که از آن
نباشد و سرای آخرت که سرای تو است بهتر باشد متقیان از اهل بهشت
و این لفظ را اطلاق عبارت باشد از آنجا که در چشم مردم بود از عرصه
قیامت و بقریه حمل کنند بر پشت افلا تعلقون ای عقل ندانند و خود را
کاری نمیدانند **قرآنی** قد علم الله لیضربنک الذی یقولون قاله صبر لا یکنون
ولکن الظالمین بایات الله یخجلون ولقد کذب رسول من قبلیک
فصبر و اعلی ما الذین اواذوا حتی اتیم نصرنا و لا ینبذ الیکلمات الله
ولقد جاءک من نبیاء المرسلین حق سبحانه و تعالی این و خوشی رسول
صلی الله علیه و آله وسلم و گفت ما میدانیم که تر اند و مگر در دست میکشید و اند
آنچه ایشان میگویند ما میدانیم و چیزی نه ایم بود دل خوشی را که ما جزا کردار
ایشان بایشان رسانیم چه آنچه ایشان گفتند و تران شبیه کردند از سحر و
کهانه و جنون بر با پوششید تا بحقیقت که ایشان تراد و روع زین مانند
کرد یعنی ایشان خیری ندانند و شبیهی که تران با روع زین کنند و حق تو
بان باطل کنند و جبهی که راست که ایشان را پیش ازین آزموده اند
چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را صلی الله علیه و آله و سلم را
بیش از بهشت محمد این خواند و اند و این حرف و فیا لوطا نیست که در حق
او گفت از آنست المنته الامین محمد و وجه معتمد است که خدای تعالی

ایضا

رسول را صلی الله علیه و آله و سلم از آن بر سبیل تسلیم خبر داد و گفت که این
تکذیب نه با تو میکنند و نه در حق تو میکنند این با نیست که تو رسول منی
و مؤدی از منی پس هر چه با تو کنند با من کرده باشند و لیکن الظالمین
بایات الله یخجلون و این تکذیب و جحد است بلکه تکذیب و جحد
و انکار نیست و انکار را نیز من آنکه بر سبیل تسلی رسول گفت که اگر
با تو این معامله کنند دستک یمن با آنکه پیش از تو بودند همین کردند
ایشان صبر کردند بر آنکه تکذیب ایشان کردند و این اورج کشیدند
تا نصرت و یاری ما بایشان آمد که النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب
نصرت و صبر باهم بود و دشواری و آسانی با یکدیگر تو نیز ای محمد صبر کن آنچه من
گفتم پس از اهل نبواند کرد و ما بیدل بر القول لدی و خبر غیر آن پیش است
که تو میرسد یعنی اخبار غیر آن از بهر آنکه جمله اخبار بوی ز سید پیش
منهم بر خصصنا علیک و منهم من لم یقصص دل خود را تسلی و احوال
ایشان را مقتدای خود سازد تا ماکا تو چنانکه باید ساخته کردیم **قرآنی**
وارکان لک علیک لخراسهم فان استطعت ان تبغی نقی فی الارض
او سئل فی السماء فنادیم یایه و لو نشاء الله لجمعهم علی الهدی فلا یكونن
من الجاهلین ای محمد اگر بر تو بزرگ آید و دشواری نماید عدول و اعراض
ایشان از تو اگر مستوانی که در زمین ای بر یکدیگر و یا بر آسمان زود بانی منی تا درین
شوی و یا بر آسمان روی و از برای ایشان آیتی و علامتی آری که ایشان
عند آن بایمان آوردن طاعت کردند و مضطر کردند بمن اگر مستوانی و این برای
تسلی رسول گفت و قطع طبع او از ایمان ایشان که اگر خدای دانستی

که معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان عند آن با اختیار ایمان آرند و آید
بودی که اظهار کردی ولیکن این جمعی اند که خدای تعالی از ایشان اند که بر
که مقدر است اگر ایشان آید ایمان نخواهند آورد چنانکه فرموده و ان
ایت الذین اوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتک انکو فرموده که بنا بر کسی
نپردازد که ایشان با آنچه میگویند ما را عاجز میگردانند و ما از ایشان و ایمان
آوردن ایشان عاجزیم چنین نیست ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی
اگر ما که آفریدیم خواهیم که ایشان را ایمان قهر و جبر کنیم تا ایمان از برای آنکه
فادرو توانیم چنانکه گفت ولو شئنا لاتینا کل نفس هدیها اما حکمت
ازین مانع است که تکلیف اختیار است نه اجباری اگر رسول خود را نمی
از آنکه کار جهال کند از جموع و شکسبایی برای آنکه ایمان نمی آرند فلا یكون
من الجاهلین. امی محمد از جاهلان مباحثش با آنکه کار جاهلان کنی و این دلیل بخند
بر آنکه او کار جاهلان کند چنانچه از آن کند که مرد مذکور داشته و قادر باشد
بر آن برای آنکه چون بگردان بر رفت که نمی با و تعلق دارد و اگر او را
نمی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه از آن و مثل این است که
لجبط عملک اگر شرک را می عملت باطل باشد و این دلیل کند که او وقتی شرک
آرد ایمان آن کند که عمل با شرک بموقع قبول نمیشود **قولنا انما یحبب**
الذین یمعون و المؤمنین الله تم الیه رجعون. و قالوا لولا
نزل علیه آیه من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیه و لکن
اکثرهم لا یعلمون. آنکه حق تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان بطلب
فهم و علم و انشاع بوعظ و ترک استماع بان و گفت جواب انکس و در واجابه

دعوت انکس کند که او چیزی شنود و ایشان مردکانند در ترک استماع
و وقت انشاع و مرد چیزی شنود چنانکه شاعر گفت **بیت** لقد صحت
لوفادیت حیا و لکن لا احیاء لمن ینادی و مردکان را خدای تعالی نمانده تواند
کردی و بر تواند انکسخت یعنی خدای تعالی ایشان را بجز بر ایمان تواند داشت
ایشان با حجت ما خود با ایمان نزدیک نشوند که ایشان در استماع دعای تو
واجابت با مردکان مانند آنکه گفت رجوع ایشان با خداست خدای
ایشان بسزای ایشان رساند آنکه میان مقصودات ایشان کرد و آنچه
ایشان بختند ای محمد کفران و مشرکان میگویند حراف و نفرستادند بر او
یعنی بر تو که محمدی آیتی و علامتی و دلالتی چنانکه بجهت آن دیگر را فرستادند
در یاب و بیضا و احیای موی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بگوی که خدای تعالی
قادر است بر آنکه آیتی که شما اقراخ میکند نفرستد ولیکن بیشتر از ایشان
نمیدانند یعنی شما که در قدرت خدای تعالی که او را اوصاف کمال می شناسند
و نیز نمیدانند که اگر من آیتی بفرستم و ایشان ایمان نیارند عذاب ایشان
واجب شود ایشان را عذاب استیصال باید کرد **قولنا انما یحبب**
حائنه فی الارض و لاطار یطیر یجنا حیة الا اعم امثالکم ما فرطنا
فی الكتاب من ربکم ثم الی تم یخترون هیچ جنبه هست در زمین
و هیچ پرنده در هوا که می برود و بال خویش الا ایشان کرده اند مانند شما
مخلوق و مرزوق و آفریده و روزی خواره و هر صفتی مثل برعد و بسیارند
زوداده متولد و متناسل چنانکه در خلق شما و لطیف تدبیر دلیل است بر آنکه
شمار اخالقی و صانعی هست و در هیچ صنفی الا که متامل و ناظر را دلیل است

بر آنکه او را خالق و صانع و مدبری است قادر و عالم و وحی و موجود حاصل بر
بعضی گفته که معنی آیه اینست که همه بچون نمازنده اند و بچون شکر کننده بچون
شمارنده شوند برای انصاف و اعراض حاجی هر صاحب حقی نماید چنانکه
گفت ان الله ينصف للشاة القرنا للشاة الحماء و خبر است که چون
خلایق را در موقف عرض برابرند بساط عدل گسترانند و ترازوی عدل میاورد
و مساوی نماید او قبل هر مظلومی که حقی دارد بر ظالمی بر خیزد و داد خود را
بخواهد بجز آنکه اگر امر و زشتی در عالم بر ظالم رود آن ظالم من گروید و بشم
آنکه خدای تعالی حیوانات را که بر عرض دارند بار یکدیگر عرض دارند بر
زنده کند و جمع کند و انصاف کند میان ایشان آنکه ایشان را گوید که خاک
شوید خاک شوند چون کافران به بنده تمنای آن حال کنند گویند یا یبئنی
گنت ترا با و این دلیل است که ثواب منقطع شود و در میرانند حیوانات
روز قیامت الی با ایشان نرسد تا عرض لازم آید آنکه گفت خدای تعالی
قادر است از آنکه فرمود که ما فرطنا بهج تقصیر کردیم ما در کتاب یعنی لوح
محمود نظره و لا اظلم ولا یابس الا فی کتاب مبین ما در قرآن بیان
احکام و حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار بهج تقصیر کردیم بهری
محل و بهری مفصل و آنچه بجهت بیان تفصیل رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز
گذاشتیم یا ایها الرسول خذوه و ما ینکم عنه فانتھوا و آنچه بجهت
بیانش علیماست تفویض کرد و ما یعلمنا و یله الا الله و التواخون
فی العلم از احتجاج بر هر فرقه ضلالت بهج باز گذاشتیم الا که درین کتاب
بیان کردیم آنچه بجهت است اهل حق را و باطل تا خدای حشر کند مطیع را

الذکر

و ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند تا مکلفان را آرام عوض دهد
قوله تعالی و الذین کذبوا بائنا ناصح و حکم فی الظلمات من یشاء الله
یضلله و من یشاء یجعل له علی صراط مستقیم **انکه** وصف کرد که فرار از
و تکذیب آن کرد و گفت آنکه آیات و بینات را انکذیب کردند
کران و نکند یعنی از غایب جاهل و نادان همسایه گنگان و گرانند و زیاری میمانند
و بدایت نمود ایشان را و گوش دارند تا بشنوند و زبان دارند تا بگویند
و استعانت خواهند و در قیامت نیز کران باشند جزئی نشوند که ایشان را
خوشتر آید و از محبت گفتن گنگان باشند آنکه فرمود که هرگز خدای تعالی خواهد
اضلال کند و هر که خواهد بر راه راست برود خدای تعالی اضلال انبیا و اولیای
نخواهد اما آنرا که اضلال ایشان خواست در و بگیر آیه بیان کرد و **یضلل الله**
الظالمین و آنرا که به ایت ایشان خواست هم بیان کرد و **والذین**
جاهدوا فینا لنهدنهم سبیلنا او با اضلال ایشان خدا ناست یعنی هر که را
خدای تعالی خواهد خذلان کند و لطف بکند چون بسیاری اولیه متواتر آیات
در این بر و عرض کند و در آن نظر کند و اندیشه را که رنبد و خدای تعالی
ویرا بوی گذارد چنانکه گفت و ترک صم فی ظلمات لا یصرون و فردای
قیامت از راه ثواب بهشت گمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب
نباشد و اثر او خواهد بهشت راه نماید چون اهل بهشت باشد با ایمان و
طاعت و اضلال معنی هلاکت یعنی آنرا که خواهد هلاک کند و خدا قیامت
قوله تعالی قل ان ینکم عذاب الله اوتتکم التالیفة
اخیر الله تدعون ان کنتم صاحر قیرین بل ایاة تدعون فی کشف

مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِمْ أَرْشَادًا وَمَنْ يَنْتَهِبْ مَالَهُمْ غَاطًا
خطاب کرد محمد اصلی الله علیه وآله وسلم وگفت ای محمد گوی این کافران
که هیچ می بینند شما اگر عذاب خدای شما آید چنانکه کافران دیگر آید پس از شما
از عذاب و شود تا قیامت بشمارسد و شما مبتلا گردید شما خدایرا خوانید
در وقت بلا و محنت خدایرا میخوانید از بتانی که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ
جواب ندهند و بر هیچ از خیر و شر قادر نباشند اگر شما در دعوی الهیت
این بتان از جلد راست گویانید آنکه فرمود که بلکه اورا خوانید یعنی خدایرا
جل جلاله تا او کشف کند و برکشاید از شما آنچه او را بران میخوانید از ضرر و
الگوی خواهد که کشف کند صحت دران باشد و شما در چنان حال مجبوران
خود را که با او شریک گردانیده اید و فراموش میکنید این ملاستی است که در
کافران و مشرکان از بر سبب منتهی نماند که ایشان در عبادت اصنام
مخطی اند و بانه الصنم **قوله تعالی** وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ آلِمْ مِنْ قَبْلِكَ وَالْإِنْسَانِ
بِالنَّاسِ وَالْفِرَاقِ لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ نَاسُنَا نَصْرًا عَظِيمًا
وَإِنْ كُنْتُمْ فِئْتًا فَلْيَوْمِمْ وَزَيْنَ لَعَلَّ الشَّيْطَانَ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ ما
پس از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با ایشان تا ایشان را دعوت کنند و باره
خوانند پیغمبران سالت برسانیدند و پیغام بگذارند ایشان فرمان پیغمبران
نبروند و در ایشان عاصی شدند تا ایشان را بگریزگی و قحط و نقصان مال
و نفس گرفتیم تا باشد که ایشان بضرع و زاری و لابه پیش گردند پس ایشان چون
عذاب ایشان رسید بضرع کردند و زاری نمودند و بیکس و لهای ایشان
سخت شده است و شیطان اعمال ایشان را بیارسته است تا حال

و باطل

و باطل چشم ایشان مبین است مجبره گویند خدای تعالی کفر بردل و چشم کافران
بیار است خدای تعالی میگوید که مجبره دروغ میگویند این کفر و باطل بر سبب
کافران شیطان بیار است تا که آفرید کاریم بردل مؤمنان بیار است
وزین قلوبکم الا یؤمنون و کفر و باطل کرده گردانیدیم و **قوله الیکم الکفر و **قوله تعالی****
فَلَمَّا سَأَلْنَا أُمَّ الْقُرَيْشِ عَنَّا عَنِ الْقَوْمِ الَّذِینَ یُبَیِّئُونَ لِحُجَّتِمْ أَذْوَ حِجَابٍ
بِجَاوِزِ الْأَعْدَانِ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ فَخَدَّاهُمْ
ظلمو او الحمد لله رب العالمین حق تعالی حکایت کرد معامله خود با ایشان
گفت انواع نعمت برایشان کردم و پیغمبران ایشان فرستادم تا ایشان را
نعمتهای من یاد دادند که ایشان آنرا فراموش کردند و بودند ایشان متذکر
نشند و جز خدا و طغیان نورزیدند ما بر سبب استدراج ایشان
و نظایر حج نعمت مترادف کردیم و در حضرات و نعمت برایشان
بکشادیم تا شادمانه شدند ما آنچه دادند ایشان را چون محبت کفر عنان
بفرزدید من نعمت برایشان بفرزدم استظها رحمت را تا هیچ غدر و
نماند ایشان را چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند که آنرا
نهایتی نخواهد بود ناکاه گرفتیم ایشان را پس ایشان ناکاه از جمله نامردان
و متحران و متحیران و فرودمان گشتند پس بریده شد عقب و اصل و اصل
آنها که ستم کردند چنانکه از ایشان بچشم نماند حمد و ستایش هر خدایرا
آن خدایی که برود کار عالمیانست بر حال محمود و مشکور است **قوله تعالی**
قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِمَا نَسَخْتُمْ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مِنَ اللَّهِ
غَیْرِ اللَّهِ بِأَنَّكُمْ لَیْسَ بِهٖ أَنْظُرَ لَیْفَ نَصْرَفَ الْآیَاتِ تَعْرِیْمَ یَصْدُقُونَ

قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله بغتة او جهرة هل تهلك الا
القوم الظالمون. **باین آیه حجت بکنجت بر کافران و گفت بگوی ای محمد**
این کافران که می بینید اگر خدای مهربانی شما بود وقت سامع
و مبصره از شما باز ستاند و مهر بر دلهای شما نهاد تا چیزی نشنود و نبیند
و ندانید هیچ خدائی هست بجز از خدائی که از بسیار دوشما باز دهر و این
بر سبب انکار است یعنی هیچ خدائی نیست که این بکنند پس واجب آن باشد
که جز او را بپرسند آنکه گفت بنکر که با چگونه میکرد این آیات و معجزات
و در وقت صرف میکنیم و آنکه ایشان را بگوی که چگونه عدول و اعراض میکنند
بگوی محمد این از کای می بیند شما که اگر خدای تعالی عذاب شما کند
و عذاب شما آید ناکاه چنانکه شما از آن بجزیر بشوید یا انکار اچنانکه
بینید و خبر دارید یعنی شب یا برون چون چنین بود بچسبند و الا قوم
ظالمان و کافران و اگر در آن میان مؤمنان و اطفال ملامت شوند بر سبب
عصویت بود بر سبب امتحان باشد خدای تعالی عوض دهد ایشان را از آن اثم
قوله تعالی و ما ترسل المرسلين الا مبشرين و منذرين فمن امن واصبح
خوف عليه و لا اثم يفرنون. و الذين كذبوا باياتنا اتهم العذاب
بما كانوا يفسقون. ما این بجهت از آنکه فرستیم نرسیم الا بشارت دهنده
بخواند و ترساننده از عقاب پس هر که ایمان آرد بر او کار خود باصلاح آرد
بر آنها که چنین باشند هیچ نرسد و ایشان هیچ اند و بکنند و این
ایه را دست بر کافران که ایشان مخرج خواهند حق تعالی فرموده که ایشان
بجهت نرسد بشارت و از آنچه شما از ایشان میخواهید ایشان بر آن قادرند

دکار این

و کار ایشان نیست این کار نیست بهر که با ایشان ایمان آرد لعنت
نکنند خدای او ایمنی بود و شادمانی و اما آنها که ایشان آیات مراد بر او
دانشند و راه فسق و فجور و فساد و روند عذاب با ایشان رسد
باین کفر و فسق که ایشان را باشد در دنیا **قوله تعالی قل لا اقول**
لكم عندى خزائن الله و لا اعلم الغيب و لا اقول لكم انى امات
ان اتبع الامم الا ما لوحي انى قل هل يستوى الاعمى و البصير افلا تنفكون
رسول صلی الله علیه و سلم گفت کافران که من میگویم که خدای خدای
نزد نیست و مرا بر آنها دست نیست و من میگویم و دعوی نمیکند که من
غیب دانم تا شمار از عواقب و مصالح خبر دهم و از غایبات و غیر میگویم
شمار که من فرستادم ملکه آدمی ام شمار امید کنید و نسبت من و شماست
من متابعت میکنم الا آنرا که وحی بر من میکند و خبر میدهد از اخبار غایب
و مصالح دینی در حسام و حلال و این برای آن لغت تا در لغت ایشان
بسته شود و بر دوگانهای باطل بر نه نگاه گفت بگوی ایشان را بر سبب مثل
که راست باشد تا بینا با بینا یعنی کافر با مؤمن و جاهل با عالم راست نباشد
پس شما ای کافران اگر هیچ اندیشه نمیکشید تا بدانید و انصاف از خود بپسید
معترف بدین آیه نمسک سازند بر آنکه فرستگان بهتر از بجهت اند که او
گفت و لا اقول لكم ملك الا و را فرستادم بودی این سخن من حق بودی
و ایشان را این آیه هیچ تسک نیست از آنکه سبب نزول این آیه آنست که
کافران گفته بر سبب آنکه لولا انزل علیه لفرجنا ما او کتبی فرو می آید و این
جواب دولا اقول لكم عندى خزائن الله انکه گفته اگر او بجهت راست

چرا غیب نمیداند او گفت من علم غیب دعوی نمیکند و لا اعلم الغیب گفته
اگر بخواهید است چرا طعام میخورد و در بازار میرود و ما لهذا الرسول یا کل
الطعام ویشی فی الاسواق او گفت من گفته ام که من فرشته اطعامی
میںخورم و لا اقول لکم انی ملک الخی کا رست و اختصاص و فریت منت
آنت که وحی می آید من و من آنرا متابعت میکنم و بران معنی هیچ شبهه نیست
که بران تسک سازند **قوله تعالی** و انذیر الذین یخافون ان یحشروا
الیهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یتقون حق تعالی
درین آیه امر کرد رسول را که بترسان قرآن اعلام کن تا خوف آنها را که از
از قیمت و حشر و نشر ترسند از آنکه اینان باند او و تحریف مستغف باشند
و بوعظ متعظ شوند از بهر آنکه دانند که ایشانرا با خدا می حشر خواهد بود و ایشانرا
در روز ولی و ناصری و یاری نباشد و نه ترساعت کننده بر وی از قضا
بی ذن خدای تعالی و بی امر و رضای او و کس او قیمت این نبود چون
دانند با امر و نواهی او و انتفاع نگیرند تو ایشانرا انداز و اعلام میکنی تا باشد
که ترسند و متقی شوند و از معاصی اجتناب نمایند و گفته اند لیس لهم
کلامیت مشتاف رود بر هودان و ترسایان که گفته اند انباء الله
و احباؤه **قوله تعالی** و لا تطرد الذین یدعونکم بالعداوة و البغیة و یدعون
وجه ما علیکم من حیسانکم من شیء و ما من حیسانکم علیکم من شیء
فقطردکم فتلکون من الظالمین جماعتی از مشرکان قریش رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفتند رسول را دیدند نشسته و نزدیک و صهیب و بلال
و حباب بن الارت و سلمن و جماعتی ضعیفا بود گفتند ای محمد تو بایان راضی

نزد

شده و اینرا زابدل ماکر فته اینرا زاد و رکن که ما را ننگ می آید که با تو نشینم
و اینان در مقابل ما نشسته باشند تا ما بیاییم و بتوانیم آریم و این بر سبیل
و خدیجه گفته تا محمد صلعم ایشانرا از خود دور کرد و در این جماعت نیز دوی
زوند و ایمان نیارند و وی تنها بماند حق تعالی از کید و مکر ایشان خبر داد
سلمن فارسی رحمة الله علیه گفت با جماعتی ضعیفا چون بلال و صهیب و مانند
ایشان با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که اقرع بن حابس قحطی
و عقبه بن الحارث با ما بر گشته گفته محمد ما را بیشتر آنچه منع میکند از ایمان
تو و آید شد نزدیک تو حضور اینانست تو دانی که ما را عیب است
با ایشان نشستن اگر اینها را رد کنی ما پیش تو آیم و بتوانیم آریم چون اینان
جماعتی که ایان زنده پوشانند و ما را ننگ باشد از مجالست ایشان
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما انما بطارد المؤمنین من اینانرا بر افرام
که اینان مؤمنانند گفته نوبتی نه که روزی ما را باشد و روزی ایشانرا
گفت نکند گفته اینانرا فراتر کن تا ما بر تر نشیم و بروایتی دیگر است که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم سمت کرد از حصص بر ایمان ایشان تا نوبت نهد و برین
قرار دادند گفتند این قرار بر جانی باید نوشتن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
امیر المؤمنین را حاضر کرد تا قرائت نامه نویسد حضرت آید و این آیه آورد و گفت
مران و دور گردان از نزدیک خود و انانرا که خدای خود را میخوانند مباد
و شبانکا بعضی نماز مباد و نماز شام مگذارد بجهت چون نماز در لغت
و عبادت عجب نبود که دعا و شروع نماز باشد امام محمد باقر علیه السلام گفت
قرآن خواند مباد و شبانکا مراد ایشان از این است خدا و رضای وی

باشد آنکه گفت ای محمد تو چگونه برانی ایشان را که از شمار ایشان بر تو چیز
نیست و از شمار تو بر ایشان بلکه حساب هر کس بر وسعت نه بر دیگری تا برانی
ایشان را که اگر تو چنین کنی از جمله ظالمان باشی **فَمَا تَعْبَأُكَ اللَّهُ فِتْنَتًا**
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا لَئِن لَّمْ يَأْتِكُمْ
بِالشَّاكِرِينَ حق تعالی درین آیه بیان کرد حالت ابتلاء هر کس بدگری
و گفت همچنین بیان کردیم و بیان نمودیم تو آنرا از ابرویشان و در شمار
بتوان آنرا نادر و ایشان در پایه حال آنکه در دوران فقر و فاقه خود کسب چیزی
صابران بمانند و توان آنرا در حال درویشان مکنند و در حال خود میدانند
که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرد شکر کنند تا مژدهشان گران بمانند و چیزی
آنست که خدای تعالی گفت من امتحان و ابتلا کردم این اثر او تو آنرا از
بانکه عوض مال و احوال ایشان و در ویش از پایه قربت و مجالست رسول
دادیم تا ایشان تمسای مثل حال ایسان کردند و خواستند که از آن تمسای نرسند
و منزلت ایشان از این بهره بود بسیارند تا مغالطه زنند و خدایتی کنند و دران
پایه فراموشی کنند من نگذاشتم و خصیت ندادم باین فرستادم تا کار
ایشان چنان شد دران حسد که گفتند اهؤلاء من الله علیهم ایانند که خدای
از میان ما برایشان منت نهاد و این توفیق داد آنکه خدای تعالی جوار داد
از اعتراض ایشان و گفت خدای تعالی عالم است بانکه شکر نعمت او کنند
و شاکر او باشند ابو سعید خدری گفت که با جمعی ضعیفای مهاجر در مسجد
نشسته بودیم و از بر سبکی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی می پوشیدند
از ما قرآن میخوانند و ما سماع میکردیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و ایستاد

چون آن خواننده رسول را بدید خاموش شد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم بر اسلام کرد و گفت شما در چه کاریه گفتیم یا رسول الله قاری قرآن
میخوانند و ما سماع میکنیم رسول گفت از امت من جماعتی را بدید آوردند
که برافزودند که با ایشان نشین و صبر کن آنکه باید و در میان شبست
و در نشستن خود را ما برابر کرد آنکه اشارت کرد که هر دو من حلقه شوید
ما کرد رسول حلقه شدیم رسول در آنجا که کرد و گفت انشروا بضعفاء
المهاجرین بالنقد التام لیس القیمه بشارت شمار ای درویشان مهاجر
گفتند بنور تمام فردای قیامت روز القیامت پیش از تو آنرا آنست
شویب نمیزد که مقدار آن پانصد سال باشد انس مالک گفت که رسول ص
گفت ابجاعت درویشان خدای مرا گفته است که با شما نشینم دران
صبر کنم شما آنانند که خدای را میخوانند بسیارند و شبانگاه مجالست شما محال
انبیاست و صالحان که پیش شما بوده اند این عمر گفت روزی
با جمعی نشسته بودم امیر المؤمنین علیه السلام بود و سلم و بلال و صهیب و غیره
بگذاشتند گفتند یا ای کاش که شمشیر حاجبی خود بگیرد از گردن این چهاران
که دشمن خدا اند ابو بکر حاضر بود گفت این سخن گرامیکو میدم قریش را رسید
قریش را خبر بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید گفت یا ابابکر برو و ایشان
عذر خواه و دل ایشان خوش کرد آن اگر ایشان بر تو خشن گشتند
خدای تعالی بر تو خشم کرد او باید و گفت یا علی از بهر خدای دلخوش کن
از آن سخن که من گفتم اگر در دل تو از آن چیزی مست امیر المؤمنین گفت
من دل خوش کردم در دل من چیزی نیست از ایشان همه عذر خواه نزد

ایشان رفت و از نشان ممد عذر خواست **قوله تعال** **واذا جاءك**
الذين يؤمنون با یا ایها الذین آمنوا فصل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسیة الرحمة
انته من عمل منکم سوا جنتها الله ثم تات من بعد واصح فانه عفو
رحیم. **وذلك فضل الايات** ولستین سبیل الخ **مبین** عذر کتبت
آیه در حق آنان آمد که خدای تعالی بفرستد ایشان را از طرف ایشان و هر که رسول
ایشان را بخواند یا ببرد یا ابتدا اسلام کردی و گفتی الحمد لله که دست
من خدای تعالی بر من میگرد و مرا فرمود که ابتدا اسلام ایشان من کنم عطا
گفت آیه در حق امیرالمؤمنین آمد و حمزه و جعفر و عمار با سر و سببی از صحابه چون
ابوبکر و عمر و عثمان که بنزدیک سینه آمدند و کفشد با کف می کردند آیه از آن
توبه میکنم اکنون خدای تعالی توبه را قبول کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون
میبود جبرئیل آمد و این آیه آورد و آیه اول مطاوع این آیت است اما بر عموم
حاصل کردن اولیتر است خدای تعالی درین آیه رسول را فرمود بتوبه مؤمنان
و احترام ایشان و پایه نهادن بسیدان ایشان و گفت چون خوانند
آنانکه من آیات من ایمان لرزید بگو ایشان را که سلام علیکم سلام بر شما باد
و از همه آفتها سلامتتان باد آنکه فرمود رسول را که ایشان را امید ده و
دو خوش کردن و بلوی که خدای تعالی بر خود نوشت است از آیات
گفته که خدای تعالی چیزی بر خود نوشت و چیزی بر تو نوشت آنچه از آیات
و تکلیف است بر تو نوشت کتب علیکم الصیام و کتب علیکم القصاص
و رحمت بر خود نوشت از بهر تو کتب ربکم علی نفسیة الرحمة اگر با حق صبیغ
و شفقت تو آن افعال و فالنتی اولیتر که با کرم و فضل خود آنچه بر خود نوشت
فان

و فاکند چون کجایان تعلق داشت از روزه و قصاص گفت که من ملفظ
مجمول یاد کرد و گفت کتب علیکم چون بر شما نوشتن چون بر رحمت رسید
گفت که من نوشتم حواله خود کرد و گفت من نوشتم کتب علی نفسیة الرحمة
در شراب قطیعه فرمود و سقوا ماء حیمه **فقطع** امعاء هم گفت و خیار را
ابی کرم بدینند که امعاء و رودهای ایشان پاره کرد و اند و چون شراب
وصل رسید گفت من دهم و با هیچ غمخیز برسل و فرشته مقرب کلام
و سقیم بنهم شرابا طهورا ابرهیم عا **مخبر** رخوری خدای حواله کرد و گفت
و اذا مرضت فهو یشفین چون بخورش شد صحت و شفا بخدای حواله
کرد و هو یشفین آنچه فعل خدای بود چون در روخی و کراهتی بود حواله نکرد
و ادب نگاه داشت و آنچه در و راحتی بود بخدای حواله کرد و سبب
از آنکه هر زشتی و ناشایست که از وی در وجود آید همه بخدای حواله
کند نویسندهگان چهارند کرام الکاتبین که اعمال تو نویسنند و حفظ که
احوال تو نویسنند و فدا که احوال تو نویسد و خدا که رحمت با کمال برای تو نویسد
آنچه قلم نوشت از آنچه بود بحواله **ما شاء** و نیت و آنچه کرام الکاتبین
و حفظ نویسنند از آنچه بود **بیدل** الله شیئا تم حسنات و آنچه خدای
نویسد کس از آنچه کند و تبدیل بر و راه نیاید **بیدل** القول و ما انما بظلام
للعبید آنچه خدای تعالی نوشت لامحاله بیاید و از آنغیر نبود سلیم عن اصفا
گفت نامه نویسن بلفظ نوشت که **انته من سلیم** و الله لبسر الله الخ **الجم**
بهد بر داد بر هر سیر و بنید اخت بلفظ برداشت و بر خواند و پیش کتب سلیم
آورد و اسلام آورد و گردن نهاد آنچه که املا کسند سلیم بود و نویسنند

فقطع

اصف بود و بر بنده هر چه بد و خوانند مطیع چند ان کرامت بدید آمد که مشا
ساله کفر مطیعین با چیز شد عجب میباشد که انجا که قدم غنایت باشد و لوح لوح
رعایت باشد بداد و خزانة عزت باشد خواننده رحمة للعالمین باشد
که هفتاد ساله و سوسه ابلین باطل شود و نوشته من سراسر کتاب
منست تو کی تکلیف منست بر تو کی رحمت منست برای تو انچه کتاب منست
در دست گرفتنی با جرم انچه رحمت منست دست نبرد تو کنم اگر انچه از تو بی
در وجود آید بجای و نادانی نگیرم از تو در گذرانم اند من عمل منکم سوء بجهالة
کار چنین آمد و حکمت چنین راه داد که هر که او بدی کند جهالت و نادانی یعنی
حلال از سر ام نشناسد بقصوبت آن جاهل باشد انکه توبه کند از سر آن
کناه و مصلح شود انچه کبنا ه افساد کرده باشد توبه اصلاح کند بر گذشته
پشیمان شود بر ایند غم کند که مانند آن کند خدای تعالی از زنده و مهر است
بیا مرزد و بار پوشد رحمت کند و بخشاید و کذالك و ما هم چنین شنیدی
ایات مفصل کثیر و تفصیل و هم از آنجا محضین که درین سوره تفصیل ایات و معنیات
کردیم و دلایل و حجج مشرکان همچنین تفصیل و هم میان نیم ادله و حجج را برای اهل
حق در اهل باطل و نادانی هویدا و روشن شود بر آنکه ایشان مجرمان و کفیان
کار اند قوله تعالی قل انی نهیت ان اعبدوا الذین تدعون من دون الله قل
لا اتبع اهلوا کفره قد ضللت اذا و ما انا من المهدین قل انی علی بینه
من ربی و لذبتهم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحكم الا لله بعض الحق
وهو خیر الفاصلین قل لو ان عندی ما تستعجلون به لفتی الامر لنبی
و بئیکم و الله اعلم بالظالمین خو تعالی رسول را فرمود که مشرکان را

کوی

بکوی که مرانمی کرده است خدای و زجر کرده از آنکه معبودان شمار راستم
بدون او و نیز گفته است بگو که من متابعت اهل هوا شمانم چرا که اگر کنم گمراه
باشم و از جمله مهتدیان و راه یافتگان باشم و بگو که من بر مینبوی و حجتی و بصیرتی ام
و شما بروغ میدارید و تعجب میکنید و میخوابید و آن نیز دیک من نیست
و بدست من نیست من تعلق ندارد ان بخدای تعلق دارد حکم بران جز او را
نیست حکم کند بحق و راستی و او بگورین حکم کند کانت الیه دلیلست
بر آنکه خدای تعالی قضا بکفر و محصیت کند و آن برضا و قضای او نباشد
از بهر آنکه گفت خدای قضای حق کند و کفر و محصیت باطلست باید که بقضای
او نباشد آنکه گفت بگوی این کافر از آنکه انچه شما بان استعجال میکنند
من بودی و نیز دیک من بودی مردمی و میان من و شما کار محکمه و تمام شد
و از برای شمار برستی و لیکن برست من نیست بفرمان خدایست و خدای تعالی
عالمه است بظالمان و احوال ایشان که اگر تعجب عذاب باید کرد و گرفت
باید و محصلت بچه تعلق دارد قوله تعالی وعنده مفاح الغیب لا یعلمها
الا هو و یعلم بما فی البتر و البحر و ما تسقط من و رفه الا یعلمها و لا احبته
فی ظلمات الارض و لا یطیق الا یابیر الا انی کتاب مبین انکه گفت
چگونه چنین باشد که هر چه در زیر پرده غیبست بعلم اوست و کلید آن
نیز دیک اوست و راه کشایش آن باعلام و اخبار اوست از وی توان
شناخت و از وی توسل تو انمرد و بغیر از وی کسی دیگر نداند برای آنکه هر که
عالم بعلم باشد انچه دانند از طریق دانند و چون بغیب طریق نباشد او غیب است
مفسر ان خلاف کردند که مراد بفتح الغیب چیست عبدالله عمر از رسول

که عیدی کردند ایشان را و این عید عبادتی فرمودند ایشان آن عید بهیو
لعب سیر کردند الا است محمد که ایشان در آیدنها و اعبادتها و نماز و
عبادت صرف کردند دست از تینان مبارک ایشان مغرور و فزونی
و پندده و موعظه کوی ایشان از این قرآن ناکر و کرده نشوند و بلاک نشوند
و بعد از این سیر و نشوند هر نفسی که عملی کرد با بشند بسبب آنچه کرد باشد
که بدون خدای تعالی نفس را متاعت کرده باشد و از حد در گذشت هیچ
یاری نباشد که یاری وی کند و هیچ شفیع که از هر وی شفاعت کند در این
خواهد نفس خویش را باز خرد هر چه ممکن باشد یعنی تقدیر کرد دنیا و هر چه در دنیا
در آن روز ملک او باشد خواهد که خوشتر از آن عذاب باز خرد از دنیا و قبول
نکند و باز فرود شد ایشان انانند که ما خود و مغذب شد بعد از خود
و ایشان اثری باشد از آب کرم یافته و غذای مولود ترسانند این
شراب و عذاب ایشانرا بنظر نباشد بلکه بعد از آن باشد و سبب آن کفر و ظلم
باشد که در دنیا آورده باشد و کرده در خیر است که اهل دوزخ سالها
سیار از کشتی فریاد کنند ایشانرا اطعمی آرند از ضریح و آن نوعیت
از خار که آنرا شتر خاره گویند از آتش تا از آن بخورند آنکه تشنگی بر ایشان
غالب شود سالهای بسیار فریاد کنند از تشنگی کاس بدست ایشان نشند
از آب یافته چون بنزد یک می خود بر نه گوشت وی ایشان در آنجا افتد
از گرمی چون باز خوردند معای ایشان پاره پاره شود چنانکه فرمود و مقول
ما و حمیما نقطع امعاءهم قوله تعالی قل ان ادعوا من دون الله سائلا
یفعلنا ولا یضرنا و نزل علی اعقابنا بعد اذ هددنا الله کالذی استهونوه

الشیاطین

الشیاطین فی الارض حیوان که اصحاب یدعونہ الی الهدی ائمتنا قل ان
هدی الله هو الهدی و امرنا بالنسلی رب العالمین و ان اقموا الصلوة
واتقوا و هو الذی یصلحکم و ان یرحمکم و ان یرحمکم و ان یرحمکم
گفته گویا ایشانرا که ما بقول شما و دعوی شما ترک خدای کنیم که آفرید کار ما
و شماست و جمله خلائق و نفع دهنده و سود کننده است بر نفس او در دنیا
و آخره و نخواهیم و پیرستیم بدون خدای چیز را که ما را نفع ندهد و مضرت
نکند و بر سود و زیان ما قادر نباشد اگرش پرستیم سود و نفع تواند کرد و اگر ربا
کنیم زیان تواند کرد در سبب انکار استغنام است یعنی هرگز نخواهیم و پیرستیم
و هم چنین گوی که هرگز بود که ما را باز کرد اندید یا باز کردیم بر همان عقب که آمد
باشیم پس از آنکه خدای تعالی ما را هدایت کرد و راه نمود یعنی پس از آنکه ایمان
آورده ایم کافر شویم چون کسی که او را شیطان گمراه کند و سرکش تر کرد
او را در زمین و او چیران و سرکش بود با چنین حالتی او را یاری نباشند
که دعوی نکند بر راه راست و گویندش با نبرد یک مالتی تا دست
تو گیریم و ترا بر راه بریم تا او معذور نباشد که اگر از جانبی گمراه کنند بود
از جانبی دیگر راه نماینده بود و باین همه کوشش باره نماینده نمند و فرمان او
نبرد آنکه گفت گوی ای محمد که راه نماینده و هدایت کننده خداست
و هر چه از هدایت و دست ضلالتست ما را هدایت خدای فرموده اند
که گردن بنیم و منقاد شویم فرمان خدای را برود که عالمیاست و گفته اند
ما را که نماز سبای داریم و از خدای تبرسید با جنات معاصی او که است
آن خدای که حشر شما با او خواهد بود قوله تعالی و هو الذی خلق السموات

والأرض بالحق ولعم يقول كُنْ فَيَكُونُ قَوْلَهُ الْحَقُّ وَاللَّهُ الْمَلِكُ يُومِرُ
بِنَفْخِ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ اوست آنضالی
که آسمانها وزمین آفرید بجز نبی باطل غرض او حکمت و صواب و صلاح خلق بود
بعیب و لغو نیافرید و باطل چنانکه گفت و ما خلقنا السماء والأرض و ما
بینهما باطلا و گفته اند که بحق آفرید یعنی بکلی حق که کن است و یاد کن ای محمد
روزی را و تا برسد از خدای تعالی در روزی که گوید جمله چیزها را که کن جان
و حادث شو باشد و حادث کرد و در این امر حقیقی نیست بلکه عبارت
از تشبیه و تکوین موجودات بر سبب تشبیه با کسی که چیزی خواهد که باشد گوید
بباشن باشد و در وجود آید گفتار خدای حق است و ملک پادشاهی
او راست این حکایت خطاست با صواب یعنی با قابلهای آدمیان
در وقت باز آفریدن و روا بود یعنی که گوید خلق را کن یعنی باشن باشد
گفتار حق و راست پادشاهی او راست در روزی که در آن روز صور
در دمنند و اوست پادشاهی نمان و اشکار او اوست محکم کار و در گفتار
و دانا بهم چیزها در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت شب معراج
اسرافیل را دیدم صور در دهن گرفته و آن بر شکل سروی است سروی در دهن
گرفته و آن سرو دیگر مقدار چهل هزار گز بود در زیر عرش او چشم در زیر عرش
کشیده بود چشم بلرک چشم چند گاه است تا این صور در دهن گرفته است
گفت از آنوقت که خدای تعالی عالم را آفریده است او صور در دهن
نهاده است تا فرمان خدای کی در رسد که صور در دهن و صور یعنی
قرن باشد یعنی سرو بیان آن خبر رسول است که گفت کیف انعم و صاحب

القرن

القرن انعم القرن قولها تعال و اخذ قال ابراهيم لانيه ازر انخذ اصنامنا
الهة اني اريك وقومك في ضلال مبين محمد اسحق و کلبی و ضحاکی گفته
نام پدر ابراهیم تاریخ بود و او از دینی بود از دینهای نام او کوز و معنی او
دلعت ایشان گز بود و این اسم ذم بود و گفته اند که از زمان بت است
پس بر معنی چنان بود که انخذ اصناما و اصحاب باراد و روایت
یکی آنکه از زمان جدش بود از قبل مادر و روایت دوم آنکه نام عمش بود
و جد او عمر اعراب پدر خواند و این چنین است برای آنکه درست
شده است که در آن رسول صلی الله علیه و آله وسلم همه تا آدم مؤمنان
بوده اند هم بر سبب عقل و هم بر سبب نقل اما دلیل عقل آنست که اگر در آن
ایشان کافر باشند مردمان از انقراض بود از قول کردن قول ایشان
و امثال امر ایشان و هر که که ایشان دعوت کنند کافران باسلام
و کفر بر ایشان عمیقند کافران گویند که این عیب در شما و نسب شما
و پدران شما حاصلست دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را بخش خواند و آنکه او را
بناک کردن بخش فرستاده بود و باید که بخش خود و ناپاک را داده نباشد
و اما دلیل نقل قرآنست که خدای تعالی میگوید و نقلت فی الشاگردین
بر سبب منت و تعداد نعمت گفت بدو که ما ترا در شب ساجد امکنیم
اگر ساجدان اصنام باشد این منت و نعمت نباشد بلکه مسخعه بود دیگر
آنکه از اطلاق ساجدان جز ساجدان خدای ندانند و دیگر خبر صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود لا تزل یقلبنا الله من اصلا اب المطهرین الی ارحام الطاهرات لکن
بدستی بدست الجاهلیة اگر در میان ایشان کافر بودی و از نظر هر وصف

نشانی کردن که کافر محسن بود میگوید یا دکن ای محمد آنکه چون ابریم گفت
رسول تو بیخ و تفریح و ملاست بر خویش را یعنی عیش را یا جدهش را از قبل مادر
آرزو نامش بود که ای پدر ترا شرم نیست که بنانی را که خود میتراشی و میسازی
بخدای میگری من ترا و قوم ترا در ضلالت و گمراهی مویدا و روشن
می بینم و بت آن بود که مصور بود بصورت آدمی و آن چنان بود که از بت
ترا شرم و بت می تراشید و باریم میداد که بار بار سپهر میفرودش
او بیوردی و رستی در پای آن بت نسی و میکشید در زمین و میگفتی
که میخورد خدای را که نشود و نمی بیند و بچکرانفعی و ضرری از او نیست آنکه
بیوردی و پیش از آنرا خستی و گفتی که کسی میخورد مردم شکایت ابریم مابوی
کردند چون او از ابریم سب آن رسید ابریم گفت شرم میداری که آن
جماد را بخدای گرفته ای را که در غایت ضلالت میان قولی و کذلک
ترجمه ابریم مملکت السموات الارض و لیجسون من الموقنین همچون
که ما با نمودیم ابریم را و تعریف کردیم با در ضلالت از روضه عبادت
اصنام مخمین با نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا بان تعریف و اعلام از بتها
بتر کرد و با نولی کرد و از جمله موقنان و عالمان شد در اخبار آمد راست
که خدای تعالی ابریم را در محرابی بر داشت و حجابی پیش او بر گرفت و در پای آسمان
بر کشد تا زیر آسمان یعنی تا زیر عرش با و نمود و جای او در بهشت با و نمود
و حجابی می نهاد بر داشت و از زمین اول تا زمین ششم با و نمود تا او عجیب
آسمان و زمین برید و خبرست که میروز در خاطر ابریم گذشت که من رحیمتر
از اهل زمانه ام بر زمین حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و بر احوال بعضی خلق مطلع

که

کرد ابریم گفت اللهم حمی علیهم حمی خدای تعالی گفت آن رحمت گجا شد که ترا
بر خلق بود انا الرحمن بعدای ملک و مصرعین امیر المؤمنین علیه السلام از رسول صلعم
روایت کرد که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با بریم نمود و مردی را
برخصیتی بود و عاگرد بهلاک خدای تعالی او را دعا کند خدای تعالی گفت با ابریم
رد کن که تو مردی مستجاب الدعوه و کار این نیکان با من از سر و سر پرو نیست
اما تو بر گشتند و من از ایشان قبول کنم و اما از ایشان مراندگان هیچ مقدس
با شستند و اما با پیش من آینه بقیامت اگر خواهم عفویشان کنم فضل او اگر خواهم
عفویشان کنم بعد از ابریم دعا کرد بر ایشان و گفته اند ملکوت آسمان آفتاب ماه
و ستارگانست و ملکوت زمین کوه و آب و درختان و نباتت و این آفتاب
بود که او از خار بیرون آمد چنانکه گفت قولی فلما جرح علیه اللیل را حی
لوحک کبکال هذا ریح فلما اقل قال لا احب الا لیلین عامه علماء برانند که ابریم
در روزگار نبرد و کنگان زا و از میان مولد ابریم علیه السلام و طوفان نوح هزار سال
و دو بیت و نشت و در سال بود و از مولد او تا خلق آدم سه هزار و شصت و سی و
هفت سال بود و فرود از فرودان سام بن نوح بود چهار بیست و سه سال و کنگان بود
چهار کس با شاه همه زمین بودند و کافری نبرد و بی کشتند و من بی سلیمان دوم
ذوالقرنین اولین کسی که تاج بر سر نهاد و جباری کرد و فرود بود و خلق را با عبادت
خود خواند که بنان و سخنان او را گفته درین سال فرزندش در وجود آید که درین اول
زمین بگرداند و ملک تو بردست او بشود و بهلاک تو بردست او باشد
سدهی گفت نبرد و شبی در خواب دید که ستاره بر آمد و چنان نور از او فشانست
که روشنایی آفتاب و ماه را غلبه کرد تا هیچ کدام را نور نماند نبرس این خبر را به

معبان و کاهنان را بخواند و این خرابی از ایشان برکشتند این بخت است
بر آنکه در زمین تو اسال فرزندی بدید آید که ملک تو بردست او بشود
و خانه تو بدست او باشد تا چون زادند که در کاشنا زانگشته و بفرمود که درازا
از زمان جدا گردند و هر جا نگرند که مردان با زبان خود خلوت سازند
محمد بن سحر گفت مادر بریم در بوقت بالغ نبود و بمقام آن رسیده بود
که او را فرزند باشد بر این سیم با او موافقه کرد بار گرفت و کسی را بومی نیتی
و شهرتی نبود سدی گفت که نزد در بوقت که این سخن بشنید از شهرت
آمدند و کس آنکه آشنند که بشهر رود پدر بر این سیم از جمله قرآن بود و کل اشهاد
نمود در حاجتی افتاد بشهر بر چکس اعتماد داشت پدر بر این سیم را بخواند بفرمود
که بشهر رود و آن کار با تمام رساند بشرط با خانه نشود و با اهل خویش موافقه
کنند او گفت ایمن باش که این سخن نباشد پدر بر این سیم بشهر رفت و آن کار کرد
و با خود گفت بروم و نکاسی کنم تا احوال خانم جوئست و بر کردم چون بجانانند
مادر بریم را دید خود را آنکه نتوانست داشت با وی موافقه کرد و با سیم
بار گرفت پوشیده میداشت چون محل وضع حمل بود در شب بصر آمد و بار
بنهاد و بر این سیم او خرقه سجید و در شکاف نهاد و سلی در پیش او نهاد و بگوید
و پدر بریم را خبر داد و اجتماع نمود و گفتند که آن مولود و دووشن زاده
بر سیم در شب از روی کجا بر میاید و او را شنید ای بریم را خدای تعالی
در غار می پرورد تا کما را چون یکساله شد و یکسال چون ده ساله شده بود چون
پنج سال بر آمد بریم بر شکل مردی شد مادرش برش را خبر داد او را بدید غاوه
شد رو اینست که هر وقت مادرش ویرا میدی انگشتان خود می مکیدی درش

گفت

گفت تا ازین انگشتان چوبی مکید رفت و انگشتان وی مکید در کی آب بود
و در کی شیره و در کی ضراب و در کی روغن کا و تا آنگاه که بالید و نزرگ شد
روزی مادر را گفت ای مادر من بخت خدای من کیست گفت من گفت
خدای تو کیست گفت بدت گفت خدای پر م کیست گفت من ندانم
پدرست و اندر بیلد و پدرش را گفت پدرش بیاید و فرزند را بدید بر سیم
از و سوال کرد و او گفت خدای تو مادر است و خدای مادرست مگر گفت خدای
گفت نزد گفت خدای من و کیست گفت نزد و پادشاه است گفت همچون
گفت بی گفت پس خدای او کیست گفت خدای من باش که او را از غار
پهرون آورد تا غرور کرد که آفتاب فرو شد کا و و کوسفند و شتر و بوی
بشهر نهاد و پدر را گفت این چیست گفت این شتر کا و و کوسفند است
گفت لابد این را چاره نیست از آنکه او را خالق و آفرید کاری در وی
دهنده هست و این روزی دهنده آفریننده آنست که چند سال در غار
از انگشتان مادر روزی داد درین بودند که شب را آمد و ستارگان بدید
آمدند او بنگرید آسمان و ستارگان دید که پیش از آن ندیده بود و ستاره
بزرگ روشن دید گفتند نه بود و گفتند مشتری بود گفت پدر را
این خدای منست بعضی منسره ان گفتند که این سخن آنکه گفت که در میان
مردمان آمده ما ایشان اختلاط کرد و بعضی مردمان را دید که ستاره می پرستند
او بر سبیل فرض و تقدیر گفت که این خدای منست و اگر خدای بود حرکت
و زوال و غیب رواند چون نگاه کرد این ستاره فرو شد بدت
که آنچه حضور و غیبت بروی روا باشد خدای را نشاید چه آن حکمت

چنان علامت حدوث بود و محدث را محذوف باید گفت لا اقلین
دوست دارم فرو شوند که از گفته اند از هر دو این در زمان مهلت نظر گفت آنکه
که خدا بر ایشان سخت و نظر کرده بود برای آنکه ممکن نیست که توان گفت که خلقی
از بیم را عارف فریده بخود یا عطر و روی در وی افرید لاجله که کتاب
علم کرده باشد بنظر و عادت نظر آن مجوز آن باشد چنانکه یکی از ما نظر کند
در حدوث اجسام تقدیر کند که قدسیت و گوید که هست هدیه با آنکه در یکجا
ادوا خواهد و چون نظر او در قدس عباد کند از آن جمع کند بدین و بدانند که چون
قدیم نباشد لاجله حدوث بود **قولی ثانی** قلنا رای القوم با رضاء قال هذا
رقی قلنا اقل قال لان لم یفد فی رقی الا کون من القوم الضالین
قلنا رای الشمس با رضاء قال هذا رقی هذا اکبر قلنا اقلت قال باقوم
برجی مقیالمشکون **ای** و حضرت **و** **حکم** **الذی** **فطر** **السموات** **والارض**
حقیقا **وما** **انما** **من** **المشکون** **پس** **الکاه** **که** **ماه** **را** **دید** **که** **ماه** **بر** **روز**
از ستاره بود و رؤس گفتند **بنا** **بر** **وجه** **فرض** **و** **تقدیر** **گفت** **این** **خبر**
منست چون او نیز فرو شد گفت این **بصلا** **حیت** **المیت** **ندارد** **خدا** **ای** **استفا**
کرد و از توفیق و طلب لطف کرد و گفت **لان** **له** **یدقی** **باول** **گفت** **لا** **احب**
الافلین چون علامت حدث دید بر آنست که او آینه است چون ماه را دید
در حرم نور و عظم پیش از ستاره گفت بنگرم که این چیست چون نه علت
و نه معلول بود گفت این کارش ازین نیست دلیل دو شد گفت بهر حال جز از خبر
خدا ای و برورد کاری است اجزا و با و زیم با و التها کرد و طلب بر آیه و توفیق
از کرد و گفت اگر خدای من مرا با من گذارد و توفیق و هدایت نهد فرو مانم

ان میدان

و این میدان بسزایم و ازین پادان جان کناره عظیم و از جمله که انان باشم
درین بود که فایده و سرمنگ و خسر و سیارگان از مطلع خود که صبح صادق
سر بر آورد و از گفت این حاجب و پیش و نورانی باشد که نور او همه
آفاق برسد و از همه پیشتر باشد چون سپر زرین افق تاب طلوع شد پوی
زین را بنور خود منور کرد و بهر جایی و بقعه بنافت و بهر جزوی از اجزای عالم
از وی نصیب یافت بحکم از همه پیشتر و بنور از همه پیشتر و تقدیر از همه بلند تر
با این دستی باز می آید تا چه ذوق دارد گفت **بنا** **بر** **این** **بنا** **کبر** **این** **بر** **این**
خدا ای منست این بزرگتر است چون این نیز فرو شد و کبر حرم و علو قدر او را
حمایت نکرد ازین آفت بر آنست که هر چه از جنس و شکل او باشد مثل او باشد
از سر روی برداشند و گفت ای قوم من **بنا** **بر** **این** **بنا** **کبر** **این** **بر** **این**
می پرستید و بجز آنکه می آورید و از همه تر کرد و گفته اند که از سر
این بر وجه تسمیه و تحریه گفت بر آنکه ستاره پرست بودند و خواست
که ایشان را تنبیه کند و با ایشان نماید نقص و عیب معبودان ایشان گفت
بنا **بر** **این** **بنا** **کبر** **این** **بر** **این** **بنا** **بر** **این** **بنا** **کبر** **این** **بر** **این**
نگر که می آید و میرود و می شنید و بر بنیادهای معنی آنکه چنین بود و
نشاید چنانکه در خبر آورده اند که یکی از خواریان بجایی رسید که است
می پرستیدند خواست که ایشان را منع کند اما دانست که ایشان قبول کنند
از آنکه تا بزرگ شده بودند آن دیدند بودند ایشان را گفت ایان معبودان
شما اند ایشان را بنگو باید پرستید تا بوقت در ماندن شما را فریاد رسند
ایشان گفتند این نیکو مرگ است که تا از نصیحت میکنند بحسب عبادت معبودان

ما و گفت او شنیدند پس از آنکه مدتی ایشان را بگفتی رسیدن او آمدند و حال
باز گفته گفت وقت آنست که خدا مان شما شمارا فریاد رسند و آن
عبادت های که آن که شمار کرده اید شمارا نفع کند بر و پیش تنان تضرع و
زاری کنید تا شمارا فریاد رسند بیاوند و در عبادت هفت فرمودند و تضرع
کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد پس او آمدند و در و بنا شد چون
دید گفت وقت آنست که سخن موثر شود گفت ای نادانان و کما انان بگفتید
که ایشان شنوند و نپندوند و نمانند و بر سود و زیان قادر نباشند و بر
که ما را خدای هست توانا و دانای و شنوا و مبین که چون بخوانند شنوند
بجوایند بد یعنی است حاجت بروی رو آنست بیاید تا بر کاه
شویم و او را بخوانیم که این طبیعت و آفت جز او نبرد آنکه گفته اند انیم تو او را
بخوان تا ما ترا بتوبت کنیم او دعا کرد خدای تعالی حاجت کرد و آن ملازمت
بگردانید ایشان بچکلی ایمان آوردند همین عرض ابرهیم آن بود که ایشان را
بر خطا و جهل ایشان بقبیله کند و در آیه دلیل است بر آنکه معارف ضروری
فیهست چه اگر ضروری بودی ابرهیم بدایت کار محتاج نظر و استدلال بود
ابرهیم چون ترا کرد از شرک تنان آنکه تو لا کرد و گفت ای و حجت صحیحی
من روی خدا آوردم که او نزدیک آسمان و زمین است یعنی روی عبادت
بر وجه اخلاص با فرید کار آسمان و زمین کردم و از جمله دینها و ملت های باطل
بگردانیدم و من از جمله مشرکان و بت پرستان نیم و ابرهیم تا تر آنکه در
تولای او معبود درست نیامد و از آنجا است که هیچ تولایی بی تقدیم ترا درست
نیاید نه منی که قدیم تعالی جلالت در کلمه توحید مکتلفا ترا چنین فرمود که بگوید

لا اله الا الله

لا اله الا الله بلا الله نفی راه توحید از خار و خاشاک شرک پاک فرمود
تا سلطان الا الله بروی گذر کند و در صدر دل برسد جان قرار گیرد **قرآنی**
و حَاجَةٌ قَوْمُهُ قَالَ لَئِن لَّا أَخْفِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ
بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
ابرهیم چون بر تنان استحقاف کردی و در سخن بای ایشان کردی و ایشان را
بر زمین می کشید و بکنار آب آوردی و بهنک و سحر می گفتی تا کم تر بود
چرا آب می خوردید قوم او با او درین معنی خصومت میکردند چنانکه خدای تعالی
از آن خبر داد و گفت و حاجت و قوم قوم او با او حجت آوردند و خصومت
کردند ایشان را بر سبب تفریح و علامت گفت شما با من خصومت میکنید در
خدای من و حال بران جمله آنست که مراد ایت کرده است و لفظ از آن
داشته تا او را بدلیل و حجت بر آنست ام و از دلائل ملکوت آسمان زمین
و من از خدای خود می ترسم از آنچه شما از ابا خدای شریک گفته اید و غیر ترسیدن
از بهر آنکه ایشان و نفعی ضروری توانند کرد و اما ستارگان را در با این
بناشد و من بر دلیل اقول و غرض بر آنست ام که ایشان مجد شدند و مخلوق
مگر خدای من چیزی نخواهد من سزاوار کاره چون در ویشی و جاری و در
و مانند آن که مشیت و قدرت خدای من باشد و گفته اند معنی آنست
که من از آنچه شما می ترسید از تنان غیر ترسیدم مگر خدای من خواهد که ایشان را
حیوة در آفریند و قدرت و ایشان را می و قادر کرد و اند و تمکین در فعل
کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف از جانب شوند و صحت آن دارند
که از جانب ایشان کسی را خوفی باشد آنکه ایشان را گفت خدای منی را

عظمت و دانایان بجهت معلومات برو جی که صحیح باشد معلوم او بود و معلومات
او را نهایتی نیست آنکه رسپل تجریر گفت ایشانرا بر نظر کردن که ای
شما هیچ اندیشه نمیکنید و نظر انکار نمی کنید تا صحت و صدق آنچه من میگویم
دانید و صحت دعوت بارائشنا سید **قولی** **و کیف الخاف**
ما اشرکتکم بالله مالکم یزول به علیکم کما سلطنا نافی القریین
احق بالامن ان کنتم تعلمون الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم
بظلم اولئک لهم الامن وهم مستذون انکه رسپل احتجاج گفت ایشانرا
که چگونه ترسم از معبودان آنرا که شما شریک ضعیفی کرده اند و باو شرک
می آرید و من ندانسته ام که از ایشان هیچ نفعی و ضرری نیست شما اولئک
که تبر سید از آنکه بخدای شرک می آرید و قادر و قاهر است و عاقبت
هر چه خواهد کند و کس او را مانع نتواند شد و شما نیز سید از آنکه شرک کرده
بخدای ایشانرا کرده هر چند بر آنکه خدای از بهر آن بر شما هیچ سلطانی و منیتی
ندارد و نفرستد دست پسر ازین دو گروه که ماییم و شما میدیدید تا کدام
سرا و تراست که این باشد اگر شمار اعلی و دانشی هست و دو پایه
دلیل است بر آنکه هر کس عمل و بی حجت باشد آن باطل بود و دلیل بر آنکه
گفته مناظره و محاجبه نماید کردن آنکه ابتدا کرد و گفت آنکه ایمان آر بخدای
و غیر آن و کتابهای او آنچه واجب باشد آنرا که تصدیق کنند و ایمان خود
باز بنوشند یعنی کفر و مراد از ظلم اینجا کفر است جمعی از صحابه چون سلمان
و عبد الله مسعود روایت کردند که چون این آیه فرود آمد مسلمانان بر سر آمدند
و گفتند یا رسول الله کیست آنکه او بر خود ظالم نیست پس این آیه را برخواست

اول

رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت خلاف آنست که شما گمان می برید این ظلم
کفر است نه فحشید که خدای تعالی حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقین
یا بنی که اشترک بالله ان الشکر لظلم عظیم بعضی از مفسران گفته اند که این آیه هم
حکایت کلام ابرهیم است چون محبت او در خصم خود و صحت مذمت
خود دلیل روشنی گردانید این سخن گفت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت است که مخصوص است با برهیم عکرمه گفت که مخصوصست بمهاجران
رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت آنرا که ایمان آرند و ایمان خود باز بنوشند
بکفر یعنی ایمان آرند و بر او استقامت کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا
ربنا الله تعالی استقاموا ایشانرا امن و ایمنی است و ایشان مهتمی در راه
یافته اند راه بهشت **قولی** **وتلک حجتنا الینها ابرهیم علی قومه**
ترفع درجات من نشاء لئن ربک حکیم عظیم ایشانراست محبت مقدم
که در آیه مشین رفت محاجبه او با قوم و علیه ایشان محبت محاجبه گفت محبت
آنست که گفت الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم میگوید که ما ابرهیم را نصرة
کردیم محبت و حجت او بر قوم ظاهر کردیم و این یادنی بود در علم علو مرتبت
و ارتفاع منزلت از ما و از منزلی عالی و محلی رفیع گرامت کردیم و ما بر داریم
و مبد کردیم درجه هر که خواهیم بر دیگران و آنرا که خواهیم باین درجای محض
گردانیم و خدای تعالی محکم است و دانای که نیکو کند و بصواب کند
و آنچه کند و فرمایند محض است کند و فرمایند **قولی** **و هبنا له اخیوتنا و بعضی**
کلاهدینا و یوحاهدینا من قبل و من جریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف
و عیسی و هرون و کذلک نجری الحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیمان

كُلِّمُوا الصَّالِحِينَ وَاسْمِعُوا السَّمْعَ وَابْصُرُوا بَصِيرَةً وَكَلِّمُوا الصَّالِحِينَ
باین نعمتی میکند که بر ابراهیم کرده است میگوید که ما ابراهیم را دادیم فرزندی
نامش اسحق و از اسحق یعقوب و او دوی و او را برای آن یعقوب گفتند که در
عقب عیض زاد بود و نامش را ابراهیم کردیم و نوح را پیش از ایشان ایت
کردیم یعنی بیان الطاف و توفیق در روزیاد کردیم و نبوة دادیم و از فرزندان
او یعنی نوح از ابراهیم که لوط پسر خواهر ابراهیم را در وی بود و گفته اند که از فرزندان
ابراهیم بود و این بر سبب تغلیب باشد یعنی لوط از فرزندان او است و او سلیمان
که پسر او بود و ایوب بن موسی که فرزند او است از اسحق و یوسف پسر یعقوب
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حقی یوسف گفت الکریم بن الکریم بن الکریم
این الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم موسی و هر و کنان عمران بود
و هر و کنان از موسی متر بود ما همچنانکه ابراهیم را خبر دادیم و بر توحید و نبوت
بردین و مجاهدت در راه معرفت همچنین فرزندان او را تا گفته اند مقصد
دانند و با واقعه کنند و کردند و یاد داشتیم چنانکه ما احسانی و نیکویی
که کنند و همچنین از فرزندان زکریا این دن و کجی پسر زکریا و عیسی پسر مریم بنت
عمران بن اسم و الیاس عبد الله مسعود گفت که او درین است و او را
دو نام بود چنانکه یعقوب اسرائیل گفتندی و دیگر معسران گفته اند که الیاس از فرزندان
هر و کن بود و این قول درست است البته بر نسق باشد آنکه گفت همه از جلالان
و میکان بودند و در آیه دلیل است بر آنکه حسن علیهما السلام از فرزندان
رسولند از آنکه ضای قحط عیسی را از فرزندان ابراهیم یا نوح متر دانستند او
بایشان از جمله مادر بود که او پسرناشت عجب از آنس که او را در کعبه عیسی

الکریم

پسر نوح بود و با چندین هزار سال که در میان افتاده باشد و رواند دارد
که حسن حسین فرزندان غیره باشند و میان ایشان و غیره خرافه نیست
اللهم العن من انك هذه المقالة و خبر است که مامون با علی بن موسی الرضا
شسته بود و گفت یا بن رسول الله و سلی توان گفت از کتاب خدای که تو
فرزند رسولی از صلب او گفتی گفت ای مایه منخو اسم قل تعالوا و آیه
سوره انعام منخو اسم و خبر خنده او و سلیمان گفت ذکر حیت گفت قل
تعالی حرمت علیکم اما انکم و بنا انکم گفت از کجا دلیل میکنند این آیه گفت
چگونه اگر رسول خدا حاضر آمد و دخترت را زنی از تو خواهد با و دوی
گفت چگونه ندانم و که باشد که این رغبت نکنند گفت اگر از من خواهد
مشا بلوی ندانم گفت چرا گفت اجاعست که فرزند فرزند خواهد از دختر
و خواهد از سیر بر مرد حرام است و دیگر آنکه اگر من زنی دارم و در خانه من غیر
آن زن از زنی نتواند کرد و گفت چرا گفت لقول تعالوا و حلایل ابنا انکم الذین
من اصلا انکم خدای تعالی گفت که اسماعیل را هم از فرزندان ابراهیم کردیم
و الیسع را که پسر اخطور بن عجز است و یونس بن مثنی را و لوط بن ماران و او
پسر برادر ابراهیم بود و او را بر سبب تغلیب در میان دوی متر و پدران وجه
دیگر از فرزندان نوح متر شده باشد آنکه گفت ما همه را از من غیر ان تفضیل داریم
بر عالمیان یعنی بر اهل زمانه خود هر غیره در روز کار خود به از امت
خود باشند زیرا که حکیم تقدیم مفضل کند بر فاضل از آنکه این حکمت
زشت بود اگر در روز کاری دو غیره باشند ایشان هم بر یکدیگر مفضل
باشند چنانکه ابراهیم و لوط در یک روز کار بودند و ابراهیم فاضلتر بود از لوط

فرزندان

پس او است که هر یکی را از ایشان تفضیل نماید بر امت ایشان **والتعالی**
 فمن آتاهم وخرزنا لهم واخلانهم وحببتناهم وهدیناهم إلى صراط مستقیم
 ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده ولو أشركوا لحبط
 عنهم ما كانوا یعملون اولئك الذین آتیناهم الكتاب والحکم والنبی
 فان یكفروا بها هوانا فسدوا وكن لنا بها قوما لیسوا بها كافرين اولئك
 الذین هدی الله فهدیم اقمه قولا استلکم علیه اجر الزهراء
 الا ذکر علی العالمین از پدران این پیغمبران و فرزندان و برادران ایشان
 که پیغمبران بودند یا اوصیا و اولیا بودند تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری
 مردمان از آنکه در مرتبه فرعون از ایشان بودند و در منزلت بدون ایشان
 ما ایشان را بر کزیم و هدایت کردیم و راه نمودیم بر راه راست از ایشان الطاف
 و توفیق و نبوة و آنچه ایشان بنو اب و نعیم رساند این راه دین خدای
 و هدایت اوست او راه نماید بان اهل کسبی را که خواهد و لایه قدیم تعالی
 هیچ فعل کند تا نخواهد برای آنکه هر که فعل کند عالم باشد بان و ساهی نبود و برای
 صحیح کند پس معنی آن باشد که هدایت او بی اراده نبود و در او نبود که آنچه نیرم
 ثواب باشد چنانکه در اول آیه است و کلا هدینا و نصله دنیا و این
 هدایت تو است بدلیل قوله و كذلك یخیر المحسن یعنی اما از آنکه خواهد ثواب
 و هدایت کند کان خیرش و اگر ایشان شرک آرند عمل ایشان باطل و مجربا شود
 یعنی عملی که کنند و کرد باشند بر وجهی بود که بران استحقاق ثواب نبود
 از بهر آنکه بنبر وجه ما سورا افتاده باشد آنکه گفت که ایشان امانند که ما
 ایشان را کتاب دادیم و حکمت و پیغمبری اگر آنچه است که اهل عصر توانید بیایند

نبوت ایشان کافرند ما موعول کرد و اندیم و باز که استیم بر لطف و توفیق
 که روی را که بان کافر نیستند یعنی اگر کافرند این قوم منبوت تو که روی
 و سینه از کاشکان من که کافر نیستند گفته اند مراد پیغمبران مقدم امانند
 که در ایشان گفت که خدای تعالی عهد نبوت رسول از ایشان فرارفت با و
 ایمان آورد و بعضی دیگر گفته مراد اینست که اگر اهل کفر نبوة تو کافرند
 من که روی را موعول نم از اهل زمین بر ایمان بود و اگر بر قوم حمل کنند که مراد جمله نبوة
 که رسول اصلی است علیه السلام ایمان آوردند پیش از عیسی او و از این اولیتر بود آنکه
 گفت ایشان امانند که خدای تعالی ایشان را هدایت داد یعنی نبوة و حکمت و کتاب
 پس تو که محمدی و قوم تو و امت تو هدایت ایشان اقمه کند یعنی بر سرست و طریقت
 و سداد و صلاح ایشان و بدو مراد شریعت نیست که رسول اصلی است علیه
 و آله و سلم در شرح مشایخ پیغمبری نمودند که گفت رسول را که بگوی این قوم را
 که من از شمارین عمل میکنم از گذاردن رسالت و راه نمودن هیچ مردی بخوابم و ملی
 طبع نمیدارم این میکنم و بگویم جز برای تذکیر و یاد دادن خدای جهانیان نیست
قول تعالی و ما قدروا لله حق قدره اخذ قالوا انزل الله علی نبی من شیخ من قبلنا
 انزل الكتاب الذی جاء به موسی نوراً و هدی للناس یخضعون له قرطیس
 سید و فها و یخضعون لکثیر او عظیم ما لکم تعلموا انتم و الاناء که قل الله لکم
 در تمام خود خضعت بلعینون مالک بن الضیف مردی جهود بود میاید و بار رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم خصومت میکرد رسول او را گفت خدای بر تو سوزند میدهم تو
 در توری می یابی که از آن شیخ الجبر السین خدای تعالی در عالم فرید را و او
 فریب بود و دعوی علم میکرد او را سخن رسول سخت آمد و در شتم شد گفت والله

سا انزل علی شریک من غیره خداوندی که خدای تعالی را هیچ چیز نفرستاد و از کتاب
و وحی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و لا علی موسی و نه بر موسی خدای تعالی
این آیه در شان او نفرستاد و گفت این کافران و جهودان شما خستند
خدا را و ندانستند برای معرفتش با اقرار کردند خدا را بقادری با عظمت بزرگ
او را حق تعالی او چون گفتند خدای تعالی هیچ آدمی از هیچ چیز نفرستاد و نه وحی
و نه کتاب محمد بن اسحق گفت جمعی جهودان رسول را گفتند کتابی مبارک را
از آسمان چنانکه موسی لواح آورد از نزد یک خدای تعالی که خدای تعالی گفت
یسألک اهل الکتاب ان یتزلک علیکم کتابنا من السماء می از جهود ایشان گفت
خدای تعالی تعالی هیچ نفرستاد و نه توره و نه انجیل بر موسی و عیسی خدای تعالی
این آیه نفرستاد و رسول را گفت بگوی ای محمد که کتابی را که موسی آورد و شما
از آن لاف میزدید که در آن کتاب نور و روشی و هدایت و میان است
مردمان را که فرستاده است و شما آنرا که خدا کردهاید یعنی آنرا که خدای تعالی بوسید
بعضی اظهار میکنند بعضی پوشیده میدارند آنچه گفت و صفت محمد است و احوال
و اوصاف منت نامردمان ندانند و مسلمانان را عیب نشوند آنکه مسلمانان را
رسول منت گفت که بیاموخت شمار از آنچه شما و پدران شما ندانستند آنکه رسول را
گفت اگر ایشان جواب ندهند تو جواب ده و بگوی خدای فرستاد آن
کتاب بر موسی آنکه را کن ایشان را تا در غصه و کفکوی خود بازی میکنند صوت
امرست و مراد تمهید است ایشان را یعنی ایشان را امرن بکن که من حق ایشان
برسم و گذران ایشان برشت گویند آنچه خواهد بود تعالی و هَذَا کِتَابٌ
انزلناه مبارک مُصَدِّقٌ لِّمَا بَیْنَ يَدَيْهِ وَلِنُنذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ

انزلناه

یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ آنچه تعالی وصف کرد
قرآن را چون جهودان و مشرکان از آن منکر شدند گفت این کتاب است که ما
از آن نفرستادیم کتاب مبارک که برکت و نبات و او بر است آرند
کتاب ایل است از توره و زبور و انجیل تا برسانی با و اهل کفر را و اما آنرا که
کرد اگر داد و بید و بر این او عبد الله عباس وقتا و گفتند مراد از جمله
زین است یعنی که و آنچه کرد در کرد او است و چون که در میان زمین است
همه زمین در گرد آن باشد و کبریا هم القری گفت برای آنکه زمین از زیر او
پهرون آورد برای آن که را تخصیص کرد که کعبه را نجاست و آن مقصد است
و اول شهری که سکون شد او بود و آدم آنجا فرود آمد آنکه گفت آنرا که
بقیامت اقرار و ایمان آرند ثواب و عقاب دانند در ثواب اغن شدند
و از عقاب خایف نظر و اندیشه را که رهنه ندهند بدانند که این کتاب حرام است
و از نزد یک خط است از آنکه عرب با وجود فصاحت و بلاغت که ایشان را
بود از معارضه آن عاجزند چون بدانند باین کتاب ایمان آرند و بر نماز
بجنگار محظمت کنند و مواظبت نمایند تعالی و من انظروا من افرقی
علی الله کذبا و قال اوحی الی و لیه یوح الیه شیء و من قال سا نزل
مثل ما انزل الله و لو تری الخ الظالمون فی عقرات الموت و اللذی کة
با سبطوا الیدیم اخرجوا انفسکم من الیوم یخرون عذاب الهمون بما
کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنته عن انیاته تسک برون ه کیت
ظالمه و بیداد که تر از آنس که او بر خدای تعالی دروغ گوید چون سبیل است او
مردی سجاج و کاهن بود پس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است و می از خدا

و بگفتند تا ایستادند و عذاب کردند و عمار را گوشه بریدند
تا ایشان رسول را صلی الله علیه و آله نامزد گفتند عمار ساید و گفت تا رسول
مرگ افزان عذاب کردند و گوشه بریدند برای تو من برانامه گفتیم آنچه
ایشان خواستند مرا توبه باشد خدای تعالی شانه در حق عمار این آیه و ما
من لفر بالله بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر
صدرا فاعلیم غضب من الله و لهم عذاب الیم یعنی عبد بن مسعود گفته
پیش از فتح مکه با اسلام رجوع کرد و خدای تعالی رسول را از بعضی کفار خرداد
و گفت اگر توبه نبینی ای محمد که ظالمان یعنی کافران در عجزات و شهادت موت
باشند و در حقی جان کنند در آن حال که فرشتگان دست گسترده
باشند و چهارگشاده برای قبض روح ایشان و ایشان را گویند بیرون کنید
جانهای خود را از تنهای خود یعنی جان برهید یا فرشتگان دست برایشان
گشاده فرشته غضب و عذاب و سواط بر پشت و روی ایشان میزند
و میگویند که جان برهید یا بر سپیل استهزا میگویند که خود را برانید اگر نمیتوانید
امر و زیاده اشل من شمار عذاب خواری و هوان امام محمد باقر علیه السلام
گفت که عذاب همچون شکی باشد در وقت جان کشدن و جان دادن و این
عذاب بدل جزای آن باشد که شمارای خدای دروغهای بناحق گفتید
و از این او استکبار و گردن کشی کردید و این دلیلست بر آنکه جزا عمل است
و عقوبت برکنه قوله و لقد جیمونا فرادی کما خلقناکم اول
مره و ترکتم ما خلقناکم و رأه ظهوا کیه و ما نزی معکم شفعاکم
الذین رضتم انتم فیکم شرکاء لقد نقطع سبکم و صل عندکم کم ما لکنتم ترعون

بم

و بگفتند تا ایستادند و عذاب کردند و عمار را گوشه بریدند
تا ایشان رسول را صلی الله علیه و آله نامزد گفتند عمار ساید و گفت تا رسول
مرگ افزان عذاب کردند و گوشه بریدند برای تو من برانامه گفتیم آنچه
ایشان خواستند مرا توبه باشد خدای تعالی شانه در حق عمار این آیه و ما
من لفر بالله بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر
صدرا فاعلیم غضب من الله و لهم عذاب الیم یعنی عبد بن مسعود گفته
پیش از فتح مکه با اسلام رجوع کرد و خدای تعالی رسول را از بعضی کفار خرداد
و گفت اگر توبه نبینی ای محمد که ظالمان یعنی کافران در عجزات و شهادت موت
باشند و در حقی جان کنند در آن حال که فرشتگان دست گسترده
باشند و چهارگشاده برای قبض روح ایشان و ایشان را گویند بیرون کنید
جانهای خود را از تنهای خود یعنی جان برهید یا فرشتگان دست برایشان
گشاده فرشته غضب و عذاب و سواط بر پشت و روی ایشان میزند
و میگویند که جان برهید یا بر سپیل استهزا میگویند که خود را برانید اگر نمیتوانید
امر و زیاده اشل من شمار عذاب خواری و هوان امام محمد باقر علیه السلام
گفت که عذاب همچون شکی باشد در وقت جان کشدن و جان دادن و این
عذاب بدل جزای آن باشد که شمارای خدای دروغهای بناحق گفتید
و از این او استکبار و گردن کشی کردید و این دلیلست بر آنکه جزا عمل است
و عقوبت برکنه قوله و لقد جیمونا فرادی کما خلقناکم اول
مره و ترکتم ما خلقناکم و رأه ظهوا کیه و ما نزی معکم شفعاکم
الذین رضتم انتم فیکم شرکاء لقد نقطع سبکم و صل عندکم کم ما لکنتم ترعون

حق تعالی حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد در روز قیامت بر سبیل تغییر
و سزایش گفت با ما بد شما ای کافران و ما که ویدکان همه یک و تنها خانه
شمارا افزیدیم اول حفاة عیال من بر من و بای بر من و علامت نازده
نه مالی و نه عقاری نه دنیا و نه دین دین در سر آن کردید و آخرت باز فرستید
و آنچه شمار دادید بر ما کردید و باز بر پشت انداختید از مال و ملک و فرزندان
و اتباع و اتباع و آن شیعیان شمار که در دنیا میسرستید در زبان با شما
نمی بینم که شما دعوی میکردید که ایشان انبیا از انبیا شدند و امید میداشتند
بشفاعت ایشان با شما نیستند امر و اسباب صلتی که میان شما و ایشان بود
بریده شد و آنچه دعوی شما بود در حق ایشان باطل و مضحل گردید امر و
بیاری و بی شیعی مانده اید ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که چون اسرافیل صور در در زمین بر آواز او شود بپوش
نخل و میخ انبیین که حق تعالی گوید که بغزت و جلال من که هر جانی با قالب خود
رویدار و اح از راه منی با قالبهای خود روند و در تن بر آکنده شوند آنکه زمین
شکافته گردد و او اول کسی که سر از زمین بر کند من با هم پس بر خیزند و بعضی صفت
آیند بموقف عرض مقدار سال استاده باشند کن بر من و بای بر من حقنه
ناکرد و علامت پس نکرند و خدای تعالی میان ایشان حکم کند خلائق چند آید
که احشیم ایشان منقطع شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که زیر قدم
ایشان گل شود عایشه پرسید که زمان نزیم بر من باشند گفت بی گفت
و امواته و ان سوا یا رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت فردای قیامت
هر کس را چندان پیش باشد و کفایتی چندان باشد که در یکدیگر ننگند

ندانند که مرد و گیس و مردند و ندانند که زن که است کحل امر مهمت نمیشد
شان یغنیه آنکه بر سبیل تو نبخ گفت و فانی معکم شفعا علم **قوله تعالی**
ان الله فالق الحث والنوی یخرج الحی من الميت و یخرج الميت من الحی
حذیکم الله فانی توفکون فالق الیه صیاح و جعل اللیل کتنا
و الشمس و القمر حسبا نازلک تقدیر العزیز العلیم و هو الذی جعل لکم
الحجج لکن ینصد و یبطل فی ظلمات البر و البحر قد فصلنا الایات لقییم علیکم
آنکه بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت خدای تعالی که معبودی که از تو توقع خیر و روزی
کنند خداست که او در زیر زمین دانه شکافنده است از جمیع حیوانات
و استخوانها و برای آن تخصص این کرد که دست آدمیان از زمین دور باشد
و بضرورت معلوم میشود که آن کسی دیگر نمیکند بجز خدای عزوجل و در کلام
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بسیار آمده و الذی فلق الحیة و بواله صیحة
بان خدای که در زیر زمین دانه شکافنده و در هر تاریک صورت نگار و در هر
زنده بیرون آرد یعنی از دانه خوشه بیرون آرد و از استخوانها و دستها
که اینها بیابند و بپزایند چون ایشان بشکافند فزاید و بالنده شوند همچون
زنده که در نشو و نما باشند از نطفه که مرده است حیوان زنده بیرون آرد
و از حیوان زنده نطفه مرده و از خایه مرغ آرد و از مرغ خایه انکس کنین باشد
خدای حقیقت او باشد پس شمار چگونه میکند دانه از زمین راه روشنی
راست او آن خداست که شکافنده است از میان شب تا یک روز
روشن بیرون آرد و او است که شب اسکن و آراشگاه شمار دانه است
و قرارگاه شمار که روز بخوابد و آفتاب و ماه را حسابی یعنی خدای تعالی آفتاب را

در فلک صحیح کرد اند نه بکزان تا آنچه آفتاب بسالی برود ماه یکماه برود
 مقدار سیر او چنان ساخت و مدار این چنین کرد حق سبحانه و تعالی درین آیه
 بندگان خود را اندک نعمت خود میکند و یکوی نیم اند چون بندگان من شب
 تاریک بایستند که در هیچ نه نمیند و از تصرف و معاش خود بازمانند ناکاه
 از میان شب تاریک عمو و صبح شبکام و جهان تاریک روشن گردانند تا هر
 کسی بر معاش خود رود و در وی لغت خود دهند و در طلب معاش و منافع نظر
 خود برسد عالم در هدایت خلق تاریک بود من از جرم آفتاب بر این جهان
 چراغی روشن بر افروخته که وجعل الشمس سراجا همانا منافع خود رسند
 بخند جهان ظلمت و ضلالت داشت و خلقان از ظلامت ظلم و در شبی
 تاریک بودند من از میان ظلمت ظلم و ضلالت آفتاب هدایت
 و عدالت محمدی بر آوردم تا عالم نور شرع او منور شد که انان آه پیستند
 و بازماندگان پرسیدند هر کس مقصد خود بنمید و مقصود خویش رسد
 باز چون آفتاب فلک برید و بکناره مغرب رسید بجای او ماهی بر آوردیم
 که در نور و ضیاء مثل او بود و خلقان که بنور او منتفع بودند و هدایت او
 مهتدی شدند از آن پس چون ماه فرو شد ستاره بر آوردیم و از سیر او
 دیگری چنان که فلک نیاید از آفتاب ماه و ستاره خالی نیست فلک درین
 هم از آن خالی نباشد و بعد در بروج آسمان نجوم بدید کردم چون نوبت حاضر
 رسید بمشال او شب عیش در آرز شد تا ظلام ظلم عالم گرفت و ظلمت ضلالت
 مستولی شد و متوقعان راحت و منتظران فرج در سینه انتظار بماندند چنانکه
 با غار بود با تمام هم چنان شد که خیر صاحب و حی چنین بود که لا سلام بدعا چنان

بشود

فیسوعه خریبا غلبه افطوبه لغریاء انکه بختی که در او اگر دم در آخر همان
 وعده کردم اگر شبی از وظلمت متکا تفتت نو میدمشوک هر شبی
 روزی باشد و هر ظلمتی را ضیائی در عقب بود و هر عشق را فلقی و هر غمی
 را حتی آن الفرج مع الکرب و ان مع العسر سیرا و لکن ما سخت نشود
 نه بینی که در وقت سحر تاری سخت برود چون ظلمت بغایت رسد صبح برید
 چون ظلم بغایه رسد رایت عدل بدید آید چون محنت نهایت رسید
 راحت برسد چون در ظلمت شب گرفتار باشی ناکاه از جانی که توقع
 نبود صبح براید و بر اثر او آفتاب عدل سر برزند و شعاع قهر بر سرستم
 و ستمگر بر زمین چنانکه نور شب ظلمت را باطل کرد اند عذرش نیز ظلم را تا آخر
 گرداند و نیست کند ایلا الاض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما بر توانی
 روز بر نوبت نهاد که محل طلب معاش تست شب نیز منت نهاد که قراک
 و وقت آسایش تست وجعل الليل سکناء اگر همیشه روز بودی بولی آسودی
 و اگر همیشه شب بودی تراره طلب معاش از کجا بودی پس این ترا بکارست
 آسایش را و از آن بالزبر است آسایش را تا هر فرسودی که بنورسد
 با سودگی بدل شود و التمس و الفکر حسبنا و آفتاب ماه را حسابی نهادم
 او را در فلک خم رسید و شصت مطلع نهادم مطلع بر آید و بفرغی فرود شود
 از آنجا گفت فلا اقم رب المشارق و المغرب و منافع آن چیز خندانند
 گشت پرورد و نبات رویاند و میوه ساند و نور گسترانند و راه نماید
 چون آفتاب فرود شود در شب ماه برارم تا حساب ایام و شهر و سنین
 برانی و اوقات معاملات و وقت عبادات از حج و روزه برانی

افتاب طباخی میکند ما تا صباغی این می برد و آن می پرورد تا کما تو
برک باشد و عیش تو در میان مهیا **ع** این نه بد پرست بلکه تقدیر است
ذلت تقدیر العزیز العظیم تقدیر خداست که عزیزست هیچ جز او را غلبه تواند
کرد علی است که مصاح خلق را او داد عزت کند و حکمت بنهد برای ترا
بدین راه نیت اندیشه ترا بدین گذر نیت تقدیر تو بر آن محیط نشود و تدبیر
در آن **بیت** و لیس تقدیر الکواکب ما نزی و لکنه تقدیر رب الکواکب
اگر گفت او آن خداست که برای شما ستارگان مافریه تا بان راه
بروید و راه یابید در تاریکیهای دریا و بیابان آن خدایی که رواندشت
ترا که در تاریکیهای بر وجه رنگند چندین ستاره راهنمای بدیدگر و تابا
مهدی شوی در امور دنیوی و معاشی که روادار دگر ترا و ظلمات
شبهات تا کند و در دین برای تو راهنمای بدید کند در باب نیاید
تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد کرد در دنیا ستار
تو کبر و در دین هم ستارگان ترا بر تو کرد تا یک ستاره از آن آسمان
می تا بدی ازین در زمین می تا بدی چون او را از زمین برارم ستارگان از
آسمان فرودارم چون ملک این براند از آسمان از آن ستار بر زمین
چون این را از منصب و منادامت بر خیزد آن ستاره از آسمان
فروریزد اینان ایمان اهل زمین اند و ایمه مصوبین و اولاد المسلمین
و خاندان طلبین و طاهین و راهبران راه دینند و برگزیدگان درگاه رب
العالمین اند **عجانه** ستارگان ایمان اهل آسمانند اینان ایمان اهل زمینند
مثل اهل بیته کثل النجوم فانها امان لاهل السماء و اهل بیته امان لاهل الارض

فاذا حلت

فاذا حلت النجوم من الغوم اهل السماء و ما ندعون و اذا حلت الارض
من اهل بیته اهل الارض ما ندعون ای وای بران کافران ظالمان که بحق
این مصوبان عارف نیستند و در سبای جهالت و ضلالت سرگردانند
انکه بیان غرض خویش کرد و گفت غرض من در دنیا بدایت تست انکه ترا
در دنیا بدایت کرد در دین بر تو تمسک اولی کند تا انکه خواهد که اینجا بر او
نخواهد که اینجا کما به باشی اگر در بیابانی در ستارگان مگرد و اگر در دریایی
چشم ستاره دار که دلیل اوست و راهبر و را از دلیل چاره نیست
اگر ستاره را پنهانی و با و باراه راست نشوی ستاره را چه زبان آرد
و اگر امام را پنهانی بدو اقدار کنی امام را چه نقصان شود در دین و جازبان
بر تست آیات و دلالات را بیان کردیم و تفصیل دادیم و مجمل و مهمل فرو
نگذاشتیم برای قومی که دانند اگر چه کسی نداند تا او ان برو باشد **بیت** من انی
شرط بلا غلت تا تو میکوم تو خواه از سخن من کبر و خواه طال **عجانه**
وهو الذی نشاکم من فضیحه مستقر و مستخرج قدر فصلنا
الایات لقوم یفقهون او آن خداست که بیافرید شمار از غیبش
آدم پس شمار اجای قراری و قرار کاهی است یعنی رحم مادر تا بوقت زادن
و جای و دین است یعنی کوزن بار و زقیامت سعید چه گفت مستقر
شکم مادر است و مستودع صلب پدر او را بود یعنی بصلب پدر او
تا مدتی اینجا باشد بوقت مطالبه بر رحم مادر آید و قرار کبر و تا وقت خود
انگاه حار کما به ل کند بر زمین آید آن مستقری و گریست و مدتی اینجا ماند
انکه از اینجا مستودع آید اینجا قرار کبر و دین است او باشد تا بوقت

بعث انکه از انجاش را کثیر نماست و در عرض نگاه اید انجاش مدتی مقام باشد
از انجاش مستقر بهشت یا دوزخ برسد و آن مستقری باشد که از انجاش حلت
و انتقال نباشد که یک گفت که عبدالمطلب عباس را بخواند و گفت بنویس که
بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عباس الحجة بها اما بعد قد تبيخ عن مستقر
و مستوح انکه گفت مرا این نام بفلان جای برو بفلان مرد جو دوده را و
چربیت را جبار من نام بر دم و بدو دادم نگاه کرد و گفت مر جبار کتبا
خیلی من المسلمین انکه مر انجاش برد و چند سقط آورد و حیضها بر یک گرفت فرو
مینگرد و می انداخت گفت این چیست که می اندازی گفت این نوشته های
جو دوده است که بدو روغ نوشته اند طلب نوشته موسی میکند انکه نوشته
بر گرفت و فرو کرد یک گفت این نوشته موسی است انکه ساعتی تحمل کرد پس
بنوشت که مستقری در رحم باشد و مستقری بر پشت زمین مستقری در شکم
زمین رکور مستقری که باوی و کثیر او باشد از بهشت یا دوزخ انکه بر خواند
که و بقر فی الارحام ما يشاء ولا في الارض مستقر و متاع الحیون حسن بری گفت
مستقر در کور باشد مستوح در دنیا و گفت یا ابن آدم انت و دبعثتی
اهلك و يوشك ان يخرجه صلحك انکه این بیت بخواند **شعر** و ما اللها
و الاهلون الا و ابع ولا بدو یما ان ترد الود ابع انکه گفت قد فضلنا
الآیات ما ایت و دلال مفصل و بین کردیم برای قومی که دانند **حوله تعنا**
وهو الذي انزل من السماء ماء فانثر جنابه نبات كل نوع فانثر جنابه
خضر الخرج منه حنابا من البان من الخضر من طلعها فنون دار البنة
وجبات من اعصاب والزيتون والرمان مشهم ما و غیر متشابه انظر

الفن

التي انزل من السماء في ذلك لآيات لقوم يؤمنون و جعلوا
لله شركاء الحن و خلقهم و حرقوا الكهين و نبات بغير علم سبحانه و علما
عقما يصفون و او ان خدا میت که فرود آرد از آسمان آبی یعنی آب
باران پس برون آرد سبب آن آب از بهر حکمتی و اگر نه مار است حاجت
نباشد نبات بر سر شئی یعنی سبزی هر چیزی از ترنا و غیر آن و شاید که معنی آن بود که پس
پس برون آیم باین سبب سخن هر چیزی یعنی برون آیم از این نبات سبزی که از این
سبزی برون آیم باین سبب سخن هر چیزی پس برون آیم از این سبزی و هر برون
آیم و اندر بر سم نشسته یعنی خوشه کندم و خوشه از زن و مانند آن از درختان
خضر از شکوفه های آن در میان غلاف شکوفه شاخها و خوشه های نزدیک یکدیگر
و آسان در چین و پوست آنها از انکور و زیتون و انار بعضی با یکدیگر مانند
و بعضی مانند چنانکه انکور با انکور و زیتون با زیتون و انار با انار و آنچه از جنس
یکدیگر نباشد با هم نمائند قوی دیگر است که در شکل با هم مانند و در طعم مانند
و در خلقت متشابه باشد و در حکمت متشابه نباشد نگاه کنند در میوه او چون
میوه میار و در برسد و بخت شود حق سبحانه که از آن که نعمت
کرد باین چیز که نامش در آب باران که فرستاد از آسمان و نبات
که رویانید از آنچه خدای آدمی و وحوش و طیور است و از انواع درختان
میوه از خرمای و انکور و زیتون و آنچه ذکر کرد که گفت آخر از میان آدمی
و چهار پایان فرقی با دیگر چون چهار پایان همه خوردن و آشامیدن نشناسند
یکبار می چشم عبرت در ذکر میوه این درختان تا که میروید و کیفیت
و کسبت آن که میدانند که در آن آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست مؤمنان

و موقنان و موصدان با ایماز که در نعمتهای حق تفکر کنند و نعمت حق را شکر
کنند آنکه حق تعالی کفایت مجال مشرکان باز گفت که ایشان چه میگویند گفت این
مشرکان مرخدای را انبازان و شریکان بدید کرده اند از جن یعنی بر ایماز
انبازوی میگیرند چنانکه در آیتی دیگر گفت و جعلوا بینهم و بین الجنة نسبا
و فرود آمد یعنی بر روح میگویند که هر و را پسران و دخترانند اگر چه در آن کفایت
عزیز بن آمد و اگر ترسانند گفتند المسبح بن آمد و اگر عربانند گفتند الملک بنات
و این جمله که میگویند بی علی و دانشی میگویند از سر جهل و اعتقاد فاسد آنکه خلاف
گفتار ایشان تزییر خود کرد و گفت خدای تعالی است و تعالی از آنچه
وصف میکنند قوله تعالی بديع السموات و الارض لانی يكون له ولد ولم يكن
صاحبة و خلق كل شیء و هو بكل شیء عليم ذالك كما قاله الله في سورة الاحقاف
الا الهو خالق كل شیء فاعبدوه و هو على كل شیء وكيل اوست آن خدای
که آفریننده آسمان و زمین است و بدیدارنده بی آنکه اقتدا بکنند بلکه بریل
اختراع و مخترع فضل بود که بکنند بقدرت در عمل قدرت و این اصل خدای قادر الهیات
نمواند کرد و چگونه و از کجا خدای را فرزند می باشد که او را هیچ زنی نبوده و
که فرزند باشد بی زن و چون میدانند که ویرا زکی است هر فرزند ویرا
رو امیدارید و او بیافرید بر همه چیز را و هر چیزی که هست آفریده اوست یعنی
پیشتر ازین چیزها زیرا که فعل بند فعل وی نباشد و او بهر چیزی اناست
و عالم چون آفریده وی باشد و بهر چیزی انا باشد او را او را چه احتیاج به زن
و زن بود آن خدای که معرفت با این حال و موصوفت باین صفات اوست
خدای شام و بخیر از وی هیچ خدایی نیست آفریده کار همه چیز است او را پرستید

که نژاد او

که نژاد او را پرستش و آفریننده و قادر بر اصول و فروغ نعمت و سیت و او بر همه چیزی
حافظ و نگاهبان و مدبر و متصرف است بر سبب صلت و خود را برای آن وصف کرد
که وکیل است که این افعال و تصرف از تزییر و محافظت و صالح میفرماید که
منفعت آن با و عاید نیست بلکه بماندگان او عاید است قوله تعالی
لا تدركه الا بصائر و هو يدرك الا بصائر و هو اللطيف الخبير آنکه
از جمیع اوصافی که خدای تعالی خود را بدان وصف کرده و مدح کرده آنست که گفت
چشمها او را در نیاید و او در همه چیزها را در یابد و اوست آن خدای
که لطف گفته است بماندگان خود و داناست با جمیع احوال ایشان و همین در آنست
که جوهری که از ابرو گویند و مبر آن بر آن میند او را در نتوانند یافت نه آنکه
آنرا که در پانصد جسم بود یا جسمانی و خدای تعالی نسبت و نه جسمانی و او بطرف
ادراک خود مبر است را در یابد جوهری لطیف که در ششیه بصیر ترکیب
کرده است و بخیر و بی محاسن از نیاید و او لطیف است هیچ بصیر او را در نیاید چیزی
آگاه است عالم بهر چیزی که آن لطیف است پس از او در یابد و این آیه دلالت
بر آنکه خدای تعالی دیدنی نیست از آنچه که خدای تعالی خود نفی ادراک بصیر کرده و چون
مرح و مدح راجع است با ذات وی و هر چه نفی آن مرح بود انبات آن نقصان
و دم بود و دلیل بر آنکه خدای تعالی کرد دوست خود را یعنی ادراک بصیر است
اگر چه مخالفان گویند که مرح بان کرده است که او قادر است بر آنکه منع
کند ابصار را از ذات خویش پس مخالفت در آنکه مرح است و نیز آنچه پیش
از نیست مرح است و آنچه از بر اوست هم محست نشاید که آنچه در میان
باشد مرح نباشد و دلیل بر آنکه ادراک بصیر رؤیت است آنست که هیچ فرقی

فست میان آنکه گویند رایت و بصرت و ادراک بصری و راقیت که ادراک
بعضی احاطه باشد اگر چنین بودی و ابودی که گویند ادراک السوریا بالمذنبه و این
خداست لغت عربست و معنی قول خدای تعالی اخذ ادراک العرقا الخ الحقیقه
العرقا است چنانچه جای دیگر گفت انما لدون و دلیل بر آنکه هر دو معنی
اثباتش درم بود آنست که نفی نقیض اثباتست و مع نقیض درم نفی چیزی مع
باشد اثبات آن چیز هر آینه درم و نقیضان باشد چنانکه خدای تعالی در مع
خود فرمود لا تاخذ سنه ولا نوم او را خواب اندک و بسیار نگیرد و آن الله
لا یظلم الناس شیئا الا کم انبات خواب و ظلم کند نقصان و مع وی کرده باشد
اگر گویند که خدای تعالی گفت که ابصار من از مندره انشاید که بصرات منند
گویم اگر چه فعل اضافت با التمام او اضافت با جمیع چنانکه در آیه دیگر
فرمود که ذلك بما قدمت یدکم اگر گویند که خدای تعالی گفت که جمیع بصیران
من اینند هر که انشاید که بعضی منند گویم که چون نفی او را که رحمت اثباتش درم بود
اگر از جمله بود و اگر از بعضی بود قول تعالی قد جاسکمه بصائر من یدکم فمن
ابصر فلنضیه و من عمی فلیعلمنا و ما انا علیکم کم حیظ و کذلک نصرف
الایات و ليقولوا در ست و لبینینه لقیوم یعلمون بصیرت و لالی باشد
که ایجاب علم کند بروهی که وضوح آن بحدی رسد که پنداری عالم آن معلوم
می چند حق تعالی میگوید برستی و حیثیت که بشما آمد جهت ما می واضح و دلالتهای
روشن پس هر که بنگرد و بر بیند یعنی اندیشه کند و بداند برای خود کند و وضع آن
راجع با وی باشد و هر کس که بخلاف این کند و از این آیات و دلالت کور
شود یعنی اندیشه نکند و نداند و بال و ضرر آن راجع با وی بود و گویای محمد من

ایمان

رسمانگه با نیت مبرم هر دعوت نیست گفته اند این آیه و مانند این است
آنکه خدای تعالی فرمود انکاه گفت که آیات و معنیات رحمت میگردانیم
یعنی فصل و معین و محکم کردیم تا نموند که این خبر است که تو درس کرده خواننده
یا اخبار است که نه شده از اخبار که شکان و نیز از برای کرده تا بیان کنیم
برای قومی که این ابد اند قول تعالی ایتع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو
و اعرض عن المشرکین و کوشاء الله ما اشروا و ما جعلناک علیهم
حیظا و ما انت علیهم بکیل حق جان و تعالی رسول خود را میفرماید که ای محمد
متابع کن و پس روی نمای آن چیزی که بتو وحی فرستاده اند و الهام تو
کرده اند از خدای تعالی که برورد کار تو است که هیچ خداوندی و آفریدگار نیست
الا و گفته اند که معنی این است که ایشان را دعوت کن باین کلمه و اعراض
کن و روی ازین مشرکان مگردان این عباد است گفت این آیه منسوخ است
باینه قتال آنکه خدای تعالی جل جلاله فرمود که اگر خدای خواستی این کافران
و مشرکان کافر و مشرک نبودندی و ما خدای ایشانز مفرستی یعنی اگر خدای تعالی
از ایشان برسیل قهر و الحایمان خواستی ایشانز ابقره بر ایمان داشتی اما
برین وجه نخواست بلکه برسیل اختیار خواست که اگر برسیل ایجاب و منظر ار
خواستی منافی حکم و ناقض غرض بودی و غرض حق سجاده و تعالی تکلیف
بندگان و تعارض نواست مابروجه اختیار و تردد و اعی نباشد تکلف
مستحق تو اب نباشد و آیه را دلیل نیست که از ایشان ایمان میخواهد برسیل
اختیار از آنکه در اینهمای دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرد ایمان و امر نمود
الا و قتی که امر بر ما مورب باشد و نیز اگر خدای تعالی بدین شرک و کفر بودی

بایستی که کافر و مشرک مطیع بودند که مطیع آن باشند که آن کند که از او هستند
بر معلوم شد که مراد ازین آیه است که اگر خدای تعالی ایشان خواستی برسل قهر
و انجا ایشان شرک نیاوردند می گویند که گفت ای محمد ما ترا ایشان نگاهبان
نکردیم که ایشان را از کفر بفرماند کنی یا که ما بیانی که با وجود تو و محافظت تو ایشان را
کفر نیارند که اگر آنرا نبرد تو تا وانی نباشد و تو بر ایشان و کمال به صلاح ایشان
انصاف دین و دنیا که قیام نمایی ازین و هیچ بر تو مفوض نیست ایم که ضابطه احوال
و افعال و رفتی و کفیل از رزاق ایشانیم و بر تو خبر ابلغ و انذار چیزی نیست
و گفته اند که این آیه بگله آمدن ایشان از کفر و قتل فرمودند فولت تعالوا لا تشبهوا
الذین یدعون من دوان الله فیسبوا الله عدوا بغير علم لذلک رینا لکل
امة عملهم ثم الی انکم من رحمهم فینبئهم بما كانوا یعلمون ه سدی گفت سب
زول آیه آن بود که رسول اصلی الله علیه و آله و سلم عیاش ابوطالب حمایت کردی چون
ابوطالب را وفات نزدیک شد مشرکان گفتند بیاید یا بنزدیک این درویم
و حجت بر او گیریم و گوئیم که این سپهر را درست را از ما بازدار که ما هم روز محرم
تو خیر می گفتیم از آنکه تو پیر و سید مایی و اگر نه ویران کنیم آنکه ابو سفیانی از جبل
و نصر بن حاکم و عمر و بن العاص با جمعی نزد ابوطالب آمدند و این سخن با او گفتند
ابوطالب رسول اصلی الله علیه و آله و سلم حاضر کرد و گفت این قوم منی اعلمند
رسول گفت ای عم از من چه خواهی گفتند گفتند آن میخواهیم که تو دست از ما و خدایمان
بازداری تا ما دست از تو و خدای تو برداریم رسول اصلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر
من این کنم شما را مساعادت کنید بگردد که بان کلمه بر عرب و عجم مالک شود و همه
جهان شمارا منفاد شوند گفتند آن چیست گفت آنکه گوئید لا اله الا الله گفتند این

بگویم

نگویم ابوطالب گفت ایشان را با کن که با تو مساعادت کنند رسول اصلی الله علیه و آله
گفت کجای این رضی نباشم و اگر آفتاب بیارند و بر دست من نهند ایشان
گفتند ای محمد از شما و دشنام خدایان ما با ما زاریست و اگر نه ما نیز خدای ترا
دشنام دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت دشنام دهید آنکس بی زاری
که میخواهند وی پرستند محمد خدای را و معبودان ایشان را که ایشان نیز دشنام
دهند خدای را از سر ظلم و بیدادی و جعلی و جعل خویش و آیه دلیل است بر وجوب
تقیه و نگاه داشتن زمان در جایی که نه جای اظهار بود و قدیم تعالی رسول را گفت
ما ایشان بساز و مدار کن که تو در سرای ایشان و ایشان بسیارند و تو باری
نداری و ایشان دارند پس چون رسول اصلی الله علیه و آله و سلم بوقت ضعف
تقیه فرمایند و مدار کردن با ایشان پس امام اولیتر باشد که پایه او از پایه غیر
فروتر بود و رعیت نیز که پایه ایشان از پایه هر دو فروترست و وجوب
دفع مضرت از مقتضای عقل است و شرع بدان واردست در قرآن و سنت
آنکه خدای تعالی گفت که لک ما محبین ما را استیم برای هر قومی که در ایشان را
یعنی هر قومی را بکاری فرمودیم از ایمان آوردن و طاعت داشتن ما بشن و لکن الله
حسب الیک الایمان و زینیه فی قلوبهم چنانکه است ترا ایمان فرمودیم و بران محراب
و غیب کردیم ما امت سلف محبتی کردیم و هر عملی و لطف که بشما کردیم ایشان
کردیم ما مورد بر اعلی ایشان گفته است از آن سبب لازم بود که ایشان را امر کرده
آنچنانکه می غیر را گوید که تو آنچه ترا کردیمت میکن و بر عمل خود میباش بعضی دیگر گفته اند
که زمین درایه یعنی تجلی است یعنی ایشان را عقل کامل دادیم و علم بجهنم محبت است
و قبح مقبحات احسن را بدانند و کار بندهند و قبح را بدانند و از آن اجتناب کنند

چون عقل و علم را که رخص نمودند تا حق را از باطل و حجت را از شبهت بدانند و ایشان
 با نفس ایشان که داشتیم تا آنچه کردند نشنند که نیکوست چنانکه گفت و تمام
 حسابون انهم یحسنون صنعاً پس از این معنی که گفت بسیار استیم هر امتی را عمل ایشان
 یعنی چون ایشان را با عمل ایشان که داشتیم و بقره از آن منع نمودیم گوئی که ما عمل ایشان را
 بسیار استیم آنکه بر سبیل بندید گفت که بس که جمیع ما نیست که از بدکار ایشان
 ایشان را خبر دهم و بیا که نام آنچه کرده است یعنی جز او مکافات دهم **و هم**
و اشموا بالله جهداً بما بینکم لیس جاءنکم ایه لیکفینکم بها قل انما الامانات
عند الله وما لیسعوکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و نقلت آیه **و اشموا بالله**
و انصرونکم کما لیسعوا به اول مرة و یذنبون فی طغیانهم یعمون سبب اول
 این بود که مشرکان گفتند ای محمد ما را خبر میدی که موسی را عصایی بود که اگر بر سنگ
 زدوی از چشمهای آب روان شدی و بر دریا زدوی در و راههای خشک سبب شدی
 و صلح نامه از سنگ هرون آوردی و عیسی مرده زنده کردی تو نیز ما را آمانی
 بیا تا ما ترا تصدیق کنیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت چه میخواهید گفتند این که
 صفرا برای ما زرد گردان و جمعی مردگان زنده کن ما بر صدق دعوی تو که او می شنید
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت کجا چنانست که از خدای تعالی در خواهم
 و اجابت کند و شما ایمان نیارید ایشان سوگند آن خوردند که ایمان آوریم رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت تا ما بخدای تعالی مشاورت کنم گفت ما بخدایا میگردیم
 که ایشان چه میگویند خبر نیل آمد و گفت ای محمد تو مخبری را خواهی برسم و لیکن ایشان را
 پس از آن امهال ندم و عذاب استیصال کنیم و اگر خواهی بران نماند تا باشد که از
 نسل ایشان ایمان آورند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت صبر کردم خدای تعالی آید

فرستاد و گفتند اینان سوگند خوردند بطاعت و غلبه آنچه ممکن باشد
 بدان سوگند خوردند که اگر آیتی بایشان نماند ایمان آورند بلکه گفت ای محمد
 تو جواب ده ایشان را و بگوئی که آیات بر دست من نیست بلکه نصیب است
 و نزدیک است که رسالت و انداختن را کند و اگر زنده کند او خطیب کرد
 جمعی را از صحابه که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی این آیات اظهار کنند
 ایشان ایمان آرند گفت شما چه دانید که چون این آیات بیاید ایشان ایمان
 خواهند آوردن برین وجه الا زیاد باشد چنانکه در جای دیگر گفت **و ما**
منعک الا لیجد و بعضی از اهل معانی گفته اند انها یعنی لعنوا بود یعنی چه دانید
 شما که تواند بودن که عند این آیات ایمان بیاورند و گفته اند که خطاب
 با مشرکان است یعنی شما که مشرکانه چید دانید که عاقبت کار چیست
 و در دل هر کس صحبت آنکه ایشان را خبر داد و از آنچه ایشان ندانستند
 و گفت حال امنیت که اگر آیات ایشان ایمان نیارند آنکه گفت
 ما بر کردیم و دلها و چشمهای ایشان را بر سبیل عقوبت چنانکه ایشان را
 بان ایمان نیارند با بوقت و دم و دلها و چشمهای ایشان را بر کردیم
 یعنی در روز قیامت و روز بر سبیل اجر و عقوبت ایشان را بر و قیامت
 ایشان کنیم و گفته اند که معنی آنست که ما را از دلهای ایشان و خدای تعالی
 ایشان را ایم و آنچه ایشان در ضمیر آرند بر ما پوششید تا چون کلمی تکلیف
 پیروی کن حقیقت آن و باطن آن ندانند ما و دلهای ایشان بگردانیدیم
 باطن بخلاف ظاهر یافتیم و گفته اند که معنی آنست که شما چه دانید که ما و دلهای
 ایشان و چشمهای سبک کردیم و هر یکیم بر سبیل تکلیف و خدا را پس ایشان نیارند

الجزء الثامن

و نمی پند حق را چنانکه اول بود که عند نزول آیات با ایمان نیارود
و شهادت دهند که ما ایشان را در طغیان و ضلالت ایشان را کنیم و ایشان را
باعمل که از ایم و بقهر و جبر منع کنیم تا در ضلالت و طغیان سرکشند و محتر
مساستند قولنا تعالوا و لو آتانا نزلنا اليهم الملائكة و كلهم
الموقنون و حشرنا عليهم كل شيء قبلا اما كانوا اليقينوا الا ان يشاء الله
والكن اكثرهم يجهلون. اینها سبقت آیه در شان آمان آمد که ایشان
اقرار کردند و آیه خواستند و کفشت باید که فرشتگان را فرستد تا بر صدق
دعوی تو گواهی دهند و مرده کارزارنده کند تا در کلام آیند و بر صدق
تو گواهی دهند و برین سوگند خورند که اگر این باشد با ایمان آریم خدای
روگرد بر ایشان و بیان کرد در رسول را که ایشان دروغ میگویند چرا که
فرشتگان را به ایشان فرستیم از آسمان و مرده کارزارنده کنیم برای ایشان
تا ما ایشان سخن گویند و حشر کنیم از هر که و بی و امتی بر ایشان ز که کنیم تا ایشان
معاینه بینند با اینهمه ایشان ایمان نیارند مگر آنکه که خدای تعالی خواهد که ایشان را
بقهر بر ایمان آرد و با علم ضروری در ایشان آفریند و یکیشتر بن ایشان
جال و نواهند و نرسد آنند اگر خدای تعالی آنچه ایشان میخواهند بکنند
بطوع و غنبت ایمان نیارند و در آیه و سبست بر آنکه خدای تعالی که
ایشان خواهند بکنند ایمان آرد بر خدای تعالی باشد که آن بکنند که اگر بکنند
سودی بود با نقض عرض و منافعی حکمت بود بخلاف قول کسی که گوید روانه
که در معلوم لطف باشد که خدای تعالی که با کافران بکنند ایمان آورند قولنا تعالوا
وذلك جعلنا لكل نبي حدا و اشیاء طين الا لغيره و ليعين يوحى بعضهم الى بعض

ذموم

نحرف القول عروا و لو شاء ربك ما فعلهم فذرهم وما يفترون
و لتصغي اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة و ليرضون و ليقترقوا ما هم
مفترون. و همچنین ما کردیم هر چه بر او دشمنی از دیوان آدمی شکل و بر بی صورت
یعنی حیوانکه و دیگر غیر بر او دشمن بودند تر از این باشند و چنانکه دشمنان دیگر
پسند از آن خلد و تکلیف کردیم و دشمنان را هم تکلیف کنیم و بقهر و جبر منع کنیم چه
اگر مکلف مکرر و محلی نباشد مضطر و بجا بود و این منافعی تکلیف بود
و جوی دیگر است که جعلنا بمعنی معنا و حکما بود و حکم و تقیید تابع محکوم و معنی
باشد و در تغییر ویرا آری بود بلکه تعلق او بان علی ما هو به باشد و جوی دیگر
در معنی است که چون خدای تعالی بر رسول نهد تا کرد که دشمنان بران
بر وحسد کردند و دشمنی وی شدند کوی که خدای تعالی کرد و از ان وجه
که سبب آن فعل خدای بود چنانکه اگر شخصی بر معنی کند که ویرا سبب آن
حاسدان بدید آینه گوید که ترا حاسدان بدید او روم و وجهی دیگر است
که خدای غیر از او فرمود که با کافران دشمنی کند چون با کافران دشمنی کنند
کافران نیز با ایشان دشمنی کنند چون سبب دشمنی کافران دشمنی غیران باشد
و آن امر خدای باشد پس با معنی از جهت او باشد خدای تعالی رسول را
صلی الله علیه و آله و سلم بر سبب تسلیم میگوید که پسندار که این عداوت و دشمنی
کافران خاص است و با کسی دیگر نبوده بلکه هر غیر بر آن فرستادیم
ویرا دشمنان بودند از جنیان و انسانان که بعضی ازین دیوان و ادمیان
و پریان وحی میکنند بعضی از ایشان و وحی افعال کنند و بیکدیگر را فریب
ندهند بر سبب قهر و اجبار ایشان نکردند و لیکن نجواست برای آنکه

شخصی

برای آنکه این خج است منافی تکلیف است پس تو نیز ای محمد را کن ایشان را
باختیار ایشان و بان دروغ که میگویند و بقره ایشان را منع کن که خدای تعالی
مکافات ایشان بکنند این بر سبیل تهدید است چنانکه اعلیٰ ما شنیدیم
امام محمد باقر علیه السلام گفت معنی شیاطین آنست که ایشان بگردد بر ایشان
و بعضی را با موزند آنچه خلق ابدان اعوا کنند و این سخن آراسته
شیاطین چون و انس بر سبیل غرور از بهران القا میکنند تا دلهای کافران
بان بکنند آن کافران که ایمان نمی آورند بسرای باز بین و تابه بنید آنرا
و بکنند آنچه ایشان خواهند **قره تعالی** **أفغير الله أتبعي كما هو الذي**
أنزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون
أنه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين خدای میفرماید رسول خود را
که بگوی این کافران که من جز از خدای حاکم طلب نمی کنم و حکم آن باشد
که بخرم کند و حاکم روا باشد که کند و باشد که کند و معنی آیه تفریح و توجیح است
ایشانست برای آنکه توقع کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان بسیار
و بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد گفت بگوی ایشان را که من چگونه طلب کنم
حاکمی جز از خدای او است آن خدای که کتابی بشما فرستاد و مفصل است
و مشروع که در او استنباهی و الساهی نیست که در و معانی مفصل است
و دلایل محض فصلت میان جلال و حرّام و شه ابع و احکام و کفر و ایمان
و آنکه ما ایشان را کتابی دادیم از جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب
منزلت از خدای تبارک و تعالی و خدای از آنچه فرستاد است یعنی
آنکه عالمانند تجویزیه و انجیل و ذکر رسول و قرآن و صفات او خوانند

و نموده

میدانند که حق است که خطاب کرد و با محمد و مراد است و نیست گفت
که بر تو از جمله شکستند کان مباحث اگر گویند که چگونه رو باشد که قرآن
حق است و آنکه حق و اندموسن بود و گویم که آیه مخصوص است بانا که در مقبل
ایم ایمان آوردند و اگر چه در ان حال مؤمن نبودند و در الوقت عالم بودند
بقران و با آنکه از نزدیک خدایست و لیکن این مقدار ایمان پیدا شد که ایمان
عبادت است از مجموع علوی که تا جمع نشود و ایمانش بخوانند چون علم بحدوث
اجسام و آنکه از همدنی باید بصفت کمال و آنکه بر وجه روا باشد و چه
نباشد و علم جنیوت و امامت و ثواب و عقاب و این در اوقات بسیار
جمله آید و وجهی در آنست که کفر آنست که انکار کنند خبر را که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم او رو در پیشد و چون کفر انکار بود ایشان انکار کردند اگر چه
دانست پس ایشان کافر باشند و وجهی دیگر که سوال ساقط شود آنست
که مراد با تو الکتاب مؤمنان باشند از جهودان انسانی که تغییر و تبدیل
نکردند و بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و رو بود که مؤمنان
اهل اسلام باشند و بجات قرآن و در بسیار جایگاه قرآن الکتاب
خوانده است چنانکه الم ذلک الکتاب و حج و الکتاب المبین **قره تعالی**
و تمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم نام
شد کلمه خدای ای محمد با کلمات وی که آن وعده است ثواب و وعده است
بعقاب آن کلماتی که درست است و راست است و از اینج میبدلی و کردانند و بنا
چنانکه در آیتی دیگر وعده را که خوانده است و گفته و تمت کلمة ربك
الحسن علی سبیل اسرئیل و این وعده است که خدای تعالی ایشان را داده بود

و نموده

و نیز بدان من علی الذین استضعفوا و گفته اند که مراد بکلمات شرایع است و
شکوهر است برای آنکه در شرایع نوح نزول الا الوقت که او میل کند که هیچ
مبدلی نیست کلمات او را غیر او در رای و نیست که کلام خدای محشر است برای
آنکه لغت تمام شد و آنچه تمام شود پس از آنکه تمام نباشد محشر بود بعضی آن
گفته که معنی اینست که کن از آمدن دل نتواند کرد و بجای کلمه دیگر نتواند
که اگر بنده کلام از آنرا محشر کند چنانکه مروان بن عمر از ابامروان کردند
در قول خدای تعالی ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران
علی العالمین بجای عمران مروان بناوند و مراد ایشان بر بنده الحمد لله آنکه
گفت و هو التبیح العظیم اوست آن خدایی که ششونزه گفتار خلقت
و داننده کرد و ایشان جزای گفتار و کرد و ایشان بایشان رساند
قوله تعالی وان قطع اکثر من فی الارض یضلوا عن سبیل الله ان
یلتعنون الا الظن وان هم الا یخضون ان ربك هو اعلم من یضل
عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین مفسران گفته سبب نزول آیه آن بود که
مروان بن عمر چون سلمانان عیب میکردند گفته ای این عیب بر شماست که آنچه
خود میشدید بخورید و آنچه خدای میشد بخورید خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت اگر تو اطاعت فری و فرمان بری بیشترین کسانی را که در زمین اند یعنی
بشترین اهل زمین که از پس هر که ایشان را اطاعت دارد و فرمان بردار
مروان بن عمر چون او در راه خدای و مشرع ضال و گمراه باشد اگر وصف
کرد که فراتر از آنچه مانع بود و بر او صادق بود و از اجابت دعوت ایشان
و طاعت فرمان ایشان گفت ای کافران در آنچه میکنید مرا عیب میکنند

و ترا از راه خدای تعالی
بگردانند که آیه
خداست و کما یخضعون
زیرا که بیشترین اهل
زمین مرد

الاکارزا

الاکارزا و کمان کا بی خطا بود و کاهی صواب پس این توان از آنکه خطا باشد
آنکه گفت آنچه میکنید در غمت و نیتند ایشان الا دروغ زمان آنکه گفت
ان ربك هو اعلم خدای تو ای محمد عالمتر و داناترست با من که از راه و بی گمراه
شود و او عالمتر است که راه راست روند که از ایشان شناسد و گمراهان را
و اندر جای هر کس سزا بوی در قوله تعالی ان ربك هو اعلم من یضل
عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین و ما لکم الا ان تاتوا بقرآن اسم الله علیه
وقد فضل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم لیه و ان ربك
لیضلون باهو انتم بغیر علم ان ربك هو اعلم بالمعتدین این عبارت
چون شرکان سلمانانرا گفته چگونه است که آنچه خود میشد بخورید و آنچه
خدای میشد بخورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بخورید که شمارا
حلال است از بهایم و حیوانات که حلال کرد ایم آن چیز را که نام خدای بر
برده باشند در وقت کشتن آن چیز و آنچه خور نام خدای برده باشند
مخورد اگر شما مؤمنانید و بایات خدای ایمان آورده اید نه کار از خدای تعالی
امر کرده است بخورید و این بر سبب حاجت یا بر سبب مزیت بر او بگویند
تصد طعام خورنده آن بود که ویرا قوی بود بر زیادتی طاعت و قوام تواند
نمودن با موردین و در قرآن حاجتی که صورت است ام دارد بسیار است
چنانکه داد احللتهم فاصطادوا و از ذکر می که باید گفتن بهم آمده است برین
اجمعت و سنت است که گوید اللهم و الله البر و اگر نامی دیگر از نامهای
خدای تعالی بود بر او بود پس قول خدای قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
ایمانا دعوا لله الا له و الحسنى و ای و نیست بر وجه تمیز و هر آنچه بری

نام خدای گویند حرام بود و حکم وی حکم دار بود و از جمله شرایط پنج آنست
که روی بقبله کند و باهن تیز کند و با وجود آن نام خدای گویند اگر سهوا
و بیان فراموش کنند چون محققان بود و با شد حلال بود و خلق
ببر دکان و کوفتند را و شتر را بخوابد کرد و بخورد بالای سینه بود و پوست
وقتی بیرون کند که آرامیده شود اگر بقصد سر ازین جدا کند بکند فحش
کرد باشد آنکه حق تعالی گفت و مالک و چه بود است شمار آنکه بخورد
از آنچه نام خدای برورد باشد و شمار آنچه منع است که آنچه حلال
است بخورد و حلال آنست که جدا کرده شد و بیان کرده آمد آنچه
حرام کرده شد بر شما یعنی در سوره مائده فی قوله حرمت علیکم الميتة و لحم
الخنزیر و ما اهل لغير الله الایه و از آنچه حرام کرده شد خصصت داده اند
که بخورد چون از طلاکت نفس بر سید و بدان بجا و مضطر باشد بقدر آنکه
سدر مق شما باشد و جان شما بسلاست ماند و بسیاری از مردمان شوند
که شرع را میکنند و بر متابعت نفس و هوا میروند و دیگر از آنکه میگردانند
از سر هوای نفس نه از راه علم برای آنکه علم خلاف هوای نفس باشد آنکه بزرگ
نهند و وعید گفت خدای عالمه و داناترست ما تا که ظلم و تعدی
کنند و پایی از فرمان بیرون نهند قوله تعالی و حد و اظا هر الا نتم و باطنه
ان الذین یکفون الا نتم یحجزون عما کانوا یقترفون خطاب میکند مؤمنان را
و جمله مکلفان در تحت خطاب داخلند میگوید که با کند و دست مارید
از گناه آنچه ظاهر است آشکارا و آنچه باطن و پنهانست یعنی از جمله معاصی
بر وجهی که باشد مشرکان گفته زنا چون پنهان کنی زشت نیست چون

اشکارا

آشکارا بود زشت باشد خدای تعالی ایشان بد کرد و گفت اگر ظاهر
زشتست و اگر باطنست زشت گفته که مراد بدین افعال قلوبست
و افعال جوارح آنکه گفت آنکه کسب بره میکند یعنی معاصی میکنند
ایشان از اجزا دهند و با دین بر آنچه کرده باشد قوله تعالی و لا تأکلوا
مما لم یدک و اسم الله علیه و ان الله یفسق و ان الشیاطین لیسوون الی
اولیائهم لیجادوا لکم و ان اطعتمون انکم لمشرکون چون نهی کرد
جمله مکلفانرا گفت بخورید از آنچه نام خدای برورنده باشد و نه بیحقیقت
و این آیه دلیلست بر وجوب تمییز و باج اهل کتاب حرام باشد و تمییز
ایشان تمییز بود برای آنکه خدای را شناسند و نزدیک او حقیقت و صحیح
تمییز و حسب و نزدیک شافی سنت آنکه گفت ان الله یفسق یعنی آنچه نام
خدای تعالی برورنده باشد خوردن آن فسق است و بیرون آمدن از
فرمان خدای تعالی و ان الشیاطین و بد رستی که دیوان عینی روسا و اوصیا
که مقدمات و پیشوا ان کافرانند در کفر چون شیاطین اندمتر و ندو می
میکند بد و ستان خود و ایشانرا میفرمایند تا با شما که مسلمانانند منی صمه
کنند در استحلال میت و مردار و گویند آنچه خدای گفته باشد خوردن آن
اولیتر باشد از آنچه شما گفته باشید عکس گفته که بران بودند که مشرکانرا
مجادله میفرمودند اینها کفایت و سوسه دیوانست رؤسای خود را
از اهل کتاب مشرکان با مسلمانان جدال کنند آنکه مسلمانانرا گفت شما
طاعت ایشان در امر بدین و جز ازین شما تیر همچون ایشان کافر باشید
و مشرک برای آنکه هر که مراد حلال دانند کافر باشد و هر که مراد خورد

وطلال نماند باختر فاسق باشد قولی تعالی او مرخصان میتا فاحینا
وجعلنا له نوراً یشری به فی الناس من مثله فی الظلمات لیخرج بها
لذات زین للکافرین ما کانوا یعملون و کذلک جعلنا فی قرینة
اکابر یخبر سبها لیمسکروا فیها وما ینکرون الا بانفسهم وما یشعرون
حق جل جلاله میگوید که آنس که مرده باشد یعنی کافر باشد و خدای تعالی کافرا را
مرده خواندنی قول اموات غیر احیاء و ما اورازنده کنیم با ایمان و الا
و اسباب ایمان از اقدار و تکلیف و از احوال و نصیب آید و الطاف
و توفیق او را نوری کنیم که با نور در میان مردمان میرود و در وقت
از نور طاعت و ایمان چنانکه گفت کسی تو نمی آید با ایمانیم و نور و علم بیان
اندر دنیا که مؤمنان بدان باشند و کافران ندانند مثل او چون مثل
کسی باشد که او در ظلمات و تاریکیها باشد و از آن بر نیاید یعنی کافر
که در ظلمات تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد و هرگز از آن بیرون نیاید تا چون
محقق که در دنیا و آخرت در نور ایمان و علم باشد هرگز از آن با هم راست نماند
اری همچنان راست شد و در دل کافران عمل که ایشان میکنند چنانکه عمل مؤمنان
را راسته شد مومن را اما راسته کفر در دل کافران شیطانست فدین
لهم الشیطان اعمالهم و آراسته ایمان در دل مومنان خدایست حبیب
الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم امام محمد باقر علیه السلام گفت آیه در حق عمار یا ای
و ابو جبل و بعضی مفسران گفته اند که در حق حمزه عبد المطلب آمد و ابو جبل و حمل آید
بر عموم او بهتر است آنکه گفت و کذلک جعلنا یعنی چنانکه مومن را فریدیم
کافرا نیز فریدیم و آنچه با ایمان کردیم که مومنانه با کافران همان کردیم از

باین آیه

البار

اینست فانزلنا من السماء ماء فاحینا
باختیار که فرشته نازل کردیم و با فریدیم در هر دینی و شهری بزرگ که در آن
از مومنان و کافران آن دید که عاقبت و سر انجام ایشان آن بود که در آن
جا نگاه باد و سستمان با از غیر آن و مؤمنان مکر میکردند و عذر و خدیعه را
بکار می بستند و ایشان این مکر و خدیعه و عذر میکردند و الا با نتهای خویش
از آنکه وبال عذرا ایشان و ضرر مکر ایشان جز با نفع ایشان اجماع نخواهد بود
و ایشان این حالت نمیدانند و مکر حلیتی بود که بدان غیر از راه صواب
براه خطا کردند و الا عرض نیست لام عاقبت برای آنکه مکر قبیحت
و از راه قبیح قبیح باشد و اگر عرض باشد تعالی این آیه باشد وما خلقت الجن
الا للعبودین قوله تعالی واخراجهنم اینه قالوا ان نؤمن حتی نؤتی مثل
ما اوتی رسول الله لئلا نضل ما اوتی رسول الله لئلا نضل ما اوتی رسول الله لئلا نضل
صغار عند الله و عذاب شدید ما کانوا یمسکرون حق سبحانه و تعالی
میگوید که هر گاه آید باین کافران آیه که وسیل توحید من و نبوت پیغمبر من کند
ایشان گویند که ما ایمان نیاریم تا آنکه کیشل آنچه پیغمبران خدا را داده ما را نیز
برده اند و فکر کرد و برایشان بر سبیل انکار گفت خدای تعالی عالمه تست با آنکه
رسالت خود بجا نهند و نیست که صلاحیت پیغمبری دارد تا او را دهند
و آنکه این صلاحیت ندارد و او را نهند آنکه همچنان و کافران آینه بد کرد و
عذاب و عذابت و عید کرد و گفت زد و باشد که برسد باین همچنان و گناه
کاران صفار و بدلتی و هوای که معد و ساخته است و نهاده نزدیک
خدای تعالی و عذاب سخت بان طری که میکردند خدای تعالی درین آیه بیان کرد

حذفت و عذاب تا از نفع میز باشد گفت هو ان و نزلت با آن مقبول
باشد تا از امتحان میز باشد و گفت بما کانوا یسرون تا مشحون بود و از ظلم
میز باشد من یرد الله ان یدیر یتسرح صدره للاسلام و من یرد ان
یضاه جعل صدره ضیقا حرا کما ینا یضاه فی السماء لذلك جعل الله
الرجح علی الذین لا یتقون میگویند که آنکه کسی که خدای خواهد که او را در نماز
دل او را روشن کند برای اسلام و هر که خواهد که او را روشن کند دل او را
تنگ کرد اندیذاری که بر آسمان میشود و ظاهر آیه چنانست که میگوید که هر که
عاست و زنجین است از آنکه مراد هدایت مقدمات ایشانست
و اسباب آیه آن که خدای تعالی در او را قدر او تکلیف از آنرا عادت و
اول چنانکه درین آیه گفت و اما نمود همدینام فاستجوب العیال الهدی
والذین اهتدوا و ان احدهدی و مراد شرح صدر همین باشد از بیان الطاف
و توفیق یعنی هر که که خدای تعالی خواهد که با وی لطف کند و توفیق دهد چون داند
که لطف و یرا نافع خواهد بود دل او را روشن کند برای اسلام و در بعضی
وی قوی کرد اند بر قبول کردن اسلام تا اسلام را قبول کند و هر که خواهد
که فرو گذارد و فرو گذارد و فرو گذارد و الا کسی که داند که لطف از حق او است
خواهد بود دل او را تنگ کرد و داند که لطف از وی منع کند تا وی سحت
شود و در وی بسته کرد و وجهی دیگر آنست که مراد هدایت خواهد
و نمودن راه بهشت بایشان قول تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یدیم
ایم با ایمانیم و یدیم المطریق الحق و مراد با خدایان آن بود که روز
قیامت ایشان از راه بهشت بر داند و بر روز بر دین بر توفیق معنی این

بود که هر که خدای تعالی خواهد که ثواب دهد و راه بهشت نماید برای اسلام
دل او را روشن کند و دشمنی کشاده و خرم کرد و اند و هر که خواهد که طاعت کند و از راه
بهشت ببرد و اند دل او را تنگ کند و تکلیف کرد و اند با انواع عموم و اختلاف
عذابها تا در صعوبت و مشقت کار خود بکشد و یرا گویند که با آسمان شود اما
بالت در سختت و صعوبت و اما بالی الت در تعذر و استحالة و تخمین
نهد و کند خدای تعالی عذاب بر آنکسانی که ایمان نیارند و بعضی معنی آیه بر توفیق گفته اند
که هر که خدای تعالی خواهد که هدایت کند آنرا در دل خود او را روشن کند و
برای اسلام یعنی نظر کند در اول و تحصیل علم کند بایشان من کفر بالله من بعد ایما
الامن الکره و قلبه مطمئن بالا ایمان و لیکن هر که خواهد که راه کند یعنی حکم کند و نام
بر دل او ضل و گمراه است و حکم وقتی کند که محکوم علیه علی ما هو علیه باشد
پس او ترک نظر در اول و حج و آیات دل خود را تنگ کرد و داند و در دل بسته کرد
تا نور ایمان در دل وی نیفتد و لابد از ظاهر آیه عدول می باید کرد و از آنکه حقیقت
دل مومن و کافر با کویم چون ایشانست که گنیت باشد از رحمت و شبهه و خدایان و توفیق
از تکلیف و تکلیف وجه تشبیه در ذلك يجعل الرجح است چنانکه در دل ایشان
صیق و صرح کرد بر تن ایمان عذاب آید نهد و این تاویل آیه را مشتقی عدل و شرح
که عدل گویند بخلاف آنچه مجبران گویند که بنده را مجبور گویند و از حساب بیرون برند
و نسبت کفر و ایمان با خدای گنند و خدای تعالی تکلیف را لایطاق نظام گویند
در عقل بخلاف این مقرر است و قرآن بکس این مقرر و مذکور است که جمله افعال ایشان
مضایف و منفیست چنانکه الذین امنوا و الذین کفروا و اگر چنین بود قرآن
مضایف و منفیست بود که هدایت خدای تعالی میگوید ما و اوم و هدیناه الخدین

واما مودفهدينا هم وانا هديناه السبيل اما شاكر وانا لقونا قد جاوكم
بصاوتهم وريحهم فيكون من همه راه ايت 2 اوم از مومن و كافر پس اگر نفي
كند و كوي كفر و ضلالت با د اوم مناصبه باشد و در حق حكيم و حكمت اين وان بود
قوله تعالى وهذا صراط ربك مستقيما قد فصلنا الايات ليعرفوا الذين
لهم دار السلام عند ربهم وهو وليكم بما كانوا يعملون 2 اشاره به ايت
اسلام است باق که در قرانست و اضافه صراط با خداست براي آنکه نموده
آن و بيان گشته آن طريق است و بعبارة استعمال اضافه صراط و پس با خداي
رواست و در او بود که طريق الله كوي حق تعالي ميگويد که اين اسلام و اين شريعت
و اين قران که در ميان جلال حرام و شرايع و احكام است اه خدای توست
اي محمد که جز بدين اه خدای توان سدن راه ايت راست و با سلامت از مناصبه
و فساد و مودى است با نوار و نجات ما ايات قرآن مفصل کردیم و مدين شريعت
کردانيدم براي قومي که تذکر و تدبر اندیشه نخته و اگر با تفصيل براي جمله مکلّفان
کرد چون متذکران و اندیشه کنندگان بوي مستفيع شده نه تخصيص ايشان که چنانکه
گفت هدى للمتقين و آيه دليل است بر بطلان قول اصحاب معارف براي آنکه
اگر معارف ضروري بودي تفصيل ايات براي عيب بودي انکه گفت که ايشان را
يعني کسانی را که با ايات مانده کردند و پند گیرند براي سلامت که آن بهشتيت
از جهادات سلامت و سلام نام خداست يعني براي خدای که سراي سلامت
و آن نبرد و يك خداست و آن در عهد و ضمان اوست با مستحقان رسيدن
و انجا حکم نباشد مگر خدا بر او خدای تعالی ايشان و متولى نعمت و رساننده نعمت
بايشان و ناصر ايشانست بر جلد ايشان بجز و عوض آنچه ايشان ميکنند و کرده باشند

ارغل

از عن صلح و كافر می نيكو بود **قوله تعالى** و يوم نحشرهم جميعا يا معشر الجن قد استكثرتم
من الاشر وقال اولياؤهم من الاشر ربنا استمع بعضنا لبعض و لم نعلمنا
الذي اجعلت لنا قال التار مشورتيك خالدين همها الا انما شاء الله ان
ربك حكيم عليم 2 و با دگر اي محمد روزي که ما حشر كنيم و برانيزيم و جمع کرد اينم
ايشان را همه و كوي مای جمعت جنیان شما بسیار براه که راه کرده اند و اند
از آدميان و كويند و درستان ايشان از انا که فرمان ايشان برده باشد
و بر هوای ايشان فتاب باشد از آدميان که اى خدای ما متع گرفتيم و بر خوار
شدیم بعضی بعضی ما از که متع گرفتيم و اين آمنت که چون بلى خواستی
که بسفري رو در راه از جنیان ترسيک پناه با سیدن و اوى و اوى
و گفتي اخوه بسيد هذا الواحى انکه بر فنى و گفتي المين خا که خدای تعالفت
وانه كان رجال من الاشر يعوجون رجال من الجن فزادوهم دهقا اين
استماع انس است سخن ما استماع با انس آنت که چون از آدميان با سخن
شوند و بشنند که اعتقاد ايشان در حق جنی آمنت شادمانه شوند و روا
باشد که اين استماع راجع باشد با آدميان که بعضی بعضی متع ميشوند بهشتي
که با کيد ميرا نند و ميگویند که با کيد ميرا متع شدیم و بر سیدیم با جل خود
آن احوالی که تو ما را نهاد از اجل مرگ و اجل حشر و نشر و حضور قيامت خدای
ايشان را جوار داد و گفت بر سبيل تقريه چون انس از جمله عوايه و ضلال قوت
اعتراف ايشان بگناه خود در جانی که اعتراف و پشيمانی سود ندارد که اى
غايوبان و مکرمان در ورزج جانی شما و مقام شماست که خالده و جا و پيشيد
در ورزج الا آنچه خدای تعالی خواهد که شما در ورزج بر يك حال و بر يك صفت

بناشید بلکه با انواع عذاب معین با شدید هر وقت که خدای تعالی
 خواهد عذاب شمارا بسوی دیگر از عذاب بل میگرداند و بعد از آن پستی
 که سوخته باشد پوستی دیگر میافزیند چنانکه گفت کلیما نضجت جلودهم
 بدلتانم جلودا غیرها لید و قوا العذاب رو بود که ما یعنی من بود الا انرا
 که خواهد از دوزخ بیرون آرد و از جمله مومنان فاسق چون ایشان از خصیتی
 که کرده باشند عقاب کرده باشد و بهشت بردایشان از ازر برای او است
 ایمان و طاعت ایشان و خدای تعالی حکمت آنچه کند از عذاب بروجه
 حکمت و صلاح کند و عالمست بقادر استحقاق ایشان عذاب را و اجزا و
 تفصیل آن اند **قول تعالی** وذلك لولا بعض الظالمين بعضا ما كانوا يكفون
باعتدالهم ولا ليركبتكم من ربكم فتمنقون عليكم انالي و
يتبدونكم لفاء يومكم هذا قالوا شهدنا على انفسنا وقرنكم الحيوة الدنيا
وشهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين . حق جاز و تعالی میگوید چنانکه امروز
 ظالمان را با یکدیگر کدشتی با یکدیگر موالات و دوستی میکنند و معونت
 و یاری یکدیگر میدهند روز قیامت ایشان را با یکدیگر کدازند ما از یکدیگری
 خواهند اتباع متبوع از او میدهند انتم متبعون عذاب الله من ربكم
 انما شمارا که در دنیا با ما بر نفعی و سودی نداشت و گفته اند انما عذبنا
 که ظالمان را با یکدیگر کدازیم و نمکین و تخلیه کنیم میان ایشان تا ایشان بر یکدیگر
 مسلط میشوند و یکدیگر را رنج و عذاب میمانند و این عذابی باشد ایشان را
 با یکدیگر ایشان کرده باشند از معاصی و فسق الا خطا بس که در میان
 و این خطاب روز قیامت باشد ایشان را بر سبب سلامت و گفت ای پروردگار

و آدمیان

و ان

و ان

و ان

و ان

و ان

و ان

و ان

و ان

و انذار از بهر آنست که خدای تعالی محمد ملاک هیچ دیه و شکر را یعنی اهل
دیهها و شکر را بظلم و سبید اوی که اگر ایشان را ملاک کندنی که رسولان از او شده
برای دعوت و تنبیه ایشان ظالم باشد و خدای تعالی ظالم نباشد و ظلم نکند
و پسندد پس ایشان را ملاک کند و ایشان غافل و متعجب باشند بلکه حجت ایشان
بر او و آنچه علت ایشانست در تکلیف از آنست که فرمود و هر کسی در هر
عالمی را که عملی کند از اطاعت و محبت در جاتی و منازلی و قدر محبت
مطیعان را بحسب آنچه کرده باشند از اطاعت و عاصیان را در کاتی
و طغیانست از دوزخ بحسب آنچه کرده باشند تا معلوم شود که بر وقت
کار مکلفان باستحقاق خواهد بود و آنکه بر سبیل تمهید گفت که خدای تعالی غافل
از آنچه شما می کنید یا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای تعالی پنهان
نیست و مانند ک و بسیار بازخواست خواهد بود و تا اصلاح نزدیکتر باشند
و از فساد دورتر گردند و ربك للعنی والرحمة و خدای تعالی غنی و بی نیاز است
باعتنا مطیعان احتیاج ندارد و ویرایان باید حق حاصل نشود و محبت
نقصانی برید نیاید و مملکت او و وی خداوند رحمتست تا معلوم شود که جز
آنکه ویرای اطاعت ما احتیاج نیست تا محتاج بر محبت و سیم آنکه باز نمود که وجود
و عدم خلایق بر وی یکسانست آفریدن خلایق و تکلیف کردن ایشان هم
از بهر نفع ایشانست پس اگر خدای تعالی خواهد ای مجربان و عاصیان قادر است
و میتواند که شمار ابر و و نیست کرد اند و بعد شما خلقی نو بسا فرزند ایشان را
بر جای شما در دوزخ ملاکت شما از آنچه وی خواهد آفریدن خلق را چنانکه
شمار ایا فرید از فرزندان شما کرده و دیگر بسا فرزند از فرزندان کرده و دیگر

کبری از

که پیش از شما بودند آنکه گفت ای فرزندان آدم پسندارید که آنچه شمار اید آن
و عده میکنند شما خود را بر رسیدن آنچه شمار اید آن و عده و وعید
میکند بقیین آیند و شما خواهد آمدن از بعثت و نشور و حیات
و کتاب و تراز و وصراط و دوزخ و بهشت و شما خدای را عاجز نموانید
کردن و از قبضه وی بیرون نموانید شنیدن که هر کار و در ملک و دشت
و بیت و در قدرت و دست قوله تعالی قل یقوم اعلموا علی مکانکم
الغیاب فی صوف تعلمون من کون له عاقبة الذاریة لا یغلب
الظالمون آنکه بر سبیل تمهید و وعید فرمود که ای محمد بگوی این مکلفان را
که بکنند آنچه میتوانند بر حسب حکمت و طاقت خویش اما بخمان بر حالت
خویش میباشند و کار میکنند از کفر و عداوت و دشمنی که من نیز بر حالت
خود و خاتم بودن از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما و که از آن
و حی که زود باشد که بدانند چون جزای اعمال خود بر میند که عاقبت
و سر انجام باز پسین از ما و شما که بهتر و نیکوتر باشد آنکه گفت که ام
و شان کا چنین آمد که عاقبت ظالمان و کافران فلاح و طفر نیابند بعال
بقا باشد ایشان را و با جهل فروری و طفر نبود قوله تعالی وجعلوا لله
جماخرا من الخیر و الانعام نصیباً فقلوا هذ الله یزعمهم و هذ الخیر انما
فما کان لشرکائکم فلا یصل الی الله و ما کان لله فهو یصل الی شرکائکم
سالة ما یحکمون و مفسران گفته که سبب نزول این آیه آن بود
که شرکان از کفار که چیزی که ایشان را لازم آمدی از نذر و غیر آن در جهاری
و کشت آنرا بر قوم میکردند و میگفتند که یک نصیب خدای است و یکی

تا نرا اگر نصیب خدای چیزی در نصیب تان افتادی تا نرا ندی و اگر
نصیب تان چیزی در نصیب خدای افتادی نماند شدی با جای بردی
و میگفتند خدای تعالی تو انکرست و ایشان در ویش نشاید که نصیب
ایشان چیزی در نصیب خدای افتد و نصیب تان از او برایشان میداوند
و آنچه نصیب خدای بودی در وجه همانان و صره صرف کردند می حق تعالی
این آیه فرستاد و این معنی از ایشان بازگفت و خبر داد که میکنند و کرد
این کاران از آنچه خدای آفریده است از کشت و زراعت و چهارپایان
از شتر و گاو و کوسفند خدای را نصیبی و قسمی و تبار قسمی و انکه بزعم خویش گفتند
که این نصیب خدای است و این نصیب انمازان ما راست یعنی تبار او بود
آن تبار انمازان خدای کرده در ما و چهارپایان خویش شریک کردند
تا آنچه تبار او بود خدای را نصیبی و نصیب خدای تعالی تلف شدی
نصیب تان در عوض آن نهادند می و اگر نصیب تان تلف شدی
نصیب خدای در عوض آن نهادند می و گفتند که خدای تعالی تو انکرست
و ایشان در ویش انکه خدای تعالی گفت بهرست آنچه ایشان بدان حکم میکنند
در ایشان کردن ایشان تبار او خدای تعالی کردن چیزی که خدای بدان فرمود
قوله تعالی ولذلك زين لکم ذرین المشرکین قتل اولادهم شرکاً و هم
کیر و هم و لیسوا علیهم دینهم و لو نشاء الله ما فعلوه فذرهم و ما یفترون
حق تعالی درین آیات حکایت میکند از آنچه عرب میکردند از کشتن و خزان و زنده
در کور کردن ایشان از بهر انکه نمک میداشتند که و خزان از امسی باید داد
چنانکه شیطان زمین کرد از بهر ایشان بت پرستیدن و خدای را نصیب تبار
کردن

کردن و تبار نیز هم نصیب بهر کردن و همچنین زمین کرد و اند بر امی تان
کشتن فرزندان ایشان و مراد بشرک شایطین است که در اول مشرکان
می انداختند که وجود دختران شما سبب عیب و عار و دشمنی و درویشی باشد
ایشان را بشاید ازین جمله خلاص بمانید و بعضی دیگر گفتند سندنه و خدم تانند
تا شریکان ایشان بودند در بت پرستیدن از زوسا و غوات و این از بهر
آن کردند تا ایشان را کشتند با ضلال و اغوا و بهر شانند را ایشان
دین ایشان که واجب بود ایشان را بران بودن از دین محمد یا از دین قبل
و اگر خدای خواستی آن مشرکان آنچه کردند نکرند می یعنی اگر خواستی که
ایشان را بقتل و سر منگ کند تو انستی جز انست که حکمت راه ندهد بلکه در حقیقت
که چنین کند انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را امر کرد و گفت تا کن تا افر
و دروغ میگویند و این امر بر سبیل تمهید و وعید است چنانکه گفت اعلموا
ما شئتم قوله تعالی وقالوا هذاه انعام و حرث حجر لا یطعمها الا ان یشاء
ربهم و انعام حرمت ظهورها و انعام لا یدکرون اسم الله علیها
افتراء علیهم سحیرهم ما کانوا یفترون حق تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و محار
محال ایشان و این است که ایشان ان چهارپایان را چهار قسمت کردند
و گفتند که این چهار پایانست و کشتی برای تان و بر ما حرام است بخور از
الا انکم ما خواهم از خدم تان و در ویشان و این بزعم و دعوی خویش گفتند
بی حقی و دلیل و قسمت دوم را گفتند که این چهار پایانست که بر پشت ایشان
حرامست بر شستن و بار بر نهادن و ان بجزه و سایر بهر و جامه است و سیم را
گفتند این چهار پایانست که بر ایشان نام خدای مگویند و ذکر خدای بخند

در شش تن نام تان بر نذر بر پشت ایشان حج ننگند و لیکن نند و این جمله
بر عوی باطل و گفتار دروغ خود گفتند و نسبت با خدای گردند و دود بود
که خدای تعالی اجزا در ایشان از انکه کردند و بجز ایشان بسند این آیه
تسکین توان کرد که اشیا و اصل را با حقست از بهر آنکه خدای تعالی
ایشان را آنچه کردند خدمت کرد و اگر عقل اشیا بر خطره دست نکرده
و این نه بسند است و مذمت است که بر خطره است دلیل صحت اینکه
بر خطره است آنست که ما بضرورت که هر چه در منصفی بود هیچ حضرت نباشد
نه عاجل و نه اجل معلوم و نه مظنون این صفت مباح دارد و اقدام کردن
بر او نیکو بود چنانکه هر چیزی که در وضوری باشد خالص از مضاف اجل
و عاجل معلوم و مظنون قبیح باشد و اقدام کردن بر او مایه بود **قوله تعالی**
وقالوا ما فی ظنور هذه الا لغام خالصه لذكورنا و محرم علی ازواجنا
وان کن هیئتة فم فیہ شرکاء سخییهم و صفهم الله حکم علیهم چنانچه
حکایت گفتار مشرکان میکنند و میگویند که ایشان گفتند آنچه در شک چهار است
از بخاری و سوا و غیر آن خاص و خالص مردان ما راست و بر ایشان خلعت
و بر زنان حرامست و تخصیص مردان برای آن کردند که مردان بودند که
خدمت بخانه کردند و مردان آنچه در شک چهار با اینست شیر است
مجاهد گفت کچه است دیگران گفتند که این است و احتشای شک و اگر آنچه
این چهار پایان بزا دندی مرد و دندی مردان و زنان در خوردن یکسان
بودندی و بر همه حلال و نهندی آنکه خدای تعالی گفت که زود باشد که خدای
ایشان را اجزا در میان و صف که کردند و این دروغ که گفتند در محرم و نیک

در خدای

و بر خدای بسند چنانکه گفت و نصف الستم لکذب هذا حرام و هذا احلا
ایضا فرمایند **قوله تعالی** **قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها لبعیر**
علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا یلمنون
میگویند زیان کردند و هلاک شدند آنکه فرزندان خود را بکشید و زنزه در کور
کردند و خوف و ترس را غیب و عار را ناکسی ایشان را بکج حکم خود کردند از غایت
سفاست و بجزدی و نادانی و متابعت هوا نفس و حرام کردند بر خود آنچه خدای
بر ایشان حلال کرده بود و روزی ایشان گردانید از انعام و حرث و با این همه
که کردند و گفتند را نکرند تا که حواله ان با خدای گردند و بروی دروغ نهادند
و گفتند که خدای تعالی کرد ما دست بحقیقت که ایشان با آنچه گفته و کردند ضال
و گمراه بودند و مهتدی و راه یافته تصواب و سدا و نمودند **قوله تعالی** **وهو**
الذی انشا جنات معروشات و غیر معروشات و الاغلال و الاربع مختلفا اکلها
و الاغنیون و الزمان متشابها و غیر متشابها کلو امن عمر اخ الامم و انوا
حقه یوم حصاره و الا لشر فوالله لا یحب المسرفین چنانچه چون که کفران
کرد و آنچه کردند و گفته میان کرد و در ایشان و کرد و باز نمود که آنچه کردند با این کلمه
تذکره که بعضی از نعمتهای خود را تا بدانند که کس را نیست که تحویل و تحریف کند مگر آن
خدای که نعم باشد بر بندگان خود با انواع نعم و گفته او است آن خدای که بیافرید
رسول ابتدا بر وجه اقتدای سالی سابق از بهر شما بوستانهای بسیار درخت
چنانکه سایه درختان زمین را پوششید و میکرد انداز از کور و غیر آن از میوه
بعضی خسته بسته و بعضی خسته بسته و بیافرید درین بوستانها درختان خرما
و گشت انواع خوب و دانند که مختلف است میوهای آن کونا کون و رنگ رنگ

خطا کردند

بعضی زبرک و بعضی خور و بعضی ترش و بعضی شیرین و بیاض و درین بوستانها از
زیتون و انار که بعضی مانده و بعضی نمایند در لون و طعم و خوروی و بزبرک که
خدای تعالی در سپهر اجابت و خطاب فرمود که بخورید از میوه های او چون
میوه بیارد و جوی او را پر و ایشان دید در روز و دیدن او و این بسط صدقه
باشد و اصحاب بار و است کرده اند که این دسته باشد که برویشان دهند
پروان کوه و وقت و جوهر کوه عند به و صلاح باشد و به صلاح در غله وقتی
باشد که دانه در خوشه سخت شود و در خرما شیرینی بر آید و در انکور چون عوره
منعقد کرد و گفته اند که این آیه مفرغ است بفرض کوه برای انکه در وقت در و
زکوة نباید داد و دیگر انکه استغراق زکوة در مدینه بود و این سوره که است با چون
امر زبردب محل کنند این لازم نباید انکه گفت ولا تسرفوا السراف کنند درین
چنانکه شما و عیالان شما محتاج شوید و روایت کرده اند که ثابت بن قیس را پانصد در
خرما بود بوقت ارتقاء همه بداد و از به عیال خود هیچ باز نگرفت خدای تعالی کرد
و رسول صلی الله علیه و آله فرمود ابد آنجناب ابنه ابعیال خود کینه نگذارد
که اسراف آنست که در معصیت صرف کنند و اگر بوزن بوئیش کسی را زرباشد
سه صدقه به به اسراف نشاند و اگر بدی طعام در معصیت به به اسراف باشد
از اجابت که حاتم ظالمی را گفته لا چیز فی السرف گفت لا اسراف فی الا چیز
فیه تعالی ومن الا طعام حمله و فر شاکلوا مقیمان زکم الله ولا تتبعوا
خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ثمانین از لاج من الضلالتین
ومن المغررین قل الذکرین حرّم ام الالثنین انا اشمکت علیة
ارحام الالثنین فمیتوقی بعم علیهم کنتم صا حین ومن الالب الالثنین

کفایت

در البیوت

ومن البقر الثنین قل الذکرین حرّم ام الالثنین انا اشمکت علیة
ارحام الالثنین ام کنتم شهداء اخذ و صدیکم الله بهدا فمرا طمک
مقر افتری علی الله لئلا یضل الناس بغير علم ان الله لا یندی القوم
الظالمین و خدای تعالی میفرید از چهار بابان برای شما راسته آنچه بار را
بشاید و آنچه بار را شاید از اشتران خورد و گو سفند ان و این نوع را فروش
برای آن خوانند که بزین نزدیک باشند چون فرایش با از به انکه در وقت فرج
بگستارند چون فریش و بود که مراد بقیش آن بود که از سومی گو سفند و شتر
بافند انکه گفت کلوا نخورید از آنچه خدای تعالی شمارا روزی کرده است
و پرویی کنند که ههای شیطانی یعنی از بی شیطان و امر وی و دوسوسه
وی هر وید که شیطان شمار از جنات درگذراند و حرام برد که او شمارا دشمنی
اشکارا است آنچه کرد با پدر شما تا اینکه از و اج بدست از نوحی یعنی با بوز
برای شما است حجت انکه بیان کرد گفت از گو سفند و نر و ماده و از
بز و نر و ماده از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که مراد بقول خدا
ومن الضان الثنین این دو یکی املیست و یکی وحشی و محبین در بز و کاهلی
و وحشی خواسته است و در اشتر عربی و بجعی خواسته است و بزین قول
است حجت شازده عدو باشد و هر آنچه که گفته شد هشتم عدو باشد
و عرب نر و ماده را زو جان خوانند و تخصیص این را چندین ای آن کرد
که ازین جمله بوده است که ایشان حرام کرده بودند انکه خدای تعالی گفت
برسبل احتیاج آورد بر ایشان که گو سید تاکه نام کرد خدای ازین مستکان
دو نر حرام کرد یا دو ماده دو نر از گو سفندی و از بز دیگری و اما آنچه

مستل بود و کرداده بر او ارحام آید و ماده مرا خبر دهید علمی و دانشی
اگر درین دعوی راست میگوید نفسان گفته که مشرکان نزد رسول صلی
علیه و آله وسلم آمدند و خطیب ایشان ابو الاحوص بود و در معنی بگفتند
ما بوی مناظره کردند رسول گفت این خبر ما را چه احوال کرده اید از جهت
زنان یا دکان یا از جهت هر دو هیچ نباشد الا از زود ماده و بچه علت
بهری بزنان حرامست و بر مردان حلال و چون میزند بر سره حلال باشد
ابو الاحوص فرمود و هیچ جواب نداشت گفت که خدای تعالی چنین فرمود
خدای تعالی این آیت بفرستاد و در کرد در ایشان و من لابل انین و از
استر ان هم حبت افرید زود ماده و کاه و چنین آفرید زود ماده بلوای محمد
مرا نشان ز او پرسید و گانه که ام خدای چه کنم کرد و وی زیاد وی ماده با آنچه
رحم باین دو چیز را و شملت از آنچه با خود شما حاضر بودید چون خدای تعالی
شمار باین وصیت میکرد و میفرمود از آنکه شما چون بسخن باین ایمان ندرید
تا ایشان خبر دهند پس لابد که شما حاضر بودید بشنید که خدای این وصیت
کرد شمار از جهت بر سبیل رد و خطیبه و بخیل ایشان است لکن گفت
ظالمه و تمکار تر از آنکه که دروغ بر خدای نهد تا مردمان را بجل خویش گمراه کند
و خدای لطف نمند چنین که فرمان که بر کفر مضرب باشند و ایشان را راه
نماید همیشه برای آنکه مستحق عذاب ایم باشند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ
أَوْ حَىٰ إِلَىٰ مَحْضٍ مَّا عَلَىٰ طَائِفٍ مِّنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْقَالَ حَبِّ خِيَارٍ
أَوْ لَمْ يَخْزِرْ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ ضِعْفًا أَوْ ضِعْفًا خَيْرٌ بَاعٍ وَلَا
عَاجِلٌ فَإِنَّ نَبْتَ عَمُورٍ رَجِيمٌ حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید که بگوی

ای محمد مرا این که فرما که حرام آن است که خدای تعالی حرام کرده باشد
و من بچند رسول خدا ایم می بدم در آنچه من وحی کرده شد در قرآن هیچ طعمی
ازین جمله که شام حرام کرده اید و میگوید که خدای تعالی حرام کرده است من
هیچ طعامی حرام کرده نمیدانم بر هیچ طعام خورنده که طعام خور یعنی خدای تعالی
هیچ چیز در شرع حرام نکرده مگر آنچه مردار باشد و برای آن مردار گفت
تا آنچه در سوره مایده است از مخففه و موقوذه و متردیه و نظیره در تحت
آن داخل باشد از هر آنکه هر چه نذر آنچه که خدای تعالی فرموده باشد شنید
نکنند مردار بود یا خون یا بخته یعنی آن خون که روان بود حرامست و جگر خو
چون و ان میت حلالست گوشت خوک که او پلید است و است
و این هر سه را برای آن تخصیص کرد که بگویم این مو که تراست و گفته اند
که این من قرانست و باقی محرمات بوحی است نه بقرآن و گفته اند
که سوره نیست در مک حرام این بود باقی محرمات را بیان نمیدانند و از
خوک جمله اجزای او حرامست و او نجس العین است اگر چه ذکر گوشت
وی کرده است لکن گفت اوضفا یعنی با چیزی که از آن بر نه نام خدای شده
باشند که این حرامست و فسق برای آن بخت که فرمان حلالست
که هر چه پیشند بر نام خدای کشند و چون بر نام غیر خدای کشند فسق باشد
از هر آنکه از فرمان برون آمده باشد لکن از غایت کرم و فضل و رحمت
خویش خصصت دادند که از آنجا که عاصی شوند و در مانند و هیچ نیابند
که تناول کنند و هم تلف نفس و مال است باشد که آنچه ازین جداست بقدر
سدره منقورند گفت فَمَنْ اضْطُرَّ بِبَاطِلٍ و هر که مضطر شود و ضرورت

اورا بان دارد که این چیزها را تناول کند تناول باید کردن نه چنانکه باغی
 باشد یعنی که بر امام عدل بیرون آمده باشد که آنکه ویران و بنود که این
 چیزها تناول کند تا طلب لذت بخند و پیش از نسیب خورد و راه نرسد باین
 چیزها ویران است و رخصت که حرام تناول کند و خدای تعالی آمرزنده
 و مهربانست بر حمت خود و رحمت داد و بخور تناول کرد و مغفرت خود
 بیامزد چون از حال ایشان اضطراب دارد و آیه ولایت بر آنکه پوست
 مردار و پمید و حرام است از بهر آنکه مردار عبارتست از آنچه در روی حیوة
 بود از آنجا برود و پوست محل حیوة است پس مردار بود و غیر اصل آنست
 و سلم گفته است لا تفتقوا بالیتة باهاب ولا عصب **قوله تعالی**
 و علی الذین هادوا و احرمنا کما کفرنا و انما کفرنا علیهم
 الا ما سخطت ظهورهما و الحوا یا او مختلفا یعظم ذلك جزئیاتیم بیغیرهم
 و انا الصادقون فان کذبوک فقلین کذب و رخصت و لا یرد ناسه
 عن القوم الجرمین حق تعالی بیان میکند درین آیه آنچه بر جهودان عهد موسی
 حرام کرده بود و آنرا که از پس ایشان بودند و بر شرع او بودند تا که منسوخ
 شد گفت حرام کرد ایندیم بر آنکسانی که جهود شدند یعنی بر جهودان
 آنچه ماخر داشت یعنی مر حیوانی که شکافه سیم باشد چون اشتر و و اشتر مرغ
 و بط و مرغابی و جمده انواع سباع چون شیر و پلنگ و مانند این و این قول
 ابوعلی جایی است و عبد الله عباس و ابوالقاسم علی گفته ذواب اینجا
 ظفر است از چهار پایان و ذوات الخلب از مرغان و برینو جاسب
 و اشتر و خرد اخل نباشد و این مر سه مکر و هست آنکه گفت از کا و
 ذکری

و کوفسند جسم حرام کردیم بر ایشان آنچه در شکم ایشان از ریه الا آنچه
 بر شکم ایشان باشد از شره کاه و کوفسند که بر جوب و دماغ باشد
 پس آنچه با استخوان آمیخته باشد چون دنبه و آن چیزی که در میان است
 و استخوان باشد که این جمله بر ایشان حلال بود آنکه خدای تعالی سبب این حرام
 باز نمود و گفت این چیزی آن بود که ایشان کردند از شره و ظلم و مصادق
 راست گویم در آنچه خبری دریم از اعمال بر ایشان و عقوبت و جزای
 ایشان و اینجا بود که هرگاه کناسی کردند می و مصیبتی از ایشان و زجر و
 آمدی مصیبت اقتضای کردی که خدای تعالی بر ایشان حلال بودی حرام کردی
 و اگر آن معای نکر و ندی بر ایشان حرام نکر دی چون بغیر مصیبت عند
 فعل ایشان بود از عقوبت آن مجرم حاصل آمد از ارتوسح عقاب و جزا
 خواند آنکه رسول اصلی الله علیه و آله و سلم گفت که اگر این کافران آنکذیب
 کنند و بدروغ زن دارند و آنچه توانی از ایشان از خبر دادی که خدای این چیزها
 حرام کرد و این آن بود که ایشان گفتند آن خیر یعقوب بر خویشین حرام
 کرد و ما متعنت و موافقت یعقوب را این چیزها بر خویشین حرام کردیم
 و نه چنانست که تو میگوئی که خدای حرام کرده است چون ایشان این
 گویند بود جواب ایشان بگویی که خدای شما خداوند رحمت و اسح و بسیار
 اگر چه شما کذیب میکنید خدای تعالی شما را عقوبت نکند و مصلحت دهد تا باشد
 که باز گردید و اگر خواهد که جمله مجرمان و کافران از عذاب کند کسی مانع نتواند
 شد و عذاب وی از مجرمان رد نتواند کرد **قوله تعالی** سیقول الذین
 اشركوا لو نشاء الله ما اشركنا و لا انا و لا اباؤنا و لا احقرنا من شیء

لذلك كذب الذين من قبلهم حتى اقول اناسنا قل هل عندكم من علم
فخرجوا لنا ان تتبعون الا الظن وان اتمم الا لخصوصون قل لله
الحجة البالغة فلو شاء لهديناكم اجمعين خدای تعالی درین آیه
 خبر مشرکان میدهد بر رسول صلی الله علیه و سلم پس بجز آنکه از آمدن مشرکان
 و مناظره کردن ایشان چون موافق مجرب باشد معجزه باشد گفت زود بود
 که گویند اما که مشرکانند که مشرک شدند و با خدای تعالی انکار فرمودند که مشرک
 کفر ما و پدران ما نیست و اراده خدایت که اگر خواستی که ما مشرک
 نمانیم و پدران ما مشرک نمودند و اینها ما و پدران ما حرام کردند
 همه بخوایست خدای تعالی بود که اگر خواستی که بچشم هیچ چیز حرام کنی بچشم
 هیچ چیز حرام نکردی پس هر چه کردند همه برضا و ارادت وی بود ای محمد
 این روغن صحرانیت و باطنی ظاهر که ایشان میگویند و انانکه شمشیر ایشان
 پیغمبران خود را کندیب کردند و بر خدای تعالی دروغ گفتند تا آنکه که غلبه
 با ایشان سید هلاک شدند و سختی عذاب با بچشم ندانند گفت ای محمد کوی
 این کافران را که این محالات میگویند بنزدیک شما هیچ علمی و کتابی نیست
 که بیرون آید از بهر ما و باز نماند که این محبت است که ما میگویم و این پس
 حکم و سخن است ایشان را که گفت ای محمد کوی ایشان را که شمار این
 هیچ علمی و دانش نیست و شما تعجب نمیکند الا کفار او شما میگویند الا دروغ
 یعنی آنچه میگویند از نظر و مکان میگویند و کمان خطا باشد و با خود تقدیر
 کرده که چند نیست که شما میگویند حق تعالی باز نمود و درین آیه مشرکان که مجرب
 بوده اند و جبر گفتند مذمت مشرکان مجرب از همان گفتند که پیشین گفتند

و ان

و این آیه مراد اول السیست بر بطلان حق مجربان و اضافه ایشان را و کفر
 و قبح را با خدای تعالی انکار با تفاق و ار دست مورد مذمت ملامت
 گویند که این مقاله را پس نیز تاجر جلوه مقاله است که خدای تعالی است
 ایشان بر کفر و شرک را نکند و ایشان را از مجرب ملامت کند و چون کافران
 این مقالات اعیب و ملامت باشند همانا که مسلمانان را مزاح باشد و این
 مذمبت که عقل و سمع بر بطلان آن گواهی میدهد اما سمع چون این آیه
 و آیه های دیگر که کفر و ظلم و فسق اضافه با کافران و ظالمان و فاسقان
 کرده است و گفته در اینجا که کفر و فسق و ظلم و عفل میگوید که اگر
 کفر و ظلم و فسق مشبهت خدای تعالی بودی خدای تعالی انکار نکردی و نهی
 نفرمودی و نیز اگر اراده خدای تعالی بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق را
 عاصی بخواندندی و مطیع کفشی از بهر آنکه مطیع آن باشد که موافق اراده
 چیزی بود و بایستی که کافران بر کفر مستوجب روح بودندی به توحید ذم آنکه
 گفت کوی ای محمد این کافران را که سایه اند و بانو حجت می آورند با ایشان
 این خرافات و تغلل میکنند در کفر خود بجز که این مقالات و محالات خیر
 نیست شمارا بلکه چیزی طبع و تمام که قطع اعذار و شبهات کند خدایت
 چون حجت خدای را باشد که حیوان باشد که مجربان گویند که فاعل کفر و فسق
 و فساح و قباح خدایت تعالی عن ذلک و قدره موجب ایجاد دست
 و اراده موجب ماردست و خدای تعالی قدرت با فضل آفریند و بنده چون
 محل خلعت خدای را که خواهر بجز با آتش برود و اگر خواهر مسجد برود و منزه
 درین هیچ اختیار نیست آنکه روز قیامت باین دریا مواخذه کند و حجت

شده را باشد بر خدای و خدای را حجت نباشد بر بنده و این خلاف قرآن است
 آنکه گفت فلو شاء و اگر خدای خواستی شما را بجز و قهر بر ایمان شی
 ولیکن نکر و از بهر آنکه حکمت مانع این بود و عقاب کافران سب معبود است
ان الله لعفوان یبشرک به و عقل و عفو کفار جایز نیست قوله تعالى قل هکذا
شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فاشهدوا قائلین
معهکم ولا تتبع اهلهم الذین کذبوا باياتنا و الذین لا یؤمنون بالاخرة
 و هم ینتقم بعدلون حق تعالی چون بطریق عقل و سمع بیان بطلان مذمب
 مشرکان و مجبران کرد در آنچه ایشان گفتند که شرک با هر و مشیت خداست
 و آنچه حرام کردیم باراه و خوانست خدای حرام کرد اندیم محمد را صلوات علیہ
 و سلم خطاب کرد و گفت ای محمد در آنچه کافران و مشرکان فحش میگویند
 از ایشان گواه خواه و بگوی ایشان از آنکه بسیارید گواهان خود را انانکه گواهی
 دهند از بهر شما که این جمله خدای حرام کرده اند است و این بر سب است
 یعنی کسی که گواهی نهد و اگر در کواهی حقیقی نباشد یا مراد آن بود که اگر
 شمارا گواهی مست قبول الشهاده بسیارید گواهی دهند و دانست
 که ندارند پس از بهر آن گفت تا ظاهر شود که دعوی ایشان مجرب دست
 از بیند و هر دعوی که چنین بود باطل و دروغ بود پس اگر ایشان گواهی دهند
 گواهی ایشان مسلم وارد تصدیق آن من که آنها گواهی دروغ باشد که اگر
 مسلم در آبی چنان باشد که با ایشان گواهی داده باشی با ایشان گواهی
 ده و متابعت کن مراد و هوای انانکه که هر دو فریاد شدند ایست ما را
 خطاب اگر چه با پیغمبر است مراد از وی امرت ایست چنانکه گفت

لایزال

لایزال است لیکن عملات نمی کرد از انکه امت او متابعت گواهی کنند
 که اعتقاد آن مذمب کند که بهوا گرفته باشند و این از وجه تقلید باشد
 از کسی که او بنیاد دارد که حق را می شناسد و نشناسد و آن شبهتی باشد
 که بروی درآمده باشد و بنیاد دارد که ولیست و از ان بود که نشود
 نمای او بر بنده بی اقتاده باشد و ترتیب او بپذیری باشد که دشوار بود
 او را مفاقرت کردن از ان از بهر آنکه با وی الفت گرفته باشد و دیگر
 آنکه کرد هیچ مشقت نکرد و از میان مذمب ناسخ است اختیار کند و آنرا
 دین و طریق سازد خدای تعالی گفت رسول را که متابعت هوای آنان
 ممکن و نیز هوای انانکه بروی قیامت ایمان ندارند و با خدای خود برابر
 میکنند تبان جبار و او ایشان را می پند قل تعالوا انقلبا
حزبکم علیکم الاشرکوا به شیئا و بالوالدین احسا تا و لا تقنلوا
اولادکم من اطلاق خون نرزو که و یا تم و لا تقنلوا القوا احس
ما ظهر منها و ما بطن و لا تقنلوا النفس النحره الله الا بالحق و لا لکم
وضیکم به لعلکم تعقلون حق تعالی میگوید بگوی ای محمد این کافران را
 که بسیارند بر شما خوانم که خدای شمار شما چه حرام کرده است تا بدانید
 که آنچه شما گفتید تحریم نه از بهر خدای تعالی بود و آنچه خدای بر شما حرام کرده است
 و شمار از ان نمی کرده است که با خدای انانکه بر دو در عبادت شرک
 با وی شرک میکردند امام محمد باقر علیه السلام گفت کینه شرک عبادت
 بر ما باشد و چنانکه از شرک نمی کرده است فرموده است که باید بر او در
 بگویی کنید و فرزندان خود را از ترس در پیشی بکشید که ما فرزندان شما

وایشانیم سما و فرزندان شمارا روزی بهم آن روزی بدست است
و در قضیه قدرت است و کرد و فواحش و ناشایست کردید و فواحش
قبیح را شایست و گفت کردنا شایست مژدیه آنچه ظاهر است آشکار
و آنچه پنهانست بعب این عباس گفت عرب را اعتقاد چنان بود
که زنا کردن آشکارا نشاید پنهان شاید خدای تعالی از هر دو نفی کردیم
محمد باقی علیه السلام گفت مظهر زن است و ما بطن دوستی مرد است زن از آن
بر وجه محارمه و عاشقی و عشوقی و جمله کنایات شایست آنچه آشکار کنند
و آنچه پنهان کنند آنکه گفت و لا تقتلوا النفس التي وکلت نفسی را که خدای تعالی
حرام کرده است کشتن آن که بجز حق آن بود که بجز صلی الله علیه و آله وسلم
گفت لا یجرح امری سلم الا باحد خصال من اربع کفر بعد ایمان و زنا
بعد احسان و زحل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغير امر گفت
خون مرد مسلمان طلال نباشد مگر علی از جهل صحت مردی که کافر شود بعد از ایمان
و مردی که زنا کند بعد احسان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی را بکشد
فی آنکه کسی را کشته باشد آنکه حق تعالی جمله کلفها از خطاب کرد و گفت
این آنست که خدای تعالی شمارا باین وصیت کرد و باین فرمود تا باشد که شما
بدانید و در بایید و عقل را کار بندید فولتک و لا تقر بامال الیتیم الا
بالتیمی الحسن حتى یبلغ أشده و اوفوا الذکیر و الذی ان بالقیط
لا تکلف نفسا الا وسعها واذا قلتم فاعدوا لو لوکان ذاق فری و یهد الله
اوفوا ذلکم و ضیکم به اعلم تذکر ون ان هذا صراطی
مستقیما فا تبوءوا و لا تتبعوا السبل مفرو و کم عن سبیل ذلکم

هینا

و ضیکم به اعلم تذکر ون ان هذا صراطی
و ضیکم به اعلم تذکر ون ان هذا صراطی
تیم کردید نیست نزدیک کنیم کردید و تعرض آن نمایید مگر بر وجهی نیکوتر
یعنی نگاه دارید از بهر تیم تا چون بزرگ شود و بالغ کرد و لوی و مسد
باید و وجهی بنمید که اصل آن ضایع نگردد و از آنجا نفع حاصل شود که در وجهی
ایشان شود و چون آن بنیم را نفقه و کسوه کنید میان نگاه دارید چنانکه
اسراف و تقصیر نباشد و تخصیص مال تیم کرد و اگر چه مال جمله ضایع بل طبیعت
ایشان بر چیزی حرام بود مگر مال کافران که در معرض غنیمت باشد از برای آنکه
تیمان بی بر روی ناصر باشند و از آنجا که ایشان از یاری و ناصری نبود
نایک از اطع افتد مال ایشان آنکه خدای تعالی فرمود که پیمان و تراز و راست
دارید آنچه پدید و آنچه بخجید راست پدید و راست بخجید و تمام دهید
و هیچ از آن کم نکرده اند و ما هیچ نفسی را تکلیف ننیم الا آنچه وسع و طاقت او باشد
اگر اجتهاد کند و احتیاط بجای آورد و آنچه او از آن احتراز نتواند و طاقت
آن ندارد آن در تکلیف او نباشد بر نوشته از اجتهاد و احتیاط نیست
و چون سخن گوید راست گوید و اگر چه آن سخن بر بعضی از خویشاوندان شما
باشد و قول را تخصیص برای آن کرد که در میان مردمان قول بیشتر باشد
و آنس که در قول حیف و دار دو فعل هم روا دارد و آنس که در قول حیف و
نزار دو فعل هم روا ندارد و دیگر فرمود که بپند خدای تعالی و فاکند و امر او
بجای آرید و از نواهی او اجتناب کنید و وصیت که شمارا کرد بدان کار
کنید و این جمله آنست که خدای تعالی شمارا باین وصیت کرد تا باشد
که شما اندیشه کنید و غافل نباشید از این آنچه کرد نیست کار بندید و آنچه

ناگروست اجتناب کنید که حق تعالی گفت **و انصرطی مستقیما و این راه**
یعنی راه مسلمانان و شرع رسول و مکارم اخلاق و ادب شرع که درین
آیات گفته را همت و راستی آزمایا بعت کنید و راه دیگر را
متبعیت کنید که شمار از راه خدای برود اند و بر آنست که کند یعنی هر
که جز راه مسلمانان است و جهودی و کبری و ترسانی و راههای خداوندان هوا
و بدعت و ضلالت شمار از راه مسلمانان برود اند از هر آنکه جمع شود و اگر درین
حق و باطل و خیرست که غیر صلی الله علیه و آله و سلم خطی کمبشاید که گفت **این**
برسبیل الرشاد است راه راستست و از جانب چپ دست خطها کشید
و گفت **به سبیل علی کل سبیل شیطان** بهما این راهها نیست و بر سر راهی
شیطانست که مردم را با این راه دعوت میکند پس این را بر خوانند و این
هذرا صراط مستقیما ذلکم و ضیق این است که خدای تعالی شمار را با بصیرت
کرد تا باشد که شما متقی باشید و از معاصی خدایتان عقاب و بشمارند
قوله تعالی انما موحی الکتب لنا علی الذی احسن و تفصیلا
لکل شیء و هدی و رحمة لعلهم یلقوا یتیم یتیمون و هذالکتاب انزلناه
منارک فانیعوه و انقوا العداکم ترحمون ان تقولوا انما انزل الکتبان
علی طائفتین من قبلنا و ان کنا عن جراتهم لغافلین او تقولوا لو انزل
علینا الکتب لکننا اهدی منهنم فقد جاءه کربینه من ربکم و هدی
و رحمة فتم اظلم معقر کذب بایات الله و صدق عندهما سحری الذین
یصدفون عن ایاتنا نسوة العذاب یناکنوا یصدفون حق تعالی میگوید
که گوی ای محمد ایشانرا که ماموسین غیر کتاب و ایم با کوی که نامحرمت بر شما

خوانم و قصه کنم بر شما که خدای تعالی ماموسین را کتاب داد و گفته اند که این جمله
منتهاست که خدای تعالی بر ابراهیم نهاد و از اینجا که گفت **که و وهبنا له الحق**
و یعقوب الی صراط مستقیم و از جمله آنچه با ابراهیم و فرزندانش کردیم است
که ماموسین را کتاب تورات دادیم از هر تمام شدن و تمام کردن نعمت و منت
بر آن شخصی که احسان و نیکی را آشکارا کرد و آن شخص ابراهیم بود چون دعا
کرد از هر فرزند آن خویش و گفت **واجعل لی لسان صدق فی الاخرین و کلمة**
مراد بقوله علی الذی احسن ماموسین است یعنی ما و کتاب دادیم تا احسان او
تمام شود و با آن ثواب آخره رسد مجاهد گفت معنی آن است که تمام
علی الحسنین عبد الله مسعود خوانده که تمام علی الذین احسنوا یعنی ماموسین
کتاب دادیم تا نعمت بود مجربان که ماموسین از ایشان بوده است فاصحی
و بیانی باشد هر چیز را که ماموسین و قوش بر آن بودند در شرع و هدایت
و رحمتی یعنی بیانی و جنتی و لطفی مرایشان تا باشد که بجای خدای خود عملی
که کرده باشند ایمان از هر جزا را القا خوانند برای تعظیم و تحمیرشان و اولی
آنکه جزا در سزای باشد که تولای آن در دست قدرت او باشد و جزا و
در دست کسی دیگر نباشد آنکه گفت و هذالکتاب و این کتابست یعنی
قرآن که ما و افرستادیم کتابی مبارک با خیر و برکت فرخنده و جنتی و ایم
و ثابت کردیم بر این کتاب تا نعمت کنید و از خدای تبارک و تعالی بترسید
و از معاصی وی اجتناب کنید تا باشد که مستحق رحمت او شوید و این را جاما سنده
راجح باشد یعنی بر امید و رجای رحمت خدای تعالی بعت قرآن کنید و از غی
اجتناب کنید و متکلف باید که همیشه میان خوف و رجا باشد و تکلیف این

امتنان خوف سبب است که معصی و قبیح باشد و در جالب امتثال او امر
و اختیار طاعات بود و ان بقول او و ما فرأنا فرستادیم تا شما نگویند
که کتاب تورات و انجیل بود و طاعتین برود و کرده فرستادند پیش از ما
که جهودان و ترسایند و ما از دروس خواندن ایشان بر آن کتاب را غافل
بودیم و ندانستیم چنانکه ایشان میخوانند مانند ما متوالستیم خواندن و ما را کتابی نبود
تا بخوانیم خدای تعالی این آیه محبت بر کافران عرب گفت و گفت ما این کتاب را
برای آن فرستادیم که عرب نگویند که اهل کتاب را کتاب دادند و ما را
ندادند اگر باخبر خواستندی ما را نیز کتاب دادندی چه همان تکلیف است ایشان را
همست مانند این است و نیز از هر آن فرستادیم تا شما نگویند که اگر ما را کتاب
فرستادندی ما راه راست یافته بودیم از جهودان و ترسایان باستحباب اوله
و مسکینان کتاب پس آنها که این بنا میکردندی و این آرزو میخواستندی
ایشان را گفت برستی که بشما آید از خدای شما حجتی و دلالتی لطفی که مودتی بود
مخیر و ما دهمدی میان و لطف است آنکه گفت نیست غلامت و گناه کار تر از آنست
که بر روغ و در اایات خدای تعالی را و از ان اایات و دلالات اعراض کند
و ببرد و در ان اندیشه نکند و استلال سازد و کفر ظلم است و از ظلمها
عظیمه است چنانکه گفت ان الشکر لظلم عظیم آنکه گفت زود بود که ما پادشاه
دویم انرا که از اایات با اعراض کند بدترین وجهی و خیرین عذاب است
ان اعراض و عدول که کرده باشند بعد از آنکه صحت و صدق ان داشته باشند
قوله تعالى هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او ياتيهم ملك فاني
بعض ايات ربك ياتي بعض ايات ربك لا تسفح نفسك ايمانها لکن

امتنان

امنت من قبل ان كنت في ايمانها خيرا قل انتظروا انا منتظرون ترجمه
گفت چه میکنید و چه منتظر میباشند که منتظر منباشند و توقع نمیدارند
ایشان الا آنرا که فرشتگان بایشان آیند و این بر سبب تعزیر و ملامت
گفت کافران یعنی هر چه بایست باین کافران کردیم عقلی صحیح و سالم مانیک
ازد و حق را باطل فرق کند و بجهت فرستادیم تا ایشان را راه راست نماید
و محجزات بردست بجهت ظاهر کردیم تا بر صدق و دعوی وی گواهی باشد
و قدرت و استطاعت و علم و منصب ادله و از اخته علی کردیم اکنون هیچ مانده
ایشان را و منتظر نیستند الا آنکه فرشتگان عذاب یا مر که بایشان آیند از
آسمان فرود آیند و حق و عبادت بحسب القراح ایشان یا منتظر آند که چیزی از
محالات باشد و ان آمدن خدای تو است بایشان یا امر خدای تو بایشان
رسد از احوال قیامت و تمامی ایات و کلی کتابهای قیامت آید بایشان
بعضی از ایات خدای تو در ان روز بعضی از اایات خدای که اثر او است
و علامت قیامت بایشان آید هیچ نفسی را آنروز سوود ندارد ایمان او چون
پیش از ایمان نیابوده باشد و با در ایمان خود کسی و طاعتی نکرده باشد یعنی در آنروز
نه ایمان سوود دارد و نه طاعت برای آنکه در ان وقتی باشد که خدای تعالی
تکلیف بر او دارد و اعلام علیجا پیدا کند و کرده اند آنکه فرماید تا صورت در پند
و این نقشه فرغ باشد و ازین صورتان فخر دوم که صحت است چهل روز باشد
و در هیچ تکلیف نبود و هیچ و هیچ باشد آنکه گفت کوی ای محمد منتظر باشید
آمدن فرشتگان بر سبب عذاب که ما نیز منتظر آنیم ولیکن تا وقت نباشد که
خدای تعالی صلاح دادند ایشان را فرستادیم مفسر آن گفت که این ایات و علامات

آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته است با در و بالا اعمال قبل سنا
طلوع الشمس من مغربها والادب والجمال والرخان وخصیبه احدکم والامر
العائنه شب تا بعد بصلح و کردار نیک پیش از آنکه ششم چشم شمار سیدی آنکه
آفتاب از مغرب بر آید و خروج دانه الارض و خروج و جمال و دوی
که بدید آید میان آسمان و خاصه هر یکی از شما که مرگست و آنچه جلدر خواهد بود
بعوم یعنی قیامت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرد
که قیامت بر خیزد تا آفتاب از مغرب بر نیاید چون از مغرب بر آید و تا
بینند بکین باشد که ایمان نیار و لیکن ایمان سود ندارد و عبد الله عیسی
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر شب که آفتاب فرو شود صلی
آنرا با آسمان فتم برود و بر عمت آنکه فرشتگان بر نهد و در زیر عرش بر آید چون
وقت طلوع نزدیک شود و دستوری خواهد بود که بگوید یا خدا یا چه فرمائی از شرق
برایم یا از مغرب همچنین بود تا آنوقت که تقدیر کرده است برای قبول توبه
بنده آن که چون تا آنوقت رسد هیچ توبه قبول نباشد و این آنکه بود که معاصی برین
سپار شود معروف منکر شود کس با او منکر کند و منکر فاش کرده و کس از او
نهی کند چون چنین باشد آفتاب عبادت خویش زیر عرش آید و مقدار
یک ساعت شب بگذرد از خدای تعالی دستوری خواهد بود که بگوید یا خدا یا چه فرمائی
از مشرق برایم یا از مغرب هیچ جواب نیاید تا مقدار سه شب با نوز درازی
شب آنست و آنکه عبادت دارد نماز شب بر خیزد و آن کرده اند که باشند
در آن روز کار خوار و همین باشند آنشب بر عادت بخسبند چون بوقت
نماز شب بر خیزند و نماز کنند در آسمان نکرند تا صبح بر آید است یا نه ستارگان

اینجا است
از هر دو روز که در هر یک روز
از هر دو روز که در هر یک روز

بر جای خود باشند با خود گویند مگر شب غلط کرده ایم یا نماز سبک کرده ایم
و یکبار باره با سر نماز شوند و تسبیح کنند تا چند بار خمین کنند و ستار یکجایی
خوبینند از آن تیر بسند و یکدیگر را آواز دهند و مسجدی که در محله ایشان
باشد حاضر آیند و احوال یکدیگر بگویند و خرج و فرخ کنند چون مقدار شب
بگذرد حق تعالی جبرئیل را فرستد تا آفتاب ماه را گوید که خدای تعالی شمارا
میفرماید که هر دو یکجایی از مغرب بر آید آنکه بفرماید تا نور از ایشان بستاند
و فرشتگان که بر ماه و آفتاب مومل باشند خرج کنند و مکرید از فرخ و هوسل
روز قیامت چنانکه اهل آسمان و سرادق عرش نشینند و از گریه ایشان بگریزند
آنکه حرم آفتاب ماه را سپاه از مغرب بر آید مستحسان و نماز کنند آن
که آن بر مینه خرج کنند و آنرا غافلان و تقصیر کنندگان باشند چون در آن
از کور تا ناکاه بر خیزند فدک قول تعالی و جمع الشمس و القمر اهل دنیا بیکدیگر
بمانند و همه شوش شوند و مادران از فرزندان مشغول شوند و شیره سنگان
گودک شیر خواره فراموش کنند و فرزند زمان حامله بار ثانی حمل میکنند صلی الله
که بر سود دارد کافران از اسودند از چون آفتاب ماه میان آسمان بمانند
جبرئیل بآید و ایشان را بر گرداند و بفرستد دو بدر توبه فرود بیار صحاب
گفت یا رسول الله در توبه چه باشد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
خدای تعالی از برای مغرب دوی آفریده برود و مصالح از زریخ منمکلا با نواع
جواهر از مصالحی که اصل سال راه بود که سواری نیک بود و آن در
کشاده است تا زری که آفتاب از مغرب بر آید پیش از آن هیچ بند نباشند
که توبه بوضوح کند الا توبه و از آن در آسمان بر نهد و بر خدای تعالی کند معاذل

گفت یا رسول الله صبح که ام باشد گفت آنکه گناه کار با بر کنه نشود چنانکه
 شیر باستان نشود و بر کنه هیشمان شود چنانکه ماه آفتاب ابدان در فرو برد
 حق تعالی بفرماید ما آن در فرار کنند و در هر دو زند چنانکه هیچ شکافی نماند چون آن
 در در بند نیست از آن تو به هیچ تائب قبول نباشد و پس از آن هیچ کافر ایمان
 سود ندارد و هیچ مومن اطاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشد
 فذلک قول تعالی لا یففع نفسا ایمانا لیکن امنت من قبل اول کسبت فی
 ایمانها خیرا و چون چنین شود تکلیف بردارند و دنیا اندکی ماند و خدای تعالی
 بفرماید تا صورت بد مندر در خبر است که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم برین
 که از میان آنکه آفتاب از مغرب بر آید تا نغمه صبح باشد گفت چند آنکه که در
 اسبی ابر یا بیانی افکند و که بیار دهنوز آن که به بان رسیده باشد
 که بر او توان شستن که صورت در دمنند و از صورت اول تا صورت دوم گفتند که
 چهل روز باشد آنکه حق تعالی گفت بلوی ای محمد قل انتظروا که شما مشظ بشید
 آمدن فرشتگان از بهر عذاب که مایه مشظ اینم قوله تعالی ان الذین
فرقوا حیاتهم و كانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرتم الی الله فتم یلتهم
بما كانوا یفعلون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسنة فلا یجزی الا کثیرا و هم لا یظلمون حق سبحانه و تعالی میگوید
 آنانکه از دین خود مفارقت کردند و از دین شریعت بیرون آمدند و گردان
 مختلف گشتند هر که روی دینی و ملتی دید اختیار کردند و هر قومی با مایه عقوبت
 دیگر افتد اگر دند و از ایشان در هیچ چیزی نیستی یعنی تو از ایشان نیستی و ایشان
 از امت تو نیستند و بر معنی مراد اهل بدعت و ضلالت باشند و اگر مراد

عز

غیر ایشان از انواع اهل کفر باشد معنی آن بود که تو در چیزی نیستی از ایشان
 یعنی ایشان بکار تو باز نیامند و بر دعوت تو راست نشوند کار ایشان
 باشد است در ثواب و عقاب و توفیق و خذلان و این همه بوی تعلق دارد
 خدای خبر دهد ایشان را آنچه کرده باشد نه با نیک صراحت ایشان از حسب
 اعمال ایشان بعضی مفسران گفته اند این قوم جهودان و ترسانانند که با مشرکان
 میکشند تا اختلاف دین ایشان و جانب ایشان از امر اعداء میگرداند اما صحیح
 علیه السلام گفت مراد باین اهل بدعت و ضلالتند ازین امت و اهل شبهات
 و ابوهریره همین روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم فضیل عبد الملک
 از زادن روایت کرد که او گفت من و زنی نزدیک امیر المومنین صلوات الله
 علیه بودم و مسجدی که در مراسن کجالت و جالبینق را می آوردند بعنف بر ایشان
 استخفاف میکردند امیر المومنین گفت از صفحا با ایشان مدارا کنید ایشان را
 در پیش او بر جای برداشند بر اسن کجالت بگرد گفت یا مراسن کجالت
 وانی که امت موسی پس از او بر چند فرقه شدند گفت تمام انظر فی کتابی و اقل
 در کتاب مرم و مومر امیر المومنین علیه السلام گفت لعنک الله من ریس قوم
 لعنت بر تو باد که تو ریس قوم باشی چون بتوانند و در حلال و حرام از تو پرسند
 تو گویی که در کتاب مرم و مومر چگونگی اگر کتاب سوخته شود و بزدند تو گویا
 عمری اندر روی کجالبینق آورد و گفت وانی تو که ترسانان بعد از عیسی مرتد
 شدند گفت چهل و چهار گفت دروغ میگوئی و الله اعلم بالتوریه و الانجیل
 و الله که ارشاد انما یرم توراته و انجیل امت موسی پس از موسی بر مفسد و کفر
 شدند مفسد و کفر و کجالبینق و ایشانند انان که خدای تعالی در شان ایشان

میگوید و من قوم موسی امته پیدون بلحق و به بعدون و امت عیسی را عیسی
برو خدا و در فرقگی از ایشان حاجی باقی نماند و ایشان انانند که خدا
گفت و اذ اسمعوا ما انزل الی الرسول علی صنیعهم بغیض من الذم مع مقاصدنا
من الحق و امت مصطفی برضا و سه فرقه شوند یکی حاجی باقی نماند و ایشان
انانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت و محض خلقنا انما نزلنا بالحق انما
ای زادان دانی که در حق من چند گروه شوند گفته با امیر المؤمنین در تو نیز مختلف
شوند گفت بر دوازده فرقه شوند یکی حاجی و باقی نماند و توازان با جمعی با ابا
ای عجب که در حق خود ان میگوید و من قوم موسی امته پیدون بالحق و در حق ترسیان
گفت ماعرفوا من الحق و در حق مسلمانان گفت و ممن خلقنا انما پیدون بالحق
الرجودی و اگر ترسا و اگر مسلمان نجابت بحق است و با حق است اگر در بر آیت
و اخبار کسی اندیشه کند بدانند که فرقه حاجی کدام است از هر طریقی که در مسلمان
حق کجا باشد انجا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الحق مع علی و علی مع
الحق و در معه حجت خدا را که خدای تعالی فرمود من جاع بلحسنه هر که
حسنه آرد و نیگوید کند از خیر است و طاعات و واجبات و مندوبان
اوراده حسنه باشد مانند آن یعنی هر که کاری نیگوید کند او را در چند ان
خزاد هر و ندانند باطل عدل نیست یکی از آن ده باحق باقی باشد و نه
تخصیل و این وعده است که خدای تعالی داده است بر سبیل مقابله
چنانکه خاطر مانزد یک باشد برای آنکه با را اطلاعی نیست کمیت اجزای او است
و گفته اند که اگر حسنه کمال اخلاص است گفتن لا اله الا الله و هر که سزاوار
یعنی هر که گناهی کند ویراجزای آن ندانند الا مانند آنچه که اگر بیشتر از آنچه کرده

بود و منافات کند ظلم باشد و ظلم روا نبود و بعضی گفته اند که مراد بستی
شکر است و حمل کردن بستی و حسنه بر عیوم اولتر است و مراد بلام تعریف
جنس است ابوذر غفاری رحمة الله علیه گفت حدیث کرد الصادق
المصدق آن است کوی که با وی است گفته و در روغ نهنده یعنی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی گفته است الحسنه عشره او
ارید و البتة واحدة او اعرفا لولیل من غلبت احاد عشراته و من
بلغت بقرا بلا من خطیته و لا تشرک بشیئا جعلت له شهلا مقبولة
خدای تعالی گفته حسنه را ده بدیم یا بیشتر و سستی یکی را یکی خزاد هم با یک
پس ای بر آنکه احاد او عشره انش را غلبه کند یعنی سنیات او حسناتش را غلبه
کند و هر کس که من آید و بری زمین گناه کرده باشد و در آن میان شرک
نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی دهیم عبد الله عباس گفت این آیه
مخصوص است باطل بزرگ ایشان را معرفت بشرع حکم باشد اما اهل شهرها
که اختلاف با علما کنند و فقو و شرع آموزند در حق ایشان امنیت و ان
تک حسنة یضاعفها و کمینه هربی را مقصود باشد مثل حجة انست سبع
سنابل و کل سنبل مائة حنة و الله یضاعف لمن یشاء فماده گفت
که درین آیه ما را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند که گفت
اعمال شش است سوجیه است و موجبه و مضاعف است و مضاعف
و مثل است و مثل اما آن دو عمل که موجبه اند آنست که با پیش خدای شوند
و با خدای تعالی شرک نیارود و با دشمنان بدبخت شوند و هر کس با پیش
خدای شود یا شرک لا بد بدوزخ شود اما آن دو عمل که مضاعف شوند

نقشه و است بر اهل بی راهه عوض و بد و نفعه و است در راه خدای
که یکی را هفتصد و پنجاه و دو عمل که مثل منش است که بنده خود کند
که خسته کند آنکه کند و بر ایا که بنویسد و چون عمل کند که بنده کند آنکه کند
او را یک سینه بنویسد سفیان ثوری گفت که چون خدای تعالی این آیه فرستاد
که مرجاء بالحسنه فله عشر امثاله رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
اللهم زحني بار خدایا بیغرای برای من خدای تعالی گفت مرخ الذي يقربني
قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة گفت بار خدایا بیغرای امت مرا
خدای تعالی این آیه فرستاد وانما يوق الضاربون اجرهم بغير حساب
آنکه خدای تعالی عقوبت این فرمود و عمل لا یظلمون و بر ایشان ستم کند و ارحم
ایشان هیچ بازگیرد و آنچه با استحقاق باشند عقاب برایشان بندد و آنچه
حق بنده بود بر خدای تعالی را او به بدی با استحقاق و نه بفضیل و آنچه حق خدای
تعالی است ذره پیش نستاند کفلم باشد خستین چیزی که بر بنده آمده است
آنچه جبهه وی پسند عدل باشد و آنچه از وی استوارند فضل است قله تعالی
قل اني جاهد في الدين الاطاعت مستقيم حريتا قيتا ملة ارحم حنيفا وما كان
من المشركين قل ان صلواتي وسليتي ومحبياتي ومحبي الله رب العالمين
لا شريك له وبذلك امرت وانا اقل المسلمين مبوی ای محمد که خدای من مرا
هدایت کرد و یعنی میان لطف و توفیق و ادب راه راست که راه ایمان و سلام
دینی راست که ملت و دین غیر است بسته از طمعی باطل و در شد و او
یعنی ابریم از جمله مشرکان نبود ابریم علیه السلام را برای ان خصیص کرد و اعراب
راغب شوند با حاجت و متعبت کردن که ایشان از جبهه فرزندان او بود

دین

و دین عامه است از ملت برای آنکه عقوبات و شریعت است عمل کند
و ملت جز در شریعت استعمال نکند و از آنجا ملت گفت که با ملا رسول
باشد آنچه نسیج توان داشت از شریعت آنکه گفت نبوی ای محمد که نماز من
و عبادت من مقرر با نهایی من در حج و عمره حصری گفت یعنی درین
و حیوة و زندگی من و مرگ خدای است که بروردگار عالمی است
برای ان خصیص نماز کرد در انواع تقریب است از خضوع و خشوع و رکوع و سجود
و تنزیه و تسبیح و تحمیی و محماتی بر سبیل توفیق گفت با او و براءة از فعل و قوه
خود و در کفایت با حول و قوه او و برای ان جمع کرد میان این چهار با اختلاف
جہات آن و آنکه بعضی عبادت است از فعل او و بعضی از فعل خدای تا با نماید
که افعال خالص او را میکنند فی اثر آنک غیری در ان و مرگ و زندگی برای احوال
و استغراق ازین جمله حالات چون آن فکر کرده باشد خدای هیچ بنامند از او
که نه خدای را باشد ازین دو بیرون نیست و مورد آیه مورد خضوع و خشوع و
تسلیست و توفیق با خدای تعالی و گفته اند که و محماتی و محماتی مراد آنست که هر چه
میکنم در حال حیوة خود و آنچه بران باشم و بران بپریم از ایمان و طاعت و عمل صالح
همه خالص و خاص خدای است که بروردگار عالمی است آن خدای که نیست
و بر او نیست و در الهیت و قدیمی و مراد که محمد باین اخلص فرموده اند و بر این
مسلمانان از بهر آنکه بهر چیزی مقدم بود بر اسلام قله تعالی قل غير الله
ابغی بنا و صورت کل شیء ولا تکتسب کل نفس الا حلالها ولا تزول ذرته و ذرته
تعالی بکم مرجع قلوبکم که ما لکم فیہ خالصون وهو الذي جعلكم خلائف
الارض و وضع بعضكم فوق بعض درجات لیسئلکم فیما انزلکم

سريع العقاب وانه لعقود رجم حق تعالی میفرماید رسول خود را و میگوید
 ای محمد این کار از ابر سبیل انکار و توبیح و تفریح و احتیاج برایشان که ای
 هرگز روا باشد در عقل که من عبادت خدای را نمانم و خدای خود بخلاف
 او و اوست آفریننده و پرورنده و ملک هر چیز است و هیچ خدائی نیست
 حاصل بر صفات کمال غیر او و او بود که این معبود را بخدا موعودت معبودانی
 کنم که ایشان برای پرستش نباشند تا بهر حال ایشان جواب دهند که روانا باشد
 و این جواب است که ایشان چه خبر را گفتند که با تو و کیس از خدایان ما را پرست
 تا ما کیس از خدای ترا پرستیم آنکه خدای تعالی گفت ولا تکسب کل تسرا الا علیها اوج
نفسی کسی نمند و محبتی نیار و الا که خدای آن و وبال آن برو باشد و بردگیری
 نباشد و هیچ نفس از کناه و دیگری بر غیر او و سچگر را کناه و دیگری عقوبت
 نکنند این آیه جواب است که ایشان گفتند اتبعوا اسبنا و لفضل خطایا که هم
 حال یکم پس مرجع و بازگشت شما با خدای شماست شمارا خبر دهد با آنچه شما کرده
 باشد یعنی خدای آن بر حسب آنچه کرده باشد شمارا ساند آنکه خدای تعالی گفت
یومئذ یفرأ لهم ما عملت و گفت اوست آن خدائی که شمارا خلیفه کرد در زمین یعنی اهل
 هر عصری خلیفه و قائم مقام آن عصر باشد که پیش از ایشان بوده باشد و گفته
 شده آدم را خلیفه جان کرد که پیش از آدم بود و چنانکه گفت اتی جاعلی فی
الارض خلیفة و گفته اند که خطاب باست محمد است صلی الله علیه و آله که ایشان را
 خلیفه سایر امم کرد و شریعت بر غیر از شرع او منسوخ شد و چه بر خلیفه جمعی غیر از
 بود یعنی آخرین انبیا بود و وصی او و خلیفه او خاتم الاولیاء بود و فرزند او خلفا
 عن سلف آخر خلفا بودند چنانکه در آیت تکذبت که در تفسیر آنست تکذبت ختم جمیع سخنان

بانه

باشد آخر خلفا صاحب الزمان است استخفافهم فی الارض کما استخلف الذین
 من قبلهم و قوام کار در عواقب خواهد بود ماست لاجرم ضاد و علیه السلام
 گفت للمنکر لا یزنا کالمکره لاقولنا انک گفت و رفع بعضکم بعضنا و بعضی بعضی
 رفعت و او در جاست و پاهای را استند او استحقاق از جهت مصاحبه که او
 دانست که هرگز چه وجه بصلاح نزد کینه نباشد و از فساد دور بریزد بر مصلحت
 تو آنکری باشد و بی را در و بی رویی را تضعیف می راقوت و بی را مانا است
 و بی را اندک و بی خلقت بر وجهی و دیگر بر این خلاف آن چنانکه مصلحت
 شناخت کرد آنکه گفت که این برای چه کردنا امتحان و ابتلا کند بر خدای
 روانا باشد که او عالم الذات است و امتحان آن کند که نداند ما بدانند الا
 که خدای تعالی تکلیف معالمانان میکند که امتحان کند تا آنچه نداند بدانند و
 امتحان دارد و بعضی تکلیف آنرا وصف کرد خود را با آنکه او زود عقاب است
 با آنکه موضوع است حکم و محمل کند عقاب تا با و نماید که هر چه آمد نیست بجز
 و نیز روا بود که آن عقوبت است که ایشان متخذ در دنیا با ایشان بکنند پس سریع
العقاب باشد و این برای آن گفت تا این نباشد از عقاب و آنکه گفت
 با آنکه او سریع العقاب است که زود بکشد و سخت بکشد و امر زنده و بخشاید
 سخت عقوبت و زود عقاب کسی را که کفران نعمت او کند و امر زنده
 و مهر بمانت کسی را که بشکرت او قیام نماید و بانه التوفیق سورة الاحقاف
 گفته اند که از اینجا که واسئله عن القرية التي كانت حاضرة للبحرنا ماخر
 من نیت و همه حکم است زود و چه منسوخ نیست و بعضی گفته اند که اولاد و کل
 که بایه زکوة منسوخ است و دیگر اعرص عن الجاهلین که بایه قبال منسوخ است

و بعضی گفته اند که این آیه در
 بیان امتحان است
 و بعضی گفته اند که این آیه در
 بیان عقاب است

در روایت و شش ائمه است ابو امامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را بمیرحمتی برسد و او را در روز قیامت
شخصی وی باشد **قوله تعالی** **بسم الله الرحمن الرحيم**
المص کتاب انزل الیه فلا یکن فی صدرك حجج منه لیتذکره
وذر لکم المؤمنین **اشعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من**
دونه و الیاء قلیلا ما تذکرون **المص** تمیت از نامهای خدای تعالی
و گفته اند که نام این سوره است ابن عباس گفت ان الله افضل من خلق
که جدا نمیان حق و باطل و گفته اند که ان الله المحید صاد و الوعد من خدای تعالی
راست کننده و وعده و در بعضی تفاسیر آمده که معنی المص آنست که از شرح
لک صدرك و چون نام سوره بود معنی آن بود که این سوره که المص است
کتابیت از خدای فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از در دل تو تنگی
باشد و نگرند دل تنگ کنی پس از آنکه شش کتاب این کتاب از خداست تو دل
تنگ کن و خاطر پریشان و بر آنکه مدار که چون کافران و مشرکان بر آنکه سب
کنند و بد و غزن دارند و بتو ایمان نیارند که این کتاب را برای آن فرستادم
تا بیاکامانی و بیم کنی کافران از دروغ و از خدا بشان برسانی پس بویم کن
و برسان و در دل از ایشان اندیشه دار و بند بیاورد و مؤمنان را که این کتاب
یاد کرد و بند مؤمنانست و بلوی جمله مگلفانرا که متابعت کنند این کتاب را
که بشما فرستاده شد از خدای شما و او امر ویرا امثال کنند و از نواهی اجتناب
نمایید و آنچه حلالست درین کتاب تناول کنید و اگر حرام کردید و متابعت
کنید خدای تعالی را و از نواهی اجتناب نماید و آنچه شمار باشد در ایشان

لالان

چون آنرا که ایشان شمار برهوا و بدعتها دارند و ازین خدای و آنچه فرموده
شمار همراه کردند از حسن روایت کنند که گفت ای فرزند آدم ترا شش
کتاب خدای فرمودند و سنت رسول و خدای که هیچ آیه بشما نیاورد الا
که خواسته اند که از ابدانی که در جزیره آمده است و معنی آن صحبت آنکه
خدای تعالی بوسیله تفریح و ملاحت که اندک تفکر و اندیشه میکنند و معظ
میکرد یعنی شمار برین خدای و کتاب او فرموده اند شما از او فرموده
وقت بعثت عزرا بن سلیمان **قوله تعالی** **وکن من قریة اهلکنا اهلکنا اهلکنا**
بیانا و هم قائلون **فما کان دعویهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا**
انا لقاتلنا المین خدای تعالی تفریح و وعده میکند و میترساند از عذاب خود
و میگوید که بسا شمر که ما خواستیم که بسا وید که از او اهل از اهلک کردیم
عذاب ما ایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند و یاد نبرد و از ایشان
بخواستار قیلول که خواب نبرد و راست مشغول بودند و این دو وقت برای
آن تخصیص کرده که این دو وقت آسایش و غفلت و عذاب و وقت آسایش
سختر باشد و چون این عذاب و سختی بایشان رسید ایشان نیز هیچ گفتاری
و سختی و دعای نمود جز آنکه بر سبیل تحسیر و ندامت میگفتند که ما ظالمان و مکاران
بودیم و این جزای ظلم و ستم ما است که ما رسید **قوله تعالی** **فلنستلین الذین**
ارسل الیه من قبلنا من الرسلین فلنقصن علیهم بعلم و بنا لکنا غاشبین
والذین یؤمنون بالله و یومنون بالحق فمن نفضلت موازینة فاولئک هم المفلحون **صن**
حقت موازینة فاولئک الذین حیروا انفسهم بما کانوا یابون ایتنا یظلمون
حق سبحانه و تعالی برای تفریح حال کافران از ملاکت ایشان در سوال کرد

لانی

ایشان فرقیست اسو کند خود که بفرست من که برسم من از انسانی که لازما
 بایشان فرستاده ام از خلقان تا مکلفان ایشان را چه جواب داده اند
 و چه عمل کرده اند و آنچه ایشان یعنی رسولان آورده اند چنانکه در ویکتابه گفت
هو ربك لستلنهم اجمعین فما كانوا يعجلون و محبین از رسولان بر سر
 تا پیام رسیده اند یا نه اگر چه خدا بر امان سوال احتیاج نباشد از اینجا
 که او عالم الذرات است و لیکن آیه وارد است و مورد و وعید و تهدید است
 و هر آینه با ایشان محکم کنیم و بر ایشان خواهیم در نامه های اعمال ایشان آنچه
 کرده اند شنید از سر علم و دانش از آنجا که عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان
 و ما غایب نبوده ایم تا افعال و احوال ایشان ندانیم بلکه با ایشان بوده ایم
ما یلون من بحور ثلثة الیه و ربهم و یخرب الیهم من جبل الورد و یخرب
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ان الله یسال کل احدکم لیس یسئله
ترجمان خدای تعالی هر کس با کلام خود خود سوال کند و خودی خود با وی سوال کند
 که در میان ایشان ترجمانی نباشد سوال مومنان بر وجه مذکور و تمییز باشد
 و سوال کافران بر وجه تقریب و توجیح باشد تا بمقدار آنکه کافر از اعم و حشمت
 رسد مومنان را سرور و استبشار باشد و سوال پیغمبران هم بکلیت
 کافران باشد چنانکه گفت انت قلت للناس اتخذونی و اهل البیت و
 نیست میان این آیه که ولا یسال عن فویم المجهون برای آنکه نفی سوال
 استر شاد و استعلاست نه نفی سوال تقریب و توجیح و الودن یومش
 الحق و زقیامت سجدین اعمال تراز و عدل حق است و راست
 است که ترازوی قیامت را دو کف باشد یکی کف حسنات و یکی کف سیئات

و استعلاست ایشان با الله در راه
 سببش کرده اند از راه مردم

و آنچه بسخنند صحایف اعمال باشد چنانکه در اخبار آمده است محاسب و کوی
 علما گفته اند که این مجاز است و این کن نیست از عدل خدای تعالی بکنند
 خویش یعنی حساب بحق خواهد گردن و جز بعدل و داد خواهد داد چنانکه کسی
 چیزی تراز و سجد و رانند که کفر بجز بد و تفاوت کند و خدای تعالی
 عالمست بمقادیر و تفصیل اما حکمت درین است تا مکلفان از عظمت و بزرگی
 باشد و لطفی در تکلیف پس هر که ترازوی حسنات و طاعات وی گران
 بار باشد و طاعت او بسیار بود او از جمله رستگاران و ظرف یافتگان
 بود بشوای خدای و هر که ترازوی طاعات و حسنات او سبک باشد
 یعنی طاعات او اندک بود او از جمله کسانی باشد که نفس خود را زیان
 کرده باشد و خود را هلاک کرده باشد بعد از آن و رخ بان طلی که بایست
 و جهت های ما کرده باشد در دنیا که آنرا باور نداشته باشد و پیغمبران را
 بد روغ زن داشته باشد فقد مکنناک و لقد مکنناک
و جعلناک فیهما معاشره قلیلا ما الشکر و ان و لقد خلقناک
تصورناک ثم قلنا للملئکة السجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس
 که یکی من الساجدین حق تعالی درین آیه مرت نهاد بر مکلفان تمییزی که کرده
 مکلفان را و گفت تا ممکن گردانیدیم شمار از زمین و زمین را مکان شما
 کردیم و قدرت دادیم در آمدن و شدن و تصرف کردن در و تمکین
 دادن چیزها بود که با فعل توان کرد ازالت و دلالت و ارتفاع و موانع
 و شمار آوردن زمین و جمع عیشت برید کردیم از انواع منافع و اصناف
 نعم که روزی شما باشد یعنی ما در زمین روزی شما فریدیم و شمار انگین

افئین الاحادیث
 السبل

از تناول آن و میل آن تا شمار روزی و نعمت من بخورد و شکر من بگوید و شما
خود اندک شکر نعمت مرا می کنید یعنی هیچ شکر اعتراف بود نعمت
آنکه خطاب کرد خدای تعالی جمله تکلفا ترا و گفت که با ما فیهم پر شمار ای
فرزندان آدم و از عدم بوجود آوردیم و رقم هستی بر قالب وجود شما
کشیدیم و این صورتها را باین زیبایی و لطیفی ما نکاشتیم در سه تاریکی تاریکی رحم
و شکر و شکر خطاب با فرزندان آدم است امام ادا دوست یعنی ما آفریدیم
پر شمار آدم از کل مصورت پس صورت او بدید کرد پس آنکه فرمودیم
و گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند الا ابلیس
که او از سجده کسب نماند بود و گفته اند که معنی این است که با ما فیهم شمار را آورد
یعنی در شمار آدم و صورت شما بدید کرد یعنی خلق و صورت و تقدیر پس آنکه
فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید بجهت تعظیم قوله تعالی قال یا مَعْشَرَ الْإِنسَاءِ
سجدا لآدم ربکم قال یا خیر منه خلقتی من نار و خلقتهم من طین قال
فاهبط منها فما یكون لک ان تسکت بر فیها فاحرج انک من الصالحین
چون ابلیس لعنه الله آدم را سجده نکرد خدای تعالی ویر گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد
و چه باز داشت از سجده آدم که در سجده نکردی چون ترا فرمود سجده کردی
وی و ترا چه چیز صارف بود ازین ابلیس جواب داد و گفت مرا مانع و صاف
از سجده کردن آن بود که من بهترم از او و بهتر و برتر فرودتر از او وضع کند و مطیع
منقاد و متابع وی نشود و بهتری من آنست که تو مرا از انش آفریده و آدم را
از کل تعلبی امام اصحاب احمدیث از اصحاب و عبد الله بن عباس است که
که اولین کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر کس که در دین قیاس کند

صدانها

خدای تعالی و بر آفرین ابلیس کند و قیاس وی خطاست هم در اصل و هم در علت
برای آنکه عبادت خدای تعالی باشد و هیچ مصلحت بود و برای منفعت نماند
فرمایند پس بنده را نرسد که اعتراف کند از آنجا که او مصلحت نماند و نیز
مخطی بود و تعلیل و تفضیل خود بر آدم برای آنکه هر دو را خدای تعالی از یکجانب
مصلحت یکی را از انش و یکی را از کل و هیچ دور اختیاری خود و خیریت تفضیل
بچیزی باشد که از جهت بنده بود نه اینکه خدای تعالی میگوید ان اگر سجده
عند الله اتقی که مسلم نیست که انش بهتر از خاک بود برای آنکه منافع
در خاک بیشتر است از انش نه مستقر آدمی و جمله حیوانات است و منزل اول وای
ایشانست و جای منصرف و کشتن ایشانست مرده را و زنده را چنانکه گفت
البحل الا لکفانا االحیاء و الاموات و جای نزق و روزی حیوانات و تخم
کارند در وی و مفضل و بیشتر بزدند و ابلیس خدایشان نبود و در وقت آنکه
خدای تعالی را عبادت میکرد و منافق بود و نشاید که اول مؤمن بود باشد آنکه مرتبه
شده از بهر آنکه ارتداد باطلت و نیز خدای تعالی در حق صفت وی گفت و از وی
خبر داد و کار من الکافرین ابلیس چون بان اعتراف در از کرد و نخواست
و تکبر در و مانع جای داد خدای تعالی و برابری اند و از ان مقام دور کرد و گفت
فاهبط منها که هستی بیرون شو یعنی ازین رجه فرود ای از آسمان یا از پشت
بزمین رو و بود که این بزبان فرشتگان بود و او دانسته باشد
که ایشان در روغ نگویند گفت فرود و از آنجا که ترا نرسد و نشاند که در آسمان
یا در پشت تکبر کنی و تکبر اظهار کنی بر نفس باشد بر تفضیل و تکبر مخلوقا ترا
صفت فم باشد و خدای تعالی صفت مرع آنکه براند و برابری و جاستخفاف

و امانت و گفت برو که تو از جمله ذلیلان و خوارش کنی نیز دیک
خدا و دوستش از بزرگتری که کردی چون ایستادند بر تو که خدای تعالی
طوق ملت کردن وی انداخت و لباس صغار در روی پوشانید
قوله تعالی قال انظرونی الی یوم یتبعون **قال انک من المنظرین** **قال**
فما اذوننی لا تعدن لکم صراطک المستقیم ثم لا یتقنم من ین
ایدبهم و یرحلمهم و عزایمانهم و عزایمانهم و لا تجد الکرهم شارین
قال اخرج منها مذمومة صراط المریین **قال انک من المنظرین**
اجمعین چون خدای تعالی ایستاد و درگاه خود بر اند و بدایع لعنت کرد
و از رحمت خدای تعالی محروم و مایوس شد آدم و آدمی زاد و شمنی مکرمت
و در اندیشه آن افتاد تا چندی که آدمی را چون خود کرد و اندک گفت بار خدا یا
اهمال و مهملت ده و تا خیر کن وقت مرگ بر من باز پس در تار و زرقیت
که جمله خلائق ابر از غیرند و خدای تعالی این حکایت کرد از ایستادند که ایستاد
با چنان مصیبتی که کرد و کنایه که آورد آیس و نا امید نبود از اجابت خدای تعالی
تا بندگان نا امید نشوند و قطع طبع نکنند از رحمت وی تا خدای تعالی دعای
ایستاد اجابت کرد و در وفق سوال یا نکرد سدی گفت نمرد برای آنکه وی
زندگانی تا بر روز بعثت خواست و روز بعثت روز شتر باشد نه روز برک
خدای تعالی و بر اهمیت او تا وقتی که صلاح داند و گفت از حمد زمانه کلی
یعنی از جمله انانی که ایشان را مهملت داده باشند و جای ذکر گفت الی یوم
الوقت المعلوم و گفته اند که ایستاد تا خیر عذاب خواست تا روز قیامت
و خدای اجابت کرد و تا خیر عذاب وی کرد و بر قول اول خدای تعالی

تعلیق

تعلیق معلوم خود کرده باشد پس هیچ وقت ایمن نباشد و همچنان باشد
که اجل خود ندانیم و غرض ایستاد درین آن بود تا اغوا و اغوای سبب کان
خدای کند و غرض خدای آن بود که تعریف کند و برانگیزد ثواب و وقت تو را بگذرد
بروی موع کند و اگر وی خست یا تو برنگردد بسوء اختیار روی باشد و عذر خدا
با نگر وی اختیار تو برنگردد مانع نباشد خدای از این فعل برای آنکه ازین غرض حاصل و عیب
وی نباشد بران و بر علم تعلق دارد بالتی علی ما هو به او را بر وجهی و صفتی نگرداند
ابوعلی جبلی گفت نشاید که خدای تعالی اجابت دعای کار کند برای آنکه درین عظیم
وی باشد و خدای تعالی تعظیم کند کار را و این الا خدا و گفتند و اما باشد که چون آن
مصلحتی باشد و بر با مکلفان دیگر را چون ایستاد خواست حق تعالی گفت
تر اهمیت او آدم تا بوقت مصلحت تا خیر عذاب تو کردم تا بر روز قیامت ایستاد
گفت بار خدا یا بسبب آنکه تو را اغوی کردی و خایب و نا امید گردانیدی یا حکم
کردی بضلالت و غوایت من و مرا اطلاق کردی پس بشینم برای اغوی و اضلال
ایشان بر راه راست تو که راه اسلام و طریق ایمانست و کار بر ایشان تباه
کردم چنانکه بسبب ایشان کار بر من تباه کردی و خود بر راه ایشان نشسته باشم
از به راه زدن ایشان من بجد و جهدی که مرا باشد از چهار جانب کرد ایشان
در ایام از پس پیش و راست و جب عبد الله عباس کن بر سیدند که چو از کف فوق
گفت و تحت نکنت گفت بالا جای نزول رحمت خدایست و انت که از راه
رحمت برنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن و حشت آورد و انزله اما محمدا بر
علی السلام گفت که معنی لا یتقنم من ین ایدبهم آنست که کار آخرت بر حشر و دول
ایشان خوار گردانم و من حلقم بغرامیم تا مال جمع کنند و با نخل کنند و زکوة

بندند تا از بهر وارث ایشان مانند و عریضه ای که در ایشان است
تا هر دو نام و بر هوای نفسشان ارم و تو مشیت بر ایشان است که نیانی
ایم عین نیست و اینکه گفت از طریق ظن و گمان گفت چنانکه خدای
تعالی گفت و لقد صدق علیهم البلیطه و ایشان را بر خود قیاس کرد و نیز
از بهر آن گفت که چون آدم را بوسه مقصود از وصال کرد و دانست
که فرزندان که ضعیفتر از وی شدند و بوسه تواند کرد و از راه حق تو اندر کرد
اگر حق تو را براند و لعنت کرد و گفت بیرون شو از اینجا که سوره بخوار
کرده و رانده بعزت و جلالت من که بر کرد و نام و وزخ را بنویسد و هر که از نسل تو باشد
و همچون تو باشد و با ایشان که آدمی است چون متابعت کنند ترا و این غایت
تهدید و عقوبت است فرزندان آدم را از متابعت شیطان **قوله تعالی**
و با آدم است و ذواتك الجنة فكلوا من حيث شئتموا و لا تقربوا
هذه الشجرة فمکونوا من الظالمین چون خدای تعالی ذکر امیر و طرد و لعن کرد
از بهر آن که در سجده حکایت اینجاست که گفت میگوید یا آدم را گفت که ای آدم
تو و جنت تو هر دو در بهشت ساکن شویدی و آرام گیر و بخورید از میوه ها و
و طعامهای بهشتی نزدیک این درخت مشوید و گردان این درخت کردید
تا از جمله ظالمان یعنی ناقص کرداننده حظ خود و نصیب خود نباشید از ثواب
و این بهشت بوستانی بود بهشت خلد بود چه اگر بهشت خلد بودی و در آنجا
بیرون نیاید و ندی و گفته اند که روا باشد که بهشت خلد باشد و از بهشت
خلد اعس بر و نیاید که بسبب ثواب اینجا باشد اما آنکه بسبب فضل و صحت
اینجا باشد و در اینجا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند اینجا بشود و چون

مصلحت

مصلحت کرد و از اینجا شش بر و ن آرند و آن استجابست و نهی که نهی باشد
که ناهی که نهی عینه باشد و حکیم کاره نبود و الا شیخ را و غیر آن از کتاب شیخ
نخند و اخطال واجب نخند بر ای که متفر باشد از قبول قولشان بهر
چنین بود ایشان از آن منزله باشند خدای تعالی آدم را ندب کرد و چون
تناول آن درخت که اگر تناول نمودی و بر ثواب بسیار بودی اما بر تناول
ویرا می و عقابانی بود **قوله تعالی** فوسوس لهم الشیطان لئلا یدعی علیهما
ما وریحهما من سوا یتما و قال ما نهیکما ان یتما هذه الشجرة الا
ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدين و قاسمهما الی لکما لمن
الناصحین فدلیمهما بغور و حسیانه و تعاقبات میکند که المیخس
کرد تا آدم و حواری از بهشت بیرون آورد و گوید که شیطان مر آدم و حواری
و سوسه کرد و سوسه دعوت باشد با کاری بصورتی پوشیده و عرض
امیر در انوسه این بود تا با بهشت از ایشان دور گرداند و آنچه پوشیده
بود از عورت های ایشان جایبهای بهشت ظاهر گرداند و در خبر چنین آمده است
که چون ایشان از آن درخت تناول کردند با وی در آمد و بیخ از سر ایشان
و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان ظاهر گردانید آدم که آن برید
بر میسد و در کتبین آمد حق تعالی گفت ای آدم خوارا منی از من میگری گفت
بل حیاء منک با رضا یا شرم میدارم از تو و سوسه امیر است
که خدای تعالی از وی حکایت کرد که آدم را گفت که خدای شمار ما از بهشت
و نهی کرد ازین درخت الا از بهر آنکه ما شما و فرشته نباشید از بهر آن تا
در بهشت جا بدینمانید در و هم ایشان چنان انداخت که هر که ازین درخت

و سوسه امیر

تا اول کند صورت او بگرد و فرشته شود و همیشه در شب جاواید
و با ایشان سو کند خورد که آنچه میگوید شمار از روی نصیحت میگوید و من شمار
از جمله نصیحت کند گانم چون این سو کند خورد شب به غمی شد از آنجا که ظن
ایشان چنان بود که بچشم زیری نیارد که در سو کند خوردن دروغ ایشان را بداند
سبب باین جمله بجا به غرور و زو که داشت یعنی ایشان را غرور و فریفتن
از آن بایه و منزلت که بران بودند زمین است آورد **قولی تعالی** فلما
ذاقا الثمرة بدت لهما سواهما و طففا لخصفان علیهما من ذوق
الجنة و نادتهما لهما ألم انهما کما عن تلهما الجنة و اقل الکما
از الشیطان لکما عدو مبین چون ابلین ایشان سو کند خورد سو کند وی
فریفته شدند و چنان بود من را بخدای تعالی توان فریفتن عبد الله عمر هرگاه
سند از آن خود را دیدی که نماز نیکو کردی و پرا از آن کردی و پرا گفتند
که بزبان ترا نماز میفرمید تا ایشان را از آن کردی گفت هر کس را آنچه
فریفته ما فریفته وی شدیم پس نگاه آدم و حوا از آن رخت بخوردند و طعم آن
بخشدند لباس ایشان بوده شد عورت ایشان ظاهر کردید و دستها
از ترک درختان شبست بر سمید و خند و عورة می پوشید و آن درخت
انچه بود که برک وی عورت خود را میپوشید خدای تعالی گفت ای آدم
نه من همیشه ترا حلال کرده بودم و شمار از این رخت نمی کرده بودم
و نه شمار گفته بودم و خبر داده که شیطان شمارا دشمنی مود او رخت
بوی فریفته نشوید و گفتار وی قبول کنید آدم گفت با خدا یا من کجا بر دم
کسی تو و نام تو سو کند بدروغ خورد **قولی تعالی** قال لا یبطلنا انفسنا و ان

لنفسنا

لنفسنا و ترسنا لکنون من الخاسرین قال ابطوا بعضکم لبعض
عدو اول کما فی الارض مستقر و متاع الحین قال فیها الخبثون
و فیها المؤمنون و فیها الخیرون آدم و حوا بنا فرمانی اعتراف آوردند
و برگردید خویش را میان شدند و از خدای تعالی استغفار و آمرزش خواستند
گفتند با خدا یا ما بر نفس خود دستم کرده ایم و بای از فرمان تو سپردیم و بناویم
تو که خداوند مانی اگر ما را این امر می و بر ما رحمت کنی ما از جمله زایگانان
باشیم اگر چه ترک مندوب کرد خود را ظالم و خاسر خواند از بهر آنکه خدا
اولیای خدای است که ذلتی حقیر را بزرگ شمرد و حسن عظیم را صغیر دانند
و آدم و حوا از قبیح و معصی می معصوم بوده اند و این چه با آدم کردند
از سلب لباس و تقویت منافع عقاب بود که عقاب ضرری باشد مستحق
مفقرون باستحقاف و امانت و اگر تقویت منافع و سلب لباس عقوبت
باشد حمل خیران و اولیای خدای معاقب باشند و چگونه مستحق امانت بوده
باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد تعاقب اجلال و نهایت
تعظیم ایشان و نفس کدام عاقل ساکن شود که قبول قول مستحق همان القدری کند
و این معنی جایز ندارد و الا کسی که قدر انبیا و منزلت ایشان شناسد که خدای
خطاب کرد آدم و حوا و ابلین را محمد بن قیس گفت که ابلین را و سوسه کرد
و ما حوا را و حوا آدم را خدای تعالی آدم را گفت چرا خوردی گفت مرا
حوا گفت حوا را گفت چرا خوردی گفت مرا ما را گفت ما را گفت چرا
خوردی گفت من ابلین گفت خدای تعالی حوا را خطاب کرد و گفت از اینجا
فرود شوید که شما دشمنانید بر شیطان دشمن شماست و شما دشمن او و ما دشمن

شما باشد و شما دشمن با ما هر که آدم که فرصت یابید بجای دیگری که نزد سید
حوایون از آن درخت میوه باز کرد و درخت خون آلود شد خدای تعالی
ویرا گفت همچنانکه درخت کاخون آلوده کردی هر ما هست خون آلوده کدام
ما را گفت باها سید ستم و بر با ت بکنم تا بر شکم میروی و هر که دست
یا بد بر تو سرت میگوید املین را گفت تو از اینجا برو و ملعون و مدح جو آدم را
گفت بر زمین رو پس از آنکه در بهشت میخوردی هفتاد سال در زمین چرخ بگردان
و عرق حسین بر وزی بخوری چون آدم بر زمین آمد و کرسنه شد از غشایت
حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود گفت بار خدا یا ما حالتی است که از آن
سبب عبادت نمیتوانم کرد جبرئیل آمد و گفت این در در تمام عجمت روی
وی طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از جای آدم گفت ای آدم من را آنچه
سبب اصلاح تو بود از بهشت که آن گندم است در آدم تا راحت تمام آنگاه
باشد که رنجت بود و گندم در پیش آدم نهاد آدم خواست تا بخورد جبرئیل گفت
نه این را می باید کشتن تا خدای تعالی درین رکعت گندم گفت کشتن چگونه باشد
جبرئیل گفت منبت پیاموزم و این بابت توانی کرد گفت آلت از جای آدم
گفت من آلت کردن پیاموزم آنگاه ویرا آلت او را خوب و آلت او را
آهنگری و در و در لای میاموزست آلت بزرگی ساخت چون تمام کرد
گفت این گندم بر زمین افشان و زمین را بشوران و دانه را آنجا که بوشان
آدم چون از تخت زمین فارغ شد و تخت دیگر رسید آن سینه بود چون
تخت دیگر رسید آن سینه بود چون دیگری رسید اولین تخت است
و بعد آمده چون از سینه پیر و آخت و فارغ شد در رسید مکه بار آدم است

تا کور

تا بخورد جبرئیل گفت نه این را نشاید خورد و این را بدر و چون بدر خواست
تا بخورد گفت نه آس کن تا آرد شود آرد دیگر خواست تا بخورد گفت
نه خمیر کن چون خمیر کرد خواست تا بخورد گفت نه با تش پیر تنور کرد و با تش
سخت چون از تنور بیرون آمد گفت اکنون توان خورد آدم دست
در باز کرد و لقمه از آن در دهان نهاد گرم بود با تش سخت جبرئیل گفت
ای آدم نمچیل کن تا سرد شود و این همان است تا بر آتی که هر کس در کماجم
کامی بر آرد هزار کام بر آید تا کام بر آید داشت چون بعد از آن رخ و محنت
بدرست آورد در وقت تخم مرغی سید راحت دنیا با درخ
آمیخته و شادی وی نعم و محنت الخیر و الشر مقصودان و چون بکل ذلک طایفه
الجدیدان بدرست با این پایه و متر است تاریخ سیر و لقمه مان جلال در دهان
نهاد و تو بخور ای که برنج و حلال بدرست آری برین پنج بدرست آید کطلب
الحلال جهاد دیگر آنکه بدرست میکشند و ب چندین محنت میدهند
مفارق بهشت شد تو بخور ای که تبرک چندین واجبات و اردگار چندین
مفجحات در بهشت شوی زهی اندیشه خطاک تراست **شعر** فصل اللذون
الی اللذون یحیی ذرک الجنان و خود العابد و لسبب ان الله اخراج ادم
و منها الی اللذون الذی احد انکه خوتها چون ایشا را بهشت بیرون کرد و
فرستاد گفت شمارا در زمین مستقری و قرارگاهی وضع و انتفاعی باشد
بچیزی که در ولایتی عاجل باشد تا زمانی و روزگاری که من تمام و کس ایران
اطلاع نباشد و این وقت آجالست تا وقت قیامت آنگاه گفت که شما
زنده گانی در زمین کشید و هم درین بین بپیرید و شمارا هم ازین زمین برانگیزند و

روز قیامت چنانکه در آیه دیگر گفت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
 نخرجکم تارة اخرى **فعلنا قسما** یا ایحی آدم قد انزلنا علیک کتبا لیبسوا بک
 سوان کتبه و ریشا و لباس التقیوی الخ لک خیر ذلک من آیات الله
 لعلمکم بآیاتکرون یا ایحی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج
 ابویکم من الجنة فیرغ عنهما لباسهما لیریفهما الله بریکم و هو
 و قبیلکم مرجعکم لا تزعم انما جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یتقون
 حق سجده و تعظیمت نهاد بر فرزندان آدم با آنچه کرد با ایشان از نعمتها کفایت
 ای فرزندان آدم بد رستی که با شما فرستادم لباسی و جامه که عورتها را
 باز پوشانند و جامه که آن زینت شما باشد و این همه در زمین باشد پس از آن
 بعضی خلقنا باشد یعنی با آفریدیم برای شما چنانکه در جایی دیگر گفت و انزلنا
 من الالهام ثمانیة ازواج و نیز چون اصل این جمله از آنست و باران از آسمان
 از هر این گفت انزلنا و چون نیست هیچ برست ازین سبب جامه زینت را پیش
 خواند که آن پر مرغ باشد اما لباسی که از لباس تقوی بود و نیز کاری خوانند که
 و طاعات باشد آن بهتر و نیکوتر است از جمله لباسهای فاضلان که هم عبادت
 انقیادکم **حسبکم** گفت که عثمان بن عفان را دیدم بر منبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 مردمان را وعظ میکرد بر اینی گو تا ده پوششیده و کوفی گریبان کشاده مرد را
 میبفت مکانز آب کشیده و با کوب ترازی کشیده که گفت از خدای تبارک و تعالی
 که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که او گفت که هیچ مند نباشد که او علی کند
 در سر و الا خدای تعالی از آن عمل بر دالی بر پوشانند اگر خیر باشد و اگر شر آنکه این
 آید بر خوانند و گفت لباس التقوی طریق نیکو بود و گفته اند مرد را و از رتبه

و خود که در حرب پوشند جایی گفت جامه بار سایانست که از ضحوی
 باشد و جامه خشن است و خدای تعالی بر آن منت نهاد بجهت عورت پوش
 بر ما که عورت بر همه طواف کردند ی کرد خانه کعبه جز قریش و نیز هیچ طایفه
 از اصناف خلائق جامه نبوشید الا فرزند آدم را و این از جمله آیات
 و دلالات خدایت و فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او تا باشد
 که بندگان نیز اندیشه کنند و عظم نعمت محبوب خود را بشناسند و بشکر نعمت او
 بواجب قیام نمایند که فرزندان آدم را وعظ گفت و نصیحت کرد از مردان
 و زنان ایشان اگر چه ذکر سیر آن کرده است بر سبب تطهیر و گفت ای فرزندان
 آدم از مردان و زنان زمان نباید که شیطان شمارا در فتنه افکند و از راه است
 و درین حق بگرداند و بعضی که نفس متعاندان است دعوت کند که آنکه شما متعین
 و مبتلا گردید چنانکه باید رو مادر شما کرد آدم و حوا که مرد و را بوسه و اعضا
 و تمسکین بهشت بیرون آورد و جامه های بهشت ازین بیرون که از خود
 ایشان بایشان نماید اگر چه فعل که اخراج بهشت و نزع لباس است و بی نبرد
 چون سبب می بود اضافه فعل با وی کرد پس ثمانیة که فرزندان او و پند پس
 و اخوان و تمسکین وی فریفته مشهور تا از بهشت محروم نمایند که با آنست
 شیطان کرد تا زوی بغایت کوشش خود اخر از کینه گفت که شیطان قبیل
 و گروه و لشکر او شمار می بینند و شما ایشان را نمی بینید و قبل او هم از نسل او باشد
 محاسبه گفت که امیر گفت ما را چند چیز دادند که شمار اندادند اما می سازد
 پنجم ایشان بار اند میزند ما از زیر زمین بر ایم و پیران با جوان کردند پس آنکه
 پسر شده باشند مالک دنیا گفت دشمنی که ترا میزند و تو او را زینتی در عین عظیم

باشد و محنت او سخت الا کسر که خدای تعالی ویرانگاه دارد و محیی معاذ
گفت که شیطان درین است و توحید است شیطان محنت و توسلیم
شیطان ترا بنید تو او را بنی و شیطان از تو باست و ترا روی
بجبار بنیت دل تو مسکن پوست و عروق تو را بکذا و است پس با او است
نخواه که در مری خدای تعالی ذوالنون گفت که گفت اگر او ترا بنید از اینجا
که تو او را بنی خدای تعالی او را بنید و او خدای را بنید از و خدای تعالی
استغناء کن که کید او ضعیف باشد و نادیدن شیطان از اینجا است
که ما را شعاع اندک است و ایشان از چشم شفاست پس هر دو مانع بود از دیدن
اگر خدای تعالی شعاع زیاده کند ممکن باشد ایشان را دیدن چنانکه در کتب
توان دید عن حضور الموت آنکه گفت با دیوان از دوستان آنها که دریم
یعنی حکم کرده ایم و نام برده که دوستان شیطان که ایمانی از آنها نماندند
ایشان و دیوان منع نمودیم ایشان را تا مطیع و فرمانبردار دیوان گشته و در حق
ایشان از فرمودند و وسوسه کردند از محلی گفت خدای تعالی او را و عزیز تعالی
و اذ اقلوا فاحشۃ قالوا و حدنا علیها ابناءنا و الله امرنا بما اقل از الله لا یأمر
بالفحشاء و انقولون علی الله ما لا تعلمون قل امر رقی بالفسط و اقبوا و حکم
عندک کل متحد و اذعوا مخلصین له الذین کانوا کافرا و ان فریقا هکذا
و فریقاً حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من
دور الله و یحسبون انهم هم المدون مفسران گفته که چون برب طواف
کردندی بر من و عورت گشاده بودندی و گفتندی که ما خانه خدا را چنان
طواف کنیم که خدای ما را فرموده است یعنی چنانکه ما را فرموده است بر من

در جام

و در جامه که در آن گناه کرده شیم طواف کنیم و زنان چربی از دو الیه
باشند خدای عورت پوش بودی در میان بنده می تا در خبر است
که زنی از بنی عاصم طواف میکرد و میگفت الیوم سدا و افضله او کله
و صابدا فالا اهلله و چون سلام آمد ایشان از زمین سلامت کردند
ایشان گفتندی که پدران خود را برین یافته ایم بر عموم حمل کنند این فاحشه
او بیشتر بود خدای تعالی عقیده مشکان و مجبران خرمید پس میگوید که ایشان
چون فاحشه و ناشایستی کنند از کنان و فاحشه فحشی باشد شیخ الفرج
و ایشان از آن گناه و ناشایستی از شرک و غیر آن باز دارند و بر اجتناب
کنند ایشان را بجز آب در آیند که پدران خود را برین یافته ایم که این میگویند
و خدای ما را با این سه مورد و به خواست و اراده او گردید و اگر خواستی
از زمین برداشندی و برخلاف این گراه کردی و بعینه گفتار مجرب است
تا محقق شود که هر قدری ای محمد گوی این شرکان مجرب را که خدای بکارت
و ناشایستی نفرماید و نخواهد که کند و چون گفت که نفرماید و سبب این بکنند
که نخواهد برای آنکه امر جز بار داده امرناست تا که سبب تفریق و تمهید بکنند
گفت ای شما بر خدای میگویید بدو رخ که ما را این خدای فرموده است
آنکه بیان کرد که خدای چه فرموده است گفت که خدای بناشایستی
نفرماید و امر کند بچشما ولیکن براد و عدل فرماید که عقل راستی و استقامت
ان کواهی دهد و بتوحید و عدل تعلق دارد و محال باشد که بعدل و توحید
فرماید آنکه مشرف و فتنه خواهد برای آنکه حکیم است آنچه فرماید آن خواهد و آنچه خواهد
نفرماید و از آن منع کند پس از بنده طاعتت خواهی است و بدان امر کرد و کار

فرماید و چون فرمودی
بفرموده است

معصی بود از آن نبی که دام ویرا دلیل است بر کراهت معصی و نیز بود
که روی خود راست قبله آید بنزدیک هر مسجدی در وقت هر نمازی
ضحا که گفت معنی آنست که چون در نزد یک چند سجده بشید و دست
نماز در آید بخیر باشد هر مسجدی که خواهید روید بگفت هر جا که باشید
روی تقبله آید و عبادت خالص و خاص خدا را کنید و خدا را بخوانید
و خالص گردانید مرا و اعماد و طاعت و رضای وی جوید و ثواب
از طلب دارید چنانکه از ابتدا شما را بیا فرید آخر همچنان شود یعنی چنانکه معصوم
بود پیش از خلق پس از فنا همچنان شوید و معدوم جابر یعنی بقصد انصاری
گفت که خدای تعالی خالق از همچنان برانگیزد که بران برده باشد چنانکه
برایمان و کافر بر کفر چنانکه بر زمین از ما در زاده باشد بر زمین
بر انگیزند و گفته اند اینست که چنان که زنده بودید در دنیا زنده شوید
در آخره که روی را راه بهشت نمایند چون سخن بهشت باشند و روی را
که واجب باشد بر ایشان ملاکت و عقوبت از راه بهشتان بگردانند
و بدو رخ بر بند چرا از بهر آنکه در دنیا بدو است خود گرفته بودند
و مطیع امر و فرمان دیوشده بودند و دوستی و ظمیتی که واجب بود در
کرده بودند و با این همه پنداشتند که ایشان براه راستند و جز ایشان کسی
براه راست نیست خود را بر حق میدانند و دیگران را باطل و ایشان خود
بر باطل بودند قولی است یا نبی آدم خدو ازین گنه عند کل مسجد و کلا
و اشرفوا و لا تفرقوا الله لا یحب المسرفین سبب قول آن بود که نبی
عام عادت داشتند که بر زمین نماز طواف کردند میزدان بر روز نماز

کرمی

بزر

شب چون مسجدی از مساجد رسیدند میخاستند و بر زمین سجده
شدند و اگر کسی با جامه طواف کردی و برابزدند میخاستند و جامه از او
دور کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و امر کرد و فرزند آن آدم را
از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زمینت خویش از لبان بجا
فراییدید نیز و یک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف کنید
یا در مسجد خواهید شد و از جامه آنچه عورت پوشد فریضه است اگر
چه عیبی باشد امام محمد قف علیه السلام گفت مراد جامه نو و پاکیزه است
که در روز عیب و مجبور پوشند چون مسجد جامع و مصالی حاضر شوند و این است
که امام حسن بن علی صلوات الله علیه چون نماز کردی سترین و نیلوترین جامه
در پوشید که از سوال کردند این سخن را گفت ان الله جلیل العجال
ازنی گفت زمینت است و نجسست در نماز میانش قول رسول صلی الله علیه و آله
و سلم ان کل شیء زینة و زینة الصلوة رضع البیدین هر چیز از زمین است زمینت
نماز دست برداشتن است از بهر تمیز احرام و تمیز رتوح و تمیز سجود و سر برداشتن
از بهر دو آنکه خدای تعالی گفت کلا و اشرفوا منوعا در ایام حج طعام نخورند
و آب نخورند و از بهر عظیم حج را الا تقدر ان یخسر متقی ایشان بودی همانا
گفته رسول الله ما بین اولیةم خدای تعالی فرستاد و گفت این را
حج تعلق نیست طعام خوردید و آب خوردید اما در آن اسراف کنید که پیش
از حد نخورید و از حلال حرام تعدی کنید خدای تعالی اسراف کند کار او است
نمیدارد و عبد الله عباس گفت هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی پوش و شام
تا در خوردن اسراف نباشد و در پوشیدن حد و تمیز و اسراف نباشد

و اگر در می در مصیبت خرج کند اسراف باشد و گفته اند که تقدی میکند و اگر
شرب از منفعت مضرت یعنی که تا به حد خود باشد نافع بود و چون از حد خود
بگذرد مضرت بود شدید لاطیبی بود بر سار می حازق علی بن احمین علیه السلام
گفت در کتاب شما چیزی در عظم است یا نه زیرا که علم و دوست علم
ابدان و علم او بیان گفت خدای تعالی جمله عظم در یک آیه جمع کرد فی قوله
كلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت از چه شما هیچ طرب را نیز کرده اند گفت
بی جمله طرب در چند کلمه جمع کرده است فی قوله المعدة بيت اللام و جاد الحیة
را س کل و آ و اعط کل نفس ما عجزت له معدة خانه زنجاست و پر و سر کردن
سر جمله دو آیه است و هر نفسی را آن باید که عادت کرده باشد ترسنا
گفت کتاب شما و غیر شما سار با علم جانینوس آ و ر و است **قوله تعالی**
قل من سره زیفا لله الی الخیر لبعاده و الکلیات من انزل و قل من اللذین
امنوا فی الحیوة الدنیاء خالصة یوم القیمه قل ذلك بفضل الایات لقوم یعلمون
چون چاعتی از عرب هیچ با بهره رفتندی کوسفتندی که بودی و آنچه از وی بودی
شیر بر خود حرام کردند عبد الله عباس گفت مراد از آن چیزها که اهل حاشیه
بر خود حرام کردند از بکیره و سبایه و جسیله و حام خدای تعالی فرستاد گفت
بگوی ای محمد کسیت العسی که او حرام کرد اند و خدای تعالی برای بندگان خود بر او
آورد از انواع روزی و لیس که خوشی تن را بدان زمین کرد اند و طعمها
پاک و لذیذ و خوشش از آنچه با ایشان از روزی کردیم بگوی ای محمد که امر و دنیا
درین لباسها و طعامها و مشکنان با مومنان شتر کنید چنانکه مومنان ارتفاع
میکند و مشکنان هم میکینند اما روز قیامت این جمله خاص و خاص مومنان را

بار

باشد و کافر از او در آن هیچ نصیبی نباشد و آیه را دلیل است بر آنکه
خدای تعالی آنچه آفرید در دنیا برای مومنان آفرید زیرا که گفت **قل الحمد للذین**
امنوا لیکونوا این مومنان راست و کافران در ارتفاع این جمله هیچ مومنانند
و طفیل ایشانند و روز قیامت این تمیحه و طفیلی نباشد برای آنکه کافران
جای در روز خ باشد و مومنان از او بهشت خلاف دنیا که همه در بجا بمانند
انکه گفت که ما همچنین آیات را مفصل و مبین کرد و اندیم برای آنکه بدانند
یعنی نظر اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگر چه تفصیل آیات از هر
بوده است اول چون ایشان منتفع شدند با آیات کوفی که خاص ایشان را
بوده است **قوله تعالی قل انما حرمه ذی الفوا احش ما ظهرو منها و ما یظن**
والا لئلا یبغی تغییر للقرآن و ان یشرکوا با الله ما لم یزل به سلطا تا وان یقولوا
علی الله ما لا یعلمون قدیم تعالی چون شه کافر تعیین کرد و حرم حلال و حرام
که در شرع و عقل حلال بود ایشان از اعتقادات فاسد بر خود حرام کردند
محمین تعیین میکنند ایشان را و توجیح میکند تجلیل محرمات تا باز نماید که ایشان در
نوع تجلیل حرام و حرم حلال محظی بودند گفت بلوای محمد که خدای من جمله فاحشها
و ناشایستهها حرام کرده اند آنچه ظاهر است و اشکارا و آنچه پنهانست
و ناپیدا از طواف خانه کعبه که مردان بروز میکنند و زنان به شب بر میند
و از زنان کردن بروز و زنا کردن در شب که ایشان گفته که زنا در روز
قیح است و در شب قیح نیست و همچنین حرام کرده است اثم را و اثم
کناه باشد و عرب را اثم خوانند یعنی حرام کرده اند است و درین است
اثم حرام است **بنت شریب الا نضل عقلی لذلک لانه یدهب بالعقول** فرا

گفت اثم هر کس بی باشد که در وحدت باشد و نیز حرام کرد یعنی را و بی ستم
 و ظلم است و تطاول مردمان بناحق و طلب ریاست بنا واجب و بی
 در وضع لغت طلبت و آن بواجب نما و واجب بود از بهر آن گفت که بی
 که بناحق باشد حرام کرد و دیگر آنچه حرام کرده است شرک آوردنست بخدا یعنی
 و اینها کرد اینند ما جدای در عبادت آن چیز را که بر آن حجتی و بر بانی نماند
 و حجت بر سلطان خوانند از آنجا که مسلط بود بر همه و همچنین حرام کرده است
 که بر خدای چیزی گویند که آنرا ندانند و خدای نفرمود باشد گویند خدای نگوید
 و آیه ولیدت بر سلطان تعلیه و تقلیه قبول کردن قول غیری بود **و حجت قول است**
و لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا نستخرون ساعة ولا نستقدمون
یا حی احم انما اتینکم من رسل منکم یقتضون علیکم الایاتی فی حق و اصل
فلا خوف علیهم ولا هم یخوفون و الذین کذبوا الایاتی انما استکبروا عنها
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون حق تعالی میگوید هر امتی و قومی که روی
 اجلی هست یعنی اجل مرگ و هلاکت و معاد عمر ایشان که چون اجل در آید عبادت
 تقدیر و تاخیر نکنند و گفته اند که آیه و حمید است قریش را عذاب و اجلی که معلوم است
 بنزدیک خدای تعالی که امتان و دیگر را بود که پیش از آن بودند آنکه خطاب
 کرد با جمعی مکه مکه و گفت ای فرزندان آدم اگر شما آیند چه میانی که امر شما باشد
 و از اصل شما باشند و از قبل شما یا از جنس شما قصه میکنند بر شما آیات مراد یعنی
 آیات طرا بر شما میخوانند ایشان را فرمان برید و طاعت دادید و متابعت
 ایشان کنید و از بصیرت و نافرمانی دور باشید که هر که بر زمین کاری کند
 و کار خود با صلاح آورد و عمل صالح کند آنها که بدین صفت باشند بر ایشان هیچ

قنی

خوفی و ترسی نباشد آنجا که دیگران خایف باشند و ترسان ایشان از ترس
 نشوند چون دیگران از او بکنند و این آیه چنان می نماید که صفت مخصوص
 از آنجا که نفی خوف و خزن کرده است از ایشان بر سبیل عموم و اینها انسانی
 باشند که جمل و اجابت بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند و این هر چه
 نباشند و آنکه جایز از خطا باشد و از بعضی معاصی اجتناب کنند و بعضی را
 ارتکاب کنند و بی توبه یا پیش خدای تعالی شود که او موقوف باشد بر مشیت
 خدای اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند چون خدای تعالی ذکر مؤمنان
 کرد و آنچه یاد داشت ایشانست ذکر مکه زبان و شکله ان کرد و آنچه سزای ایشانست
 و عقوبت و عذاب آورده تا جمیع باشد میان ترس و ترسب نام مکه مکه هر طریقی
 بفعل واجب نزدیک شود و از فعل قبیح دور گردد و دیگر لغت انسانی که مارا
 بدروع داشتند و از ان استکبار و گردن کشی کردند و بزرگواری نمودند ایشان
 اهل دوزخند و ملازمین آنش و در آنجا خالد و جا وین باشند **قوله تعالی**
انظروا عذابی علی القلیل الذین کذبوا الایاتی انما انتم تدرعون
من دوزخ و الله قالوا اصلوا احصا و عهدوا علی انفسهم انهم کافرون حق تعالی
 بر سبیل استنکار و تعجب میفرماید که کیست ظالمتر و سبیدارتر از آنس که او در
 بر خدای تعالی را با بد یعنی دروغ بر خدای نهد یعنی در جهان سچ ظالمتر و سبیدارتر
 از آنس نباشد که دروغ بر خدای نهد یا آیات و بینات و هیچ و دلایل او را
 بدروع دارد و آنها که چنین باشند و ایشان رسد نصیب بهره ایشان از کتاب
 یعنی آنچه در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشد ایشان رسد از اعمال آن لوق
 و اجال ایشان و عذاب هلاکت ایشان ابر عیاس لغت ایشان رسد

یا ایها اولئک انما انتم تصنعون
 من الکتاب حی اذ جاءکم ثم
 رسلنا

نصیب ایشان از آنچه کرده باشند و در حقیقت اعمال ایشان نوشته باشند
لا محاله که بایشان رسد و از جمله آنچه بایشان رسد سبب روی ایشان باشد
روز قیامت لقوله تعالی يوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة
یعنی از اعمال و از رزاق ایشان بایشان رسد تا آنکه که رسولان و فرستادگان
ما بایشان آیند و جان ایشان بر دارند یعنی ملک الموت و اعوان او از فر
عذاب که جان ایشان قبض کنند و بر وزخ برند و این ششگان که ایشان را
گویند که بجا رفتند آن محمودان شما که ایشان را بدون خدای میسر میسریدند
میگردید و این ایشان را بر سبیل تو بیخ و ملاست گویند ایشان جواب دهند
که ایشان از ما کم شدند در وقت آنکه ما را حاجتت بفریاد می کردی آنکه از آنچه
کرده باشی پشیمان شویم و گواهی دهند و اقرار آرد بر نفس خویش تا آنکه ایشان
کافر بودند بخدای و این اعتراف و پشیمانی ایشان را سود ندارد و از آنکه در وقت
آن پشیمان شدند و اعتراف آوردند که وقت آن نبود قوله تعالی قال ادخلوا
فی آیه قد خلت من قبلی آيات من العذاب و لا یستغنون و النار کلما ادخلت آتة لعنت
اخرها حتی اذا ارکوا فیها جمیعا قالت اخرجهم لا ولی لهم ربنا هولاء
اضلوا فافاءهم عذابا مضعفا من النار قال لکل ضعف و لا کن لا تقبلون و قات
اولیهم الاخریهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما لکنتم تکیبون
خدای جل جلاله روز قیامت گوید که فرایز که شما نیز در میان گروهی روید از کافران
که پیش از شما بودند و بگذشتند از دیوان و آدمیان هر روز رسیده یعنی ایشان
یعنی ایشان کافر بودند بر وزخ شدند شمار احکام همین است که هر روز شود که طاعت
و ملت ایشان بوده آید در دنیا چون در دنیا بایشان اتمه کرده آید و بر روی

ایشان

ایشان بوده آید در عذاب کشیدن و از قوم چندین یار ایشان باشند
آنکه حال ایشان چنان باشد که هر که که در روی ایشان در روز شود مثل
خود را بینند که در دنیا بایشان اتمه کرده باشند و بایشان که اتمه
ایشان لعنت کنند مشرکان مشرک را لعنت کنند و جهودان جهودان را
و ترسایان ترسایان را نفرین کنند همچنان که تا در روز بیکدیگر برسند
و جمع شوند آخرینان اولین را گویند اتباع و سفله از باب و نوسار گویند
آخرینان قوم او ایل را گویند بار خدا یا این جماعت مقفان و شیطان
و پیشوایان و مهمتران بودند ما را از راه مگردانیدند و از حق و عدل دست
باز داشتند و ما راه مگردانیدند خداوند عذاب ایشان افزون گردان
و عقاب ایشان در روز باده کن این مسعود گفت ما را آن و کزبان ایشان
مسلط گردان خدای تعالی جواب دهد و گوید که از هر یکی از پیشوایان
و مقفان این شمار عذاب مضاعف باشد برای مگردان بودن و مگردان
کردن ایشان دیگر از او هر کسی بجز اینها خواهد بود و بقدر استحقاق
خواهد رسیدن ولیکن بدانند ایشان که مقادیر آن چند است و قدر
استحقاق آن چگونه است و این گروه ندانند که بران گروه عذاب
چگونه است هر کسی عذاب خود داند آنکه آخرینان چون این گفته باشند
اولینان هر ایشان را گویند که چرا چنین باید که ما را عذاب مضاعف باشد
و شمار ابر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باشد و عذاب بیشتر و اگر فضیلت
بودی شما هم بر فضیلت بودید و تقصیر و غفلت کردید و ترک نظر از ما
و از شمار یکدیگر بوده است چرا باید که خطاب ما افزون بود یعنی عذاب ما

انکه خطاب آید مر جدر الزمان و متبوع و مقتدی که پیش عذاب و کشید
 عقاب با آنچه کسب کردید از اعمال بد با خیر خود و ناخیر را **قوله**
ان الذین کذبوا باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء
ولا يدخلون الجنة حتى یبلغ الجبل فی سیم الحنایط وکذا الذین یخزی الخیرین
 لهم من جهة مهاجر و غیر خوفه عوائق و لذات الخیر الظالمین بدستی
 و حقیقت که کسانی که بروغ داشتند آیات ما را و آیات ما ایمان نیاوردند
 و بدان استخفاف کردند و از آن کبر و ترغ نمودند در رای آسمان از برای
 ایشان نگشاید برای استخفاف و وضع قدر ایشان برای ارواح و اعمال
 ایشان بگشاید چنانکه برای ارواح و اعمال مؤمنان بگشاید امام محمد **علیه السلام**
 گفت ارواح مؤمنان و اعمال ایشان با همان برند در رای آسمان برای ایشان
 بگشاید و از هر اعمال و ارواح کافران در رای آسمان بگشاید و ارواح و اعمال
 ایشان را بچین برند و آن وادیمیت بجهنم است که از ابرهوت گویند
 او هر سه راه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرشتگان باین
 بنده مومن حاضر شوند گویند ای روح پاک بیرون ای برضای آن حمیده
 و بسندیده و بشارت بدتر ابرو و روح و رجحان و خدای از تو راضی است
 نه غضبان انکه روح را می برند تا آسمان دنیا گویند در کشاید گویند ایشان را
 این روح کیست گویند روح فلان بنده مومن است گویند مرصبا بالنفس
 الطیبة التي فی الجسد الطیب علی حمید او بشری بروح و رجحان و بشارت
 و در کشاید ما در رود محمد بن بربر آسمان که رسند چین ز جیب و بشارت
 بگویند تا انکه با همان مضمم برند اما چون مرد بد باشد فرشته کان عذاب حاضر آید

و گویند

و گویند بیرون آیی روح نفس خدایت از تن خدایت و بشارت بدتر
 بعناق و حمید انکه از آسمان برند و گویند در کشاید خازنان شبت و آسمان
 گویند این روح کیست گویند روح بنده گویند لا مرصبا بالنفس الخبیثة
 التي كانت فی الجسد الخبیثة رجحانده لا یفتح لك ابواب السماء بر کردی
 آسمان برای تو کشاید انکه بر کردانند و بگو خدای تو فرودگشت چون حق
 ذکر این کرد بر سبیل نایب میان اسما و سپرو این نشان کرد و از وز گفت
 ایشان از وز بر بیرون نیامند و در شبت زود تا انکه اشتر بسوزان
 سوزن دو و در رفتن اشتر بسوزان محالست بر محال باشد رفتن ایشان
 بهشت و ما چنین جز او هم گناه کاران از کافران هر کافر می محرم باشد
 اما هر مجرمی کافر باشد پس آن مجرمان کافرند زیرا که با دله عقل معلوم شده
 که ابد از روزی بمانند انکه گفت این کافران بلکه باز از روزی بوشها
 باشد از آتش از بالای سر ایشان یعنی عذاب آتش و روزی بر ایشان مشتمل
 باشد و عوایش چادر شست و این بر سبیل تکمیل است انکه گفت ما چنین
 ظالم را جز او هم یعنی کافران از او ظلم کفر است ان الشراک لظلم عظیم **قوله**
والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکفین نفسا الا و سنعینا اولئک
اصحاب الجنة هم فیها خالدون و ترجمان ما فی صدورهم من عمل خیرین
تحتهم الا کهما و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و اننا لکانمتهدی
لولا ان هدانا الله لقد هکنا و رسل ربنا بالحق و نوح و ان ناکم الجنة
او تموتوا بما کنتم تعملون چون تعاد که کافران کرد و او خیر خدای
 ایشانست در عقب آن ذکر مومنان کرد و او آنچه ثواب ایشانست

گفت انانکه رویدند و قول رسول را باورد داشتند و عمل صالح کردند
بر وفق فرمان رسیده و هر چه فرمایم آن فرمایم که با سانی توان بدان قیام
و هیچ نفسی را تکلیف بخیم الا آنچه وسع و طاقت و توانایی باشد و اگر اندیشه
کنند معلوم شود که آنچه خدای تعالی در او فرموده است کمتر از وسع و طاقت
سند است در شبان روزی مفده رکعت نماز است سنده مفدا بلکه
مفصه میتوان کرد و لیکن بفضل و کرم خویش این قدر فرمود کلف سیرا و لیکن
عسیرا و اعطی علی القلیل کثیرا عجب از آنست که او تکلیف بالایطاق و ایضا
و خدای تعالی را نماید و الا لا دون بالایطاق اگر حسب التوفیق و قدرت تکلیف
کردی عدل کرده بودی و چون کمتر از التوفیق و قدره کردی و فضل کرده باشد
آن خدای که روانه از او که در تکلیف عدل کندی رو داد و که ظلم کند
خدای تعالی فرمود که ما ظلم کنیم بکلیف بیشتر از طاقت فرمایم آنها که با آنچه
فرمایم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن قیام نمایند ایشان اصحاب است
و ملازمان نعیم نعیم و ایم جاوید باشند و در بهشت محله فضل ملک احد
مؤید و مؤید باشند و ما از سینه اهل بهشت چنین و دور کردیم با آنکه تصفیه
ایشان کفایتی طبع ایشان را باسقاط و سوس و آنچه از روی ایشان
باشد ایشان و بهیم تائسی حال غیري بکنند و خبر است که آنست که در بهشت
کمتر از و نباشد و ملک همه دنیا پیش بود و چنان چنان بود که هیچکس را غیر
از او ملک نیست سدی گفت چون اهل بهشت در بهشت رسند آنجا حجتی
باشد که از اصل سابق آن دو چشم بیرون می آید از یک چشم آب باز جویند
هر چه غل غش و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طور بود و چشم

و می غسل کنند تا نضافت بهشت و غضا ضمه نعیم را ایشان پیدا شود و هرگز
پس از آن اشعث و اغبر نشوند آنکه بیان و وصف منازل ایشان گفت
تجری مستحکم که آنها را گفت منازل اخیار و ابرار از حکم جبرئیل بود
که در زیر کوشکهای ایشان چه بهای آبی است آن و چشمه سار و درختان بهشت
الوان باشد چون ایشان یعنی مومنان آن نعیم و افر و نعمت باطن و ظاهر
همند گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا سببنا و سببنا سر خدایر که ما را هدایت
داد و اگر نه آنست که خدای تعالی ما را هدایت کرد ما هرگز راه نیافتیم و ما
با این راه رفتیم اگر خدای تعالی ما را هدایت نکرده بودیم سببنا نور گفت
معنی آنست که سببنا خدایر که ما را توفیق داد ما عمل کردیم عمل که ثواب
و خیرای آن نیست در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
چون اهل بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی ایشان
حجاب برود و تا یکدیگر را بینند و آنچه ایشان در آن باشند از منازل
و مقامات و درجات و درجات اهل دوزخ گویند ما ما اند و این
حسرت ایشان باشد و اهل بهشت گویند لولا ان هدانا الله و این
شکر ایشان باشد آنکه گفت هیچ مومن نباشد و کافر و الا در بهشت
و دوزخ او را منزل و جای باشد چون حجاب بر آید از آن بایشان
نماند و دوزخی را گویند آن تصور و منزل و درجات می نمایی بعد برای
تو آفریده بودند اگر ایمان می آوردی و طاعت میکردی بدان مقامت
میرسانیدند و بهشتی را گویند آن درجات و عقوبات که می نمایی ترا بود
اگر تو تیر همان کردی که ایشان کردند از کفر و معاصی آنکه گوید این خبر است

بشمار زانی داشته اند با آن عمل که کردید و آن جا بهما باستحقاق لاجل
ایشان است ایشان را شاید ایشان اویم انکه منادی مذکوره گوید ای
اهل بهشت شمارتان درستی است که با آن بیماری نباشد و بر نالی که با آن
بگیری نباشد و زنده گانی که با آن مرک نباشد و خلودی که با آن فتنه باشد
و نعمتی که با آن شدت نباشد اهل بهشت چون ندانند و این نعمت
گویند لقا جئات رسل ربنا لعل رسولان خدای ما آمدند و چون گفتند
و حق آوردند و ما ایشان را تصدیق کردیم و ما بر داشتیم لاجرم ما این بهشت
رسیدیم و این در آید که ما را دادند و گفتند انکم لجملة الجنة این بهشت
بمیراث بشما دادند با آنچه شما کردید و در دنیا از ایمان و طاعت **قول تعالی**
و نادى اصحاب الجنة اتقوا النار ان قد وعدنا ما وعدنا و اتقوا النار ان قد وعدنا ما وعدنا
و وعدنا ما وعدنا انكم حقاً قالوا نعم فاذن مؤذن بينهم الجنة الله
على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله و يعونها و جاحهم بالهوى
كافرون و بينهم ما حجاب حق تعالی حکایت میکند از گفتاری که میان اهل بهشت
و دوزخ رود و بلفظ ما ضعیف گفت تا با تو نماید که این لابد خواهد بود و چنانست
که پنداری که بوده است گفت آواز دهند و ندانند اهل بهشت اهل دوزخ را
و گویند که آنچه ما را وعده داده بودند از خدای ما از خدای ما از ابراهیم و یاسعید
بجوش شامی یافتند و بشمار رسیدند خدای تعالی ما را وعده داده بود و این
بر سبب آنست که او حکم و شهادت گویند ایشان را جواب گویند که نعم آری یافتیم حق
و صدق بود آنچه ما را از ان خبر دادند و ما باور شدیم چون گفته باشند و
شنیده و در میان ایشان آواز دهند و آواز دهد که لعنت خدای بر ظالمان

با چنانکه

با چنانکه هر دو کرده باشند مؤمنان خرم شوند کافران اند و مکین شوند
و لعنت خدای و خشم خدای و عقاب باشد و این مؤذن مالک خازن دوزخ
باشد از امیر المومنین الصلوة و السلام روایت کرده اند که او گفت آن مؤذن
من استم که ندانم و هم لعنت ظالمان انکه ظالمان را وصف کرد و گفت آن
ظالمان که مردم را منع میکنند از راه خدای میگردانند و بر میگردانند طلب
آن میکنند که آنرا بشنود و تمییز کند که در آنند و بنمایند مردمان را که این راهی است
و این از آن میکنند که بقیامت وحشر و نشر ایمان ندارند و ثواب و عقاب
کافرانند انکه گفت که میان ایشان یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی نباشد
و حجاب هر جا خری باشد که منع کند از نفوذ شعاع و این آیه چنانست که گفت
فَضْرِبْ بَنِيكَ بِسُورَةٍ بَابِ قَوْسٍ تَعْلَى وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمَاتٍ
سِيَمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ
يَطْمَعُونَ وَ إِذْ أَصْرَفْتُمْ أَبْصَارَهُمْ بِلِقَاءِ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا اجْعَلْنَا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ حق تعالی میگوید که بر بالابای بهشت و دوزخ باشند
مردانی که هر قومی را بسما و نشان ایشان شناسند حسین بن الفضل گفت او
باعراف صراط است تا آن مردان که با عراف باشند که باشند و برای چه باشند
خلاف کرده اند این عباس و حدیث گفته که گروهی باشند که سیئات
و حسنات ایشان یکسان باشند سیئاتشان قاصر بود از دوزخ و حسناتشان
بحد وصول بهشت نبود خدای تعالی ایشان را انجا برد و چون حسنات
خلایق کنند ایشان را بهشت برسد و ایشان اخضرین کسانی باشند که بهشت
روند و ایشان از انجا که بر زمین باشند اهل بهشت و اهل دوزخ را

شناسند چون آید تقاضا خواهد که ایشان را بهشت برود و فرمایند تا ایشان را بگویند
که از این بگویند خوانند بر کنارهای آن جوهرها شاخهای در باشد مطلق و آری
خاکش مشک باشد ایشان را آنجا از آن آب بشویند اندامهای ایشان پاکیزه
شود و خالی سفید بر سینه ایشان بر آید که ایشان را بدانند شناسند خدای تعالی
گوید ایشان را آنگونه و هر چه آرزوی شما باشد بخوانید چون منی ایشان برسد
حق تعالی گوید شما راست هر چه گفتید کردید و وفا چندان چون ایشان را بهشت
برند اهل بهشت ایشان را بدانند خالی بشناسند و ایشان را مسکنی از بهشت خوانند
از نبی ملامت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که اصحاب اعراف که اندکند
مردانی اند که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده اما پدران ایشان از ایشان
خشنود و بناشد از جهاد و شهادت از آتش آزاد باشند و بصیان بران
از بهشت ممنوع و ایشان ازین قومی باشند که در بهشت روند و رواتی از جهادند
عباس کرد و اندک گفت اولاد از زنا باشند تعلیمی در تفسیر خود آورده است
بنا و از عبد القدر عباس که اعراف جاهاست بلند از شرط و این مردان که برین
اعراف باشند امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و حمزه
بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب اند و در میان خود از دشمنان باز شناسند
بعلامت علامت آن بود که دوستان سفید روی باشند و دشمنان سیاه
امام جعفر علیه السلام گفت که این مردان امیر معصومین اند و بجز مادریان ایشان
بود امام جعفر صادق علیه السلام گفت اعراف بهشتها می باشند میان بهشت و دوزخ
هر چه بر او هر خلیفه را اینجا بداند بکنایه کاران آتش چنانکه امیر شکر را بالشر
بدانند آنکه محسنان باشند سبق بر بند و بهشت شوند رسول و خلیفه بان کنایه

کاران

کاران که با وی ایستادند باشند گویند بنگر میراد در آن نیکوکار خوشی
که سبق بر بند بهشت ایشان را ایشان سلام کنند چنانکه خدای تعالی بیان این
حالت کرد و گفت و نادید اصحاب الجنة باجل بهشت ازین سابقان ندانند
کنند و گویند سلام بر شما باد و ایشان درین حالت در بهشت نشسته باشند
اطمئن آن دارند که بهشت و نندشفت بعبودان و امام چون این کنه کاران افزا
که بعبودان و امام بر اعراف باشند رویها چشمهای ایشان را با جانب جهت اهل دوزخ
گردانند دوزخ و عذاب اهل دوزخ بینند بنایه با خدای دهند و التجاب درگاه
وی کنند گویند بار خدایا ما را با ان قومی و کردی که ظالمان و ستمکارانند تفریق
کردان و مصحح فایده این با آنکه ایشان دانند که خدای تعالی ایشان را با ظالمان
فرین گردانده است که ایشان در مقام شکران باشند و خدای را خنوع و
خشوع نمایند و ایشان را با ان مسرتی حاصل شود چنانکه از خدای تعالی نعم بهشت
خواهند نیکو باشد آنجا که گفت ربنا انزلناکنا محبین استبعاد حضرت گفته
و بنایه با خدای دهند از عذاب تخلیتمنا و نادید اصحاب الاعراف
رجالا یعرفونهم لیسوا هم قالوا اما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون
اهولاء الذین اقمتم لاینالهم الله برحمته اذ حلوا الجنة لا خوف علیکم
ولا انتم تحزنون حق سبحانه و تعالی میگوید که ندانند اصحاب اعراف را
صادق علیه السلام گفت انبیا و خلفا روی بر دوزخ آرند و مردانی را که ایشان
شناسند از جمله رؤساء کفار و منافقان بعلامتی که ایشان را باشند و آن آن
باشد که ایشان سیاه روی و سرخ چشم باشند ایشان را بر سبل تنگ و مهت
که شمار انقضی کرد و سودی در داشت جمع کردن شما اموال و اتباع و لشکر را

و غذا بخدای را وضع کرد و از شما استسبار و کردگشی که میکردید از فرمان
خدای و رسول و امید آنکه اشارت با بل بهشت کنند از آنکه ضعفا و مساکین دنیا
بوده باشند و آن کافران و منافقان را بگویند که اینان انانند که شما دنیا
میگفتید که هرگز رحمت خدای تعالی با ایشان نرسد و خدای ایشان را رحمت
در نیارد آنکه روی باین تضعفان آرند و بگویند که در بهشت شوید و در دنیا
نعمت بهشت جاوید بشوید که بر شما هیچ تری نیست چنانکه برین کافران و منافقان
و شما اند و بگویند چنانکه ایشان اند و بگویند و آیات متقدم و متخررا
و لیست بر آنکه اصحاب اعراف خداوندان مراتب منازل رفیع باشند
از پیغمبران و امامان چنانکه از امام الزهراء و بحر الحقایق جعفر الصادق علیه السلام
روایت کرده شد و خبر عبد الله بن عباس در حمزه و امیر المؤمنین و جعفر هم از روایت
باین برای آنکه خدای تعالی بلفظ رجال گفت و دیگر آیه هم ایشان را رجال خوانند باین
لفظ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من ضل و منهم من استقام
یعنی حمزه و جعفر ابی طالب و عبیده حارث و منهم من یقین یعنی علی بن ابی طالب
و آنچه بود که حدیث امام جعفر صادق است حدیث عرب بن شریه است و دیگر راویان
از صحابه و تابعین که رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین و امام المستقرین علی بن
ابی طالب را گفت یا علی کانت بک یوم القیمة و بیدک عصا عویج یسوق
فوما الی الجنة و آخرین من النار گفت بیداری ای علی که من در تو میگردم که فرو می
قیامت عصایی از عویج عویج در دست گرفته باشی که روی را از بهشت میرانی
و که روی از دوزخ دور میکنی و دانی و میکنی و دوزخ را هذالی و هذالک خدنبه
فانه من اعدای و ذریه من اولیایی او را که کما از دشمنانست و این را دست مبارک

که از دیگران

که از دوزخ است اما رسول خدای گفت که و اتداتش علی را مطیعتر باشد
از بنده من خواج خود را و خبر است که حارث هم از امیر المؤمنین گفت
من از دوزخ و حالت تیرسمی از وقت نزع و بی از وقت صراط این دو بیت
از اشعار افضح الشعر امولانا نظام استر ابادی نور اندر مقدس برین
مقام تیر کی درج شد **سبیت** امیر صفدر غالب علی بن ابی طالب امام و مشرق و
مغرب شریف ثریب بطی الله بهار کاش عالم چراغ دوده آدم اعلی عالی
اعلم ولی والی والا زخیل انبیا اکمل جمیع اصفیا اعقل رفیق احمد برسل
بگردون در شب اسرار دل گاهی که بجه خوان غلش خواند عقل کل هنوز
آدم خواند در رس علم الاسما کر امر و زرت کران نبود زمره شیخ
طاعت جو مش آرنه میز ان عمل خجبت بری فردا امیر المؤمنین علی بن
او را گفت مترس که دوستان با این حال این باشند و دشمن من بر
انجامه بینند و این پیش از اینیم و ایشان مرا بشناسند بجای خود برسند
آنکه این تنها جهنت **نصر** یا خیار محمد ان من بهت یرنی مریح من او منق
قللا یعرفنی طرفه و اعرفه بنف و اسمه بافلا و انت عند الصراط
معرضنی فلا تخف عسرة و لا زلالا و هم من استورجید برین بهت گفت
قولنامه و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علینا الماء
انما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهم ما علی الکافرین
الذین لئذ و احببتهم لهما و لعبا و صرنتهم الحیوة الدنیا فالینعم
نشیههم کما نسوا القاء یومهم هذا و مالک انوا یا ایتنا یخدر و
حق سبحانه و تعالی چون حدیث مومنان و متقیان کرد و صفت اهل بهشت

واصحاب اعراف و مقتدایان و شیوایان و اهل منازل و درجات و مقام
وسیله و شفاعت کرد و در عقب این حدیث اهل دوزخ و اهل بهشت
میکند که چون اهل دوزخ در عقب دوزخ بمانند خدای تعالی ایشان
حجاب بردارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را بیند و در مسیره و شادی
ببفرزند و اهل دوزخ اهل بهشت را در آن منازل و عرفات و نعمت بیند
در حسرت ببفرزند اهل بهشت اهل دوزخ را گویند بر سبیل شامت که محل
و جدم ما و عدلکم حقا اهل دوزخ اهل بهشت را گویند از سر در با منلی و
ان امضوا علینا بر الماء از آن آب که شما بخورید و در زیر درختان و کما
شما میگذرد ما را شربتی دهید و هر چه از آن بر باریزند و بر سر ما و بر ما رو
گردانید یا طعامی که خدای تعالی شمارا روزی کرده است اهل بهشت
جواب دهند که خدای تعالی این طعام و شراب بر شما حرام گردانید است
و بر کافران ابوابی گفت که عبید الله عباس بن سیدم که کدام صدقه
فاضله است گفت شربتی آب بپوشید و او آن گفت از کجای گفتی گفت از زبان
نمی بینی اینجا که اهل دوزخ چون در مانند از نعمتهای بهشت اول آب میخوردند
و این نعمتی است که مردم قدر آن ندانند تا از آن بازمانند و دیگر قول
که نعیم در قول خدای تعالی لتسالن يومئذ عن النعیم یعنی از آب سرد
رسند ایشان را تا شکر کردار و مانند ما از اینجا گفت لعن المؤمنین علی السلم
انکم الکه از وی پرسید ملطم الماء گفت طعم الحیوة یعنی آب حرمه را
گفت مرده زندگانی که خدای تعالی صفت این کافران کرد و گفت نشاید
و حرام است طعام و شراب بهشت بر کافران که درین خویش را که ایشان را

واجب

واجب و لازم است بر آن بودن آنرا با نفوس و با زنی و اهل گرفته اند
اهل با زنی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معارف و لعب با زنی
کو دوکان باشد هر دو هنر بود و ایشان را مغرور کرد و بفرقه نیکوکان
دنیا پس ما امر و زایش را فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان این وز را
فراموش کرده بودند و رسیدن را با این وز فراموش کرده و با هم
لعب آنچه خواسته حلال کردند و آنچه خواسته حرام کردند و نسبت به خدای
روایت طلبان ایشان از بهر این وز عملی کرد و کوی ایشان را فراموش کرد
از ثواب و جوی دیگر است که با ایشان در دوزخ معامله نمیان رود
تا ایشان اینجا مخلد و مویب میشوند و کسی را که در زندان خواهند داشت
تا برون گویند که ایشان را در زندان فراموش کردند ابو بکر و راقفت
ما درین آیه روز عیادت که روز عید سلیمان را روز عیادت باشد
ایشان این وز را اهل و لعب با زنی گرفتند برخلاف فرمان خدای و دنیا
مغرور شدند لاجرم ما نیز ایشان را روز دوزخ را کنیم چنانکه ایشان
استعداد و ساز این روز را کردند و آیات و دلالات فارا حو و کما
نمودند **قوله تعالی** ولقد جئناهم بكتاب فضللنا اعلی علم هدی و صریح
لقوم یومنون هل ینظرون الا اننا و یله یوم یا قیامه یقول الذیر بسوق
من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فھل من شفعاء فیشفعون لنا و یز
فتعمل غیر الذیر کما نعمل قد خیر و انفسهم وصل عنھم ما کانوا یفترون
حق تا درین آیه خبر میدهد و میگوید که ما آوردیم ایشان کتابی یعنی پیغمبران
ایشان فرستادیم تا برایشان خواند و ما آنرا مفصل و مبین و شرح

کردانید بکمال علم خود و اشتباه و التباس از وزایل کردیم تا هدایتی و بیانی
و رحمتی باشد که وی مومنان را و قرآن اگر چه دلیل و بیان نخست که فرایز
هم بران حد که مسلمانان را بگفت که هدایت که فرایز است تا ایها مفتی که فرایز
بان گمندی اند که حق تعالی گفت این که قرآن چه اثر نظر میکنند و چه توقع دارند
که باین هدایت معجز او را ایمانی آوردند همانا انتظار هیچ چیز نیست از
مکراندن تاویل این ایات را یعنی جز او عقوبت و بعثت و نشور و جز او سزا
و حساب و کتاب و ثواب و عقاب چیزی که سرانجام وی بود که بان کرد
انکه گفت که آنروز که تاویل او آید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب
ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنرا که این وز را فراموش
کرده بودند پیش ازین معنی در دنیا اعتراف آنند بآمدن سولان و گویند که سولان
خدای ما بماندند و حق آوردند و کتابها و شرایع حق بود و حق آن بود که عقل ما
و دلیل بر صحت آن گواهی دهد و باطل آن بود که عقل تاویل و کرا از ادب ضیاع
آن گواهی دهد آنرا ایشان بر سبیل تنگ گویند ایها راهی سفیع خواهد بود که ما را
شفاعت کند یا ممکن باشد که ما را با دنیا بر ندانند عمل کنیم بخلاف آنکه کردیم
از ایمان عمل آنکه خدای تعالی خبر داد و گفت ایشان چه شین را اطلاق کردند
در دنیا از کفر و معاصی و نفس نوح در آنکه سرمایه نجات ایشان بود که عمل صالح
کردند و آن در دنیا از ایمان کردند و از آنجا که او زد و کرد و تجارتی
که در بازار دنیا کردند جز خسارتشان هیچ چیز حاصل نشد و گشت از ایشان
آن روح که فرایافته بودند از نامهایی که برستان و موجدان خود نهاد بودند
قل تعالوا ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة

ایام

ایام ستة استوی علی العرش یعنی اللیل النهار یطلبه حیثا و الشمس
والقمر و النجم معطرات بامین الاله الخالق و الامر تبارک الله رب
العالمین خدای شما و آفریدگار شما آن خدایت که بیافرید آسمانها
و زمینها و مقدار شش روز از روزهای دنیا از روز شنبه تا پنجشنبه چون
آفرین بود خدای تعالی خلق آسمان از زمین جمع کرده بود از بهر آن این روزها
جمع خوانند و خدای تعالی آسمان و زمین در شش روز بسیار فرید و قادر بود
بیک لحظه بیافریند از بهر آن که در ماخلق از ایها موزد در کارها و وقف
و نانی کردن و از بهر آن که تدریجاً و حوادث در اوقات و ساعات
و هر چیزی بخلق و گیری دلیل جدوت او کند و بر آنکه او فاعل آن چیز است
عالم است هر دو تصرف بر اراده و مشیت خویش و وی فاعل دو قضا فرید
عشرا که در عرض بسیار فرید و بر آفریدن او مستولی شد و غالب است و از
آفرینش حاضر نباشد ب عظمت و بزرگواری که عرض است و عرض خیر است
که خدای تعالی از بیافرید بر شکل سختی در خبر است که چیر بنیل خواست
تا طول عرضش آید اند از خدای تعالی سوره خواست و چند هزار سال
می پرید تا ضعیف شد از خدای تعالی خواست حق تعالی قوه ویراناش
مضعف کرد و بیشتر از آن پرید هم بر هم ضعیف شد خدای تعالی قوتش در
زیاده کرد تا چندین بار چون تلاش آمد گفت بار خدا یا پسر پریدم پسر
مانده خدای تعالی گفت ای چیر بنیل چندین هزار سال است تا پریدی بنور
یک قایم از قوایم عرضش پریده و اگر چه عمر دنیا سبزی درین چیر بنیل گفت
سبحان الله سبحان من لا یعلم کیفیه خلقه الا هو یعنی اللیل النهار شب را

بروز بازمی پوشد و روز را شب بشاید و عقبت می آرد و روز را
در عقبت شب چون کسی که طالب غیر می باشد شب تاب سپینتری و تراخی
بل سیری ستم و ثابت بحسابی راست و همچنین ماه و آفتاب و ستارگان را
بیاورد و عمر اسرار خود کرد در متن هر یکی در فلک خویش با مرد و فرغانه است
و بداند که خلق تو را ویراست خلق اختراع مقدر و باشد از خدای تعالی
از تقدیر تو گفت بر اطلاق بر وجه اختراع است و جز ازین کسی بر اختراع
قادریست امر است هر رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت آن
مقرون باشد و هر کس در آن فرمان نماید با من تواند کرد و می آید نزد
کسی که بر کسی فرمان دهد پاک و بزرگوار خدایی که آفرینش ویراست و تصرف
در آن فرمان بر ایشان ویراست آن خدایی که بروردگار جهانست تعالی
ادعوا ربکم تضرعاً و خضیة انه لا یحب المعتدین و لا تقصدوا
والا ارض بعدا اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعا ان تسجدوا لله غریب
من الحسنین حق سبحانه و تعالی خطاب میکند بندگان خود را و میگوید که بخوانید
خدای خود را بتضرع و زاری و تذل و مسکنت و خواری در نهان و سر و کمر آ
که رسول صلی الله علیه و آله در غزایی بود بودی فرود آمد که عظیم همین است بود
صحابه او از کعبه منبر کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اصبر و اهل التمسک
بجو و باز کردید و با خود آمد که شما کبری را میخوانید حاضر غایب خدایی را میخوانید
سمیع و قریب باشاست و از شما غایب است حسیب گفت میان دعاء
سرو علائیه مضاعف است گفت مرد بودی که تمام قرآن حفظ داشتند و میخواندند
که همسایه آواز او را شنیدی و مرد بودی که در خانه خود نماز کردی و همسایگان

بجهر

بجهر بودی و پیش ازین کسی را دیدم که هر عمل که ممکن بودی که بسز تو آید
کردن اشکارا کردندی و مسلمانان بودندی که در دعا تضرع و اجتهاد
کردندی و آواز ایشان الاهی نبودی را از ایشان میان ایشان خدای
ایشان بودی برای آنکه خدای تعالی فرموده است که ادعوا ربکم تضرعاً و خضیة
خدای تعالی بنده صانع را بپسندید و ویرایم گفت چون خدای را
در خضیة خوانند گفت اخذادی تک نداء خضیة و خدای تعالی برای آن فرمود
دعای او در خضیة کردن که آن دور باشد از ری یا خدای تعالی دوست ندارد
انگسار که از حد در گذرند و در جلد دعوات و عبادات از آنچه فرموده
یعنی دوست ندارد که در دعا او از بلند بزارند و از حد در گذرند گفته اند
که دوست ندارد کسی را که در دنیا پیرون از عرف و عادت چیزی
خواهد و در آخره منازل انبیا خواهد و دوست ندارد که تعریق بناحق
کنند و محبت خدای تعالی را از آخرت نفع و ثواب وی باشد آنکه
گفت لا تقصدوا اهل الارض فساد میکنند شرک و محصیت و خون بناحق
و ظلم کردن پس آنکه تعالی را زمین را با صلح آورد و بفرستاد آن بختبران
و بحلال فرمود و از حرام باز داشت و هر زمینی که در وطعت خدای تعالی
نمادند آن زمین خرابست و هر زمینی که در عبادت کنند و اهلین خدای را
طاعت دارند آن زمین با صلح و آبادان بود و محصیت میکند که خدای تعالی
بشوی محصیت باران از آسمان بازگیرد و زمین خراب و تباه کرد و خوب را
خوانند خوف و طمع خوف عقابش و طمع اندر توانش خوف عدل او و طمع
فضل او که رحمت خدای تعالی میگوید که آن نزد نیست چون رحمت طلب کنند

یاسید یعنی رحمت آن جهانی که در خلائق از موسی و کافر مستغرق نعمت این جهانی
 ویند **قوله تعالی** وهو الذي يرسل الرياح ينزل اليها من السماء ماء فتنزلنا به الماء فأنتجنا به من كل الثمرات
حجاً بائعاً لا سقناً الى بلادهم **فانزلنا به الماء فأنتجنا به من كل الثمرات**
 لذلك يخرج الموق لعلكم تذكرون **والبلة الطيب يخرج نباته**
ياذن ريح والذي حبث لا يخرج الا نكده **الذالك** نصرف الايات ليقوم
 ليشكركون **حق تعالی** بعد نعمت خود که در مضاعف با نعمتهای دیگر که پیش
 از آن ذکر آن کرد و نعمت اوست آن خدای که بفرستد برای شما بادیه
 پراکنده کننده البر و زنده کننده زمین سباران و بشارت دهنده زمین را
 و خلائق را با آن پیش از نعمت و رحمت که آن باران است و از جمله قسم
 رحمت که در قرآنست یکی باران است در خبر است که چون سوال صلی الله
 علیه و آله وسلم بادی رحمت میدی که بر آمدی اندیشناک شدی و خایف بودی
 و چون از بی آن باران آمدی ساکن شدی **انکه** گفتی **جاءت الرحمة رحمتا**
انکه گفت از چنین بادیه بترسید که از اعلام قیمت و عذاب باشد و چون
 باران بر اثر آن آید رحمت باشد آورده اند که در عهد بعضی از صحابه در
 گرفته بودند که یکشنبه بود المؤمنین علیه السلام بر سید که این مرد چو کنه کرده است
 گفتند که او چو کند که کفر گفته است و بر آن نظر میکند و توبه میکند گفت آن
 چیست گفتند میگوید نادیده گواهی میدهم و فتنه دوست میدارم و از رحمت
 خدا میگریزم امیر المؤمنین علیه السلام گفت اگر گناه او اینست اینها ایمان و
 طاعت است من نیز همین میگویم و شما نمیدانید گفته چگونه گفت آنچه گفته نادیده
 گواهی میدهم برستی خدای تعالی گواهی میدهم خدای نادیده گفتند است

وای که

و آنچه گفت فتنه دوست میدارم باین مال و فرزند خواست انما المولکم
 و اولادکم **فمنه** و آنچه گفت از رحمت خدای میگریزم آن خواست
 که از باران بگریزم **هو الذي يرسل الرياح ينزل اليها من السماء ماء فتنزلنا به الماء فأنتجنا به من كل الثمرات**
 میگوید که ما بادیه بفرستیم که چون این بادیه را در اندازد آب باران با آن
 ببارد بر این زمین مرده و بیابانی میکیا به بس فسر و آریم باین زمین آب را
 یعنی باران از زمین بس آنکه بیرون آریم باین آب از هر سو چو خاک از زمین
 مرده باین باران کیجا و نبات بیرون می آریم همچو این مرده که از
 زنده کنیم و از خاک بیرون آریم عرض ازین تشبیه آنست **تاملکفان** بدانند
 که خدای تعالی قادر است بر زنده کردن و از هر این گفت **ولعلکم تتقون**
 یعنی تا بود که شما اندیشه کنید و بدانید که آن خدای که قادر باشد که زمین مرده
 و خشک را بشکافد و از و شکوفه بیرون آرد قادر باشد بر آنکه مرده را
 زنده گرداند و در وجود آفریند آنچه بر او وعده شده جاس گفتند چون
 مردمان در فتنه اول بگریزند خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان بارانند
 آب مردمان از آنی که در زیر عرش است و آنرا ماء و حیوان گویند ایشان
 در کور این باران برویند چنانکه در رحم مادر برویند آنکه که تنهای ایشان
 تمام خلق شود خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمند آنکه خواب بر ایشان
 افکند و ایشان را بفرماید زنده کند چون زنده شوند طعم خواب بر دماغ
 یابند چون کسی که از خواب بیدار شود عند آن حال گویند یا ویلنا من حیثنا
 من بعد فلنا ابو بکر عیاش گفت که هیچ قطره باران از آسمان نیاید الا که چهار
 باد را در و آنرا باشد بفرمان خدای تعالی صبا ابر بر آن نیز دو شمال جمع کند

و جنوب باران بیرون آرد و در بورتش او کند خدای تعالی ز مردم کافر
مومن ابا ایمان و طاعت و انتفاع او با و امر و نواهی بشیر و نکر و برین
پاک و خوش و کافر و کفر و محبت بشیر که در زمین شوره ناک هر باران
که بر زمین پاک و خوش آمد از آن زمین انواع نبات و اصناف ریاحین
به دید آید و هر باران که بر زمین شوره آید و اگر چه بسیار بود از وی که بر وی
مومن را دلی باشد رفیق نظر و تفکر و ریاضت داده و با داب عبودیت
مؤدب شده چون امری از او امر خدای و عظمی از مواعظ رسول صلی الله
علیه و آله بشنود در دل او قرار گیرد و هیچ زنده و شایسته چون نبات زمین
پاک و کافر چون ای قاسمی و سخت دارد اندیشه عادت نداشته و نظر
تربیت نیافته چون مرد و شده از کفر و محبت اگر چه بسیار مواعظ از خدا
و رسول بر او خوانند هیچ اثر نکند و بدان منفع نشود چنانکه زمین شوره پلید که
از وی بیرون نیاید الا چیزی اندک و بی نفع فرمان چنین کرد اینهم آیات
و دلالات بر وجهی دون وجهی و بیانی دون بیانی با بضم خلاتی نزدیک بود
و هر قومی را که ایشان شکر نعمت نکند و نهد و سبکی را با جای آن یعنی آیات
و دلایل و غیره متضمن این نعمتهای عاجل از روی اندیشه و تفکر خاصش را بجلی
رساند که در وی نجات قیامت باشد مایک و اینم و سید امیکم حال الجلال
برای آنکه شما در وی اندیشه کنید و بدانید که این نعمتها از ما است بر شما و اعتراف
و سپید و تعظیم کنید نعمت را تا شاکر نعمت من باشد و نعمت بر شما زیاد
کنم الشکر فیه النعمه و الشاکر المستحق المبرور **و تبارک و تعالی** و لقد ارسلنا نوحا الخ
فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من العیون و انی خاف علیکم عذاب الیم

عظیم

عظیم قال الملائم نعمه انا لکن لیک فضل الیمین قال یا قوم لیس لکم
ضلاله و لکن رسول من رب العالمین البلغم رسالات ربی
و انصح لکم فی ما علم من اللغی ما لا تعلمون حق تعالی میگوید که بفرستادم
نوح بن ملک بن توشیح بن اخنوخ که او درین غیرت بقوم او و برسات
و عوت او قوم خویش را گفت ای قوم خدا را پرستید و عبادت غایت
خستوع و خضوع باشد بدل در برابر نعمت که بر بالای آن نعمت نباشد و ان اصول
نعم است و نعمتها سرازوی پر عبادت کس را از سد و کس سزاوار عبادت
نباشد مگر خدای و شمار غیر او خدای نیست و پر پرستید و عبادت خاص
خاص و پر کنید و بدون او غیر را پرستید که من شما میترسم از عذاب و زری
بزرگ و آنروز قیامت و عذاب المیت که مستم بود باشد بر کسی سخت
بود باشد نوح ۴ او آن خبری بود بعد از او پس خدای تعالی او را از فرزندان قابل کرد
و آنکه متابع ایشان بودند از فرزندان شیش عبادت عبادت کفایت و بطین بودند
از فرزندان آدم کی در سهل و بی در جبل مردان کوهستان نیکو روی بودند و زنان
زشت و زنان سهل نیکو روی بودند و مردان زشت المیس علی العزیز بر صورت
علامی باید فهمید یک یکی از اهل سهل گفت مرا می باید که خدمت تو کنم گفت
اگر خدمت میکنی مردت بهم قبول کرد و کوه سفندان او و چو ایند روزی با استاد
و فی سخت و بز مردم او از آن هرگز نشنیده بودند می آمدند و سماع میکردند
این خبر با جبل رسید اهل سهل را عسیدی بود که هر سال کجیا بر بان عید از شهر
بیرون آمدندی و زنان خود را بسیار استنزی و مردان بظاره بیرون آمدندی تنی
چند تنی چند از اهل جبل می آمدند تا بظاره جمید کنند و او از آن بشنوند آن ناز را

با آن حال برین معجزه و مانند بر نشد و قوم خود را ازین خبر دادند جمعی مابند
و با ایشان اختلاط کردند و زنان ایشان را ایشان میلی برید آمد از حال ایشان
و فاحشه و ناشایست در میان ایشان آشکارا شد و روایتی دیگر از عبد الله
عباس آنست که آدم وصیت کرده بود فرزندان شیش را که با فرزندان قایل
منگت بخشد و فرزندان شیش آدم را در فاری نهاده بودند و کسانیکه بی
کاشته تا یکی از فرزندان قایل انجا نشود جمعی برخواستند و گفتند برویم باینجا خوش
که فرزندان قایلند تا حال ایشان چگونه است و ایشان چند مرد بوده اند نیکو رو
فرزندان قایل که ایترا برینند و در او خستند و گفته اند که با برین و جمعی دیگر
برخواستند که بکیریم تا برادران و بنی اعمام مادر چه اند بیامند ایشان را با برین
نگذاشته بچین می آمدند و مختلط می شدند تا اقطار ایشان بر شد
خدای تعالی نوح را با ایشان فرستاد و او پنجاه ساله بود هزار کم پنجاه سال در میان
ایشان قامت کرد و ایشان را دعوت میکرد و میترسانید بعقاب خدای تعالی
بج فایده نبود هر روز طغیان ایشان در زیاده بود چنانکه خدای تعالی فرمود و فریاد
نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی و چند آنکه دعوتش نمیکرد از وی بیشتر میرید
چنانکه گفت فلم یرد هم دعائی الاقران عبد الله عبا کتف نوح را چندان
برزدنی که از هوشش برفتی آنکه ویرانند چیدندی و بجانند برزدنی برای آنکه وی
بر روی مباد هر دو ن آمدی و با سر دعوت شدی مردمان پرمایندی با کوب
خود خود و گفتند که ای پسر من پسر شده ام و این مرد جادوست باید که چون من
بمیرم این مرد ترا فرزند و زنه را پسر من او نکر دی و سخن او شنوی آن کو دوک
عصا از دست هر بستدی و آهنگ نوح کردی تا ویرانند عسار حال

برایشان

برایشان دعا کرد و گفت رب لا تذکر علی الارض من الکافرون حیارا انک
ان تذکرهم تضلوا عبادک نوح همیشه از او دعوت کرد و از عذاب ترسید
صحیحی از اشرف قوم او را گفتند ای نوح ما ترا در صلوات و کرامتی ظاهر بود
می بینم نوح ایشان را گفت ای قوم من مرا ضلالتی و عدولی نیست از راه
و من هیچ علتی حادث نشده است که این ضلالت و فساد بواجب گردند
و لکن من رسول شما ام شمارا فرستاده از قبل خدای تعالی که پروردگار عالمیست
تا برسانم و میرسانم شما پیغام خدای من از غنبت و تحذیر و وعده و وعید و مواعظ
و زواجر و حلال حرام و ورود و احکام و نصیحت میکنم شمارا و نصیحت
اخلاص نیست باشد از سایه فساد من از خدای دانم آنچه شما ندانید برای آنکه من عالم
بعواقب طاعت و محصیت باعلام خدای می دانم که با سطیعان چه خواهد کرد
و کافران چه پاداشت خواهد داد و رسول شخصی بود که ویران تکلیف کنند
قیام کردن باعباده نبوت و رسالت و تحمل بغایه های خدای از خدا مخلقان
که بدان سخن تو اب عظیم شوند از خدای تعالی و از ما مستحقانیه اجلال و اعظام **و ان تعالی**
ارحمتهم ان جاءکم ذکر من ربکم علی جبل منکم لیسذکره و لیسقوا
و اعلمکم ترحون فلاذبحوا لاجنایه و الالین معه فی الضلک و اعرفنا
الذین کذبوا باياتنا انهم کانوا قوما عاصین خدای تعالی گفت مرا ایشان را بر سبل
تفریح و ملاست که شما عجب میدانید و عجب می آید شمارا که مردی از شما بشما می آید
و ذکر و عظمتی بشما می آید که او از شما باشد و یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر
شما بر مردی آید که او از شما باشد و غرض او آن باشد که شما را بان تبرساند و انداز

اعلام باشد بر وجه تحریف نیز از بهر آن تا شما از معنی بر میزید و اجتناب
کنید تا باشد که بر شمار محبت کند قوم نوح چون سخن می شنود و در بار آورد
نداشتند و او را دیوانه نداشتند و لذت بی می کرد و چند آنکه وی در دعوت
پیشتر که در هیچ سود نداشت و نوح را میرنجاندند و گفتار او قبول نمی
کردند و بر نماندیم نوح را و آنرا که با وی بودند سرسروی بودند سام و حام
و یافت فرزندان ایشان و شش کس دیگر که در مدت هزار که نجات سال ایمان
آورده بودند با و طلبی گفت متشاور نظر بودند چهل مرد و چهل زن و دیگر معصیان
گفتند که مفضل کس بودند خدای تعالی گفت ما ایشان را بر نماندیم در کشتی و غرق
کردیم آنرا که کذب ایات کردند از بهر آنکه ایشان قومی کور دلان و کور
بودند و منزلت نامنایان که راه حق و صواب ندیدند و اندیشه نکردند تا بمانند
قل تعالوا لعلکم تتقون **وَاللَّهُ أَخْرَجَ إِخْرَاجًا حَمُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرُهُ**
أَفَلَا تَتَّقُونَ **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ أَنَا إِلَهُ الْبَرِّ كَمَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي سَفَاهَةٍ**
وَأَنَا لَنْظَمُكَ مِنَ الْكَافِرِينَ **قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَا كَذِبٌ رَسُولٌ مِنْ**
رَبِّ الْعَالَمِينَ **أَبْلَغَ كَمَا رَسَلْنَاكَ رَبِّي فَإِنَّا لَكُم نَاصِحٌ أَمِينٌ** و ما
بهر ستادیم بجا و برادر ایشان در شب بود که پسر شاخ بن ارشد بن سام
بن نوح بود بجا و بن عوص بن سام بن نوح فرستادیم و این عا و اولست
ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم خدا را پرستید که شمار اجزازوی خدایی
نیست ای غیرستید و خدا را بپرستید و صفت برادر ایشان نمودند تا زمان
و نه از پدر بکنند ایشان بود و با ایشان فراموشی داشت حق هم نسبتی و برادر
برادر ایشان خواند و برادر در زمین نبود با اتفاق و این چنینست که امیر المؤمنین

قصه

ان بو و صفین و نه و ان رالفقت الخواتم بقوا علينا یعنی خواتم فی المنصب
و از بهر بود و رای از ایشان خوانند و برادر ایشان خوانند از بهر آن تا اول ایشان
با و سخن کرد و دوی می کند و بود معروف بود نیز در ایشان با مانع
و دیانت و صدق بود چون ایشان را دعوت کرد جمعی از رؤسا و اشراف قوم
کافران گفتند که ما این را چه که نوازیم در و غرمان و کاذبان بود ایشان را اجواب داد
و گفت ای قوم نزد من سفاهت و خفت علم و بجزدی نیست و لیکن من رسولیم شمارا
از خدای که پروردگار و فرزند کار جهانست و شما پرستار من و بندگان من
خدای خویش و من شمار را نصیب میکنم و نصیبی که کند نام و استوارم و همیشه نزدیک
شما استوار بودیم چون از خدای رسالت باید چه ان استوارکنم **قل تعالوا**
لعلکم تتقون **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ أَنَا إِلَهُ الْبَرِّ كَمَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي سَفَاهَةٍ**
وَأَنَا لَنْظَمُكَ مِنَ الْكَافِرِينَ **قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَا كَذِبٌ رَسُولٌ مِنْ**
رَبِّ الْعَالَمِينَ **أَبْلَغَ كَمَا رَسَلْنَاكَ رَبِّي فَإِنَّا لَكُم نَاصِحٌ أَمِينٌ** **قَالَ**
قَوْمٌ مِنْ آلِهِمْ لَوْلَا حَمُودٌ إِذْ كَفَرُوا فَعَرَبَهُمْ حَزْقَةَ فُلَانٍ ابْنِ سُلَيْمَانَ
فَكَذَّبُوا إِلَهَ اللَّهِ لَعَلَّ كَفَرُوا نَظْمُونَ **أَي عَجَبٌ أَيْ شَمَارًا وَعَجَبٌ أَيْ**
أَزْجَانِهَا أَيْ نَبِيٍّ وَمَوْحِيَّتِي وَيَا ذُرِّيَّ بَرِّدِي لَأَؤَاذِنُ شَمْسًا وَأَرْقُبُ نَهْمًا
فَمَا شَمَارًا تَبْرَسًا نَذَارَ عَذَابِ خَدَائِقَ كَرَفَرٍ وَصَحِيَّتِ شَمَارًا وَابْنِ مَوْحِيَّتِ حَزْبًا
أَزْجَانِ حَزْبًا خَدَائِقَ تَعَاصِلًا وَنَذَارَ فُلَانٍ لَلْبَرِّ رَسَالَتِ وَيَا ذُرِّيَّ سُلَيْمَانَ
بِأَمْنِ بَيْنِ خَرَامِيَانِ تَتَوَانِدُ كَذَا رَدُّنَ وَيَا ذُرِّيَّ سُلَيْمَانَ تَتَوَانِدُ كَذَا رَدُّنَ
وَأَنَّ أَسْمَاءَ كَقَوْمِ نُوْحٍ رَا مَلَكَ كَرَدَهُ أَسْمَاءَ وَزَيْنَ رَا زَيْنَانَ خَالِي كَرَدِي
شَمَارًا حَاكِي نَهْمًا نِشَانِ كَرَدَانِي وَخَلِيْفَةُ ائِشَانِ كَرَدُوْخَلِيْفَةُ كَسِي بُوْد
كَقَائِمِ قَامٍ دِكْرِي بُوْد اَزْ اِسْمَارًا وَاِسْمَارًا وَاِسْمَارًا وَاِسْمَارًا وَاِسْمَارًا وَاِسْمَارًا
وَقَامَتِ بَرِّ دِكْرَانِ نَجْمِي كَرَدَانِي كَرَدَانِي كَرَدَانِي كَرَدَانِي كَرَدَانِي كَرَدَانِي

و در این زمین اسرار صد که امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که از ایشان حال را غفل
خردمانی در آن بود و بقوت چنان بود که در هیچی از ایشان نیاید و دست
در زمین کوه زوی و جنبانیدی و سنگ که از کوه بلند می شود و گفت سر هر
از ایشان بر شل قند بود و چشم خاز و منی دره و استخوان سرهای ایشان چنان
بود که سیاه بود و در آنجا خاز ساخته می بود و اندکی پس از آن خدای تعالی
با شما این نعمت کرد و یاد کنید نعمتهای خدایا تا باشد که قنطاری و نظر بامید و ثواب
خدای تعالی و نعمت را بر سرید **قل تعالوا** **قالوا اجئنا للعبد الله وحده**
و نذر ملاکان یعبدا با و فافاتینا ما نعدنا ان کنت من الصادقین **قال**
قد وقع علیکم من ربکم رجس و خصبت الجاه لونی فی اسماء و منتهیها
انتم و انا و کما نزل الله بهما من سلطان فالتظنوا الی معکم
من المنتظرین **فالجینا و الذین معهم برحمة منا و قطعنا ذریه الذین**
کذبوا بایاتنا و ما کانوا امنین ایشان جواب دادند بر رسول انکار و تعجب
که تو آمده و ما را میفرمائی تا ما خدایا پرستیم تنها و آنچه بران ما پرستیده اند از ایشان
آزار داریم و برین امری ترسانی و وعده عذاب کنی بیار با آنچه تو ما را وعده
میدهی از عذاب اگر راست میگوئی و از جمله راست گویانی و این زهر بران
گفتند که ایشان چگونه اعتقاد کرده بودند که وی راست میگوید و او ایشان را
جواب داد و گفت که واجب آمد و واقع شد و نزول کرد بر شما عذاب الهی و خشمی
و خشمی از خدای تعالی یعنی نزدیکت و سایه افکنند بر شما و غضب از آخرت عذاب
بود و خشم و غضب از آخرت ثواب بود آنکه لعنت ای شما برین مجادله و خشم
میکنید در زماهایی که شما ننهادید و فایز از معنی و پدران شما ننهادند انبیا که

در کتب

و تحت این اسما سیمای باشد یعنی این تا بر آسمان نام آن نهادند و معنی الهیت
در ایشان حد و دست و استحقاق عبادت از ایشان و در آسمان نام نهادند
نهادند و این که خدای تعالی و سلطان و محبت فرستاد و است که دلیل محبت
باشد و دلیل الهیت بر آنکه اسم ذکر و معنی دیگر است از آنجا که اگر اسم
مستحق بودی ایشان را رسیدی که گفته می که ما با تو در مسجول میکنیم
و در اسم جدل میکنیم و لیکن تو نیت انی با ما با این سنگه بر تو پوشید است
که اگر اسم و معنی یکی باشد چون فرق کنی میان اسم و معنی آنکه ایشان را
خطاب کرد و گفت چون عذاب میخواست مشطر عذاب باشد و خیمان
و از دیگر گفته من از جمله مشطران عذابم و عقاب که شما فرود آید آنکه گفت
خدای تعالی که عذاب فرود فرستاد بر و نجات دادیم و بر ما نیدیم بود را
و اما زاک با وی بود و بر رحمت خود و سر برید اصل و پنج انگشتی که آیات
ما را بر رخ داشتند و اصل و نسل ایشان را بر انداختیم و پنجس را
از ایشان نذر ما کردیم تا آنکه بودند همه را هلاک کردیم و این از بهر آن
کردیم که ایشان همه کافر بودند و من خواستند شد و ایمان نخواستند
آورد و از ایشان سو منی خواست آمد **صعاده** آنست که عباد
زیرین بود و زمین بجائی که آنرا احقاف خوانند خدای تعالی گفت
واذکر اخاعاد اذ اندر قصه بالاحقاف و آن زمین بود که آنرا ازل
عاج خوانند و بعضی از زمین از زمین عالمه با حضرت نوح ایشان سوخت
پرست بودند بر قبله راستی بودی را نام صد بود و یکی را صمود و یکی
بسیار و ایشان را خدای تعالی عظیم بود و ظلم و جور کرد و این که گفتند

و نذر

خدای تعالی بود با ایشان مستقام و بود از جمیع و نسیب تر بود بیاید
و ایشان را دعوت کرد با خدای تعالی و از بت پرستیدن و ظلم کردن منع
کرد ایشان قبول نمودند و با نام خودند و او را بر سر فرخ داشتند بود چون
ایشان را برسانید ایشان گفتندی من استند منافق از ما قویتر گفتندی
چون ظلم و فساد از حد بیرون برودند خدای تعالی ما را از ایشان باز گرفت
سه سال پیوسته ایشان بخورد و بهجور شدند و عاده ایشان چنان بود
که اگر کسی را زنجی رسید خواستی که از آن بگریختن باید بکشد آیدی و سینه
آمده و عاگردی مسلمانان و مشرکان بکلی جمع شدند و حاجت خوانستندی
و مکر را درین عهد عمالقه داشتند و ایشان را عمالقه برای آن گفتندی که در ایشان
علیق بن لا و بن سام بن نوح بود و مهر ایشان در آنوقت معاوی بن عمرو بود
او را عادی چون خطا بر ایشان سخت شد جمعی با یک فرستادند تا از ایشان
باران خواهند و از جمله ایشان قیل بن عمرو و قیلم بن نزال و قیل بن صد او بن
عادل اکبر و مرثد بن سعد و او مسلمان بود و اسلام نهان میداشت و لغت عادی
و هر یکی از ایشان قومی را با خود برده چون بکری رسید نیز یک معاوی بن عمرو
فرود آمدند و او بظاهر که بود و خارج مردم ایشان را زد و او را دو گرام کرد
که خویشانی بودند این معاوی را و کینه بود که ایشان را اجراء تان
گفتندی از بهر ایشان سماع کردند و ایشان قوم خود و فطرت و روح ایشان فراموش
کردند هر روز یک نامه یا دو نامه بجای می رسید از سختی و محاسبت حال ایشان
و معاوی بن عمرو میداشت تا نامه ما را بر ایشان خواند تا ما باید که در اجمل
نسبت کند تا روزی چندی بگفت و کینه از اعدایین کرد و گفت فرود چون
ان قوم

این قوم مله بود و طرب مشغول شوند این ابیات را برایشان خواند ایشان را
تمییز شود و ابیات این بود **شعر** الا یا قوم و عیاش هم هم لعل الله
یصحننا غلاما فیسقی ارضنا عا حان علا قد امسوا سون الکلاما چون
ابیات را کینان در سرود گفتندی ایشان گفتندی قوم ما را بکلی فریستند
و ایشان در رنج اند و ما و طرب خطا کردیم فرود برویم و در حرم دعا کنیم
که خدای تعالی ما را و قوم ما را باران فرستد مگر که مسلمان بود گفتند تقویم
شماره استحقاق کرده اید بدعای شما باران نیاید اگر خواهید که خدای
بر شما و رحمت کند و باران فرستد بیامید تا برویم و بهود ایمان آری که این
باران جز بدعای او نیاید و بر سر ما گفت و اسلام بوی آشکارا کرد
حلیم خیر بی حال معاویه بانکار آمد و گفت **شعر** انما سعد فانک من قبل خودی
کم و انک من خود انما امر بالتبرک حیر و فخر و وصل و انضال العیود
و تبرک حیر انما کلام خودی دای و تنج حیر خود معاویه را گفت
که ویرا بنزد یک خود باز دار تا با ما بنشیند که ویرا دین ما نیست
و بر دین خود است و این هر شد مردی حسیب نسیب بود در مکر ایشان
برفتند آنکه برخواست و بکشد و ایشان مسنوز دعا کرده بودند بیاید
و بگوشه با بیستاد و گفت بار خدایا تو دانی که من از وفد عادییم با خدایا
حاجت من روا کن و قیل را آمده ای تو خواهد و لغت بن عادی نیز باز ایستاد
و در دعای ایشان شد بجزا رفت و گفت بار خدایا من تنها آمده ام
در حاجتی که مراست روا کن که با وفد عادییم قیل برخواست و گفت خدایا
نه برای چهار آمده ام ما و انکم و نه برای اسیری تا فدی بهم بار خدایا

بره آنچه خواهی دادن و پیش ازین داده بار خدا یا اگر بودی غیر است ما را
باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی بر ما برید آوردی سفید و یکی سیاه
و یکی سرخ آنکه از میان ابرو با نغی آواز داد که یا قیل اختیار کن برای خود و تو
ازین سه ابروی را او گفت ابر سیاه اختیار کردم که آرزای من است بر باشد
خدای تعالی فرمود تا آن ابر سیاه را بر انداختند تا بر زمین عادی و کرد و او را ایشان
در آید که آنرا مقیت گفتندی ایشان چون آن ابر را بر آمدند شادمانه
شدند گفتند بعد اعراض مطر نا این ابر سیاه که ما را باران خواهد بارید
حق تعالی گفت خطا کردید بل هو ما استجلم به روح فیها عذاب الیم این
آنست که شما تجلیل میخواستید بادی که در وعذاب است و ما کت اول کسی
که آن برید و بشناختندی بود از عا نام او محمد و چون عذاب برید
نفره ز دو سه هوش شد چون با هوشش آمد گفتند زاجه افتاد گفت بادی دیدم
در و پارهای آتش در پیش آن باد و دانی که آنرا بز نامها می کشیدند عمر بن
شعب روایت کرد که چون خدای تعالی با او فرمود که برو و قوم خود را هلاک
کن خازنان باو گفتند بار خدا یا ازین با بعقیم چه مقدار بیرون کنیم گفت
چندانکه بینی کاود و شش برود گفتند بار خدا یا تو عالمتری که ما طاقت نداریم
و از آنکه نتوانیم داشتند و عالم خراب کند خدای تعالی گفت چند آنکه کلبه
انگشتری در رود آن مقدار باور ما گردند معنی شب و هفت روز ایشان
پای مسطر کرد چنانکه فرمود و سخن علیهم سبع لیل و ثمانیة ایام بر هر چه گزشت
آنرا هلاک میکرد و اند مردان و اشتران با بار کران بر رفتی و در هوا بر دی
و میداختی و پست کردی در خانه میرفتی و در درمی بستند و در جا هما

گفتند

فمن شئتم باذنی ایشان میرفت و ایشان را بر می آورد و پست میکرد
بود و تو خوشنصح آیدند و خطیره نسبتند آن باد که ایشان را سبب کینم
شدی و نیز گشتی و با راحت شدی و چون بعد از این رسید که چنان گشت
شدی که اشتر با بر رفتی و بر زمین زوی این کسان گفت که از ایشان
صفت مرد بودند که قویتر از ایشان نبود مهتر ایشان مردی بود نام او
خلجان گفت باید تا بکناره وادی بروم و با درامع کنیم باید که بکناره
وادی با یکدیگر را بر میگرفت و بر موافقی بر دو بر زمین میزد و دو در اوردی
چون در خان خرمای بن می افکند چنانکه گفت کاتم اعجاز خلجان دیدار ایشان
کس نماند الا که خلجان باید پناه با جانب کوهی داد و این مهتر با گفت
شعر لم یقوال الخلیجان نفسه مالک من یمدها امه شایب الیم
طی سدید و طسه اوله یحیی حینه احسه هو و باید و گفت و ملک
با خلجان اسلام آت اسلام آت سلامت با بی گفت اگر اسلام آت حرامی
مرا چه در گفت بهشت گفت که من ایشان را می نمرد و برابر بر بنداری که ایشان
بختی اند گفت آن فرشتگان خدای منند گفت اگر اسلام آت مخری
تقصص قوم از ایشان خواهد گفت هیچ پادشاه دیده که از لشکر خود
انتقام کشد گفت اگر نیز بکشند خوش شود شوم با و در آید و او را بر کوه
و پاره پاره کرد و از عا کس نماند الا آن گروه که بکوه بودند از کوه بیرون آمدند
و بنزد یک معا ویرین بر شند شبیم بر آمدی بر سید بر اشتری و از
هلاکت عا و خبر داد ایشان گفتند هو در الجار با کردی گفت بسجلی دریا
ایشان را شکلی بر آید هر یک گفت صدق و رب العجب مرثدن بعد و حسن عا

مقبل بن غیر چون ایشان بگردید و عاگردند منادی ندا کرد و گفت خدای تعالی دعاها
اجابت کرد و اکنون خواهید مژده گفت اللهم اصطنی بر او صدقاً ما بر خدا یا
ما صدق و بری گرامت کن و بر اید او آنچه خواست قبل گفت من اکنون
آن خواهم که بقوم من سید گفت ملاکت سید ایشان از گفت و با باشد
لا حاجتک البقاء بعدم ما وی در آمد و بر اهلک کرد و قمن بر عاگرد گفت با باشد
مرا عری در از بد به گفتند چه مقدار خواهی گفت چند آنکه گفت که گفتند
مبادا چون که کسان خایه بر آمدی او را بر رفتی و بی بروردی تا که بر دی دردی
اختیار کردی گفته اند هر که کسی با نصیحت عمل بود چون نوبت بمرگش
رسید او را میبرد و چون عمر که کس با ضرر سید نام آن که کس لید بود
باید او را چون کسان بریزند لید نتوانست بر لید لقمین باید تا لید را بچند
در خود فتوری و سستی می یافت لید را دید بر آن حال گفت انحض
لید بر نتوانست بریزد و لقمین نیز بد در نبرد بر حد در الوقت که بشنید
که قوم عاد هلاک شد ندیدی چند گفت انگاه نیز دیک بود آمد و با او بود
تا که فرمان یافت چون هود و قات کرد و صد و پنجاه سال عمر داشت
ابودال طفیل گفت که امیر المؤمنین علیه السلام در گفت از خضر موت که آن
توده ریگ سرخ دیده در فلان ناحیت که در بر اسن آن در خان اراک
وسدر است از خضر موت گفت آری امیر المؤمنین بعد که توصیف میکنی
آنرا و وصف کنی که آنرا دیده باشد گفت ندیده ام و لکن شنیده ام که خضر
سیکفت گفت امیر المؤمنین آن چیا است گفت کور بود مگر است
و روایتی دیگر است که قبر هود میان کن و مقام و زفرم است و کور بود

دین

و شعیب و صالح و اسمعیل نجاست و هر غیر بی که خدای تعالی قوم او را هلاک کردی
با کله آمدی با مومنان و آنچه عبادت کردی تا که با پیش خدای شدی
موت حاکم و این بود احاطه صالح قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من دین الا
غیر قد جاءه نوره بقیته من ربکم هذه ناقة الله لکم مائة فدرها
تا کله فی ارض الله و لا تشتموا بنوه فیاخذکم عذاب الیم و الا فدا
اذ جعلکم خلفاء من بعد عاگرد و نوحکم فی الارض فخذوا حذرکم
من سهوها فاصوموا و تحنون الجبال یومنا فاذا ذکرنا الاء الله فلا تقصوا
فی الارض مفسدین حسن سجانه و تعاجوز کرد و قوم او و هلاک شدن
ایشان کرد و صالح و قوم او شود میکند میگوید که ما بر سادیم قبیل شود
بر سالت ایشان بر او ایشان یعنی بی از قبیل ایشان صالح بر سید بن اسف
بن شاخ بن ثود بن عادن بن سام بن نوح و ایشان از ایدر ایشان شود
خوانند چنانکه قبایل دیگر را با بران ایشان خوانند و گفته اند که ایشان را
آلی اندک بود و شود آب اندک باشد برای آن ایشان را شود خوانند
مسکن ایشان در حجر بود میان شام و حجاز تا بوادی القری صالح مگر ایشان را
و عوت کرد و گفت ای قوم خدایر ابر سید که شمار خدای و مگر نیست
جز وی شما آمد بنیتی و حقی و دلالتی ظاهر صحبت بنوه من و این با قد خدایت
که شمار آیتی و علامتی است در و صحبت گفتار من و ناقة را با خدای تعالی
اضافت کرد و برای آنکه حق تعالی او را بخلاف آن آفرید که دیگر شتر از او نیز
و بر اهلکی نبود جز خدای تعالی و آیه در او آن بود که او را سسنگ مساکر و ن
پس از آنکه پنداشتی که آن سسنگ شتری آید است در وقت نادن

و چند آن آب که بخوردی هم چندان شیرازی صالح گفت که دست ازین شهر
 بردارید و در آن کسب نمائید در زمین خدای میگردید و میخورید و میجوید و در دست راست
 کلید سیدی لوی که آنکه شمارا بگیرد خدای و برنجی بغایت دروناک و یادگسبید
 چون خدای تعالی شمارا خلیفه کرد در زمین از پس عادی یعنی از عادی بسته بانکه
 ایشانرا اهلک کرد و بشما داد و شما مالک آن شدید و شمارا جای داد
 و مکن کرد و انید در زمین از زمینها و مسکنهای آن از زمینهای نرم کوشما
 بسیارید و میکنید و از کوهها خاتمه اشید یعنی خای خود در سنگ
 میکنید پس یاد کنید آلاء نعمتهای خدای را که بر شما کرده است از قوه که شمارا
 داده است و در زمین مکن کردانید است و شما فساد کنید در زمین
قوله تعالی قال الملأ الذین استکبروا من قومیه للذین استضعفوا
لین امن منهم القلوان ان صلحوا من قبل من رقیه قالوا انابا بالارسل به متعین
قال الذین استکبروا انابا الذی استکبر به کافرون . فقصوا التافه
وصتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح اثبتنا ما تعدنا ان انت من المرسلین
فاخذتم الرحمة فاصبحوا فی ارضهم جائنین . فتولی عندهم وقالوا قوم لقد
 ابلغتکم مرساله ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون التاصحین
 جمع از اشرف شود و از شکبران و گردنشان ایشان برستضعفانرا گفتند
 از آنسانی که ایمان آورده بودند از ایشان بر سبیل استنطاق و استخفاف و غیره
 که شما میدانید که صالح چه بستی فرستاده از قبل خدای چون ایشان برستضعف
 گفتند که ما ایمان داریم با او و آنچه با او فرستاده اند اینان گفتند که اینها
 پنداشتند که ایشان نموند از تر حقیقت میگویند آن شکبران و کافران

گفتند

گفتند که ما آنچه شما آورده اید کافریم و آنرا منکریم پس آنکه این شکبران از بیعت
 رسول خدای تنگ میباشند آن شر را بی کردند و بدستند اگر چه باقه را
 بر سر سلف بی کرد و اضافه این با ایشان کرد که ایشان بان راضی بودند
 که باقه را بی کردند و از فرمان خدای تعالی در گذشتند و عصیان و طغیان
 آوردند و گفتند ای صالح بسیار آنچه ما را بان وعده میکنی از عذاب خدای اگر تو
 از جمله پیغمبران و مرسلانی پس گرفت ایشانرا از عذاب خدای صبیح یعنی
 آوازی که زمین از آن آواز در جنبش آمد و ایشان همه از رسول آن رجایی
 بردند و گشته گشتند در سر راهی خود یعنی مسکنها و شهر خود بیچ صالح ایشان
 بر آن حالت برید روی از ایشان بردانید و از ایشان اعراض کردی گفت
 بر سبیل تحسیر آنچه فایست شده از ایمان ایشان که ای قوم من و سع و طقت
 خود بدل کردم و نصیحت و دعوه شما و بچاهای خدای خود بشما رسانیدم
 و نصیحت کردم ولیکن شما نصیحت کنده کازاد دست داشتید سیاقه آیه
 دلالت میکند بر آنکه ایوقت گفت که عذاب ایشان بسیار اهلک
 گشتند و گفته اند که این ایوقت گفت که از ایشان اصرار برید و بدانت
 که بدو ایمان خواهند آوردن و عذاب ایشان فرود خواهد آمد چون وقت
 نزول عذاب بود او عنان از ایشان بگردانید و این سخن بگفت **ان الله**
 آنست که چون خدای تعالی اهلک کرد و نمود از پس ایشان در زمین
 حلیفه کرد و مکلین داد و عمرشان دراز کرد تا بعد ایشان بسیار شد
 و درازی عمر ایشان چندان بودی که مردی از ایشان سرای کردی و هنوز
 عمر وی نمانده بودی که سرای خراب شدی ایشان در ایستادن و خانه و سنگ

میکندند و از سنگ خانها میتراشیدند و خداوندان قوت مال شدند
و در زمین فساد اشکارا کردند خدای تعالی صیاح را بر پیغمبری بدیشا میفکند
و ایشان از عرب بودند و صیاح از نیمه سیتر و سیتر بود و جوان بود در میان
ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای میخواندند تا آنکه هر شد و کس با او میخواند
الاجمعی از جمله مستضعفان و صیاح ایشان را در دعوت اسحاق کرد و ایشان را
از خدای برسانید ایشان گفتند این وعید کی خواهد بود ما بیرون
رویم و خدا این بخواهد و تو خدای خود را بخوان اگر تو لا اجابت کنی نتوانی
آریم و اگر ما را خدا ایمان ما اجابت کند تو ما را متابعت کن صیاح گفت
روا باشد چون عید آمد همه فرستند و بنا بر این بر دند و نهادند و در
ایشان تضرع و زاری کردند و گفتند ای خدایمان ما را اجابت کن و صیاح
نیاید چون خایب گشته میشود ایشان جذب بن عمر و گفت ای صیاح
اگر تو پیغمبری را ازین سنگ شتری بیرون آراش است بسکی کردن که از کوه
خدا بود گفتند ما را از وی نماند بیرون آراش صیاح شتران بگفتی بزرگ اگر تو این
بگویی ما بنوا ایمان آریم هر را صیاح با ایشان عهد کرد که چون خدای اجابت
کند ایمان آرند و خلاف کنند عهد کردند و سوگند خوردند صیاح دو لغت
نماز بکرد و در عقب آن دعا کرد و آنچه ایشان خواسته بودند از خدای تعالی
درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ بماند شتری آسب گشت
و بچه در جنبیدن گرفت و آن سنگ چنانچه شتری آسب در وقت زادن
بنالد بنا لید و آن سنگ بشکافت از آنجا شتری ماده بیرون آمد آسب
ده ماهه بزرگ شکم و بسیار سوی چنانکه ایشان خواسته بودند و در آن ساخته

بچه را

بچه را شکم آن شتر پیش در آمد شتر بنا لید از در و در حال بار نهاد شتر بچه
بر شکل او آن قوم چون آن حال بدیدند مردی از میان قوم برخاست نام او حیدر
ایمان آورد کرد و بی از قوم او اشراف شود خواستند که ایمان آرند ذواب
و حساب که صاحب ایمان بودند ایشان را نهی کردند چند سال پس عمری نام او
شهر نجاشی است ایمان آورد او را نیز نگذاشتند چون ناقه از سنگ بیرون آمد
صیاح گفت خدای تعالی تعالی و لا کم شرب و لا کم شرب یعلم معلوم ناقه در صحرای حجر با صیاح
میکرد و ایشان را چشمه آب بود ناقه بر روز نوبت خود بنامیدی و در بین چشمه
نهادی و جمله آب از آن چشمه باز خوردی و میقطره را نمردی بلکه آب است
تا مردم آمدندی و شتر میدوشند و شتر میمانند که آب خوردند بودی شتر
بعوض روز دیگر که نوبت ایشان بودی ناقه کرد آب شتر با ایشان بنام
و آب بر گرفتندی و ذخیره کردند روز دیگر چون ناقه باز آمدی برای
که میان دو کوه بود چون باز گشته از آنجا نتوانستی شدن از بزرگی شکم
برای دیگر بر رفتی ابو موسی شمری گفت چون با موضع رسیدم آن زمان
سخت کرد و ناقه در آنجا استان در پشت وادی چو کردی و در کوه
در اندرون او هر حیوانی از شتر و گاو و گوسفند که ویرا دیدی از وی
ترسید و بر میدی و چرا نیارستی کردن حیوانات انقوم بر رخ افتاد
و لا غرتند خدای تعالی بسبب امتحان کرد و ایشان گفتند این بیگوشیت
تبر بیا بگردن که این شتر را بشتم تا چهار پایان ما را آسایش باشد
در میان کوه زنی بود نام او عجزه دختر آن بگردانست و مال بسیار از گاو
و شتر و گوسفند زنی دیگر بود نام او صدوق زنی جوان بود و پاکیزه

با یکدیگر نبشستند و گفتند که کار ما و مال ما تباها شد از صراط و نایب
 که نایب را بیشتریم و این صدوق اشوهری بود نام وی صیتم و او مردی مسلمان
 بود و مال این زن در دست او بود بر مسلمانان قوم صاحب تصرف کردی
 چون زن بر آنست بروی اشکار کرد و اشکار نکرد و زن گفت تو زانی
 که من مردی مسلمانم مالی که مرا باشد بر مسلمانان صرف کنم زن در عاصی
 و گوید که زن از او باز گرفت این مرد نیز مردی عزیز بود بغیره و مصلحت خود از
 وی جدا شد آنکه هر دو تهمیر آن کردند که آن نایب را بکشند صدوقی
 از خود بخواند و خود را بروی عرضه کرد اجابت کرد و گفت ترا این نایب
 می بایکشت می اجابت نکرد و بر ابروی بود نام او مصدع او را بخواند
 و خود را بروی عرضه کرد اجابت کرد و عجزه مرد را بخواند نام او قدر بن
 سالف او را گفت که این نایب را بیشتریم کی ازین دختر آن که خواهی اختیار
 کنی متوجه اجابت کرد و او مردی بود کونا ه سرخ موی از رقیب خود جدا
 بود در شال او را نیز رفت آنکه هر دو بیامند و صفت مرد دیگر را بخواند
 یا اگر زنده و ذلک قوله تعالی المدینه تسعة عشر یضد و ن فی الارض
 سدی گفت که خدای تعالی میگوید بصاحب وحی کرد که نایب را بیشتریم صاحب گفت
 خدای تعالی میگوید که کشند نایب امسال برین آید از مادر ایشان کشند هر کس
 نریز که ما را آید بیشتریم هر کس را که زن آن استن بود هر دو پس آوردند نیز
 بکشند و در همین قدر قدر بن سالف بود چون روزگار بر آمد و او نیز
 شد آن یکس که فرزندان خود را کشند بودند پشیمان شدند و ناسف شدند
 و بصاحب گینه و ر شدند آنکه گفتند تهمیر باید کرد و صاحب را بیشتریم
 صاحب را بیشتریم

ایشان

ایشان نبود و او را مسجدی بود که آنرا مسجد صاحب گفتندی وی انجا بود
 و بر راه آن غاری بود ایشان گفتند ما را چنان باید نمود که بسفر میریم
 و درین غار میخفته متواری شویم آنکه بیرون آیم و صاحب را بیشتریم کسی را بر ما
 کمان نبود قوله تعالی قالوا انقموا بالله واهلهما یقولون آنکه در آن غار شدند
 چون شب درآمد خدای تعالی آن غار ایشان فرود آورد و ایشان در انجا
 بسته شدند جمعی که بر سر ایشان مطلع بودند بایدند و ایشان را دیدند و نیز
 ستمگشته شده باز نشنیدند و قوم را گفتند پس خود که صاحب فرزندان را
 بگشت تاکنون مردان را را نیز بگشت محمد بن اسحق گفت این تهمیر از آن
 کردند که نایب را کشند بودند و صاحب ایشان را وعده خدا داده بود
 گفتند صاحب را بیشتریم اگر درین وعده راست میگوید ما او را کشند بیشتریم بعضی
 خود را کردند و میگوید ما از طای او بر هم بیشتریم اصحاب کمین کردند تا او را
 بکشند فرشتگان ایشان را بکشند قوم صاحب را گفتند تو کشتی ایشان را گفت
 ایشان خواستند تا ما بکشند خدای تعالی ایشان را بگشت قوم صاحب را
 حمایت کردند که بکشند گفتند که بکشند نایب صاحب آن بود که زنی بود
 که باو شاه نمود بود نام او ملکا چون جمعی بسیار بصاحب ایمان آوردند
 و روی باو کردند و بر انا خوش آمد زنی بود نام او قطام که معشوقه قدر
 سالف بود و زنی دیگر نام او اقبال معشوقه مصدع بود این ملک ایشان را بخواند
 گفت چون وقت شراب آمد با این مردان شنیدند و ایشان را کمین کشیدند
 آنکه عمدتند که نایب صاحب را بکشند گفتند که منم کنیم چون بشر است بکشند
 و وقت آن شد که با این زنان نزدیکی کنند ایشان امتناع کردند و گفتند را

حقیقت نگین گنیم شمارا تا که نامة صلاح ز کشته بگشاید کنیم میاید و در راه
نامه بکشند هر کی در پیش کنی لیکن کردند تا چون نامة از آب ناکشند قدر
برین سالف تیری بنیادخت و هر دو ساق نامة بدو خست و آن زمان که ذکر
ایشان رفت دختران میاراستند و بیرون آمدند و بر قدر و صبح عرض کردند
قدر حرصیتر شد تیغ بر کشید و نامة را بی کرد پختاد و فریادی بلند کرد که کج
او که فضیل نام داشت بشنید بدانست که ایشان با نامة مری و غدیری
کرده اند بگریخت و کوهی رفت که آنرا صنوخ خوانند چون کشته شدن نامة صلاح
را سینه بیرون آمد مردمان از و غدیری خواستند گفتند ما بی امانت با را
کنای نیست نامة را فلان و فلان کشته صلاح گفت بگریخت تا کجا این ترا
در یابید و باد است آید همانا که عذاب نیاید بر فتنه فضیل بر کوهی بلند
رفت آننگه او کردند چند آنکه ایشان می شدند کوه در از تر میشد
ما حد آن برفت که مرغ بر زیر آن توانست بریدن صلاح بیاید چون فضیل
او را از دور دید بر گریست و سه بانگ کرد کوه بشکافت و فضیل فرو شد
صلاح گفت ای قوم حرمست خدای ندانستید اکنون ستعد عذاب باشید
ایشان بر طریق استند او گفتند که این کی خواهد بود گفت نزدیگت
و دروغ نیست ذلک و عد غیر مکتوب ایشان نامة را روز چهارشنبه
کشته بودند صلاح گفت وعده شمار استست و روز سیم عذاب شما
رسد و علامت آنست که فردا که روز پنجشنبه است رو بهای شمار زد
باشد و روز آدینه سرخ باشد و روز شنبه سیاه باشد ایشان
ان شب کشتند چون روز دیگر برخواستند رو بهای ایشان زرد بود چندانکه
که طوفان

که بخنوق رنگ کرد و اند ایشان بقتیر داشتند که صلاح را راست میگوید
طلب صلاح کردند تا ویرا بگشتند صلاح مگر کجست و پناه با کوه داد و او را
قوی بود که مقرر ایشان فضیل نام داشت صلاح را از وی طلب داشتند
باز داد و ایشان قوه آن ندانستند که صلاح را باز ستانند باز
گشتند و روی محبت و مصیبت خود نهادند و با یکدیگر میگفتند که از عهد
روزی گذشت روز دوم که آدینه بود برخواستند رو بهای ایشان سرخ
شده بود چنانکه گفتی بخون برشته اند ایشان را اهلک بقین زیاد
گشت روز سیم برخواستند رو بهای ایشان سیاه شده بود
چنانکه گفتی بغیر اندوده اند درین روز صلاح و اتباع او از مسلمانان
بیرون آمد و بشام شدند و بر بله فسطاین فرود آمدند چون ایشان روی خود
سیاه دیدند بگشتند و در آسمان بگریستند و کفن در پوشیدند و جنوط
بر خود کردند و جنوط ایشان صبر بود و کفن مشک گشتند و در آسمان
میگریستند تا عذاب خدای از کد ام راه بایشان خواهد آمد چون وز
بشکست سیاه از آسمان بیاید که از بهر او آزی که در جهان باشد
از آن ضعیفتر نبود و صاحب عقده از آن سختتر نبود و لهای ایشان از تر سپهر
پرده شد و بر جای میروند و از ایشان سچکلی نماند الا دخترکی نام او دلیعه او نیز
کافره بود خدای تعالی آن رخ از وی برداشت وی برخواست و بواجی
القری شد و ایشان را خبر داد با آنچه دیده بود و اندک آب خواست خدای تعالی
او را آب داد از آبراب باران باز خورد و در جابری غیر انصاری
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که بعد از عزای تنگ بگریخت

باز از گفت بچشم در اینجا مشوید و از آب این دیه مخورید خوف آنرا
کناید که شمار مثل آن رسد که قوم صالح را رسید که گفت از رسول
باجزای ایات میخواهید که قوم صالح از صلح نماند خواستند چون بداد گفتن
کردند تا خدای تعالی ایشانرا عذاب کرد و آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم
اشارت کرد و گفت ای قوم ناقه باین راه آمدی و باین راه بشدی و انظار
باین راه که فضیل باین راه بر کوه رفت تا ایشان طغیان کردند و ناقه را
بگشتند خدای تعالی بچشم از ایشان بر پشت زمین برآمد و الا که بر اهلک
کرد الا که او را ابوعال خوانند می و او در حرم بود خدای تعالی بگشت
حرم و بر اهلک نمود چون از حرم بیرون آمد همان چیه که بشود رسیده بود
بوی سید طاغ شد او را در زیر خاک کردند و شاخه ریز با وی دفن کردند
و اشارت کرد بکوهی صحابه کوری باز کردند و آن زبر بر گرفتند
آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم جابه بسرو کرد و شب برفت تا از آن
وادی در گذشت صالح از شام بگذا آمد و خدای تعالی بگذا و ناقه
رسید و او را پنجاه و هشت سال بود راوی گوید که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم امیر المؤمنین صدرا گفت یا علی شقی ترین اولیسان و آخریان کیست
گفت الله و رسوله علم گفت آنکه ناقه صالح را بگشت از اولیسان و از آخریان
آنکه ترا بگشت در خبر است که عبد الرحمن بن عوف از امیر المؤمنین
آمد چون بعیت مردمان میگرفت بگوفه تا بعیت کند سه بار نزد آنحضرت
آمد او را در کرد آن بعون گفت امیر المؤمنین چهار میکنی و بعیت من
نمیت گشت از تو چیزی بر سر من برابر استی خبر دهی گفت ای گفت در راه

که آمدی

که می آمدی سواری باید باین شکل و باین نشان تا زیاده بسینه تو باز نهاد و
دور شوای برادر گشتند صلح گفت آری گفت خدای بر تو که چون
در کتاب بودی که دوکان ترا رعیت الکلب خوانند می گفت آری گفت
خدای بر تو که در حص و بی است گفت آری گفت خدای بر تو که مادر است
ترا خبر داد که در وقت آنکه بدرت با او موافق کرد و بنویسید و در است
او حاضر شده بود گفت آری گفت اگر چیزی بنیان کردی این بنیان
کردی آری همچنین است گفت دست مرا ده بیبار بعیت او بگرفت
و برفت چون پاره راه برفت باز خواند و بعیت بستند و گفت امیر المؤمنین
با کسی این نمودی که با من گفت باین همه عهد و پیمان وفا نمایی چون این تخم
علیه السلام نیست بر کرد امیر المؤمنین این ابیات انشا کرد **شعر** اشدد
حیاری ناک الموت فان الموت لا یفکک ولا یخرج من الموت اذا حلل **حکایت**
روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه سب خواست غلام خود را گفت
یا احدی اقبله علی لا تنقر ویرا برین اسب اشقر نشان چون بر پشت
و پشت در کرد این امیر المؤمنین گفت **میت** ارید حیاته ویرید قبله
عزیزک مرخیلیک من براح و هرگاه که دل مبارکش تنگ شد می محاسن در
بدست مبارک گرفت و گفتی ما بحس اشقیها ان یخضها من فرخها بدم
ایا شقی ترین امت را چه منع میکند از آنکه بیاید و این محاسن سفید مرا
بچون بر من جناب کند ناقه صالح را از کی فرمود گشتن نام او قطام است
محمد بن اسحق که گفته شد گشتن امیر المؤمنین علی سبب آن بود نام او قطام
که پدر و برادر او را امیر المؤمنین در نروان گشته بود و این قصه معروف است

که چون آن ملعون سه فراده دوزخی آن ملعون را میخواست گفت مهر من
گر آنست سه هزار درم است و غلام و کنیزکی و کشتن علی بن ابی طالب
گفت اینها سانس است اما کشتن علی آسانست و سوارست آن ملعون
گفت مقصود من خود آنست آن ملعون گفت من خود بدین شهر نیامده ام
الا از بهر این کار و برین کار مرا قبت میکرد تا در شب نوزدهم رمضان
امیر المؤمنین بجهت جامع آمد نماز ما را در چون در نماز ایستاد و الحمد بخواند
و از سوره انبیا یا زده این بخواند آن جز امر از شیعی ملعون لغت الله علیه السلام
والتاسعین اللهم عذب عذابا شدیداً تیغ بر فرق مبارک آنحضرت زد
بر پیش سر آنحضرت چراستی عظیم امیر المؤمنین نماز سبک بگرد و سلام باز داد
فرست برت الحکم بجدای کعبه که ظفر یافتم و ازین برندان فانی بازستم **محمد مصطفی**
و لوطا اذ قال لقومه انا لئن الفاحشة ما سبقکم بها من احد
من العالمین **عائش** کم لتاتون الرجال ثمون من دور النساء
بل انتم قوم مسرفون **وما کان جواب قصه الا ان قالوا اخرجه من
من قریبتکم ثم انما اناس یتطهرون **فالتحیاة و الهلة الا امراته
کانت من العابرين **و انظرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة
الجمعیة **لو طبن نار ان برادر زاده ابراهیم علیه السلام بود از زمین ابل
بیاید ندانستام روند از بر بفسطین فرود آمد و لوط را باران فرود آورد
خدای تعالی او را با اهل سدوم فرستاد و آنچه میان او و قوم رفت خدای تعالی
رسول را حکایت میکند میگوید که ما بفرستادیم لوط را و او رفت
و قوم خود را گفت ای قوم شما فاحشه و ناشایستی می کنید و بشیخی و برستی********

قصه لوط

کتاب

می آید که کس بر شما دران فاحشه سمقت کفر فته است و پیش از شما کس آن
نکرده از جمله عالمیان و این فاحشه لوط است که ایشان میگردند و قبیح
آن بچل دانند با شرح ابوالقاسم شیخی گفت بعقل دانند دیگران گفتند بشرع
دانند که لوط بجهت ایشان از خطاب کرد و بر سبیل تو بیخ و ملامت گفت
که شما مردان می آید شهوت و من زمان در را ندن شهوت مردان را
اختیار کرده اید و با ایشان شهوت مرا ایند زنا زک خدای تعالی ایشان را
از بهر آن آفریده است فرود میگذازد بر شما صرف مردمانید و از حد و گذر
محمد بن اسحق گفت مردمان اهل میوه و درختان و رزان بسیار بودند
غریب از نواح آمدندی و ایشان را بجز داشتندی امین میاید بر صورت
امردی و ایشان را گفت اگر شما خواهید که ازین مردمان بر مید شمار آیدین
معامله باید کرد ایشان گفتند کنیم چون از حد ببردند ایشان گفتند باز نیام
هر کجا در میان آن قوم غلامی یا کودکی طبع الوجه بودی یا او امین می کردندی
تا معتاد شدند بران کلبی گفت این معنی ایشان را بلبر و محتسب بیاید
بر صورت امردی و ایشان را بخود اسد عاگرد تا ایشان این معنی
بگردند و دلیر شدند بر دیگران چون این معنی میان ایشان بسیار شد
آسمان وز زمین و عرش ایشان خالید خدای تعالی از آسمان بر ایشان سنگی فرستاد
و ایشان را بر زمین فرورد چون بر ایشان انکار کرد ایشان جواب دادند
و جوابی دیگر نبود ایشان را الا آنکه گفتند لوط را و قوم او را از مومنان شهر
خود بیرون کنند که ایشان مردمانی اند مطهر و متعزز خود را ازین معامله
پاک میکنند دیگر از اضع میکنند پس آنکه ما و اربعی لوط را و اهل او را

یعنی اهل دین او را و دخترانش را بجا دادیم و بر ما ندیم الاذن او را
که او از آن قوم بود که در آن دیار باقی مانده بودند تا هلاک شدند و او را در خود
بودی را نام زغور او دیگر را ارشاپین ما برانیدیم بر ایشان سنگ بزرگ
دید و شهر ایشان را زیر و زیر کردیم و ایشان را سنگ بزرگ کردیم
بنگر که چگونه بود عاقبت ما سرانجام مشرکان و کناه کاران عبدالمطلب
بن محمد و آن بعضی محض نامه نوشتند که حد لواطی چه باشد گفت آنکه سنگسار
گنند که خدای تعالی ما قوم لوط همین کرد ابراهیم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت همین کرد که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشند و در آنکه
بر این کس که این عمل کشند واجبست هیچ خلاف نیست اگر محسن بود اما
بزرگ یک امام مخیر بود اگر خواهد او را بکشند و اگر خواهد او را بکشد
بر روی فکند و اگر خواهد از بالا بکشد و اگر محسن بود صد تا زیاده بزند
در خراسان که غلامی را پیش امیرالمؤمنین آوردند گفتند که این غلام خوب
خود را کشته است کوهان کوهانی داده اند امیرالمؤمنین گفت چه میگوید
گفت آری من شتم گفتم چه گفت از بهر آنکه مرا برضاد لواطی کرده اند
و من قصد دفع او میکردم فایده نداشت من از سر رشک او را کشته ام
ترا برین کواه باید گفت من کواه از کجا از مردمی در سرای خود در تنگ
من در تنگ او و در دست او گفتم چون او را بر خم زدی از او هیچ لفظ توبه
شنیدی گفت نه گفت آنگاه همین ساعت پیداشد که راست میگوید
یا دروغ آنکه گفت بروید و سر کورا و ما بر شنید اگر در کور باشد دست
میگوید و اگر در کور باشد دروغ میگوید قصص کنید قومی گفته است

علی اورد

علی ما مرد و زوزندگان حکم میکرد و کنون در مردگان حکم میکند سر کورا و
ما ز کردند مرد و در کور نیستند باز آمدند و خرد او را گفت غلام را
را بکشید که راست میگوید گفتند امیرالمؤمنین از کجا گفتی گفت از رسول
شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند وی توبه از دنیا بیرون رود و خدای تعالی
او را بزرگ قوم لوط بر دانا با ایشان انجام باشد و حشرش با ایشان
باشد **قصه ششم** و الی مدین اخاه شعیباً قال یا قوم اخذوا الله مالکم
من الزخيرة فقد جاءنکم منکم و اوفوا الکیل و الذکران
و لا تجسوا الناس اشياء هم و لا تقصدوا فی الارض بعد اصلاحيهما
ذاکم خیر لکم من ان تبنته مومنین و لا تقصدوا بکل صراط
توعده و ن و تصدقون عن سبیل الله من امن و تبغونها عوجا و اظوا
اذ کنته قلیلا فکثر کمه و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین
و ان کان طائفة منکم امنوا بالذی ارسلت به و طائفة لم
تؤمنوا فاصبروا حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الظالمین
حق سبحانه و تعالی چون در لوط و همش کرد و از آنکه ارضه ایشان گفتند
شعب غیر میکند شعب بن لوط بن مدین بن ابراهیم نام او سبائی مرتب
و او را خطیب الانبیا خوانند از قصصی که او را بود بعضی گفته اند که او اینها
بود از آنجا که قوم او گفتند انا لکرمک فینا ضعیفا قبل ضربنا او را
به چهری مدین فرستادند و ایشان اصحاب ایله بودند و ایله درخت
سپار باشد و زخم شده و خصال زشت ایشان آن بود که سنگ و حانه
کم داشتند و آنچه کردند میگویند که ما فرستادیم بر سالت مدین

قصه ششم

بر او ایشان شعیب را وی بر فت و دعوت کرد و قوم خود را گفت ای قوم
پرستید خدایا و بدانید که شمار اجزوی خدای نیست و حجتی و مینتی از وی
شما شما آمده است شمارا حجتی نباشد و حجت خدا را بود و آن حجت
معجزه است که بر نفس بقرینه صراطی هر شده است پس شما تمام بنام
و نام سخنی و تراز و راست دارید و از مردمان چیزهایی که حق ایشانست
بگنایید و بپرید و در میان فساد و مکنید پس از آنکه خدای تعالی از اصلاح کرد
با او امر و نواهی و معیشت انبیا و تعریف کرد مصباح ایشان را ایشان
عقلا و شرعا که این جمله شمارا بهتر است و میگویند اگر شما نمومند و بخدای تعالی
ایمان آرید از آنکه این جمله بی ایمان نفع ندهد و سودی نکند و گفتند که سخن این
که اگر ایمان آورید بر این جمله شمارا بهتر است و بی ایمان نخواهید
که اصلاح شما در چه چیز است و مکتبینه بر سر هر راهی نامردم را بهتر دیدیم
کنید و منع کنید ایشان را از راه خدای و باز در این ایمان و آن چنان بود
که بیاید ندی و بر سر راهها نشستی و مردمان را نهی کرد ندی از شعیب
و گفتندی که اگر شعیب ایمان آورد شمارا بر جانیم و کشیم و گفته اند که بطریق
عشق بازی و باج ستانی نشستی این میگفت که برای راه زدن
نشستی و تصدق سخن سبیل الله و بگردانید مردمان را از راه خدای
و گزری آن راه چو سید و مردمان را میگوید که آن را ایست که راست
راهی حجت نامردمان از آن بر گردند و یاد کنید که چون شما آنک بودید چنان
شمارا بسیار کرد و شکر نعمت وی بجای آرید و فساد مکنید و بگریزید که حجت
مفسدان بچو رسیده اند که پیش از شما بودند و راه اصلاح را نگردند من ایشان را

الحاکم

هلاک کردم چون قوم وجود و صیاح و لوط و ایشان قریب الحمدند شما
حال ایشان میدانید و عاقبت ایشان میشناسید رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که شب معراج در آسمان چو بی دریم فرود آمد و مجلسی بگشودند
الاک حامه او در اینجا می او بخت و میدیدید پس گفت ای حیرت این چه حجت
که جامه هر کس بر او میسازد میدرد گفت این مثل باج ستانانست
و راه زمان که مجلس را بر ایشان بگذرد و الا که ویرا بر جانند و خبری از ایشان
بستانند که بر خوانند و لا تقعدوا بکل صراط تعدون. **الحاکم شعیب**
ایشان از خطاب کرد بر سبیل تمهید و وعید گفت که اگر جمعی از شما ایمان
آورده اند ما بچو فرستاده اند و کردوی ایمان نیاورده اند و قول
من قبول نموده اند صبر کنید تا الوقت که خدای تعالی ما حکم کند محق را
بر سبیل نصرت کند و او بهتر است که از همه جا کما است که از همه جا کما است
و حکم او از سبیل و محابا و رشوه دور بود **قوله تعالی قال الملأ الذین استکبروا**
سرفتموه لخر جنتک یا شعیب والذین آمنوا معک من قریبتنا
اولتعودون فی ملتنا قالوا کوننا کارهین قدرافترینا علی الله کلما
ان عدنا فی ملتک کعدنا فی ملتک الله منهن ما و یا یقولون لنا ان نعوج
بیبها الا ان نشاء الله ربنا و سع ربنا کل شیء علی الله توکلنا
ربنا افصح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفالحین حجت سبیل
حکایت میکند آنچه اشرف قوم شعیب و متکبران گفتند در شعیب
و مومنان را گفت که آنچه عمت که اشرف قوم او بودند از متکبران اشرف
مانند ای شعیب از ده و شهر خود بیرون گنیم با کسانی که بتو ایمان آورده اند

التاسع

که شما مدین با آسید انکاده دست از شما بداریم و شمارا پیر و کنیز از شهر خود
 و عود و رجوعت و این وقتی بود که کسی بر چیزی بود باشد و از آن کیشسته
 و شعیب بر ملت ایشان نبوده این از آن گفت که اعتقاد کرده بودند که
 شعیب بر ملت ایشان بوده است و رو بود بر سبیل تغلیب بود یعنی
 آنها را گفته باشد که ایمان آورده باشد و از ملت ایشان برگشته و عود
 بر سبیل ابتدا هم استعمال کنند شعیب از جواب داد و گفت اگر چه ما کاره
 باشیم شمارا بقتل و جبر ما را بر دین خود برید یعنی بطوع و عنایت با دین شما
 نیایم از آنچه بطلان آن شناخته ایم مگر که ما را بجز ما دین خود برید اگر ما
 با دین شما ایم بعد از آن که ما را احدای تعالی با دین شما داده است بلایق
 و بر ثانی که نمود است بر بطلان او و ما بر ضای تعالی افزا کردیم
 و در روغ بر ضای نهاد و وجود روغ آن باشد که اگر با ملت ایشان شوند
 باید گفتن که این جلال حرام است و آن حرام حلاست و نسبت با یکدیگر
 کردن آنرا با خدای و آن روغ باشد بر ضای و سز و و نباشد در روغ
 ما را که ما دین شما ایم الا که خدای ما خواهد بود خدای این هرگز نخواهد برای آنکه
 ما شما کفر نیست خدای تعالی کفر خواهد که کفر قبیح است و از او قبیح قبیح بود
 و قبیح کسی خواهد که خداوند قبیح است و باید آن محتاج بود و او محتاج نیست
 و عالم است قبیح قبیح پس خواهد بود خدای ما و وسیع است از روی علم
 و علم او محیط جمل اشیا است هیچ چیز از علم او پنهان نشود و جمله معلومات
 عالمست و بر هر چه صحیح باشد که معلوم بود اندک بر سبیل توفیق و اشاعت
 بخدای تعالی توکل کرده ایم تا خدای تعالی شمارا از کفایت کند و ما را بر ایمان باشد

و توفیق

و توفیق زیادتی و در احوالی خدای ما و پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم
 ما بحق و تو نیکوترین و بهترین حکم کند کافی این عباس گفت من میدانم
 که معنی فتح درین آیه چیست تا دختر سیف زوالنون را دیدم که شوهرش را
 میگفت تعالی انا فتحک ما با تقاضی و بر و اهل عمان قاضی را فتح کونید
 از جمله آنچه وضع تک مجرب کند بخلاف این در سیاق معنی آیه گفته شد ازین
 آیه و میگویند لانا ان خود پیدا الا ان یشاء الله است که ضمیر فیه را است
 باقریه نه با ملت و معنی آن باشد که اگر شمارا ازین شهر بیرون کنید ما هرگز
 با این شهر نیایم مگر آنکه خدای تعالی خواهد که ما را ظرف دهد تا بر سبیل فتح و ظفر
 بیاییم و شمارا بقتلیم و شهر شماست تا آنوقت که خدای تعالی خواهد که شمارا
 بجزیه و قهر ما دین ما آورد و ما همه بر یک ملت باشیم و آن ملت مسلمانیست انکما
 با شهر ایم تا آنوقت که خدای تعالی خواهد که شمارا تمکین بود که ما را با کراه
 ما دین خود را دید آنکه ما بر سبیل تقیه اظهار دین شما کنیم و تقیه از غیر آن روا
 نباشد و مراد ازین قوم شعیب باشد **قولنا تعالی** و قال الملک
 الذین کفروا من قومه لئن اشفعتم شعیبا انکم اخ الحاسرون فلندم
 الرحمة فاصبحوا و احرام جانین الذین کذبوا شعیبا کان من قومه و قال انو
 یضوا فیها الذین کذبوا شعیبا کان من قومه الخاسرین فتولی عنهم و قال انو
 لقد ابلغکم رسالات ربی و نصحت لکم فکیف استعصمتم علی نعم
 کافین کافران که بزرگان و اشراف قوم شعیب بودند فرود تر از آنچه در
 گفتند که شعیب ایمان میارید و او را باور مدارید و پس وی کشید که اگر
 پس روی شعیب سید و در دین وی شوید زبیران کار و خاسر باشد چون

ایشان بر کفر اصرار کردند دیگر از ایمان آوردن منع کردند خدا تعالی
ایشان را هلاک کرد بزلاله که بایشان رسید عبدالله عباس گفت که خدا تعالی
دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاید و گویایی بایشان رسید که نفس ایشان
منقطع شد و دم بر ایشان مبت چنانکه ایشان در خانه ها و سردابها
میرفتند سویدند آشت خدای تعالی بری فرستاد در و باد های خنک
بود چون خنکی باد و سایه ابر بر دیدند شتافتند و روی بوی نهادند و خوردند
بزرگ همه در زیر ابر حاضر شدند و این بر نامی شهر ایشان فرود گرفت
همه در سردابها و در زیر ابر بودند خدای تعالی زمین از برای ایشان بگشاید
و انزل از آن ابر فرود آورد تا همه بر جای آمدند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل
مدین چون آن ابر بر دید بداندست که آن ابر حرمت ابر عذاب است و این
بیتها گفت **نظم** یا قوم ان شعيبا مرسلا قد رواه عنكم عمرو وعمران ابن سدا
ان ابر عذبة قد طلعت يدعوا بصوب على سماء الوادى سمرو عمران هر دو
کاهن بودند ابو عبید الله الخلی گفت بود حار و هوز و کلون و سخص و قش
نام بادستان مدین بود و روزگار شعیب بادشاهی کلوز بود چون بی
هلاک شد خواهرش نوحه میکرد و بروی میکردت و میگفت **بیت** کلون
هدر کل هلاک و وسط الحلی سدا القوم ابها الجیف با موسط طله ا خدی
از انان باز گفت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و متابعت شعیب
نکردند و زلاله باید و گرفت ایشان را در سرانای خویش همه بر جای دند
انکه گفت انکه شعیب را کذب کردند و با و کافر شدند و سب کفر هلاک
شدند کوفی که ایشان در سردابها و نزلهای خود بنودند و مقام نکردند از انکه

از ایشان

از ایشان هیچ اثر و نشان نماند انکه بار دیگر مکرار کرد و گفت بر سبیل تنصیفه
رای نزرگان ایشان و تغلیظ حال ایشان که کسانی که شعیب را کذب
کردند و گفتار او قبول نکردند و متاعان و پراخاسه و زیانکار خوانندند
ایشان خود زیانکارند و در دنیا هلاک شدند و در آخرت عذاب ابد
گرفتار باشند چون شعیب ایمن و نوبید شد از ایشان و آثار عذاب
مشاهده کرد از ایشان بر کشت و روی از ایشان مبرو اند و گفت که انچه
انچه بر من بود بگردم و نصیحت و وعظ از شما دریغ نداشتم و انچه فرموده
بودند مرا که بشمار سالتم برسانیدم بشما پیغامهای خدای نصیحت کردم
شمار او از عذاب خدای بترسانیدم شما مرا راست گوی نداشتید اکنون
چگونه اند و همین شوم بر قوم کافران یعنی شما که استحقاق آن ندارید که کسی
بر هلاکت شما اند و همین شود چرا مرا بر شما اند و همین باید بود محمد بن اسحق
گفت که خود تفرقه میدهد بر هلاکت ایشان از انکه دلشکسته بود **و هو لربنا**
فما ارسلنا في قرية من نبي الا اخذنا اهلها بالناساء والضرراء لعلمهم
بصبرهن فتردد لنا مكان الشبهة الحسنه حتى عموها لواقدمس
اباؤنا الضراء والضرراء فاخذناهم بغتة وهم لا يشعرون **و حق سبحانه و تعالی**
گفت تا هیچ پیغمبر هیچ شهر نفرستادیم الا که آن شهر را سختی و قحط و درویشی
و بجزری فرقتیم بر سبیل امتحان و اختیار تا باشد که دلهای ایشان نرم
شود ما خدای کریم بنده و نضرع و فرودتنی نمایند چنانکه سختی و بیماری بگریزم و
امتحان کردیم بجهت نبر امتحان کنیم تا هیچ عذر نماند ایشان را ان محنت
و شده سخت بل کردیم و بجای بی یعنی محنت و عذاب نیگویی یعنی محنت

و آسایش نهادیم بیماری بند رستی بدل کردیم و در پیشگاه تو انگری تا عهد ایشان
سپارد مال ایشان فراوان گشت ایشان در نعمت بطر گرفتند
و از غفلت و جهالت گفند چه باک اگر بار از زمین بجای رسد از بیماری
و دروشی و سختی بران ما هم چنین بودند که در شده و گاه در نعمت بودند
الکون ما را نیز شده رفت و نعمت باز آمد چون ایشان از گفند ما که آفریدیم
و قهاریم بفرستیم ایشان را بقهر و عذاب کردیم و هلاک کردیم از آنجا که ایشان
ندانستند و توقع نکردند **قوله تعالی** ولوان اهل القرى امنوا و اتقوا
لفتحنا عليهم تركاتهم من الثمنه و الارض و لكن لذبوا فاحذناهم بما كانوا
يكسبون . **آفمن اهل القرى ان ياتيهم ناسنا نبيا تا وهم نايون . و اومن**
اهل القرى ان ياتيهم ناسنا صحى وهم يلبون . **آفمن امكن الله**
فلا ياتهم من كراه الله الا القوم الخاسرون . آنکه خود تقاضا نمود در عجب بر
و ترمیم است عا که اهل این شهر ایمان آوردند و از عذاب با بر شوی
و در ماعصی نشدند و در نای خیرات و برکات از آسمان و زمین شادمانی
از آسمان بران آمدی و از زمین گناه و بنات رستی و از هر جانبی خبر روی
با ایشان بنام و دعای ایشان با آسمان رسیدی و مستجاب شدی و در زمین
برکات حوائج و حصول اوقات بودی مرا ایشان را و بیکر بخلاف این کردند
بجای طاعت مصیبت کردند و بجای ایمان و تصدیق انکار و تکذیب کردند
تا لاجرم ایشان را بفرستیم عذاب و استیصال و قحط و غیر آن بشویم از ایشان
کس که در ماعصی و نافرمانی آنکه گفت ای امین شدند اهل این شهر را
از آنکه عذاب ما ایشان آید و در وقت جاهلست که و ایشان در لعن و ماری

دشمنان

و نشاء باشند نمود و ایه امر است بخرم و شادمانی و ترک غفلت و امتناع
و آنکه امین نباشد از عذاب خدای مذکور شد و در روز انکه گفت
ایمین شده اند ایشان از مکر خدای تعالی از عذاب خدای و مکران عذاب
گویند که صورت مکر دار و بر سهیل است در جحیم گفت سنسندرجم
مرجیت لایعلون معنی آن بود که خدای تعالی برای اظهار رحمت چند انکه بنده
کند مکر کند او را نعمت و تندرستی پیش دهد تا او بیدارد و انچه ان می باید انکه
ناکاهی عذاب فرستد او را و هلاک آن بگرداند و مکر ره حجه و پوشیده
که باشد انکه گفت که از عذاب خدای امین نباشند الا از این که را از این
تمیله است بر انکه بنده باید که همیشه زسارن باشد چون کسی که دشمنی کند دشمن
دارد و میترسد از او که نباید که ناکاه بوی رسد و در اهلک کند پس باید
که بطاعت خدای مسامت نماید و از معاصی اجتناب کند و امین نباشد
از عذاب خدای چون مصیبت کند که انکه در دنیا و آخرت نیکوار
باشد مصیبت خود اما بعبودان خدای امین نباشند و خاصه و زیانکار بنند
برای آنکه ایشان با مومن انخط اند و کنایه مکر را عقاب برکنه باشد نگاه
از ایشان صورت بنند و نیز امین نباشد و اولیا از ایمان ایشان باشد
و خدای تعالی از امین کرد از زمین و جبر امین نباشند اما که فران و عاصیان
ایمین نباشند **قوله تعالی** اوله یهدی الذین یرون الا انهم یخلفون اهلها
ان لو نشاء اصبناهم بدینهم و نطیع علی قلوبهم فیهم لایتمعون . **تلاذ القرى**
نقص علیها من انبائها و لقد جاءهم رسالهم بالبینات فما كانوا لیسوا
بما کذبوا من قبل لذلك یطیع الله علی قلوب الکافرین . و ما وجدنا

لاستخرهم من عهد و امان وجدنا التهم بقاسقين حسب سجان و تعاقب کوی
که بدایت نکرد و راه نمود اما از آنکه ایشان بین میراث یافتند پس آنکه اهل
آن زمین را جمله هلاک کردیم بکنایه که ایشان کردند و اصراری که نمودند چون
قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب آنکه گفت اگر ما خواهیم توانیم که ایشان را
نیز هلاک کنیم بصیبت رسانیم بسبب کنایه که کرده اند آنکه گفت بر سبب ابتداء
سخن که ما هر پیشم ردلهای ایشان حکم میکنیم میگویم از آنجا که در معلوم است
که ایشان ایمان نخواهند آورد و بشا به کسی اند که بر دلهای ایشان مهری بود
و غرض از این خبر که خدای تعالی هدایت دهد از دلهای ایشان است که تا رسول قطع
از ایشان انشا کردیم که چون شتکان بپندد باندک دلهای ایشان ایمان
خواهد آورد و لعنت است برای ایشان بجز ایند و این طبع برین دو وجه مانع نباشد
از ایمان برای آنکه حکم عالم تبع محکوم باشد علی ما هو به و محکوم را بر وجهی نمید و حکمت
و نشان هم منع نباشد از بهر آنکه خدای تعالی گفت بل طبع الله علیها بل کفرهم
فلا یؤمنون الا قليلا و اگر مانع بودی از ایمان اندک بسیار را هم مانع بودی
و چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد آنکه گفت پس ایشان نشینند
یعنی قبول میکنند و فایده آیه تخریس است آنکه از ابرطاعت و ایمان و تخریر
کردن ایشان از کفر بصیبت نامانند آنکه ایشان سید میان رسد آنکه گفت
تلك القرى و این شهرها که اهل آنرا هلاک کردیم قصه ایشان و اخبار ایشان
بعضی با تو گفتیم از شهرهای قوم نوح و هود و عاد و شعیب و لوط با اینها همه خبر آن آمدند
و جنبهای روشنی کردند ایشان از معجزات و اوله و حج و طرائق علم بهیچ وجه خبر
خود ایمان نیاروندند بآنچه ایشان پیش از کفران بودند و کندید کرده یعنی

استغفار

استغفار و کبر ایشان را ناکردند که بآنچه کافر بودند از وصایت خدای تعالی
و ارکان شرع ایمان آرند آنکه گفت لذلك بطبع الله محض خدای تعالی
نهد بر دل کافران و ازین آیه معلوم میشود که خدای تعالی بطبع منع کند کسی را
از ایمان برای آنکه بگذرد اشارت کرد با موری که هم اوله و حج و بیعت
و داعی با ایمان از قصه هلاک اوایل و فرستادن رسولان و آوردن معجزات
و بیعت و آنکه ایشان باختیار خود ایمان نیاروندند گفت چنین خواهند
بر دل کافران نه چنانکه مجبران همچنان بر دند که منع کند ایشان را از ایمان آنکه حق تعالی
گفت وما وجدنا الا کفرهم من عهدنا پیشتر از ایشان هیچ عهدی نیافتیم یعنی
هر عهد و پیمان که با پیغمبران کردند همیشه بستند و بهیچ وجه وفا نکردند و پیشتر سینه
ایشان فاسق بودند بیرون آمده از فرمان عاصیشان با پیغمبر و این عهد آن بود
که اتم سالف چون در طلبی و محنتی گرفتار شد ندی و گفتندی لئن اخرجنا لفلان
چون نجات یافتندی و وفا نکردندی و ایمان نیاروندی الا اندکی از ایشان
که ایمان آوروندی و گفته اند که خدای تعالی با کثرکنایه کرده است از معنی ما
همه را فاسق یافتیم ازین کفران و مردان فی است فقل لانا یؤمنون قوله تعالی
ثم یثبتن من بعدهم موسی با یاتنا الی فرعون و ملائکة فظلموا بها فانظر
کیف کان عاقبة المفسدین و قال موسی یا فرعون الی رسول من رب العالمین
حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم من ربکم
فارسل معی اسیرا من اهل ان کننت جئت یا یاه فانت بها ان کننت من
الضالین حسب سجان و تعاقب کوی و فرعون کرد گفت پس آنکه
از ایشان یعنی از پیش فرعون بودند و کندید کرده یعنی

حکایت موسی و فرعون

موسی را بایات و دلایل و حج و جهانت بفرعون فرستادیم فرعون از آن قوم او موسی و ایات ما ظاهر شدند و کافران شدند و کفر و انکار کردند و انکار را کردند ما بسبب ظلم و کفر و فساد ایشان ایشان را هلاک کردیم پس بنکر و اندیشه و نامل کن با عقبت آن مفسدان چگونه بود و کار ایشان بجا رسد نام فرعون بر قول اهل کتاب قابوس بود و کفیت نام او ولید بن مصعب بود و عمر شش بلای چهار صد سال بود و درین مدت فریادی و بیماری نمود و او را گفته اند که هر جیل روز یکبار پیشش حاجت بودی و بر اسوائی و مخاطبی نمودی و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی و طعام او جز بودی تا نقل نباشد ترا و او دعوی خدای کرد و آن قوم با او بگردیدند خدای تعالی موسی و هر وزیران ایشان فرستاد و بسیارند و در سرای فرعون مرقی مقام کردند ایشان از فرعون راه ندادند برای آنکه مردمان در روشن بودند و جاه خلق پوشیده بودند و خبر آن که موسی علیه السلام جابه داشت از طلاس و کلاه پشمین و رستی در میان بسته بود و غلبنی در پا کرده و عصا بست گرفته و هر روز چینی و زنی میخورد بود فرعون را که کس غیر او پیش فرعون حدیث نیارست گفت این مخرمه در بازار حدیثی بشنید پیش فرعون آمد و باز گفت و گفت هزار بار این سخن از زبان منکر تراست که دو مرد بیامده اند بر در این برای و مدتیست که میگردند که باغبان خدایم ما را بفرعون فرستاده است و بقوم او تا با ایمان آورند و تبع ما باشند فرعون گفت این چه سخن است که تو میگوئی که میگوئی یا بیزل گفت نزل چه باشد حقیقت و این ساعده که در آمدم بر در سرای بودند و مرا گفت کجوی فرعون را که ما رسولان خدایم متورا و ده ما را تا پیغام خدای متورسانیم فرعون چون

این

این سخن شنید بر سیه و کوشه رویش بگردید و گفت در آید این از آما چه درنده کس آمد و ایشان را در سرای بر چون نزدیک فرعون آمدند در برابر او بایستادند فرعون وی موسی کرد و گفت من انت تو کیستی گفت انی رسول من رب العالمین من سویلیم از خدای عالمیان و در میان ایشان منظره افتاد و چنانکه خدای تعالی در سوره شعر الحکایت کرده است انک فرعون گفت حقیقت میگوئی یا بیزل موسی گفت حقیقت ان لا اقول علی الله الا الحق نزل و انزل که من خدای من چه حق و راست گویم فرعون گفت برین که تو میگوئی دلیل و حجتی هست موسی گفت فاجیبکم بایه من از خدای شما بشما حجتی و منینی آوردم و آن عصا و پرچم است بنی اسرائیل و زلزله ان بچقوبند و تو ایشان را ببندی گرفته با من فرست تا به بیت المقدس آید و من گفت سبب استعجاب فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی فرعون یوسف بود چون یوسف اذفات رسید اسباب مقصود شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند بر بنی اسرائیل علیه کردند ایشان را ببندی گرفته خدای تعالی ایشان را موسی از دست فرعون برمانید و از آن روز که یوسف در مصر رفت تا آن روز که موسی در مصر رفت چهار صد سال بود فرعون موسی را گفت ان کنت حیث الکرانی و بیا را کر است میگوئی و از جمله راست گو یانی قول تعالی قال فاصعنا فاذ اهی نضان مبین و نخرج یدیه فاذا اهی نضان للناظرین قال الملائه من قوم فرعون ان هذا الساجر علیکم برید ان یخرجکم من ارضکم فماذا انامرون قالوا ازجه و احاه و ان سل فی المدا این حاشین یا قواک یکل ساجر علیکم چون فرعون گفت ای سیر موسی عصا از دست بید از دست

آن عصا بر زمین افتاد و ثعبانی گشت و ثعبان بار بزرگ باشد یعنی از دانه گشت
ظاهر که میدیند در سوسه تنی بود از دانه عظیم بر روی موی بود چون موی بز دانه
باز کرد یک فریزر ز کوشک فرعون نهاد و یکی بر بالای کوشک را با هر که در
بود فرود آورد و آنک فرعون کرد و کجاست در خانه شد و بر خود میدید که از دانه
دیر اچهل بار جدت افتاد پس از آنکه هر چهل روز یکبار شستنی از موسی فریاد
خواست گفت بچ رضاع و تربیت که این را از من دور گردان تا تو ایمان
آورم و بنی اسرائیل را بتو دهم و هر چه خواهی کنم ثعبان از دیکر سوی جمله کرد
مردمان و همه را بر هم زد جمله بر هم افتادند جمعی از ایشان ابره شد چون فرعون بجای
خود آمد و بنیست موسی را گفت آتی دیکر داری گفت بی گفتن بیار موسی
دست در جیب کرد و بیرون آورد سفید بود مانند برف و از روی نوری میتابید
چون شعاع آفتاب فرعون گفت این دست است موسی دست بیرون کرد
پس از آنکه در جیب خود کرد همچنان شد که بود در اصل خلقت در باره جبر و
و بیرون آورد نوری از وی تابفت تا بعبان آسمان رسید چنانکه چشمها را
غلبه کرد فرعون نتوانست نگر سینه مخیر فرماند موسی دست در جیب کرد و بیرون
آورد با حال خود شد فرعون خواست تا ایمان آورد اما آن گفت دعوی خدایی
کرده و عالمی مسخر تو شد است و ترا میپرستند و بنده تو شده اند ایمان بخدای
آوردن تابع باشی این زشت کاری باشد فرعون گفت مرا مهلت ده تا فرود
موسی گفت روا باشد و بر شست خدای تعالی فرستاد که فرعون را بگوئی که اگر
بمن ایمان آوری این ملک بتو را کنم و جوانی و قوه بتو باز دهم فرعون گفت بکلمه
مرا مهلت ده موسی برفت فرعون ویرا گفت ای مایمان چه گویی موسی چنین چنین
میگوید

میگوید و اگر این باشد کار عظیم باشد تا مان گفت او مرد جاد و دست راست بود
که کند اما اگر یک روز ایقوم ترا برستند ملک همه دنیا بر نیاید فرعون از زمین
بهر دو گفت حدیث جوانی که گفت من تو باز دهم و من این چاره بسازم که تو
جوان شوی و موسی سپاه شود آنکه بفرمود تا او سکه بیاوردند و موسی ویرا خطاب
کردند موسی سپاه شد موسی دیگر روز باز آمد فرعون را دید موسی سپاه شد آن
تعجب کرد خدای تعالی کرد که ای موسی چه اندیشه میکنی این خصماست چون روز
چند بود همچنان شود که بود در بعضی روایات آمده است که چون موسی و بیرون
از ز فرعون بیرون آمدند ایشان را در راه باران گرفت هر زنی رسید
که از خویشان مادر موسی و بیرون بود ایشان بجای مقام کردند تا مان و قوم فرعون
گفتند این از انبی است گرفتن و محسوس کردن بر ایشان کس فرستادند
چون بیایدند ایشان را در خانه آن بر زنجینه یافتند عجزه خواست که ایشان را
آگاه کند خصما را باین موسی ننهاد بود دیگر باره از دانه گشت و آنک ایشان
کرد ایشان بر خنجه چون موسی و بیرون میدار شدند پسر زن ایشان را خبر داد
از آنچه رفت خدای تعالی این حکایت کرد و گفت چون موسی عصا بندخت
ماری بزرگ موهید او روکش شد میندگاز او موسی عصا بود بجایه سم چون
دست بر آوردی هر ماری اعضا بی نوعی دیگر نمودی و این فعل او نتواند بود بلکه
فعل خدای تعالی بود و خارق عادت از آنجا که بچکن بر الوان قادر نتواند بود
مگر خدای تعالی چون قوم فرعون انجمن دیدند اشراف و خواص او چون تا مان غیر
آن گفتند بختیقت که او مردی مساح و جادوی داناست و سحر جلیلی لطیف
باشد در اظهار را عجز به که ایها ممجزه کند و او در اصل خفا و پوشیده باشد

و گفتند این قوم که این مرد ساحر نخواهد که شمارا که قبطیانند از زمین شام که مصر است
پروان کند بجاد و بی خویش و این از برای آن گفتند که موسی گفت فارسل
معه بنی اسرائیل بنی اسرائیلیان از ما بمن فرست ایشان گفتند نخواهد تا بجای
بسیار را از ما جدا گردانند و ایشان را شکر خود سازد و با ایشان
بر نام سر و کلاه کنون شام چه میفرماید و درین چه صحبت می بیند و این سخن
که فاذا اتا سرون گفته اند که سخن ملا فرعونست که خواص خود را گفت بر طوطی
ایشان جواب دادند و گفتند که او را باز پس از او برادرش و درین کار تا خیر
کنی و ایشان را باز در او دشمنان رسولان بفرست تا هر کجا که جادوئی باشد
و اما و عالم هر چه گنند و بنزدیک تو آند تا ایشان بگریزند در کاری که تو
میکنی اگر سحر و جادوئی باشد جواب بگویند سحری که او را غالب باشد و اگر
سحر نیست و اوصاف و راست گویت در کاروی ای زنند و اندیشه
کنند که گفتند رای است که گوید کارایی فرستند که در این جادووان
باشد تا جادوئی بیاموزند و آن دید را عموما خوانند و گفتند که گوید که
از بنی اسرائیل و دو دیگر از قبطیان بان دید فرستادند و از موسی هدایت
خواستند ایشان را هدایت داد آن گوید که سحر آموختند تا جادوئی است
شدند انگاه استمان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند این سحر است
سحری که ساحران عالم را غلبه کند الا سحری که سماوی باشد که ایشان طاقت
آن ندارند قوله تعسا و جاء النسخة فرعون قالوا اعد لنا لاجرا ان لنا
نحر الغالبین قال نعم وان كنته لمن الملقین قالوا یا موسی انا
ان نلقی و ما تارنکون نحر الملقین قال القوا سحر و اعدین النار

داستان جمعی

و استهتروا بهم و جاؤا بینه عظیم کعب الاحبار گفت بشهرهای عالم فرستند
و در هزار مرد جادو را حاضر کردند و عمره گفت مفسد هر را بودند فرعون
ازین جمله مفسد برگزیدیم ساحران باهر آنکه ازین مفسد مفسد درگزید ایشان
همه پیش فرعون آمدند و گفتند را هیچ مردی و خلقی باشد اگر غالب آید موسی
فرعون گفت آری شمار از مندی و با داشت عظیم باشد و شما بنزد من از جمله بران
باشید و درجه شما بنزد یک من عالی و رفیع باشد و در آید و نیست
که فرعون بنده و سیل و محتاج بود و اگر وی مدغمه خدای بودی و میرا ببحر حاجت
نبودی و هر چه خواستی نتوانستی کرد و دلیل است بر آنکه ساحران در آنچه
دعوی کردند که ما چوب در سن ما بار کرد و انیم در رخ گفتند برای آنکه بر قلب
اعیان جز خدای قادر نباشد و اگر قادر بودندی کوهها و سنگها را برای
خود زگر و زدی و از فرعون محقری خواستندی و گفتندی این لنا لاجرا ان لنا
نحر الغالبین چون سحر میامند و در مقابل موسی ایستادند موسی ایشان را
اول با خدای تعالی خواند و از خدای تعالی سخن گفت و از مال و مرجع و ثواب عقاب
ایشان با یکدیگر گفتند که سخن این مرد با سخن جادووان نمیماند و آنرا زگر نمودند
ایشان بود روز زینت ایشان بود عید می بود ایشان را این عباس گفت
روز اول سال بود روز نوروز و روز اول هفته روز شنبه این زید گفت
این جمیع با سکنند ریه بود خلاقی عالم و تمامت لشکر فرعون در آن سحر اجمع شدند
موسی می آمد تنها و با او جز هر کس کسی دیگر نبود در برابر ایشان ایستاد و هر
تکیز زد و ایشان را غفلت و نصیحت کرد و از عقاب خدای تعالی خبر میداد
و گفت و بیکم و لا تغتر و اعلى الله کذا با فیهتم بعد اب ایشان چون سخن موسی

شنیدند گفتند این روح جادو و آن میگوید بر قول شدند چنانکه گفت فتنان
امم بینهم واستروا الخوی انکه موسی را گفت ای موسی تو بگویی آنچه با تو است
از عصای او را بیا بکنند آنچه با ما است موسی ایشانرا گفت نه اول شما بکنید
چون اینرا بکنید نه آنچه با ایشان بود چنانکه در خبر است که چهل شتر وار
از کوهها و عصای مار سیکار از دامنش ساخته بودند چو بهما محجوف کرده
وزیرتی در میان ریخته و در میانها را بزیرتی اندوده و وزیرتین محجوف کرده بود
و در زیر آن آتش کرده آن زمینها که در چو بهما و در سنها بود و حرکت آمده
چنان نبود که بخوابد رفتن و از حرکتی که در ایشان بود آمد بعضی بعضی افتادند
موسی چون چنان دید تبرکستید از آن سبب که پند است که آنرا اصل است
از آنکه کسی که نظر کنند پندارند که عصای وی هم از آن جنس است خوب حال وی
فرستاد و گفت من ترس که آنچه ایشان نمودند نه پند است و آنچه با ماست حقیقت
و محبت و حجت غالب بود بر پند بهر حال ای موسی عصای من را از منیداخت
در ساعت از دانی شد و هر چه ایشان کسپال ساخته بودند یکساعت فرود
از دانی بود سیاه از آتش بختی بزرگتر با چهار پای مطهر گونا و دنبال دراز
و دنبال بر هیچ چیز زوال است کرد و پای بر هیچ چیز نهاد الا خورد کرد و از دوش
آوازی بیرون می آمد و چشمهایش سرخ بر گردن مو بهما داشتند دراز چون پند
خواستند و عصا را دور بود آن دو سر دوز فرگشت فراخی آن دوازده
کردند انهای بزرگ و مطهر و آوازی بود از دهن و دوش بود از زبانی دهن
بر زمین نهاد و آن چهل شتر و از جوب رسن یکساعت فرود دوز زمین ساد
و آنهنگام فرعون کرد و در تحقیق افتادند و از زحامی که کردند بهشت

لذنه

بروند فرعون بر زمینت بر رفت عقل بشده و بهوش رسیده او را از روز جهالت
اطلا و انفا و پس از آنکه چهل روز کبار عاده داشت چنان شد که در شش روز
چهل بر پشتی و همچنین بود تا مردن بول تعالی القوا چون ایشان شرط ادب
نگاه داشتند و از موسی اجازت خواستند بر سبیل اختیار بردارند خن جادو بهما
موسی ایشانرا اجازت داد و گفت شما میاید از ایشان جادو و بهیای
خود بنیداخته چشمهای مردمان را جادوی کردند با حیل و شعبه که با ایشان
نمودند مردم از آن تبرکستید از آنکه رسنهای دراز و چو بهمای دراز بر شکل
ماران حرکت در آمد و ایشان درین باب سحر و جادوی عظیم آوردند که چنان
در خیال مردم نمود که سبب از مار و از دانه برگردانیده اند قوله تعالی و اخینا
الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلفف ما یا فیکون فوقع الحق
و نطل ما کانوا یعملون فخلیبوا هنالک و انقلبوا اصاغیرین و الق الصخرة
ساحلین قالوا انما یرتب العالمین و ریت موسی و هرون چون ایشان
آن جادو و بهیاینداخته که از دیکار قهاریم و وی فرستادیم موسی که ای موسی
عصای خود منید از موسی عصای منیداخت آن عصا گرفت و فرود آنچه ایشان
در آن دعوی کرده بودند دروغ گفته و رسنها و چو بهما را بچله مار نموده که در آن
مار که عصا بود هیچ اثر نکرد و از مار بزرگ شدن و شکل او سیر آمدن موسی دست
بیا زید و دیر بر گرفت همچنان گشت که بود خدای تعالی بقدرت خویش آن اجرام
عظیم و اجسام کثیر را عدم کرد و نیست کردانید و او بود که اجزای آنرا لطیف
کرده بود و در هوا پراکنده کرده چنانکه هیچ پیدا نمود پس حق واقع و ظاهر غالب کرد
و هر چه ایشان کرده بودند از سحر و جادوی همه باطل شد و ایشان در آنجا ریکاه

مغلوب شدند و از آنجا باز کردند با ذلت و صغارت و خواری و بهمان
یعنی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن برین سجده کردند و بخدای حیرت
ایمان آوردند گفتند که ایمان آوردیم بخدای عالمیان خدای مومنان و
و این برای آن گفتند تا کسی گمان نبرد که ازین فرعون را خواسته اند در یک عهد
دو امام روانیت و در پنجمین رو است چون موسی و هرون که پسران بودند
همه رو باشد عقل را این طریق نیست و این را بسع و اجماع دانند چنانکه
رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ازین او پنج پیغمبری خواهد بود **فلم یفعل**
فرعون عا منتم به قبل ان اذن لکم ان هذا المکر مکرم فی الدنیا
لخرجوا منها اهلها فنوح یعلمون لا قطع ایدیکم و ارجلکم
من خلاف نعم لا صلیبکم اجمعین قالوا انا الی ربنا منقلبون و
تبع منا الا ان امتنا یاات ربنا لما جاءتنا و ربنا افرغ علینا صبرنا و نوحا
مسلین چون سوره که جادوان بودند ایمان آوردند همه در میان ایشان معناد
دو مرد بود پشت خم شده از بری علماء و بزرگان ایشان بودند و ایشان را چهار
رهن بود سا بور و عار و ر و حط و مصفی اول ایشان ایمان آوردند موسی و هرون
ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن بدید بر سبیل تجر و کبر و دلیری گفت
ایمان آوردید موسی پیش از آنکه من شمارا دستوری هم این کرد که سبت که شما
با یکدیگر ساخته اید و اندیشیده درین شهر که مصر است پس از آنکه بعضی از ایشان
شما آنست که این شهر را میدارید و قبطیان که اهل این شهرند ازین جای هرون
کنند و بنی اسرائیل را ساکن کرد و اندید فرعون بن سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر
متابعت سحر کنند و ایمان نیارند آنکه گفت ایشان را که شما نمیدانید که با شما

چو خواهد رفت و زود بود که بنمایند آنکه بیان کرد که با ایشان چه خواهد فرست
و گفت دستها و پاهای شمارا بر من برخلاف یعنی دست راست و پای
چپ ایشان گفتند هیچ باک نیست هر چه خواهی بکن که ما با خدای خود دوست
و بی باز خواهیم گشتن و خدای بر ما رحمت کند و او را ما از شماست مانند
و نو که فرعون را ما هیچ ندیدیم که ما بدان سخن عقوبت باشیم تو از ما کینه و انتقام
نیکبستی الا از بهر آنکه ما ایمان آوردیم با خدای تعالی چون ایست خدای
بما آمد و ما را دلیل و محبت ظاهر گشت آنکه برین باستاند و از توحیف وی
نینه نشیدند بفرمود تا همه را دستهای بر میدهند و بر دراز کردند و ایشان
گفتند خداوند او درین وقت بران صبر و رحمت خود بر ما بر صبری بسیار
که ما را آید و ما را احسان برادر بر اسلام و ایمان یعنی توفیق و لطف
متوالی و ما را ایمان ثابت قدم باشیم تا بوقت مردن عجب از حال آن
قوم که با ما در کافر بودند و چنانکه سحر و سحر اظهار رسالت کردند و گویند
میخورند بغیره فرعون و نماز پیشین مومن بودند و نماز دیگر شهید بودند و نماز
شام بهیشت بودند **فلم یفعل** **وقال الملأ من قوم فرعون انذر موسی**
وقومه لیفیدوا فی الارض و یدرکوا الحثاک قال سنقتل انباءکم
و نسحق نساءکم و انا فوقکم قاهرون **قال موسی لقومه استعینوا**
بالله و اصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة
للمتقین **قالوا و ذینا من قبل ان نآتینا و من بعدنا حیثنا قال عسی**
رککم ان یهلك عدوکم و یتخلفکم فی الارض فینظر کیف
تعملون **اشرف قوم فرعون و معروفان و فرعون را گفتند که ای فرعون**

تو موسی را و قوم او را میگذاری تا در زمین فساد می کنند یعنی خلق را دعوت
میکنند با خلاف تو و خصیان تو و ایمان بخدای و عبادت او و ترا خدا
ترافز و میگذارند و این از بهر آن گفتند که چون بهره ایمان آوردند از بنی
اسرائیل ششصد هزار مرد ایمان آوردند از بن سبب گفتند که موسی قوم را
میگذاری تا فساد میکنند در زمین حسن بصری گفت که فرعون بر سر است
بود پس عابد و معبود بود سدی گفت او و قوم او پیش از آنکه دعوی خدای
کرد که کوسال پرستی کردند و هر کجا کاهوی میگوید بدندی گفتند که او خداست
و او را عبادت کردند و گفتند که فرعون از بهر قوم خود میان سبب بود
و ایشان را فرموده بود تا بر سیدان تباران تقرب کنند با و از بهر آنست
انان تکم الالهلی و بر قراءت آنست که الهیتک میخوانند معنی آن بود که ترا
فرو میگذارد و بر سیدان ترا و گفتند که الهیت افتاب بود و او
افتاب پرستیدی و چون قوم او این سخن گفتند قوم خود را جواب داد
و گفت باز و با سر همان کار شویم که بران بوده ایم پس بران ایشان را بکشید و جز
ایشان از زنده را نماند و برای آن گفت که زنان ایشان را بگیریم اینچنانکه
باشند که ایشان را خدمت کنند و ایشان از شر ایشان این باشند
که زنان را قوت و شوکت کارزار نباشد و ما این نتوانیم کردن که ما زیر
دست ایشانیم و حکم و فرمان ایشان بر ما و با باشد که ما بر ایشان قاهر
و غالبیم و ایشان سیران و ذلیلانند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد
در ملک ما چون قوم موسی از فرعون سخن شنیدند بر سر آمدند و با موسی
شکایت کردند موسی ایشان را بصبر فرمود و گفت ای قوم از خدای تعالی

باز می آید

بازی خواهند و پناه ما بوی دهید و صبر کنید که خدای تعالی شمار از شر
و بدی او نگاه دارد و در ایشان مظهر و منصور گرداند و زمین خدا را
از زمین مصر و غیر آن و خدای تعالی میراث گذارد این زمین را بهر که خواهد
و این دو معنی را محتمل می آید ایشان را تسلی و دلجوئی داد و بر آنکه دنیا برین
نماند و کار او انقلاب و انقلاب است از بن قوم بان قوم رود و دیگر آنکه
ایشان را وعده داد و طمع افکند در آنکه زمین مصر و ملک فرعون ایشان را
خواهد بود آنکه گفت والعاقبة للمتقين و عاقبت انجام و نیکو روی کار است
برای آنکه ایشان با ثواب خدای تعالی کردند و مرجع ایشان با رحمت خدای
باشد قوم موسی را گفتند بر سبب توجع و توجع که ای موسی و ای غیر خدا
این قوم رنج داشتند و میرجانند ما را و پیش ازین که حضور نبود پس بران را
بگشتند و اکنون با بد دیگر با بر گشتند بعد از آمدن تو با هجرات با هره و جوق
در غیبت و حضور تو کیسانست پس فرق چه باشد میان غیبت و حضور تو
و غیبت این آید و روح آن بود که ایشان قوم موسی را سنده گرفته بودند
و ایشان را کار را که آن سفیر خود بود چون سنگ گندن از کوه و نقل کردن
و سرانما و کوشکها بنا کردن و انواع حرفه و صناعت از کلگیری و در و در
و خشت زدن و اگر کسی نتوانستی که در ماه و هر روز از وی خبری خواهی شنیدی
که تعیین کرده بودند و اگر ندانستی از وی خبری شنیدی و زنان را زد و کشتن
و بافتن فرمودند موسی ایشان را دلجوئی داد و گفت دلجوئی داد و در آن
مهرید که امید است از خدای شما که دشمن شمارا بگردد و شمارا بکشد و شمارا بکشد
گرداند و در جای او بدارد و ملک و ملک او بشمار دهد و این نعمت باشما

بکند و آنکه بگوید که شما چه میکنید و از شما چه حاصل تا بحساب آن شما را بجزای
خدای تعالی و عوذا اهلک کرد و ملک مصر بایشان داد و بیت المقدس
بکشاد و بیوش بابلتون داد و در روز کار و او شهرهای دیگر برای ایشان
بکشاد و در عهد سلیمان ملک زمین بایشان داد چون فرعون اهلک کرد
و ملک مصر بایشان داد و شکر آن بفران بدل کردند و کوساله برتندید
میشد **روز قورتقا** و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقصم من العنک
اعلهم یدک زون فاذا جاء نوح الحسنه قالوا لنا هذه وان نصیبکم
منه بظیر و ابوسوی و غیره **عنه** الا انما اطاعوا الله و لکن انما اکرهکم
لا یعلمون **حق** سجده و تعاقبات بینه فرعون و قوم او میکنند و میگوید که ما
بگفته بعد از عقوبت سالهای قحط آل فرعون و اتباع و قوم او را و نقصان
میوه قحط در بادیه بود و در مواسمی و نقصان میوه در شهر بود و کعب الاحبار
گفت و زکامی آید بر رومان که درخت خرمای بزرگ بکند از پیش بریار
آنکه گفت که ما این عذاب قوم فرعون از بهر آن کردیم که تا باشد که ایشان
بیندیشند و بدانند که این محنت از بهر آنست که ایشان بر کفر اصرار کردند
و ایشان خود هیچ اندیشه نکردند و آن شومی کفر و مصیبت خود را ندانستند
اگر نیکویی بایشان آمدی و نعمتی و فراخی بایشان **سید** از قحط و تنگی و افترا
گفتندی که بشومی موسی است و آنسان که با وی اندک اگر ایشان نبودندی
این محنت بمانرسیدی آنکه خدای تعالی آنها را ایشان بر ایشان رو کرد و گفت
انچه ایشان موسی حواله میکنند و میگویند که از شومی و نیست چنان نیست بلکه
انچه ایشان میرسد از بندگی و کرده آن نیز دیک خدای است نعمت

دند زلی

و تندستی و فراخ سالی نیز دیک و سیت و رنجوری و قحط و بلا هم و قضه
قدرت و سیت عذاب و عقوبتی که بایشان میرسد نیز دیک خطا است
بشومی کفر و مصیبت ایشانست که خدای تعالی آنها را بایشان میرساند نیز
موسی و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی نظر و اندیشه میکنند تا علمشان
حاصل **میر قحط** و قالوا انما اتنا به من الله لیسخرنا بها قلوبنا **و قالوا**
بمؤمنین فارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم
آیات مفضلان است که بر او کائنات او قوما مجرمین **قوم فرعون**
و اتباع او موسی گفتند که هر که او را با آوردی از آیات و دلالات از بهر
آنکه ما جاد و بی کنی و ما را مسحور و مخدوع کنی و فریفته کردانی تا ما بتو ایمان
آوریم هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا کردن نهیم آنکه حق سبحا و تعالی آن آیات
و معجزات موسی کرد که آن بر عذاب فرعون و اتباع او بود و گفته ما فرعون
و اتباع او بغرنا دم بارانی و آبی وسیع عظیم و این طوفان و آیات دیگر که عجب
آن گفته است بر وایت عبدالله عباس و سعید جبر است که چون حجر با آن
آوردند فرعون منهور و مغلوب بازگشت و بر کفر و مصیبت اصرار کرد خدای تعالی
ایشان را امتحان کرد و قحط و نقصان میوه در سالهای میانی ایشان از هیچ جنبی
نیفتا و موسی گفت بار خدا یا آبتی با نمانی که این از نعمتی باشد و بندی قوم را
و آنکه از پس من بایشان اعتبار و عمرتی بود خدای تعالی طوفان فرستاد
بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان بیاید و در خانههای ایشان افتاد چنانکه ایشان
در میان آب بودند در خانهها و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع
برایشان تمامه کرد و در خانه بنی اسرائیلیان از آن بقطره نبود و سرافروزی

و بناهای ایشان خراب گشت و آب چندان شد که بسینه های ایشان میرسید
و در باغها و مهنه های ایشان افتاد تا هیچ گشت نتوانستند کرد و این حال
بر ایشان سخت شد و رفت روز از شبی تا شبی پیش موسی آمدند و فریادخواستند
و گفتند که دعا کن و ضایع کن و بجزای ما این عذاب را بردار و ما ایمان
آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل را با تو فرستیم موسی دعا کرد و خدای تعالی
آن طوفان برداشت ایشان ایمان نیارند و بنی اسرائیل را با تو فرست
بودند بترسند خدای تعالی ایشان را آن سال گشاید و دعای تو را که بر کوشش
آن نپذیرد بودند گشت زرع و میوه بسیار بدید آمد ایشان گفتند این است
که ما نمائیم کردیم و آنچه پنداشتیم که عذاب است آن خود نعمت و راحت است
بود چون گیاه برین برآمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند کفران نعمت پیروند
خدای تعالی فرستاد جمله گیاه و زرع و میوه و درختان بخوردند و در صحرا و بیابانها
افتادند و هیچ نگذاشتند با جانها آمدند در راه و درختان و آهنها و جامه های
ایشان میخورند و خانه های ایشان فرو افتاد چند آنکه پیشتر خورده اند گرسنه
تر بودند و از آن جمله یکی در خانه های بنی اسرائیل رفت و ایشان را از بنی
قبطیان پیش موسی آمدند و تضرع و زاری کردند و گفتند زنهار ای موسی خدای ما
بخوان و از او درخواه تا ازین بلا ما براند که این قوم ایمان آوردند
از بنی اسرائیل باز داریم و بدین عهد و پیمان کردند موسی دعا کرد خدای تعالی
نیز ایشان بگردانید پس از آنکه ایشان مغترب و زور در بلا گرفتار شده بودند
موسی بخواست و دعا کرد و بعضا اشارت کرد بشرق و مغرب آن
طرح جمله اینجا شدند که آمده بودند چون برفت قوم فرعون سبیدند بر زمین
خود

خود بقتی که مانده بود گفتند مصیبت در آنست که قناعت کنیم و ترجیح کار
خود کنیم و بدین خود را نگاه داریم بان عهد کرده بودند و فاکند و ندانند
کار خود فرستند چون گیاه برین برآمد خدای تعالی شمشیر فرستاد بر ایشان
و موسی را گفت بپروان شو از مصر بدی که از اعدین شمشیر فرستاد اینجا نیست
از یک طرف آن انجاء دعا کن و عصار برشته زن نامن آبی دیگر بنویس موسی
بیاید و دعا کرد و عصار بران شمشیر ریختند خدای تعالی آن را یک باطل کرد
از اینجا برخواستند و در آن بقایا از زرع و میوه ایشان افتادند و جمله
بخوردند چنانکه پوست از زمین باز کردند و در جاهها و اندام ایشان افتادند
و ایشان را میکزیدند و میخچانیدند در طعام و شراب ایشان می افتادند
و هر چه بنهادند می چون با سر آن شدند می برار قتل شده بودی در میان
ستونها بر کشیدند و بچ و صغار و بچه و بچه را بالای آن نهادند
بوقت حاجت چون برفش بر قتل شده بود و پیشتر در کندیهای ایشان
افتاد و میخورند آنچه در انبارها داشتند و چاهها و در ایشان افتادند
هر موی که بر سر و ریش داشتند بخوردند و مژه و چشمهای ایشان بماند
خواستند و قرار ایشان برفت بیایدند و فریادخواستند و تضرع و زاری
کردند و سوگند کردند که این بار عهد تبا کنیم و ایمان آوریم
و بنی اسرائیل را با تو بدیم و مراد تو حاصل کنیم موسی در گریه دعا کرد
خدای تعالی قتل از ایشان دفع کرد پس از آنکه مغترب و زور در بیعت
بودند چون بلا از ایشان دور گشت گفتند ما ازین جادو و آد می نپذیریم
سند و چوب و در یک با حیوان میکند بعز فرعون که ما هرگز بوی ایشان نمانیم

خدای تعالی ایشان را یکماه مهلت داد آنکه صفادع یعنی بزق برایشان
گردانیدند سر آنها و خاکنها و جاهها و ایشان بر از صفت کشت و هیچ
چیز از دست نماند و ندانند الا که بر از صفت بود از خون و سفره و کوزه
از بقیق و دیگرهای خوردنی ایشان بر پیش چون مردی کجستی چند آن است
و پهلوی وی جمع شدی که اگر خواستی تا از آن پهلوی پهلوی دیگر کرد
نخواستی عبد الله عباس گفت آن صفت میباید بود چون ال فرعون
ازین بر رخ افتادند بفریاد پیش موسی آمدند و بگریه و جزع کردند و گفتند
مخلطه یاد کردند که این نوبت خلاف کنند موسی دعا کرد و حال خدای تعالی
کشف کرد پس از آنکه کهنه در بر رخ بود چون یکماه بر آمد قطیان و کفر باز
کردند خدای تعالی خون برایشان مسلط کرد تا آب رود و دینل خوش است
و جلد آنها و جاهها خون تازه شد پیش فرعون آمدند گفتند ما را این نوبت
محنت عظیم است ما را شربتی آب نیست بر خون شده است و ما از
تشنگی میمیریم و خون نمی شاید خوردن فرعون گفت سحر است که کرده است
گفته سحر چه باشد که ما و بنی اسرائیلی از رود نیل آب بر میداریم آنچه
در انا و سبوی است خونست و آنچه در ظرف ایشان است
ایشان آب میخورند و ما خون میخوریم چون کار برایشان محنت شد زن
قطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان ایشان
آب از سبوی خود به ایشان دادندی آب صافی پاک و پاکیزه چون
از سبوی اسرائیلیان در ظرف قطیان شدی با خون کردیدی قطیان
ازین سحر فروماندند نیز دیک فرعون رفتند فرعون کس فرستاد و از

بنی اسرائیلی

بنی اسرائیل صحرای حاضر کرد و انانی بیاید و دند و دوجرحه کی قطعی و کی اسرائیلی
چون بدین اسرائیلی رسید آب صافی بودی و چون بدین بنی اسرائیلی
خون صافی و رود نیل چون برزخ بنی اسرائیل رسیدی آب بودی و چون
برزخ قطعی رسیدی خون صافی گشتی فرعون چنان تشنه بود که پوست
درخت تر بیاید و دندی تا بکسیدی آب در دهان و خون شدی مفت روز
بر بر چال بودند که هیچ طعام و شراب نخوردند الا خون بار دیگر نزد موسی
آمدند و فریاد کردند و سوگند آن مخلطه خوردند که ایمان آرند موسی دعا کرد
خدای تعالی این عذاب از ایشان برداشت هم بان عهد و فاکر و ایمان
نیاید و دند موسی از انوقت که سحره را علیه کرد دست سال با فرعون قوم
او میکوشید و ایشان را دعوه میکرد و مخرج است منمود از ایشان گوئی
ایمان نیاید و اینست که خدای تعالی ایشان خبر داد و گفت با فرعون
و آل او بفرستادیم طوفان یعنی آن آب چنانکه یاد کرده آمد و گفته اند
که آنکه بود و اول کسی که بعد از آب آنکه گرفتار کردند ایشان بودند و این
برخ از انوقت در اهل زمین باقی ماند آنکه طوفان فرستاد تا جمله زراعت
و باغات و در و دیوار ایشان بخوردند و شیشه فرستاد و قمل شیشه است
و گفته اند که کند بزرگ باشد که در کا و چهار پای افتد و گفته اند که کیک
بود آنکه بر رخ برایشان مسلط کرد اند و خون که جلد آنها و طعامها ایشان
خون گشت و این همه با ایشان نمود که تا ایاتی هوید آور و شش ظاهر
کرد اند صدق دعوی موسی را و ایشان با این همه ایمان نیاید و دند و از
نمودند و استکبار و گردنکشی کردند و ایشان قومی کنا بر کاران بودند

وكان فرعون قاتلا ولما وقع عليهم العذاب قالوا يا موسى انزع لنا ربنا بما
عهد عندك لنا انك شفقت عنا الخیر لنؤمن بربك وانزلت معك نبی
اسرائیل فلما الشفقت عنهم الخیر الی اجل هم بالنعوة اذ اقم ینکفون
فانتقمنا منهم فانزعنا هم فی الیم بانهم کذبوا باننا وکانوا عنها غافلین
حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع می شد و در
عذاب گرفتار می شدند باز یک موسی شدند و گفتند خدای خود را بخوان و
در خواهی آن چیزی که بنزدیک است از عهد خدای بوی تو سل ساز تا این جز
و عذاب از ما دفع کند که اگر این بار بدای خویش این عذاب از ما برداری ما ترا
تصدیق کنیم و بتو ایمان آوریم و نبی اسرائیل را با تو فرستیم چون موسی دعا کرد ما که از کفر
جانییم آن عذاب را از ایشان کشف کردیم و ایشان را هدایت دادیم تا اجلی و وقتی
که ایشان بدان سنده اند ایشان همان عهد که کرده بودند بنگسند و بدان
و فکر دهند تا لاجرم ما انتقام ایشان کردیم و بر ایشان کسبند و رشیدیم و ایشان را
هم در دریا غرق کردیم و این همه با ایشان از بهر آن کردیم که آیات ما را کذب
کردند و پیغام ما را بر روغ داشتند و با این آیات غافل بودند و در آن نظر و تأمل
که عذقه کرد اندین ایشان بود در دریا نگرند حق سبحانه و تعالی آنج آیه پایی
فرستاد از طوفان و جراد و قتل و صفاوح و خون و هیچ ایشان بهر نشدند
موسی نبی اسرائیل را گفت خدای تعالی طاعون و عذاب را خواهد فرستاد تطبیبا
و شمارا میفرماید که کوسفندی کشید و در سرانای خود را بخون طغ کرد و از ایشان
همچنان کردند و تطبیبا ان گنشد هر چند میبند گنشد که خدای تعالی عذاب را خواهد فرستاد
موسی را چنین فرموده گفت خدای شما شمارا این بار شناسد گنشد ما را

چنین فرموده

خبر فرموده اند و ما این بفرمان خدای میبینیم دیگر روز باید او چون خواستند
بمفتاد و هزار بار و از قوم فرعون بطاعون مرده بودند **قرآنی** و اولیسا
القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها الی الی بارکنا
بها و امتت کلمة ربک الحسنی علی نبی اسرائیل بما صبروا و وحشنا ما کان
تضعف فرعون و قومه و ما کانوا یغشون حق سبحانه و تعالی میگوید که ما پس
از آنکه فرعون و قومش را هلاک کردیم اندر دریا زمین مصر را بر ایشان
قوم دادیم که ایشان را فرعونیا ضعیف کرده بودند و ایشان در دست
فرعون و قومش ذلیل و حقیر مانده بودند ما ایشان را قوی کردیم و ایشان را
و فرزندان ایشان را با دشمنی دادیم شرقی و غربی زمین مصر را ایشان مقرر کردیم
و پادشاهی مشرق و مغرب بمانند که از نبی اسرائیل بود که است کردیم این
همه با ایشان بان سبب کردیم که ایشان صبر کردند و بر بلا محنتی که ما ایشان
رسید و کلمه نیکی خدای تعالی تمام گشت بر نبی اسرائیل و این کلام آن وعده بود
که خدای تعالی ایشان را داده بود که زمین مصر میراث بشما دهم و دشمنان
شمارا از فرعون و اتباع او همه را هلاک کنیم پس آن وعده ما بخام رسد و آن
تمام گشت و ما در از فرعون و قومش بر او رویم و از سنانا و کوشکها و عرشها
ایشان از باغها و بوستانها آنچه ایشان بمرغابی دراز کرده بودند با یکست
از ارض اب کردیم و زیر و زبر کردیم **قرآنی** و جاؤننا بنبی اسرائیل
البحر قالوا علی قوم یعقوبن علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا
الصالحات الهم الحیة قال انکم قوم یجهلون **قرآنی** انهم لکن متبر ما هم
فیه و باطل ما کانوا یعملون **قرآنی** قال اغیر الله ابعیکم الصالحات و هو فضلکم

4
على العالمين حق سبحانه وتعالى از بنی اسرائیل و آنچه با ایشان کرد انقضت
و آنچه ایشان گفتند از سر جهالت حکایت کرد گفت با بنی اسرائیل را از دریا
بگذرانیدیم چون ایشان کنار دریا گرفتار شدند و فرعون از عقب
ایشان بود با لشکری کران و ایشان را طقت و مقاومت و حرب
بنمود و راه گریزنداشتند که دریا در پیشش و گفته موسی را که نه صحبت
ما موسی را گفتیم عصار بر دریا زرد و عصار بر دریا زرد و از ده راه خشک شد
تا هر سبطی بر اهی فرو شد نه چنانچه که در اسم است ایشان در هوا میرفت
ایشان در میان بر سبیل تکم گفتند که ای موسی ما چه دانیم که حال برادران و ایشان
ما چیست که ما ایشان را نمی بینیم موسی دعا کرد تا آب بشکل دیوار طاق شد
و چون این صافی گشت تا ایشان یکدیگر را می دیدند چون این حالت از دریا
بگذشتند فرعون و قومش در دریا آمدند اما ایشان را غرق کردیم بلکه دریا را
مطلب کردانیدیم چون بنی اسرائیل از دریا برآمدند گفته ما چه این با شیم
که فرعون هلاک نشده باشد ما که خداوندیم فرعون را با چهار صد تن سلاح که
بر خود داشت و بر روی آب اختیم و بر سر آب آوردیم تا همه او را بیدید
و هلاک وی چنین دانستند چون از دریا ایشان بگذرانیدیم بدی رسیدند
بر کنار دریا و بقومی آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بر بتان خود
و بر پرستیدن ایشان قیوم بودند تا ز در پیش نهاده بودند و سجد میکردند
موسی را گفتند ای موسی ما را نیز خدای برید کن چنانکه ایشان را خدا یانند که اگر
می پرستند ما نیز ویرا پرستیم موسی گفت شما جا بید و نادان با این بت پرست
که خدای تعالی شما کرده و این بر ایاست که شمارا نمود در خدای شک میکنید

بسی نکر

یعنی شرک می آرید در خبر است که روزی همدی امر المؤمنین علیه السلام گفت
ما حدیثیم بنیکم حتی اختلفتم بغير خود را در فن ناکرده با یکدیگر در دین وی خلاف
کردید امر المؤمنین گفت اختلفنا عن الله ما دور و خلاف نکردیم از و
خلاف کردیم یعنی در نبوت او خلاف نکردیم و تقصیر کلام او خلاف کردیم
ولکن ما حفت ان هذا منكم من غير حتى قلتم لنبینکم اجعل لنا الها كما لهم الهة باي شما
از دریا خشک شده بود که بغير خود را گفتند که ما را خدای می دانید چنانکه بت
پرستان را خدای بسیار است آن وجود چنان شد که گفتی با بنی اسرائیل
در زمان او کوفتند بی چون با موسی این سخن گفتند موسی بچو اب ایشان
گفت ای قوم بت پرستان با آنچه می کنند و در میان آنند از بت پرستیدن
همه باطل و هلاکت و ایشان در معرض مبار و هلاکت اندک ایشان را گفت
بر سبیل ملامت و توبیح و انکار که هرگز باشد که من برای شما خدای جویم و مجبود
طلب کنم بخلاف آن خدای که این بت پرست با شما کرده است و شمارا علمایان
تفضیل داد یعنی عالمان روزگار شمارا با باقی و نعمتهایی که شمارا داد و عمر روایت
کرد از ابو و افدله او گفت در عرای چنین بر رختی بگذر شتم از درختان سدر
بزرگ و سبز و نیکو شاخ جماعتی گفتند ما رسول الله این درخت را
ذات الواطمان چنانکه کافران ذات الواطمان است و کافران از خودی
سدر بر شاخ که انجام مقام کردند و در شاخها در او چینی می رسواصلی الله
علیه و آله و سلم چون این شنیدند گفت الله اکبر این سخن است که بنی اسرائیل گفتند
اجعل لنا الها كما لهم الهة والذی قضی بیدی لکن من سب من كان من
قبلکم بدان خدای که جان من لعن ان او ست که شمارا پرست آنان بود که پیش

از شما بودند **تعالی** و اذ الحینا کمن ال فرعون یسوءکم
شوع العذاب یقتلون ابناءکم و یحبسون نساءکم و فی الخکم
بالا مؤمنین کما عظیم و واعده ناموسی ثلثین لیلۃ و ائمتهاها غیر
فته میقات ربه ان یغین لیلۃ و قال موسی لایحیه هر و ن اخلقنی
فی قومی فاصح ولا تتبع سبیل المفسدین ای فرزند ان یعقوب یاد کنید
از جمله نهای خدای شما را انکه بر ما نید به شمار از اتباع فرعون که ایشان شمارا
میرنجانید به بخیرین خدای از کشتن پسران و زنند و کد اشتر و دختران شما
پسران شمارا می کشند و دخترانرا میگردند و درین که خدای با شما کرد شمارا
نعمتی است از خدای تعالی بزرگ و بجا و امتحان ابتلا باشد و این هم
بخت و محبت بود و با وعده دادیم موسی را سی شب و از انام که از انبیا
برده شب و پسرین نام شد میقات خدای چهل شب و این چنان بود که موسی بی
اسمه انیل را وعده داد که چون خدای تعالی دشمن ایشان را ملاک کند وی از ایشان
از نزدیک خدای تعالی کتابی آرد که انجا مبین باشد آنچه ایشان باید کرد و این
وعده بود از خدای تعالی موسی را چون فرعون ملاک شد موسی از خدای تعالی
کتاب خواست خدای تعالی فرمود که سی روز روز بعد از چون بی روی و
بدانست بوی دهن کج عادت متغیر شده بود اندیشه کرد که بنا جاتی دروم
نباید که بوی دهن کج چنین باشد مسواک برگرفت و دهن پاک و گفته اند
که پوست از خست خوشبوی نباید تا بان را هیچ منقطع شد و در شکان آمدند
و گفتند از دهن تو بوی خوش می شنویم از اشته کردی چیزی میل گفتند چرا چنین
کردی بدانستی که بوی دهن روز و در نیز دیک خدای تعالی از بوی مشک خوشتر

باشد

باشد انکه گفت که ده روز دیگر روزه بدار و این ده روز روزه و آنچه بود
و کتاب توریه در روزه و آنچه فرستاد و خدای تعالی موسی را چهل روز روزه
داد و بود در چهل چنانکه در سوره البقره گفته و واعده ناموسی اربعین لیلۃ
و اینچا بعضی کرده اند و انکه فذلک جمله یاد کرده انکه گفت فتم میقات اربعین
لیلۃ و ان ده روز جدا کرد برای شرف و تفضیل او را و این ده روز را فضیلت
بسیارست و گفته اند که برای ان جدا کرد که الفاظ قرآن لطفت و استفاده
تا و از جدا لطافت حق تعالی دانست که آنچه گفته شد اله الذلک الکتاب
لا یریبه هدی للمتقین که در لطفی باشد که اگر ان لطفی نبودی گفتی
اله الذلک القران لاشک فیه بیان للمتقین با انکه معنی هر دو یک است پس
چون چنین باشد خدای تعالی لطفی کرد و مصلحتی دید و در انکه چهل در بار فرمود موسی
که اگر یکبار گفتی ان لطف نبود و چون با رسول صلی الله علیه و آله و سلم حکایت
کردیم چنین فرمود برای مصلحت دینی که در تفضیل آن بود که اگر جمله گفتی ان لطف
نبودی و لیلۃ آن بود که حساب بر طلال باشد از بهر آن گفت و طلال اهل تو
که در شب پیدا باشد انکه حق تعالی حکایت کرد از موسی و جلالت نشانند و برادر
خود را بهرون موسی گفت برادر خود را ای هر و خلیفه من باشی و قوم من بجای من
باش و مصلح باش و نفس خود و کار خود و کار منی اسم انیل را با صلاح او را آنچه واجب
باشد با صلاح آوردن ان در حال غیبت من و اگر کسی از ایشان را با فساد و نحو
کن گفتار او شنود پس وی مفسد ان بن و درین آیه نیست در انکه منزلت
امامت در منزله نبوت داخل نیست و اگر بودی هر و من محتاج آن نبود که دیرا
خلیفه کردی در کار امت وی با انکه وی بجزیر بود ای عجب موسی سی روز روزه

چهل روز میبرد و بر آنکه زود باز آید هر روز آنجلیقی بجای خود می نشاند و پیرا
صیت میکند رسول صلی الله علیه و آله و سلم از در نماز خست با جوار از روی بردگی
چنانکه رجوعش باو نیاشد بر آنست خلیفه گذارد و وصیت کند بیت زهی
مجال که بعد از نبی بسند شرح که نبی علی بن ابی طالب است اینست که بر سر
که کار نبوت و نبوت او بود اما وصیت هر روز با آنکه دانست که او جز از آن نبی
چنان کرد که در مثل گفته اند اسل حکیمان و اوصه بالکره رسول فرستی حکیم و پیشتر کنی
و نیز گفته اند که تکلیف بر موسی بود و نشین تکلیف بر هر دو و اگر خدا گفته است ان
اصحمت ما هر دو را ثواب حاصل آید قل تعالی قلنا جاء موسى لميثاقنا و كلفناه
العهود قال رب اربنا انظر الينا قال ان تراني و لك من انظر الى الجبل فان
استقر مكانه سنوف تراني فلما جعل ربه للجبل حمله ذكاه و خر موسى
صعقا فلما قال سبحانك ثبت اليك وانا اول المؤمنين حق تعالی این
آیه حکایت آن کرد که موسی همیشه خدای تعالی را آن مضطرب و در کزیده
و اینچنان بود که چون خدای تعالی و غور از اهلک کرد موسی را وعده داد که او را کتاب
دهد تا حق با باشد ایشان را و شرف و ذکر می در میان ایشان و عیب ایشان
و چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدای تعالی توریه موسی فرستاد ایشان
نشینند از خدای تعالی که این کلام تست بعضی از بشر با کلام خدای را با خود
با آنجا که میقات و میقات است مناجات کن با خدای تعالی تا آنجا حاضر شویم و کلامی
شنیدیم موسی گفت بار خدا یا تو عالمتری با آنچه ایشان میگویند حق تعالی گفت و اما
ایشان را تا کلام من شنوند موسی بنی اسرائیل را گفت خدای تعالی اجازت
داد تا هر که میخواهد کلام بشنود و گوید ما بین ایشان شنید هزار مرد بودند مردان
تمام

افاق

تمام که پیران و نورس یکسان در آن میان نبودند موسی از ایشان مضطرب
مرواحتیار کرد و آنکه از ایشان نعمت هزارانکه از آن جمله مقصد آنکه از ایشان مضطرب
چنانکه واختار موسى قومه سبعین رجلا ایشان را با خود برد و بگوهر موسی
عقل کرد و جامه پاکیزه در پوشید و هر بگفت که موسی را در مضطرب
حجاب بردند و این مضطرب مرد پیران حجابها بودند خدای تعالی کرد موسی
بگفت که ذکر آن کرده شود فی قوله تعالى و كتبنا الحق الا لواح من كل شئ و اوتينا
موسى الكتاب چون موسی از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت کلام خدای تعالی شنیدید
گفته کلامی شنیدیم ندانیم که کلام خدای بود یا نه و هنوز آن شک حاصل
که بود و این شک زایل نشود تا خدای را معاینه کنیم تو از خدای در خواست
معاینه ما نماید موسی گفت بار خدا یا میدانی که ایشان چه میگویند و این است
که خدای ازین خبر داد و يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتابا من السماء فخذ
سألو موسى اليهم من ذلك فقالوا انزل الله حجرة موسى فخذ رب اربنا انظر
اليك بار خدا یا بنهای ما بنکرند جواب آید از قبل رب العزة که ای موسی
لن ترانی تو هرگز مرا ندیدی و لکن انظر الى الجبل و لیکن درین کوه مکر و آن کوهی
بود که بر رکت از آن کوهی نبود و آن بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی خواهم
کرد بر بعضی کوهها که کوهها سر بر آوردند مگر آن کوه و آن کوه را از پیر گویند مشرف
برو و گفت مر محمل آن نباشد که خدای تعالی بوز خود بر سر افکند و چون
گفت بجز من که تجلی جز بر تو نطقم برای تو اضعفت در وقت موسی گفت
که با این کوه مکر که این برجای خود بماند و طاقت تجلی نور من دارد و تو مرا بینی
آنکه تجلی کرد و ظاهر شد نور عرش آن کوه را پاره پاره کرد موسی مضطرب و بهوش آمدند

در معنی خلاف کرده اند این بر گفت که چون نور حق بر کوه طور رسد
خدای تعالی فرمود تا از جاها چندان بیفتد که از بی کوهی بیرون آید کعب
الاحبار و عبد الله ملامتند که چندان نور عرش پیدا شد که سوراخ سوزنی برود
سدهی روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که این آیه میخواند و انشت بر زمین
انگشت نهاد و گفت این مقدار نور خدای تعالی فرمود بر کوه طور و کواکب است
کرد و گفته اند که بزوال نور برود و گفته اند که ریگ روان کرد انس مالک روایت
کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چون خدای تعالی بخج کرد کوه پیش پای شد پاره
بدین افتاد احد و رقان و ضوی و سه پاره بکه افتاد نور و سر و جری و پشته
بر اند که از ریگ روان کرد تا در جهان میرود و تاقی است و در جای خود قرار گیرد
کلی گفت این حال در خورشید بود و در عرشه و روز دینه که روز نور بود موسی توریه
داد و گفت که چون موسی سوال رویت کرد خدای تعالی بری ضیائی فرستاد
بارعد و برق و صاعقه تا گردان کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بر موسی
اعتراض کنید تا چه این سوال کرد فرشتگان وی بوسی نهادند از چهار جانب کوه از
هر جانبی بار فرستند که فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت کوه دنیا
و در این تسبیح و تمهید میسید با آوازهای چون حدیث است که فرشتگان آسمان
ووم آمدند بر صورت شتران ایشان از اجلیه آوازی بودیم تسبیح و تهلل و تکلم
بترسید و اعضای اول از زمین گرفت هر موملی که بر اندام او بود از ترس
راست گشت گفت بار خدا یا استقامت کردم و ایشان شد موم از این سوال
از کرم خود بر آن صر فرشتگان و تهر ایشان موسی را گفت ای موسی صبر کن
بسی فریاد آمدی آن خواهد که تو خواستی ازین صابر تر باشی تو منور دیده

از بسیاری

از بسیاری اندکی که فرشتگان آسمان سیم آمدند بر صورت کرکسان آواز ایشان
تسبیح و تهلل میندشده بود چنانکه نزدیک بود که کوه بدر و گفتی مگر فرشت
اشند که فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و ایشان هیچ جانور نماندند
برنگ آتش بودند و بحلفت برفت آواز تسبیح و تهلل ایشان پیش از آواز
فرشتگان پیشین بود و انکه فرشتگان آسمان پنجم فرود آمدند بر ایشان که موسی
توانست که در ایشان نگاه کند از شدت خوف بر جای ماند لرزه بر اندام
او افتاد و در گریه شد جبر فرشتگان گفت قف تکلمت بر جای
باش خجری نمی که طاعت آن نیاری انکه فرشتگان آسمان ششم فرود
آمدند خدای تعالی از گفت بر وید و بر نند من اعتراض کنید که و انکه
که مرا بچند ایشان آمدند بر صورت و خلقی عجب در دست هر یکی
درختی از آتش چون درخت خرما و لبس ایشان آتش بود و درخت آتش
تسبیح ایشان این بود که سبح قدوس رب العزّة ابد الایموت موسی را
خوف از حد شدت و زبان بشاد و ایشان تسبیح و گفت بار خدا یا
بنده ات پر عرازا فراموش کن بار خدا یا من از آن که ازین میان جان کنار بریم
مانند خدایا اگر بروم بسوزم و اگر بایستم میمیرم رئیس فرشتگان گفت موسی
صبر کن تا ببینی آنرا که خواستی همانا که خوف بغایت رسیده دلش را توار
نماند انکه فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب بردارید و اندکی از نور
عرش من بپوشی نماید ایشان حجاب برداشتند و از نور عرش ما شاء اندک
مخودند چون آن نور بر کوه افتد کوه پاره پاره شد هر سنگی در رختی
که بر امن آن کوه بود کرد و شد از عظمت آنقدر نور عرش فداک قول تعالی

فلا تخلي ربه لجل جلاله حكما موسى يفتاد و چنانكه پنداشتنى كه در خوش ارين زفت
فرشتهكان آواز تسبیح و تهلیل میندكردند و خوتها سنگ كه موسى بران بود
برداشت و بلند كرد تا موسى سوخته نشود و وصعه آمد از آسمان انشى عظیم
و آن مضافا كس كه اين خواسته بود و ند سوخت خدای تعالی بطف و كرم خود
موسى را در یافت چون باهوش آمد گفت بار خدا یا تو به كرم و ایمان از سر
گرفتم و من اول كسى ام كه بدانند و ایمان آرند كه ترا نشاید دیدن و هر كه ترا
و فرشتهكان ترا بیند جان رتزا و نماند فدا اعطاك و اعظم ملائكت چه
بزرگوارى تو و فرشتهكان توانت رقبه الا باب صلاک الملوك لا بعدك
نتیجه و لا یقدم لك شیئ تبنت الیک و الحمد لك لا شريك لك رب العالمین
این خبر امام اصحاب كذبت ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبى در كتاب العرايس فی الحجاب
و بواقیت السجانه فی قصص القرآن اذ ذكر كذا عجب موسى از سر مغان نه از سر بیان
و نه از قبل نفس خود بلكه از زبان آن كروه نادان سوال رویت كرد جوابش
قرآن من ترا خد آمد و حال بران جمله رفت كه شنیدی موسى یفتاد و پهوش شد
و كوه بان بزرگى ریك رو ان شد و آن جماعت بصاعقه سوخته اندام كه آنجا كز
حقیقى باشد كه میند و كه تواند كه خندای سبحان الله تسبیح فرشتهكان آسمان
همه تسبیح و تقدیس و تنزیه است از آنكه چشم میندكان او را در باید تسبیح موسى
در قرآنست كه سبحانك تبنت الیک آنكه این تنزیه بهیچ چیز لایق نیست
الا انك تو منزهی از آنكه چشم میندكان ترا در باید و هم درین كتاب آورده اند
كه واقدى گفت كه چون موسى یفتاد و پهوش شد فرشتهكان میكشند بیان
عمران و سؤال الرقیبه و هم درین كتاب آورده است كه فرشتهكان مى آمدند

و لكه بردی

و لكه بروی میزدند و میكشند تا بن النساء الحایض و اطمعت الرقیبه الرب
العق و این اخبار را كرم واهی و ضعیفست اما گفته ایشانت را ایشان
حجت بود موسى سوال رقیبه از قبل نفس خود كز و تا كسى را در ان تسكلی باشد
بلكه سوال از قبل قوم بود چنانكه قران مجید بدان ناطق است فقالوا اننا الله
جهنم و قوله تعالى قالوا ان نوع من لدك حتى نرى الله جهنم انهلكتنا بما فعل
التفتاه این معنی با سفیهان حواله كرده اما آنكه گفت احدی بنامین تا بگرم این
از بهر آن گفت كه او سفیر قوم بود و یکی از بهر غیری با پادشاهی سخن گوید و رباب
شفاعت ان خود گوید و منت بر خود بندا كز كویند بر بقاعده روا باشد
كه مستحبات خواهد گویم روا باشد چون انیم كه در جواب لطف باشد بعضی
مكلفا ز او دیگر چون موسى است كه اگر جوابی از قبل خود خواهد گوید جسم ماوه
شده قوم او نباشد و قطع شه در جوابی بود كه از قبل رب العززه بود سوال
كرد چنانكه در اخبار آمده است كه موسى گفتند كه از خدای پرس تا آنجسبیده
موسى گفت محال گوید خواب بر خدای تعالی روا باشد ایشان گفتند
پرس تا جواب چه آید موسى گفت بار خدا یا میدانی كه چه میگویند حتى تسبیح
وحی كرد موسى كه سالیان را حاضر كن و در وقیح از آب بر كن و بدست گیر
تا ایشان را این حال روش شود موسى همچنین كرد و گفت كه شدت
خواب بروی غالب آمد و دستش بر هم آمد و قد جهانشكست و آب
ریخته شد جبرئیل گفت خدای تعالی میگوید كه اگر من بچشم آسمان وزین را
كه نگاه دارم و در وقیح كه نتوانی داشت ایشان را شفا حاصل شد
و شهزایل گشت دیگر آنكه مراد بر رقیبه علم ضرورت و رقیبه معنی علم

راست پس معنی این بود که بار خدا یا امر آنچه دشمنان باطنی ایات
با من ترا بشناسم چنانکه کسی را چنانچه در حدیث آمده که ستر و نیکو
ترونی القدر لیلۃ البدر و خدای تعالی بشارت دهد که بر این طریق تو مرآتوئی از حق است
و قوت تو احتمال این آیه تواند بود و لیکن کجوه نکر نام ترا ایستی از آن بر کوه طور
ایراد کنم اگر ثابت شود و قرار گیرد برای تجلی آن آیه تو طاقت آن توانی دان
چون کوه را آیتی از ایات ظاهر گشت کوه را خورد و مرد که موسی پشاد
پهوشش از آنچه دید چون باهوشش گفت بار خدا یا تو منزه ای از آنکه ترا بدین وجه
توان شناخت من تو بر کردم و اولین کس که معرفت و مومن باشد عظمت و بخت
تو و خدای تعالی جواب این آیه گفته است و آن نفی مستقبل است و قیامت
مستقبل باشد پس در قیامت نتوان دید و نیز رؤیة را با استقرار کوه معلوم
کرد و استقرار جبل بود بل رؤیت هم نباشد موسی را منزه کرد و تو بر کرد
سوال رؤیت اگر رؤیت ایمان بودی چگونه از ایمان تو بر کردی و تو بر غیر
بند و یک ایشان با از کما صغیره بود یا از کبره و مشتاقان رؤیة کبره بر غیران
روادارند پس به حال که باشد این کبره باشد یا صغیره و بنزدیک
ما تو بر غیران از فعلی بود که ترک آن اولیتر بود چنانچه در رسیده که موسی چرا
گفت که من اولین مؤمنانم و پیش از مؤمنان بوده اند گفت مراد آنست
که اول کسی که سوال رؤیت کرد من بودم پس اول کسی که ایمان آورد بان که خدا را
نتوان دید و وی باشد این عباس گفت که چون موسی کجوه طور شد بیقیات
حق تعالی و گفت ای موسی بچکار آمده گفت برای هر آینه ام بار خدا یا
که ام بنده قاضی تراست گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا کند گفت ای ام

بنده قاضی تراست گفت آنکه علم خود با علم مردمان اضافه کند این معنی گفت
چون خدای تعالی موسی را مقرب کرد و انبیا و جبابه بر او داشت نگاه کرد بنده
دید و سایه سرش گفت بار خدا یا این بنده کیست گفت آنکه بر مردمان حسیب
و با نادر و پدربنیگونی کند و سخن چینی نکند گفت بار خدا یا از زندگان تو که ام
نیگو عمل ترک گفت آنکه زبانش دروغ زن نباشد و فرخ زانی نباشد موسی را
نیگو خوی گفت بار خدا یا که ام بنده بد عمل ترا باشد گفت فاجر بد خوی بر او بیاض
باشد و شب در **قوله تعالی** قال یا موسی انی اصطفتک علی الناس
بر سلالتی و بکلامی نخذ ما انتیک و کن من الشاکرین و
کتبتا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفضیلا لکل شیء
خذها یقوی و امر قومک تأخذوا باحسن ما ساریکمه در الالواح
حق سبحانه و تعالی درین آیه حکایت آن میکند که موسی گفته است چون مناجات
فارغ شد خدای تعالی گفت ای موسی من ترا از جمله اهل زمان برگزیدم و ترا
اختیار کردم بانکه ترا رسول خود کردم بنزدیک خلاق و ترا سخن کردن با خود
مخصوص کردم آنچه ترا اودم از شرف نبوت و حکمت شریعت و موعظه و الواح
آنرا بستان و برین نعمت از جمله شکران باش این عباس روایت کرد از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که چون خدای تعالی موسی را الواح فرستاد او در الواح
تکریر گفت الهی اگر امتی دادی که کس را اندازی پس از من خدای تعالی گفت
انی اصطفتک علی الناس بر سلالتی و بکلامی نخذ ما انتیک و کن من
الشاکرین آنچه من ترا اودم بستان و نگاه دار و بجز بران محافظت کن
و چنان ساز که با پیش من آبی و بر دوستی محمد با منی موسی گفت بار خدا یا محمد

گفت احد است انکه نام او بر عرضش نقش کردم مثل از انکه آسمان زمین آفریدیم
بدو هزار سال و پخته است وصفی و حبیب من است و کز نیده و ستوده
منست و من او را دوستدارم از جمله خلقان و فرشتهگان موسی گفت
بار خدا یا چون محمد نزد یک تو چندین منزلت دارد هیچ است نیستند که از
امت او فاضلتر باشند حق تعالی گفت ای موسی من فضل است او بر دیگر امتان
چنانست که فضل من که خداوند بر جمله خلقان موسی گفت خداوند از اهل انرا
او گردان و کاشکی من ایشان را بدیدی گفت ای موسی تو ایشان را ندیدی
و اگر خواهی او از ایشان بشنوی من ترا بشنوا نم گفت بار خدا یا خواهم
حق تعالی گفت ای امت محمد همه جواب دادند از اصلا باین ان و ارحام
ما در ان و گفته لبيك لبيك ان الحمد والتعظيم للملك لاشرى لك
لبيك انك حق تعالی گفت ای امت محمد ان رحمتی سبقت غضبی رحمت
من سابق شد غضب من عقاب مر اثار ابد او پیش آنکه خواستند و اجابت
پیش آنکه بخوانند و بیارند زید پیش از آنکه در من عاصی شد بر هر که روز قیامت
آید و گواهی دید که من کی ام و محمد بنده و رسول منست بهشت برم و اگر
کنش مشیت از کف دریا باشد و ذلک قوله تعالی انکنت بجانب الطور
اذ نادینا کعب الاحبار جبری از احبار بود از او دید که میگردید گفت
چرا میگردی گفت بعضی از کارهای ما را دید که کعب گفت بان خدا کی ترا آفریده
که اگر من بگویم که چرا کی کردی و تو دانی که چنانست مرا تصدیق کنی گفت آری
گفت بخدا ای بر تو سوگند که در توراته یافتی که موسی گفت بار خدا یا من درین
کتاب خود ذکر امتی می یابم که بهترین امتان باشد اندام بر و ف کشته نوی
از من

مرا عتق

از منکر و مبتدیان اولین و آخرین ایمان دارند و با اهل ضلال قتال کنند
تا باو جلال امور قتال کنند بار خدا یا ایشان از امت من گردان حق تعالی
گفت ایشان امت محمد اند چه گفت همچنین است کعب گفت در توراته
می یابی که موسی گفت بار خدا یا من ذکر جمعی می یابم که ایشان را حمد کنند و مرا
افتاب کنند برای اوقات نماز و چون بر کاری غمگینند گویند که فلان
کار کنیم انشاء الله تعالی بار خدا یا ایشان از امت من گردان گفت
ایشان از امت محمد اند چه گفت همچنین است کعب گفت در توراته
می یابی که موسی گفت بار خدا یا من ذکر امتی می یابم که ایشان صدقات
و کفارات میجوژند و روا باشد ایشان را و امت پیشین صدقات
و کفارات بنهادندی تا انرا از ابو ختی و موسی از صدقات بندهگان
و پرستاران خریدی و از او کردی و آنچه بماندی چاهی زرف بماندی
و در اینجا افکندی تا راج نشود با آنکه داده باشد و این است مستحب
و مستجاب باشند و شافع و مشفق باشد خدا یا ایشان از امت
من گردان حق تعالی گفت ایشان از امت محمد اند چه گفت همچنین است
کعب گفت می یابی در توراته که موسی گفت بار خدا یا می یابم که چون
بر بندگی شوند بکبر کنند و چون بشیخی فرود آیند حمد کنند خدا را خاک
طهور ایشان باشند چون آب نیابند روز قیامت اغر محجل باشند
از انار و ضو بار خدا یا ایشان از امت من گردان گفت ای موسی
ایشان امت محمدند گفت بار خدا یا در توراته صفت قوم می یابم
که چون هست کنند بطاعت منور طاعت ناکرده یکی را یکی بگویند

و چون طاعت بنیکوی کنند کی راد بنویسند ما بر خدا یا ایشان از امت
من کردان گفت ایشان از امت محمدند گفت ما بر خدا یا در توره صفت
قومی می بایم که ایشان امت مرحوم اند ضعیفان باشند کتایب ایشان
بر کینه بعضی از ایشان ظالم نص خود باشند بعضی از ایشان مقتصد و بعضی
سابق با خیرات و حمد ایشان مرحوم باشند ایشان از امت من
کردان گفت ایشان امت محمدند گفت ما بر خدا یا در توره می بایم
قومی را که مصحفهای ایشان و لهای ایشان باشند تنها بر اصل بهشت
پوشند در نماز خف کنند در مسجد با چون صفهای فرشتگان آواز
ایشان در مساجد تسبیح و تهلل بلند باشد از ایشان کس بروز نشود که با
مانند همیشه ایشان از امت من کردان گفت ایشان امت محمدند و کسی
عجب مانند از چیزی که خدای تعالی است محمد را نهاده بود و گفت ما بر خدا یا
ما از امت محمد کردان خدای تعالی را آیه فرستاد که در حق تو می
امته بیدون بالحق و به جلدون موسی باین دلخوش گشت و کتبنا له فی الحج
بنوشتم ما از به روی یعنی از بهر موسی هر چه بنی اسرائیل بدان محتاج بودند
در دین خود از مواعظ و احکام و تفصیل بیان جلال و جوام و این الواح
توریه است آن ده لوح بود و گفته اند که هفت بود از زبرجد سبز و باقی
سه رخ و در رازی الواح بر درازی قامت موسی بود و کتایب او چون
نقش کتب بود بر چ گفت که توره چند آن بود که ما بر خدا گفته بود
یکچون و یگانه نتوانستندی خواند آن و کس نبود که جلد بر خواند مگر موسی علیه السلام
و یوشع و عزیر و عیسی حسن صبری گفت که این آیه و کتبنا له فی الواح

من کل

من کل شیء موعظة و تفصیلا لكل شیء و هدی رحمة و توره نیز از امت
و از جمله آنچه در الواح بود اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله
الملك الجبار العزيز القهار عبده و رسوله موسى بن عمران صحیح قدسی
لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرك بی شیئا و اشكر لی و لو الدرك الی المصیبه
حیوة طیبة تسبیح میکنی و تقدیر میکنی مرا که خدای منست جز از من و شکر میکنی
میا بر من چیزی را که غیر از من باشد و شکر من و شکر ما در و پیر خود کن
که باز گشت من است تا نزد کافی خوش و هم ترا و خون ناحق هرگز که بر تو
حرام کرد و نام و الا آسمان زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند دروغ
مخو که من توفیق دهم از آن نام مرا و مرا تعظیم کند و کواهی مرده الا آنچه گوشت
شیده باشد و حیثیت دیده و دولت آنست که من فردای قیامت
اهل شهادت را بر دارم و از ایشان کواهی پرسم و بر بر دمان حسد بغیر فعلی
که من ایشان را داده ام که حاسد عدوی نمست من باشد و گرفتار نعمت
من و زنا کن و وزدی کن تا روزی و رحمت از تو باز گیرم و در نامی آسمان
بر تو بندهم و در چه جز بنام من کش که هیچ فرمان از زمین باسمان نزود که آنرا
نذر نام من گشته باشند و با زن مسایه عذر کن که آن معنی عظیم است
بسر و یک من و بر دمان آن خواه که بخورد خواهی این نسخه است که در الواح
بود خدای تعالی چون موسی را الواح داد و بر او کرد و گفت فراگیر این او است
بقوتی و جندی و جدی تمام و اجتهادی بیخ و غمی در دست چه اگر عزم محکم
نبود و عمل سست باشد و قوم خود را بغیر نامی نمانیکو ترین آنرا فراگیرند و کار
بنده از فریض و سنن جلالش حلال دارند و حرامش حرام و هر چه آنرا

ثواب بیشتر باشد بر آن مؤمنانست و گفته اند که احسن معنی حسن است و گفته اند
که در تورات هم فریضه است و هم سنت و فریضه آن باشد که جمیع
کنند میان فریضه و سنت آنکه گفت بر سبیل تمهید و وعید که من بود
باشد که بشان نام سزای فاسقان که جای ایشان که در خست پس
باید که شما از آن بر خیزد و در فرمان خدای عسبان بسیارید
قتلوه گفت مراد آنست که شمار ایشان بر من و منازل و مسکن کافران
بشان نام تا بدانید که با ایشان چه رفت عبرت گیرید و مثل آن کنید
و گفته اند که مراد این عا دو شود است که در ایشان بر آن بود و گفته اند
که مراد بر آن دور آنست یعنی گردیدن فرعون و قومش بر سبب که در
فرمان داد و آن قوم و فرعون را بر سر آورد و ایشان بر سر آب میکشیدند
و نبی اسرائیل آن را میدیدند و عبرت میکردند فولم یحکسوا
عن آیاتنا فی الذین یتکفرون فی الأرض بعد الذین یزولون و گفته اند
بها وان یزولوا سبیل الرشید لا یجدوه سبیلا وان یزولوا سبیل العجیزین
سبیلا ذلک بائتم لذنوا بائنا و کانوا عنها غافلین و گفته اند که
بائنا و لغاة الاخرة حیطت اعمالهم هل یحزون الا انما کانوا یعلمون
حق تعالی میکوید که زود بود که بر دانه از آیات خود و باز نیند و فرود که از آن تفکر
کنند و اعتبار گیرند بان در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
که چون امت من دنیا را بظلمت کند میت دنیا از ایشان بر بود و چون
امر معروف و نهی منکر کنند از برکت قرآن مجید و مانند گفته اند که معنی آنست
که ایشان را منع کند از ابطال آیات خود تا نتوانند که ابطال آن کنند و گفته اند

که کافران

که کافران حاضر می آمدند و مردم را از اسماع قرآن نشنود خدای تعالی ایشان
حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فی صدای تعالی
ایشان را منع کرد و از حضور آنکه منع ایشان را صرف خواند و رو بود که وعده
بود از خدای تعالی هلاک ایشان بر سبیل شایسته موسی و قوم او و این سخن
دو وعده بود علی اظهار ایاتی و مینا قی که در بصیرت بفرمایید دیگر هلاک ایشان
و چون هلاک شده باشد مصروف باشد از آیات پس هر حال که بود این
کنایت بود از هلاک ایشان میانش ذلک بائتم لذنوا بائنا و ذلک اشارت
بصفت ایشان بکنایه آیات مستحق هلاک شده در معنی این بود که من
باز دارم از آیات خود بکنایه هلاک کرد و آنم آنرا که در زمان تکمیل کننده با حق
مشکله باشد که حق باشد و آن بکنایه مؤمنان و مستقیمان باشد و تنزیه ایشان
از دنیا و ما ثم و بزرگ داشتن ایشان خود را بلکه آورده کردند و تکمیل در ایشان
بر تو انکران حق بود و از اعتمادی که کرده باشند بر خدای خود آنکه صفت
این تکبیران و حالت ایشان میان کرد و گفت اگر بر آینی و معجزه که ممکن
باشد میندایان نیارند چنانکه اصرار کرده اند بر کفر که هیچ چیز از آن بر
نخواهند گشت از حق میکشند و در باطل می آویزند و اگر راه غوایت
و جهالت و کراهی میند آنرا راه خود گیرند و اگر راه راست و صواب
میند آنرا راه خود گیرند و از آن بر گردند و مراد سبیل رشد دلایل و بجزای
بود که مؤدی بود با طریق حق سبیل شی مجاری مبطلات است که آنرا بشود بازند
چنانکه حجره فرعون کردند و شبیهانی که مبطلان آورند جمعی آنرا دلیل سینه
چنانکه حجره فرعون و ایشان راه حق شناسند و باطل دانند حق انکار

منع میکردند آیات میخوانند
و حکایتها و سخنهای پروده
میگفتند تا کسی آن شنود

و بیاض اقرار کنند برای دوستی دنیا و ریاست و طمع مقام دنیا چنانکه
 بسیار کس کردند و میکنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان و یکتون
 الحق و من یصلحکم انکم حق تعالیان فرمود که صرف کردن ایشان از ایات
ما طاک و فرود گذاشتن ایشان اوست و رفتن ایشان بر راه صلاحت و جهالت
 از آنست که ایشان بدو غوغا داشتند ایات و ولایات و اخبار ما را
 در کتب منزله از آنچه بود و خواهد بود و از آن غوغا غافل بودند و غفلت اگر چه بودی
 باشد که منافات علم ضروری کند بر ساهی تکلیف نباشد و تکلف از جهت
 نکنند اینجامر اوجی راست حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از ایات
 خدای تعالی و تامل کردن اندران با حال کسی مانند که ساسی و غافل باشد انکه گفت
 که انانکه کندیب کردند ایات ما را و بقیامت و عقاب ایمان نیاوردند
 و پرسیدند ایشان بقیامت انکار کردند ایشان انانکه که علمای ایشان
 حیث شد یعنی عمل ایشان بر وجهی واقع نشد که ایشان بران مستحق ثواب باشند
 برای انکه برخلاف ما مور کردند و هر کجا در قرآن لفظ اجابط بود یعنی او غیر بایر
 و او زیرا که انفاقت ما را با کسائی که با جباط کونند که فوازی اوج علی نباشد
 بر آن چیزی از معصیت محیط نشود انکه بر سبیل تفریح و تزیین گفت که این کافران
 هیچ فعلی نکردند که ایشان مستحق آن شدند بلکه جزای ان بر وفق عمل ایشان بود
 و بر حسب کردار ایشان بود بر سبیل عدل و بر سبیل علم **و لا یستحقوا** و اخذ قوم
موسی من بعد من جلیهم عجل اجسد الله خوار الذی و اوله لا یجلم
ولا یدیههم سبیلا الخدوه و کانوا ظالمین و لکنما سقط فی یدیههم
وروا انهم قد ضلوا قالوا لیس بریحنا ربنا و یخبر لنا لکنور من الحار

انکه

اهل سیه گفته که چون موسی از مصر بر و خواست آمدن باینی اسرائیل ایشان را
 عمدی بود و بان خواسته آمدن بنزدیک قبطیان رفته و حلی ایشان
 بعارتیه بستند و از شهر بیرون آمدند و در شب بر فتنه و شهر را کردند
 چنانکه قصه ایشان ذکر رفت و فرعون از پسر ایشان بیاید و با قوم خویش
 در دریا غرق شد حلی در دست ایشان ماند چون موسی میقات خطای
 رفت بمنجا که سامری مردی بود منافق و زرگری با هر روزی زمانه
 رفتی و در بنی اسرائیل قبولی داشت ایشانرا گفت این صلیها من مید
 تا برای شما چیزی سازم که از ان شاد گردیدید موسی بوی دادند انرا که سالار
 ساخت و باستادی و چاکرستی چنان کرد که مخاریق کلوی وی چنان بود
 که چون باد در میدی از دهن وی آوازی بیرون آمدی چون آواز کا و چنانچه
 از مخاریق فی آوازه مختلف بیرون آید چون باد در آنجا دمند و انرا
 بیاورد و روزی که باد بود بر مهیب با دهنها و چنان نهاد که باد در زریز
 شدی و بدین او بیرون آمدی از وی آوازی برآمدی که آواز کا و را
 بانستی این سخن و جماعت محققانست دیگران گفتند که او خاک لب
 جبریل داشت در ان میان انداخت که ساله شد از گوشته و خون و او را
 آوازی بدید آمد چون آواز کا و او این قصه در سوره طس باید انشاء الله
 حق سبحانه و تعالی حکایت کرد و گفت قوم موسی پس از انکه موسی منجا جاده فرست
 از حلی و زیور که ایشانرا بود که ساله گرفتند و ساختند که تنی بود بی جان
 و قابلی بود بی روح که او را بانگ بود چون بانگ کا و که میارزش بانگ
 نگر و گفته اند که بانگ کردی و لیکن نخبیدی و گفته اند که در مهیب باد بودی

و ساز آن راست بودی بانگ کردی آنکه گفت از خاک هم اسپ جبرئیل بود
 گفت همان یک بانگ پیش نکرد و آن دیگر گفت هر وقت بانگ کردی
 و لیکن بخندیدی آنکه حق سبحانه و تعالی بر سبیل تعریف و تهنیه گفت که ای ایشان
 نمیدیدند که این کوساله با ایشان سخن گفت و ایشان را راهی ننمود و او
 جمادی بود عجب از ایشان که بانگ این همه دیدند و او را یعنی آن کوساله را
 جذائی گرفتند و ایشان در آنچه کردند ظالم بودند که عباد را در مویض خود
 نهادند و ظالم بفرسخ بودند بانگ کوساله پرستی خود را مستحق عقاب دانیدند
 آنکه خبر داد که ایشان چون بدانستند که بد کردند و از دست خود انداختند
 و ایشان گشتند و بدانستند که گمراه شدند پس از آنکه موسی باز آمد و ایشان را
 معلوم که آن نپسی بود که سامی بر ایشان کرد از سر شیامی و ندانست گفتند
 که اگر خدای تعالی بر ما رحمت کند و ما را اینمزد و ما از جمله زانیکاران باشیم
 حسرتی گفت همه کوساله پرست بودند مگر هر و ن زنی که موسی در
 و هر و زاده کرد اگر مؤمنی دیگر بودی او را با خود و با هر و ن دعا کردی مؤمنی
 که رب اعظمی و لا شی **قوله تسبیح** و لا تسبیح موسی الخ قوله عصبان اسفا
 قال یسما اخلقتونی من بعدی **انجلمه** امر ربکم و الفی الالواح
 و اخذ بر اسر اخیه یخبره الیه قال ابن اتمر ان القوم استضعفوا و کادوا
 یقتلوننی فلا نسیت فی الاعداء و لا جعلنی مع القوم الظالمین قال
 رب اغفر لی و لا یخز و ادخلنا فی رحمتک و انت ازیم الراحمین چون
 موسی از میقات بازگشت با قوم خود قوم خود را دید که همه کوساله پرست
 شده بودند و گفته اند که خدای تعالی را ازین حالت در مشاجبه در میقات

خبر داد چون باز آمدند و یکین و خشکین روی ایشان آورد و زبان است
 در ایشان بگشاد و گفت بدخلانی بوده که شما کردید و جلیفستان و کله سنگان
 بودید بر این از آنکه من بر فتم بطور و شمار بکنده اشتمای جعل کردید بر زبان
 خدای شما و کار او و گفته با خود که میعاد با خود رسید و موسی باز پدید
 وی برده است چون این کیفیت الواح از دست ایشان برداشت از خشم
 و سر بر او خود را افرا گرفت و بخود کشید یعنی بر او را در بر گرفت و دست
 در کردن او آورد از آنکه ایشان چهل روز بود که یکدیگر را ندیده بودند
 این با وی این با وی از سر شفقت و مهربانی کردند از غضب و استخفاف
 که این قبل سفیهان باشد و موسی عداوت که بر او و برادران
 جمعی نسبت و برین حمل کردن اولیتر باشد از آنکه بر استخفاف صحنی
 لا تاخذ لبطیخی و لا برای در جای وی گفته شود انشاء الله آنکه بر او خود را
 گفت ای برادر با این قوم چگونه بودی و چه کردی هر و ن گفت ای برادر
 من و ای پسر مادر من و هر و ن برادر پسر مادری موسی بود و ذکر مادر برای
 آن کرد تا مهربانی موسی در زیاده کرد و اندک شفقت و مهربانی از قبل مادر
 بیشتر باشد گفت ای برادر مرا ضعیف کردند و تنها یافتند با این همه
 تقصیر کردم ایشان را و عظا گفتم و پسر کردم ایشان گفتار مرا شنیدند و بترسیدند
 بود که مرا بکشند از غایت انکاری که من کردم بر ایشان ای سبحان
 اگر حیوة موسی با هر و ن و غیبت چهل روز این معامله کردند و او را ضعیف
 کردند و هم آن بود که او را بکشند و او خلیفه موسی بود و وزیرش بود
 بر قومش اگر با هر و ن رسول ما این شنیدند ما متداین غیب باشد چون

موسی هر روز در گرفت و سرش در بر آورد و او در حال خشم خفت بود
جمعی که آن دیدند نداشتند که با وی عتابی میکنند هر و ن گفت ای برادر
درین حال دشمنان از دور نگاه میکنند نداشتند که تو با من صفت میکنی
و دشمنان از من مگردان که ایشان چون این تعظیم را استخفاف نداشتند
شماست کنند ما با این ظلمان که درین جنس کردند و رضاد او اندرین
کردن و این بختی بر من من که چرا از این من نیاید و مرا خبر کردی که آمدن
صلاح نبود چون ایشان در حضور من کوساله پرستیدند همانا که غیبت
من نکردندی و عذر این خواست وی گفت ای خشتیت ای بقول
وقت بین منی اسرا بیل و لبر ترف عوی موسی چون در آن بدانت از تقصیر کن
که تقصیر کرده است گفت با رضا ایام زمر او برادر ما را در رحمت
و مغفرت خود داخل کن و بر ما رحمت کن و تویی آن خدای که رحمت کننده
ترین حیوانی و این دعا کردن برای کس و نبود بلکه انقطاع بود با خدا بی تعارف
تا بدان حد حاصل ثواب و رخص در جاست کند و ذکر برای آن که تمام اند
انچه با هر و ن کرد از گرفتن و سرسختی خود کشیدن نه بر وجه استخفاف و غضب
بود که اگر کسی بر کسی چنین معامله کند عقب آن او را چنان دعا کند قول تعالی
ان الذین اتخذوا العجل سينا لهم غضب من ربهم و ذللة فی الحیوة الدنیا
و الذلک بخیر المصترین و الذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها
و امنوا ان ربک من بعدها العفو الرحیم فلما سکت عن موسی العضب
اخذ لالواح و فی نسخها هدی و رحمة للذین هم لربهم رحیمون انکه کوساله
محبوب و دوست است و کوساله پرستیدند زود باشد که برسد ایشان و برآورد

انذار

ایشان از غضب خشمی و عذاب و نذرتی و خواری در زندگانی دنیا و آخرت
باشان سید از خدای ایشان در دنیا آن بود که ایشان را فرمودند که
شما شکر کنید بگردانید و بگردانید که برایتان بیدار بکشند تا توبه ایشان قبول
شد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود را گشتند
و عزت ذلت باشد و این مقصود نیست برایشان بلکه هر که دروغ گوید
بر خدای همین جزایا از غضب و ذلت و این جزایا دروغ ز نیست
تا روز قیامت انش مالک گفت که هیچ مبدع نباشد والا که از بالای
سر خود ذلت یابد و گفته اند که این ذلت که نسبت که برایشان نهادند
انکه گفت که ما هم چنین جزا می آوریم دروغ گویند که از او هیچ دروغی عظیمه ازان
من بود که سامی گفت و اشارت بکوساله کرد که هذا الهک و الله متعجب
انکه گفت انسانی که ایشان بدی کردند بخدای تعالی کافر شدند و معاصی کردند
پس انکه توبه کردند و ایمان آوردند و از معاصی باز ایستادند ما در توبه
برایشان بسته ایم توبه ایشان قبول کنیم و ایمان ایشان بپذیریم ایشان را
بنیام زیم بدرستی که خدای تو ای محمد امر زنده و مهر بانست پس از انکه توبه
کنند گناههای ایشان را که بلفظ بودند بدل بخشید و توبه ایشان شوق
بود ایمان آوردند و تیغ بر داشتند و در یکدیگر نهادند و ضیا و ظلمت بر آمد
چون روشن شد و صفایا در آمد و گشته شده بود و چون موسی خشم گرفته بود
و در غضب شده و آن غضب بود که در این سخن گفتند مبدع است چنان بود
که گفتی خشم او سخن میگوید چون خشم او بنیاست و کم گشت از سخن خواری
گشت پس از بهر این گفت که خشم موسی شد لواح را که بگفتند بود بر گرفت

والواج برای آن بنیاد اخته بود که از قوم دهم بود و او را الواح برای قوم
خود می باسیت چون ایشان را دید که پشت بر مسلمانان کرده بودند و
بعبادت و عجل نهاده از خشم ایشان الواح بنیاد اخته چون ساکن شد الواح
برداشت و در آن الواح و نوشته آن بیانی و هدایتی بود و هر چه بر
که بدان محتاج بودند از امور دینی و مصلحتی بود کسی را که ایشان از خدای
تبر سزند و برای ترس از خدای خویش و عقاب او بر آنچه در الواح است
عمل کنند **فولت** و اختار موسی قومه سبعین رجلا لم یفقتا فلما أخذنا
الرحمة قال رب انزلنا لیس فیهم من ینزلنا و انزلنا لیس فیهم من ینزلنا
السفهاء متان هم لا یفقتک فضل بهما من نشاء و قد عد من نشاء انزلنا
ولینا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین **سدی** گفت سب اخته کرد
موسی این مضا و مرد آن بود که خدای تعالی گفت که گرومی با خود سایر ایشان
گناه که گوسال پرستی است عذری نخواهند موسی این مضا و مرد را اختیار کرد
و با خود پیر و ایشان را می باسیت که عذری آرند این گفتند که حتی نزدی الله
بجهت ما ترا باورند ازیم تا خدا را معاینه کنیم خدای تعالی گفت اگر گناه ایشان
مهلت آدم و یعقوب و نوح و ابراهیم و اسمعیل و یونس و یونس و یونس و یونس
بجمل خواهد بود و وصافه فرستاد آتش از آسمان باید و آن مضا و مرد را
بسوزت و گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند ما را با و نیست که خدای تعالی
بیواسطه ما تو سخن میگوید و اگر چنین بودی همانا تو زنده ماندی که هیچ آدمی نیست
ندارد که کلام او بشنود اگر راست میگوید ما را با خود پیر تا ما بشنودیم که کلام
خدایست یا سخن شیطان ما ترا باورند ازیم تا خدا را معاینه کنیم خدای تعالی
بگویند

بسوزت بعضی دیگر گفتند که خدای تعالی موسی را گفت از هر سبطی شش تن را
برگزین و با خود ببر مضا و مرد و برگزیدند موسی گفت مضا و ما بر رفت
و دو باسیتند هر کسی میگفت من ششم بوشم بنون و کالوب بن یوسف باشند
ایشان رفتند و آن حال گفته تا بحق خود برگزید پس اینست که خدای تعالی خبر داد
و گفت که موسی اختیار کرد از میان قوم خود مضا و مرد را و ایشان را بطور سینه
بردیقات خدای خویش چون موسی مکه سید بری باید و هر را با بر پوشید
خدای تعالی با موسی سخن گفت از امر و نبی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند
چون بر باز شد موسی ایشان را گفت شنیدید گفته شنیدیم ولیکن شک
باقیت یان نباریم و باورند ازیم که آن سخن خدایست ما ویرانه کنیم چون
این گفته زلزله در گوه افتاد و آن مضا و مرد و مضا و مرد و مضا و مرد از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله است که گفت موسی هر و ن مردان
گوه رفتند و در آنجا یک بنشیند هر و ن در خواب شد و هم در خواب
فرمان خدای تعالی بوی رسید موسی را و بر ایشانست و ما بخا و ن کرد
پسران هر و ن شهر و شهر باوی بودند چون بازگشت بنی اسرائیل گفتند هر و ن
چه کردی گفت هر و ن زافات رسید ایشان گفتند هر و ن از کشتی و باز آمدی
النون میگوئی که ویرا و فاة رسید و ایشان هر و ن زادت و دست و دستند میگوئی
گفت ما من پیامبر ما دعائکم که خدای تعالی ویرا زنده کرد اند و او گوید که من
ویرا گشتم گفته ما همه توانیم آمدن تو مضا و مرد را اختیار کن و با خود پیر
اختیار کرد و میباید تا بر غیر هر و ن دعا کرد خدای تعالی ویرا زنده کرد و ایندی
موسی گفت ای هر و ن ترا من گشتم هر و ن گفت معا و الله من کلام

مردم ایشان مجل شده خدای تعالی رخصه فرستاد و ایشان همه برون کشیدند
این رخصه مرکب و هلاک نبود آن بود که چون ایشان بموضع میقات رسیدند
باموسی از مومل و همیبت آن مقام لرزه و ارتعاشی در ایشان برید آمد که
نزدیک بود مفصل ایشان از یکدیگر جدا شود چون موسی آن برید دعا و
تضرع کرد تا خدای تعالی و لهامی ایشان رجعی بر داشت و ایشان را آرام
داد و ترس از ایشان بر گرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای شنیدند
برای این گفت رب لوشنت اهلکم هم ای بار خدای اگر تو خواهی که
ایشان را هلاک کنی پیش ازین و مرا نیز ای بار خدای تو ما را هلاک میکردانی
با آنچه سفیهان و پسران قوم ما کردند از بر سینه کوساله و از طلب کردن
و در خواستن و در آوردن بر سپل استعطافت یعنی ای بار خدای
ما را هلاک کن بفضول و کرمست کنهای که سفیهان و پسران قوم ما کردند
این نسبت الامتحان و ابتلای تو که با مکلغان کنی در باب تشدید تکلیف
و تعبد صبر کردن بر آنکه فرستادی از رخصه و صاعقه بدان قوم بسبب سوال
رؤیت تا عقوبت باشد ایشان را و اعتباری بود غیر ایشان را و این نسبت
که گفت افلا یرون انهم یفتنون انهم یفعل عام مرقه اقرتین یعنی ما
بمراض و اسقام ایشان را در سالی میبارید و بار امتحان و ابتلا کنیم این
عباس گفت معنی فتنه غذا است یعنی این نسبت الاعدای بر کفر و عصیت
ایشان و سوال رؤیت و عبادت مجل ایشان و خدای تعالی عذاب را
فته خواند فی قوله هم علی النار یفتنون و این بر معنی اول نسبت الامحنت
و ابتلای تو چون با سخن گفتی و ایشان سخن شنیدند در سخن کوساله

ما حشره

ساختند و بر رؤیت تو اما استدلال باشد و چون سبب ضلالت
و هدایت محنت بود و آن از خدای تعالی بود از آن سبب این هر دو را
با خدای تعالی اضافه کرد و چنانکه گفت فزادتم رجسا الی رجسهم چون سبب
زیادت رجس ایشان صورت بود اسناد آن صورت کرد و توفی
آن خدای که خدایان کنی و راه گمانی آنرا که خواهی به این فتنه و الطاف
و توفیق و نصرت دهی آنرا که خواهی توفی خدای ما و خداوند کار ما و اولیتر
از هر کسی ما را ایام زود و بر ما رحمت کن و توفیق برین امر زنده گانی **قوله تعالی**
واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة اننا هدانا الی الذلک قال عذابی
اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین
یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بایاتنا یؤمنون الذین یتبعون
الرسول النبی الامحی الذی یحیدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل
یا سرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم
علیهم الخبائث و ینصیح عندهم اصرفهم و الاخلال الترحاکت علیهم
فالذین امنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا التور الذی انزل معه
اولک انکاب هم المصلحون و جنوس از برای ما درین سرای نزدیکتر که آنرا دنیا
خوانند برکتی و نیکویی یعنی از برای ما ثابت کن و واجب کردن خیری
و عافیتی و سهل انجامی نیکو و روزی فراخ و خوش عیشی و سدرستی مان
که امرت کن با انواع راحت و منزلت و توفیق دادن بر عمل صالح ما همه
افعال و اعمال و اقوال ما حسنه باشد و هیچ سیده نباشد و در اخره تو اسباب
جزیل و نقیم مقیم و مرا فعت ابرار مان روزی کن بر برستی و حقیقت که ما

بندگان تویم و رجوع با تو کردیم و با تو کردیم و بر کردی خود پشیمان شدیم
خدای عزوجل گفت که من عذاب خود با من رسانم و عذاب انکس را کنم که خواهم
از انکس آن که در من عاصی شوند و مستحق عقوبت من گردند و رحمت و بخشایش من
بر من فراختر است هر چه را شامل بر من عام است در دنیا بر من و کافرا فاجر
و ذلک قوله الرحمن خاص است بر مؤمنان و الرحیم عام است بر همه عیبی
گفت رحمت او واسع است بر همه کس الا آنست که بواجب متقیان سدر زنی که گفت
خسا لبتها للذین یقنون خدای تعالی در دنیا کافرا از ابرکت مؤمنان در دوزخ و در
و طفیل مؤمنان عذاب ایشان باز دارد و صرف کند و ایشان بمنزله کسانی اند
که در روشنائی چراغ غیر می باشند چون آن غیر برود روشنائی با وی برسد
فردای قیامت مؤمنان بجای می روند و نور و رحمت و روشنائی با ایشان برود
کافران در ظلمت ضلالت و تاریکی شفاعت نمایند و گفته اند که این رحمت عام آن
مجز و رحمت است که در میان خلایق منتهی کرده است که مهربانی و شفقت بر یکدیگر
خلق را از آن مجز و رحمت است این عیاش گفت چون این آیه آمد اطمینان در رحمت
کرد گفت من نه یوسى ام چون رحمت بر همه عام است من نیز رسد خدای تعالی
قطع طمع او کرد و گفت خسا لبتها للذین یقنون من این رحمت بجای متقیان نوسیم
نه برای تو و نه برای کسی که طریقه تو دارند و روشش تو از جهودان و سائرین
که ایشان نیز گفتند چون قاعده اینست که رحمت متقیان است انکس آن که از
معاصی اجتناب کنند و زکوة بدهند و بایات خدای مؤمن باشند چنانکه در
گفت که من این رحمت را بنوسیم و ثابت و واجب کردیم برای کسی که مؤمن
باشند و متقی و از معاصی خدای بگریزند و زکوة مال بدهند و بایات ما ایمان بدهند

لغت

رحمت خدای بایشان رسد و این رحمت ما راست حق سبحانه و تعالی گفت
ای فرزندان یعقوب از جهودان و ترسایان ازین طبع بر دار که این
تخصیص و رعایت است که الذین یقنون الرسول النبى لا یحق این رحمت
کسانی را است که در آخر الزمان باشند و محمد را در یابند و بوی ایمان
آورند و مشا عبت و پیروی وی کنند رسولیت رفیع القدر عالی محل محو
باهره و دلالات ظاهره امی نا نویسند همچنان مانده که از مادر زاده
نیاموشه کتابی استفاوه نام کرده از شهر مکه که اصل شهر است او را
و نعت و صفات او ذکر در کتاب اول کتاب که ترسایان وجود دارند
در توره و انجیل که نزدیک ایشانست مکتوب و نوشته می یابند و نام
نشان و علامات وی در کتاب توره و انجیل میخوانند که او ایشان را
بنیکوی فرماید و ناشایست و نامایست را نهی کند و با ایمان فرماید و از ترک
باز دارد و بیکارم اخلاق و صله ارحام فرماید و از عبادت اصنام قطع
ارحام منع کند و حلال گرداند از بهر ایشان چیزهای حلال و پاک که ایشان را
حرام بود و ایشان بر خود حرام کرده بودند از بجهت و سایر و جمیع حرام
گرداند بر ایشان و ایشان را باز دارد از جنایت و بلیدها که میخوردند
و آنرا حلال میباشند چون مردار و گوشت خوک و خون و عید آن و فرزند
از ایشان با دمی کران تکلیف و عهد ثانی که در توره بر ایشان نهادند
و تکلیفهای دشوار که ایشان را فرمودند از نماز سجا و وقت و روزه و غیر
و زایل گرداند از ایشان غلظت که بر گردن ایشان بود و این هم عبادت
از تکلیف شاق که بر گردن ایشان بود گردن ایشان که ایشان را فرموده

بودند که هر جانی که نجاستی بودی از جا به و اندام چون بخش شدی بیاستی
بریدن و عینتها که کینه بسوزند پس آنکه مابین رسول ایمان آرند و او را تفریز
و توفیق کنند و در کارها و برانصرت و یاری دهند و متابعت نور
کنند که قرانست با امام حق ایشانند که مصلحان و رستگارانند و معنی
و ظفر یافتگان اند ثواب خدای تعالی و در تفسیر اهل بیت و انجالیست
که این نور علی بن ابی طالبست چون وجود ان از ان رحمت مایوس گشتند
نه مسلمانان طمع کردند در ان رحمت خدای تعالی گفت باش که این را
تخصیص او یکراست است و رسیدن بدان رحمت بدین موقوفست و آن
متابعت ان مردست که در آخر آیه مذکورست که یکی از جمله نامها فی
نورست و او علی بن ابی طالبست که با نور محمدش فرستادند از عرش
خدای و با پشت آدم نقل کردند و ایشان هر دو یک شهر و یک قبیله
و یک وطن اند و از میان ایشان جز یک پدر مختلف نشود و ایشان هر دو یک پدر
بوده اند و با یکدیگرشان فرود فرستاده اند از اصلا باکان باجم
باکان چنانکه ثقات روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
در بیماری که ویرادران بیماری وفات رسید روزی گفت ادعوا لی
قریبی قرین مرا بخوانید عایشه گفت پر مرا بخوانند او را بخوانند چون
بشست رسول صلی الله علیه و آله وسلم در و نگاه کرد و گفت ادعوا
الی قرینی حفظ گفت پر مرا بخوانند بخوانند چون مشبست رسول همین
سخن میگفت ام سلمه رضی الله عنها گفت و الله ما عنی الا علیا بخدای
که جز علی را بخوانند او را بیاوردند و اعیان صحابه حاضر بود و چون او را

بدری گفت هذا قرینی فظهر ادم و ادم فی الجنة و كان قرینی فی ظهر نوح
و نوح فی السفینة و كان قرینی فظهر ابرهیم حین الفی فی النار و هذا قرینی
فی ظهر اسمعیل حین یضج الذبح ثم لیزل ینقل من اصلا ب الطاهرین الی اصلا
الطاهرات الی ان صرا الظهر عبد المطلب قسم الله تعالی لك النور
تجعل نصفه فی عبد الله و جعلت منه و جعل نصفه فی عمی ابی طالب حجاب
منه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب پس رسول امیر المؤمنین را در ان
حالت مژ خواند و بوی سری دراز گفت و زبان در دهن او کرد چون مرغ
که کچ را ذوق کند او را ذوق کرد چون باز بر آمد گفت هذا عهد الیک و الیک
گفت علی بن ابی طالب من العلم ففتح لی من کل باب الفیاب مر اهراب
از علم یا مویخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من گشت و در اینجا در مشافحت
گفت که آخرین بت او اینست ذقنی به فالعلم ذقانیه صرت فقیها
و غیر بار اینجا هر برای آنکه نوشت و بخواند و شمار کند چنانکه خدای تعالی گفت
و ما کنت تنلوا امر قبلا من کتاب ولا الحظفة بيمينک و غیر صلی الله علیه و آله
و سلم گفت انا لله لا اکتب الا لحاسب و صفت او در توره است چنانکه
در قرآن گفت کوب الاحبار گفت در توره است آنچه معنی آن اینست
یا ایها النبئی انما ارسلناک شاهدا و بشرا و نذیرا و حوز لایمینین انت
عبدی و رسولی سمیتک للتوکل سیتغافل و لا غلیظ و لا ضحوت فی الالهی
ای غیر تر ابرستادم و لم لو ایه بر خلقان بشارة و سنده و تر سانه و حوزی
و معقل است از یعنی است خود او توبنده معنی و رسول معنی ترا متوکل نام نهادم

برخوی و درشت خوی و عطردل نباشد و مانک نازنده و غله کننده
نباشد در بازار با اهل بی راهی را بسدی خراکند و لیکن عفو کنند و در گذارد و
اورا بجوار رحمت خود بخار تم تا دین گز با و راست نکر و انهم و نکشیم
با و دلهای بسته چشمهای آبی و گوشهای کرمولده و بکله باشد و اجرت
او بر تیرب و ملک انعام بود و است او حمدان باشد بر حال شکر
خدای گنند و دست فبای خود را وضو کنند و جابه اساق بر گیرند
و ساق برینه کنند تا همه پاکیزگی را رعایت کرده باشند و مراقبت آفتاب
کنند برای نماز و هر کجا نماز ایشان از یاد نماز کنند ضعف ایشان در نماز
چنان باشد که صفایشان در قتل آنکه بر خوانند ان الله یحب الذین
بقائلون فی سبیلہ صفا کانم بنیان منصوص و صفت او در کتاب سنی
هرون که مجتهد و غیر نیست اینست که احمد از فرزندان اسمعیل باشد و او اضر
بغمبر است و او بجز نسبت دین بر هم دارد از ازار در میان بند و او اضر
خود بشوید و چشم او شرخی باشد در میان دو کتف او مهر نبوت ظاهر بود
در ازار از نباشد و کوتاه کوتاه نباشد کلیم در پوشد و با نذ که قناعت
کند و خزار نشیند در بازار رود خداوند حسب و قتل و غارت باشد تیغ
بر دوشش نهید و بچکنان ندارد که با و ملاقات کند و با او نمازی باشد
که اگر با قوم نوح بودی بطوفان هلاک نشندی و اگر با قوم عاد بودی جاد
هلاک نشندی و اگر با قوم ثمود بودی بصیحه هلاک نشندی مولدش بکله باشد
و نشانش هم انجا باشد ابتدای نبوتش انجا بود سرای محرابش تیرب باشد

بیان

میان حیره و نخله و سبوی باشد چیزی نویسد محاد باشد بر حال شکر
خدای کند بر شده و در خاکش نشام باشد صاحب او از فرشتگان حریل
باشد از قوم خود برج بسیار بریند و اولاد هر بسیار کنند آنکه او از برین
دست دهند تا ایشان از چنان درود که گشت در روز او را مقام
میرب باشد بهری او را بود و بهری بر او بود لیکن عاقبت او را بود
جمع با او باشند که هر که شتابند تر باشند از آنکه اب از سر کوبان
کوه دلهای ایشان و فقرهای ایشان بود و قربانهاشان خوبها باشد
شیران روز باشند و زاهدان شب از ترس او بکله راه دشمن نه نیست
شود و غرضش کارزار کند تا مجروح کندش شرط و حرسه ندارد و امر معرقت
و نهی از شکر کند و هم در توره گفت که پیغمبر بر اید ارم در ایشان مانند تو
که موسائی و کلام خود در زمان او نهم هر چه او را وصیت کنم بگوید است
و برکت کردم و او را بر امتی بزرگ باز پس داشتتم و در انجیل نام
پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم فار قلیط است و در انجیل است که شاره
میدهم شما بفار قلیط چند جا یکجا کشتاید و چون بیرون آید اهل عالم را
سقیمه کند و بحد حق قیام نماید و کارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد و مع
کند ما و برین کواهی و هر قولی **قال یا ایها الناس انی قد هتول الله الیکم**
جمیعاً الذی له ملک السموات و الارض یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله
النبی الکی الذی یومر بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تتقون
و من قوم موسی ائمه یدون بالحق و یدعون حرم سجانه و تعال
خطاب کرد رسول خویش را و گفت بگو ای محمد که من رسول خدا هستم و

ویم شما همه از خدای که ملک آسمان و زمین است و پادشاهی و راست است
خدای که هیچ خدا جز از وی نیست زنده کرد و اندر ویرانند قادر است بر حیوان و
آن پس ایمان آورید بخدای و پیغمبرش آن پیغمبری که او بخدای ایمان دارد و
بکلمات خدای و معجزاتی او مجاهد گفت که مراد بکلمات عجمی هم است و
متابع کن یعنی نبی امی را تا باشد که شما هم مدعی شوید و راه راست باید
انگاز گفت که از قوم موسی همانی اند که سخن راه نمایند و سخن عدل و انصاف
کنند اما محمد باقر علیه السلام گفت که این قوم بر زمین هیچ تغییر و تبدیلی ندارند و
پیغمبر ما در ایشان سیدیه یا نه درین خلاف کردند بعضی گفتند رسالت
خبری روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت شب
معراج که مراد با همان بودند که در پیش ایشان بود ایشان با من سخن گفتند و من
با ایشان سخن گفتم خبری که گفتند اینست که با سخن میگوید گفتند اینست
پیغمبر آخر الزمان نبی امی ایمان آورید بوی ایشان ایمان آورند و گفته موسی
ما را وصیت کرده است که هر که از شما احمد را در یاد بر منش سلام برساند
رسول گفت سلام بر موسی باد که گفت ایشان زاده سوره از قرآن بیاختتم
و از شرح چون نماز و کوفه آمده بود ایشان زانما فرمودم و زکوة و از شنبه منع
کردم و بر آورند کردم این صریح گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست
بمعصیت دراز کردند و پیغمبر از آن میگشتند و در زمین فساد کردند و سبطی از جمله
ایشان گفتند بار خدا یا مانده از شما نیتیم و بفعل ایشان اقصی ندایم ارمغان ایشان
ما را جدا کردان خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا بر وندگیس او تمام
میرفتند تا بودی چنین افتادند آنجا مقام کردند که مسلمانانند و روی بقبله

مش

ما آورند

ما آورند **قول تعالی** و قطعناهم انتمی خسرنا اسباطا امما و احینا الی
موسی اذ استقیه قومه ان ضرب عصا ک الحجر فانجست منه اثنتی
عشره عینا فذکر کل اناس مشرکین و ظلمنا علیهم العمام و انزلنا
علیهم المن و المستوی کما لو امن طیبات ما رزقنا کما و ما ظلمونا
ولا کرمنا انما انفسهم یظلمون ما بنی اسرائیل را بر دوازده سبط کردیم و سبط
درستی اسحق بنزله قبله باشد در بنی اسمعیل و برای آن دوازده نهاد که ایشان
از دوازده فرزند یعقوب بودند و وجه گردن ایشان را که در تیره ایشان مختلف
بودند تا فصل از فضول جدا شود و ما وحی کردیم موسی چون از و آید استند
و گفتیم او را که خصای خود بر سنگین و آن سنگ بود مخصوص چهار سوسی از هر بنی
سبطی بیرون آمد برای هر سبطی حشر تا ایشان را با یکدیگر خلافتی نباشد و حیوان
آمد که بر روی زمین میرفت و قطره ازین باکت خنک می شد پس موسی عصا بر سنگ زد
دوازده چشم آب روان شد که هر سبطی و قومی مشرب و مسور و خود بشنید حتی دوستی
که حشری او که ام است و برابر ایشان سایبان کردیم یعنی در تیره تا گرامی آفتاب
ایشان از بخارند و من و سلوی ترانگیسین و سمانه بر ایشان فرود ستادیم
و ایشان گفتیم بخورید از زمین و زبهای پاک و حلال که ما شمارا کرامت کردیم
با اینهمه که با ایشان کردیم کافر و ظالم بودند و بفرظلم بر ما کردند لیکن بر خود ظلم کردند
که خود را از ثواب ابر و نعمت و ایام محروم کردند **قول تعالی** و اذ قیل لهم
اسکونوا هذه القرية و کلوا منها حیث شئتم و قولوا لحظة و اذ خلوا
الباب سجده انفضوا کم خطیایکم سترید المحسنین قدال الذین ظلموا انفسهم
قولوا خیر الذین یبغونهم فارسلنا علیهم رجلا من السماء بما كانوا یظلمون و یاید

کن ای محمد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشینند و ساکن شوید در این
 کوه بیت المقدس است و گفته اند که از زمین شام بود و بخورید ازین در پیشتر
 از هر کجا که میخواهید استغفار میکنید و آمرزش میخواهید و میگویند اللهم
 حاضرنا خطانا و از در این که در شویید سجده بشکر کنید تا آن که شما را
 و احسان کنید و نیکی که ما بفرماییم نیکی کار از او نعمت و فضل و برساند
 ظالم بودند ایشان بدلیل آنکه ایشان را فرموده بودیم ظلم کردند و گفته اند که خط
 ایشان بر سبیل استهزا حفظ گفتند و ایشان را توبه او استغفار فرمودند ایشان
 قوی دیگر گفته که دلیل اصرار کرد تا لاجرم فرمودند و فرستادیم بار ایشان از آسمان
 از آسمان هر آن ظلم که کردند فأستغفروا عن الذنوب التي كانت
حاضرة الجحود بعدون في التبت اذ انتم حيتا ثم نوح سنبتهم ثم عا
ويعم لا يستون لا تا تمهله لك نبلوع ما كانوا يفسقون واذا قالتم
منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم اوعذبهم عذابا شديدا قالوا
معدن الى ربكم وعلهم يتقون حق تعالی گفت ای محمد بر سر ایشان
 یعنی از جهود آن مدینه بر سبیل تفریح و توجیح نه بر سبیل استفاده از احوال
 که بر کن رود یا بود یعنی از احوال مردان آن دید که چون در روز شنبه بقوی
 کردند و از فرمان خدای در گذشتند و صید می کردند در آن روز و ایشان را
 از آن نهی کرده بودند این عیاشی که گفتند این شهری بود میان بصره و مدینه
 و بر کنار دریا بود و آنرا یکی خوانند این زیه گفت میان مدین و عینا بود
 زهری گفت نام او طبریه بود ایشان از فرمان خدای گذشتند چون می
 آمدند ما ایشان را از روز شنبه بر سر آب حاضر آمدندی و ما می رفتند

و چون روز شنبه بودی صید کردند و ندی تعظیم شنبه کردند و تعظیم ایشان
 و تعظیم ایشان شنبه را آن بود که ایشان را فرموده بود که در آن صید
 ماهی کنید و تعبادت و طاعت مشغول باشید پس ایشان چون
 شنبه بودی صید کردند و همان ایشان نیامدندی و ما ایشان را
 باین ابتلا امتحان کردیم و همچنان می آزماییم و ابتلا میکنیم با آن فسق
 و منافقانی که میکنند عکرمه گفت روزی بنزد یک عبد الله عباس
 شد مصحف در کنار داشت و میگردست گفت ای پسر عمر رسول
 خدای چرا میگردی گفت ازین آیات که میخواهم در سوره الاعراف
 گفته ان آیات که است گفت واستلهم عن القرية التي الى الاخر الاية
 آنکه گفت ای که شناسی گفته ام ای گفت بدانکه در آن شهر جمعی جهود
 بودند در عهد داود و داود در ایشان صید می کرد و حرام کرده بود روز
 شنبه و سبب آن بود که جهود آنرا تعظیم ادینه فرمودند و عباد و پرور
 چنانکه مسلمانان را فرمودند ایشان خلاف کردند و بر روز شنبه بدل
 کردند خدای تعالی گفت خلاف کردند در فرمان من این روز شنبه را
 بر ایشان حرام کردم و ایشان را فرمودم تعظیم این روز و معصیت
 نکنند و هر بنوعی مشغول نباشند او را عذاب کنم و ایشان را در روز
 شنبه صید می کردند چون شنبه بودی چند آن ماهی بر روی
 آب پدید آمدی که از احد نبودی همه بزرگ و نیکی فریب با شکلهای
 چون شکلهای شتران آستین بر یکدیگر می افکندندی و از سبب
 روی آب پوشیدندی ایشان آن صید کردند و روز شنبه

که یکی را تعرض رسانند و چون شب بیدار شتی کمهای وی نمودی تا دیگر
روز شنبه روز کاری برین برآمد شیطان ایشانرا اوسوسه کرد
که ای بچارگان بی تدبیر شمارا روز شنبه نهی کرده اند بر این بی
خوضه ما و جوهرها بکنید و آب بر بار بار بکنید آینه تا ماهیان را
حوضها و جوهرها بشوند روز شنبه انکه روز شنبه کبریا ایشان کفشد
این چاره لطیفست همچنان کردند و بر نوجوهای گرفتند این زلفست
مردی از ایشان بیاید روز شنبه و یکمهای گرفت و در میان در دنبال
او بست بر کنار در بامی کوفت و در میان آن میخ بست و مای
در آب ناکر روز شنبه این مای را گرفت و با خانه برد و بر این کرد
همسایه وی موی مای در ساری رفت آن مای برید و تنگ شد
گفت ای مرد چرا کردی از خدای هر سیدی که تجمل عقاب کند و او را
و عطا کفشت نشند و یکدور و بر مشط عذاب میبود چون عذاب نماند
بگفت مای با که رشتند و خوشترن با که رواند و ازین مای بسیار جمع کرد
در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند که با ناسیانی بسر کرده شدند و روی کاره
بودند و نهی کردند و روی ظالم بودند تعدی کردند و روی آن بودند که با ناسیانی
کفشتند لعظون چرا و عطا میگوید تومی را که خدای تعالی ترا هلاک خواهد
کرد یا عذابی سخت بایشان خواهد رسانید ایشان جواب دادند
یعنی این ناسیانی که از بهر ایشان و عطا میگوید تا نزدیک خدای تعالی ترا
عذوباشم و ما باشد که ایشان عذر کنند ازین محصیت و مای کبریا تا
عذاب خدای نازل نشود انکه اینها که ایشانرا نهی کردند گفتند که ما با شما

درین شهر نباشیم این شهر با شما قسمت کنیم شهر را قسمت کردند و دیواری
بگردند و در میانند در بر آوردند چون منی بزرگ آمد و ایشان برین اصرار کردند
خدای تعالی عذاب فرستاد همه خشک و بوزینه شدند روزی این مصیبتان
برخواستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی نشنیدند و چکس بیرون نیامد و خود
گفتند این مردمان همه دوش مست بوده اند امر و هیچ پیدار نشدند چون
روز نیک برآمد نزد بانها بیایورند و در دیوارها نهادند و فرود کردند
مردم آن نیمه شهر همه خشک و بوزینه شده بودند فتاوه گفت جوانان
بوزینه شده بودند و پیران خشک این مردمان در آن شهر شدند آنرا
که خوشان ایشان بودند می شناسند و اینان می شناسند ایشانرا
و خوشترن را در اینان می مالیدند و میگریستند اینان میگریستند ما کفتم شما
که شنید که عذاب خدای تعالی بر شما رسد و ایشان به اشارت میگردانند
سر روز همچنان بودند انکه همه بروند **فوق تعاقب** فلما استوا ما ذکرنا
به النبیاء الذین یتظنون عن السوء واتخذنا الذین ظلموا عذاب بنییس
ما کانوا یفسقون فلما استوا عزمنا انهم اخذنا قلنا لهم کونوا قردة
خاصین و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الیم القیمه من یومئذ
سوء العذاب از ربک لیسر به العقاب و انه لخبیر رحیم مفسران
خلاف کردند و انکه آن قوم که لعظون گفتند نجاة یافتند یا هلاک شدند
اگر وی برانند که هلاک شدند برای انکه این بر سبیل تکلم گفتند و ناسیانی
نهی کردند از منکر گرویی دیگر گفتند که ایشان نجاة یافتند و این سخن از سر
اعتقاد گفتند از انکه دانستند که ایشان بر کفر اصرار کردند و این قول

فوق تعاقب
فلما استوا ما ذکرنا
به النبیاء الذین یتظنون
عن السوء واتخذنا
الذین ظلموا عذاب
بنییس ما کانوا
یفسقون فلما
استوا عزمنا
انهم اخذنا
قلنا لهم کونوا
قردة خاصین
و اذ تاذن ربک
لیبعثن علیهم
الیم القیمه من
یومئذ سوء
العذاب از ربک
لیسر به العقاب
و انه لخبیر
رحیم مفسران

این نیز

موافق ظاهر ائمت و بیشتر را نیند میان بن باب گفت بخط امام
یعنی نامیان و انانکه گفته اند نظون قوما میگوید که چون این قوم ظلمان
فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند از عذاب ما و از نهی کردن
صداها و روز شنبه ما بجات دادیم کسانی را که ایشان نهی کردند از بدی
یعنی از نافرمانی حق از صیغه ای و بگرفتیم آنرا که ظلم و تعدی کردند بعد از آن
و سبب آنچه ایشان کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنکه که ایشان
در گذشته اند از آنچه ایشان را فرموده بودند و عاصی شدند ایشان را
بگرفتیم و گفتیم که با شما بود زینکان خوار و ذلیل و برانده و از رحمت
حق و رشده مقابل گفت ایشان مغت و زبانه پس آنکه کردند
و یادکن ای محمد انکرا اعلام کرد و بیاکانانید و با عزم کرد و سوگند خوردند
که بفرستد برایشان و سلطه کردند کسی را که ایشان را امیر بخانند
عذاب سخت میکنند ایشان را تا روز قیامت بماند و گفته اند که ایشان را
رنجور و مغذبت است بقتل و جلا و جزیه ملوکان میدادند تا وقت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که جزیه برایشان نهاد و هم چنین با ایشان بماند تا روز
قیامت آنکه گفت که خدای توای محمد زود عقاب است کسانی را که سختی
عقاب شدند و او عفو و رحمت و آمرزنده و مهربانست بر مؤمنان
که سختی مغذبت باشند تا برایشان بفضیل کند قوله تعالى وَقَطَعْنَا
فِي الْأَرْضِ أَمْمَاتِهِمُ الصَّالِحِينَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَلَوْلَا نَحْمُ بِاللِّسَانِ
وَالسِّيَّاتِ لَعَلَّمُوا لِرَجْعُونَ خَلْفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَدُّوا إِلَيْكَ
يَأْخُذُونَ عَصَاهُ الْأَخْيَارِ وَيَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا وَإِنْ يَأْتِزِمُ عَصَاكَ

مشکله

مشله تأخذون العصى أخذ عليهم مشا الكتاب ان لا تقولوا على
الا لحق وخذوا ما فيه والذرا الاخرة خير للذين يتقون اقلنا تقولون
والذين يتسكعون بالكتاب واما الصلوة انا لا نضيع اجر
المصلين ما را کنده کرد و نیندیم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان
بعضی صالحان و نیک مردان صالحان جهودان امانان بودند یعنی امان
بودند که تعب و تحمیل علیهم سلم ایمان آوردند و گفته اند که راه جوی و
دانا اند و بعضی از ایشان فروترند و کم از این یعنی فاسق اند و بلو نام و بیایم
ما ایشان را اجسناست یعنی تدرستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و نیکبخت
یعنی قحط و بیماری و تنگ دستی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از فضل خدای
آنکه بیان کرد که عرض از این سخن و ابتلا آنست که باشد که ایشان جمع
کنند و با حق آیند و با سر امثال فرمان شوند پس آنکه از پس ایشان جمعی
که فرزندان و عوض ایشان بودند و فرزندان از چون صاحب بودند خلف
گویند چون صاحب نبود خلف گویند مجاهد گفت مراد از سایانند که از
پس جهودان بمانند و گفته اند که جماعتی جهودان بدبیر تند که از پس آن
گروه او این بودند گفته اند این جماعت که از پس ایشان بمانند کتاب یعنی
توریه را بپراشت بر گرفتند ایشان فرامیگیرند مال دنیا را بر شوه بر احکام علم
بخلاف استی میکنند از معاصی تنهای مغذبت و آمرزش میکنند و میگویند
ما را ایامرز یعنی خدای تعالی ما این ساقه کند و ما را ایامرز و انک بیان کرد
که ایشان برین که میکنند مصرند و پشیمان نیستند اگر غرضی دیگر هم از این جنس معاصی
و دنیا هم با ایشان و هم بستانند و مبالغت نکنند و چند آنکه میبستانند سیر

نیشوند اله و خدا علیهم ای فراموشند و برایشان میثاق و عهد که در توره است
فرود نیاید که بر خدای عز و جلال حق نگویند یعنی اینان که در احکام ریشه می ستانند و
و تحریف توره میکنند از ایشان عهدی و پیمانی ستانده اند که بر خدای تعالی
دروغ نگویند و آنچه بفرستاده باشد با و در کتاب با و حواله کنند و حال آنکه
است که ایشان میخواهند و میدانند آنچه در کتاب یعنی در توره و از یاد ایشان
زفته است ای عجب باین همه محبت که برایشان کرده اند این همه میکنند گوی که خیر
و صلاح خود می شناسند در دنیا و آخرت آنچه نیکوتر است و بهتر
کسانی را که از خدای تعالی بترسند و از معاصی اجتناب کنند ایشان را آخرت
بهتر است از دنیا و آنها که در دنیا آنچه اند در غمی بمانند عقل ندارند فهم
نمیکند و اندیشه کار نمیفرمایند تا بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان از بهتر است
از این حطام دنیا و غرضی که از آفتابانی و بقیانی نیست و آنکسانی که چنانکه در
زده اند و توره را که کتاب است ایشان درستی نکرده اند نمازهای میدارند
و اصلاح میورزند نماز و اصلاح و زنده گان ضایع نمردانیم توره را که قیاسی است
بر نماز و غیر آن نماز برای آن تخصیص کرده که شرف و منزلت بیشتر است چنانکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که موضع الصلوة من الدین لموضع الزمان عن اجد
قوله واذ منقنا الجبل فوقهم كأنه ظلة وظنوا انه واقع بهم
حدوا ما اتيناكم به بقوة واذكروا ما فيه لعلكم تتقون و
اخذ ربك من بين ايديهم من ظهورهم ذرهم ذر بينهم وانشهدهم على انفسهم
الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انما كنا
عمر هذا غافلين و اتقولوا انما اشركنا ابائنا من قبل وكننا ذرية

من بعد

من بعد من افهلكننا بما فعل المبطلون و كذلك نقتل الايات
وعللهم يرجعون یا دکن ای محمد چون رکنیم ما کوه را بر داشتیم
از بالای سر ایشان چندانکه پنداشتی که سایه بانی است از بالای سر ایشان
بداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توره قبول نمیکردند و کاه
غی بسند حق تعالی را بفرستاد ما کوهی از جای بلند و بالای سر ایشان
بداشت مقدار لشکر کاه ایشان یکفر سنگ در یکفر سنگ چون ایشان
آن بدیدند و سجده افتادند بکنیم روی بر زمین نهادند و نیند و دیگر در کوه
می نکریدند از ترس آنرا که کوه برایشان افتد و از آنجا است که حیوان
سجده را بر روی زمین میکنند و گویند که این سجده مبارک است که این عذاب
از ما برداشت و در اخبار اهل البیت است که آنها منافقان بودند
که سجده بر کینه روی کردند و آنان که مؤمنان بودند در سجده پشانی بر زمین
نهادند و ایشان در حال کجانی میزدند که این کوه برایشان خواهد افتاد
و ایشان را قتیتم که فراموشی را در آنچه شمار دادیم یعنی توره بقوه و جهد و نشاط
و کشادگی چون موسی جان الواح را اظهار کرد و هیچ سنگی و کلوخی و ذرتی
نماند الا که در امتزاز آمد لاجرم هیچ جهودی نباشد که توره خوانند یا بر او
خوانند الا که امتزاز کند و نشاط افتد و سر بجنبانند و ایشان را فرمود که
و اذکروا ما کنتم و بیاد آرید آنچه در توره قیست تا همانا که متقی
شوید و پروریزگار و از معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد که لطف باشد
شمار او را دای و اجابت و اجتناب مقبحات قوزن اذ اذ در تک
یا دکن ای محمد چون فراموش کرد خدای تو از فرزندان آدم از پشتمانی ایشان

فرزندان ایشان خسران سلف گفته و صحاب حدیث که خدای تعالی
بپشت آدم ممالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بر صورت ذره
بطرف ایشان که وادیت در بر پلک عرفت و گفته اند که بهمان ازین
هند سدی گفت در آسمان بود جانب راست او ممالید فرزندان او را
بیرون آورد از آنجا چون بر او رسید و ایشان از گفت بر حمت من شیت
شوی و لا ابالی و جانب چپش ممالید و فرزندان او را از آنجا بیرون آورد
سپاه و گفت بر وزخ شوی و لا ابالی ایشان خطاب کرد که جز ازین
خدای نیست شما با من نیک میارید و پیمان و کتابها شما خواهم فرستاد
تا عهد من بایا و شما دهند چو امید کردن ایشان گفتند خدای مالی و ما را
جز از تو خدای نیست که روی بطرف اقرار دادند و گوی بر وجه بفاق
و از ایشان این عهد بستند آنکه آجال و ارزاق و مصائب ایشان به پشت
آدم در ایشان نگاه کرد ایشان از آنکه گفتند بعضی خوب و بعضی شست
بعضی در از و بعضی کویا بعضی توانگر و بعضی درویش گفتند بار خدا یا ایشان را
چرا مختلف کردی گفتند خاتم تا شکر من گذارند سدی گفت در میان ایشان
پنجبران بودند چون چراغ در افشان و در این میان نوری بود پسند گفت
بار خدا یا این نسبت گفت این غیر نسبت از فرزندان تو نام او داد و گفت
عمر او چند است گفت شصت سال گفت بار خدا یا پغرای گفت علم فرست
با جال بندگان گفت بار خدا یا از عمر من چهل سال در عمر او پغرای و عمر آدم هزار
سال بود چون نهصد و شصت سید ملک الموت بیاید گفت چکار است گفت
تا جانت بر دارم گفت من چهل سال مانده است گفت نه بر او داد و گفت

مراد امام

نه او امام و انکار کرد و حجو کرد و تا فرزندانش جا حد شدند و فراموش
کرد و عهد خدای تا فرزندانش فراموش گار شدند و خطا کرد و تا فرزندانش
خطا کردند و تا نهم بر بانی و با طلیست که مخالفان و اهل اخبار را آوردند
مخالف عقل و قرآن گویند که ملک الموت بازگشت و گفت بار خدا یا
آدم چهل سال در بر دعوی میکند گفت در بر انبوی که بر او داد و گفت
بگفتم انکار میکند گفت برو جان من بر دار که با با محمد راست نیاید فرست
و جان آدم بر بر داشت چون عهد فرزندانش بسته بود و ایشان را
گفت تا پشت آدم شود که من بر نیکم تا از شما کی مانده باشد تا در وجود
نیاید و عمر و روزی خود استانده این خبر خبر است که مخالفان آوردند
مخالف عقلست از آنجا که این فرزندان بر صورت ذره بودند و با
ایشان خطاب کرد که راست بر بکم که عقل بودند یا نبودند اگر نبودند
از حکیم درست نبود و نیکو نیاید خطاب با ایشان و اگر که عقل بود
باید که آن حال بایا و ایشان بودی و فراموشی من دزدی طول مدت
اگر نیان آرد و از تفصیل آرد نه از جمله و اگر تخیل مرک را درین تاثیر بودی
تخیل نوم و سکر و زوال عقل را هم تاثیر بودی و باستی که اصحاب
گفت که بصدال غفرت بودند چون برخواستند هر چه دانستندی باید
که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای تعالی گفت غرض من از اینست
تا فرادای قیامت نمونید انا لکنا عر هذا خلقا این اما خلاف از قرآن است
که خدای تعالی گفت و اذا اخذ ربک من سبی الاحم و گفت من آدم و گفت
من ظهور هم و گفت من ظهور و گفت من ظهور و گفت من ظهور

گفتان بيقولوا ايم القيمة انالنا عهذنا ظالمين و اين براي آن گفنت
تا روز قیامت یا غضبت کنند و ما حجت بر ایشان تمام شود اگر فراموش
کنند و غافل شوند حجت ساقط شود دیگر گفتان او بيقولوا اننا اشرك
الباقي ما قبل تا گویند که پدران ما مشرک بودند بشرک پدران عذر نیاورند
و این در حق کسی صورت بندد که پدران ایشان مشرک بودند باشند
و آنکه از پشت آدم باشند چگونگی گویند که اشرك الباقی ما قبل و لانا ذریریه
مر بعد هم و چون این باطل شد معنی درست و اول صحیح آنست که این خطاب
با جمعی باشد از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بسیار فرید و محال عقل
داد و الالات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بر زبان عجمیان نقل کرد
که است بر این ایشان از بر نظر در ادله و تحصیل علم و معرفت خدای تعالی گفتند
عی و ایشان را بر یکدیگر گواه گرفت تا فردای قیامت نمونید ازین غافل بودیم
با عقل کنند بشرک پدران و گویند که ما را پدران مشرک بودند ما اطفال بودیم
ما ایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل آیه آنست که چون خدای تعالی
ایشان را از بیع فطرت و محال عقل و تزکیب آفرید که دلیل میکند بر آنکه
ایشان را خلقی است قادر و عالم و وحی و موجود و سمیع و بصیر و حکیم و مدبر
و کاره و مریده حاصل صفات محال بر او درین خلق بمنزله کسی بود که گواه
بر ایشان گیرد و ما آنکاره نمواند کردن درین باب بمنزله معرفی باشند
و اگر چه اینها شهادی و اعترافی حقیقی نباشد و مثله شاهدین علی انفسهم
بالکفر و معلوم است که چنانکه مفسر بر خود گواهی ندهد و مراد آنست
که ایشان فعلی گشتند که دلیل کفر ایشان بود و معنی آیه آنست که یاد کن ای

چون فرا گرفت خدای تعالی از فرزندان آدم از پشتها فرزندان ایشان
و این کنایه از خلق و ایجاد ایشان و نقل از اصلا اب و ارجام است
ایشان و آنکه گواه بر گرفت ایشان از پشتها یعنی بر یکدیگر از اجاب
که هم نفس واحد ما بر یکدیگر گواهی دهند و آنکه تقریر کرد و عقل او کامل
عقلان که نه من جدای شما ام ایشان جواب دادند که بی تو خدای مانی ما
گواه شدیم و گواهی اویم و اعتراف او را دیدیم آنکه بیان کرد که من این
چرا کردم از بهر آن تا شما گویند که ما ازین غافل بودیم و ما را آنکه پندی یا از بهر
ان تا گویند که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان ایشان بودیم از پس
ایشان با ایشان اقتدا کردیم پس تو ما را با آنچه بظلمان کردند ملامت نمایی
کرد آنکه خود تعالی بیان کرد که ما تفصیل آیات و دلالات و حجج و برین
همچنین کنیم که گوئیم تا بدان استدلال کنند و از کراهی براه راست
آیند **قوله** وانزل علیهم نبأ الذی انقذوا ایاتنا فانکح منها فانتعه
الشيطان فكان من العالمین و لو شیئا الرضعا بهما و لکنه خلده
لی الاصل و تابع هویه منشاءه کمثل الکلب ان تحل علیه یلهت
و یترک ما یلهت کمثل القوم الذین کذبوا یا ایاتنا فانقص
القصاص لعلهم ینفق کرون ساء مثلا القوم الذین کذبوا یا ایاتنا
وانفسهم کاذبا یظلمون و من یصدق الله فهو المهتد و من ینصل
فاولئک هم الخاسرون و حق سبحانه و تعالی خطاب کرد در رسول خود
محمد را اصلی است علیه و اله و سلم میگوید که ای محمد بر خوان بر ایشان خبر آنست
که ما او را آیات خود دادیم و از میان ان پرور آمد چنانکه ما را از پوست

پرون آید بآنکه کافر شد بان ایات و آزار از پس خود افکند شیطان
از پس او رفت و او را با خود خواند و او از جده و یان و کرمان و
کافران گشت یعنی بر جهودان خوان خبر او که او عالمی بود از بنی اسرائیل
که او را علم بعضی از علوم و کتب خدای دادند بدان کار نزد امام
محمد باقر علیه السلام گفت بگو بود آنکه خدای تعالی مشی زد بر هر کسی اما آنکه بوی
نفس برده ای اختیار کند از اول قبله و این علم با عور بود بر و این از شهرت
بود که آنرا تلقا خوانند و با وسایل آن شهر بود و قصد او بر و است محمد
اصحیح و عمده است عبا است که چون موسی و قده کارزار جباران
کرد و زمین کفان فرود آمد از زمین شام قوم بجمع بیغم آمدند و او مردی
مستجاب الدعوة بود و او را گفته که موسی مردی بسیار است و لشکر
بسیار دارد و بکارزار می آید و مردان ما را بکشد و زمان ما را
ببردگی برد و شهر ما بدست فرود کند و ما را قوه آن نباشد که با او
حرب کنیم بیرون ای و دعا کن تا خدای تعالی تو را دفع کند بیغمت
و عیلم او پیغمبر خداست و فرمان خدای می آید چگونه من بروی دعا کنم و اگر
این بگویم دین و دنیا از من بشود ایشان کجاست کرده گفت تا با خدای مشورت
کنم بطریق که او را بود مشوره کرد و هیچ جواب نداد ایشان گفته اگر
خدای تعالی کاره بودی منع کردی ترا چون نکرد دلیل میکند که کار نیست
دعای ترا بجمع بدین فریفته شد بر خوی شست و بر کوهی آمد که از آنجا بر
موسی علم مطلع توانستی شد چون باره رفت جز فرماند فرود آمد و خوار
بسیار بز و باز بر شست پاره دیگر بر رفت فرود خفت همین تا سه بار

مقتدی سیم خرابوی سخن در آمد که و یکت با بلیغ کی میروی و مرا چو امیرنی
معی نمی که فرشتگان بر روی من میزند تو خود را را کرده تا بر پیغمبر خدای
دعا کنی این شنید و هم معتقد شد خدای تعالی چون باین معنی بروی صحبت
انگیزت و تخلیه کرد او را شنید و بر آن کوه رفت و قوم با وی بودند
چون که موسی را دید دست برداشت و دعا کرد بر خواست تا قوم
خود را دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند خدای تعالی زبان او بگردانید
تا موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین او را گفتند ای بلیغ این صحبت گفت
قصه من خلاف این بود و لیکن با هم جنب رفت این که ریت خدای خدای را
غلبه توان کرد خدای تعالی فرمان داد تا زبانش از دهان پرون آمد و بر سینه
افتاد گفت ندانم گفته که دین و دنیا از من بشود اکنون وقت و هیچ چاره
نماند الا آنکه زمان را بیا را بید و متاعها ما ایشان در بید تا بشکر که موسی
روند و خوشتر را بر ایشان عرض کند و اگر کسی را دوست کند او را
منع کند که اگر بگردان ایشان بازنی زمانه ایشان از نظر و نصرت نباشد
ایشان همچنین کردند و زمان را راسته با متاعها بشکر که موسی فرستند
زنی در غایت جمال پردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمری بن
سلوم و او پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را برید با خود شمعوت
کرد زن ویرا اجابت کرد او دست آن زن گرفت و پیش موسی آورد
و گفت نام که خواهی گفت که این زن با جمال را با امر است گفت ای و الله
که امر است دست از او بردار گفت و الله که ندارم و فرمان تو بر دست
او گرفت و بچیز خود را آمد و با او خلوت کرد و مردان دیگر با زبان همین

مخالفت کردند خدای تعالی عون بدیشان مستأد بسیاری هلاک شدند
مردی بود در لشکر موسی نام او فحاص از بنی بارون با قوت و شوکت
و او بسیار لشکر موسی بود در بنوقت غایب بود چون باز آمد و آن
حالت بدید گفت ایان چه کردند خدای تعالی که ماوی گفتند حربه برداشتند و بخیمه
زمزمی در آمد او را با این نعت یافت حربه فرو کرد و هر دو را با هم بست
و بجز بر گرفت و هوا برداشت و در لشکر که موسی میگردد آید و میگفت
لله هه هه اجراء من بصیك خدای تعالی عون از ایشان برداشت و
آزانکه که طاعون در ایشان افتاد تا آنکه که فحاص را بکشد که زبان فاسق
مقتاد هزار مرد و طاعون هلاک شده بودند و این در کسایت از روز بود
و از آنجاست که بنی اسرائیل عادت دارند که هر چه را که گشته فرزندان
فحاص را نصیب کنند خدای تعالی این فحاص را از آن حدیث بار رسول صلی
علیه و آله وسلم باز گفت و دیگر مفسران گفته که آیه در حق مردی آمد نام او
یسوع و مردی بود که او را سه دعا مستجاب بود زنی داشت و از آن
زن فرزندان داشت زن او را گفت ازین دعا تا یکی در کار کن گفت
روا باشد چه میخواهی گفت و عاکن تا خدای تعالی را بگو ترین نان کند در بنی اسرائیل
او دعا کرد خدای تعالی او را جمالی داد که بیکوترین اهل زمانه شد مردم باو افتند
شدند او جمال خود را بدید شوهر را گفت ترا خواهم و از او عزت نمودند
خشم آمد دعا کرد تا او سگی گزنده و آواز گزنده شد و دو حاد را کرد
فرزندان بدر اقامت کردند که ما را برین صبر باشد که ما را مسک صبیح
بود و عاکن تا بهمان حالت اول رود دعا کرد و با حال اول شد و هر سه دعا

در کار داد

در کار او کرد پس خدای تعالی را او کرد گفت اگر این شخص را که شنیدی
تا اگر خواستی او را با این آیات رفع کردانیدی یعنی بران آیات تا مل
و تدبیر کردی و بان ایمان آوردی و عمل کردی بروایت اول از ما باین دعا
صلح دینی و دنیوی و رفعت خود خواستی و رضا و مغفرت و بقیه شست
از ما طلبیدی و لیکن نکرد بزین یعنی بدینا میل کرد و مراد هوای خود طلبید
درین دنیا فانی بروی هوای نفس خود کرد و دنیا بر آخرت برگزید
بمان گفت این موازن و پست بروایت آخرین یعنی متابعت زن
خود کرد تا هر سه دعا در سر زن شد پس آنکه مثل زد و بر او هر کسی که بر طریق
این باشد شصت و نهمین چیزی که آن سگت گفت مثل در استان و صفت می
چون صفت سگت اگر بار بروی بنی بان از دهن بیرون افکند و اگر بار بر کجا
نهی هم زبان از دهن بیرون افکند این که فزیز حال او همین است و عطرش کوی سود
مدرار و اگر کوی همین بود و عطرش گفتن و ناکفین بچکان بود این عباس گفت
اگر کای حکمت بروی حل برگیرد و اگر را شش کنی مهندی شود چون سگ
مطر و دبا شد حسن بصری گفت مثل مناقصت اگر دعوی کنی و اگر نه حق
رجوع بکنند چنانکه گفت احد عونوم و انتم صامتون چون این مثل زد اشارت
کرد باین مثل که زد و گفت که این مثل و داستان قومیت که ایشان با
تا کلاب کردند و آنرا دروغ داشتند از جهودان پس ای محقر گفته شد
با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند و در باین یعنی خبر اسلاف ما اهل کتاب
بگوی تا بشوند بر آنند که ایها سوا فتن کتابهای ایشانست و تو خواننده
نیستی ایشان این آیه پیش گفته اند که این بومی خدای و پیغام جبرئیل میگوید

حجت بر ایشان لازم کرد و آنکه گفت میثقی است و بد است مانند قوی
 که ایشان آیات مرا نپذیرند و بد روغ داشتند و بر نفس خود ظلم
 کردند و نقصان خط خود کردند بر هر که اخدای تقاد ایت کرد و ثواب
 نفیگشت او مهتدی شود براه اسلام و ایمان و این نشان است
 که گویند هر که او در بهشت شود مومن باشد و هر که را از راه ثواب
 و بهشت بگرداند آنانند که زبانکارانند بگر که خطای خود بگری خود تباه
 گردانند ابوالقاسم میگوید گفت هر که اخدای تقاد ایت کرد با لطف و مکلین
 و او قبول ایت کند و اجابت دعوی کند مهتدی باشد و هر که اخدای تقا
 با وی گذارد پس آنکه لطف و مکلین کرده بود و از ضلال نجات میبخشد و او را
 و زیانکار باشد و چون ضلال عنده رخا و تکلیف خدای باشد ازین سبب
 با خدای تقا اسناد کرد چنانکه زیادتی کفر و ایمان با بصورت اضافه کرد
 فراد و هم جسم چون نزول سوره بود ما هر که اخدای تقا بید
 حکم کند مهتدی بود و هر که اضمحالت حکم کند خاسر بود ما محکوم شد از حضرت
 نباشد حاکم بان حکم کند حکم حاکم منع حال محکوم بود **صلوات** و تقدیر انا
لله و الحمد لله و لا اله الا الله **قلوبهم لا یفتقرون** و **لهم اذن لا**
ینصرون بها و **لهم اذن لا ینصرون** بها و **اولئک کالانعام بل هم**
اضل اولئک هم الغافلون و **ولله الاسماء** فادعوه بها و **ذوالذین**
یلحدون فی اسمائهم یحجزون ما کانوا یعملون و **من خلقنا انما یمدون**
بالحق و یمعدون حق سبحانه و تعالی میگوید که از بریان و آدمیان بیازد
 که ایشان بر کفر اصرار کنند و کوشش با دعوت رسولان نکنند و حجت عقل را

کار بنده

کار بنده و در سابق علم گشت که هرگز ایشان ایمان نیارند و جز اختیار کفر
 نکنند و چون چنین مرجع ایشان و وزخ باشد بگویی ایشان از خود و اصل
 خلقت برای و وزخ آفریده ایم و بد رستی که بیا فریدیم با بسیار از اجتناب
 و انسیان که عاقبت و مصیبت ایشان و در خست بود اختیار ایشان و در آن
 ایشان در آیات تدبیر و تفکر کنند تا بفحال اهل و وزخ کنند بنابر آنانند
 که ویران زهر و وزخ آفریده اند که ایشان از صفت کرد و بعد فهم و قوت
 فکر و ترک انتفاع محل علم و حواس و گفت ایشان از ادله است که این چیزی
 نمیدانند و ایشان از جهتهاست که بان نمی بینند و گویند ما است که بان شنوند
 یعنی ختم بر آن دیدیم تا به بینند و دل بر آن تابانند و گوش بر آن تابش نهند
 و دیدنی بر بینند و دانستی بدانند که در آنچه بشنوند و بر بینند نظر و فکر
 کنند علم حاصل شود و حق را باطل جدا کنند بر این آلات دارند استعمال
 میکنند ایشان بمنزله ت چهار پایانند بلکه ایشان از چهار پایان ضال تر و کمراه
 ترند از آنکه چون چهار پای را برای بر او بروند و چون باز داری بایستد و چون
 راه داری بروی و او اینان هیچ راه نمی یابند از امور درین باب که ایشان را
 عقلی نیست راه نمایند بر شا و باز دارند از عناد و چون عقل استعمال
 میکنند و بیایست مستفیع میشوند ایشان از راهای که تابشند و کمراه رودی
 آید و جوی دیگر است و آن آنست که **ولقد خلقنا انما یمدون** بود که بایا فریدیم
 در شانمان باز آفریدیم از بسیاری حوری انش تا بدوزخ برود و استحقاق
 گناهی که کرده باشند و کفری که آورده باشند چنانکه معنی و نادیدی آنها
 التار است که آواز دهند و ندانند آواز دادند و ندانند و ندانند بر توجیب

لام بر اصل خود باشد اما گفت ایشان غافلند از کار آخره و پشت
و دوزخ و ثواب و عقاب و شامل در آیات و حج و خدای است نامها
نیکو چون ذکر کافران کرد و مذمت ایشان و طاعت مومنان را ترغیب
کرد بدعا کردن و خدای را خواندن و گفت خدای نامهاست نیکوتر نامها
خدای تعالی نیکو باشد خدای تعالی بود و نام است با هزار و یک نام
و معانی آن بعضی ارجح با صفات ذات اوست چون قادر و عالم و مجید
و قدوس و سلام و عقی و واحد و گفت خدای نامهاست نیکو خوانند
بودست بر آید از اینها که در نامهای خدای میگردند از حق نامهای او و او را
باوصافی و صفی میکنند که با لایق نیست و نامهای او بر زبان می نهند
بعد از آنکه در اینجا تغییر کنند و در برابر آتیه رالات میگویند و در برابر عزیز
بتی را عزیزی میخوانند و در برابر منان بتی را مناة میگویند و جمله بتان را
خدای میگویند بعضی گفته اند که اسما در نام آن بود که او را بنامی خوانی
که او خود را با نام خوانند باشد و در کتاب و سنت نیامده باشد
و این را دلیل است بر آنکه خدای را جز بنامی نتوان خواند که بر آن صحیح وارد
بود و قطع بر آن قرآن با خبری معلوم آنکه ایشان را وعید کرد و گفت
که سب چون ایشان را اجرا و یاد داشت دهند بر آنچه کرده شدند مقال
گفت سبب نزول آیه آن بود که جمعی مشرکان عرب شنیدند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دعوت میکرد و خلق را با خدا میخواندند نام الله که
خدای را رحیم میخوانند گفتند نه محمد دعوی میکند که من یک خدای را می پرستم
و یک خدای را میخوانم که الله است اکنون رحمن کیست و رحیم کیست خدای تعالی

بمذمت

آیه فرستاد و الله الامعاء الحسنی ابوهریره روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و آله گفت خدای بود و نام است هر که از این شمارد
و او را با آن بخواند بهشت شود و آنکه خدای تعالی تعاقبت قومی دیگر کرد
گفت از جمله کسانی که ما ایشان را آفریدیم هر که روی و طایفه اند که ایشان
بحق درایت کنند و را بنمایند و بحق عدل کنند در احکام راستی نگاه
دارند و در خیر است که بجز صلی الله علیه و آله این آیه بخواند گفت این آیه
مراست که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از شر شما قومی
بوده اند همچون آنکه این آیه بر خوانند که من قوم موسی امته میدونم بلحق
و به بعد لون **ربیع** آنرا گفت از رسول خدای شنیدم که از امتان من قومی
که بر حق نبات کنند و ایستاده باشند تا آنکه عیسی فرود آید و در خبری دیگر
گفت که همیشه امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای تعالی
بایشان رسد و ایشان را از میان نذر و خذلان خادلی و خلاف مخالفی
و در تفسیر اهل البیت است که این آیه مخصوص است با ائمه صلوات
بایشان لایقت برای آنکه خدای تعالی مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند
و بعد حکم کنند و اینان نباشند الا کسانی که مامون بجانب باشند و طوط
علی ختمه باقی و صادق علیه السلام گفته که مرا در این آیه مایم و علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه گفت بحق آن خدایی که جان من در دست اوست
که این است مضاد و سه فرقه و در اندیشه و در اندیشه و در اندیشه که خدای تعالی
گفته است و صفت ایشان کرده و من خلق نماید و من بلحق و به بعد لون
قولی تعالی و الذین لا یؤمنون لا یعلمون و اولی

لهم ان تصيدون اولم تنفكروا ما باصباحهم من جنه
ان هو الا نذير مبين اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض
وما خلق الله من شئ الا يحسب ان يكون قريبا لجلهم فباخديت
بعده يوفون من يضل الله فالهاذله فبدرهم في طغيانهم يعمهون
 واکسانی که بروغ میدارند آیات ما را وانکار میکنند بدان ایمان نمی
 آرند ما ایشان را در نور دیده و اندک اندک و درجه درجه نزدیک کردیم
 بهلاکت و عذاب نگاه از اینجا که ایشان ندانند و خبر آمدن عذاب ندارند
 و ایشان را مهلت میدیم و عذاب ایشان را تاخیر میکنیم و ایشان نمیدانند
 که کیستین است و در قرآن ایشان محنت عظیم است فعل خود با ایشان از این
 عذاب و مهلت کید خوانند از اینجا که ظاهرا حساست و حقیقت خذلان
 ضحاک گفت معنی آنست که هر وقت که ایشان محصیت کنند خدای تعالی
 ایشان را نعمتی نودهد و ایشان را افزا کرد و تحویل عذاب کند آن الله تعالی
 و لایمیل خدای تعالی است دهد و فرود گذارد و عظیم است تعجب نفرماید که تعجب
 آنست که ترسد که وقت فوت شود و هیچ چیز از قطنه قدرت او فایت
 نشود و عذاب او محنت است که طایفه عذاب او نذر اند که گفت اولم
 ینفکروا ای این کافران و مشرکان اندیشیه میکنند تا بدانند که صاحب شایسته
 محمد را هیچ جنونی و دیوانگی نیست تا او را دیوانه بخوانند و اینچنان بود که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در وقت موسم بر کوه صفا شد و قبایل و بطون از مجاد
 قریش و غیر قریش را با خدای تعالی دعوه کردی و میگفتی بای فلان و یاسنی فلان
 از خدای تبرسید و از کفر و معاصی دور شوید و بیگانی خدای ایمان آرید

دست

و بت را بجهه کشید و ایشان را تحذیر و تخویف میکرد و گروهی از ایشان
 کفشتند آن صاحب که بخون بصیغ صاحب الهامین این صاحب شهادت
 همانا بانگ میدارد چون دیوانگان خدای تعالی این آیه فرستاد که
 چه اندیشه میکنند تا بدانند که با وی هیچ دیوانگی نیست و دیوانه ایشانند که او را
 دیوانه میخوانند از آنکه شخصی را با کمال عقل و وفور علم و فضل و سکنه و وقار
 و اجتماع خصال رضیه دیوانه خوانند جز دیوانگی ایشان نباشد و وجه کمال
 میان دو صفت منافق هم از دیوانگان آید و بر آنکه دیوانه خوانند
 و گاهی که با هم و گاهی که با هم و گاهی که با هم از کسی آید که بغایت عقل و ذکا
 باشد و هیچ عاقل را و اندازد که این دو لفظ در حق کسی یکبار یکویند و این
 ایشان از سر تحریر و کشته کی چون اخبار غیب شنیدند کفشتند که است و چون
 معجزات و خوارق عادات دیدند کفشتند سام است و چون نظم قرآن
 یافتند که عرب و غیر از آن نظم عاجز بودند کفشتند شاعر است و چون خدای را
 بچون و چگونه و بی مثل و پمانند و بی جای و بی مکان و بی ضد و نه خوانند کفشتند
 دیوانه است از آنکه آنچه او میگوید میتواند بودن خدای تعالی گفت او دیوانه
 نیست او هم گفته بود است و ترسانند نظایر خلاق را از عذاب
 و عقوبت آنرا گفت اولم ينظروا ای نظر میکنند در ملکوت آسمان زمین
 در آسمان نگاه میکنند که آنرا بطن خلق و نقل امرش چگونه معلق در هوا باشد
 است بی عمادی و ستونی از زیر آن و بی تعلق از زیر آن و زمین گردانید
 او را استارگان بگفتند در در و او زنده بر چ میگردد آنجایی راست
 و سیری متفاوت و در زمین گسترده با انواع و اصناف در ابع از جهات

و حیوانات و در آنچه خدای سایه زهر چه نام شستی بر واقع شود
یعنی هر چه این نام بر دست آفریده است اما بواسطه و اما بواسطه و نیز
در آن اندیشه نمیکند و شاید بود و تواند که مرکب ایشان نزدیک آمد
باشد تا این اندیشه داعی باشد ایشان را بلکه درین احیای کند مال و روح
خود را نگرند و از دنیا و حرص دنیا دور شوند و بان نزدیک شوند که این
مدت ابدی و فخری جاودانی باشد و چون باین حدیث که قرآنت این
نمی آرنده با غایت فصاحت و بلاغت که آرزوست و جمله عاصیان را
عاجر گردانید از آوردن نظیر آن کدام حدیث ایمان خواهند آوردن
انکه گفت من بظلال الله هر که از خدای تعالی ضلال کند یعنی هر که از خدای تعالی
تکلیف امتحان کند تا او عند ان ضال شود و او را نادی نباشد که او را
دلیل آورد و او را نیکر و مانند آن اول که خدای نصیب کرده است باین
او باستعارت آن با پیشتر از آن چون تکلیف امتحان کند و ایشان اختیار
ایمان نکنند و اختیار کفر و طغیان کنند بگذرند ایشان را و طغیان ضلالت
و جهالت ایشان هر گشته و مخیر و او بود که معنی آن بود که هر که از خدای تعالی
از راه بهشت گمراه گرداند و راه نماید بد و زنج بر سبیل استحقاق عقاب
بر کفرش او را بدون خدای را بهمانی نباشد و در ناکند او را تا ظلمت
تاریکی قیامت و عصمت موقوف میگردد تا آنکه که فرشته که عذاب
باور سیده او را بد و زنج بر بند تعا یسا لوانک عبر الساعه آیات
مزیها قل انما علمها عند ربی لا یجلها الوقت الا هو نقلت فی السموات
والارض لانه ینزلها فی ساعه ینزلها فی ساعه ینزلها فی ساعه

علما

علما عند الله والین القرآن لا یعلمون قل الا املاک لیس فیها
ولا خیر الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاسکتت من الخبر
وما مسنی السوطان انا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون منکران و جاحل
حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از قیامت که وقت
کی است و کی خواهد بود و قیامت را ساعت خوانند از آنجا که ناکاه با
یا از بهر آنکه باطلی و درازی که آرزوست بنزدیک ساعتی باشد از عمر آنها
خلق و ساعت عبارتست از نفع صور اول و دوم که خلایق همه میرند
و بان همه زنده شوند و ایشان را جواب ده و بگوی که علم ان پیش خدای
منست و بدیدنیار و در وظایف هرگز ندانند هر وقت الا و قادر بر کلست
و خدای تعالی قیامت را از بهر آن پوشید داشت تا ایشان نموز بشند
و رو دادند که هر وقت و هر شب و هر روز خواهد بود این نباشند
و پشت باز نگذارند و بر سر توبه و طاعت باشند چقدر وقت مرکب اصل
خود معین دانستند با اول مغز بود ندی بقیع و با ضرر مجا بود ندی توبه
و طاعت و این هر دو منافی تکلیف است انکه گفت کران است بر اهل
آسمان از فرشته کن و بر اهل زمین از آدمیان و جنیان یعنی وقوع او
و علم او باشد اید و احوالی که آرزوست انکه علم او بیان کرد و گفت
قیامت بشما نیاید الا ناکاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن او
میداری که تو عالمی و دانا بحقیقت باحوال و آمدن انکه از تو سوال میکنند
و تو آنرا نشانی نمی بینی از آنکه دوست میداری سوال ایشان را
و میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کاره سوال ایشان را از آن سبب

که این علم غیب است و جز خدای نماند و لیکن پشترین مردمان نمیدانند
که اوست مخصوص باین ابن عباس گفت که این سوال چه بود آن کردند
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم او گفت قیامت نگاهد بر خیزد و مردم
هر کس شغلی مشغول باشد ندکی حراثت را اصلاح میکند و یکی چهار پای آب
میدهد و یکی در بازار قیمت میکند و یکی میراث گرفتن را ترتیب میدهد
و جای میبازد زیرا که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
که جبرئیل همه را گفت قیامت بر خیزد و ما رخصت پدیدان شود و قول بسیار
و عمل اندک مردم وصیت نکنند و آنکه کند خجلش کند و جوایحی باشد
که در اینجا ذکر خدای تعالی کند گویند این عیست آنکه حق سبحانه و تعالی
فرمود چنانچه را که ای محمد کجوی که مالک شیم برای نفس خویش نفعی و مضرتی و زیاده
و سودی و من نتوانم که نفعی بخورد رسالت و شری از خود دفع کنم و باز اوم
این خدای تعلق دارد و من بر او در دست منیت الا آنچه خدای تعالی
خواهد که من مالک آن باشم تملیک او و ملکین او اگر مرا ممکن گرداند از خدای
نفعی بخورد و دفع شری از خود توانم و اگر نتوانم و اگر من عیب استی
بسیار شدی مرا خیر و خیر خود را بسیار کردم و هیچ مکر و و بدی بخورد
و لیکن من نمیدانم و مرا باین علم راه نیست ابن عباس گفت اهل کعبه
مر رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ترا خدای تو خبرند هر که رخ کی کران و یکی
ارزان خواهد بودن تا در وقت ارزانی برای وقت کرانی بخوری و بران
سود کنی خدای تعالی این آیه فرستاد و لعنت کجوی که این من بدانم و نتوانم
الا که خدای تعالی مرا اعلام دهد و ملکین کند این من نتوانم کرد و من استمالات

و بشارة

و بشارة دهند و آنرا که ایمان آرند و مرا تصدیق کنند و قول من آور
دارند و آید را دلیل است بر آنکه قدرت قبل الفعل باشد برای آنکه
گفت اگر دانستی خیر بسیار کردی تا قادر باشی بر آنچه گفته شد چه قدرت
مع الفعل بودی و اگر غیب نیز دانستی استگنا خیر تو استی کردن **قوله**
هو الذي خلقكم من نفس واحدة و جعل منها ازوجها لیسكن
الیها فلما خلقنا نساءهم حملت حملات ففترت بهن فلما انفقت عن الله
رهنما لئن ائتينا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما ایتهمما
صالحا جعلنا له شرکاء فیما ایتهمنا فتعالی الله عما یشرکون ایشرون
ملا یخلق شیئا و هم یخلقون فلا یستطعون لهم نصرا و لا انفسهم
ینصرون و ان ندعهم الی الهدی لا یلتویو کما سوا علیکم
ادعوتهم اما انتم صامتون اوست آن خدایی که با فرید شما را
از یک نفس واحد و از یک نفس یعنی آدم و هم از پیلوی آدم حجت او را که حواست
با فرید چنانکه در اخبار است که حوا را از پیلوی حوا آدم آفرید تا آدم را
سکونی و آرامشی باشد که از او و از حوا او بود که جنس را با حوا خود مثل شتر
بود و از با حوا در ملامت و زحمت باشد چون آدم با حوا خلوة کرد و حوا بار
دار گشت از آدم باری سبک ای آنکه هنوز آب بود در رحم او پس
بگذشت باین بار سبک و بر کار می برو بگذشت و کرانها گشت پس
آنکه آدم و حوا خدای خود را بخوانند و از وی فرزندان صالحان خواستند
با سلامت از زمینها و گفته اند مراد بصالح فرزندان زمین است یعنی اگر ما را
پسری برهی از جمله شا کران باشیم چنانکه آدم و حوا این دعا کردند و این

و این حاجت خواستند بچگونگی فرزندان ایشان این دعا کردند و این حاجت
خواستند پس از دعا و استعاذم و جواب شد و فرزندان او از زمان
و شوهران پس از آنکه که ایشان اصالح کرد یعنی فرزند آدم و حواری از زمان
یعنی هر یکی از ایشان مرخصی را شریکان به دیگر کردند در آنچه خدای ایشان را داد
با نیکو فرستند و فرزندان که همه را بصر بودند و بنده و آفریده خدای بودند
عبداللہ و عبد العزی و عبد المسنة نام کردند و خدای تعالی خود را نیز تنزیه
کرد از آنچه و برایش شریکی باشد و گفت خدای تعالی و بزرگوار است از آنچه
بوی شرک آورند و دلیل بر آنکه مراد از ان ضمیر شریکی کفار و اولاد آدم است
نه آدم و حوا امنیت که گفت عماشه کون گفت عماشه کون محمد بن بحر
اصفہانی گفت که کنایت در جمله ای متعلق است بفرزندان آدم و حواد
از ان هیچ با دم و حوا استعلق نیست الا قوله وهو الذی خلقکم من نوره فاحده
با اول خطاب کرد و با جمله مکلفان از نوسن و کافر و بر و فاجر آنکه تخصیص کل فرزند
و خبر داد ایشان را بیک کردند و گفتند و وجهی دیگر است که مراد و معنی
جلال است که کردند ایشان مراد فرزندان ایشان شریکان و چون خدای تعالی
ایشان را فرزندان براد که خواستند چون از خدای ایشان فرزندان دیگر طلب
کردند تا شریک آن فرزندان باشند و شریک هر مخلوق را نداشتند خلق
شریک نبود از بهر این گفت که خدای تعالی منزله است از آنچه کافران
با شریک میگیرند چون در آیه لفظ شرک بود خود را از ان تنزیه کرد و وجهی
دیگر آنست که خطاب قریش است و ایشان القصی اند معنی این بود که شمارا
که قریشید از کیفیت فرزند از قصی و زین و راهم از نفس او آفرید یعنی و قریشی ایشان

از قریش

از خدای تعالی فرزند صالح خواستند چون خدای تعالی او ایشان را آنچه
طلب کردند ایشان را مرخصی را در آنچه ایشان را او شریکی به دیگر کرد
از آنجا که ایشان را چهار فرزند بود یکی عبد مناف نام کردند و یکی را
عبد العزی و یکی را عبد قحطی و یکی را عبد الدار و این وجه در آیه نیکوست
اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کرده اند نیکوست و آن آنست که گفته
چون جواب گرفت امیرین را و او آمد بر صورت شخصی و او را گفت که تو دانی
که این چه درش است که است صحبت گفت که گفت این باشد که حیوانی باشد
از جنس آنکه در زمین است از سنگ و خاک و غیر آن که زمین از جنس ایشان
مملوست و از جنس شما کنی نیست حوا گفت من چگونه گفت من مدعی ام که مرا
نزد خدای تعالی منزلی است و دعای مستجاب دائم اگر من دعا کنم فرزندان
شما از جنس شما آید گفت پس دعا گفت کنتم تا آنکه شد طاعتی که چون بر زمین
آید عبد الحارث نام کنی و امیرین نام حارث بود شرط کرد که چنین کند چون
بزد عبد الحارث نام نهادند فلک قوله تعالی جلاله شرکاء فیما اتهمنا
و این جمله فقره عظیم است که حوا و آدم نهادند چه آدم بچهره و جلیقه بود و حوا
و محصوم از معنی و جمله بچهره ان از کن صغیره و کبره محصوم باشند که اگر نباشند
طبع را از قبول قول ایشان نفرت باشد و چون و او نبود که ایشان کنایه صغیره
و کبره کنند چگونگی ایشان شرک گفتند و او از زمان او و انداز و الا کسی
که بچهره نباشد و بچهره را نشناسد و خوانده اند که جلاله شرکاء و شرکاء بضم
بود یعنی او را خداوند نصیب کرد و اندیشه اند در آنچه ایشان از خدای تعالی
داد از مال اما تنزیه خدای تعالی از شرک برای آنست که ذکر شرک زشت است

انکه گفته است که ای شریک میگردانید با خدا ای آنرا که چیزی تواند آفرین
و نیافریند و ایشانرا آفریده اند یعنی جماداتی را می پرستند که ایشان
قادرند بر اصول نعمت تا بان محقق عبادت شوند و عبادت خدای تعالی
که قادر الذانتست بر بر مقدورات قادر است را ذکر کرده اند و عبادت
اسنامی میکنند که مخلوقند و نتوانند که عابدان خود را یاری کنند و نه نیز
توانند که خود را یاری کنند و انکه چنین باشد در غایت عجز و غلت باشد
و الهیت را و عبادت را نشاید و اگر ایشانرا بخوانند شمار راه نمایند
ایشان مطلوب شما ندیند و بفرمان شما رسند از آنجا که جماد عقل حیوة
و مع و صبر ندارند و معنی دیگر آنست که اگر شما این بیت پرستان را با هدایت
دعوه کنید و باراه راست خوانند شمار امتیاجت بختند از آنجا که بعظیم
و قلیل نظرند تا دانی و غفلت برایشان مستولی شده است چنان شده اند
که برایشان کیست دعوه کردن ایشان و ناکردن و خاموش بودن ایشان
اگر ایشانرا بخوانند با هدایت و اگر خوانند و از ایشان خواستش باشد ایشان
یکسنت از آنجا که در ایشان خلاصیت و رفقا صرا کرده اند و بر خود
و انکا مقیم شده اند **قوله تعالی** ان الذین قد دعون من دون الله عبادا
انشاءکم فادعونهم فلیصیبواکم ان لکن صابرا قاین **الهم**
ارجل یسئرون بها ام لهم اید یجشون بها ام لهم اعین یسجرون
بها ام لهم اذان یبعون بها قل ادعوا انما کان کفرکم لکدون
فلا تنظرون **حق تعالی خطاب میکند بابت پرستان و میگوید انکسانی که شما**
ایشانرا می پرستید و میخواهید بدون خدای تعالی ایشان مبدع کنید مانند مثال

و مانند

و مانند سایر عاجز و اسیرند و محتاج چنانکه شما عاجز و اسیر و محتاجید و اگر باور
نمایند که ایشان عاجزند و محتاجند ایشانرا بخوانند تا شمار اجابت
کنند اگر راست میگویند و چون اجابت دعا خواهند از ایشان و اجابت
نکنند بدانند که از آنست که ایشان بشنوند و نه بینند و ندانند و قادر
و عالمند و دعا و کفایت میکنند انکه ایشانرا بروحی تنبیه کرده و گفت
ای ایشانرا با هدایت که بان بروند و با ایشان دستهاست که بان
بگیرند و با ایشانرا چشمهاست که بان ببینند با ایشانرا گوشهاست
که بان بشنوند و این جمله استغفهاست بر سبیل انکار و تقریر یعنی نه با حق ندیده
دارند و نه دست گیرنده و نه چشم بینا و نه گوش شنوا و جسم را قدرت
باین آلات بود و چون ایشانرا این آلات نیست یا چگونه قادر شدند
و الهیت را چگونه شنایند و سرای پرستش چگونه باشند و وجهی دیگر معنی
آیه آنست که انکسانی که شما ایشانرا می پرستید جز از خدای ایشان مبدع کنید
مانند شما و این بر سبیل استهزا گفت ایشانرا یعنی نهایت کار ایشان آنست
که ما فرض کنیم که ایشان مبدع و عاقل باشند ایشان مبدع کانی مانند شما باشند
و هیچ فرقی نیست و نبود میان ایشان و شما چنانکه محتاجید ایشانرا محتاجند
چنانکه شما عاجزید ایشان هم عاجزند انکه این صفت نیز از ایشان نفی کرد
و گفت ایشانرا با هدایت که بان بروند و با دوستی است که بدان بگیرند و
یا چشمی و گوش میست که بدان ببینند و بشنوند یعنی نیست انکه رسول را
صلی الله علیه و آله و سلم خطاب کرده و گفت بگو این کافر از انکه شما ایشانرا
خود را یعنی این تبار انکه می پرستید ایشانرا بخوانید و مبدعی شوید و با من کنید

کنند و حضرت من در ای زندگی که مرا هیچ مهلت نماند و بگریه و زاری
دارد و یانه و این سخن بگوید الا کسی که واقف باشد بصحبت و نگاه داشت
خدای ویرا چون شرکان تخفیف کردند و پیمان خود بر سر ساندند خدای تعالی را
فرمود که ایشان را باین سخن جواب **به قول تعالی** ان ولینا الله الذی
نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و الذین یتدعون من دونه
لا یتطیعون نصرکم ولا انفسهم یتصرون و ان تدعوهن الی
الهدی لا یجمعوا و یریدم ینظرون الذک و ینظرون خذ العظوة
و امر بالعرف و احضرن عن الجاهلین میگوید ای محمد بگو ایشان را که ولی من
و یار من و یاور من آن خدایست که کتاب قرآن فرستاد و مرا نگاهدار
و حضرت دهد و بجز دستوری کار صالحان کند و با کسی نگذارد و آنکه شما ایشان را
می پرستید بدون خدای از بتان شمار انصرت نموانند کرد و یاری نتوانند
داد و خود را هم ماری نتوانند کرد و از آنجا که جهاد در صلابت جیمی و قادری
ندارند و اگر ایشان را بخواهند با هر دو دین اسلام و راه راست بشنوند
از آنجا که آلت تشبیدن ندارند و گفته اند که سماع بعضی قبول است یعنی قبول کنند
و نپذیرند و نوای محمد بنی ایشان را که در تو میگردند و نمی بیند یعنی ایشان
با نگرندگان میمانند از آنجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی در ایشان
مینگرد و می بیند که نمی گردند و عقیب حدقه میکنند تا جز را بینند و گفته اند
که مراد مشرکانند یعنی بتونی نگردد آثار و افعال نومی بینند اما بان منتفع میشوند
پس گوی چنان است که نمی بینند آنکه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
بمساجد و مسال و در معال و معاشر و بکارم اخلاق را کار بستن و ترک نشدند

دین

و تعبیر کردن گفت فراگیر بر ایشان آنچه بر ایشان آسانست بی مشق
و کلفتی عمت الله عباس و سدی گفته مراد اینست که آنچه بتو دهند
از زکوة اموال و صدقات برای درویشان و حقوق که واجب
باشد آنچه عقود سهیل باشد از ایشان بستان و مضایقه کن و گفتند
که این از پس زول آیه صدقات و واجب زکوة بود چون آیه زکوة
آم این آیه منسوخ شد و واجبش در قرآن زکوة بطوع و کره از بهر آن بود
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود بقرآن زکوة و بهر شهری و قبیله
فرستاد و بر عموم حمل کرد و بگریه و زاری فرمود که هر روز اینکوی فرمای
بطاعت از واجبات و عند و بات و بهر چه نیکو باشد عقلا و شرعا
روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون این آیه آمد
جهنمیل هم گفت درین آیه و امر بالعرف را معنی آنست که متصل بقطع
و تعطی من حرمک و تعصوا عن ظلمات امام جعفر صادق علیه السلام گفت خدای تعالی
بکارم اخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی جامع تر بکارم اخلاق در این آیه
نیست و رسول صلی الله علیه و آله گفته بکارم اخلاق و بهر است آنکه راست
گوید و مسلمانان را راست گوی داند و سایر را غلط دهد و مکافات نیکویی
کند و صلح رحم کند و اوای امانت کند و عسایه را حرمت دارد و رفیق را
بناز گیرد و مهمان را طعام دهد و سر همه بکارم اخلاق شرم و شستن است
آنکه فرمود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالفت کن و اگر سفیدی
بسفاهت و بجزوی ترا بر جانند در مکافات او بگوش بعضی معسران گفته
که مراد ابو جهل است و اصحاب او آنکه بایه قال منسوخ شد **قول تعالی**

وَأَنذِرْ عِبَادَكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ
اتَّقُوا إِذْ امْتَسَقُوا مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَآذَانُهُمْ مُبْصِرَةٌ ۝
وَإِخْوَانُهُمْ مَبْدُؤُهُمْ فِي الْحَيَاةِ لَمْ يَلْقَاصِرُونَ ۝ وَإِذْ التَّمَّتْ بَابُهُمْ بَابِيَّةٌ
قَالُوا وَاللَّيْلِ إِجْتِمَعْنَا قُلُوبُنَا إِنَّمَا الشَّيْخُ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا لَوْلَا إِجْتِمَاعُ قُلُوبِنَا لَمَّا كُنَّا
وَهْدَىٰ فِي سَبِيلِ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۝ و اگر تورا سداز شیطان نزعی و وسوسه
بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوت کند با فساد و نواهی
خطاب پیغمبر است و مراد امت است اوست از آنکه دلیل معلوم شده است
که شیطان پیغمبر را وسوسه نتواند کردن و کرد او نتواند کردیدن
تو از وسوسه وی بپناه با خدای ده و با درگاه او و گریز تا او ترا از شر
شیطان نگاه دارد و از گمراهی که خدای تعالی شنواست و سواست
شیطان را و اناست باحوال شما آنکه ذکر متقیان و پروریز کاران کرد و
گفت انکسافی که مستقی اند و خدا ترین پروریز کار باشند چون وسوسه
از شیطان بایشان سدا برنجی که جنس سودا و جنون باشد با نوا و نوز
خدا را و او امر و نواهی و را کار نمند و نام خدای تعالی بر ند مجا بگفت
که این مردی باشد که خواهد که محصیتی کند خدای را یاد کند و آن محصیت
را نکند و رشد و صلاح خود را امیند بعضی علیا گفته اند المتقی من استغنی
و نیکی و بصیرت مقصر و اما انکسافی که برادران شیطانند از کفار فنیاق
شیطان ایشانرا بضلالت و عنوانیت و گمراهی و محصیت میکشد
و در اینجا فرمود میگذارد و بخلاف متقیان که اگر ایشانرا وسوسه باشد
از تو قصد محصیتی کنند و گمراهی از ایشان در و خود آید ایشان توبه کنند

اینان

و از میان پر و ن آیند خوان شیطین و برادران دیوانه بخلاف این کنند
و توبه نکنند و محصیت باز نایستند و بران اصرار کنند آنکه با رسول صلی الله
علیه و آله و سلم خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو بسیارانی بایشان که از تو
اقراح کنند ترا گویند که چرا اختیار آن نکردی و این آیه نیاوردی و از
خدای خود در نخواستی تا آن آیه ترا ببردی تو ایشانرا جواب ده
بگوی که این در دست من نیست و بر او من نیست که خدای تعالی مصطفی
داند میکند و اگر نداند نمکند من خرم تا معتبت آن نبوانم کرد که من وحی میکنند
از قرآن که آن وحی است من از خدای من و مران باشد که از خوشترین چیزی کنم
یا چیزی گویم و این قرآن بصیرت ما و جهت ما و دلیل ما است که خدای تعالی که بان
حق از باطل بداند و نیک را از بد بشناسید و هدایتی و بیانی و رحمتی است
جمع نمودن ترا که ایشان بدان متفجع شوند و از آن فایده گیرند و کافرانرا
که ایشانرا ن اندیشه کنند تا عملشان حاصل آید **قوله تعالی** وَإِذْ أَوْحَىٰ
الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ و اذکر ربک
فیعینک فضرعا و خیفه و درون اللهم من القول بالعدو و الاصل
ولا تکن من الغافلین ۝ ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته
و لیخوننه و له یعبدون ۝ عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند که ابتدای
شرح در نماز را و بودی که بر یکدیگر سلام کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
زهری گفت در حق مردی از انصار آمد که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم
در نماز آیتی خواندی او با و از بلند با رسول میخواندی خدای تعالی این آیه فرستاد
و او را و دیگرانرا در نماز خاموشی فرمود و گفت گوش با قرآن است امام کنند

کلی گفت چون ذکر و روزه شنیدند جری جری کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
میشتر بنظر آن و اهل علم را نماند که استماع قرآن و انصاف در نماز و روزه
برای آنکه اوامر قرآن بر او خوب باشد و اتفاق است که اسماء قرآن
جز در نماز و انجست خدای تعالی میگوید که چون قرآن خوانند گوش با بر آن کنید
و اوامر و نواهی آنرا بشنود و چنان شنید که شکران کردند و گفتند
لاستموا لهذا القرآن و اللغوا فيه شما گوش با قرآن کنید معانی آن برانید
و بخواهید و احکام او متعظ و مستفیع گردید بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش
باشید درین میان سخن بگوئید تا باشد که بر شما رحمت کند و شمار ایام روزه
و کسانان مواخذة کند آنکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جمله
مکلفان در تحت این خطاب داخلند گفت یا دکن مرخدا یا در نفس خویش که چیزی
در خدای کن و دعا و تسبیح و تحمید و تملیل وی بگوی بیضی و زاری و خوف و ترس
از عقاب او با و آری که جهر و بلند باشد تا از ریا دور تر باشد و مقبول نزدیک بود
این عبادت کفایت مراد قرآن است در نماز که قراءت خوانند چنانکه میان او بود
و نفسش و این محمول باشد بر آنکه امام قراءت بلند خواند و آواز او با موسوم
رسد مجاهد و بعضی از اهل معانی گفتند که خدای تعالی مکلفان را فرمود که یا اورا
یا گوشند در دل و فراموش نکنند و نضر در دعا و استکانه و حضور و بدعا و است
که خواهند که آواز بلند بر نهند که با کسی میگویند که بروی پوشید نیست با حوال
ایشان و بقرآن متعظ شوند و بیانش معتبر گردانند و خدا را یاد کنند بطاعت
در اوامر و بیضی و تعلق بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن خوانند و نماز
کنند آواز بلند بر نهند تا آنکه وقتش معین گردد و گفت باید او آن شش با کفایت

و تخصیص

و تخصیص این دو وقت از بهر تفضیل آنست و گفته اند مراد این دو امر است
و اتصال روزه و شب یکدیگر آنکه این را مومل کرد و انید و گفت و لا تکن
من الغافلین و از جمله کسانی میباشد که ایشان غافل باشند از ذکر خدای
و مشغول باشند بغير آن یا از آنکه نزدیک خدای تواند یعنی آنکه در شکر
مقرن به تفضیل و رحمت خدای استجاب روزه و کشتی نمایند و از عبادت او
و پرستیدن او و همیشه او را تسبیح و تحمید و تمجید و تهنیت میکنند از آنچه لایق حضرت
وی نباشد و ویرا سجده میکنند چون این شکران با رفعت و منزلتی که ایشان زیارت
و قرب مقام ایشان رحمت او بنده و ارشاد و روزه بطاعت و عبادت
او مشغول میباشند حضور و شوق مینمایند فرزند آدم بطریق اولیه باشد
که شب و روز مبدی مشغول باشد و غفلت و تقصیر بخوراه نهد **سورة اللغفال**
در نیت عبد الله عباس گفت اولین سوره که در نیت آمد این سوره بود
هفتاد و پنج آیه است ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت هر که این سوره بخواند و سوره براه من شفیع او خواهد بود
روز قیامت و گواه او باشد که او بیزار است از نفاق و او را بعد و منافقی
و منافق که در دنیا بودند و با باشند در جهنم بنویسند و ده سینه محو کنند
وده در جبر رفع کنند و تا در دنیا باشد حلالان عرش را و صلوات فرستند
قولی تعالی **بسم الله الرحمن الرحيم** **تسئلونك عن الانفال**
قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینكم واطيعوا
الله ورسوله انزلتكم من قبل انما المؤمنون الذين اذا اذك الله
وجلت قلوبهم واذا اذلت علیهم اياته زادتهم ايمانا وعلی انهم يتقون

الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حقاً اللهم درجات عند ربکم و مغفلة و رزق کثیره عبد الله
عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
هر که بطلان جای شود ویران نقل یعنی از غنیمت چندین درهم و هر کسی که یکی
یکشنبه ویران چندین و هر کسی که اسیری یاورد ویران چندین قوم چون روی هم
آوردند جو انان شب تا فاشه و پیران و مردان معروف با رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بایستادند در زیر رایت چون خدای تعالی تعالفا و مسلمانان را
بر کافران میایدند و آنچه رسول صلی الله علیه و سلم گفته بود طلسم کرد
پیران و معارف که با رسول بودند گفتند ما نه برای آن شناختیم که ما را قوت
و سحر بود ولیکن برای آن شناختیم که خدمت رسول و محفظت رایت را
رعایت کردیم و این اولیتر شناختیم چه اگر رسول تنها بماند از مشرکان
این نبود که بزوی حمله آوردند و رنجی باورسایندند و رایت میگذرد
و مادرین قیام که ایستاده بودیم مردی مائمه از مردی شام بود ما را نمانیم که
غنیمت شما بید و ما با غنیمت ما نیم مردی از جمله انصار نام او ابو شیب
برخواست و گفت یا رسول الله تو گفتی هر که مردی را بکشند او را چندین غنیمت
باشد و هر که اسیری یاورد او را چندین باشد ما مفا و مرد را بکشتم و فاشه
اسیر کردیم سعد معا و گفت یا رسول الله آن مرد که ایشان طلب کردند
ما را بایست تا ما از ایشان بدول تر بودیم ولیکن ما نخواستیم که ترا تنها بگذریم
رسول صلی الله علیه و سلم در آن را توقف کرد مردم درین گفت و گوی
افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیارند و غنیمت آنرا آنچه

وعدده

وعدده داده بایمان دمی برای دیگران خبری نماند و تشکی شوند خدای تعالی
این آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و سلم غنیمت در میان ایشان
قسمت کرد و عباده بن الصامت گفت آیه در اهل بدر آمد سعد بود
و قاص گفت روز بدر من سعد بن امیر را بکشم و او را تیغی بود که از
ذوالکرم گفته شدی برداشتم و پیش رسول صلی الله علیه و سلم آوردم
و گفتم یا رسول الله این تیغ بمن ده که من خداوندش را بکشم و گفتم
این تیغ مرا نیست و ترا نیست مسلمانان راست برو و بر سر غلامی نه
من بر سر غنایم نهادم و برنجی عظیم بدل من رسید با خود گفتم که باشد
که این تیغ بدست کسی افتد که این تیغ ببرد و با شمشیر خدای تعالی
این آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و سلم قسمت غنایم کرد و
ان تیغ بر رسول افتاد و من خشید و گفته اند آیت در حق مهاجر و انصاری
آمد که در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کاران با رسول
افتند تا چنانکه صواب بنید قسمت کند حق تعالی میگوید که ای محمد از تو
برسند که غنایمی که روز بدر حاصل شده که راست بگوی و جواب ده
که ان انفال خدای راست و رسول خدای را عکره و ضحاک و مجاهد گفتند
که چون رسول صلی الله علیه و سلم قومی را بجایی فرستاد و چون غنیمتی
گرفتند می گفتند این کراست خدای تعالی گفت مگوی خدای را و رسول
خدای را عطا گفت ان خبری بود که بدست مسلمانان اصنادی سفیال
از بنده و برستار و اسب و گفته اند که مراد ازین خمس است چون
خمس غنایم بر گرفتند پرسیدند می که این کراست گفتی خدای را و رسول خدای را

از امام محمد فر و جعفر صادق صلوات الله عليهم و ابائهم الطاهرين المعصومين
روايت است که انفال هر زميني بود که ايشان از ابا ز سپارند و هر زميني
خراب که از آتاني و مستحق نباشد و سر کوهها و راهها و رودها و ميشها
و زمينهاي اموات که بران ررع نکرده باشند و آنرا رباب نمانند
و ميراث کسی که او را وارث نبوده باشد و کينرگی و اسبي که از ايمت
نباشد و جامه گرنامه که از انظر نباشد و غنيمت اين همه من از غنيمت
ار حمله انفال بود و چون قوم قتال کنند بر دستوری امام غنيمتی که از آن
جمله اين است که رسول صلی الله علیه و سلم را بود از پس او قائم مقام او را
ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر باشد و در مجال غنيمت
شيعة خود را داده اند که در آن تصرف کنند آنچه ايشان از آن چاره بود
از متاجر و مناج و مساکين و در قراءت اهل البيت و ابن مسعود چنين است
که يسئلونك عن الانفال انقل انقل از تو میخواهند بگو که شمار در آن چي نيست
آن خدا يراست و رسول خدا يرا پس از خدا ي تبرسيه طلب چيزي كنند
که شمار در آن چي نباشد پس اگر ايشان در آن چي بودی خدا ي تعالی ه
مكفتي فانقلوا الله خلاف کرده اند در آنکه اين آيه منسوخ است يا نه مجاهد
و سدي و عكرمه و جمعي از مفسران گفته منسوخست بقوله تعالى واعلموا انما
غنتم من شئ فان الله خمسه و ديكران گفته که منسوخ نيست و درست
اينست براي آنکه منسوخ محتاج بود دليل و چيزي نيست که دليل نسخ او كند
و توافقي نيست ميان اين آيه و آيه خمس و نسخ آنچه باشد که توافقي بود ميان نسخ
و منسوخ و جمع متواتر ميان ايشان آنکه خدا ي تعالی گفت فانقلوا الله از

موان

خدا ي تبرسيه و طاعت و او امر او را کار بنديد و از معصی اجتناب كنيد
و اصلاح ذات البين بجای آريد قتاده گفت مراد باصلاح ذات البين
آنست که در عهد رسول صلی الله علیه و سلم چون مسلمانان کافر را بگشتي
سلب صيد ايشان را بودی چون اين آمد رسول صلی الله علیه و سلم
بفرمود ما بعضی بعضی را ميگردانند بر وجه مصالحه و توسط مجاهد گفت
مراد اين آيه امر و نهی است از آن اختلاف که ايشان کردند و هر چه
گفت غنيمت خلاف كنند و حقيقت حال خود را اصلاح كنند و آنچه
سبب بين و منافست از ميان برداريد و خدا ي و رسول را طاعت
داريد و امر ايشان را کار بنديد و از نواهي ايشان منهي شويد اگر شما گروه ايد
و بخدا ي ايمان داريد آنکه ايمان داريد بخدا ي تعالی و بخواب و عقاب و ايمان
و بر احوال و باعت بود بر طاعت خدا ي و رسول آنکه وصف مومنان
مخلص کرد و در وجهي مبلغ و گفت انما المؤمنون و انما اثبات خير را بود
و نفي هر چه جز از وی باشد گفت مومنان آنان باشند که چون پیش
ايشان ذکر خدا ي کنند و نام خدا ي بر نند و اهاي ايشان ترسيد و چون ايات
خدا ي بر ايشان خوانند ايمان ايشان در زياده گرداند و در همه کارها
بخدا ي توکل کنند و او ميگرداند و نماز بجای دارند و بشر ايطان و گذارند
در اول وقت قيام نمايند و از آنچه ما ايشان را روزی داده ایم نفقه کنند
اين جماعت که بر صفت موصوفند مومن حقيقتند و متحقق اطلاق اسم ايمانند
ايشان را است بنزد يك روزه در کار و افزيد که ايشان در جاني رفيع و مقاماتي
شريف جزای اعمال نيکوي ايشان نعيم هشت و لذت ماکل و مشار و بهنات

عیش و خراست که آن هفتاد و درجه است هر درجه چند آنکه است هر دو
سال ناخن کند و ایش تراست آموزش و روزی با کرامت و بزرگواری
و مناصحی در ایم بر سبیل تعظیم و این آیه را دلیل است بر آنکه هر که نه چنین باشد
مؤمن نباشد از بهر آنکه خدای تعالی ذکر افضل مؤمنان کرده است و مؤمنان
در طاعت متفضلند اگر چه در ایمان شرط نیست اگر چه این ذکر کرده است
نه منی که در ذکر آیه گفت الذین آمنوا و تطهتوا قلوبهم و اگر چه در و از شریعت
ایمان بودی متفاضل بودی و یکدیگر اوست که فضل مؤمن است که چون
ذکر خدای تعالی کند و عقاب و تبرسد و بوعدهای وی دلش نرم شود و چون
ایات بر مؤمن خوانند او نامل کند در آن معارفش بفراید و آن زیاد است
فراد و طریقی ایمان باشد و ایمان عبارت باشد از مجموع علوم که تا جمیع شود
ایمانش گویند و نماز و روزه و زکوة و غیره از فضل ایمانست نه از شرط از آنکه هر که
شملت بر فضیله و سنت و در آیه مطلق است و گفته اند که اخلاص ایمانست
و ترک نفاق سنت ایمانرا اخلاص و نفعان کن خلاف اجماع است عبد الله بن عباس
گفت هر که منافق نباشد او مؤمن چنانچه مدعی سببصری را گفت مؤمنون
هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان بجدای و فرشتگان و کتابها و اول
و قیامت و بهشت و دوزخ و بعثت و شورش و ثواب و عقاب خجاستی
من این مؤمنم و اگر اینچ استی که انما المؤمنون الذین اذکروا لله
و حلت قلوبهم از اشتغال است نمیدانم که از ایشان ستم یا نه علقه گفت با
در سفری جبعثی را دیدم گفتیم شما چه میمانید گفت ما مؤمنانیم همانند ایشان
چه جواب دیدم عبد الله مسعود را دیدیم ویرا ازین خبر کردم گفت شما را می گویید

گفتن

گفتن که اگر راست میگوید قطع کنید که از اهل بهشتید که مؤمن حقیقی لایح
بهشتی بود و بهر که او گواهی دهد که مؤمنست حقا و قطع کند بر آنکه از اهل
بهشت است او نیز آیت مؤمن بود و غیره دیگر فوقه آیه لکما اخرجنا
ربنا من دیننا بالحق و ان فریقنا من المؤمنین لکارهون یجادوننا
فی الحق بعد ما تبین کما انما یناقون الی الموت و هم ینظرون و ان
بعدهم کما الله احدى الظانفتین انهما لکم و قودون ان غیر ذوات
الشوکه لکن لکم و یرید الله ان یحق الحق کلما ینه و یقطع حبل الی کما
لیحق الحق و یبطل الباطل و لکن کرمه و الحق مؤمن حق تعالی میفرماید لای
محمد ترا بر سبیل محال می رسند از انفال و تو از گفتار ما بیان کردی که حق
کیست و ایشان از کار کنند و با تو جدال کردند آنکه خدای تعالی گفت
که از خانه بیرون شو بطلب عمر حق چون بیرون شوی و ابو جهل از بهر حمایت
ایشان از که بیرون آمده بود و خدای تعالی وعده نصرت داد بر عمر که کار
قریش است یا بر نقیه که لشکر ابو جهل است و تو ایشان را دعوت با ابو جهل
و ابوسفیان کردی و ایشان از کاره بودند بختی بر کار مندان حلی را که بر
انفال و قسمت غنایم کرده اینجا کاره بودند تو برستی و با کرامت ایشان
تندرستی اینجا نیز بفرمان خدای بر و با کرامت ایشان منکر و قصه این آیه است
که عبد الله عباس و عبد الله زبیر و سدی روایت کرده اند که مردی نام او
کید بن خالد القرشی بر کله دینه غارت کرد و بر اند تا بمتری که از اصفرا خوانند
خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید بر اثر او برفت او را دریافت
باز آمد و انسال مقام کرد خبر آمد که ابوسفیان از شام می آید با کار وانی

فرین

از قریش و عاص و عمرو بن مشام و مخزوم بن نوفل زهری با چهل سوار از زکات
قریش و مال بسیار با خود داشتند از مال تجارت و مبلغی عطر داشتند چون
بنزدیک بدر رسیدند خبر رسول آمد بایران خود را خبر داد باندکی قوم
و مال بسیار بیرون نمودند تا باشد که خدای تعالی روزی شما کن صحابه
چون آن شنیدند بطبع مال و عنایت بیرون شدند بی سلاح و با سلاح بجان آنکه
کارزاری نباشد چون ابو سفیان شنید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ
شام است خصم غفار را بکفر ستاد و اهل که را خبر داد و گفت اگر
تقاعد کنید تا ما بیرون و ایشان تو آنکه شوند و شما در ویش شوید و امیر بصورت
سرافقه جمع بکشد و این خبر داد و گفت لا غالب لکم الیوم من الناس و اخی
جار لکم بجز آنتر رسید که امر روز جهان کسی بر شما غالب نباشد و من بار
و مسایر تمام اهل که چون این شنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند و ندانند
دادند که هر کس با زینل بیستد سرایش ویران کند و مالش تاراج کند رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه با اصحاب بیرون آمد تا بوادی برسیدند
که آنرا ذوقان گویند خبر بوی رسید که قریش خبر یافته اند و ساز کرده می آیند
تا کار و از حمایت کنند و بیرون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا بگذشت
و بروح آمد جاسوسی فرستاد نام او عبد الله بن رعیط باز آمد و خبر قوم
آورد و کاروان در پیش افتاد جبرئیل آمد و لعنت یا رسول الله خدای تعالی
ترا و عده میدهد که میطایفه ازین گروه یعنی بعیر با قریش ترا خواهد بود صحابه
اختیار بعیر کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب مشوره کرد
که چه صلاح باشد از بی بعیر رویم که کار و اینانند یا با بعیر که قریشانند کارزار

کنیم

کنیم قوم بدو که و شدند بعضی بکاروان و بعضی بیشتر قریش و هر که ز با این بود
با آن دراز روز در شمار خود تا مثل شد این حدیث در حدیثی که او را با زینل
در خیر و شر و نیک و بد گفتند که فی العیر و لافی النضیر صحابه هر کسی بخوانند
و سخنهای نیکو گفتند مقدار این عمر و گفت یا رسول الله آنجا که میروی برو
که مادر خدمت تویم ما ان نمویم که بنی اسرائیل مغیر خود را گفتند از هبلت
و راتک هفانلا انا هبنا قاعدون بخدای که اگر فرمانی در ارتش روید برویم
و اگر برید که فرمانی باز نه ایستیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیگر بار مشوره
با سر گرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که ما را میخواهی این عرض
که انصار را بنیم گفت بی گفت یا رسول الله ما دست معیت جتودادیم
و بخدای و بتو ایمان آوردیم اگر فرمانی در دریا شویم و طاعت تو داریم
و با تو بر سر آن عهد و پیمانیم که کرده ایم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم این معنی
از بهر آن ذکر کرد که ایشان چون با رسول عقبه معیت کردند گفتند یا رسول الله
تو هنوز در حمان ماند تا آنجا که ما نرسیم چون برای ما فرود آمد و باشی ما ترا حمایت
کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم اندیشه کرد که نباید که از برای آنکه ما از مدینه
بیرون آمده ایم انصار را بجان برند که این رعایت برای ایشان واجبست
چون سعد معاذ آن گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و انقش شد و گفت
سیر و اعلی اسم الله و برکنه و ابتر و که خدای تعالی را ازین دو طایفه یعنی بعیر
و غیر هر او عده داده است در بعیر ابو سفیان بود با جمعی و در نقیه انجیل
بود با شکر صحابه رسول را میل بکاروان بود و اندیشه میکردند که اگر
ایشان از بی کاروان بیاید رفت قریش از بی ایشان بیایند و کاروانیان

روی باز پرسند و ایشان را در میان کبرند و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
قریش امید داشت که چون ایشان کشته شده باشند مال ایشان حمله را
بود پس امتی که خدای تعالی خیر میدهد که کما اخرجک ربک من بیتک
ایشان این حالت را کارمند چنانکه حالت فرقت ترا بعد بر کاره بودند
و این آن بود که خدای تعالی پیرون آورد از خانه تواند بر زمین که میماند چون
تو بود و پیرون آوردنی بخت و حکمت و صواب و جمعی از مومنان آنرا کاره
بودند با تو مجادله میکردند در آنچه حق بود در فرقت سبوی شکر و پیش بلز آنکه
ایشان را روشن شد که آن عمل است از قبل خدایت و بفرمان خدایت
و فرقت ایشان از غایت کرامت بود که گفتی ایشان را بک میمانند و میبند
تا بکشند و ایشان میگردند و اسبابی که رامی بینند و بکام و ناکام میروند
و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی شمار او عده داد که یکی ازین دو گروه یعنی
عبر و نصیر شمار اند و شما ان دوست صد اشتید که کاروان بی سلاح و
شوکت شمار باشد و خدای تعالی خواهد که حق احمق گرداند و باطل را باطل
یعنی امر محمد و کار اسلام اشکار کند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلید خود را
عالی گرداند و رؤسا و وجوه قریش را هلاک گرداند بکلمات خویش
یعنی با بر و فرمان خویش که شمار اقبال فرمود و وعده ظفر که شمار او اول
کافران برود و ایشان را متصل گردانید و با حق را بحق گرداند و اشکار
کند با دل چنانکه مردمان بدانند که حق است و باطل را باطل گرداند یعنی
اطهار و بس که بر بطلان باطل و اگر چه کافران و کنا بکاران آنرا کاره باشد
قوله تعالی اذ یستغیثون دیکم فاستجاب لکم انی مسمی بکم

یا لکن

یا ایها من الملئکة مرخ فاین و ما جعله الله الا بشری و لتطهرن
به قلوبکم و ما النصر الا لمن عند الله ان الله عزیز رحیم میگوید
یا و گنید ای مسلمانان اگر چون شما استغاثه میکردید و فریاد میخواستید
از خدای خود را وی خبر گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد رسید
آن کثرت و شوکت دید و اندکی مسلمانان در عدد پیش شد و روی بقبله
کرد و جماعتی از صحابه با وی دست برداشتند وی گفت اللهم العزیز
ما وعدتني بار خدایا تو دانی که اگر این گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی
نباشد چندان تضرع و زاری کرد که رد از دوش وی میگفت و یکی از صحابه
گفت یا رسول الله چون مناسده تو با خدای تعالی چنین باشد هیچ اندیشه
مرا که خدای تعالی وعده ترا ایجاز کند خدای تعالی نعمت ایشان را حکایت
کرد که شمار زیاد میخواستید و دعا میکردید خدای تعالی دعای شمار استجاب
گردانید بآنکه گفت که من هر دو گنم شمار اینها فرشته هر یکی رو بی داد
پس ایشان را در بیفات خود و دوزخ را بوده باشند و گفته اند بنهار عتق
یکدیگر را وی خبر گوید که روز بدر جبرئیل آمد با پانصد فرشته تبسمین و میکائیل غلبه
با جامهای سفید و عمامهای سفید و بنال دستار با میان گفتنمافروگذاشت
با آن مشرکان کارزار کردند که پیش از آن نکرده بودند و پیش از آن چون فرود
آمدنی مد در دزدی و قتال نکردند و عبد الله عباس گفت چون مشرکی مسلمان
حمه روی از بالایی آن مشرک آواز میزند برامی مرد مسلمان نگاه کردی مشرک
افتاده بودی و آن باز میانه بر سر وی سپرد بودی و مرد کس را زندی میبندند
و رسول صلی الله علیه و آله وسلم را از رجال خبر دادند گفت راست میگویند آن

فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بعد و ما یاری ما فرستاده است
امیر المؤمنین علیه السلام گفت فرق میان کشتگان او کشتگان فرشتگان
چست گفت آنکه کشتگان شمار از خم و چراحت پیدا بود و کشتگان فرشتگان
زخم ندارند و اثر پیدا نبود حس بصری گفت این هزار با آنکه در سوره آل
عمرانست جمله خنجرار بودند بعضی دیگر گفته که اول سه هزار بودند و اندک
بذلک آنکه خدای تعالی این مدد فرستاد و را نکرد الای برای بشارتی مر شمارا
یعنی تا بشارتی باشد و دل شتابان باز آید و سکن شود و نصرة و یاری
مینست مگر از خدای تعالی که او غالبست کس او را غلبه نتواند کرد و هر چند
بر وفق صواب بکشد و برای آن با خدای اضافه کند تا کسی گمان نبرد که از جهت
فرشتگانست اگر نه بفرمان خدای بودی فرشتگان فرود نیامدندی
و مومنان همیشه منصوب باشند بفرمان او اگر غلب باشند و اگر مغلوب باشند بگفت
منصوب باشند بفرمان او و بعلیه برای آن گفت الالبشری تا این حد بشارت
و اطمینان بود مومنان را و الایک فرشته ما را از جمله کافران بر تو اند آورده
نه یعنی که جبرئیل گفت شهرستان قوم لوط را از جای برگرفت و بر گوشه بر نهاد
و حین ان برود که او از مرغان اهل آسمان بشنیدند آنکه سخنون کرد و جملنا
عالمها سا فلها و چه رنج آید بران قومی که ضعیفانرا غلبه کند از جای که ویرا
نه بیند عبد الله مسعود گفت چون ابو جهل برای کشته گفت آن ضربات
که از هوا می آمد و ما کسی را نمیدیدیم آن چه بود و گفت که آن کشتهگان بود گفت
ما را ایشان غلبه کردند شما قوتی لما انزلنا من السماء ماء لیطهه کما به و یدیه عنکم
مینه و انزل علیکم من السماء ماء لیطهه کما به و یدیه عنکم

در جز

در جز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام از یوحی
و انزل علیکم من السماء ماء لیطهه کما به و یدیه عنکم
مینه و انزل علیکم من السماء ماء لیطهه کما به و یدیه عنکم
شدید العقاب ذالک با تم شاقوا الله و رسوله و من یساقوا الله و رسوله فان الله
شدید العقاب ذالک با تم شاقوا الله و رسوله و من یساقوا الله و رسوله فان الله
با دکن ای محمد آنرا که چون شمار رسید و در شما پوشانند خوا بر او نغاس
ابتدای خواب بود و در قبال امنی بود از قبل خدای تعالی و در نماز غفلتی
بود از قبل شیطان و این خواب ایشانرا امین بود از قبل خدای
و فرود فرستاد بر شما از آسمان آبی تا شمار پاک گرداند و اثر و لوا را شما
زایل گرداند و وسوسه او و لهامی شمار ابدار و و پای شمار اثابت
گرداند و قد جمعی شمار او در زمین استوار و او در این جهان بود که
چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر و جمله فرود آمده بودند و آب
بدرست گرفته مسلمانان بر اثر ایشان برسیدند بر پشت از یکسخت
روان فرود آمدند و یا بهای ایشان قرار میگرفت و سم اسب برو
نمی استند و آب آشتند بگنجهتند بیشتر من ایشانرا احلام افتاد
امیر بر صورت شخصی باید و ایشانرا گفت ای اصحاب محمد
شما دعوی میکنید که ما جحیم و شیخ خدای در میان باست اینک شما
نماز میکنید از دیدر جنابت ششکان شمار اعلیه گردند و آب بدرست
فرود گرفته و شمار زمین قرار گرفته اید که قدم شمار بر و قرار نمیکرد
چگونه امیر سیدارید که شمار ابرایشان غلب بود هم اکنون بعضی از شما

بکشند بعضی را بکشد و بعضی را ازین اند و کین شد نه خدای تعالی
 باران فرستاد چنانکه رودخانهها پر از آب گشت مسلمانان غسل
 کردند و طهارت ساختند و آب بزرگتر شد زهر شیطان از آن حلام
 خود را و جامهای خود را بشستند و زمین سخت گشت بان باران چنانکه
 قدمهای ایشان و چهار پایان ایشان را بجا قرار گرفت و یاد کن
 ای محمد که چون خدای وحی کرد بفرشتگان که من باشم ام بصیرة و ظفر
 و معاونت شما مونس از ابداید بقوت دل و صحت غریت و نیت
 در جهاد کفار این و راق گفت فرشته می آید بر صورت مردی و با
 اصحاب رسول میگفت و اتق باشید بظفر که ایشان با یکدیگر میکنند
 که اگر مسلمانان بر حامله کشد از آن کس رجای نمایند و مسلمانان قوی دل
 میشدند آنکه بشارت داد و گفت سالقی فی قلوب الذین کفروا
الزعیم من ترس در دل کفران اندازم و خوفی بر ایشان غالب کنم
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت حضرت ابوالعباس عین مراد بر حضرت
 کردند که بیست و نرس من یکماه راه برو و آنکه خدای تعالی ایشان را
 و جگونی شمشیر زدن در امومت و گفت بزید بر زبر کرد نههای ایشان
 بر قتل و کشته گاه ایشان و گفته اند فوق بعضی اعلی است یعنی بزید
 بر کرد نههای ایشان رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مراد فرستاد آن
 تا عذاب خدای کیم انما عذاب من ضرب الاعناق و شد و الوناق
 یعنی قتل و سوختن بائش و بزید از ایشان و میدارید هر گشتی عبد الله
 عباس گفت مراد اطراف مفصلست بیان گفت مراد بقوی الاعناق

صنادید

صنادید و روز سالی قریش و کل بنان کنایه است از زیر دست
 و سفک کان عبد الله گفت مردی از بنی غفار را احکایت کرد
 که من و پسر عمر روزی در بر بالای کوهی شدیم و مشط آن ناظر گرا باشد
 در راه پدید آمد از نیم غنیمتی که بر یک نگاه ابری بر آمد و نزدیک آمد مادر
 میان ابر صیحه اسبان و او از سواران اقدام حرجی شنیدیم
 پسر عمر از آن تبر سید و بیفتاد من خود را نگاه داشتم اما در من
 هیچ قوی نمانده بود علمه که گفت از ابورافع مولی رسول الله شنیدیم
 که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم اسلام در خانه ما آمد
 بود و من وزن عباس ام الفضل ایمان آورده بودم و عباس مال بود بان
 آوردن ابولهب سید زرقه بود اما عاصم بن شام را بعضی خود فرستاد
 بود چون خبر نظر مسلمانان بر سرشکان آمد ما نیز دیک از مزم خیمه زده بودیم
 ام الفضل در آن خیمه بود و من در گوشه نشسته بودم و تیر میرا شنیدم
 ابولهب سید و در خیمه نشست پشت او بایست من بود خبر آمد که ابولهب
 بر سید کوفتستاد و او را بخواند گفت ای برادر حال چگونه بود گفت چگونه
 حین آن بود که ما ایشان را می دیدیم پشت به نیت دادیم و ایشان تیغ در ما
 نهادند و میکشند و ابر میگردند چنانکه میخواستند و من آن مردم را ایست
 نمیکتم که جمعی را دیدیم سفید روی بر اسبان امیق سوار از میان اسبان
 و زمین پیش ایشان نمیتوانست ایستاد ابورافع گفت من دامن خیمه
 برداشتم و گفتم که آن فرشتگان بودند ابولهب دست بر آورد و در روی
 من زد ام الفضل چوب خیمه بر گرفت و بر سر روی زد چنانکه سرش شکست

گفت ویر از بون گرفته که سید وی غایب است او برخواست و رفت
ذلیل و درین روز بر نیاید که خدای تعالی ویر ابطاعون جلالت کرد
تا بدو رخ رسید چون وی برده بود و پسر ویر را گردند و در خانه گذشتند
از ترس طاعون که با ایشان تعدی کند بگریختند و در خانه نماندند مردم ایشان را
ملاست کردند تا با خستی چند را بزد بگرفتند تا بیایدند و آبی بروی کشیدند
از دور و رویاوردند و در زیر دیواری نهادند و سنگ بروی آنها کردند
عبدالله عباس گفت آن مرد که پررم را اسیر کرده بود از ابوسلمه او را ابوالبشر
گفتندی کوتاه مالا بود و پررم در از بالا بود قوم و قرابت رسول او را گفتند
که عباس چگونه رفتی گفت مردی با من یار بود در گرفتن او که من او را
میشناسم ندیده بودم و نیز دیگر شخصم برین شکل و برین مینات رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت لقد اعانك عليه ملك كريم آنکه با تو یار بود
آن شسته بزرگوار بود آنکه حق سبحانه و تعالی با وی میان کرد که آنچه
با ایشان رسید از چه سببیه گفت آن بود که ایشان با خدای عزوجل
خدای مخالفت کردند و هر کس که با خدای و رسول خدای مخالفت کند
خدای سخت عقوبت و عذاب است از گشتن شما و اسیر گرفتن چشمیدین را
میشناسم که عذاب آتش و زرخ رسیده که فزاست عذاب
آتش و زرخ **توبه تعالی** يا ايها الذين امنوا اذا القيتهم الذين كفروا
رحما فلا تولوهم الاخوان ومن يوليهم فهو مشرك به الا من اضطر فاجرا
او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله وقاتل يجهنم و يفتن
المصير حق تعالی مؤمنان را گفت ای گروه یگان و باوردان یگان من

در بیان

و رسولان من چون شما بینید که کافران بر شما آیند بیکبار بر شما حاکم گشتند
و انبوی ایشان به پیش نیک تر است نکردند و بهر بیت نزدیک کرد
از بهر استقباح حال را گفت تا باشد که ایشان از آن استنکاف کنند
و کمر بزند با اینهمه همه مبالغت کردند و بگریختند آنکه گفت هر که پشت بر کرد
در آن روز و برود و کمر از بهر آنکه با سازی و التی و سلاحی بدست آورد و چنان
نماند و شمشیر که منظم است آنکه باز کرد و دوی حمل آورد یا خواهد از من
جماعتی که باشد از مسلمانان با جماعتی دیگر رود از مسلمانان که بوی محتاج تو
باشند و هر که بیرون ازین دو وجه صف کارزار را کند و پشت بر دشمن
کند با خشم خدای باز گشته بود و مستحق غضب و عتاب شده و جای وی و زرخ بود
و بد جا نیست و زرخ بعضی از عمال گفته اند که حکم این آیه خاص است بر روز
در برای آنکه مسلمان در زمین همان پیش خودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم حاضر بودند اگر کسی بگریختی ویرا جای نبودی الا که با مشرکان بگریختی آن روز
اگر برود با نزدیک مسلمانان رود این حکم در حق وی ثابت باشد نه بی
که چون روز نبرد بگریختند خدای تعالی عذراست برای ایشان گنهیست
انما استنزلهم الشيطان ببعض ما سبوا و لقد عفى الله عنهم و لغتند
که حکم این آیه اشارت بر روز احد و روز خیبر که ایشان بگریختند و ایشان
دوازده هزار مرد بودند و مراد از زحف محصیتی گیره باشد این عباس
گفت اعظم الکبایر الشراک بالله نعم الفجار من النحس و این قول با محمد بود
و جعفر الصادق علیه السلام است و دلیل برین عمومیت است و الفاظ عموم آن
واجب بود حمل کردن بر عموم و بخصوص حمل کردن نشاید پسیدی و آیه علی الله عنهم

دلیل است که اگر کجترین از خرف گناه بودی از خدای تعالی عفو ناپستی
خواست عطا گفت آیه شصت بقوله الان خفف الله عنكم وعلم ان
فيكم ضعفاً این قول نبوت برای کس جمع میان هر دو آیه ممکن است و حالی
که جمع توان کرد نسخ نبود **قول تفسیر** قلتم تغفلوهم والکن الله ملام
وما نعت اذ رميت ولكن الله رحيم وليبلى المؤمنين منه بلاء
حسنا ان الله سميع عليم ذلکم وان الله موهن کیدا لکافرون
و تعالی باز نمود و درین آیه بر سبیل مبالغه که آنچه روزی در رفت از کشتن و اسیر
کردن بقوت و عزت و منعه تو نبود بل بفضل و رحمت و قوه من بود که
فرشتگان را فرستادم از بهر دشمنان و این مبالغه را بعد از آنکه از او
تغفل کرد و با خود اضافه کرد چنانکه از یاری گوید که این کار در قوه و قدرت
تو نبود و اگر نه عنایت و نصرت من بودی ترا این کار بر نیامدی پس همین
خدای تعالی گفت تو کشتی ایشان را خدای گشت و تو غنیمت حق ایشان را خدای
انداخت در خبر است که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدر رسید
گفت **هدیه مصارع القوم انشاء الله** چون قوم بر آمدند گفت **هدیه**
قریش خیرتیا بها حیلها و غرها مکذوبون رسولها اللهم انی اسئلك
ما وعدتني ایمان قریشند که جامه بجز و کبر در زمین میکشند و رسول ترا
بروغ زن میدارند بار خدا یا از تو میخواهم آنچه مرا وعده داده و جبرئیل گفت
قبضه خاک بردار و بر روی ایشان بپاش چون صفها را است کرد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین را گفت پاره خاک مراده امیر المؤمنین
پاره خاک و سنگ پزه بوی داد نگاه کرد ماجر خواهد کرد آن خاک را

در روی

در روی ایشان انداخت و گفت شایسته بود که رشت باو این
رو بهای شایع مشرک مانند که خدای تعالی پاره از آن کشیم و دهن و بینی روی
ترسیند آنکه مومنان روی بدشمنان نهادند و کشتن و اسیر کردن
گرفتند سعید بن مسیب گفت ابی بن خلف را بجز روزی بر اسیر گرفته وی
خواستن را باز خرید چون خواست که برود گفت ای محمد را سب می آید که
او را هر روز فرزند از کافران و کفار می آید از آن سب خواهم کشتن رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت من ترا بمشمت انشاء الله چون روز احد بود ابی
بن خلف در آمد بر آن ارشاد ستمانه دید که رسول رسید جمعی مسلمانان
بپوش و رفتند تا او را بمشمت رسول گفت شمار بکنید ایشان در روزی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم حربه در دست میزاخت بر پهلوی وی آمد
و چند استخوان پهلوی وی شکست او را انجا برداشتند و میکشند که نیت
که زخم کارگر نیامده است گفت این با من نمک میدهند ای که مرا طعنه زد
که اگر بر من از زمین قسمت کنند عمر را ملک کردند و من ازین جان بترسم
و شما شنیدید که محمد روزی در گفت من ترا بمشمت انشاء الله او را دروغ
نگوید او را دست گرفت می بردند هم بردست ایشان جان میداد و در راه
او را دفن کردند و گفته اند که روز خیر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کفاتی بخاست و تیری بر انجا پوست و بجانب حصن خیر انداخت
آن تیر بر کتاف من ابی الحقیق آمد و او بر ستم خسته بود مجاهد گفت جمعی
صحابه در جمعی کشتن کفایت خلافت کردند این گفت که من کشته ام و آن
گفت که من کشته ام خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما کشتید ایشان را

ولیکن خدای گشت و توینداختی ای محمد آن خاک و سنگ ریزه و جریه
و تیر مکه خدای تعالی اخت یعنی آن سنگ ریزه و خاک و تیر تو برینید
و خدای رس نید بر وجهی تو از بهر آنکه آن اثر در هیچ آدمی نماید و برای
آن که در ناموس ترا ابله کند و مبارزاید امتحان کردن و عطا کنه قیمت
و هدایت از یعنی نصرت و هدایت از او عنایت و اجر و مشورت تا بداند
که خدای تعالی ایشان چه نعمت کرد از فتح و ظفر اندکی ایشان و بسیار نعمتی
ما شکر این نعمت دهر و ضعیف و سست گردانید و دیگر کار از او **و ایها**
ان تستغفر فقد جاءك كثر القم وان تتهوا فهو خير لكم وان
تعودوا لغدا ولکن تعنی عنکم ففتکم شتیا ولو کثرت وان الله
مع المؤمنین یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا
عنه وانتم تتمخون ولا تلویقوا الذین قالوا سمعنا و نعلم لایستویون
اهل بحیث استند از کعبه بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و گشتند
اللهم انصر علی الحدید و اهدی العینین و اکره الحمین و افضل الدینین
بار خدا یا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که بلندتر است و ازین دو گروه
آنرا که یافته تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی تر است و ازین
دو دین آنرا که فاضله تر است خدای تعالی رسول خود را نصرت کرد ایشان
و این آیه فرستاد و ایشان را خطاب کرد بر سبیل تنگ و گفت اگر شما فتح
و نصرت میخواستید فتح و نصرت شما آید و او جهل روز بدر گفت اللهم
اساکان الحجر و اقطع الرحم و اما ما بالایفوق صاحب العداوة با خطبه
هر که از منافق تر و قاطع تر رحم را و چیزی آورد دست بمال آن بلا

شناسیم

شناسیم و فردا بر پیشانی وی ن و دهانش کن خدای تعالی دعای وی اجابت کند
و او را از خیم زدند و کوه دبی را عوف نام بود و یکی مسعود بر او در آن
یکدیگر بودند و عصبانیت مسعود او را تمام مہشت الی بن لب گفت
این خطاب با اصحاب رسول است که ایشان کفشد بجز اصل الله
علیه و آله و سلم یا رسول الله برای ما از خدای تعالی بخواه رسول روی بخ
کرد و گفت ای آنکه پیش از شما بودند ایشان از انواع عذاب کردند و باره
دو نیم کردند از زمین خود و بر پشتند و اعضای ایشان از یکدیگر جدا میگردد
از زمین بر یکشسته تا آنکه چنان شد که سواری از صنعا بخرموت آمدی
و از کنتر رسیدی مرا از خدای تعالی و کوسفند از کرک تر رسیدی شمارا
تجیل است بفتح و نصرت خدای تعالی این آیه فرستاد و آنکه از خطاب
مؤمنان عدول کرد و با خطاب کافران و گفت که اگر شما ازین کفر
و دشمنی خدای باز ایستید و شمارا بهتر بود و اگر با سر دشمنی و عداوت
مجا آید ما با سر نصرت و فتح او آیم و جمعیت که کنید و شکر که جمع درید
شمارا سودی نمند از آنکه خدای تعالی با مؤمنان است و نصرت و ناسید آنکه
مؤمنان از گفت ای که و دیگران طاعت خدای در آید و امثال فرمان
او کنید و از و بر مگردید و حال آنست که شما دعوت رسول و کلام خدای
می شنوید و میسازید مانند کسانی که ایشان کفشد ای شنوید و ایشان
نمیشنوند یعنی شنیدن منفع نمیشوند چون منافقان و مشرکان و جمع آن
و ترسایان بر اختلاف اقوال **قوله تعالی ان تتر الذوات عند الله**
القم النبم الذین لای یعقلون و لو علم الله فیهم خیر لایسعهم ولو اسعهم لتولوا

فَمِمَّ مَعْرُوفُونَ . حق تعالی میگوید بدترین جانوران و چهار پایان گنگانی اند
که حق نیش نموند و در حق اندیشه نمکنند تا از انبیا بگریزند خدا میفرماید
ایشان از چهار پای خوانند آنکه بیان کرد که ایشان از چهار پایان برتر اند
و اگر خدای تعالی درین جماعت که حال ایشان اینست خیر می دوستی
و دانستی که اگر با ایشان بشنوائید بشنودند و چنانکه مومنان می شنوند
و کاری بندند و لیکن از ایشان اختیار بد و اصرار بر کفر داشتند که ایشان را
اگر بشنوائند نشنوند و از ان اعراض کنند اما محمد باقر علیه السلام گفت
که اینان بنوع عبدالدار بودند که از ایشان بی ایمان نیامدند و مصعب بن
منصور بن جرحه و ایشان گفتند که لخم که بعضی احباب محمد و ایشان
صاحب لوب بودند روز احد کشته شدند ابوعلی گفت صحیح بود که ایشان
گفته اند آنکه ایمان آوریم و باور داریم که جماعتی از قضی بن کلاب که
سالهاست که مرده اند ایشان را از زندگانی نماند با ما سخن گویند
و ما سخن ایشان بشنوم خدای تعالی گفت که اگر خدای در ایشان خیر دانستی
سخن مردگان ایشان را بشنوائید و اگر نیز بشنوائند اعراض کنند و ایمان
نیارند و این نیست بر بطلان قول آنس که میگوید که رو بود که مقهور
لطیف بود که اگر با کافران بنده ایمان آورند چه اگر چنین بودی مودی بودی
با بغض عرض وی تعالی **قوله** یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله
والتسول اذا دعاکم لیما حییکم واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه
وآتاه الذی یخترون . حق تعالی درین خطاب میکند با مومنان میگوید
که ای کرویدگان اجابت کنید خدای را و غیر خدای را چون غیر شمارا دعوت

کنند

کنند با چیزی که آن خبر شمار از زنده کرد اند و آن ایمانست و ایمانست
و کفر مرکب آنکه لا تسع الموتی و بان سبب حیوانست من عمل صالحا من کفر
او استی فلیصیبه حیوة طیبه و گفته اند که جهاد دست و جهاد سبب
حیوانست و لا تسع الموتی الذین فتلوا فی سبیل الله امواتا بل حیاء و مراد
باستجاب طاعتست ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم بانی بن کعب بگفتند و او در نماز بود او را آواز داد و گفت یا ای
تعالی نماز سبک بگرد و بنزدیک رسول آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ای ابی جراح اجابت ندادی مرا چون ترا بخوانم بشنود که
خدای تعالی گفته است یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و الترسول اذا
دعاکم لیما حییکم گفتند انتم ازین برتر که که بخوانی اجابت کنم اگر چه
اندر نماز باشم آنکه گفت ترا بسورتی خبر دهم که مثل آن در تورت و آنچه در تورت
و فرقان نیست گفت علی بن رسول الله گفت در نماز چه خواندی گفت فاکر
گفت بان خدای که جان محمد با ما دوست که مثل این سوره در تورت و آنچه
وز بورت فرستاده اند و ان سبع المشائیت و خدای تعالی خبر من از دست
آنکه خطاب کرد و گفت که خدای منع کند وجد اندازد میان مرد و دوش
بر که و جنون و زوال عقل بر منقطع نباشد و بدل خود و بدان مدارک
که فایست نتواند کرد و آنچه بر وجه محراب باشد بر توبه کردن یعنی بشناسد
پیش از آنکه حال پیدا شود و وجهی در آنست که خدای تعالی قادر است
که منع کند میان دل و افعال او از اعتقادات و کرات و ارادات
پس معنی آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال قلوب

اگر خدای تعالی خواهد تابع باشد میان آن و میان شما و دیگر آن آنست
که مومنان هر وقت اندیشه کردند می که دشمن بسیارست و عدد مانده که
خوفی در دلهای ایشان آمدی خدای تعالی باز گفت منم میان ایشان
و میان خوف تا خایف نباشد و میان دل کافران و این تا همیشه ترسان
باشند و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی در امیر اند چنانکه گفته شد
پس فرصتی که میطلبید از وی فایست شود از اخلاص هر دل و طاعات
علاج کردن دل تسلیم کرد پس گوئی که خدای تعالی میگوید که این حیوه که شما
داد و اعانتت داند و این فرصت نگاه دارید و دل خود با صلاح آرید
و خالص از حضرت گردانید و بدانید که شمار احقر گسند و نیز دیک
ان کرد و آورد **قول تعالی** و اتقوا نینة لاشیبن الذین ظلموا منکم
خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب و انکم و اذا ننته
قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یخطفکم الناس
فایم و آید که **بعضی** و در زکرم من الطینات لعنکم لشکرون
حق تعالی میفرماید که تبر سید از فتنه که چون بیاید خاص کسانی رسد که ایشان
ظالم باشند و گفته اند که مراد بلا وصیبت است و ظلمت که در میان
خلایق افتد این عبارتست که درین آیه که خدای تعالی میگوید که بر منکر خواست
مباشید و اعضا مینند و رضای همه که خدای تعالی بیاید ظالم را از غیر
ظالم تمیز کند که هر که تمیز کند ظالم را از آن عذاب بر ظلم بود و آنرا که ظلم
نکرده باشند بر آن بود که امر معروف و نهی از منکر کرده باشند و تا
مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف بود

امیر

مرغیر یعنی تبر سید از فتنه که عام بود و از عذابانی که بجهت خلایق برسد
از خاص و عام و ظالم و غیر ظالم چون عذاب استیصال که استیصال
بود حسن بصیری گفت آیه در حق صحابه آمد ظلم و زبرد این آیه میخوانند
و میگفتند یا سالما این آیه میخوانیم و ندانستیم که از لاین آیتیم تا بریدیم
که آیه در حق ما بوده است این عبارت گفت چون این آیه فرود آمد بر صحابه
گفت من ظلم علیما مقصدی هذا بعد وفاقی فکانا محمدا فی نبوتی و نبوة
الانبیاء **قبلی** هر که بعد از وفات من بر علی ظلم کند درین جای که من
نشستم و این **مقام** از وی باز گیر و چنان بود که آنکار کرده باشد
نبوة مرا و نبوة پیغمبر از آنکه پیشتر من بوده اند خدیفه گفت که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که یاران من از پس من خیر مانی نمینند
که نباشد که خدای تعالی ایشانرا صحبت من بیاورد و ایشانرا
صحبت و یاری پیش سود نکند و دست بگیرد و جهنمی که بر آن کار کنند
و بر آن بروند جای ایشان دوزخ باشد ابو جهمیره از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که قیامت بر خیزد تا فتنه پیدا شود و عمیا
منظور که آنکس که در آن فتنه خفته بود به از آن بود که نشسته بود و آنکس که
نشسته بود به از آن بود که ایستاده بود و آنکس که ایستاده باشد
به از آن بود که رونده باشد و آنکس که رونده باشد به از آن بود
که دونده باشد یعنی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه بر ما در آید
و من در ما ختن باشم گفت بایست گفت اگر ایستاده باشم گفت نشین
گفت اگر نشسته باشم گفت دستها با خود گیر و نگاه دار که بنده مظلوم شمی

قبلی
مقام

به از آن باشد که ظالم باشی و رسول خدای گفت چون فتنه کندگان خدا را
گرداند عالم از آن فتنه بجات باید و اعلموا ان الله ویدان که خدا آنست
عقوبت است اگر خدای تعالی خطاب کرد با ما هر جان و گفت یا گویند آرا که
شماره بود و بدانند که عدد بود و بدو ضعیف قوه در ابتدای اسلام قریش
شمار ضعیف کرده بودند شمار سید پدازانکه مردمان شمار برابر باینه یعنی
مشکران عسب طلال پارس و روم چون خواستند از آنکه بیرون آید و بدیدند چو
کنند خدای تعالی شمار اسلاست بجزینه رسانید و در بدین جای او شمار آید
و تقویت کرد و دست شاقوی کرد آید حضرت و نظر که او شمار ابر و زبرد
به در ششکان و روزی او شمار از روزهای جلال و پاک که آن غنیمت است
که شمار جلال کرد و پیش از ششکان که شسته را حلال نمود و این برای آن که تا شکر
نعمت او گویند قناده گفت که مراد جمله عرینده که ایشان دلیل بودند شکر
کر سنه و بن بر سنه و بزنگانی شقی تا زنده بودند با شقاوت و شر بودند و خبر
ترین هر جهان بودند و ایشان از اجندان خبری نبود که کسی را بر ایشان خبر
چون هر روز مستحق و روزی شده چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اسلام
ظاهر گشت ایشان تراخ روزی و محترم و مسلط شدند بر زمین حتی و حال ترا
هر آینه شکر باید کرد و این برای آن کرد تا شکر کنند فولیهما یا ایها الذین
امنوا الاخوانوا الله و الرسول و اخوانوا انما ناکم و انتم تعلمون و اعلموا
انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجزاعظیم
خدای تعالی خطاب میکند مؤمنان را و بگوید ای کسانی که ایمان آورده اید خدای
خیانت میکند ترک او امر و ارتکاب و نواهی و بار رسول ترک است کردن

در زبور

و شریجه او در امانت آنها که میان شماست از آن بگذر خیانت کنید و شما می آید
که عاقبت و سر انجام و وبال چگونه است جابر بن عبد الله انصاری گفت
سبب نوبت آن بود که جبرئیل آمد و گفت ابو سفیان فلان جای فرود آمد
با جماعت مشرکان سازگندید و خبر پوشیدند و آید و ناگاه به ایشان
شود یکی از منافقان نامه نوشت با ابو سفیان و او را از آمدن مسلمانان
خبر داد و زهری گفت که در حق ابوی نه آمد آنکه رسول صلی الله علیه و آله
و سلم جودان بنی قریظه را احصار میداد و میت میکرد و ایشان کفر ستان
و طاعت میکردند بدینچه با بنو نظیره کرده بودند که جای خود باز گذارند و اینجا
شوند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت صلح کنیم الا بر آنکه بر حکم سعد معاوی
فرود آید گفتند ابوی نه را پیش ما بفرست تا ما با وی مشورت کنیم رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و بر ابر فرستاد و او را با ایشان مشورتی بود برای آنکه
مال او و فرزندان او در دست ایشان بود او را گفتند چگونه در حدیث
سعد معاوی و آنکه ما را میفرماید تا بر حکم او فرود آید گفت سپاس و اشاعت
کرد و بگفتی گشتن بود ایشان گفتند ما فرود نیایم حکم او خدای تعالی این آیه
فرستاد که یا ایها الذین امنوا الاخوانوا الله و الرسول ابوی نه گفت
من آیه هنوز ناستینده و قدم از قدم بر نداشتند و انتم که خیانت کردیم
با خدای و رسول شما را شدیم و فرود آمدیم چون بایدم این آیه در باب
مس آید بود در او می گوید که ابوی نه بیاید و خوشی ترین را بر ستون مسجد
بست و سوگند خورد که طعام شراب نخورد ما بفرماید خدای تعالی تو بین
قبول کند عفت باز و طعام و شراب نخورد و تا ضعیف و پهلوش

بیتا و خدای تعالی توبه او بپذیرفت اورا کفشت خدای توبه توبه پذیرفت
گفت و الله که من خود را با تکلمت رسول مرا با تکلمت رسول صلی الله علیه
والله وسلم سایه و اورا بکشود اولیا ز کفست تمام توبه من آنست
که از زمین و سرانی که در و این کفنه کرده ام بروم و از جمله خود بیرون آیم
رسول صلی الله علیه و سلم گفت نه یعنی از مالیت بصدقه بده تا کفاره
کن است شود و این از امام محمد باقر و جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
ابن عباس گفت مراد با ما نیست هر چیزی که از مردمان باشد از فریض چون
نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت قناده گفت مراد در بر خداست یعنی
این دین که از خدای تعالی با ماست در این نگاه دارید تا با او بسیار بد که از بی
امانت واجب بود انکه خدای تعالی گفت بداند که مالهای شما و فرزندان
شما فتنه و بلاست هر شمارا یعنی این مالها و فرزندان شما که بنزدیکت می فرستد
و بر بوجه آینه مخصوص باشد با بولیا نه و اگر چه سبب او بود و دیگران تحت
خطای داخل باشند و مورد آیه امنیت که زنهار تا مال و فرزندان آنست
نشود که آن فتنه شماست و درین منکرید و آن باید کنید که بنزدیکت است
مردی عظیم و توانی ضربل از آنکه متابعت حق کنید و مخالفت سوا می نرسد
قوله یا ایها الذین امنوا ان تقوا الله یجعل لکم فرقانا و
یکفر عنکم سنیاتکم و یغفر لکم والله ذو الفضل العظیم و انذرتکم
بالحذین کفر بالبیتونک او یقتلونک او یخرجونک و یتکفرون علیکم
والله خیر الما کربین حق تعالی میگوید ای مومنان و کرم و یگان اگر شما
از خدای تبرسید و از فرمان او دور بگذرید و از جنابت کردن دور شوید

خدای تعالی

خدای تعالی شمار افصح و نصرت دهد که میان حق و باطل فرقی بدهد کند و روز را
فرقان خوانند الفرقان یوم النقی للجمعان یعنی یوم الفتح والظفر و این فرقی
بصرت شما باشد و خذلان ایشان و اعذار و اذلال شما ایشان و ثواب
شما و عقاب ایشان و کفنه اند شمار ابراهیمی و هر که بان دلهای شما فرقی کند
میان حق و باطل و کفنه ان شمارا باز پوشد و تقوی شمارا کفاره کنایان
شما کرد اند و شمارا بیاورد و خدای خداوند ذی فضل عظیم و نعمتی بزرگست
و یاد کن ای محمد که چون کافران با تو مکر کردند و خواستند که در خفیه و نهان
ترا در خانه باز دارند یا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند عبد الله عباس جمعی
معه ان گفتند که چون انصار ایمان آوردند و بار رسول صلی الله علیه و سلم
بعیت کردند فرقیش نرسد بزرگان و مشایخ ایشان در دار اند و جمع
شدند تا با یکدیگر در کار او مشوره کنند رؤسای ایشان از و رعبه بود
و شایخ ابوجعل و ابوسفیان و طعیم بن هدی و نصر بن حارث و ابوالخیر می
و در چنین اسود و حکیم بن خزام و غنیه و نسیه و شام بن عمر و وامیه بن خلف
امیس بر صورت بری می آمد چون او را دیدند گفتند تو کیستی گفت مردیم
از آل محمد شنیدم که شمارای خواهیم زد و در حق این محمد خواستیم تا ما حاضر
باشیم و رای شما بشنوم اگر صواب باشد از پیش بریم و اگر خطا باشد من نیز
رای منم که شمارا من صحبت پسند و شنوید کفنه رو باشد ابوالخیر گفت
رای من آنست که او را بگیرد و در خانه محبوس کند و در آن خانه سوزانی
را کند که از آنجا آب و طعام بر او میدهند تا مردن چنانکه با دیگران کردند
ابوعلی العزلی بگفت می زد و گفت بر اوست که توزوی این با کسی نکند

که اورا علی و عیسی و غیرتی نباشد اما چون محمد از بنی هاشم باشد از قوم ائمه
خود گمان دارد و اگر او را یکدور و مجوس کند خویشان او همه بر شمایند
آیند و از انصار باین مدد خواهند و با شام قتال کنند و او را برون آرند
و رای شما باطل شود و ایشان از سر این برفتند و گفتند راست گفتی ای
شیخ نجفی مشام بن عمر و گفت رای من آنست که این مرد را بر شتر نشاند
و سر در میان دهید و از میان خود شتر برون کنید تا برود و شما از گفت
گوی او بر میدارید گفت پیش رای ما رایت مردی برین صفت که حضرت
با چنین خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین بانی از میان شمارد و در جای
که شود و هرگز اگر دعوت کند اجابت کنند و گفتون می شوند پس آنکه لشکر
جمع کند و بیاید و در بیار شمارندان کرد اند مردان شمار آب شد و زنان را
ببردی بردم گفته صدق یا شیخ نجفی او جهل گفت رای من آنست که ده
مرد را از بطون امهات قریش اختیار کنند او را بکشند اشکار خاکی کردند
دانشند که او را کشته اند تا خون او در قبایل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند
کردن لابد بدین رضی شوند شیخ گفت نعم ما رایت روایتی دیگر آنست
که این رای اهلین زعمه بارای او آمدند و گفتند رای رای شیخ نجفی
آنکه ده مرد را از قریش اختیار کردند تا این که بکشند جبرئیل آمد و این آیه آورد
و رسول اصلی الله علیه و سلم خبر داد از ان احوال و گفت خدای تعالی
میفرماید که مفضل خود را بگردد از شهر برون و رسول صلی الله علیه و سلم
امیر المؤمنین علیه السلام را بخواند و گفت خدای تعالی گفته است که از بنی نضیر
هرون و ترا مشب جای من می بایر خفت تا اگر قریش تعرض کند جای من

خالی بنده

خالی بنده و اگر بگویم هیچ اندر سانسید بر اثر من نیاید و جا به خود کرد
و بوی داد و گفت در پوشش و بر جای من بحسب امیر المؤمنین همچنان کرد
و رسول صلی الله علیه و سلم از سرای خود بیرون آمد این جماعت بر در
سرای بودند وی این آیه بخواند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فیهی الی الاذقان
هم معصون الی الاض و هر یکی را پاره خاک بر سر کرد و بگذاشت و بغارفت
و امیر المؤمنین را بگذاشت خانه و آنچه او را بود از و ادب مردمان که تنگ
او بود و صحن خود که مشرکان همه امیر المؤمنین را نگاه میداشتند بر مکان آنکه او
محمد است تا صبح برآمد در سرای رفتند تا بیغها تا رسول را بکشند امیر المؤمنین
از انجا برخواست گفت بچه کار آمد باید و چه خواهد گفتند محمد کجا است
گفت مالک است دقیقا ای قوم من نگاهبان ویی خودم ایشان از سرای
بیرون آمدند و گفتند محمد رفته است همانا که این خاک بر سر ما و اگر دوست
بی بر گرفته و آمده تا در غار خدای تعالی عکبوتی را بفرستد تا ما در غار انجی
کرد ایشان بکشند تا انجیابی بود در غار شده است چه اگر در غار شده
بودی این بیج عکبوت ز ریده بودی از انجا پازیرین فرورفته است یا با این
برده اند ویر خدای تعالی و حق امیر المؤمنین این آیه فرستاد من الناس
من یشیری نفسه ابتغاء مرضاة الله و در پیقیه این آیه فرستاد و گفت
واذ میکرک الذین کفروا کافران در کشتن تو ای محمد مگر کردند و یکدیکه کالیدند
و خدای تعالی نیز با ایشان مگر در بعضی خدای مکر ایشان معدومها ساخته کرد و نید
جز را مکر خواند بر از و اوج چنانکه گفت و جزاء سینه سینه مثلها مکر کرد
با ایشان معامله مکران کرد و فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه در بعضی عمل باشد

و خدای تعالی بهترین مگر کننده کانت برای آنچه ایشان کردند و خود هستند
بدان رسیدند و هر چه خدای تعالی بر اینها باشد قولها و اذ استل
عليهم اياتنا قالوا قد علمنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا ساطير
الاولين . و اذ قالوا اللهم ان كان هذا اهو الحق من عندك فاسطر
علينا حجارة من السماء او ابقنا عذاب اليم . و ما كان الله ليعدنهم و انت
فيهم و ما كان الله معذبهم و انهم يستغفرون . و محسبانه و تعاقبات
کردار عباد و وجود کافران و گفت چون آیات ما قرآن برایشان خوانند
گویند که بشنیدیم ما این قرآن را که کرمانه خواهیم مثل آن گویم این بیت الای
افسانه پیشینگان این آیه در حق نصر بن حارث آمد که او بیارس و حیره بود و حارث
کلام ایشان شنیده بود و در اخبار و جم و جو و ان و ترسایان را و در
که توریه و انجیل خوانده نمی و نماز کردندی چون بگوید رسول صلی الله علیه و آله
و سلم را یافت که قرآن میخواند و نماز میکرد و کان بر دکر این جنس است گفت
اخبار او ایل است و قصه پیشین و چون چندی اهل خبرت را خواهی مثل
این گویم عثمان بن مظعون گفت از خدای تبارک و تعالی در حق حارث است
و حق میگویند گفت من نیز سخن میگویم گفت محمد گوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم
لا اله الا الله و یکدیگر میگویم هولاء بنات الله انکه نصر بن حارث گفت ما خدایا
اگر چنانست که این کلام است و حق است و از نزدیکت بر ما سنگ
باران از آسمان یا خدایا با او مژگم در زمان و در بخانه چون بن دعا کرد
خدای تعالی این آیه فرستاد سال سائل بعد الباع للکافون سعید گفت
که رسول صلی الله علیه و آله روز بر سر کس اگشت بصیر بن مطعم بن عدی و عقبه
بن ابی مخزوم

بن ابی غنیط و نصر بن حارث و نصر بن مقداد بود چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود تا نصر را بکشند مقداد گفت ما رسول الله اسیر نیست
رسول گفت وانی که در کتاب خدای تعالی گفته است مقداد و در باره
شفاقت کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم آن جواب داد و بار گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم اعد في المقداد من فضلك
با خدای افضل از مقداد و بار که مقداد گفت یا رسول الله من یمن دعا
طرح است هم مشرکان میگویند که ما از عذاب اینیم که محمد است میگوید
و بعد است برای آنکه هیچ امت را عذاب نکند که غیر ایشان در میان
ایشان باشد و نیز آنکه ما استغفار کنیم و ما استغفار کنیم عذاب نیاید
خدای تعالی ایشان در کرد و گفت وما لهم الا یعدنهم و گفته اند این کلام
است نفاست و عطف است بر کلام مشرکان خدای تعالی میگوید ای محمد تا تو
در میان ایشان بودی چون از انجا بیرون آمد جمعی مسلمانان از انجا بیرون
آمدند چون خدای ایشان را عذاب کرد بفتح مک و قتل و اسیر ایشان و زبرد
محمد بن قیس گفت چگونه خدای تعالی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم از میان ما
اختیار کرد اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فاسطر علینا حجارة
من السماء چون شب را آمد بر سینه و ازین گفتار ایشان شدند گفتند
اللهم عرفنا انک خدای تعالی گفت قولها و ما لهم الا یعدنهم الله
و هم یصدون عن المسجد الحرام و ما کان اولیاءه ان اولیاءه الا المنفون
ولکن الذم لایعلمون و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاه
و تصدیقه مذوق العذاب بالذم تکفرون . نباشد و برسد ایشان را

و این منزلت و مرتبه نبود ایش از آنکه خدای برایشان ابقا کند و عذاب
و فعل بد و سیرت نشت ایشان که ایشان باز میگردند و منع میکنند
رسول خدا را و مومنان را از زیارت مسجد الحرام با این همه ایشان میکنند
که اولیای خدا و خاصه او هم دروغ میگویند ایشان اولیای خدا هستند
و خاصه او نیستند و گویان خدای جز متقیان و پرورندگان را نپاشند
روایتی دیگر از امام محمد قزق علیه السلام است که ایشان یعنی فریض گشته که ما
اولترین مردمان مسجد الحرام خرمونان و متقیان نباشند ولیکن آخرین
ایشان نمیدانند چه کسی گفت این آیه که ما هم الا بعدهم آیه اول
منسوخ است و این درست است برای آنکه نسخ در اومد و الحکم مشهور
نه در اخبار و این آیه خبر است و جمع میان این آیه و آن آیه است که مراد
بنفی عذاب در آیه اول عذاب نیست و اثباتش در دوم آیه عذاب
آخر است و وجهی دیگر آنست که در آیه اول بنفی عذاب استیصال است
و در دوم اثبات عذاب قتل و اسیر و اما شرط استغفار مراد ایماست
برای آنکه هر که ایمان نداد و استغفار او درست نیاید و چون ایمان نداد
عذاب ایشان ساقط شود و در دنیا و آخرت تا که چیزی کمند که در آخرت
بدان سخت عذاب شود آنکه گفت شما مشرکان را نه پسندید که نزد یک خانه
خدای نماز میکنند گمان میبرند و می پذیرند که نماز قریب است و عبادت بسیار
وضع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار بلکه نماز ایشان نزدیک خانه خدای
نیست الا صغیر کردن و دست بر هم زدن چه چیزی چه گفت که اولیای را
پرسیدم ازین آیه دستها بر هم نهاد و باد در و در و مید نماز اجماع آوازی

بر آمد و گفت مشرکان چنین کردند و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
طواف کردی جمعی از بنی عبدالدار از بن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
رفتند بر طریق استنزا و بدین صغیر کردند و دستها بر هم زدند و
چون نماز کردی در مسجد و مشرک بردست است و در مشرک بر حسب
او بایست نمودند و همچنین صغیر کردند و بردست نمودند از رسول اصالی اند
علیه و آله و سلم بخلط افکند ابوعلی فارسی گفت مکه و قصد رایشان بجای
و عا و تلبیه بودی یکدیگر را یعنی ایشان را رسم بودی که بجای نماز آن کردند
برای آن فعل ایشان را نماز خوانند که آن نیز و یک ایشان بجای نماز بود چون فعل
ایشان این بود بر سبیل استنزا که بنده چشم دیدم و زان عذاب را بجزای آنچه
شما کار فرمودید در دنیا بخدای و رسول خدای **قوله تعالی** **ان الذین لکفروا**
یقفون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسیقفونها لکم لکن علیکم
حسرة لکم تغلبون **والذین هم من الجاهلین یخسرون** **لیمیر الله**
الخبیث من الظییم **ویجعل الخبیث بفضله علی بعض قریبکم جمیعاً**
فیصعله فی حکم اولئک هم الخاسرون آیه در حق ابوسفیان آمد که در روز
احد جبل و قیه زر بر مشرکان خسج کرد محمد بن اسحق گفت چون بر این واقعه
افتاد قریش را به زمینان بگذاشتند و ابوسفیان کار و از آنجا آورد عبادت
بن ابی ربه و عکره مثالی جبل و صفوان بن امیه با جمعی که برادران و پسران
ایشان را داشته بودند ابوسفیان را نقشه دیدی که محمد چه کرد و پسران عین
و برادران بارگشت کنون شمار ما را با این مال که بجا نماند یا در وی ما را باید
باری کردن تا گنیم خود را باز خواهیم گشت چنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بدو

و او نه خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و سعید جری گفت که آیه در
ابوسفیان آمد که روز احد هزار مرد را پیشش ذکر گفت و بچنگ رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و بیرون آنکه از قبایل مدون خواسته بود
و لشکر کرده حق تعالی میگوید آنها که مالهای خود نفقه میکنند بر امید آنکه
تا بود که غالب شوند و ایشان را دستی و ظفری باشد تا مردمان را از راه
خدا و مصطفی باز دارند و زود بود که ایشان مالهای خود را بر زمین
نفته کنند آنکه بکنند مراد ایشان نیز بر نیاید و مقصود حاصل شود
از دست ایشان شده باشد و بر ایشان جز حسرت چیزی در کار نبود باشد
و عاقبت غلبه بر ایشان بود و می مغلوب و مقهور گردند هم خسارت مالشان
باشد و هم حسرت نارسیدن مقصود و هم مذلت و عقوبت بر ایشان
در دنیا و آنکه مذلت در اخرت بود و دوزخ و دوزخ را هر دو آورند و حساب
آنها که کافر شدند آنها را که بر آئین خود را در دوزخ جمع آورند که فرزند
در عقاب ترخ باشند مومنان در ثواب بهشت و از برای آن تا طغی
تیم کند و جدا گردانند پلید را از پاک یعنی مومنان را از کافر و نیک از بد و کافر
و پلید را با کافر پلید جمع گردانند و عمل برایشان با عمل ایشان ضم کنند و بزم
نهند چون پلید از پاک جدا گردانند پلید را جمع کنند و بر یکدیگر افکنند
بعضی را بر بعضی چون شاع بد که هیچ کار بر نیاید آنکه از او دوزخ اندازد تا همه
سوخته گردند و آنها که چنین شدند و صفت ایشان این بود زیانکار باشد که عمر و
مال زیان کرده باشند و در محصیت و کفر بسر برده و عمر و مال در باخته و بدن
دوزخ حاصل کرده باشند **توبه تک** قل للذین کفروا ان یتوبوا

تغیر کنم

تغیر کنم ما قد سلف ان یعودوا و ان قد مطنت سنة الاولین و قالوا
حتى لان کون فتنه و یكون الذین کله لله فان اشکوا فان الله
یما یعلون بصیرة و ان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم کنتم تعلم المولى و یعم
النصیرة حق تعالی میگوید بگوئی محمد این جماعت کافران و بت پرستان را
که اگر شما ازین کفر باز ایستید و اصرار نکنید بر آن گناههای گذشته
شما بیامرز و در آن عقاب نفرماید و توبه باز کفر با یمان و از محصیت
بندامت و پشیمانی باشد بر غرض آن بود که بر مثل آن گناه رجوع نکنند و اگر
باز گردانند و برگردند و معاصی شوند و برگردند اصرار ملیت و عقوبت آید و حق
ایشان از نصرت مومنان و خلاف کافران آنکه مومنان را فرموده که قتل
کنند و کافر را نکند تا آنکه که هیچ کفری و شکی و فتنه نماند بر شما که زار
و نصرت بر نصرت بر شما و خذلان کفار با سلام عزیز کرد و کفر و
شرک خوار و حقیر کرد و درین سلام همه خدا را بود و هیچ شیطان نباشد
طاعت خدای دارند و طاعت شیطان ندارند پس اگر این کافران باز ایستند
و از کفر باز آیند خدای تعالی باحوال و اعمال ایشان بنیاست جز او هدایت را
بر وفق نیت ایشان و بر وفق عملشان و اگر چنان بود که برگردند و روی
بگردانند و در اسلام آیند که اعتماد شما بر ایشان نیست و اعتماد نصرت
و خدای مولا بنیاست و او نیکو خداوند کاری و نیکو یاری و یاور نیست
شمار **تغیر کنم** و اعلم انما اعلمتم من شیء فان الله حمسه و المرسل
و لا یخفی و الینا می فالتساکین و ان السبیل ان لنت امنتم بالله
و ما انزلنا علی عبدنا یم الفرقان نعم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قدیر

للمعاصرو

حق سبحانه و تعالی خطاب میکند مومنان را و میگوید که بدانید که هر غنیمت که شما
بگیرید از هر چه باشد پنج یک آن خدا راست و رسول خدا را و آن
نحسی را که خداوند فرستی و خویشی است بر پیغمبر و بنیامین او مسکینان را و راه
گذر باز او این بر شما واجب و لازم است اگر شما بخدای ایمان دارید و آنچه
ما فرودستادیم بر بنده خویش یعنی محمد رسول ما از قرآن در روز قیامت
یعنی روزی که خدای تعالی بفرقی کند میان حق و باطل در روز و میان حق
و کافران و روز که در جمیع هم رسیدند و متلاقی و متقابل یکدیگر شدند و آن روز آینه
بودم خدمت رمضان و گفته اند روز نوزدهم رمضان سال دوم از هجرت و این
دو آیه از امام محمد باقر و جعفر صادق علیه السلام است و خدای بر همه خدایان است
پس عاجز نباشد از آنکه جزا بر وفق الحقیق و بی غنیمت مال اهل حرب باشد
که مسلمانان از کفار بقتال و کازار بگیرند و آن بسیار است از خدای تعالی
مسلمانان را و بعضی فرق کرده اند میان فی غنیمت گفته اند که غنیمت است
که بقتال ستانند و فی آنست که بقتال باشد و گفته اند که غنیمت است که بقتال
باشد و فی زمینها و فی خاص رسول را باشد و پس او قایم مقام رسول را ازل
بیت او و هیچ کس را در آن حق نباشد لقوله تعالی ما آفاه الله علی سوله
من اهل القری فله و لرسول و لذی القربی و لذی المساکین و ابن السبیل
و قول ائمه که میگوید که آیه منسوخ است بآیه و اعلموا انما غنیمت من شیء شیء
غنیمت برای آنکه تلافی غنیمت میان هر دو آیه و جمع کردن میان هر دو صحیح است
و نیز برخی آیه و سببی غنیمت و سببی بر پنج قرآن حکم نتوانند و در آن برای آن
گفت تا فایده استماع در و هیچ از و بیرون نشود حتی الحیظ و الحیظ

و ای

و آنچه غنیمت کرد و داشتند بر پنج قسم باید کرد و یک قسمت که حمل است
از وی بیرون باید کرد و میان انکسائی که قتال کرده باشند و بقتال
حاضر شده باشند سوار بر او و سهم دهند و پیاده را یک سهم و اگر مرکب
باشد که اسبان بسیار دارد و بر انصیب و اسب پیش نه مند و اگر
جمع بیاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ شده باشند غنیمت
قسمت نکرده ایش نیز انصیب دهند و آن تقسیم را که حمل است بر شش
قسمت باید کرد و یکی خدای را و یکی رسول را اصلی است علیه و آله و سلم و یکی از خویش
رسول را که متولی کار او باشند از پس او و آن امام است و قسمتهای
و قسمتهای انباء السبیل را که از بنی باشند از فرزندان علی و عباس و جعفر و عقیل
و حقیقت دو گروه را استن باشد طالبان بسیار از عباسیان را و از
فرزندان عبدالمطلب جز ما ششم کسی را و عقد نبوده است آن غنیمت را
که خدای راست رسول را باشد بعد از رسول قسمت خدا و آن رسول
حق امام باشد ابوالعالیه مروی بود صاع از تابعین گفت که سهم خدای حق
از کعبه باشد فان لله ای لبت الله و خمس از یک اهل شیعه در بیت
بج چیز واجب بود غنیمتی که از دار الحرب آرند و ارباب تجارت
و مکاسب و زراعت پس از آنکه مؤمنان و عیال او باشند هر چه
از معدن بیرون آرند از جمله معدن زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج
و از زرنیک و نطق و کبریت و هر چه نام معدن بیرون آید از زرنیک
و مس و میا و کعب که یا بند از زر و درم و غیره و در و غیره در اوقات باروری
بر آرند از هر و آید و جواهر و یاقوت و زمرد و فیروزه و لطف و بهر مالی

حرام که با حلال آمیخته باشد و تمیز نتواند کرد و مالی که میراث یا بندگان
که کسب و حرام باشد و حلال این جدا است که بدست هر کس افتد
و در عرف آنرا غنیمت خوانند و غنیمت باقی شایسته هر فایده را
که بدو رسد و بموم آید استدلال توان کرد در وجوب اخراج
خمس این جمله برای آنکه لفظ عموم متناو است از امور و آن گنیمت است بالله
تقریب و توجیح راست چنانکه بی از ما گوید نماز بر تو واجبست اگر مسلمانی
مراد آن نباشد که بر کافران واجبست مراد آنست که تو کافر سیرتی
در نماز یعنی در ترک نماز **قوله** اذا انتم بالعدوق الدنيا و هم بالعدوق
القصوى و الزكب اسفل منكم و لوق اعذتم لاختلافكم في الميعاد
و لا كن ليقضى الله امر اكان مفعولا ليهلك من هلك عن بينة
و يحيى من حي عن بينة و ان الله سميع عليم آنکه شما بگناره و وفایان
بودید که بدین نزدیکتر بودید و ایشان یعنی مشرکان بگناره که از بدین دورتر بود
و گفته اند که معنی آنست که ما و کسب آنرا که شما بگناره و در خانه بودید که بدین
نزدیکتر بود و ایشان بگناره و دیگر که از گناره دورتر بود یعنی شما بگناره خود نزدیک
بودید و فریش از خانه خود دورتر بودند و شتر سواران یعنی ابوسفیان و اهل
کاروان فروتر از شما بود پس اصل دریا و رسول با علی و ادی فرو آورده بود
و مشرکان با سفل و ادی و ابوسفیان کاروان بگناره دریا آورده بود و بگناره
آرد و این کاری که خدای تعالی آنرا ختم یا تقدیر کرد که اگر شما با یکدیگر عده
میعاد می نموده بودید از میعاد شما خلافتی افتادی شما را که مومنانند انکی
شما منع کردی از حاضر آمدن و وفا کردن بان وعده و بسیاری ایشان

دانش را

و ایشان سبب و پیمان کردی از بدین پس شما را اتفاق طلاقست نبودن
خدای تعالی این کار را تمام کروانید و راست بر آوردن میعاد و وعده را بر
لطف کرم خود نگاهدار که درونی بود تمام کرده شود و از اعراض و اذلال
کفر و ظلم مسلمانان و خذلان کافران و آنچه که در حجت کرد و بظلمت و بعد از
اظهار محجزات و انزال آیات محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک
شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند مومنان زنده ماند و کافران مرده
برای آنکه مال مومنان با جموعیت که از امر ک نباشد و مال کافران با هلاکتی است
که در عقب آن احتیج نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه ستوا
و دانا و بیناست با قوال و احوال ایشان و در هر مصداق هر کسی را چنانچه
مصلحت است **قوله** اذ یریکم الله في منامات قليلا و لو
اراهکم لثیر الفشلکم و لکننا نعتم في الامر و لا کذب الله سلم الله علم بذات
الصدوره و اذ یریکم اذ التقیتم في احببکم قليلا و یقللکم
في احببکم ليقضى الله امر اكان مفعولا و الى الله ترجع الامور و یاد کن
ای چنانچه خدای تعالی ایشانرا آموخت و در خواب اندک و این چنان بود
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که قریش با او کارزار میکرد و ندید
اندر که بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب خود را خبر داد و ازین
ایشان قوی دل و خوشدل گشته و چندی دیگر آنست که خدای تعالی ایشان را
در چشم اندک قدر و منزلت کرد و ایند که اگر ایشان در چشم تو بسیار نمودی شمارا
بند و بی حاصل شدی و میان شما در آن کار منازعت و خصومت افتاد و
و هر یکی را اندیشه دیگر و سخن دیگر بودی و لیکن خدای تعالی شما را سلامت داد

از افت بر دلی و خصوصیت و مناعت بر مانند و این بر خدای تعالی پوشیده
نمود از آنکه او داناست بدانچه در سینه های شماست از خفا بر و سایر و نیز
یا و کینه چون شما نمود ایشان را یعنی قریشها را از آنکه در چشمهای شما و شما را
نیز در چشمهای ایشان از آنکه نمود و ایشان را در چشمهای مومنان از آنکه نمود
تا قوی باشند و تصدیق خواست بچهره بود این معهود گفت ایشان را از چشمهای
مومنان چنان از آنکه نمود که من می راکه در پهلوی من ایستاده بود و گفته ایشان
هفتاد و مرد باشند گفت من چنین بیدارم که ایشان صد مرد باشند تا که
مردیر از ایشان که بر فتم بر رسیدیم که شما چند باشید گفت هزار مرد و باشیم
و مسلمانان در چشم کافران چندین از آنکه آمدند که می از ایشان گفت بیایید بروم
که کاروان سلامت رفت ابو جهل زویم تا که ایشان را مستمال کرد اینم آنکه
گفت هیچ مسلح بر یکدیگر که ایشان را بدست گیریم که ایشان بصلاح جنگ
را کنند و این از بهر آن که در توان از آن و در شکر هر عی بر صاحب خود و دیگر
شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن مکنند و تمام کردند و باز رفت
جمله کار با خداست چون صد و راز و بود باز رفت هم با او بود و ملک
همه ملوک ایل شود و حکم همه باطل کرد و حکم همه خاص او را باشد و در قیامت جمله
کارها و آنکه نمودن ایشان در چشم ایشان و او بود که از مانعی بوده باشد
چون کرد و صفات و استنای بعضی بعضی نیز و او بود که قطع شعاع بوده
باشد میان رانی و مرئی رسول عجز است و اند تعالی اعلم و **قوله تعالی**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ تَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و اطیعوا الله و رسوله و لا تتأخروا عواقیقتنا

در خبر

و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين و لا تتركوا
کالدین خرجوا من جوارحهم بطرا و در کمال الناس و یصدون عن سبیل الله
و الله یبغضون محیطه خدای تعالی در این آیه میفرماید مومنان را و میگوید
که ای انسانی که شما ایمان آورده اید چون شما جمعی از کافران به پندیر جانی
باشید و قرار گیرید و پناه با خدای دهید و ذکر خدای کنید بسیار و تضرع
در زاری نماید و دعا کنید تا بود که طلاع و ظفر بیاید و براد و مقصود خود رسید
و طاعت خدای دارید و فرمان بچهره برید و با یکدیگر مخالفت و مناعت
کنید که انهمی بر دل شوید و ضعیف شوید و دولت شما برود و دشمنی شما بر شما
غلبه کند چون با دولت و نصرت شما رفت باشد و صلح کنید بر شده و سختی
و قایل و حروب که خدای اجبار است و هر که خدای با وی بود منظر بود
باشد خدای تمام مومنان را بصیر فرمود و ترک مناعت و مخالفت که هر یک
که اختلاف آمد رحمت برخواست الجماعه و الفیقه عذاب مجاهدت
و منی که روزا حد مومنان رسید نبود الا از جهت مناعت و اختلاف
ایشان که اگر صبر کردند و مخالفت نکردند و هرگز آنچه ایشان را رسید
انکه خدای تعالی کرد و گفت زنها را تا بشاید شما چون آنانکه از سرانمای
خوشی بیرون رفتند نه از بهر خدا بلکه از بهر بطر و ذم و آبرو مان و ایمان ایل که
بودند سبب آن بود که ایشان از کفر بیرون آمدند تا کاروان خویش را
حایت کنند همچون رسیدند رسول ابو سفیان ایشان رسید که شمار کرد
ما کاروان سلامت بیاوریم ابو جهل گفت باز نرویم تا آنکه سید بر رویم
و اینجا مقام کنیم و شکر کنیم و خرخریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم

طعام و هم و همان کنیم و عرب فکر ما بشنوند و غرت ما بدارند چون بیدار
بجای شستن شتر خود را کشند و بجای کس خمر کاس مرگ چشیدند و بجای
مطربان نوحه کران برایشان نوحه کردند و بجای عزت و منقبت نالت
و خواری بافیشتن حق تعالی گفت اهل که برین چه پروان آمدند شما که مومنانید
برین چه پروان مشوید ایشان برای بطور و نماز نشد شما برای تقرب خدای
روید ایشان مردمان از راه خدای که اسلام و شریعت منع میکنند خدای
عالم است و برایشان قاور است همه در قضا قدرت دارند و محیط است
قول تفسیر و ازین کلام الشیطان أعمالکم وقال لا غالب لکم الیوم
من الناس وانی جاز لکم فلیما تراءت الفئتان تلخص علی عقیبه
و قال انی برئ منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله
شدید العقاب عبد الله عباس و سدی و کلبی که چون قریش خواستند
که از کعبه پروان آیند ایشان را با یاد آمد که میان ایشان و بنی کنانه کازاری
و کینه قدیم است گفته باید که این کنانه را تعرض نرسانند و برین توقف
باید کرد و اندیشه کار باید بست ایشان درین بودند که بعد آمد بر صورت
سراجه بن مالک بن مغیرم کنانی و او از جمله اشراف و سادات کنانه بود قریش
دل گرمی داد و گفت ترسید لا غالب لکم الیوم من الناس خدای تعالی
میگوید که یا دکن انرا که شیطان بر صورت سراجه میاید و عمل کافران که را
مثنویه کرد و در چشمه دل ایشان آراسته گردانید و ایشان را گفت
که امر و زچهره از مردمان شمار اغلبه خواند کرد و من همسایه شما و پشت
پناه شما ام و زینهار رسیده شما ام و ترسید چون ایشان این شنیدند
گفته

گفته که از بنی کنانه این شدیم روی بیدر نهادند و شیطان با ایشان
بود چون دوشگر روی هم آوردند و در شمشکان از آسمان برسید
ابلیس ترسید و در آن عقب که آمد بود باز گشت و بگریخت و درین
حال ابلیس دست در دست حارث بن مثنام نهاد و بود و در صف شمشکان
ایستاده بر صفت سراجه چون شمشکان را دید و جبرئیل عمار در پیش است
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده و عنان بر دست گرفته دید او را
بناخت روی بنزمت آورد حارث و بر گفت ای سراجه درین حال
کجا میروی و شرم نداری که در چنین وقت ما را با میکنی گفت بنزارم
از شما من می بینم آنچه شما نمی بینید من از خدای می ترسم انکه روی بنزمت نهاد
قوم **تفسیر** بنزمت برشته چون بگردد باز آمدند گفته سبب بنزمت سراجه بود
و مردم را او بنزمت کرد و خبر سراجه رسید گفت شنیدم که شما قریشید
میگوید که سبب بنزمت شما من بودم بخدای که من ازین خبر ندارم و از قتل
شما آگاه نبودم و من خود شما را ندیدم گفته که فلان روز آمدی و ما را و عدو
و غرور دادی و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جاز لکم گفت سوگند
میخورم که من ازین خبر ندارم چون جماعتی از ایشان ایمان آوردند پس از آن
براستند که ابلیس بوده است و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام است خلاف کرده اند و ظاهر شیطان با ایشان اورا برینند
الوعلی و جمیع متکلمان گفته اند که خدای تعالی صورت او را بگردانید بجهت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و تشدید مکلفان و سبب خذلان کافران و نصرت
مؤمنان ابو القاسم مخفی و جمعی گفته اند بظهور نمودن بوسه بود و انکه ابلیس

گفت انی اخاف الله من ارضه ای میترسم دروغ گفتن که بختن او ازین بود
از آن بود که دانست که قوت فرشتگان ندارد و عادت است بدانست
که اصحاب خود را ملامت کند و خود بر کرد و والله شدید العقاب
خدای تعالی سخت عقوبت نما باشد که ابی و قویما و از عقاب او ترسند
طی بر عیبه الله گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ رؤسایان
ذلیلتر و خوارتر نباشد از رؤسای فرقه برای آنکه درین روز رحمت بسیار
بندگان گناه کار است من فرود می آید الای روز بدر که چون دیگر در جهنم
دید که در پیش فرشتگان می آمد از دروغت دلیل شد **قل تعالوا اخذ بقول**
المنافقون والذین فی قلوبهم مرض عثر هؤلاء علیهم من ینسوا علی الله
فان الله عزیز حکیم و لونی اذ یتوکل الذین کفروا الملئکه
بصریون و وجههم و اذ یأرهم و عواذ اب الحویق **ذالک بما قدمت**
ایدیکم و ان الله لکبیر بظلم للعبید یاد کن ای محمد چون گفته منافقان
اندر مدینه و آن کسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاق بود و گفته اند که اینها
جهانی بودند از منافقانی که در مکه بودند با رسول صلی الله علیه و آله و سلم هجرت
نکردند بعد از آنکه گفته خویشان با ما را با نیکند چون فریض سید را ندانند قوت
مسلمانان و کثرت کافران بر بدین لشکران در دین یاده گشت بسیار مرتد
شدند و روی بقبال رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند از جمله ایشان قریظ
ولید و حارث بن ربیع و بعلی بن امیه و عاص بن منیه چون در میان معرکه ای بود
فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند ایشان در اجال سید را حاضرند
گفتند این جماعت را که مومنان و صحابه رسول صلی الله علیه و آله بودند و دین

ایشانرا

ایشانرا بفریفت و مغرور گردانید ایشان اعتماد بر چه کردند که اگر فرغان
بشکر گرفته خدای تعالی گفت اعتماد بر خدای داشتند و هر که توکل و اعتماد
بر خدای کند خدای عزیز و غالب و قاهر است هیچ چیز او را غالب نشود
حکیمت قدر و غلبه بر حکمت مصواب کند و اگر تو دیدی ای محمد آنوقت در آن
حال که فرشتگان همان کافران بر میداشتند در اجال بر پشت و روی ایشان
میزدند و بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید حسیب و عبد الله عباس گفتند که چون
مشترکان و وی مسلمانان نهادند مسلمانان بیخ بر روی ایشان زدندی
و چون بزمیت او ندی فرشتگان در ایشان رسیدی و سواط برشتهای
ایشان زدندی و ایشانرا گفته می کشید عذاب ایشان سوزان در دوزخ
بعد از آنکه این عذاب چشیدید و در بعضی نفا سیر آورده اند که فرشتگان
هر زخم که بر کافران زدندی از جراحت ایشان آتش بر افروختی که اگر توان
واقع و حالت دیدی کار منکر و حال عظیم راست به کردی انکه گفت
انچه بان رسیدند و آن عذاب که چشیدند بظلم نبود بلکه باستحقاق بود مجوی
ایشانرا که این همه سبب معاصی و کفر شما بود که خود کردید و بدست خود
آزما مقدم گردانیدید چون شما کردید آن هلاکت جز شمارا نباشد و خدای
بر سبب گن خود سیداد کرد و ظالم نیست انچه کند خدای عمل بود بر وفق استحقاق
قل تعالی کذاب الفرعون والذین من قبلهم لفظوا بايات الله
فاخذهم الله بذنوبهم ان الله شدید العقاب ذالک بان الله لعلیم
معتبر انعمه اعلمی قوم حتی یغیر و اما انفسهم و ان الله سمیع علیم
کذاب الفرعون والذین من قبلهم لفظوا بايات الله فاهلکناهم

يَذُوقُهُمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ. عادت ایشان
یعنی آل بر و طریقه و روش ایشان بجز طریقه و سنت و عادت اتباع
و اشباع فرعون و آن کسانیت که از پیش ایشان بودند تا کار فرشته
بایات خدای پس گرفت خدای ایشان را با آن کن ههای که ایشان در
و خدای سحت عقوبت است که کس را وقت و طاعت عقوبت وی نباشد
این عذاب از آن بود و بسبب آن بود که در حکمت خدای تعالی
که بگردانند نعمتی را که بر قوم تا آنکه که ایشان بگردانند آنچه با ایشان بود
از نیت و فعل و این نعمت محمد بود صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی
کرده بود ایشان را با او کار فرشته و تکذیب وی کردند تا لاجرم خدای
این نعمت را با انصار را باین نقل کرد که کتب نعمت است که چنین بود
که اطعمهم من جوع و امنهم من خوف و محمد اصلی الله علیه و سلم ایشان
فرستاد شکر نعمت کردند و بفرمان برآوردند خدای تعالی آن نعمت ایشان
بگردانید و عذاب برآورد حق تعالی درین آیه بیان حال خود میفرماید و میگوید
منم آن خدایی که چون نعمتی کرده باشم مقتدا بر سبیل تفضیل باشد که آن چیز
از کرم خود رواندازم که آن نعمت برایشان بگردانم تا آنکه که ایشان
حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت لغزان کنند و بجای اعتراف
حجود آرند آن خدایی که از کرم خود رواندازد که نا واجب مستحق از بند
بگرداند که بر او دارد که کینه ناکرده یا فعلی که او فریده باشد غیر
و عذاب کند کلا و حاشا بلکه هر چه بکند از سر حکمت کند بر وفق استحقاق

که

کند چنانکه با آل فرعون کرد و آنانکه پیش از ایشان بودند از انواع عذاب
که ایشان را بکنه ایشان ملاک گردانید بعضی را با آب و بعضی را با آتش
و بعضی را بجنف و بعضی را بسخ و بعضی را بر حنق و بعضی را با باد و بعضی را
بصیبر و بعضی را بتبع چنانکه فرمود و اعرفنا آل فرعون ما عرق کردانیدیم
آل فرعون را و ایشان بر معنی عرقی آل فرعون و قتل قریش ظالمان بودند
چون خدای تعالی ظلم از خود نفی کرد و حواله با کاران کرد و نیکو نمود که غیر ظلم را
از مخلوق نفی کند و حال حواله کند **وله تعالی** ان شر الذناب عند الله
الذین كفروا وهم لا يتقون. الذین عاهدت منهم ثم لا يتقون
عهدهم کل مرة وهم لا يتقون. فاما تنقضهم فی الحرب فشر خیرهم من
خلفهم لعلهم یاتکفرون. و اما تخافون من قوم خیانتة فان الله لیس
علی سوا جوار الله لا یخف الناس منه. حق تعالی میگوید که بدترین جانوران زمین
خدای آن کسانند که کار فرشته نیکند او رسول خدای و برای آن در و اب
خوانند که ایشان بر چهار پایشان اولیات کالاتام عام را حجاب کالاتام
خوانند. من چگونه عام کالاتام را. آنکه خبر داد که ایشان ایمان نیاوردند و با رسول
با رسول صلی الله علیه و سلم توقع نکرند و دل نخریز خود را در بند ایمان ایشان نزارد
آنکه گفت کافرانی که تو عهد از ایشان بستدی و ایشان بنوعی نیک بودند که با رسول
صلی الله علیه و سلم عهد کردند که با او قتال نکنند و کس ماری و یاوری ندهند
ایشان بیک عهد بستند و مشرکان از سلاح باری دادند چون رسول صلی الله
علیه و سلم گرفتار ایشان و ایشان را اعلامت که گفتند که ما را فراموشی
شد خطا کردیم و دیگر باره عهد کردند روز حنق آن عهد نیز بشکند و باطله اند

و ما مشرکان حدیث شدند و بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم کارزار کردند و چون
گفت آن کافران که تو از ایشان عهد بستدی و ایشان هر بار که عهد کردند
شکسته و نترسیدند از عاقبت کار خود پس اگر تو ایشان را در کارزار رهایی
و برایشان دست یابی با ایشان کاری کن که در کار از آن برکنند و عبره
گیرند کسانی که پس از ایشان باشند و سخن ایشان باز گویند تا باشد که چون
عبرت گرفته باشند ایشان عهد نکنند و از شکستن عهد و عقوبت آن خبر
کنند و بگویند لیری و بیاری آن بود که عذر کند و اگر تبری کافی بری می دهد
که قومی با تو خیانت کنند و عهد را بشکنند تا ما بایستی که ترا ظاهر کرد و چنانکه بنویس
قریظ کردند تو نیز عهد ایشان را بر انداز بر استی و ظاهر و آشکارا تا ایشان
نبردند آنکه تو حرس ایشان را می سنگالی گمان نبرند که تو بر عهدی که اگر آشکارا
تقتی ایشان گمان برند که تو بر عهدی و ساز حرس ایشان کنی ای مانند عذر می
باشد و سویت نباشد سویت آن باشد که ایشان از تو همان دانند که تو از آن
دانی و خیانت کن با ایشان با آنکه بی اعلام ایشان روی مرو که ایشان
پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی خاین ترا دوست ندارد و مردی نضج دلو
ایشان نباشد چه ایشان سخن عقاب و عقوبت باشند و امانت و این
آیه در بنی قریظیه آمد و اقدی گفت در بنی قریظیه آمد و با این آیه رسول صلی
علیه و آله و سلم حرس ایشان رفت و با ایشان قتال کرد قوله تعالی و لا تخفوا
الذین کفروا سبقوا انهم لا یخفون و اعدوا لهم ما استطعتم من
قوة و من رباط الخیل ترهبون بعهده و الله و عده و کعبه و آخرین من
دوینهم لا یظلمون هم الله یعلمهم و ما یستفیقون من شیء فی سبیل الله یوف

ای

الکلم و انتم لا یظلمون حق سبحانه و تعالی خطاب میکنند و میگویند محمد را
صلی الله علیه و آله و سلم که منیدار و کمان مبر که آنکس فی که کافرشند بر ما سبق
توانند بدون و از عذاب ما توانند که بخت ایشان بر ما سبق نتوانند گرفت
و از عذاب ما توانند که بخت و از قبضه قدرت ما بر و ان نتوانند فریق
و ما را حاضر نتوانند کرد و انید بلکه همه در قبضه قدرت ما اند در ملک و ملک اند
ما هر چه خواهیم با ایشان کنیم تو انیم کردن و جز ابر و فحش عمل ایشان تو انیم داد
که ایشان از ما در هیچ حال غایب نشوند از خطاب کرد مومن را و گفت
بنازید و بدست بنید از بهر جنگ و کارزار ایشان آنچه نتوانند ساختن
و نهادن و آنچه شمارا در حاجتت از سلاح و تیر کمان و اسبمان فروخته
تا فریب نشوند و طاقت حویب و کارزار از آنند گفته اند که قوه تیر انداختن است
و رباط الخیل سبب سبانت در باط و اصل رستی باشد که اسب از ابدان
سندند گفت چنین کنید تا برسانید دشمنان خدا را و دشمنان خود را و جماعتی
دیگر را مراد دشمنان خدا و دشمنان اهل مکه اند و گفته اند که ما سنی قریظیه اند
و اهل بار سس و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان دین را شاست
و بقولی جهاتی دیگر ما و منافقانند از آنکه شما ایشان را می شناسید از بهر آنکه
نماز میکنند و روزه میدارند و لاله الا الله محمد رسول الله بر زبان می رانند
اما خدای تعالی ایشان را می شناسد از بهر آنکه مطلع است بر اسرار و خفایا
داند که بر بی در سر و ضمیر خود چه دارد و طبری گفت که ایمان جفا نند آنکه
هر چه شما نطقه کنید در راه خدای از مال و ملک مال را خیر خوانند که بان خیر توان
کرد و ثواب آن تمام و کمال بشمارند و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شایع

مکانهند قوله تعالى وان جحوا للسلام فاصبح لها وتوكل على الله انه هو
السميع العليم وان يريدوا ان يحذوكم فان حسبك الله هو الذي
ايدك بنصره وبالمؤمنين والذين قلوبهم لو انفقت ما في الارض
جميعا ما الفت بين قلوبهم ولاكن الله الف بينهم الله عن رحيمه

و اگر چنان باشد که میان که ناقصان عهدند و دشمنان میشاقت از نبی فریضه
و غیر ایشان که کشته بصلح تو نیز با ایشان صلح کن و از خدرو مکر ایشان ترس
و توکل و اعتماد بر خدای تعالی کن و کار خود را با او گذار تا یار و نکامان تو باشد
و شنو است اقوال بندگان از او دانست بمصلح ایشان اگر چه فاجح امر است
اما هر امری واجب است پس و ابود که چون کفار صلح جویند رسول صلی الله
علیه و سلم یا امام اگر مصلحت و خلاف صلح بندگان کند و دلیل بر این اجماع اهل
البیت است بعضی مفسران گفته اند که آیه مشوخت بقول اقتلوا المشرکین
و در است آنست که مشوخت نیت برای آنکه این آیه در حق مشرکانست و آن
در حق اهل کتاب است بر نبی فریضه و نبی نظیر او دیگر آنکه اقتلوا المشرکین در سنه تسع
از هجرت فرود آمده است و پس از آن با بطن خنجران صلح کرد و در و هزار که هزار
در صفر بدیند و هزار در رجب پس در هر دو آیه تافی نیت و آنچه در و خوبی
نسخ کردن تا نخ پیش از نسخ فرود آمده است و این هر دو معنی مانع باشد
در نسخ و نسخ قول حسن بصری و قتاده است آنکه گفت اگر نخواهند که بفرمایند
ترابنی فریضه با ظهار صلح و اظهار امری مرغوب بود برای حصول مراد خود
با ابطال خلاف آن چنین فریب تو خواهند نوازان اندیشه من و دلشکهار
که خدای تعالی ترا بس است و اوست که ترا موید گردانند و نصرت داد

بیاری

بیاری و نصرت خود و متابعت مؤمنان و جمیع میان دلهای ایشان
اگر تو هر چه در زمین است بران خرج کنی تا در میان ایشان الفتی اندازی
و جمیع آری متوانی میان دلهای ایشان جمع کردن و لیکن خدای تعالی
ایشان جمع کرد و الفت داد و این عداوتیت که میان و قخرج بود و خدای
بیرکت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برداشت آنرا از مؤمنان با سلام
و مودت و محبت در میان ایشان برید آورد و چنانکه همچون برادران یکدیگر
شدند فاصبحتم بجمعه احوالنا و اوست آن خدایی که عزیز و غلبت
و محکم و نیکو کار است قوله تعالى يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك
من المؤمنين يا ايها النبي حوض المؤمنين على القتال ان يكن منكم
صبرون صابرون يغلبوا ما تين وان يكن منكم ما تة يغلبوا
الفاسق الذين كفروا بائنه قوم لا يفقهون الان خفف الله عنكم
وعلم ان فيكم ضعفا فان يكن منكم ما تة صابرة يغلبوا
يا تين وان يكن منكم الف يغلبوا الفان ياخذ الله والله مع الصابرين
حق تعالی حطا میکند و دوش می دهد رسول خود را و میگوید ای پیغمبر با قدر و
منزلت خدای ترا بس است و آن مؤمنان که بی رو تو انداگران دیگران
ترا فرود گذارند و ترا هیچ زبانی نباشد در تفسیر اهل البیت که مراد باین آیه
علی ابن ابی طالب است و طوایر اخبار را در این قولست برای آنکه استفاد
آیه نصرت و آن نصرت که بعد از نیاید الله تعالی را رسول را بود
از امیر المؤمنین علی بود اگر کسی دیگر نبود پس هیچ نباشد که آیه خاص باشد
با و آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود که ای پیغمبر مؤمنان را بر تحصیل

و جهات تخریب کن و بفرمای ایش از ارکار زار با دشمنان خدای گوی که خدای
شمارا میکوید که اگر شما هست مرد باشد چیم کنید بر کار زار ایشان بر کوه
مرد از کار فران غلبه کنید بنامید و نصرت حق و اگر صد مرد بشید نما از فرین
بر هزار مرد غلبه کنید از کار فران هر مردی با ده بر امید و این در بر ایه اسلام
بود که مسلمانان از اعدا و اندک بود این آیه فرود آمد در غزوه بدر بر پیش جنگ
کردن این برای آنست که ایشان قومی اند که نمیدانند قتالی که حق کنند
بر جهالت و عیب می کنند چون شما که بر بصیرت میکنید و امید است مبارزید
و اگر ایه ظاهرش خیرست معنی وی امر است برای آنکه مسوخ احکام است
با تفاق و اگر خیر محض بودی در و نسخ نشدی آنکه گفت که خدای تعالی از شما
تخفیف کرد آنچه تکلیف کرده بود چون مانی بر آمد مسلمانان از اعدا و دست
خدای تعالی فضل کرد و تخفیف تکلیف کرد ایشان و این آیه فرستاد و حکم از اول
آن بود که اگر مسلمان از ده مشرک روی بگرداندی فاسق بودی و ملحق
ذم و عقاب بودی خدای تعالی با این تخفیف کرد و یاد آورد و گفت اکنون
خدای تخفیف کرد از شما و دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون حکم است
که اگر شما مؤمنانید صد مرد صبر کنید با بشید دو بیت مرد را غلبه کنید
و اگر هزار باشدید و هزار را غلبه کنید بفرمان خدای تعالی این آیه ناخاست
بلا خلاف و رافع حکم آیه اول هر که امروز از دو کافر روی بگرداند فاسق
و مستحق ذم و عقاب باشد پس صبر کنید ای مؤمنان که خدای با صبر است
بمعنی نصرت یعنی آنکه بر ثبات باشند و بر جهاد و محنت آن صبر کنند
قوله تعالی ما کان لنبی ان یكون له انصر حیث یخلف فی الارض فیدون

عونی

عرض الدنيا والله بريد الاخرة والله عز وجل حكيم لو لا کتاب
من الله سبق لمتكم فيما أخذتم عذاب عظيم فكلوا مما اعطاكم
حلالا طيبا واتقوا الله ان الله عفور رحيم عنه سمعوا و گفت سب
نزول آیه آن بود که چون روز بدر از اسیران میاوردند رسول صلی الله علیه و سلم
و در حین ایشان مشاورت کرد و با یاران گفت چگونه چکویید و در حین ایشان ابو بکر گفت
در باب ایشان که با رسول الله قوم تواند و خویش تواند استبقا باید کرد
باشد خدای تعالی لطفی کند که اینان ایمان آرند از ایشان چیزی بستان و بر آن
و آنچه بستانی بساز و عده کار زار و دیگری کن از دشمنان عمر گفت با رسول الله
ایشان که فرزند و نازند که ترا نکند کرب گردند و از خانه خود بیرون گردند
بر ایشان رحمت نباید کرد و بسیار گشت عقیل را بدست علی ده تا بکشد
و فلان را بدست من و او مردی بود از خویش و ندان وی تا ویرا بکشم عبدالله
دو احد گفت ای من آنست که بفرماید ما اینان را جمله در وادی جمع کنند
و خوار و بیم بسیار کرد ایشان در اندازند و اقیس در زنده و عمر را بسوزند
عبدالله گفت قطع رحم خواهند کرد رسول صلی الله علیه و سلم هیچ جواب نداد
برخواست و در حجره شدم در مان هر یکی خبری دیگر میگفتند یکی گفت ای ابو بکر
یکه دو یکی گفت ای عمر شود و یکی گفت با برای عبدالله دو احد کار کند رسول
صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلمای مؤمنان را
زخم کند تا زخم زخم تر باشد و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سخت تر باشد
آنکه روی بسیار آن کرد و گفت کار شما از سه بیرون نیست با اسلام آرید
یا گردنشان بزنند یا هدیه کنید خود را عبدالله سمعوا و گفت من گفتم الا سهلان

بیضار که من از و کلام اسلام شنیدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم هیچ نگفت
عبداللہ گفت من تبر سیدم و کمان بردم که سنگ از آسمان فرود آید تا چرا
مرا خد کردم درین حدیث تا رسول صلی الله علیه و آله گفت لا سهل من بیضا چون
دیگر روز بود باز آدم رسول را دیدم دلشاکتسته و ابو بکر میکسرت من
گفتم یا رسول الله چه حادثه افتاد است مرا بگوئی ما من تبر کبریم و اگر کبریم نیاید
تکفل آن کنم گفتم بر اصحاب شما میکرم که خدای تعالی عذاب ایشان را
فرستاد و عذاب ایشان چنان نزدیک بود که این درخت کماز کجست
و نزدیک ما و ختی بود خدای تعالی این آیه فرستاده بود و ما کان لنبی ان یكون له
اسری این آیه برای آن فرستاد که پیشتر صحابه بران بودند که اسیر از لشکر
و فدیة بستند چه ایشانرا میل مال بود و آنچه خدای تعالی دانست از صلحت
در کشتن ایشان صحابه ندانستند و متفق شدند که ایشانرا فدیة بیایدستند
و بنا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد بعقاب اگر چه خطاب با رسولست
عقاب با قوم است نه منی که گفت زید و ن عرض الدنیا قول انک گفت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم در عقاب داخل است زیرا که پیغمبر کز
دنیا نخواست و مال دنیا طلب خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بر وی عرض کرد
او قبول نکرد گفت خدای که هیچ نترسد و نباشد و درست نبود از وی
که دیر اسیران باشند تا انوقت و هنگام که اسلام قوی و عزیز شود بان
سبب که قهر و غلبه خود در کافران فاش کرد و ایندیکستن بر اسیری که درست
آرد یعنی از وی درست نباشد که اسیرانرا باز فروشد در ناگند در اول
اسلام چون اسلام را قوی نبود و چون اسلام قوت گیرد در و ابا باشد

ان

انکه بر سپیل ملامت گفت چون ایشان در خد اغنبت کردند و مال دنیا
خواستند شما که مسلمانید عرض دنیا نخواستند و مال دنیا را عرض از بهر آن
خواند که ویرا بقا نباشد و خدای تعالی برای شما حضرت و ثواب حضرت
میخواهد و نعیم ابد که آنرا انقطاع نبود با تعظیم و تحیل و خدای تعالی عزیز است
و غالب است ویرا غلبه نمیتواند کرد و حکیم است هر چه کند و خواهد و فرمایند
حکمت و ثواب باشد انکه گفت که آنرا نوشته است که از خدای عزیز است
و سبقت گرفته و پیشی برده و ثابت گشته در لوح محفوظ که غنیمتها و اسیران
است محمد را هم است هر اینه با آنچه شما کردید از اختیار فدیة و مال عدا
بزرگ بشمار رسیده سعید جبر و مجاهد لشکر آنست که خدای تعالی
در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند با آنچه شما کردید از این
فرستادی عبیده السمانی گفت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم صحابه را
گفت در باب اسیران بدر و ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنند
اگر شما ایشانرا بکشید و اگر خواهم فدیة ستانید بعد و ایشانرا بکشید
بکشند ایشان اختیار فدیة کردند لاجرم روز احد همان عدد کمر بستند
که روز بدر باز فروخته بودند انکه خدای تعالی گفت فکلوا مما غنمتم مخزیه
از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاک گفته اند که صحابه دست از غنیمت
باز داشتند این آیه آمد و این امر بر سپیل اجنت است این عدا گفست
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که مرا پنج چیز داده اند که من را از
بهیچ پیغمبر نداده اند خدای تعالی من را مسجد کرد و مطهر را برای من که هر کجا
که رسم نماز کنم و هر گاه که آب نیابم تیمم کنم و بهیچ پیغمبر راز و انبودی

مکر در مسجد و محرابش و مرا ترس دادند بعضی در دلهای دشمنان تا هر کجا
که من و من بیا بر راه ترسلن من برود سیم آنکه خدای تعالی پیغمبر را
خاصه بقوم خود فرستای و مرا بجز این فرستاد و پیغمبران دیگر را
فصل از حال خدا کردندی تا تن سپیدی و بخوردی و مرا فرموده اند که بر قوم
خود قسمت کنیم پنج پیغمبر بر ما آورده اند و مرا حاجت من شفاعت کرد
و خیره برای امت من آنکه فرمود فاتقوا الله تبرسید از خدای آنچه فرموده
بر آن کار کنید تا فرمانی مکنید اگر وقتی تا فرمانی خود را در یاسید و از آن باز کرده
و توبه کنید تا خدای تعالی شما را سزاوار کند که او امر زنده است و مهربان
قوله تعالی یا ایها النبی قل لئن لم فی ایدیکم من الالهة لکنتم لیکفرون
قل لکم خیر انی اوتیکم خیرا امما اخدمکم و بغیرکم و الله غفور
رحیم و آن تیرید و اخیانتک فقد خاوا الله من قبل فامکن
منهم و الله علیم حکیم ص تعالی رسول را گفت بموی انگسای را که در دست
شما اند از اسیران که اگر در دلهای خیری و متقی خدای اند از دور ایمان
آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر و بهتر
از آنچه گرفته اند بدهند و بر سر آنها آنچه ایشان گرفتند با شما بدهد شما را
و خدای امر زنده و مهربانست عباس بن محمد را گفت که ایه در حق من آمد
و یاران و عبای که جمله آنان بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بود از کافران
و آنروز نوبت عباس بود و عباس حج این حج آنروز است اوقیه زرتشت
چون آنروز حج بس پوسته شد بان رسیدند که آنروز حج کنند
قوم گشته و اسیر و منهدم شدند آن مهبت اوقیه از وی بسته شد

که او را

که او را پیش رسول اصلی الله علیه و آله و سلم آوردند رسول به کار بروی
عرضه کرد و اسلام و قتل و فدای گفت از من مهبت اوقیه زرتشتانند مانند
در کار زار بفرمای تا فدیه از من بگیرند رسول اصلی الله علیه و آله و سلم گفت
زری که از توبه بسته اند آنست که آورده بودی تا در کار زار ما صرف
کنی آن از حسنات خدیه چگونه باشد بر و مجال فدای خود و آن برادر زرتشت
عقیل و نوظل بن حارث به گفت از کجا ارم گفت آن که با من الفضل
داوه بودی در وقت آنکه از کعبه بیرون می آمدی و گفتی این از برای تست
و از برای فرزندان عبدالمطلب و عبدالمطلب و فضل گفت اگر آن بد هم مرا عیال
مرا سوال باید کردن از مردمان تو این و اداری ولیکن ترا که خبر داد که من
زیر به ام الفضل داد و ام گفت خدای تعالی مرا خبر داد و آن بوزن چندین
بود و کیفیت و کمیت آن غنبت عباس اندیشه کرد و گفت این حدیث است
و این توان دانست الا بوسی از خدای تعالی گفت ای محمد راست میگوئی و این تیری
بودمان و ام الفضل و کس ابرار اطلاع نبود و انا انهد انک محمد رسول الله
روایتی و کبر آنست که عباس برای آنکه فدیه نماید و او اظهار اسلام کرد و در دل
نداشت آنکه گفت یا رسول الله دستور باش تا بروم و ام الفضل و کودگان را
بیاورم گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دلش آورد که با کعبه شود و اینجا
مقام و بر سر کعبه باشد و نیز باید نه نیاید جبرئیل رسول اصلی الله علیه و آله
و سلم خبر داد از تر او رسول کفر ستاد و او را باز آورد گفت ای عم چون
بطلان جای رسیدی نیت کردی اندی و گفتی با کعبه شوم و نیز زوی با بدینه نیاید
اینجا مجوس میباشند ایمان آوری و ایمان درست کنی یا فدیه کنی خود را

عباس و کرباره اندیشه کرد و گفت اگر آن سری که میان من و خدای تعالی است
بر دلها اطلاع نباشد مگر خدای را گفت یا محمد مرا درست شد که حقیقت
تو پیغمبر خدای و ترا از آسمان وحی می آید بغیب و اسرار دلها در سمع ابهر
تا ایمان درست کردم آنکه ایمان آورد و ایمانش درست شد و اسلامش
نیکو گشت بر حق تعالی در حق او و آن جماعه این آیه فرستاد و گفت بجوی
ایش را که اگر خدای از دل شما حقیقت ایمان دانند بعضی این که از شما است
به از آن و پیش از آن بر عهد عبد الله عباس گفت که بدرم از من میتا و قید
زیر بر بند خدای تعالی بعضی چندان مال بداد که میت غلام خریدم و هر یکی را مال
سبب بدادم تا تجارت رفتند برای من کترین غلامی را سه ماهه میتا
درم بود آنکه گفت بر خدای تعالی کس زبان نکرده مال را که بر بند باضعاف آن
عوض یافتم و مغفرت آمرزش بر سری آنکه حق تعالی فرمود و گفت ای محمد اگر
ایشان خواهند بغنی ایران که با تو خیانتی کنند تو از آن دل شک مباش که پیش
ازین نیز با خدای خیانت کردند یعنی اغفال کرده اند که صورت خیانت
دارد و با همان برده اند که ان از خدای تعالی پوشیده است از اجنات
نام کرده اند یا با لشکر خدا و دوستان خدا اجنات کرده اند پس لاجرم
مانند ایشان کرده اند مگر این که در ایشان تا شمار بر ایشان غالب شد بهی
گشته شدند و بعضی اسیر گشته و بعضی بهزیمت رفته همچنین اگر با تو خیانت
کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند
خدای نیز را نمکین کند از ایشان و خدای عالم است با سر ایشان و حکیم است
با آنچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال و یکبار از تحمل عقوبت **و خدا**

ان الذین

ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا بائمالهم و انفسهم في سبيل الله
والذین اؤوا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض الذین امنوا ولم
یهاجروا مالکم من ولائهم من شیء حتی یهاجروا و ان استصرحتم
فی الذین تعلیکم القصر الا علی قوم بینکم و بینهم میتا و الله
بما تعملون بصیر حق سبحانه و تعالی چون ذکر کافران کرد و آنچه ایشان
کردند و آنچه در حق ایشان فرمود و عقاب آن ذکر مومنان مهاجر و مجاهد کرد
و گفت آنکه ایمان آوردند و مبر و مبر و مبر و مبر و مبر و مبر و مبر و مبر
و اصابت و هجرت کردند از مکه بکعبه آمدند در موافقت تو و خواندند
رأ کردند و در راه خدای جهاد کردند بمال و جان بذل کردند و جان بر راه
حق صرف دادند آنکه ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود گرفتند و نصرة
و یاری کردند بعضی انصار بیان که اهل مدینه بودند ایشان انانند که بعضی
از ایشان دوستان بعضی اند و از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام
همه یکی اند اما آنکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و با تو از مکه بکعبه نیامدند
شمار از ولایت و میراث ایشان هیچ نباشد حسن بصری وقتاد گفته
مراد آنست که ایشان اولیای یکدیگرند در میراث و ترا از ایشان نفعی
نیست و این آن بود که در بدایه اسلام میراث با ایمان بود و هجرت
تا آنکه هجرت نکردند ایشان را از میراث مهاجران چیزی نرسید
اگر چه خویشا و ندان بودند و مومن بودند برای آنکه هجرت نکرده بودند
چون آیه اولوالارحام بعضهم آمد از منسوخ کرد باقی علی است گفت
بمواخاة اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان ایشان داد میراث گرفتند

بعضی در گفتن مراد بولایت یکدستی است و آنکه حکم ایشان دیگر است
که ایشان بشما به یک تن اند و شمار آن پانزده است که از ایشان باشند
آنکه گفت اگر چنان باشد که شما استغاثه کنید و از شما نصرت و یاری
خواهند بر شما واجب و لازم باشد نصرت ایشان مگر که این استغاثه و
نصرت بر قومی خواهند که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد که آنکه
شمارا بر ایشان نصرت نباید کرد و اینها زاری نباید داد و تا انقضای عهد
باشند و خدای هر چه کند دانا و میناست **قوله تعالی** والذین کفروا
بعضهم اولیاء الا لقتلوه تکلن فینة فی الارض وفساد کبیرة والذین
امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین اؤوا وناصروا اولئک
هم المؤمنون حقا لهم مغفرة وازوار کثیرة اما آنکه که فرزند
بعضی از ایشان اولیای بعضی دیگرند و در دوستان یکدیگرند و یکدسته شده و در
یکدیگر و لیکن با توموا افتت میکنند ای محمد ع حساب گفت از ولایت
میرا شد که کافران با دام با اهل که در یکت باشند از یکدیگر میرا شد که
قتاده گفت سبب تولی آن بود که مردی میاید و میان دو شوکر فرود آمد و
اگر اینها از دست باشد از میانم و اگر اینها از دست باشد از انانم ع تعالی
این آیه فرستاد و میان کرد که از مؤمنان آنکه باشد که مؤمن باشد
اولئک بعضهم اولیاء بعض وازکا فران آنکه بود که کافر بود والذین لهم
بعضهم اولیاء بعض تا آن کس احکمی نباشد که نه از میان بود و نه از انان
آنکه گفت الافتلوة اگر کشید شما آنچه شمارا فرموده اند در قسمت میراث
و بخشیدن آن در زمین فتنه عظیم و فساد بزرگ حاصل آمدی این صریح گفت
که اگر عدوت

که اگر معاشرت و نصرت و یاری کشید یکدیگر را فتنه و فساد عظیم بر می آید
آنکه گفت و آنسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند
و آنکه شمار اجابت دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مومنانند بحقیقت
مهاجران ایمان خود را هجرت در راه خدای بمذال مال و جان محقق کردند
و انصار یان با یو و نصرت و محبت بجان و مال محقق کردند اینها را لاجرم
همه را یک حکم آمد از ایمان در ثواب استحقاق امر برشکنند و روزی
بزرگوار که شبتت علما خلاف کرده اند که حکم هجرت برخواستن است
بعضی گفته اند که امر و هجرت نیست بقوله لا هجرة بعد الفتح پس از فتح مکه
هجرت نباشد و درست آنست که حکم هجرت بر جااست و ثواب
او آنرا که در سرای حرم ایمان آورد و جان و مال و خان و هان و اسباب
و اطا که نماند و بسیاری اسلام آوردند و حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او
ثواب ایشان چو او همان کرد که صحابه رسول صلی الله علیه و اله کردند از انان
از یک با بدین و قوله لا هجرة بعد الفتح چون یک مخصوص است نفی هجرت و حکم او
بال که مخصوص باشد برای آنکه هجرت آن بود که از سر اختیار رمانند و از سرای
حرم با سرای اسلام آید و بعد از فتح مکه که سرای اسلام بود پس
بشما به آن باشد که مردی را در سرای باشد از سرای میرانی دیگر **قوله تعالی**
والذین امنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم
واولوا الارحام بعضهم اولی بعض فکتاب الله ان الله یحکم کل شیء عظیم
و آنکه ایمان آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما هجرت کردید و در دین خدای
باشما یکدست شدند و جهاد کردند یعنی اگر بر بی شما نمودند بلکه از سر شما بودند

چون باخت خود سرای و اسباب و اهلک خود را کرد و ندو با شما بیاید ندو با شما
جماد کردند با کافران ایشان از شما اندر وجود حوالات و بذل و نصرت
و وجوب میراث و خداوندان رحمان یعنی خویشاوندان بهری از ایشان
بهری اولیتر در میراث هر کس که نزدیکتر باشد بموتی اولیتر باشد چون از
جنت استحقاق میراث فراتر است و مساس رحم هر چه فراتر نزدیکتر باشد
مرد میراث اولیتر باشد و لیکن آیه ولایت بر آنکه میراث را نصرت و جنت
داخلی نیست و آنکه گفتند که ولایت در آیه اول نصرت است و ولایت
میراث گفتند که هر دو آیه محکم است زجاج گفت فی کتاب الله لوح محفوظ است
و گفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدای یاد قرآن که کتاب خدایت صریح
بهم چیزی عالم است و دانایان این سوره در غزای بدر فرود آمده است مقدم
رمضان مجده ماه از هجرت رفته بود **سورة التوبة** صد و نهم و آیه
مجاور وقتا ده گفتند نیست و آخرین سوره که بدین فرود آمد این سوره بود
حدیثی یافتی گفت این سوره را چگونه سوره تو بخوانند و این سوره حدیث
عبد الله عباس گفت عثمان بن عفان را پرسیدم که سوره الانفال از شانی آ
و سوره براه از ما پنجاه جمع کردی میان ایشان و براه از سبع اطوار است
چرا سوره الانفال در میان آوردی و چرا بسم الله الرحمن الرحیم نوشتی
در اول و گفت برای آنکه چون آیتی چند آمدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کاتب گفتی که این آیه در فلان سوره بنویس **سورة الانفال** و سوره براه
بدین فرود آمدند و در هر دو ذکر عهد بود اما مشتبه شد و بیانی نیافتم
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن میان **بسم الله الرحمن الرحیم** نوشتیم

که در این

که ندانستیم تا کجا است آخر سوره و اول سوره مبر و سفیان و عبد گفتند
که بسم الله الرحمن الرحیم آیه رحمت و امان است و سوره برات در حق
مشرکان و منافقان است و ایشان را امان و رحمت نیست برای آن
نوشتند **سورة التوبة** **بسم الله الرحمن الرحیم** و سوره اولی الذین طاهدکم من المشکین
فیحوا فی الاضراس بعد اشهر و اعلوا انکم غیر معجزی الله و ان الله
مخزیز الکافرین حق تعالی میگوید که این سوره پندار است از خدای
و رسولش با انسانی که شما با ایشان عهد کردید از مشرکان و حق تعالی بند
عهد ایشان کرد و عهد ایشان انداخت برای آنکه ایشان عهد کردند
و وفا کردند و عهد کردند و باز شکستند و هر شرطی که کردند خلاف کردند
انکار از خیر و با خطاب آمد و گفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه
و سه رفته باشد باستانی و این چهار ماههای حرام است عبد الله
عباس گفت سه ماه از آن جمله حرام بود و یکماه حلال و این ماهها شوال بود و
ذوالقعدة و ذوالحججه و محرم محمد بن اسحق گفت که این اجل چهار ماه برای آن بود
که جمعی بودند که ایشانرا عهدی نبود ایشانرا درین اجل آورد تا انرا بشه
کنند و رای اختیار کنند برای خود آنچه دانند که صلاح ایشانست اگر بعد از
چهار ماه تمام ایمان نیارند قتل و اسیر بود و مس و مانند این باشد و اول
مدت یوم الحج الاکبر بود تا دهم ریح الاول انما که عهدی بود با رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و انما که عهدی نبود پنجاه روز مهلت بود تا تمامی
ماههای حرام بسر آید مهلت و زودی الحج و یکماه محرم تمام شد رحمت گفتی
سوره در اول شوال فرود آمد و اول مدت آن بود تا آخر محرم مغایر گفت

آیه در سه قبله آمد بنی خزاعه و بنی مدینه و بنی خزیمه ایشان را رسول صلی الله
علیه و آله و سلم عهدی بود در حدیبیه تا دو سال حق تعالی گفت خبر ده ایشان را
که این عهد چهار ماه است برای خود اندیشه کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پس از آن کس عهد نکرد و مجاهد و دیگر مفسران گفته اند که در حق اهل مکه آمد که با رسول
عهد بستند عام الحجة میپایند سه سال نام دمان این نباشند و آمد و شد
کنند و بنو خزاعه در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و بنو بکر در عهد قریش
میان این دو قبیل خصوصیتی افتاد قریش معا به آن خود را مدد کردند و بنو بکر نفی
ایشان بر خزاعه طلب کردند و ایشان را بگفتی رسید چون خزاعه دیدند که قریش
عهد بستند و بیاری بنو بکر آمدند و با معا به آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
دست درازی کردند عمر بن سالم انحرافی عهد بنی سبأ و در پیش رسول صلی الله علیه
و آله و سلم مایستاد و گفت **بیت** یارب انی ماسید محمد الخلف انبیا و انبیه
الاولاد لنا و لنا الولاد لب اسلمنا و لم یتبع بدنا فانصرهنا ان الله نصر اعدا
و ادرع عباده الله یا توامد ان فیهم رسول الله مدخدا ان ابیض مثل الشمس عما
اصعدا فی قلوبهم کالحیری مددا ان قریشا اخلفوا الموعدا و نقضوا ایثاق
الموکدا و بنو الحظی سجدا و قتلوا امانا کما سجدا رسول صلی الله علیه و آله و سلم
چون این شبنه لاضررت ان لم انصرکم انه بجانب مکه رفت و مکه گمشد
و این سال ششم بود از هجرت و پیش از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجای
بتوک بود منافقان از احبیب افکنده بودند قریش از اینجا دلیری کردند و عهد
که میان ایشان و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود شکسته حق تعالی فرمود
تا عهد ایشان میبازرد و خبر دهد ایشان را بکار رزار و ذلک قوله تعالی و اما

تخافن

تخافن من قوم خیانتة فان هذا الذم علی سواد چون ستم بود رسول صلی الله
علیه و آله و سلم خواست تاج کند انکه گفت که شترکان حاضر آیند و بر من
نماز کنند و طواف کنند و من بخوابم ابو بکر را بخواند و او را با چیل و با بل موسم
فرستاد و چیل آیه از اول سوره برات با و داد تا بر اهل موسوم خوانند چون
برفت جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که لا یخوفک
عنک الا انت او جعل منک لیرن آیه از تو او افکنند مگر تو ایام روی که از تو
باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه را بخواند و سوره برات جمله بد و داد و گفت برو و بر اهل
موسوم خوان و ابو بکر را محی کردن اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد باز کرد و از بنو بکر
بر ناقه غضبنا رسول شسته برقت ابو بکر را بد و اخلیفه در یافت جابر بن
عبد الله انصاری گوید که من با امیر المؤمنین همراه بودم بجایی رسیدیم که آنرا
عروج گویند وقت صبح بود ابو بکر نماز با دعا و خواست کردن ناقه امیر المؤمنین
آواز می در عیانی کرد ابو بکر گفت دعایات ناقه رسول الله غضبنا اما که
رسول را آیتی آمد در باب حج جابر گوید چون بار آمد امیر المؤمنین را گفت بچکار
آمد گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضه تا امانت از تو بست تا غم و تاملی
سوره برات بر شترکان خوانم و عهد ایشان مندازم گفت مرا چه گفت گفت
فرمود که بخیزی اگر خواهی یا من بیای و اگر خواهی باز گردی ابو بکر بر گشت پیش
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله امرتنی با مرطال الباضع
لاجله الی فلما انصرت بعضی الطریق عن امتی قال ما فعلت و لکن الله ما فعل
قال انزل فقال لا و لکن نزل جبرئیل و قال ان الله یقول لا یوجد به عنک الا انت

او جل منک ازین سبب علی را فرستادم که او از منت امیرالمومنین
بکفر رفت چون روز عید بود و مردم با ایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد
و سوره برات بر مشرکان خواند و عهد قریش میخواست و خبر داد ایشان را
با آنچه خدای تعالی فرموده بود محمد بن ابوبهریره گفت این سال مردم با امیرالمومنین
بود چون امیرالمومنین خسته شدی و آوازش گران شدی پررم نیابت و آواز
برداشتی و مردم را جمع میکردی یعنی گفت من از پر رسیدم که برت میگفت
و کجا آواز میداد گفت چهار چیز کی آنکه پس ازین چگون بر من طواف کند و نماز کند
و هر که اهل بیت بی بی از مدت او راهلت نیست اگر ایمان آورد والا
گردش زنده و چگون نیست نخواهد شدن الامومنی با من من پس از اسال حج
مشرک کرد و مسجد الحرام کرده و حج کند مگر که ایمان آورد مشرکان گفتند از عهد تو بود
عمت نیز ایم عهد ما تیر و نیزه است امیرالمومنین سوره تبارکی داد که در حج بگذارد
و باید نهد در رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیگر سال که سه عشر من اجمعه بود حج است
و حج الوداع کرد و با مدینه آمد و بقیع و الجحوم و محرم و صفر و روزی چهل روز اول
زنده بود و با جوارحیت ایزدی رفت صلوات الله علیه و آله و سلم سجا و توقا
چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار ماه که شمارا درین چهار ماه همت است
اگر گفت که میندازید که این همت شمارا برای عجز است و شما خدای تعالی
عاجز توانید کردن بر ایند که شما خدای را عاجز نتوانید کردن و بروی غالب نتوانید
کشتن خدای تعالی است که عاجز کننده جمله خلق است بما سیرت قدرت
ویند و خدای تعالی رسوا کننده و هلاک کننده جمله کافرانست **قل تعالی**
و اذ ان من الله و رسوله الی الناس یومع الحج الاکبر ان الله بربهم

من المشرکین

من المشرکین و رسوله فان ثبتتم فهو خیر لکم وان تولیتهم
فاعلموا انکم غیر معجزی الله و بشر الذین کفروا بعذاب الیم الا
الذین عاهدتم من المشرکین لانه یقتضوکم شیئا و لکم نظا هر و
علیکم احدا فانتم الیهتم عهدکم الی مدتهم ان الله یحب المتقین
و اعلامی و آگاه گرد نیست وارد شده و وصا در کشته از خدای و رسول
خدای بر دمان روزی بزرگترین که آن روز عهده است و بر وایت علیه
و عهد الله عباس و بر وایت ابوالصیها از امیرالمومنین و این مذنب
ابوحنیفه است و بر وایت دیگر از امیرالمومنین و امام محمد باقر و حضرت صاحب
صلوات الله علیه روز عید است و او را برای آن حج اکبر خوانند که مسلمان
و مشرکان در آن روز حج آمده بودند و پس از آن روز مشرکان حج نکردند و بنحی
بن آن حج از گفت امیرالمومنین را دیدم روز عید بر شتر می سفید شسته
بصفتی بر رفت مردی باید و مها شتر بر رفت و گفت روز حج اکبر که ام است
گفت این روز است که تو در او می مجاهد گفت حج اکبر حج قارن باشد
و حج اصغر حج مفرد یعنی دیگر گفته اند حج اکبر حج است و حج اصغر عمره که
عملش ناقص است از حج اکبر گفت درین روز حج اکبر است اعلام است
مرا ایشان را که خدای و رسول خدای پس از آن از مشرکان و جمله است پستان
انکه گفت و اگر چنان باشد که شما که مشرکان نید توبه کنید از کفر و باز گرد
شمارا بهتر و نیکوتر باشد و اگر بر کردید ایمان نیاید و پشت رسول
خدای و گفتا روی آرید بر ایند که شما خدای را عجب نتوانید کردن
و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید آمدن و توای محمد شاره ده

انگسائی را که بخدای و رسول که فرشته ند بخدایی در دناک و لفظ شایست
بر سبیل نیکم و خیر است یعنی ایشان عبادت اصنام با منید خیر و نفع
میکشند اکنون بشاره ده ایشان را ولیکن بجای خیر نفع است در دنیا
و عذاب در آخره آنکه استثنای آنکه گفت الا الذین عاهدکم لانهکم
ثما با ایشان عهد بستید و همان کردید از شرکان و ایشان بر عهد شایست
کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل نیافشد و کس را بر شما یاری ندادند
و با دشمنان شما دوست نگشتند و ایشان را بجز دعد و سلاح و اسب
معاونت نکردند شما آن عهد کرده آید و آنرا مدتی نمانده آید آن عهد
تمام کنید و آن مدت را با خبر رسانید که خدای تعالی تمقیق از دوست
دارد و فرمود که جماعتی اند از بنی کنانکه از احبشان نه ماه مانده بود خدا تعالی
بفرمود تا ایشان را با بقضای مدت ایشان مهلت دهد و چهار ماه با ایشان
خطاب مویضه کند برین قول استثناء باشد من قوله فیحرفی لا یضرب فی غیره
مجاهد گفت قومی بوده اند از خرافه مخالفت نکردند و دشمنان او را محاربت
نکردند و گوی و دیگر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را با ایشان عهد بست
بنو دوی و مصالحتی بر خراج و جزیه برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون
به تنوک میرفت در آن راه با جمعی بسیار عهد بست که در چون اهل تنوک و اهل غزین
و اهل امد و رومه بگذرد و ایشان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان
صلح نامه نوشت و جزیه بر ایشان نهاد و این را در ذمه گرفتند و ایشان
بر عهد شایست کردند تا آنکه از دنیا بر شد لاجرم عهد ایشان برخواست
تا روز قیامت تا دام که شرط عهد بجای آورند و از ذمه بیرون نیایند قناده
گفت

گفت ایشان جمعی شرکان بودند که عام احد میباید رسول صلی الله علیه و آله
و سلم عهد کردند و از مدت ایشان چهار ماه مانده بود و از روز عید غزین
آنکه خدای تعالی گفت آن مدت تمام باید کرد **قوله تعالی فاذا انسلخوا عنکم**
اللعنم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم وخذلتمهم و اخصروهم
واقصدوا الصم کل مضد فان تابوا و اقام الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا
سبیلهم ان الله یغفون حیث حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون ماههای
حرام بگذرد و ماههای حرام حسیب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و قوی دیگر
آنست که یکماه حلاست و آن شوالست و سه ماه حرام ذوالقعدة و ذوالحجه
و محرم است گفت این چهار ماه بگذرد هر کجا که مشرکان از ایام بدی کشیدند
گفت اگر در حال باشند و اگر در حرم و اگر در حصن باشند و اگر در صحرا
اگر ماه حلال باشد و اگر حرام بگیرد ایشان را باز درید و بشیند برای
ایشان بر هر راهی و طریق تا ایشان را بگیرد پس اگر توبه کنند و از کفر با ایمان
آیند و نماز بسپاری دارند و زکوة مال دهند و شرایط اسلام بجای آرند راه ایشان
بکشاید و دست از ایشان باز دارد یک خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
بعضی گفته اند که آیه را اولیست بر آنکه تبارک نماز بجز خجقیل باشد چنانکه سب
جست خجقیلست نماز و زکوة هم چنین سببست چون کرد است که فان
تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة حسین فضل گفت که آیه ناسخ است هر آینه
که در ذکر عفو و اعراض و فدیاست سخاک گفت آیه منسوخ است بایله
فاما من ائحد و اما فداء و درست آنست که هر دو محکم است برای آنکه
اتفاقست که از اول کار تا آخر کار رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم قیل کرد و عفو

و هم خداست و نیز هم درین ایسکویه و خذوه هم کبریا نشا ز او گرفتن
اسیر کردن باشد و حدیث عطار را برین لیل است که او گفت مردی را
پیش رسول صلی الله علیه و سلم آوردند اسیر کرده نام او ابوامامه و او سید
کام بود رسول او را گفت با اسلام ای باخوشی را باز خزان ازادت کنم
یا بگشمت گفت ای محمد اگر مرا بگشمتی مروی بزرگ گشته باشی و اگر خداستانی
بزرگی را خداستمانده باشی و اگر آزاد کنی مهر ترا آزاد کرد باشی اما اسلام
نخواهم آوردن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود برو که آزادت کردم چون
این شنید گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله کرم تو و لیلی می کند
که تو پیغمبری و با ما می شد و طعام مکر را ماده از ما به ما شد طعام از اهل مکه باز رفت
و گفت شمار طعام مذممه تا آنکه ایمان آرید و اهل مکه هنوز با رسول کجایند
پیش رسول صلی الله علیه و سلم نامه نوش شد شکایت او رسول فرمود که یا
ابا امامه طعام از ایشان منع کن او بقول رسول صلی الله علیه و سلم ایشان طعام
داد و قوله تعالی وان احد من المشركين استجارك فاجر حتى تنميط كلامه
ثم ابلغه ثمانته ذلك بائتم قوما لا يعلمون كيف يكون للمشركين عهد
عند الله وعندك سوله الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام فما استقاموا
عليكم فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين كيف وان يظهر و
عليكم لا يوفوا فكم الا ولا ختمه بوضوئكم بافواههم و ناجي
قلوبهم و اکثرهم فاسقون حق تعالی میگوید که اگر کسی از مشرکان بانوینا
و در واز تو زینهار خواهد تو او را زینهار ده و در نیا خود گیر و در واز خودش
آور تا کلام خدای بشنود و حجت بر او متوجه شود اگر اسلام آورد نجات دنیا

دوازدهم

و آخرت یابد و الا او را با من نجات خویش رسان که حمایت تو در زینهار
تو است پس از آنکه خواهی با وی قتال کردن تا با وی غدو و خیانت نموده
باشی و این همه برای آن میباشد که ایشان قومی جاهل و نادانند و بر ایشان
تعجب کنن تا باشد که بدانند و این لیل است بر آنکه کلام خدای هم از قبل
حروف و صوتت برای آنکه سماح جز در حرف و صوت صورت نهند
آورده اند که جماعتی خوارج جمع شده بودند و راه میزدند و کسانی که نه
بر مذمب ایشان بودند می گشتند اتفاقا کفار و انانی به پیش ایشان می گشتند
ابوالهزیل علف در میان ایشان بود ایشان تبر سیدند و امید از جان
خود برداشتنند ابوالهزیل گفت اندیشه مدارید و این کار با من گذارید که من
وضع اینان بنیم ایشان بر سیدند که شما چه مردمانید و کدام قومید ابوالهزیل
گفت ما قومی از مشرکان استیجابیم آمده ایم تا کلام شنبویم خارجیان گفتند حیا
ابوالهزیل ابائی خید را ایشان خوانند ایشان گفتند امتا و صدقنا اجونا که
شما در جوار ما سید بروید سلامت ابوالهزیل گفت نه حق ما تمام مگذارد و یکفشد
چگونه است گفت تا را با من گاه رسانید نه خدای تعالی گوید و ان احد
من المشركين استجارك فاجر حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه ما منه گفتند است
گفتی ما ایشان رفتند و ایشان را با من که رسیده اند خدای تعالی برل
انکار و بگفتند که مشرکان را چگونه عهدی بود نیز دیک خدای و پیغمبرش یعنی این
نباشد و محال بود که ایشان از عهدی بود و با غدیری و خیانتی که در دل خود
دارند طبع در عهد ایشان کنند که عهد خود و فاکتند مگر کسانی که شما با ایشان
عهد کرده اید نزد یک مسجد محرام عبد الله عباس گفت که قریش بودند نجات

خزاعه اند این سخن گفت قومی اند از بنی کنانه و بنی نصره که ایشان عهد کردند
و شکستند پس دام تا ایشان بر عهدی باشند و استقامت میکنند شما نیز هم
بر این عهد باشید و متعرض ایشان نشوید که خدای تعالی تقاضای دوست میدارد
و بریزد کار از آنکه هر سبیل آنکه را استعداد و ثبات مشرکان بر عهد میگردار
استغنا هم کرد و گفت چگونه ایشان را عهد می باشد چگونه ایشان را انگشتی چگونه
مراقبت عهد و حرمت ایشان یعنی که اگر چنان بود که ایشان را بر شام ظفری بود
دست یا بند بر شام نه مراقبت عهد شما کنند و حرمت خویشی شما نکند و دارند
و شمار از نه را نمکنند پس شما بر ایشان چگونه اعتماد کنید و ایشان را چگونه نگیند
ایشان شما را به ما نهایی نیز با نهایی خویش اضمی میگردانند زیرا سخن میگویند که شما
بان اضمی میشود و دلهای ایشان منکر است که زبان میگویند ایشان هم کافر
و هم منافقند چه باطن خلاف ظاهر داشته سیرت منافقان باشد و بیشتر ایشان
فا سغند و اکثر عمارت است از کل یعنی همه فاسقند **قوله تعالی** **اشترت و ابایات الله**
ثنا قلیلا فصدوا عن سبیلهم انهم ساء ما کانوا یعلمون **لا یرقبون فی مؤمن**
الا للاذیمه و اولئک هم المعتدون **فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة**
فانحزناکم فی الذین فی تفصیل الایات لقیوم یعلمون **حق سبحانه و تعالی**
این شرکاء را صفت کرد و گفت که ایشان بهای اند که ستمند و این قوم را بوی
بود و امثال او که کافران اطعام میداد و برک میکرد تا بجهاد ایمان نیارند و خلفای
قریش اطعام میداد و خلفای رسولان میدانند و جبابی گفت که این چه بود ان
بودند که در عصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهد شکست بجای می اندک و طعم قلیل
که ایشان را بود از نسل و برای ان قلیل خوانند با ضافه آنچه ایشان از خود قوت

کذا

کردند از ثواب آخره اندک بود پس این کفران مردم را از راه خدای بودین
محمد باز داشتند و بگردانیدند و در عهد هیچ مؤمن یعنی در حق هیچ مؤمن حرمت
و محافظت هیچ عهدی و خویشی و قرابتی نمیکردند و این از برای ان مکرر گردانید
که آیه در حق آنانست که بایات خدای تعالی عوض اندک ستانند و از راه خدای
و دین مسلمانان مردمان را بگردانند و منع کنند از اول در حق جمله ناقصان عهد است
و بر قول جامی جهودانند آنکه گفت که ایشانند که ظالمانند و متعبدانند از راه
حق بگشته اند و از حدی که ایشان را نهاده اند و تکلیف تجا و زبونه اند
پس اگر چنان باشد که ایشان سخن تو تو بگویند و ایمان آرند و نماز بچکانند
بگذارند و شریعت اسلام در ادای دین جای آرند ایشان در دین برادران
شما اند و چگونه برادران شما باشند ایشان هم مؤمن باشند و هم مسلمان
آنکه گفت با تفصیل و بیان آیات و حج میکنیم برای قومی که برانند و اندیشه
کنند تا عملشان حاصل آید **قوله تعالی** **وان نکثوا الیمانهم من بعد عهد**
و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم
ینتهون **الاتقاتلون قوما نکثوا الیمانهم و هموا باخراج الذین**
و هم بدو که اول مرة اخشونهم فانه احق ان تخشوا انکثرت
مؤمنین **و اگر ایشان سوگند را که خورده اند بشکنند پس از آنکه عهد کرده**
و سوگند را خلاف کنند در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند با ایشان
قتال کنید که ایشان ایمه کفرانند و پیشکون ان اهل شر کنند عبد الله عبا گفت
که ایمه کفر ابو سفیان بن امیه است و ابو اسحاق بن عمرو و سهیل بن عمرو
و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از زوسای قریش که عهد شکستند مجاهد گفت

ابن فارس و روم اند خدیف یانی گفت اهل این آیه هنوز ندیده است و بلزین
خواهد آمد و با ایشان قتل کند و سی از اولیای خدای تعالی امیر المؤمنین صلوات
علیه و زجل این آیه بخواند آنکه گفت انا والله لقد عهد الی رسول الله صلی
علیه و آله و سلم و قال لی لثقتان الفیئة الثالثة و الفیئة الباعیة و الفیئة
المارقة گفت با ای که از ایشان را عهد و سوگند نباشد یعنی بوند
و فاکند و حرمت سوگند ندارند و بران شباهت نمایند از آنکه ایشان عقاید
ندارند بخدای و حرمت سوگند و قدر او نشناسند با ایشان قتل کنند
تا باشد که ایشان ازین بگریزند و باز ایستند الاثقالون هر اکا را از کنید
شما با قومی که سوگند را نقض کردند و قصد آن کردند که محمد را از کعبه بیرون کنند
و ایشان اول بقصد کارزار شمار و زبر اند اگر ندوید کارزار ازین خراعه
که خلفای رسول بودند ای ترسید شما از ایشان ترسید از خدای ترسید
خدای سزاوار ترست که از تو ترسید در ترک قتل ایشان اگر شما مویید
از خدای و عقاب خدای ترسید قوله تعالی قاتلوهم بعدیهم الله بایکم
و یغفر لهم و ینصرکم علیهم و لیسف صدور قوم مؤمنین و یدهب
غیظ قلوبهم و ینور الله علیهم بشاره و الله علیهم حکیم آم حسبت
ان تترکوا و لقا یعلم الله الذین جاهدوا منکم و لم یخذلوا
دور الله و لا رسوله و لا المؤمنین و لیجبه و الله خیر بما تعملون
حق سبحانه و تعالی بشارت و مجز در باب اخبار غیب میگوید که کارزار
کنید این کافران تا خدای تعالی ایشان را سمر بردست شما گشته کرد و اند بعضی
گشته کردند و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل گردند ایشان را بقهر و اسیرت

شمارا

شمار ایشان و شفا دهد سهینهای مومن از امجاد و سدی گفشد ایشان
خراعه اند خلفای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سایر دشمنان از دلهای ایشان
برای آنکه چون تا خود در بیایند و انتقام بکشند از دشمنان خود و دلهای ایشان
خوشش کرد و در این آیه مجزیت است معجزات رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای
آنکه خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد و این وعد با بجا ز رسید
و این نباشد الا بوخی از قبل خدای تعالی آنکه بر سبیل استیناف گفت و خدای
توبه قبول کند از آنکه سر خواهد و با وی لطف کند که عندان اختیار توبه کند
و توبه وی پذیرد چون عکره بن ابی جهل و مهیل بن عمرو درین آیه بشارت
که بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن و نیز معجزی باشد رسول را چون مخبر بر وفق
خبر باشد و دیگر آنکه تا بعد از آنکه قتل با ایشان مانع توبه نخواهد بودن و صدق تعالی
و انما است توبه ایشان چون توبه کنند و حکیم است کند و نغیر ما یدقبل انی
الا از بهر آنکه در آن حکمتی باشد آنکه خطاب کرد و گفت یا خود می پذیرد
شما که شمار را خواهند گردن و بگذشتن استقام بر سبیل انکار و توبه
یعنی شمار را بکنند در دور بکنند بر آنکه شمارانید تا آنکه که مخلصان که مجاهدانند
در راه از دیگران ممتاز گردند و چگونه بکنند از شمار خدای تعالی هنوز ندیده است
که مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای تعالی شمار را مجاهد داند
چون ایشان مجاهد نباشند خدای تعالی شمار را مجاهد نداند در حال و اگر فیما
لم یزل عالم بود سایر معلومات و علم با آنکه خبر خواهد بود علم بود و آن
خبر چون موجود شود و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی با شما معاملة آنان
کرد که ایشان با اختیار و امتحان استخراجه احوال غیری کنند تا بعد از آن

تکلیف آن صورت داشت این عبارت بر او اجرا کرد و لم یخذوا و
هنوز ایشان نه آنست است که ایشان از خدای و رسول خود
دوستی خالص گرفته اند هنوز نافرمانند و مرا و بنی علم نمی معلوم است
و خدای تعالی آنچه شما می کنید دانا و باخبر است جزای آن از نیک و بد شما
رساند **قوله تعالی** ما کان للمشركین ان یغیروا مساجدا لله شاهدین
على انفسهم بالكفر و لکن حبیطت اعمالهم و فی النار هم خالدون
ایما یغیر مساجدا لله من امن بالله و الیوم الاخر و اقام الصلوة و ادى
الزکوة و لم یخشی الا الله فغسی اولئک ان یكونوا من المهتدین
عبد الله عباس گفت سبب اول آیه آن بود که چون بر رم را با سیری کردند
روز بدر مسلمانان روی در روی نهادند و علامت کردند و بر یکدیگر قطع
رحم و سخن درشت در روی او گفتند عباس گفت چونست که مساوی ما
میگوید و محاسن نامیکوید و فراموش کرده اید ای ای المؤمنین گفت
شمارا چه محاسن است گفت عماره مسجد حرام و حجابت کعبه و سفایحاج
و فلک الاسری خدایه تعالیه فرستاد و در کرد در عباس و گفت مشکرا
نباشد و درست نبود که عماره مسجد حرام کنند در آن حال که ایشان بر کفر
خود اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان باشد
تا بمتر آن باشد که خود گواهی داد و باشند یعنی ایشان از رسد که خود
از عمار مسجد حرام خوانند و ایشان بر کفر اصرار ننوده باشند و مسجد حرام
مساجد خوانند بر لفظ جمع از بهر آنکه جمله مسجد را روی فراوانست و برای
آنکه مردم در و از چهار جانب نماز کنند روی فرا چهار جانب کعبه کرده گواهی

ایشان

ایشان آنست که گویند ما مشرکیم همچنانکه جهودان و ترسایان گفتند
که ما جهودیم و ترسایم اینها را سبب گفت گواهی ایشان سجده بود و تبار با آنکه
میگفتند که تبار مخلوقند آنکه گفت که ایشان انانند که اعمال ایشان
باطلت یعنی آنچه پیدا شده که آن عملست عمل نبود و ایشان همیشه دروغ
و عذاب و دروغ باشند چنانچه بحقیقت عماره مسجدی خدای تعالی انکر
کند که بخدای تعالیان دارد و بر باز پسین و نماز سیای دارد و زکوة
مال بر بد و ترسد الا از خدای تعالی این جماعت که برین صفت هستند
باشند ایشان از جمله راه یافتگانند و لفظ عسی برای آن آورده ما از
بر حذر باشند و عمارت مسجد جهدا و باشد نماز جهت و اینها
نماز کنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول خدای صلی الله علیه و آله
شنیدم که چون نبی که مردی آمد و شد میکند مسجد و نماز سیای میسازد
گواهی ده بر ایمان او برای آنکه خدای تعالی میفرماید که انما یغیر مساجدا لله
من امن بالله و الیوم الاخر نعمان بشیر گفت من نزد یک منبر رسول صلی
علیه و آله وسلم بودم نماز میکردم مردی گفت من باک ندارم از آنکه هیچ
عمل کنم از پس آنکه عماره خانه خدای میکنم و دیگری گفت که جهاد افاضلتر است
در راه خدای هر خطا نیست خاموش باش و خصومت نیز دیک منبر رسول
خدای میکنی رسول بیرون آمد من از و سپرستم تا که ام فاضله است ازین
دو چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد بگفت پیش او رفتند
خدای تعالی این آیه فرستاد انما یغیر مساجدا لله من امن بالله و الیوم
قوله تعالی اجعلتم سفایة الحجاج و حارة المسجد الحرام کعبه امن بالله

والنوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا تستورن عند الله والله لا يهدي
القوم الظالمين الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم
وانفسهم اعظم درجة عند الله والواكف هم الفائزون يُبَشِّرُهُمْ
رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ سُئِلَ عَنْ بَصْرِيِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْقُرَيْشِيِّ كَيْفَ
كَرَاهِيَةُ رَجُلٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَبَّ أَنْ يُوَدَّكَ يَمْرُوزَ عِبَّاسٍ مِنْ عِبَّاسِ الْمُطَّلَبِ
وَطَلْحِ بْنِ شَيْبَةَ بِالْكَدِّ يَمْرُوزَ مِثْلِكُمْ لِيَكْرَهُنَّ عِبَّاسٍ كَفْتُمْ مِنْهُمْ كَمَا كَفْتُمْ سَقَايَةَ حَاجِ
بُرْسْتِ حَاجِيَا زَا مَنَ آبَ مِيدِ طَلْحَةَ كَفْتُمْ مِنْهُمْ كَمَا كَفْتُمْ كَعْبَةَ خَانَةَ
كَعْبَةَ بُرْسْتِ مَسْتِ عِمَارَةَ أَنْ تَعْلُقَ لِمَنْ يَرُدُّ وَكَرْمِجِ أَيْمِ سَمِ شَيْبَةَ خَانَةَ
كَعْبَةَ تَوَانِمَ بُوْدُونَ جَوْنَ كَفْتُمْ لَوْ يَدْرِيَانِ أَيْشَانَ دَرَارِشَ كَفْتُمْ بِيَا تَابِ بُوْدُونَ
كَيْسِي كَهَ اَزِينِ رَاهِ بَرَا يَدِ وَبِرَا حَاكِمِ كَرَا نِيمِ تَا دَرَمِيَانِ مَحَاكِمِ كَفْتُمْ رَوَا بَا شَدَّ
نَكَاهَ كَرَدَنَامِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا دِيدَنَدَ كَمْ مِي كَفْتُمْ كَهَ اَلْبَرَا بَرَا بَهْتَرِ
اَزِينِ حَاكِمِ نَبَا يَدِ دَسْتِ اَوْ كَرَفْتُمْ دُوشَنَ نَدَنَدَ وَفَضْلَ دَرَمِشِ اَوْ بَزَرَانِ نَهْ اَلْمُحْتِ
اَلَا اَدْلَكَمَا عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْكُمْ مِنْ شَمَارَا رَاهِ نَمَا يَكْسِي كَهَ اَوْ بَهْتَرِ بَا شَدَّ كَفْتُمْ اَوْ كَيْسِي كَفْتُمْ
مَنْ ضَرَبَ كَمَا بَالِ شَيْخِي حَتَّى قَادَ كَمَا اِلَى اَلْاِسْلَامِ اَزْ شَمَاهْتَرِ اَنْتِ
كَيْتُ اَزْ شَمَاهْتَرِ مَرْفُتِ مَا اَنْكَ شَمَارَا اَبَا سَلَامِ اَوْ دَكْفَشْدَهَا نَابَا بِنِ خُوْدَرَا حُوْسِي
وَا نُوْدُ كُنَا يَتِ مَيْكُنِي كَفْتُمْ بِي اَزِينِ جِي مَنَعِ مَيْكُنَدَمِ اَزِينِ كَا رَكْمُو مِ دَمِنْ جِي
اَنْكَ صَا بِي جِهَادِ بُوْدَمِ دَرْدِينِ خُدَايِ تَعَالَى بَا رَسُوْلِ صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
كِرْدَمِ وِشْتِ اَزْ شَمَاهْتَرِ مَاهَا بَا رَسُوْلِ خُدَا عِيَا دَسْتِ كِرْدَمِ اَيْشَانَ نَحْوِ مَسْتِ خُوْدَرَا
فَرَا مَوْشِشِ كِرْدَنَدِ وِجُوِي بُوِي دَرَا وِرْدِ كَفْتُمْ بَا رَسُوْلِ اَللّٰهُ مَارَا حَسُوْتِ

با وانهذا

توانفتا و بیا پیش رسول رویم پیش رسول صلی الله علیه و آله آمدند گفتند یا رسول الله
این کو که آمده است تا بر ما تخاصم کند رسول صلی الله علیه و آله گفت چگونه
قصه ما بوی باز گفتند رسول صلی الله علیه و آله هیچ نخواست مشظ و جی می بود تا کسی
نگوید که مراعات عمل میکند خدای تعالی این آیه فرستاد که اجعلتم سقایة
الحجاج ای شما آب را درون حاجیان و عماره خانه کعبه مانند کسی میکنید که و بجان
آرد بخدای و رسول صلی الله علیه و آله روزی باز سپین و جهاد کرد در راه خدای
شما ایمان و ثواب او چون ایمان و ثواب کسی میدانید که وی حاجیان را
آب داده و عماره خانه خدای کند نه هرگز این نباشد که ایشان را با یکدیگر
یکسان شمردن ظلم باشد و خدای تعالی ظالمان را راه نماند بهشت و هدایت
نمندانند و صف کردانانرا که تفضیل داد ایشان را بر عباس و شیبه گفت انا که
ایمان آوردند و هجرت کردند و از کعبه بادهینه آمدند و در راه خدای تعالی جهاد
کردند و جان مال بذل کردند ایشان بدرجه و پایه و منزلت بنزدیک خدای تعالی
بزرگوار ترند و ایشانند که رستگاران و طغیانکنانند و این آیه بامیرالمؤمنین
لایقترست از اینجا که مجلس را درجه و منزلت و می نیست بنزدیک خدای تعالی
بعد از پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمه
و ادناهم مجلسا امام عادل و اروعالمتر و عا و لیر امامی نبود و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در حق او و شیعه او گفته است چنانکه جابر بن عبد الله انصاری
روایت کرد که علی و شیخته هم الفائزون امیرالمؤمنین و شیعه او از جمله
رستگارانند پس چون امیرالمؤمنین را ان حرامزاده دوزخی علیه القعد و العدا
الشدید ضربت زد و گفت فرقت برت کعبه انکه خدای تعالی باین حال

ایشان کرد و گفت خدای ایشان و پروردگار ایشان بشارت میدهد بختی
و بخششی از خویشین و رضای خست بزی و شسته تالی که ایشان در اینجا در غمی می بینم
و جاوید باشند تا آنکه از ایشان منقطع گردد و ایشان را که در آن بهشت و در آن
نعمت خالده و جاوید باشند و نزدیک خدای تعالی و عظیم و ثوابی بزرگت
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا آباءکم و اباؤکم اولیاء
ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون
قل ان انا وکم و اباؤکم و اباؤکم و اولادکم و عشیرتکم
و اموال اقرب فتموها و تجارة فختون کسادها و مساکین یرضونها
احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فترضوا حتی
تاید الله بامره و الله لا یندی القوم الفاسقین عبد الله عباس گفت
که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که با رسول صلی الله علیه و آله محسوب کنید
و از آنکه بدین روی وید و ترک در آن و پدران و پسران و برادران و خویشان کنید
چون این جماعت کافر باشند و بر دین شما نباشند مسلمانان گفتند رسول الله
اگر ما را تیراجی باید کرد و از کافران پس ما را از پدران و برادران و خویشان تیرا
باید کرد و مالها و تجارتهای ما همه تباہ شود و سرایهای ما خراب کرد و خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای مومنان و ای کرومیکان و ای انگسانی که ایمان
آورده اید با پدران و پسران و برادران خود دوستی نکنید و با ایشان
اختلاط نکنید چون ایشان ایمان ندارند اختیار کفر کنند و کفر را بر ایمان برکنند
و دوست دارند و هر که از شما با ایشان موالات کند و دوستی و رزق با ایشان
تولی کنید از جهاد ممان باشد ای محمد بگوی ایشان را که پدران شما و مادران

شما

شما و پسران و خویشان و زنان شما و مالهای که کسب کرده اید و تجارتی
و بازرگانی که از کساد و نبار وانی آن میرسد و مسکنها و سرانگه شما آنرا
بسند کرده اید اگر این همه شما را خوشترست و دوست داشته تراست از خدای تعالی
و رسول و جهاد کردن در راه دین او پس شما خست را برید و مشغول باشید
تا آنکه خدای تعالی کاری که خواهد کرد بکنند و امر خود یعنی کار خود مبارک و فتح
مک و کشان در آن بردست مومنان حسیب گفت مراد عقوبتت عاجل
یا اجل که ایشان را بان وعید کرده است و خدای تعالی را تا ناید فاسقان
و پسران آیند که از ازام حق و راه بهشت ابوصاح از ابن عباس روایت
کرد که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که هجرت کنید مرد بایدی وزن و
فرزند و خویشان و برادران را گفتی که من بدین میروم اگر ما بن بسایید
و الا چون می رفتیم با هم میان من و شما خویشی نماند و اگر پس از این آنجا آید شما
رعبت نمیکنم کسی بودی که در او و خویشی از زنان و فرزندان و برادران گفتی
من را نمیکنم که تو بروی مرد از آنجا از شفقت باز ایستادی و هجرت نکردی
خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت که کار دین اسلام مقدم بر
و قرابت است از بهر دین ترک فرزند و مال میساید گفتن چون قطع قرابت
و مادر و پدر از بهر دین می باید گفتن و احببت قطع اجنبی و بیگانه میسوزد
و لازم تر باشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که لا یجایدکم
طمع الایمان حتی یحیی الله و یعضی الله به یک را از شمالت است ای
و حلاوت آن نباشد تا آنکه دوستی و دشمنی او در حق خدای دین او
نباشد و درین آیه بر همه مومنان واجب کرد آیند که از بهر دین خود

از بدر و مادر و جمله خویشان و جمله منافع و مکاسب و حظوظ دنیا محروم شود
خدای تعالی ما را توفیق دهد تا بارین قیام نمایم و از هر دین از سر دنیا رنجیم **قره**
تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ انجبتکم
لکم فلم تغرب عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولینکم مدینة ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین
و انزل جنود المیز و هار و عذب الذین کفروا و اذکک جبراء الکافرین
ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم حق سبحانه
و تعالی نعمتی که بر مؤمنان کرده است بایاد ایشان میدهد و میگوید که خدای تعالی
شمار انصرت کرده و یاری داد در مقامهای بسیار و جایگاههای کارزار
و روحین و این نام و ادویت میان که وظایف که مسلمانان را انجام بکافران
حربی افتاد و انجنان بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم رافع مکه بود و ماه
رمضان چند روز مانده بود چون که بر آن آمد روی بچین نهاد برای قتال آنروز
دوازده هزار مرد بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند از مهاجر و انصار و دو
مرد از جمله طلقاء و از آن بیشتر جمع که آنروز بود هرگز نبوده و مشکان چهار هزار
بودند از هوازن و ثقیف و ریس هوازن مالک بن عوف بود و ریس ثقیف
کنانه بن عبد المطلب چون بیکدیگر رسیدند ابو بکر گفت لا تغلب الیوم من قلة رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چون بنشیند خوشش نیاید آنگاه کارزار در سوت
و حرب بسیار کردند و در آنرا او پیشتر و بر هم آمیختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند
و ایشان را باز پس بردند و بر آنکند که در جمله غنیمت مشغول شدند مشرکان
که بختی که بر آنکند ما حماء السوء کجا میگردید و زمان و فرزندان خود را در دست

غزای حنین

ایشان

ایشان کرده میر و دید این کفشتد و باز گشتند و خود را بر مسلمانان زدند ایشان
به غنیمت مشغول شده بودند شکست عظیم بر مسلمانان افتاد و همه منهنز شدند
قتاده گفت سیرت بر میت از طلق بود بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کس مانند که ز نفر از بنی قریظم و دهم ایشان مردی بود انصاری نام او امین او
گشته شد و این بن کس مانند امیر المؤمنین علیه السلام در مشایشان ایستاده بود
و رایت در دست گرفته فقال میگرد عباس بن عبد المطلب بر راست او
ایستاده بود و فضل بن عباس بر دست چپ او و ابو موسی بن حرب
بر عبد المطلب در بیوقت گفت **شعر** نصرنا رسول الله فی الحرب تعة وقد
فر من قد فر منه فاصعوا و قوی اذا ما الفضل کرسیفه علی القوم اخری
یا نبی فرج و عاشرا نال فی الطام بنفسه لمانا فی الله لا یتوجج رسول صلی الله
علیه و آله و سلم عباس گفت آوازی ده در اینان عباس مردی بلند آواز
بود چنانکه روایت کرده اند که روزی در مکه غارتی بود عباس را و از بر او
و احباب او همچون آب تن نبود که آواز شنید که کودک از شکم جدا شده
عباس را کرد با و از بلند که یا معشر المهاجرین و الانصار یا اهل بیعت
التحیة یا اصحاب سوة البقرة الی این بقرون اذ کر العمد الذی عاهدت علی
رسول الله آواز عباس شنیدند همه باز گشتند لبیک لبیک کویان و این
هر میت در شب بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وادی بود و مشرکان کین
کرده تیغ و نیزه و عمود و در مسلمانان نهادند چون مسلمانان باز گشتند و خود را
بر مشرکان دند و تیغ نیزه را که ز فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن
شب تارک لبیک نید روی باز گردید چندان نور تابفت که همه وادی روشن

پنداشت که ماه شب چهارده است که می‌رفتند مسلمانان را بر قتل کردند
مخصوصا سکر و کربک که از آنجا می‌رفتند این ما عاهدتم الله علیه
هچکس نماند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنید و باز کردید راوی خبر گوید
که مردی می‌آمد از هوازن بر شتر می‌رفت و راهی سیاه در دست
گرفته و در پیش قدم ایستاده چون طغز از مسلمانان بودی فرصتی جستی بگریز
بزدی و می‌کنندی و بگشتی و چون فرصت یافتی و مسلمانان منهدم شدی برآ
بگریزستی و جمعیتی با او در عقب بزمیتان رفتی امیر المؤمنین علیه السلام آنک
او کرد و در رسیدن به شترش آمد شتر بیفتاد و مرد بر زمین آمد یعنی بر خاک
و او را بدو رخ رسانید چون شکرکان این بریدند شکسته شدند مسلمانان وی
بر ایشان نهادند و تیغ و بازو کار فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم
انک اخذت اول فریضتک الا و اخذت اخره لولا و در رکاب خود با غی است
و گفت الان محی الوطیس النون حرب کرم شد آنکه گفت انا التبیح لکذب
وانا ابن عبد المطلب و پاره خاک گرفت و در روی شکرکان انداخت گفت
شاهت الوجوه از آنش که بچکس نماند که آن خاک بچشم او نرسد خدای تعالی بجزای
فرشته بهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد حسن بصری گفت مشت
هزار مرد بودند سعید بن المسیب گفت یکی از شکرکان را حکایت کرد که روز چنین
چون ما را ملاقات افتاد با مسلمانان برایشان زدیم و ایشان را بر آنکه
کردیم تا بنزدیک شتر سفید یعنی رسول سعیدیم پر امن او مردانی بگوردی
سفید جامه دیدیم چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و چون وی در راه افتاد
ما را بهزیت کردند من گفتیم یا رسول الله ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند
و ذکر

و ذلک قال تعالی و انزل جنود المیزها راوی خبر گوید که چون امیر المؤمنین
علیه السلام ابوصرد را بگشت کافران دل شکسته شدند و او همچنان بگشت
تا چهل مرد را بگشت از آنجا مشرکان بهزیت شدند و مسلمانان تیغ و در ایشان
نهادند و از ایشان بگشتند تا که روز نیک آمد منادی رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آواز داد که رسول میفرماید که اسیر از دست از گشتن بداری مردم
دست از گشتن برآشند در ایام فتح که بنی نزیل مرد را بجا سوسی فرستادند
که او را ابن الکراع گفتندی روز چنین او را اسیر کردند و غیر خطاب بگشت
انصار بر او دید که او را گرفته بود انصار را گفت ای که این مرد کیست
این آنست که در ایام فتح ملک جاسوس بود او را بگشتند و دشمن خداست انصاری
ویرا بگشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ختم آمد گفت نشنیدی منادی مرا
که نداد که هیچ اسیر را بگشتی بقول عترتتم و از آن عذرخواست
مشرکان از آنجا بگریختند و با و طاس رفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی
از اشعریان نامزد کرد نام او ابو عامر و شکری بود او را بگرفت و ایشان را
پر آنکه کرد امیر مشرکان مالک بن عوف انصاری بطایف گریخت او بجا
در حصن شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بجا بیفتد گفت طایف را
حصار داد و سوال تا با خرا کارزار کردند چون فی القعه درآمد که ماه حرام
بود باز ایستاد و از آنجا بمنزلی آمد که آنرا جوار گویند و آنجا احرام گرفت
و سبسی و غنای چنین و او طاس قسمت کرد و نصیبی تمام بمولفه القلوب داد
چون ابوسفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و سفیان بن امیه و حارث
بن شام و عبد الله امیه و معاویه بن ابوسفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن

و امثال اینان هر یکی را پنجاه شتر بایستد شتر داد و انصار را نیز انصبت انک
از چهار روغ و مانند این انصار را نیز اسحت آمد و درین گفتگوی کردندی گفت
سختیم بقوم خود داد و ما را محروم کردی گفت تیغ ما زدم عنیمت کافران
بروندی گفت اکنون این شتر در ماش بیج روی نمی باید انکه عباس کن
گفت **شعر الجبل معی و هب الصدق بین عینه و الا فوج فمناک**
حسن و لا حالس عوفان مدیری محقق و ما کنج ون امر من همامه
و من یضیع الیوم لا یرفع این سخن سبوح رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود
تا انصار را نیز اندا کرد تا جمع شدند و جانی بخت شدند که کس در میان ایشان
نبود که از ایشان نبود رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد ایشان رفت و الیومین
علی السلام با او بود در میان ایشان بخت و گفت من از شما چیزی پرسم
چو اب دهید کفشد پرس یا رسول الله گفت نه شما و خداان بودید خدا تعالی
شمار ابرایت کرد من بی یا رسول الله و لله المنه و لرسوله گفت نه شمار کنار
دو رخ بودید خدای تعالی شمار این را نمید کفشد بی و لله المنه و لرسوله گفت
نه شما انک بودید خدای تعالی شمار این بکین بسیار کرد کفشد لله المنه
و لرسوله گفت نه شما و شمنان یکدیگر بودید خدای تعالی شمار الفت د این
کفشد بی و لله المنه و لرسوله انکه ساعی خوا مو ش شد و گفت جواب مید
مرا با آنچه نزد ایشانست کفشد جواب دادیم با آنچه دانستیم و کفشد فضل خدای را
و انکه تراست که رسول خدای رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر جواب
میتوانید گفت بگوید و انت قد کنت جنباطریدا فاحذناک خایفا
فانناک و سلکنا با فصد فناک ترا بر ایند ما را با خود در فتم خایف بودی

المر

اینست کرد اندیدیم ترا در روغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم انصابتان
که این بشندند در گریه افتادند و زاری کردند برخواستند و دست زبانی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوسه دادند و گفتند ای رسول خدای تو جوان ما
خدای تو با دهر مال که ما را هست حکم تو است اگر تو خواهی بر قوم خود
تفرقه کن و جوانان ما که این سخن کفشد پنداشتند که این برای وضع قدر است
الکون تو بر کردند و استغفار میکنند برای ایشان استخفا کن رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم اغفر لالانصار و لابناء الانصار و
لابناء الانباء الانصار یا معشر الانصار اما ترضون ان یتصرف الناس
بالشاة و النعم و انتم ترجون فی سهاکم رسول الله شماراضی نباشتم میوم
ما بر کردند نصیب ایشان کوفند و اشتر باشند و نصیب شمار رسول خدای بود
کفشد بی رضیت بالله و عنده برسوله و عنه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت **الانصار کریمی و عیبی و لوسلک الناس و احی و سلک الانصار**
شعب لسلکت شعب الانصار یا ان صاحب تر مند و خاص مند
اگر همه مردم بیک وادی فرو شوند و انصار بر اهی فرو شوند من بر انصا
فرو شوم انکه عباسی م و اسی را پیش خود خواند و گفت تو کفشد الجعل
دهی و هب العید بین الاقرب و اعینیه ابو بکر گفت پر و ما درم فدای
تو با دشاعر چنین گفته است گفت چگونه است گفت بین عینیه
و الاقرب انکه علی علیه السلام را گفت یا علی قم فاقطع بر خیز و زبان او عیبان
گفت و انکه که این بر من خسته از ان آمد که و شمنان ما بر سر ما آمدند و در
سرای علی دست من گرفت و میبرد و انکه که اگر من بر انستی که کن باشد

که مر از وی بستانند فریاد خو استی و لیکن آنست که کسی بای در پیش او
نمواند نهاد چون علی پاره بر رفت و مرا ایرد گفت با علی زبان مرا بخواهی برین
گفت آنچه مرا در حق تو فرموده اندم کردن و هر ساعت که مرا بیشتر میرد من
همین لغتمی او همین جواب دادی مرا آورد تا بنزدیکش غنیمت آنکه مرا
گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترا چه فرموده است از غنیمت اشتر گفتم چنانچه
فرموده است گفت اکنون بر او از چهار تا بصدقه شما که تراست من گفتم
با علی رسول زبان برین من اینچ است گفت ای گفتم مادر و پدرم فدای
شما باد چه کردم و حلیم و عالم و ما نید آنکه گفتم با تو مشورت میکنم مرا چه صواب
درین باشد گفت که صواب آنست که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ترا چهار بخشیده بود و از اهل جهاد کرده تو نیز چهارستان و از اهل جهاد
باش یعنی از انصاریان و مهاجران باشی که ایشان از پیش ازین مذاکرت
سعید بن کعب درین و شش هزار برده می آوردند و قسمت کردند رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر زن که بستاند از او و در باشد استرا
کند بجز آنکه جمعی از جوانان میایدند بطوع اسلام آوردند و گفته اند رسول الله
تو بهترین و کریمترین جهانیان و فرزندان و ما الهای با بیوردی و امر و مسلمانی
بفرمای تا ما دهنده رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن غنیمت و لیکن
بطریق مساحت نمان و فرزندان میخواهید که با شما هم یا مال گفته اند رسول الله
ما بر حسب خود هیچ کمترین بفرمای تا زمان و فرزندان ما را ما دهنده گفت هر چه
حصه و نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من و جمله بنی هاشم من با ایشان
و آدم گیت که مرا مواظقت کند جمله گفته اند که مواظقت کنیم و هر چه در دست
ایشان

ایشان بود از زمان و فرزندان ایشان همه باز دادند رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت این قضا است بر من تا جانی دیگر غنیمتی افتد عوض
باز دهم و هر که نخواهم تا کند از هر زنی بخواهد شتر فدیه بستاند همه گفتند
یا رسول الله ما را رضی شدیم و ما اینچو اهییم همه رو کردند مگر صفوان بن امیه
که او زنی داشت و زن او بار داشت اجبت حمل با ایشان نه او را
خبر گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم غنایم بخشید مردی آمد در از بالا
گندم کون پشت دو تاه کرده در پیشانی او سجده بیدیه آمده گفت من بدیم
که این غنایم چکری گفت چه کردم گفت عدل کردی رسول را صلی الله
علیه و آله خشم آمد گفت و یک چون عدل بنزدیک من نباشد بنزدیک باشد
مسلمانان گفته اند رسول الله دستوار است تا کردن و شتر نیم گفت دعوه
فانه سیکور له اتباع یرقون الذین یرو السهم من الرمیة یقتلهم الله علی
ید اهل الجنة البیهر تا کنید که ویرا اتباعی باشد از دین بیرون شوند چنانکه
تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بر دست و شتر کس کشد او را از همه
خلق دستاره و جهان بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد
همه بر دست امیر المؤمنین علیه السلام کشیدند در نهروان بر حق سبحانه
ایشان را گفت که یا کنید روز خنجر را که شما در از او بسیار بودید
و کثرتی که شمار ابو دشمار را تحجب می آورد و خوش می آمد و بدان می نازیدید
و بعد از آن حکم فیکم فان کنتم و بسیاری شما هیچ سودی نکرد و ان شکری
مان اندکی بر شما علیه و آله و سلم که از او در شما نماند که بود و از
ایشان پس آنکه بر شترید و پشت میاید و بهر بیت شدید پس خدای تعالی

سکینه و آرام بر رسول خویش و آرام بر مؤمنان فرو فرستاد پس آنکه بر پشت
و رسول را تنها گذاشتند رسول مانند بان ده که خدای تعالی بر ایشان رحمتی
فرستاد تا شات نمودند و از خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
جدانشند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشانرا ندیدید جباری گفت
این لشکر من بمنزله آنچه بیخج مدد کرد و ندوکار زار زار کردند الارز بر
و خدای تعالی عذاب کرد کسانی را که کافر شدند بقتل و اسیر و سلب
اموال و اذلال و تحقیر باشند جز او باید استرکافران که چون رسول را
صلی الله علیه و آله را را نکردند و بگریختند آنکه نوبه کردند و بیایدند و گریختن
از صف کنایه بود که توبه از او واجب بود و همچنین از کافران توبه قبول
کنند چون از کفر باز آیند و ایمان آرند چنانکه بعضی از قبیله موافق بعد از
عذاب باز آمدند از کفر و اسلام آوردند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
بایمانز و تا میانز او بر ایشان رحمت کند **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اتقوا
المشركون یخسرون فلا یقربوا المجد الحرام بعد طاعتهم هذا و ان خستم
عیلة فتسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء الله اعلم حکیم حق
سجانه و تعالی خطاب کرد مؤمنان را و اعلام فرمود که ای مؤمنان
و کردیدگان بر اینید که آنان که مشرکانند و بخدای شرک آورده اند ایشان
بخشاند و بپسیند انوعبید و ضحاک گفته بخش یعنی قدر است اعیان
گفت ما المشركون الا اجر خنزیر و کافر و کلب بنزدیک شامی و فقهاء
و دیگران حکم است چون جنت و بهر بیست و یک کافر بخش است العین و بخش حکم
و ظاهر آید دلیل میکند که بخش العین است و هیچ مانعی نیست از آنکه هم بخش

العین است

العین است و هم بخش حکم برای آنکه منافق نیست و مراد بخش العین است
که هر که بجای باز آید بخش شود و اگر نجاست او مقصود بودی بقدری بر حکم تعالی
نکردی چنانکه جنب و حیض و مراد بآنکه بخش حکم است آنست که بایمان نجاست
از وزایل میشود پس کافرانیک و بخش العین است و از کجوب بخش حکم و حکم نما
اصناف حکم مشرک است و اگر دو کانی نمی ترن باشد باید شست و اگر
خشک باشد آب بر او باید زدن و اگر مصاب کند و خشک باشد خاک باید
مالید خربص کفست من صالح مشرک فلیتوضا کفست که مشرکان
پسیند باید که نزدیک مسجد الحرام نروند و اگر مسجد کردند و ظاهر آید بقصدا
میکند که ایشان نهی اند از آنکه در حرم شوند از بهر آنکه حرم نزدیک مسجد است
و هر که در حرم شود نزدیک مسجد باشد و اخبار اهل البیت بر او وارد است
حق تعالی میگوید که نباید هیچ مشرکی نزدیک مسجد الحرام شود پس از سال ایشان
یعنی هیچ کافر هیچ کس نکند الا هیچ که در رواند و اینان هم بود از جهت که این مؤمنان
سوره بر آه برایشان خوانند و عهد ایشان میندخت چون این آیه آمد مؤمنان
گفتند بار رسول الله چون کان نیایند و طعام نیارند طعام بر ما تنگ شود و تجارت
منقطع شود و بازار کاسد کرد و منافع و مرفق ما فایت شود و خدای تعالی
این آیه فرستاد و ان خستم عیلة و اگر چنان بود که شما از درویشی می ترسید
خدای تعالی شمارا از فضل و نعمت و رحمت خود مستغنی گرداند و دردی دیگر از
درمای روزی یکشید بر شما خدای تعالی ایشانرا توانگر گردانید بآنکه اهل
صده و صنعا ایمان آوردند و از مطعم آوردند بریت چهار بای و دوزین
فراخی و ناجری براد که اهل که توانگر شدند از ان ضحاک گفت خدای تعالی

ایشان را تو انکر و بجزیه اهل کتاب و تو انگری ایشان را همیشه خود باز بست از آنکه
ایشان بعضی آن وقت و آن چیز بر سر سینه از بهر آنکه تا مکلفان با خدای گردند و
برگاه او دارند **قوله** فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و وَسْأَلُهُمْ لَوْلَا يَدِينُونَ حَدِيثِ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أَوْفُوا
الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ این عبارت گفتن چون
مشکل زانمی کرد و از آنکه بگردد آینه شیطان در دل این جماعت انداخت
که ایشان نیانیدند شام خورید و طعام از گنجا یا بید خدای تعالی این آیه فرستاد
و ایشان را بقتال اهل کتاب بود و مستغنی شان کرد و آینه کل گفت که چون این
آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سبی قرظیه و سبی نصیر فرست و ایشان صلوات
کردند و آن اول جزیه بود در اسلام که از اهل کتاب گرفته و اولین ملتی
بود که بایشان سید میگوید و میفرماید رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را
قتال کنید آن کسانی که ایشان بجای ایمان نزارند خدای تعالی جهودان و
وصف کرد بآنکه خدا را فرزند زرو امیدارند و آنکه در حق خدای آن وادار
خدا را اندازند و بوی ایمان نزارد و بقیامت ایمان نزارد و ایشان اگر عقیده
این چیز تا باشند مومن نباشند برای آنکه اعتقاد ایمان آن باشد که علم آینه
و از هر دلیل باشد و گفت که ایشان حرام نیست از آنچه خدا و رسول آن را
حرام کرده اند بشرح رسول که تا شرح شرایع است ایمان نزارند و دین حق
که دین خدا و رسول است نزارند و حق نامست از نامهای خدای تعالی ایشان
دین حق نزارند و این آیه دلیلست بر آنکه جهودی باطلست و حق نیست گفت
کارزار کنند با آنکه صفت او اینست آنکه میان کرد و گفت که از جمله کسانی

که ایشان را

که ایشان را کتاب داد ایم یعنی توریه و انجیل با آنکه جزیه بدهند بدست خود
به غیره و امام و ایشان دلیل و صاغرا باشند و حکم اهل کتاب است که اول دین است
کنند ایشان را با سلام الو قبول کنند مسلمانند و اگر قبول کنند جزیه ایشان
عرضه کنند و شرطی از آن قبول کنند و بران قرار دهند ایشان را بکنند
و اگر قبول کنند باشند او علی گفت معنی بر آنست که باید که بدست
خود بدهند و رواناشد که نایبی قرار بدست نماند و صغرا ایشان
بید کرد و گفته اند که عن یعنی نقد دهند و نسبه نمانند و گفته اند که بر سر
و بر نعت یعنی جزیه بدهند از نعتی که شما بایشان کرد و شمشیر قبول جزیه آنها
که از ایشان جزیه گیرند جهودان و ترسایان و کبر اند و صایا بر احکم کافرا ذکر
باشد ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی با این موافقت و مجوس اهل
کتابند یا نه شافعی را و قولست و ابو حنیفه بر آنست که ایشان اهل
کتاب نیستند از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که گفت ایشان را
پنجمیری و کتابی بود و بجزیه خود را بخشید و کتاب خود را بخشید و جزیه را
حدی نیست چند آنکه امام صلوات انداز ایشان می ستانند تا بر سر ایشان
نهند تا بر زمین شافعی گفت از دنیا ری ستانند اگر در و پیش بود و تا درم
و اگر متوسط بود و هشت و چهار درم و اگر تو انکر بود و چهل و هشت درم اما
انکر را که مالی نبود بروی جزیه نباشد و بر دیوانه جزیه نباشد و روانه بود
که هیچ ذی را نمانند که در حرم شود و نه برای مقام و نه برای گذر و اگر گویند
جزیه اهل کتاب بطاعتست یا معصیت اگر طاعتست باید که بران مستحق
نوار باشند و اگر معصیت است نشاید که خدای تعالی معصیت فرماید

جواب این است که سندن امام از ایشان طاعت و امان دادن ایشان
نه طاعت و نه محبت بر سبیل فدی و دفع قتلست از نفس خود و نیز شتافت
جز این جز است و جز او وصف کنند با کمال طاعت و محبت قولی تعالی
و قالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم
یاخاهیه یضاهون قول الذین کفروا من قبل قال لهم الله انی یقولون
حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از آنچه جهودان در سایان گفته و برایشان
رد میکند گفتار دروغ و باطل ایشانرا گفت جهودان که عزیر پسر خداست
و گفته ترسایان که مسیح یعنی موم پسر خداست آنجا سوال کنند و گویند که خدا
این جهودان چگونه حواله کرد و ایشانرا منکرند جواب است که با قول خدای
انکار جهودانرا تا تیری نبود چون این آیه را جهودان عهد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم منکر بودند چون سلام بن بشکر و مالک بضعیف و سبب آنکه جهودان
در حق عزیر این گفته اند آن بود که از عبد الله روایت کرده اند که او گفت عزیر
از جمله کابر و بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی دیگر گفته اند او پیغمبر بود و توریه
در میان ایشان بود و آن غره او را بجای نبوت بود مردم بعضی میگویند
چون محبت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه گرفتند خدای تعالی با او ترا
از میان ایشان برگرفت چون فساد زیاد کردند توریه از دلای ایشان
برگرفت و از یاد ایشان بر رفت مدتی برین برآمد ایشان پشیمان شدند و از
عقوبتی شناخته توبه کردند و با عزیر گشتند عزیر دعا و تضرع کرد و از خدای تعالی
درخواست تا توریه بآید او در خدای تعالی دعا و اجابت کرد و توری
در دل او نهاد و توریه بآید او داد او بآید و قوم را برین بشاره داد و توریه

برایشان

برایشان خواندن گرفت بهی از ایشان اعتماد کردند و بهی مگردند تا آنکه
که خدای تعالی با بوبت ایشان را و آنچه از عزیر نوشته بودند با آنچه از بوبت
بود مقابله کردند حرفی زیاد و نقصان نبود گفتند این شخص عزیر را برای
آنست که او پسر خداست تعالی عما یقول الظالمون سدی گفت سبب
آن بود که چون عالمه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشانرا می کشیدند و می مجازیدند
ایشانرا می کشیدند و متواری کشیدند و در عالم برآکنده شدند عزیر نیز بگریخت
و در بعضی کوهها خدای اعبادت میکرد و از کوه فرو و نیامدی لار و عبید
روزی از روزهای عبید فرو آمد زنی را دید بر سر کوهی ایستاده میگفت
و اعظما و اکاساه عزیر و تضرع دعا بسیار میگفت بار خدا یا بنی اسرائیل را
بنی علم را کردی عزیر فریاد و آنرا ویرا و عظم گفت از خدای تبارک
و اورا کمان چنان بود که او شوهر و بیت گفت تو چنان دانی که روزی تو بیت
شوهر تو بود روزی تو بر خداست ترا شوهر ترا و جمله خلائق را زن گفت
میدانی که روزی جمله خلائق در دست خداست و بچشمی را روزی را نمکنند فیانی
که علی جمله عالمیان از دست و بنی اسرائیل را بی علم نامند عزیر گفت راست
گفتی لیکن تو کیستی گفت من دنیا ام آمد نام تا ترا راست دهم بدانکه از نمازگاه
تو چشمه بدید خواه آمدن و درختی بر کن آن چشمه کجا برستن از میوه آن و آب آن
چشمه بخورد و از آنجا وضو کند و در رکعت نماز کند که خدای تعالی ترا چیزی خواهد
دادن عزیر از آنجا نمازگاه خود رفت دیگر روز آن چشمه آب از نمازگاه او بر میزد
و درختی بر کن او پیدا شد او از آن میوه بخورد و از آن پاشان مید چون نگاه
کرد بهی می آمد فراز آمد او را گفت و من با رنگن دهن باز کرد چیزی در دهن او

نهاد گفت فرور فرورد او را گفت از اینجا در چشم خود و تا بقوم خود
رسی او هم چنان کرد در آن چشمه رفت چندانکه میرفت غمش زیاد میشد
تا آنکه که بقوم خود رسید جمله توریته یادش آمده بود قوم خود را گفت
بروید و قلمی چند بسیار ببرد فرستد و چند قلم بیاورد و در هر انگشتی قلمی بستی و توریته
نوشته بچکله قلمها تا توریته جمله نوشت ایشان هم چون بیدند بر فرستد و آن
نسخه های توریته که در کوهها پنهان کرده بودند بسیار آوردند و معارضه کردند
با آنکه نوشته بود یحرف تفاوت نبود گفت توریته باین بزرگی و مشکلی مقدوس
نبود که یاد گیر و دو علم آن در دل او بماند این خصوصیت برای آنست که وی پسر
خداست تعالی عن خلك و اما سبب آنکه عیسی پسر خدای خوانند آن بود که
ترسایان پس از آنکه عیسی آسمان بردند شتاب و کسالت بر طریقی صلاح و سداد و توبه
نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادت میکردند تا آنکه که میان
ایشان و جهودان کارزار افتاد و در میان جهودان مردی بود شجاع نام او
یونس بن مایه و بسیاریر از ترسایان مثبت آنکه جهودان از آن گفت من منیریم که مایه
ترسایان بر حق باشند و ما باطل و اگر چنین باشد ایشان بهیست شوند و ما
بدوزخ و لیکن من کیدی کنم که ایشان نیز بدوزخ شوند آنکه باید و داشت
عقاب نام و ابسی بی نظیر بود در میان دوشکر آن اسبانی کرد و خاک کعبه
کرد و گفت ای قوم مرا امید اندید گفتند نه گفت من آن یونس که چندگاه با شما کار
کردم اکنون پیمان شدم و توبه کردم تا با خبر باشید از کار من آنکه برفت
و کسالت تمام و گشتی شست و آنچه با من موخت آنکه بچیل خواندن گرفت و ترسایان
گفت مرا از جدر راه آسمان ترا کردند که خدای توبه تو بپذیرفت و از تو شنود

ن

شد ترسایان او را باورد داشتند یونس از اینجا بریت المقدس آمد مردی را
برایشان خلیفه کردند نام او منظور و او را تعلیم کرد که خدا عیسی پسر
یک خدای شدند و این تکلیب و اتحاد دست که ترسایان میکنند از اینجا بر
رفت و ایشان را الهوت و ناسوت تعلیم کرد و گفت عیسی انبی نبود و جنی
نبود و لیکن پسر خدای بود و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب و این
مقاله او را با من موخت آنکه مردی را بخواند نام او ملکا او را گفت عیسی خدای
بودم زل و لایزال آنکه این هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد
و گفت از پس من این مردمان را باین دعوت کنید که من شمارا آموختم و بدانید که
عیسی در خواب قدمم گفت از تو راضی شدم و من فردا تو را پیشتر را
بخوابم که تن چون و زردی که شد بخرج آمد و خود را بگشت و این مرد ترسایان را
از پس او دعوت کردند با نوحه او ایشان را تعلیم کرده بود هر یکی را که در حق تعالی
کردند و میان ایشان اختلاف افتاد حق تعالی این جمله از ایشان حکایت
کرد و گفت جهودان گفتند که غیر پسر خداست و ترسایان که مسیح پسر خدا
انچه ایشان گفته اند گفتار ایشان است که بدمانهای خود یعنی پسر زبانهای
خود میکنند آنرا حقیقی و اصلی نیست مانند آنست که کافران و غیر ایشان
از ایشان بودند گفته یعنی گفتار ترسایان که مسیح پسر خداست مانند آنست
که جهودان که غیر پسر خداست و انچه این مرد و گفته اند مانند آنست که مشرکان
گفتند که فرشتهکان دختران خدا اند یا انچه جهودان و ترسایان عهد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که غیر و مسیح پسران خدا اند مانند آنست
که جهودان مقدم گفته اند که غیر پسر خداست خدای تعالی ایشان را با این

که گفته اند لعنت و عذاب کند و ایشان را بکشت و و هلاک کرد و انان آخر
ایشان را با این آیت و دلالت و حج چگونه میگردانند و از راه را
چگونه ایشان را زد و میسند **فَلَمَّا أَخَذُوا الْحَبَابَ وَرَهَابَهُمْ رَابِعًا**
مِنْ حُورٍ مِنَ الْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا أَمْرٌ إِلَّا لِعِبَادِ اللَّهِ الْبَاقِ فَاحْذَرُوا اللَّهَ
الَّذِي سَخَّرَ لَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ **مَزِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ**
وَيُلْبِسُوا اللَّهَ إِلَّا أَنْ تَمُوتَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ **هُوَ الَّذِي أَسْأَلُ رَسُولَهُ**
بِالْعُدَى وَحِينَ الْمَخَاطِرُ عَلَى الَّذِينَ كَلِمَةً وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ **حَقِ**
سجانه و تعالی درین آیه مذمت و مفاخره جهودان میکنند و میگوید که ترسایان
و جهودان از سر جهل و نادانی رفته اند عالمان و زاهدان خود را خدای کرده اند
اینها ایشان میگویند که حلالست حلال میدارند و آن حرامست یعنی بقول
ایشان حرام حلال میدارند و حلال حرام عدی بن حاتم گفت من ترسای بودم
نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و صلیبی از زرد کردن داشتم مرا
گفت یا عدی این را زرد کردن دور کن یا زردم و منید ختم آنکه رسول
صلی الله علیه و آله و سلم سوره برات خواندن گرفت تا ما بین آیه رسید
که **أَخَذُوا حَبَابَهُمْ وَرَهَابَهُمْ** و ما بین آن شد من گفتم من ایشان را نیز ستم گفتم
نه بقول ایشان حلال حرام میدارید و حرام حلال گفتم آری گفت نه شما ایشان را
در آنچه میفرمایند طاعت میدارید گفتم آری گفت پس این عبادت ایشان
و نیز هر چه میسج را بخدای گرفته اند یعنی ترسایان در آنچه میگویند ان الله قال
تلكه و این جهودان و ترسایان را فرموده اند الا انک ایشان خدایان برترند
که یکی است آن خدای که هیچ و بیکر نیست سزای پرستش الا و او پاکست

و نه

و منزه از آنچه با او انیا زکیرند مشرکان آنکه گفت ایشان را آنچه میکنند و میگویند
که نور خدای ایشانند و راه حق تاریک گردانند و درین خدای باطل کنند
بر منهای خود یعنی گفتارهای خود را بر عبادت مباد و جهودان و ترسایانند
که میخواهند که الهیت و سر عبادت بر احبار و رهبان دهند نور خدای را
که توحید است و اصل دین نباشند تا موال باطل کنند کسی مانند که خواهد نور
افتاب اباد و دین نباشد یعنی می میدارند که دینی است ضعیف که گفتار ایشان
باطل خواهد شد چنانکه هر اغنی ضعیف باد و دین کشته شود سدی گفت
نور خدای تعالی اسلام است حکمت قرانت بعضی دیگر گفته اند حجت
و دلیل و برهانست و ما بین جمله راه یا بند چنانکه بر روشنائی راه یا بند ایشان
میخواهند که نور ایشانند خدای تعالی ابا کرد و وضع کرد الا انرا که نور خود تمام
کرد اند یعنی بخیرا به الا تمام نور خود و اگر چه کافران کارمند و میخواهند که دین
خدای ظاهر باشد آنکه گفت اوست آن خدای که بفرستد و بفر خود را
محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن که هر کسی است و با بیان اول و حج و نیات
و دین حق که مسلم نیست با ظاهر کند و غالب گردانند از هر ستم و دنیا و اگر چه
مشرکان کار باشتند آنرا بر عبادت معنی این است که تا خدا تعالی
محمد را بر جمله شرایع اسلام مطلع گرداند چنانکه هیچ چیزی بر وی پوشیده
نماند او هر چه بره و ضحاک گفتند تا خدای تعالی دین حق را اظهار کند بر همه
دینها و این عبادت خروج مهدی علیه السلام باشد و همه دینهای گرد و دو و بچگونگی نماید
که در در اسلام آید بطبع یا بکره و از اهل بیت علیهم السلام همین و آیت
کرده اند کلمی گفت تاویل این آیه هنوز برید نیامده است و قیامت

نیاشته تا آنکه که این بر آید مقداد و اسود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرد که گفت لا یسعی علی الارض بیت بر ولا مدرا الا و اخطاه الله حکم الاملا
بعضه عزرا و بدل لیلایا بعضهم فیجعلهم الله مر اهله و امان ان یدلهم
فیدینون ابو سلمه گفت از عایشه که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که روزگار من شود تا مردم لات و عزیرا پرستند گفت من گفتم باری
من بدی شتر که این نباشد پس از آنکه خدای تعالی این آیه فرستاد و بظهوره علی الدین
که دلواره المشکون گفت این باشد مگر خدای تعالی خواهد آنکه خدای تعالی با وی
خوش بفرستد هر کسی را که در دل او مشغال ذره خیر باشد محض کند تا نماز آنکه
در دلهای ایشان حیرتی باشد **قل تعالی** یا ایها الذین امنوا ان کثیرا
من الاخبار و الثهبان لیتاکفون الاموال الناس بالباطل و یصدون
عن سبیل الله و الذین ینکثون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله
فلیعذبهم بعد اب الیمم حتی سجانة و نفا خطاب کرد با مؤمنان و گفت
ای انسانی که ایمان آورده اید بسیاری از اخبار که علمای جهودانند و بسیاری
از میانان که زاهدان ترسایانند ما لهای مردم ما را باطل و نافع میخورند
در احکام ریشه میگیرند و تحریف کتاب خدای تعالی میکنند و مراد هوای ایشان
بر آن جعلی و مزی می ستانند و شرایع را بعوام خود بحقیقت و از ایشان
چیزی نمیکند و از وجهه سر ام میکنند و حرام را حلال میگردانند و مردم را
از خدای و دین خود با فریبگردانند و ما نمیکند تا مردم در سلام آیند پس باید
که شما از صحبت ایشان دور باشید و از مجلس ایشان خدرا کنید و با آنکه از زور کیم
کجی می نهند و آنرا در راه خدای تعالی نفقه میکنند ایشان را بشارت ده بعد اب

در ناک

در ناک عبد الله عمر گفت هر مال که از از کوفه بدیند کج نباشد و اگر چه
در زیر زمین باشد و آنچه از از کوفه نداده باشند کج باشد و اگر چه بر روی
زمین باشد جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله عباس صی گفتند و از
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که اینی از چهار هزار درم افزون باشد
کج باشد اگر ز کوفت او داده باشند و اگر نداده باشند ثوبان روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چون این آیه فرود آمد گفت بنا للذهب
و ابر لفضه با زنگار کرد اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم سخت آمد گفتند
یا رسول الله ما که مال گیریم و کدام سرمایه سازیم گفت لسانا ذکر او قلنا
شاکرا و در وجهه مومنة تعیین احدی که علی حقیقه زبانی ذکر و ولی شاکر
وزنی مومنه که بر دین یاری دهد ابو ذر غفاری گوید نزدیک رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شدم و او در سایه کعبه نشسته بود چون نزدیک او رسیدم گفت هم الا حرم
اعمال ایشان بجز زیانکاران من من تبر سیدم گفت مگر از من جاد شده در وجود
آمده است گفت یا رسول الله ایشان کیستند و بر که این ملت و بر چه است گفت
الا کثرون الامن قال بالمال هكذا وهكذا اعربین و تعاله و خلفه و قلیل
ما هم گفت زیانکارترینان بیشترین و مانند الا انسانی که مال خود را از جوانب
خرج کند در رضای خدای تعالی از چپ و راست و پیش و پس ایشان اندکند و همچنین
از ابو ذر روایت کرده اند که هر مال که صاحبش بند بران زند از زور کیم آنچه
باشد و هر که او ببرد و کیم بیارند آنرا از او اع کنند برای او و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که ده هزار درم را کند از اصفیاج کرد و اند
ولور امان عذاب کنند تا خدای تعالی حکومت فارغ شود عمار یا سر

گفت قومی مایه حواس است چون بر او نشان ایشان بان فرستند
و شمار اینی کردند از آنکه سیم زربنج نهند کج می نهند و باز می آید
مردی گفت که ما کج می نهند گفت بلی برای آن بگردی کشید
ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری
یافت رسول الله علیه السلام گفت این داغیت مرا و دیگری فرمان
یافت در جامه او دو دینار یافت گفت این دو دینار دو داغ است
مرا و این محمد و عبید کسافی راست که مال جمع کنند و از آن خروج
حقوق بکنند چون جمع کرده باشند حقوق خدای تعالی او اگر در ایشان
عقبانی نبود اما حساب ارحم می باید داد چون بر وجه حلال جمع کرده باشند
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت من احدى زکوة ماله احدى الحق الذي عليه
و سر زاج وهو خیر له هر که زکوة مال بر حق که در زنده او باشد او کرده
باشد عبد الله عمر ازین آیه پرسید گفت هر که زربنج نهند زکوة
نهد و ای بر و هر که زکوة بدهد باکی نیست آنکه گفت من باک ندارم که مرا
بوزن احد زر باشد و من عدد و نام و زکوة آن در هم و در طاعت ظاهری
صرف کنم **قول ثانی** یوم حجی علیها فی نار جهنم فتکون بها حجابا
و جنوبکم وظهورکم هذا ما کتبت لکم لا نفسکم فذوقوا ما کتبت
فکفرتم و یسئلون منکم ان تبوءوا الذم انما تبوءوا الذم انما تبوءوا الذم

عزیز

عبد الله معبود ازین آیه پرسید گفت و آنکه دینار با و در ممالک
داغ کنند هیچ رجایی در نهند و لیکن خدای تعالی پوستهای ایشان را بوی
کند تا هر مردی و دینار را داغگاه باشد و تخصیص مشافی و پشت و پهلو
از برای آن کرد که چون اول سایل را بپسند کرده بر مشافی زنند و از دور
گرفته و پهلو تهی کنند و پشت برو کرد و آنند محمد بن علی الترمذی گفت
برای آنکه بشادی شده و مشافی باشد و پهلو آورد و قوی پشت احف
بر نفس گفت بگردید آمد در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی را دیدم
خشن و درشت روی و درشت اندام که بیامدی و اینجا بایستادی گفتی شایسته
با و شمار آنرا که مال جمع میکنند و بر هم می نهند که حق تعالی فردای قیامت
از آن داغی سازد که چون بر سینه مرد نهد از کفش بیرون رود و چون بر سر
نهد از مشافی بیرون آید و باز مشافی و پشت و پهلوئی ایشان داغ کنند
آن قوم این شنیدند سر در پیش افکندند هیچ کس با او نگاه نکردند و جوابی ندادند
از ایشان بر کردید بنزد و یکس توئی نیست من نزد او رفتم گفتم ای
شیخ این سخن تو قوم را خوش نماید گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم
که این مرد کیست گفت ابو ذر غفاریست چون این داغ بر ایشان نهند ایشان را
کویند این آنست که شما کج نهادید بچشم چه چیزی آنچه کردید مجاهد از عبد الله
عباس سئوال است کرد که چون این آیه آمد شما نماز اسحنت آمد گفتند چگونه توان
کردن که این آیه بر ما سخت آمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت شما نماندید
که خدای تعالی زکوة بر شما واجب کرد و الا از بهر آنکه مالهای شما پاکیزه کرد و چون
زکوة آن داد با شما بیانی پاکیزه است و من از ایشان فرض کرد و مالهای

شما که بازمانده اند گفت که خبر دهم شمارا به بهترین کنجی که مردان خود نهند گفتند بی
پرسول الله گفت زنی صاحب که در فکر و شاد شود چون کارش فرمایند
دارد او را چون غایب شود حفظ الغیب او کند زیر و سب گفت ابو ذر
غفاری را دیدم جانی خنجر ویران نشسته اور گفت یا ابوذر تا این منزل
چه فرود آورد گفت بشاختم ما با معاویه گفت گوی افتاد درین آیه او
گفت درختی اهل کتابست مگر کفتم درختی است و امثال تو از اینجا بگذرند
آدم نامه نوشت لعثمان بشکایت من وی در من نهادند و مرا ملامت
کردند پس بدشتی که مرا برگزیدند از من شکایت نزد عثمان فتم گفت مردم
این شهر را با تو خوش نیست ترا اینجا بیا بفرق و بدین راه گردن من بدین
راه کردم و اینجا آدم و هم از ابو ذر و امیت که آید در حق باغیان گوشت
که خدای تعالی روز قیامت ایشانرا بدارد و بدان زور و ستم و بیلوی
ایشانرا داغ میکند در آنروز که مقدار آنروز که مقدار آنروز خواجه هزار
سال باشد از سالهای شما چون خدای تعالی کار بندگان کنداره باشد
و حساب فصل کرده ایشانرا بنکر و نام و اهل حسبت اگر مرد اهل حسبت
باشد پیشتر فرستد و اگر اهل و زخ باشد بدو زخ و اگر مرد صاحب ستر
باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید تا او را در آنجا بکنند بر روی
و آن شهر تا بر سر او روند هرگاه که آخرشان کند و او ایشان باز آید تا آنکه
که خدای تعالی فصل کند میان اهل موقف و آنکه صاحب کوفتند باشد بایند
و در آنجا بکنند و آن کوفتند و آنرا بپای و لگد میزنند تا آنکه خدای تعالی
حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار شش خواجه هزار سال باشد
و لغز

و گفت ندانیم که ذکر کا و کرد و بی ثوبان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که او گفت هر که کنجی بند و زکوة او نداده باشد حق تعالی از آن ماری
سیا فرسند که بر بالای چشم او نقطه سیاه باشد تا با او میرود و هر کی که او می رود
گوید و بلیک تو کیستی که ملازم من شدی گوید من آن کنجی که تو نهاده با تو ام
تا ترا خور و بشکنم و فرورم آنکه بیاید و دستش در دمان گیرد و بشکند
و فرور برد و همچنین همه اعضایش بشکند و فرور برد تو را بشکند ارت عذرة
الشهور عند الله اثني عشر شهرا في تاي الله يوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم ذلك الذين الفيم فلا تظلم فيهم انفسكم وقالوا
المشركين كافة كما يقانلوكم كافة واعلموا ان الله مع المتقين
میکوید عدد و ماهها نزدیک ضای تعداد و از دست و مراد ماههای از با
و ان محرم است و صفر و رجب الاول و رجب الاخر و جمادى الاول و جمادى
الاخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعدة و ذو الحجة
محرم را از برای آن محرم خوانند که عرب حرام داشتندی درین ماه قتال کرد
و صفر را برای آن صفر خوانند که درین ماه خالی بود از مردمان و گفته اند
از بهر آنکه ایشانرا درین ماه و با بی افتاد که روری ایشان زرد شد و گوید
گفت از برای آنکه درین ماه مشکهای ایشان از شیر خالی شود و این دو ماه
دیگر را برای آن رجب خوانند که درین ماهها نبات از زمین بر روی بسیار
شود و برای آنکه از شعول مسکنتم ای قاموا و مسکنهای خود ساکن و مقیم
شدندی و دو ماه دیگر را برای آن حجاج خوانند که آب بخوردی
در ایشان و رجب را برای عظمتش رجب خوانند و برای آنکه درین ماه

قطع قنال گردنی و تر حسیب بظلم باشد و اگر جب دست بریده بود و دست
که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که رجب چه باشد گفت نام نجیب
در بهشت که از شیر سفید تر باشد و از عمل شیرین تر و هر که روزی از این ماه
روزه دارد خدای تعالی او را از ان جوی آب دهد و شعبان را برای آن
شعبان خوانند که حسانت از زاق مسلمانان منشعب شود در رمضان را
برای آن رمضان گویند که بر مض الذنوب اخیضها یعنی کنا با نر آبسوزد و قال
برای آن شوال خوانند که اشتران استن را درین ماه شیر بر بالاشدی
و ذوالقعدة را برای آن ذوالقعدة گویند که درین ماه تهود گردنی و کازار
نکردنی و ذوالحجه را برای آن ذوالحجه خوانند که در حج گردنی و ماهها بوده
نزدیک خدای در کتاب او یعنی لوح محفوظ و گفته که در کتابهای پیغمبران
که فرستاد است یا در قضا و حکمی که در آن روز که آسمان و زمین اویده
ازین ماهها چهار حرام است یکی تنها و آن حجت و سه پوسته و آن
ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم است و عرب این ماهها را حرمت داشته
و عظیم گردنی تا اگر مرد قاتل بر او بر او بدی درین ماهها تعرض نسائی
و چون سلام آمد این ماهها را حرمت و نصیب پیغمبر و خاصه ماه حرام
که حق تعالی او را ازین چهار ماه برگزید از امام حسین علیه السلام روایت کرده
که گفت هر که یک روز در ماه رجب روزه دارد خدای تعالی او را از
حسنه بنویسد و هر که دو روز روزه دارد صد هزار حسنه بنویسد و هر که
کنه از دیوان او محو کنند و هر که سه روز روزه دارد صد هزار درجه
رضع کنند و هر که پنج روز روزه دارد و هفت در روز بر او در سبندند

در بهشت

و هشت در بهشت رو بکشند و هر که نیمه از ماه رجب روزه دارد منادی
نماید که در دار با سیر که آنچه گذشت بیامرزیدند امام جعفر علیه السلام
گفت هر که روز اول از رجب روزه دارد خدای تعالی او را از بادستان
بهشت گرداند و شفقت او قبول کند در جمله خویشان او امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که هر که یکم روز از ماه رجب روزه دارد خدای تعالی دیواری بر او آرد
میان او و دروزخ که عرض و کثافت او از مشرق باشد تا مغرب و ثواب
روزه یکسال بنویسد و او را بهشت واجب شود البته البته اگر حق تعالی
گفت ذلك للدين القيم اینست دین است و درین معنی حساب است
چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که الکسیر من حان نفسه
و عمل لما بعد الموت یعنی زیر کس است که حساب نفس خود مکن و از بهر
بسم که عمل کند که ویرا سود کند ای عجب خدای تعالی عدو ماههای که صلاح
خلایق در آن متعلق است بخلائق باز نگذاشت گفت که عند الله و فی کتابه
عدو اید که صلاح دین و معاد با دست چگونگی با خلائق گذارد و ماهها که صلاح
و منافع بر منوط است دوازده کرد آن عدة الشهور عند الله اثنی
عشر شهرا و عدد نقیباتی اثنی عشر ایل مفوض معینه او سنت و بغنا منام
اثنی عشر نقیبات اگر حتمهای آب بود که در دست موسی کشاده شد بفرما
او بود و دوازده بود و فافجرت منه اثنتا عشر عینا و اگر نجابت موسی
و قوش را راهها بود هم دوازده بود و از اللطاف صنع و کمال فضل او آنچه نجات
و خلاص بهترین امت در و باشد هم دوازده باشد دلایله من بعدی استماعه
و اللهم علی و آخرهم مهدی الزین دوازده چهار ماه حرام است منها اربعه حرم

ازین و از ده ماه دین چهار ماه را یک نام بر آورده و من بعدی استی عشر
 ولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و اخرهم گفت اما ان ازین من
 و از ده اند اول ایشان علی و او مرتضی است و چهارم ایشان علی و او
 سعید عباد و اصفیاست و ششم ایشان علی و او علی موسی الرضاست
 و دهم ایشان علی نقی و او زین العقباست و آخرین ایشان مهدی که او
 باز پسین خلفاست چون عدد تمام کردی اطلاق کن و بخوان ذلک اللّٰه اعلم
 این دین یوم و صراط مستقیم است و درین ماههای حرام باید درین و از ده ماه
 بر نفس خود ظلم کنی که همه برادران یکدیگر بدو هر که برادر خود ظلم کند خود ظلم
 کرده باشد که المؤمنون کفر واحده و قاتلوا المشکین و با جمله مشرکان
 کارزار کن چنانکه ایشان با شما کارزار میکنند و همه هم شمشیر شو چنانکه
 ایشان همه دست و شمشیر شده اند و از ایشان کمتر مبارک است یا ایشان
 بگوشت یا غلبه شمارا باشد و تقوی و پرهیزکاری را که رنبدید تا خدای با شما
 باشد که خدای با متقیان و پرهیزکارانست قتاده و عطای خراسانی گفتند
 که قتال در ماههای حرام کاری عظیم بود و قتال فیہ کبیر بس منوخ شد باقتلوا
 المشرکین حیث وجدتموهم زکری گفت قتال در ماههای حرام حرام بود
 تا خدای تعالی سوره رات فرستاد و آنکه منوخ شد این چراغ گفت از عطای
 بن حاج برسدیم که قتال در ماههای حرام منوخست یا نه سوگند خورد
 که منوخ نیست برای آنکه دینی نیست بر قاطع نسخ وقوله تعالی انما
النسخ بزيادة في الكفر يضل به الذين كفروا لعلوناه عامسا و غیره
عامسا ليواطوا اعداء ما حرم الله فحجوا ما حرم الله زين لهم سوء اعمالهم

داغ

والله لا يهدي القوم الکافرين جمعی مفسران و عمل گفته که عرب این چهار ماه را
 حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار عرب حرام و
 غارت بود گفته ما را کار نیست و ما جنوالی این ماهها را بخور می شویم و
 که بیکبار استخلال ماههای حرام کنند بر فشه و نمی گردند یعنی ماههای حرام
 باز بر داشتند و ماه حلال را مقدم داشتند محرم را با صفر آوردند و
 تا مدتی برین بودند که صفر حرام است و محرم حلال میدانستند و آنرا الحدیث
 میخوانند تا آنکه ایشان ترا حاجت افتاد از صفر تا خیر کردند تا برود و از ده ماه
 بدند تا آنکه که اسلام بدید آمد ماه حرام با حرام افتاده بود و این پس و زکار
 دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال حج در ماههای حرام کردند و
 دو سال از ذوالقعدة و دو سال در ذوالحجه و دو سال در محرم و دو سال صفر
 این نبی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 سوره براه فرستاد حج در ذوالقعدة کردند پس سال دیگر که رسول صلی الله علیه و آله
 حج الوداع کرده بود و با ذوالحجه افتاده بود خدای تعالی این آیه سوره فرستاد
 و نبی حرام کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حج الوداع خطبه کرد و در آنجا گفت
الا ان الزمان قد استبدان لحیات یوم خلق السموات والارض الستة اشی عشر
شهر امنها اربع حرم ثلاث متوالیات ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب
مصحف الذی بین جمادی و شعبان روزگار کردید و همچنان بود ماههای حرام
ما جای خود افتاد و حج با ذوالحجه افتاد و نبی باطل شد این عباس و صحاب که مجاهد
گفتند که اولین کسی که نبی گردید و بنو مالک بر کینه بودند از ایشان ابو شامه خناده
بن عمرو بن امیت الخنابی هر سال یوم در آمدی بر صری شسته و لغتی انا اخاب

و اجاب و لا مردی قول حسن المحرم و اخرنا الصفر المحرم را حرام کردیم و صغرا
تا آخر کردیم سال و نیز سایر کفایتی انا حسننا و اخرنا الصفر محرم را حرام کردیم
و محرم را با این اشتیم چون کفایتی محرم را حرام کردیم مشکان کسانها از نیزه
بگنجدندی و آهنگها از سر نیزه بگنجدندی و تیغها با نیام کردندندی تا محرم بگنجدندی
و اگر کفایتی که این با یعنی محرم را که صفر است یعنی محرم را حرام کردیم سنا سنا
با سر نیزه کردندندی و سلاهما برست گرفتندی حق تعالی گفت این بی که کافران
کردندی زیاد قیست در کفر ایشان برای آنکه کفران کردند و ایشان خود کافران بود
کفر ایشان بظهور و با این که کردند همراه شدند انسانی که کافر بودند دیگر از همراه
کردندی سالی از احلال میدارند و سالی حرام آنچه خدای تعالی حرام کرده یعنی
محرم ایشان حلال میکنند تا رعایت عدوهای حرام کرده باشد و اگر تغییر
و تبدیل کنند و این عمل بر ایشان برای ایشان است می شد پذیرند که نیکو
میکند و این خود بدست یوان بپوشان ایشان مرایشان از زمین که بدست
چنان میدارند که نیکوست خدای تعالی هدایت کند و راه نماید کافران را بدست
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا مالکم اذا حیل لکم انظروا فی سبیل الله
انا قلتم الی الاض اصیبتکم بالحیوة الدنیا فی الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا
فی الاخرة الا قلیل الا انظروا واعدبکم عذابا الیما ویتبدل فما خیرکم
ولا تضروه شیئا والله علی شیء قدير حق تعالی درین آیه خطاب کرده و مومنان را
و توجیه و تفریح بر نکال که متاقل که نمودند چه چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حرم
بتوک خواست رفتن و از حرم طایف بازگشتند بود مردم رنجور بودند و در کار
تنگی و عسرت بود و در این بین تخطی بود و وقت وصل نزدیک شده بود و نیزه

لا یبذرا

دل نمیداد که وطن را نگنجد و نیزه ای بتوک روید ازین سبب نفاعدی نکند
کردندی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کم بودی که بجای خواست شدن از الظهار
کردندی و توری کفایتی نامردمان آگاه نشوند و احوال او ندانند تا ناکاه بر زمین
شوند مگر غزای بتوک که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کم بودی تصریح کرد نامردم
ساز تمام گنجد چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم ازین سبب تباه و ان
کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد گفت ای انسانی که ایمان آورده ای
شمارا چه بوده است و چه کافرا داده است که چون شمارا گویند که بروید
و در راه خدای جهاد کنید شمارا نمیکنند و کاحلی مینمایند و اختیار رفتن
و ساز آن میکنند برای آنکه وقت میوه و دخل است ای شما بجمیوه و زندگانی
آن از آخرت اضنی شد باید برای دنیا و متاع که اندک است که امر عاقل
باشد که بسیار بگذارد و اندک فزاید چون دیر اختیار کردانند و گویند
در روی ضربتی نباشد آنکه وعید روز جزا کرد ایشانرا و گفت اگر بر روی
شما شمارا عذاب سخت کند در زمان و بر آن کردانند شمارا بقومی دیگر پس شما هیچ
مضرتی بوی نتوانید رسانیدن و و بر هیچ کزندی نتوانید کردن یعنی رسول را
با خدای او خدای بر همه چیزی قادر است بر عذاب شما و استبدال شما و نقرت
خود با شما **قوله تعالی الا انظروا فقد نصره الله اذا خرجت الذین کفروا فانی**
اننابن اذ همما فی الفار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله
سکینة علیہ وایداه یجوزکم لمرزها و جعل کلما الذین کفروا السفلی
و کلما الله هو العلیا و الله عز و جل کرم حق تعالی میگوید اگر شما با رسول
زورید و یاری کنید خدای قادر است بر آنکه بی شما کاروی بر آورد و یاری کند

ویرا چنانکه ویرایاری کرد و در شب غار چون کفران او را از کعبه بر و کرد
و قصد کشتن او کردند او بیرون شد از کعبه دوم تن بود یعنی دوم حبس
بود و آن ابو بکر بود او صاحب خود را گفت مترس و اندوه مدار که خلق
ما را نصرت کنند و نگذارند که دشمنان ما را ضرری رسانند و حزن او از آن بود
که میگفت ما رسول الله را میگردیم اگر ما بکشند و اگر عیاذ الله ما بکشند
بلاکت است باشد و اگر ایشان در باری خود مگردند ما را به میزند رسول صلی الله
علیه و آله و سلم او را گفت مترس که خدای ما باست مجاهد گفت که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم سه روز در غار بود عروه گفت ابو بکر را گفتی
چند بود نماز شام عامر بن ضحیره آن کو سفند از در انجا را اندی و ایشان
از آن کو سفندان بخوردند قناده گفت عبدالرحمن بن ابی بکر با در آنجا
آمدی و ایشان اطعام دادی چون خواستند که بروند و او شتر می آوردند
یکی را رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر و یکی را ابو بکر چون بر شتر
چهار کس بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عامر بن ضحیره و عبد الله
بن اربط اللیثی زهره گفت که رسول صلی الله علیه و آله چون در غار رفت
و نام آن غار تور بود خدای تعالی در آن غار شام بر رویانید و شکم تر الهام
داد تا انجا خانه کرد کعبه تر سیاه و انجا خانه بنهاد چون سراقه بن مالک انجا
رسید و بی کبر عظیم بود گفت تا با انجا بی بر دم یا بر آسمان رفته است
یا بر زمین فرو رفته و در غار رفتن متصور نیست برای انکه خانه شکم است
بر جای مانده است و در دیده نشده است و خایه کعبه تر شکسته نگشته است
و پای کس با بر شام تر سیاه است راوی خبر گوید که چون ابو بکر و خونی سپرد رسول الله

جلد اول

علیه و آله و سلم ویرای گفت خوشدل باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را نمی بینیم
تا آنکه یکی از ایشان خواست که از اقامتی کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم روی
بگردانید و گفت یا ابوبکر ویدی که ما را نمی بینند که گردیدند می بینند پس رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و میگفت اللهم اعصم ابصارهم صحتا و ایتها
ایشان از ما گوگردان چون تعالی شرا ایشان را کفایت کرد و ایشان تا سه کوشیدند
همه کو میکردند و در غار نشاندند تا نزل الله سلیمت و وقار درین شب
بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد و گفته اند معنی آیه آنست که بر ابو بکر
فرو فرستاد و گفته اند که برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنکه جمله ضحاک رسول
راج است از اول آیه تا آخر آیه پس باید که این نیز هم با وی راجع باشد و در مثل
این تصریح کرده است بسکینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فی قول فانزل الله سلیمت
علی رسول و سکینه ایمنی باشد از دشمنان و آنکه یقین دانند که دشمن بوی نزد آن
خبر نمیزد و او نازل چو در روز بدر لشکر فرستاد برای نصرت و یاری شما که شما
ان لشکر را نمیدیدید و ان لشکر فرشتگان بودند و کلمه آنرا که فرو تر بودند
یعنی کافر بودند فرو تر آورد و کلمه خداست که بلند تر است و در او کلمه کلمه
و عونت و شان و کار ایشان فرو نهادیم و ایشان را مغلوب کرد و انیدیم
و کلمه خدای یعنی دین او و شریعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همیشه بلند بود است
ابو عجم گفت که کفار شکرست و کفر و کلمه خدای ایمانست و گفتن لا اله الا الله
محمدان رسول الله و خدای عز و جبار است او را نصرت کس احتیاج نبود و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم را نه از سر خود غار فرستاد بلکه از جهت حکمت قوله تعالی انفضوا
حضاقا و نیقلا و اجاهدوا با اموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم

ان كنتم تعلمون لو كان عرضا فرسبا وسفرا قاصدا لا تتعولوا لكن
بعدت عليهم الشقة وسخايقون بالله لو استطعنا لخرجننا معكم نملكون
انفسهم والله يعلم انهم لكاذبون عفا الله عنك لير اذنت لهم
حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين ابن الضمكفي گفت اوليه
که از سوره براه فرود آمد این بود که انفر و اخفا و ثقالا چون رسول صلی الله علیه
والآله صحابه را گفت که بجهاد روید هر یک چیزی دیگر و بهانه دیگر تعقل آورید
خدای تعالی فرمود که بهانه بسیار به جهاد روید اگر سبب روید و اگر گرانبار
و اگر درویشید و اگر انکار المشغول اشغالیید و اگر بیکار اگر جوانید و اگر پیر و اگر
غرمید و اگر که خدا و اگر نترسید اگر بیمار اگر بی سلاحید و اگر با سلاح
بروید بکار زار بجان مال بزل کنید و جان نمیکنید که این شمارا بهتر است نیکوتر
اگر میدانید انس مالک روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند باین آیه رسید
فرزندان خود را گفت جزونی جزونی کار بسازید تا بفرار رویم پس این را
گفته تو پر شده ما از نیابت تو میداریم گفت نه ما ساز کنید تا برویم و ما
ساز کردید بفرای در یافت زهری گفت سعید بن المسیب بفرقت بخیر او
برفته بود او را گفته که این بر تو واجبست تو مردی بری گفت نه من این فرموده
باین آیه که انفر و اخفا و ثقالا اگر چه کار زار نتوانم کرد سواد مسلمانان بسیار
کنم و متاعشان نکا دارم ابن عباس رضی الله عنه گفت این آیه تسخیر است
بقوله تعالی کسر علی الضعفاء و لا علی الموضی چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم
غرم غرای تنوک کرد و این مسافتی بود تا بحد روم منافقان طبع کردند که چون رسول
صلی الله علیه و آله وسلم برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی نماند ایشان

ارفاه الکل

بر خانه رسول زنند چیزی که ماند بر بند و زنان و کوه دکان را برود که خدی تعالی
جبرئیل افرستاد و از این حالت رسول را خبر کرد رسول گفت حج باید
کردن گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که درین غزاکه میروی تیری نماید
زودن بکلمه صلح باشد میان ایشان فرمان آنست که علی بن ابی طالب را
بر جای خود بداری و محراب و منبر بوی سپاری تا هم ترا نیابت کنند و
و هم مدینه را حمایت کنند و نیز بدانند که چون در حال حیوة صلاحیت نیابت
تو و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو وصی و قائم مقام تو او باشد
پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
صلواته الله علیه را بر جای خود بنشاند و مدینه با وسیع و منافقان
چون این حالت بدیدند از غایت تعصب و عناد و کمال اجل و فساد
زبان طعن دراز کردند و گفته که رسول را از علی و طلای و کدورتی مست
بدان اسطه او را همراه خود بندد و میگفتند ان محمد قدس علیا الاله
مع النساء و الصبیان یعنی محمد علی را دشمنی داشت و از وی سر شده منبری
که او را با زمان و کوه دکان را کرد امیر المؤمنین چون این شنید بروی سخت
آمد سلاح در پوشید و شمشیر جمیل کرد و سوار شده روی بر آه نهاد نماز کرد
بجهرت رسالت رسید رسول صلی الله علیه و آله وسلم از خیمه بیرون آمده بود
و در راه نگاه میکرد و میگفت اری شمایل علی شمایل منی چون امیر المؤمنین
نزدیک رسید رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا علی احملک علی الطروج
ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون آیی گفت طغنه منافقان رسول
صلی الله علیه و آله وسلم گفت اما رضی بانک و زیری و وصی و خلیف و وصی

وفاقی دینی و صفی و عدی حکمت طحی و دمک در حیات منی مبرزه هرون و بی
الا لله لا نبی بعدی پس امیرالمومنین نزد سیدالمرسلین شمه از طعنه منافقان
و اراجیف ایشان بعضی رسانید آنحضرت فرمود که یا علی ترا در برین
برای آن گذاشتم که جمیع مومنان در ظل حمایت تو باشند و از منافقان
ایمن گردند امیرالمومنین فرمود رضیت بما رضیت انکه بر گردید و این مهیا
میگفت **بیت** الابعداء الله اهل النفاق و اهل الاراجیف و الا
باطل بقولون لی قد فلاک الرسول فلاک فی الحالف الحادل و ما ذلک
اللان النبی جفاک و ما کان بالفاعل ضررت و سیف علی عانقی الی
الراحم الحاکم الفاضل فاراضی معافله و قال مقال الا یخ الفاضل اهل
ابری ما بانده بارجاف دی الحد الداخل فقال اخی انت منی من کهر و
من مویح و نم مایل در آنوقت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم غمیت سفر
بتو کرد منافقان هر یکی معدی و بهانه مازا ستادند خدای تعالی گفت
ای محمد اگر اینک تو ایشان را با آن دعوت میکنی عوضی و متاعی بودی نزدیک
و غنیمتی بودی عاجل و سفری میان و راهی بودی نه دور ایشان من تبعیت
کردندی و در خدمت تو بیاید ندی ولیکن مسافت دوری راه دشوار انکه
خدای تعالی معمر را صلی الله علیه و آله خبر داد که ایشان می آیند و پیش تو می آیند
خوردند بجذاتی که اگر ما تو استیم آمدن پایدی و ایشان این سوگند بدروغ خورد
و از جهاد و غیر آن خلف کردند و نفس خود را هلاک میکنند و خدای تعالی ایند
که ایشان دروغ زنا نند انکه خدای تعالی بر سبیل تعطف و ملطف گفت
که خدای تعالی تو عفو کن و چرا ایشان را دستوری نیسیست دادن

تا ترا ظاهر گشتی و پیدا شدی که صادقان ایشان کدام است و کاذب
که ام جمعی منافقان که ایشان را دستوری نبود از سو و اعتقاد با یکدیگر
گفته چه هم است ما را برخواستن و بروم رفتن در موافقت محمد که اگر چنان
باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان کننار نیار و درون تیر کشت
که هر یکی بهانه بنیم و علی جویم که بان تخلف کنیم انکه می آمدند و دستوری
میخواستند و میگفتند ما ساز ما را بریم و برکی کرده ایم دستو باش تا روزی
چند مقام کنیم و برکی بسازیم انکه ابرس تو پیام خدای تعالی رسول اصلی
علیه و آله و سلم از نفاق ایشان خبر داد و گفت کدام قوم باشند که از تو
دستوری خواهند و کدام باشند دستوری خواهند چنانکه گفت **قوله تعالی**
لا یشاخذک الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر ان یجاهدوا با اموالهم
و انفسهم و الله علیهم بالمتقین انما یشاخذک الذین لا یؤمنون بالله
و الیوم الآخر و ان تابت قلوبهم فهم فی ربهیم پیروزون ولو ارادوا
للزوج لاحد و الله عده و لکن کره الله ان ینعائهم فنبطهم و قیل اتحدوا
مع القاعدین لو خرجوا فی کفر ما زاد و کما انما یخبا لا و لا وضعوا
خیالکم ینغونکم الفتنه و فیکم سماعون لهم و الله علیهم بالظالمین
لقد ابتغوا الفتنه من قبل و قلوبکم ان الامور حتی جاء الحق و ظهر امر الله
و هم کارهون گفت دستوری نخواهند انانکه بجذای و قیامت ایمان آرند
در انکه جهاد کنند با الهای خویش و جاهنای خویش چون به منند که تو جهاد کنی
با ساز رفتن کنی بجنگ دشمنان و ایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان است
ایشان را دستوری خواستن چه حاجت باشد پس اگر دستوری خواستن در آمدن کار

مؤمنان باشد دستوری خواستن در آمدن چگونگی کار مومنان باشد لکن
گفت این اشراط و این اعلام برای تومی باید تا ایشان را بشناسی و الا سر خود
عالم بر احوال ایشان بر جمله تفصیل و نهان و آشکارا و نیک و بد و خدای تعالی
علمت مبتغیان و بر زمین کاران که گیت که تقوی دارد و گیت که ندارد
انکه گفت دستوری در زمین انکس خواهد که بجای و قیامت ایمان ندارد و دل
ایشان شاک و مرناب باشد و ایشان در شک عمیا و متردد و متخیر باشند
نه کفر صرف نه ایمان چون کافر در پیش نه دنیا و نه دین مذبذبین باین خلت
لا اله الا الله و لا اله الا الله انکه حق تعالی گفت که این منافقان اگر خواستی
که بیرون آیند و بر عزم بیرون آمدن بودند می هر آینه سازان کردند می وعده
آن بساختند پس این که ایشان سازان نکردند می دلیل می کند که نخواهند
که بیرون آیند و بر عزم آن نبودند ولیکن کاره داشت خدای که از جای خود
برخیزند و از مقام خود بجهتند از بهر آنکه اگر آمدند می ایشان خرفند و تخلیط
و تضریب و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی پس ازین سبب بود
که ایشان را تشبیه کرد و بر جای پرانست تا این شر نکنند و این فتنه خیزانند و ایشان را
گفتند که بنشینند با بنشینندگان شاید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته باشد
ایشان را بر وجه تمهید و شاید که هم از یاران ایشان از میان منافقان
گفته باشند که هر چه شمار آنچه کار می آید با محمد رفتن خوش در خان و مان خود
بنشینند و با اینان که در مدینه نشسته اند از زمان و کودکان و بجانان محمد
استحق گفت بعضی از آنانکه دستوری خواستند رؤسا و اشراف منافقان بود
چون ابوبکر ابی سلول و رقاعه بن تابوت انکه خدای تعالی ایت و وفاداری

با کفر

با کفر گفت همان به باشد که ایشان بنمایند با شما اگر با شما بنمایند خضال مسافر
بفرمایند که در میان شما شتاب کنند و روند بغازی و سخن جنبی و فیه حین
تافته و فساد در میان شما اندازند و در میان شما اندازند جاسوسان و خبر
ایشان که احوال و کار شما معلوم میکنند و ایشان را از آن خبر میدهند و اگر چه
اندر میان شما اندام در فکر امر و فرمان ایشانند و خدای تعالی دانسته ظلمات
میداند که هر کسی چه در دل دارد و از فساد و شر و فتنه را وی خبر گوید که چون
رسول صلی الله علیه و آله و سلم شکر به ثنیه الوداع بزد عبد الله ابی لشکر گاه
خود با جمع منافقان که فرود ثنیه الوداع است بزد و لشکر او که از لشکر
رسول صلی الله علیه و آله و سلم نبود چون رسول از آن منزل برگرفت و بر رفت پیشتر
شد ایشان بر نخوابند و بار رسول بفرستد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لشکر
شد خدای تعالی این آیه فرستاد لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قبلوا لئلا یفر
ای همه همیشه کار این منافقان این بوده است که فتنه جستند از آن پیش ازین فساد
انگیزند در میان شما و خواسته اند تا شمار ازین جهاد کردن برگردانند
و باز دارند با انواع مکر و حیل و ضعیف چنانکه روز عهد عبد الله ابی کرد و قسمت آن
کرده اند تا کاره ویران گردانند و زیر و زبر کنند سعیه چه گفت از منافقان
دوازده کس در غزوه بئوک در شب عقبه برین نیت با ستادند تا ناکاهای رسول
خدا را بکشند و ایشان همه برین بودند و حیلها میکردند تا آنکه که آمد یعنی نصرة
خدای و ظفر و کار خدای تعالی سپد شد و درین و آشکارا گردید و اسلام را
قوة بدید آمد و این منافقان کاره بودند مومنان را اول تعالی و منهم من يقول ان
ولا نقتنی الا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لخبیطة ما لکافرین ان

رخ د

تَصْبِكَ حَسَنَةً تَسُوْمُ وَأَرْتَضِيكَ مَصِيْبَةً يَقُولُو أَقْد أَخَذْنَا أَمْرَنَا
مِنْ قَبْلِ وَ يَقُولُو أَوْ مِمَّ فَرَحُونَ قل ان يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا
وعلى الله فليتوكل المؤمنون قل هل يتصنون بنا الا الخدي الحسنين
وغيرهم تَارْتَضِي بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بَعْدَ آيٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَّكُمْ نَصْرٌ
أَنَا مَعَكُمْ مَتَرْتَضُونَ آيه در حق جناب برقميس آمد و از زوسای منافقان
بود چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم بغزای تبوک خواست رفتن اورا گفت یا ابا
وهب هل لك في بلاد اصفرتخذ منهم سراری وضعفاء یعنی ای ابا و هب
اگر افتد بار و میان کارزار کنی و از اینجا سر بره ضعیفان آوری و رومیان را
برای آن بنوا اصفرتخوانند که جنبه بر روم غالب شدند و از ایشان برده آوردند
و فرزندان که حاصل شدند از ایشان بر سواد جنبه و بیاض روم بودند یعنی رنگ
ایشان زرد فام آمد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویرا ازین سخن گفت او
جواب داد که یا رسول الله قوم من اند که بزنان ولع باشم و می ترسم که مباد
زنان روم را به پیغم از ایشان شکیم مرا بقتنه میندازد و آنچه جنده است
که خدای تعالی بزرگت از و گفت از ایشان شخصی است که میکوید یا رسول الله
مرا دستوری ده تا نیایم بروم و اگر سپایم در فتنه زنان افتم دست از من بردار
و مرا در فتنه میندازد و در ندره میفکنم آنکه گفت بدان ای محمد که ایشان خود
در فتنه افتاده اند و در کفر مانده اند و میترسد که در حرج فطر رومیان افتد
و او خود در دریای کفر غرق شده است آنرا فتنه شناسد و کفر افتنه
نمی شناسد و در زخ خود محیط است و کردگار از آن در آمده است چون این
آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنی سلمه را گفت من سیدکم یا سیدی سید شما

یکت

کیست گفته جناب برقمیس است الا آنست که او بخیل است و بد دل رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت و ای حایه او دی من بخیل کدام در دست
که بیدرمان ترست از بخیل بل سیدم الفتی الابيض الجعد بشر البراهه معرفه
و حسان ثابت در زمین گفته است شعر فقلنا له جناب ابن القیظی الذی
بخیل فد اذ ان واركان انكذ انكذ فقال الله والقول الاحق من قال منا
وبعدون سیدا فقال فی الذی اودی من الذی انیم به جدا و حالی
بها مدان و سود بشر ابن البر الجوازه و حق بشر و اذی البر ان لیود اذ ا
انا اله الوقدانیب ماله و قال خذوه ان علیه احدا انك حق تعالی وصف
اعمال منافقان در حق مؤمنان باز گفت و گفت اگر نعمتی و خیری و بسیرتی
و غنیمتی بتو رسد عکلمین و اند و بکین شوند و ایشان را اند و بکین گردانند
و اگر مصیبتی و قتل و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند که ما نیگو کردیم و حرمیم
بجای آوردیم که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه خود نشستم و کار خود فرما کردیم
انچه ما را می بایست نیز نکردیم از حرم و احتیاط و از آن مقام که او گویند بر کرد
و شاه مان و حرم شوند بگوی می محمد این جهانت را که باز رسد الا آنچه خدای تعالی
ما را نوشته است و ما را بان حاضر کرده از نصرت و ظفر بر دشمنان با شهاده
در جات جهان حصص گفت م او آنست که کار ما مهمل نیست بلکه راست
یا در بری حکیم که کار تدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد بود از نیک و بد در لوح
محموظ بنویسد تا اعلام باشد فرشتگان را و لطف باشد مرا ایشان را و هو مولانا
اوست که خدای ما است و در بر کار ما است ما بنده کان اویم منفعتی
که با ما برسد از و دست و نصرت که از ما دفع میشود ب لطف و عنایت و نوحه است

اوست توکل کلی کردیم و مومنان باید که بر خدای تعالی توکل کنند نه بصرت
و محبت کافران آنکه گفت بگوی ای محمد حل تر بصون بنا هیچ می گم بر چشم
میدارید ما و توقع میکنند الا بی از دو نیکوئی که ما رسد ما ظفر غنیمت و اگر
دست بر ما باشد و ما گشته شویم ما قتل و شهادت برای آنکه حال کارزار
کننده ازین دو پیرون نباشد یاد دست او را باشد یا بر او بود اگر دست
ما را باشد این بی حسنی است که ظفر باشد غنیمت و اگر دست بر ما باشد
و ما گشته شویم آن حسنی ذکر است که ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بود
و ما نیز منظریم که بشمار سیدی از دو بدی اما عذاب خدای در قیامت اگر
از تیغ جیبید و ما بدست ما گشته شویم و گفته اند که مراد عذاب از انواع عذاب
که ما است بلف سید از صواعق و جزان و اگر آنچه در دل دارد از نفاق انکار را
کنید خون شما حلال کرد و بدست ما گشته شویم اکنون شما حشرید و آنگاه شیطان
و عدو دشمنان از غرور باطل و وهن اسلام بمرکز رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که ما نیز بر شرطیم و وعده ای او را در ظاهر روین او نصرت رسول قل تعالی
قل انفقوا طوعا او کرها لکن یقتل منکم انکم لکنتم قوما فاسقین
ما منعهم ان یقبل منکم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله ویرسوا به و لا یأتون
الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون و لا یحبون اموالهم
ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و ترهوا انفسهم و هم
کافرون حق تعالی میگوید بگوی ای محمد که شما مال خود را نفقه کنید بطوع و عنایت بمراتب
آن نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بود و برای آنکه شما قومی فاسقانه و این امر یعنی
خیر است یعنی آنچه شما نفقه میکنید از شما مقبول نیستند برای آنکه شما کافرید و اعمال خیر و

موازن

صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافر شد نه بخدای و رسول بگردد و بدین
و کسی که بخدای و رسول کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد آنکه از سر ایشان
خبر داد و گفت که ایشان بنماز نیامند و نماز نکنند الا بر کسالت و کافان و این
علامت نفاق است در خبر است که مردی بنزد یکس ل خدا آمد و گفت
یا رسول الله منیر سم که منافق باشم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر تنها باشی
نمانگنی گفت آری گفت برو که تو منافق نیستی بی زنی بی را دم که نماز میکرد
گفت ای مرد این چیست که تو میکنی بخلاف طریق نیست گفت که عاده البلد
و ریاضة الجسد و حمایة الاهل و العیال و دیگر علامات منافق آنست که آنچه
نفقه کند بمراتب کند و بطوع و عنایت کند آنکه گفت ای محمد ترا عجب نیاید
مال ایشان و فرزندان ایشان که نه برای کرامت ایشانست ای آنست
که خدای تعالی میخواهد تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان از عذاب کند و در دنیا
آنکه مال ایشانرا غنیمت آورد و فرزندان ایشانرا در معرض آسب و آفتی و
مصائبی که بفرزندان و مال ایشان رساند تکلیف فرماید ایشانرا تا در آب
خیر صرف کنند پس بجز ایشانرا عذاب کند و نیز ایشانرا با سبب مال
باشند و ارتفاع آن غیر بر ابود و مشقت کسب و در حفظ بر ایشان بود
وضع دیگر از آن باشد و در دست جز خمر است و ذامت چیزی دیگر نباشد
و گفته اند که در آید نقدیم و تا چیزی هست و معنی چنین باشد تعجب مبارک و شمارا
مالهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی میخواهد که تا ایشانرا
عذاب کند بآن در آخره تر منق انفسهم و تا هلاک شود و نفسهای ایشان و ایشان
کافر باشند یعنی مگر ایشان رسد و ایشان بپیرند و از کار اخرت و نظر اندازند

مستول شوند **قوله تعالى** وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا لَكُمْ مِنْكُمْ وَاللَّهُ تَعَالَى
قَوْمٌ يَفْقَهُونَ **قوله تعالى** لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوَجَدْتُمْ أَنَّ مَعَارِبَهُمْ لَمَّا كُنْتُمْ فِيهَا لَأَقْبَلْتُمْ فِيهَا
أَنَّ خدای تعالی گفت نایابی و جرات و دلیری ایشان بر خدای ماحد بیت که
سوکند و خورند خدای که ما از شما میم و بر دین ما میم حق تعالی کند ب ایشان کرد گفت
در رخ میگویند ایشان از شما نیستند و بر دین شما نیستند و لیکن ایشان قومی اند
که از شما میترسند این از برای خوف میگویند و اگر این منافقان بجا یا بنده شاه
گاه پیشند تا غاری و شکافی اندر گوه که در اینجا کرزند یا جالی که در اینجا شوند
و دوستانی که ایشان را صحبت کنند ایشان بر کشندی و روی بر این نهادی
کرشیده و بنشاند چنانکه اسب سرکش و **قوله تعالى** فَصَبْرٌ مِنْ لَدُنْكَ
فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أَعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا لَمْ يَعْطُوا مِنْهَا إِذْ أَنْتُمْ لَمْ تَخْطُوا
وَلَوْ أَنْتُمْ رِضْوَانًا أَنْتُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولَهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ **قوله** این یک گفت قومی بودند از منافقان
که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدقات قسمت کردن ایشان را توقع بودی
که رسول خبری بر ایشان دهد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبری بایشان ندادی
از آن سبب که ایشان اهل آن نبودند و استحقاق آن نداشتند ایشان را
سخن می آمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم عیب کردند و طعن میزدند و میگفتند
محمد آنچه میدهد به هوای نفس میدهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این
منافقان کسانی هستند که در قسمت صدقات بر تو عیب میکنند و در آن بر طعن
میزنند اگر تو ایشان را از صدقات چیزی دهی رضای تو ند و اگر ندی چیزی خشم تو ند و
میدانند که استحقاق صدقات را شرابی است اول ایمان آنکه هر تنری آنکه

در رویتی

در رویتی و آنانکه کافرند و فاسق و تو آنکه مستحق صدقات نباشند و اگر کسی را
قوت کفای یکسال باشد زکوة بوی توانی دادن و اگر نباشد به توان آن
و اگر کسی را به فضل مردم باشد و بدان تصریح توانی کردن زکوة بدوشاید داد
آنکه گفت که اگر ایشان را رضی بودندی و خورسند شدندی بدانچه خدای تعالی
خدای بر ایشان دادند و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای پس است و از سر
حسب اعتقاد و قنات بر خدای گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از منزل
نعنت خویش نصیبی دهد و رسول او هم چنین کند و ما غنیت و فضل خدای کردیم
و امید به وسوسه که ایشان را چنین گفتندی ایشان را بهتر و نیکوتر بودی
قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ وَالْمَوْلَاتِ
قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ **قوله** تعالی بیان سخفان زکوة میکند میگوید که زکوة
توان داد الابد رویش و مسکینان عبد الله عباس و جابر بن زید و زهری
و مجاهد گفتند که فقیر آنان باشند که سوال نکنند و مسکین آنان باشند
که سوال کنند اوجه سه بره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
که غنا و کفای نباشد که بر آن مستغنی بود از مردمان و از مردمان سوال
نمواند کردن و ندانند که محتاج است و گفته اند که فقیر آنست که او را هیچ
چیز نباشد و مسکین آن بود که او را چیزی بود و کفای او دلیل برین
قوله خدای است إِنَّمَا السَّفِينَةُ كَانَتْ الْمَسَاكِينِ يَعْلَمُونَ فِي الْجَوْضِ خَدَايَ تَعَالَى
صاحب فقیر را مسکین خوانده است و کشتی در دریا از زود فر گفتند خدای اهل
اصحاب صفت که ایشان را مسکینی و ما و اهل نبود و مسکین آنان بودند که ایشان را

جایی و منزلی نبود و یک مستحق زکوة انانند که بران عمل میکنند و آزادی ستند
و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند
مجاهد و ضحاک گفته اند من آنچه حاضر باشد او را دهند و نیز دیگر شافعی است
که آنچه دهند بقدر عمل وی دهند و روایت عبد الله عباس و حذیفه الیمان
و سعید و قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که مضمون باشد
با امام تا آنچه صلاح داند برود و دیگر از مستحقان زکوة مولفة القلوب قاطب
ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دل ایشان بر این
زخم کردی و استمالت دادی ایشان را تا ما باشد که ایمان آرند عبد الله عباس
گفت قومی بودند قریب العهد با اسلام نیز دیدی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آمدن وی و از و چیزی خواستندی اگر بدادی گفتندی مردی نیکیست بر من
کردندی و اگر نزدای بر کشیدی بر او می خبر گوید که صفوان بن امیه گفت رسول
عطا داد در همه جهان از و دهنده بود و بر دل من تا چندانی نبرد که از و دست
در جهان کسی ندانستم خدا قول تعالی والمؤلفة قلوبهم شعبی و حبیبی گفتند
که مؤلفه القلوب در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و این معنی در عهد ابو بکر
منقطع گشت و بیشتر اهل علم گفته اند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست
که موقوف باشند بر جهاد و وجود امام عادل و نیز دیگر اهل بیت و مذنب
شافعی است که ایشان بر دو قسم اند مسلمانانند و مشرکان مشرکان ساقط اند
و اما مسلمانان سهم ایشان بر جایست سهمی و اگر از زکوة درازا کردند بنزدگان
صرف کنند و بیشتر بنفها گفته اند که مکاتبانند که خویشین باز خریدند
و از بهای خود بعضی داده استند یا براده سهمی از زکوة بر ایشان دهند

ناکردن

تا کردن خویش را از بندگی آزاد کنند و این نیز شافعی است و مذنب
شیعه است که امام یا نایب امام یا انکه صاحب مال باشد در وقتی که امام
متصرف نباشد مخیر است اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر نخواهد
بندگان مسلمان و نمازکن که در مشقت و رنج باشد باز خرید و آزاد کنند سهمی
و دیگر در وجه و انداران دهد بشرط آنکه ایشان آن مال در محصیت صرف
نکردند باشند امام محمد باقر علیه السلام گفت که غارم آن باشد که واکستند
باشد و صرف کرده اند و محصیت امام از بیت المال وام او بگذارد و شافعی دیگر
جهاد است که از رانی سپل الله خوانده است چون اصحاب صلاح و خفایه
و مرابطان که در ویش باشند و اگر در ویش نباشند و این نیز شافعی
و اهل تشیع است در ویش اعتبار نیست درین صفت و مذنب ابو حنیفه
است که آنکه کس توانگر است بوی توان دادن و دیگری از مستحقان زکوة
این سپل است یعنی مسافر و راکنزری مجاهد گفت مراد ما بن السپل است
که راه او زده باشند و چیزی نداشتند که با وطن برود و اگر چه در شهر خود
مال بسیار دارد و نیز دیگر ابو حنیفه این صفت حاجیانند که ایشان
زده شدند شافعی گفت آنکسانی که بی غرطاعت خواهند رفت و برنگی
ندارند که سفر کنند و گفته اند که مهمان است آنکه گفت فریضه من الله
خدای در مال شمار این قوم را نصیبی و حق نمانده است و فریضه گرداننده
و شمار آبادی این فرموده و او همیشه عالم بوده است و هر چه مصباح شام و حکیم
آنچه شمارا فرمایند حکمت و صواب باشد و صلاح شماران باشد مال زکوة
با وجود رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نایبان واجب باشد که با پیش ایشان

برند تا چنانکه مصلحت انداختند و در حال غیبت امام صاحب مال
آنرا برنج قسمت کنند از بهر فقر او مساکین و رقاب و غارین و این سبب
و دیگر آن ساقط باشند و او مخیر است بهر کی چند آنکه خواهند دید
آنست که کمتر از یک نصاب بیکس نهد و اگر خواهد جمله بیک صنف
دهد و بیک شخص و چون در شهر مستحق یا بر جای دیگر نرسد **قول تعالی**
صَلِّمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ ذَنبٌ قُلْ ادْنُ خَيْرٌ لَّكُمْ يٰٓأَيُّهَا
يٰٓأَنفُسُ اللَّيْمِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ
اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يُخَلِّفُونَ بِاللَّهِ كُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ
أَحْسَنُ لِيَرْضَوْكُمْ أَرَأَيْتُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُخَادِعُ اللَّهَ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ
فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ مکتوبید از جمله منافقان
کسانی اند که غیر خدایا را میبخشند و این جماعت خدام بن خالد و خلاص بن سنان
و ایاس بن صیر و سماک بن زید و عسید بن خالد و رقان بن عبدالمقرب و رقان
بن زید که ایشان رسول را صلی الله علیه و آله و سلم میبخشیدند و هر وقت که پیغمبر
ناسر گفتند یکی از ایشان گفتی که در غیبت او چنین چیزها مکتوبید نماید که سبح
او رسد در ما افتد گفتندی ما هر چه خواهیم مکتوبیم اگر با او رسد برویم عذر
و عذر خواهیم و انکار کنیم و از ما بشنود او گوش است یعنی هر چه گویند بشنود
جمع از مفسران گفته اند در حق مردی آمد از منافقان نام او فضیل بن العجث
و او مردی بود سیاه کالبد و موهایش دراز شده سرخ چشم ذمیم الوج
و او آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود که من اراد ان
ينظر الى الشيطان فليتنظر الى فضيل بن العجث هر که خواهد که در شیطان

نگرد

نگرد و کوفی فضیل بن العجث نکر و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم با منافقان
نقل کردی و او گفتندی این سخن که اگر محمد بداند ترا ملامت کند او گفت
انها هو اذن سامعه او مردی شنونده است هر چه بگویند بشنود
و قبول کند اگر قبول کند سو کند خویش تا با او رود چون این کیفیت
خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول خود را از آن خبر داد و گفت
بگو که او گوش خیر است شمار آنچه بشنود و قبول کند و شتر بشنود
و قبول کند با او خود گوش است بهتر مر شمار یعنی آنکه بشنود و تصدیق
کند شما به از آن باشد که چون بشنود کذب کند و با او برادر بخشد
ایمان آورد و گوش باو میکند و مومنان تصدیق میکنند و منافقان
تصدیق کنند مومنان را ایمان دهد و از دوزخ اینم گرداند و رحمتی بود
آنسانی را که ایمان آورد و باشند از شما و آنکسانی که رسول خدایا را میبخشند
ایشان است عذاب در دوزخ سدی گفت جمعی از منافقان گفتندی
که اگر این حق است که محمد مکتوبید ما از خبر تبریم گوئی انصاری شنید ختم گفت
و گفت علی هم چنین است آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مکتوبید حق است
و شما از خبر تبرید ساد و رسول را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را بخواند و از این حال پرسید ایشان انکار کردند و سوگند خوردند
که این کودک دروغ مکتوبید رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای سوگند ایشان
باورد داشت غلام دلنک شد نام او عامر بن قیس بود و سر سوی آسمان کرد
و گفت اللهم صدقنا الصادق و الكاذب الكاذب بار خدا یا راست
و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم کرد و که راست که گفت و دروغ گفت

خداي تعالی این آیه فرستاد و آن کدوک را راست گوی کرد و منافع از
دروغ زن مقاتل گفت جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مؤمنان
باز آمدند ایشان فصل آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای
ایشان بچونید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این منافقان سوگند خوردند
تا شمار که صحابه آید سوگند خوش نمودند و انند خدای عز و جل را ترک ایشا ترا
خوش نمود کرد و اندک ایشان مؤمنانند و ایمان دارند بخدای و رسول یا این منافقان
نمیدانند که هر کس که با خدای و رسول هر کسند و مخالفت کند و عصیان آرد و از
خدای بترسد و صدی که خدای نداده باشد از آن درگذرد ایشا ترا باشد
بواجب استحقاق ایشا و دروغ که در اینجا خاله و جد و پد باشد اینست رسوایی
عظیم و عذاب بزرگ که کس را در دروغ باشد **قوله تعالی** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَنْ تَقُولُوا عَلَيْهِمْ سَوْءٌ تَكْتُمُونَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَشْهِدُوا إِنْ أَنْتُمْ تُحِبُّونَ
مَا تَخَذُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبَقِيَ أَيَاتِي
وَأَسْأَلُكُمْ لَعْنَةُ كُتُبِكُمْ سَتَشْرُونَ . خدای تعالی رسول را از منافقان خبر میدهد
و میگویند منیر سندان منافقان از آنکه سورتی برود آید بایشان که در اینجا
گفت بر ایشان و تنگ بر ایشان بابتد و خبر دهد آن سوره از ضمیر
دل ایشان آنکه بر سپل تهدید گفت ای محمد این منافقان استهزا میکنند و
این منافقان را که شما استهزا کنید که خدای تر شما پوشیده ندهد و آیه از صحای
گشفت نهند و اشکارا گردانند و هر وقت آرد آنرا که شما از اظهار آن میترسید قیامه
گفت این سوره را فاضله خوانند از اینجا که در رسوایی منافقانست و گفت
له را ایشان این کسان گفت که این آیه در شان و داورده کس آمد از منافقان

کدوک

که در شب بر آه رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند بر عقبه در شب تاریکی
تا رسول را بکشند و گفتند که ایشان سپت و هفت کس بودند و با این همه
خاکبست شد از آنکه خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و ایشان را
رسوا کرد و رسول ازین خبر بود که جبرئیل باید و او را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم امیر المؤمنین را گفت که ترا امشب در پیش ناله من میاید رفت او تمام
نامه بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت و حدیفه پانزاد گفت تا سابق
شد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنجا رسید که ایشان کین کرده بودند
آواز داد و یکس آنجا اندنام و گفت یا فیلان و یا فیلان چون ایشان درشته
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان مطلع شد پیش و دیدند رسول گفت
شمار چه بوده است و چه برین داشت که ما را ناکر دید و از پیش ما بدید
گفتند رسول الله این جای مخوف و کمینگاه دشمن است تا بیایدیم تا اینجا که
بگردیم که اگر دشمنی باشد او را بر اینجور راه پاک کنیم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بخلاف این است که شما می گوید که خدای تعالی تمام از منزه است
نیت شما خبر داد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دستور باش تا همه را
کردن زعم گفت نخواهم که مردمان گویند محمد صحابه خود را می کشد خدای تعالی
از کار ایشان مرا کفایت دهد و لایزال اللهم عبد الله عمر و قاتله و زید سلم
گفتند که مردی از جمله منافقان در غزای تبوک گفت تا نذر ایم از صحابه
تو شکم بزرگتر و دروغ زن تر مردی تر در کار زار یعنی از صحابه رسول
عزیز بن مالک شنید با بخت بروی زد و گفت دروغ میگوید ای منافق
آنکه بیاید و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و منافق بیاید از کار

برشته بود در رکاب رسول میرفت و غدر میخواست و میگفت **لقد**
انقلبنا لخنوف و نلعب برسل نزل و مزاج خنفي و گفته خدای تعالی این آیه سوره
گفت اگر تو سوال کنی از ایشان و گویی شما چه عن می گفتید ایشان گویند
در حدیث بودیم و از هر کوزه حدیث میرانیم و در میان نلعب و مزاج میگیدیم
بلوی می میگید ایشان را که چون این سخن گویند که شما بخدا و کتاب خدا و رسول
استدلالی کردید و یحساک گفت در حق عبد الله ابی سلول آمد که بسلمان
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم استهزا کردی چون خدای تعالی رسول را طار از او
او خبر داد و گفت انما خنوف و نلعب **قوله تعالی** لا تغتذوا بقدره لکن بعد
ایمان که از تغف عن طائفة منکم تغذب طائفة بائتم كانوا من
المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا منون بالمنکر و یهتدون
عن المعروف و یقبضون ایدیم نسوا الله فلیسبهم ان المنافقون
هم الفاسقون چون منافقان می آمدند و از هر جنبی و بر علی که میکردند
میخواستند حق تعالی گفت هیچ عذر محو امید که جای عذر مانده است بعد از
امر ارشاد منکشف گشت شمارا اعتذار سودی نمیدهد برستی که شما کافر شدید
پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از آنکه منافق بودید از برای
آنکه بعد از ایمان کفر درست نیاید و مومن کافر نگردد و اگر جمعی را از شما عفو
کنند یا آنکه ایمان آورند و از نفاق توبه کنند جمعی را که ایمان نیارند و توبه
نکنند ایشانرا عذر کنند یا اگر طایفه را که پیغمبر را برنجاییده باشد عفو
کند و دیگران عفو نکنند که استهزا کرده باشند و پیغمبر را برنجاییده و این برای
آن باشد که ایشان کافر و منافق بوده باشند منافقان گفتند که مراد بطایفه

اول

اول میخواست نام او محشی بن حمیر استجعی که هر وقت او را ازین معنی خبری
گفته شدی برایشان انکار کردند می و معاونت و یاری نکردی ایشانرا
و از ایشان مفارقت کردی چون آیه آمد پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و گفت با رسول الله خدای دانند که این آیه در شان منافقانست
من و استمعی که من از جمله ایشانم پوست بر تن بپوشیدم و دل من از جا
پشیدی با خدا یا ایمان آوردم ایمان درست با خدا یا وفات
من قبل کن در راه شهادت چنانکه کسی گوید پیشستم و نفس کفن کردم او را
روزی بیاید شهید گردند چند آنکه حسبت نیافتند آنکه حق تعالی گفت که منافقان
از زن و مرد همه از یکدیگر نیزه اند بفری بهری تو لا میکنند یا شایست
و نا بایست میفرمایند و از نیکویی از آنچه در شرع عقل واجبست باز میگردانند
دستها خود را از خیرات فروخته اند بخل میکنند و خدای را فراموش کرده اند
و طاعت خدای را باز پیشت انکندند و امر خدای را فراموش کرده اند
تا لاجرم خدای تعالی دست از ثواب ایشان برداشت و در دوزخشان
فرو گذاشت و بدستی و حقیقت که منافقان فاسقانند و از فرمان خدای
بیرون شوند **قوله تعالی** وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار
ان وجههم خالدين فیها همی حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب عظیم
کالذین من قبلکم كانوا اشد منکم فوجوا کفر اموالهم و اولادهم و استمتعوا
بجلا فیهم فاستمتعتم بها لافیکم کما استمتع الذین من قبلکم فاولادهم
و حضم کالذی خلصوا و انک حطت اعمالکم فی الدنیا و الاخرة و اولادکم
هم الطایرون خدای تعالی وعده داده است منافقانرا از مردان ایمان

و نیز کافران از آتش و زنج که ایشان در آن آتش همیشه باشند
ایشان را بس است و درین آیه دلالت بر سختی عذاب ایشان و آنکه هیچ
غذایی لطیفتر از آن نیست و خدای تعالی ایشان را از خیر و رحمت خود دور گردانید
و خوار و خفیه کرده و ایشان را عذاب است که منقطع نشود و شاید که مراد آن
باشد که خدای تعالی ایشان را لعنت کرد و از رحمت خود دور گردانید
ایشان را و ایشان را است عذابی که مقیم و دائم با ایشان میرسد آن تعبیر است
و تفاوت در تفسیر و توضیح در سوانی آنکه خطاب کرد با ایشان گفت
شما همچون کسیند که پیش از شما بوده اند و همان کردید که ایشان کرده اند
پس چشم دارید که شما همان سید که با ایشان سید با آنکه ایشان را قوت
پیش از شما بود و مال و فرزندان پیش از شما داشتند ایشان منع گرفتند نصیب
خویش از دنیا و شما نیز منع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند و فریفته شدید چنانکه ایشان
فریفته شدند و خوض کردید شما در باطل و هر چنانکه ایشان خوض کردند در باطل کفر
و کفر بی سولان و استیضای مومنان پس ایشان آنچه کردند از عمل باطل شد یعنی
واقع نشد بوضع خود چنانکه عمل مومنان که برای ثواب باشد از اعمالی ایشان
باطل شد در دنیا بآنکه خدای تعالی ایشان را عملی که میکنند که با عمل
به آن میماند و تصور میکنند که چون عمل مومنانست مومنان را معلوم شود که نیست
و در آخرت به آن ثواب نبود و ایشان زیانکارانند بوجهی که از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که رسول خدای گفت لناخذن كما احدت
الاهم من قبلکم در راع بدراع و شراب شبر و باعنا سباع حتی ان احد من
اولئک یدخل فی حجر صب لخلع کفیت شما همان طریقه که بید که آنکه پیش

از شما بودند

از شما بودند گرفتند که بزرگوار شدن با شرف و بدست بیدستی تا اگر یکی از ایشان
در سوراخ سوسامی شد باشد شما نیز همه در رویه و صدق این حدیث
قول خداست کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم فوج و اکثر اولاد و اولاد
الایه گفته یار رسول الله چون پارسایان و میان و اهل کتاب رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم گفت که این مردمان از جنس ایشان نه اند و عذاب الله عباس گفت درین
آیه ما الشبهه للیل بالبارحه ای قوم سنی اسرائیل اند که ما را با ایشان
تشبیه کردند و عذاب الله مسعود گفت شما مانند ترین مردمان اید به بنی اسرائیل
الا انت که نمیدانم که شما کوساله می پرستید نه خدایه یا گفتند که ضایعات
شما در تراز منافقان محمد رسول الله گفتند جلوه گفت برای آنکه ایشان بگویند
و استند و شمارا کردید قله تعالی الله یا تهیم نساء الذین من قبلهم
قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤمنون
انتهم و سلمهم بالیقینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم
یظلمون ای نمیدانم و نمیرسید ایشان یعنی باین منافقان خبر آنکه پیش از رسول
بودند هر قومی را رسولی با ایشان آمد و محبتهای روشن آورد و ایشان را رسول
خود کافر شدند و بوی ایمان نیاوردند تا خدای ایشان را گرفت هر قومی
بعذاب دیگر هلاک کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان و قوم هود را که عاد بودند
بیاد و قوم صالح را که نمود بودند بر خیز و صیحه و قوم ابرهیم که نمرود و اصحابش
بودند بر پشته و قوم شعیب که اصحاب مین بودند عذاب یوم الظلمه هلاک
کرد و منافقات که زمینها و شهرستانهای قوم لوط بود و زور و زور گردانید
و باین عذاب که ایشان را کرد و ایشان را عذاب و عذاب ایشان را عذاب کردند

بر خود که کافر شدند در خداوند خود و ما خدای تعالی ایشان را بجزای ایشان
بلاک گردانید پس خدای تعالی عدل کرده باشد و ایشان ظلم کرده باشند
بر نفس خود **فَقُلْ لَعَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ فِي رِضْوَانٍ
مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ پس سبحانه و تعالی چون ذکر
مستحقان کرد و سیرت ناپسندیده ایشان باز گفت و عفت آن ذکر مومنان
کرد و طریقه نیکیوی ایشان بیان کرد و گفت مردان مؤمن و زنان مومن برنی
از ایشان دوستان بر نمی اندمند دوستان یکدیگرند و اهل ولایت
و محب یکدیگرند و یکدیگر تو لاکستند امر معروف کنند و نهی از منکر و انصاف
و فرمان خدای و پیغمبر برندان کنند که خدا و رسول فرموده از ایمان و طاعت
و خیرات و بدان فرمایند که فرموده و از آنچه نهی کرده اند باز ایستند
و دیگران را باز دارند و نماز سپای دارند و رخصه و زکوة واجب بر بندگوار
خدا و رسول را انقیاد نمایند این جماعت آنانند که خدای تعالی زود باشد
که بر ایشان رحمت کند و عزیز است و هیچ مر او را غالب نکرده و حکم آ
آنچه کند از سر حکمت کند و خدای تعالی وعده این مومنان را از مردان و زنان
بهشتی که درختان او زمین را می پوشانند باشد و در زیر درختان
آن جو بهیای آب روان باشد و ایشان در بهشتیهای جاودان باشند

داود است

داود است و وعده داده است ایشان را جایها و مسکنهای خوش
حسب گفت که از ابوهریره پرسیدند که درین آیه از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم هیچ چیزی شنیده گفت آنی رسول خدای گفت گوشکی
باشد و نسبت یکپاره از لؤلؤ در وقت و هفتاد سیرای باشد از یاقوت
سرخ و در سیرانی هفتاد خانه بود از زر و نیر و بر هر خانه هفتاد سیر
بر هر سیری هفتاد سیر از هر لونی بر هر سیر هفتاد سیر از جو را العین در هر خانه
هفتاد خانه نهاد و بر هر سر خانقانی هفتاد لون طعام حق تعالی بنده چون
چندان قوت دهد و شهوت که یک با او بهم برود از طعامها و فراشتهها
و این گوشک برین صفت در بهشتی عدنان باشد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بهشت عدنان بهشتی است خاص از بهشتیهای خدای تعالی است
مثل آن ندیده باشد و بر خاطر هیچکس همان نماند شتر در آنجا باشد جز آنکه
پنجه آن و صد بقیان و شهیدان خدای تعالی فرمود که خشک آنرا که در آنجا
شود و عبد الله مسعود گفت که از بطنان بهشت یعنی میان بهشت بهر آن
جای نباشد مقاتل گفت که عدنان بلندترین درجه است در بهشت
و چشمه تنیم در روست و بهشتها پر امن است و از آنکه که خدای تعالی
ویرا آفریده است کشف نغمه نماید از و تا آنکه که اهلش در و فرود آیند
و اهل او انبیا و صدیقان و شهیدان باشند و آنانکه خدای تعالی خواهد
و در و گوشکها از زر و یاقوت بود با خوش او در زیر برش میچیند
مشک از فرود آنرا در آن گوشکها می برد و بوی او با نصد ساله راه
می برد و این همه ایشان را رضوان و خوشنودی حضرت حق تعالی بود

و رضای خدای تعالی ایشان را بهتر از بهشت بود و نیکوتر و بزرگتر باشد
ابوسعید خدری گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که چون اهل
بهشت در بهشت فرار گیرند خدای تعالی آنها را اهل محبت ایشان گویند لیک
رَبَّنَا وَسِعْتَ كُوفَةً كُوفَةٍ رَضِيَ شِدِيدٌ كُوفِيْنَا بِرَحْمَةِ خَدَايَا جَلُوْرَ رَضَى
نَبَاتِيْمُ تُوْدَاوَهُ مَا رَا الْجَنَّةُ كَسْرَ انْمَادَ حَقِّ تَعَالَى كُوْبِيْنَا مِنْ شَمَارِ اَهْتَرِ اَزِيْنِ بِيْعَم
كُوْبِيْنَا بِرَحْمَةِ اَيَّاهُ اَهْتَرِ اَزِيْنِ جِهَ بَاشَدُ كُوْبِيْنَا رَضَا وَ حَشِيْدِيْ بُوْدِيْ مِنْ رَضَايَا كَسْرَ
اَزَانِ اَيَّ حُطْبَانَا شَدَّ ذَاكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ اِيْرَ طَفْرِيْ رَرُ كَسْرَتِ قَوْلُهُ تَعَالَى
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا يُؤْمِنُ بِهِمْ جَهَنَّمَ
وَيُسِيْرُ الْمَصِيْرُ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا
بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَمَا قَالُوا وَمَا تَقْوُوا الْآنَ أَنْ تُغْنِيَكُمْ اللَّهُ وَسْوَاهُ
مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا يَكْخِيْرُ اللَّهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيْمًا خَالِدًا فِيهَا
وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ فَيْقٍ وَلَا نُصِيْرٌ ای پیغمبر بر کشیده و ای رسول
بار خست چهار کن با کافران بر تیغ و با منافقان بر دست و اگر نه زبان و اگر
نتوانی بدل بسخت باش و با ایشان روی ترش را عبد الله عباس گفت
چهار با منافقان است که چنانکه ایشان را در حق و مدارا نکند ایشان
و سخن درشت گوید و روایت کرده اند هم از او که چهار منافقان بود عظم و کج
باشد و در قراة اهل السبیت آمده است که جاهد الکفار و المنافقین
منافقان چهار کن و با ایشان درشت نهای و از رفیق و لطف و خوشحالی که ترا
با مونس است با ایشان کن که جای ایشان دو خست و آن برجاست
بارگشتن را عبد الله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سایه

چهار خسته بود گفت این ساعت مردی شبها آمد و در شما کن و چشم شیطان
چون بپاید با او هیچ سخن نگویید در ساعت مردی آمد از رقی چشم رسول صلی الله
علیه و آله و سلم او را بخواند و گفت تو چه امر او شنیدم می بینی و اصحاب
تو را او شنیدم می بیند او بر رفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگند آن خورند
که ما گفتیم خدای تعالی این آیه فرستاد و یخلفون بالله ما قالوا قاتلوه گفت سب
نزول آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری و دیگری جهنی
از خلفای انصار بود غفاری جهنی را غلبه کرد و عبد الله ابی گفت انصر و انصار که
یا مشکن و صلح الیک انما یقال سم طلبک یا فلک انکر گفت لئن رجعت الی المدینه
لیخرجنک لایخرنهما الا لاخل این حدیث بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید و را
بخواند و لغت این سخنها تو گفته سوگند خور که گفته ام خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ایشان سوگند مخورند که این سخن گفته ایم برستی که ایشان این سخن که گفته اند
و سوگند که خورده اند گفته بفرمانه سوگند بدروع از مومنین باشد و از کافر
و منافق کفر له او اعتقاد ندارد و این منافقان است که در نه بجزمی که آنرا نیابند
و بان رسند مجاهد گفت که این آن بود که چون این سخن گفت مومنین شنید است
که وی نقل کند خواست آن مومنین را باشد تا نقل کنند سدی گفت مراد است
که گفته چون بفرستیم تا می بر سر عبد الله ابی نهد یعنی او را ریاست دهیم
بر عمر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان طلبی گفت که آیه در حق پانزده کس آمد
که عهد کردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکشد چون رسول بر احوال ایشان
مطلع شد ایشان سوگند خورند که ما ازین خبر نداریم و این نکالیدیم حق تعالی
تکذیب ایشان کرد و گفت ایشان قصد کردند با سخی آنرا نیافتند از گشتن

رسول و ایشان بران مؤمنان کینه و ریش نه الا از برای آنکه خدای تعالی
 ایشان را مستغنی کرد و بعضی دیگر خوش کلمی گفت این چنان بود که خبر آنکه
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین آمد ایشان در سخن و رنج و مشقت بودند چون
 رسول ایشان آمد ایشان را با بغال و غنایم مستغنی گردانید و این را می گویند
انقشروا من احسن الیه برس از شر انفس که با وی احسان کرده باشی آنکه تو قنای
 گفت فان یتوبوا بک خیر اللهم اگر ایشان توبه کنند ایشان را بهتر باشد
 که در دنیا ازین نرسد و عار برینند و در قیامت از عذاب و رنج نجات یابند
 و اگر بر گردند و اعراض کنند از توبه کردن و ایمان آوردن خدای تعالی ایشان را
 عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ و ایشان را در زمین باری و
 نباشد که ایشان را حمایت کند قله تعالی و من هم من عاهد الله لئن
اتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحین فلما اتیتهم من فضله
جحدوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فاقبلوا هم الی یوم یلقون
بیاخلفوا الله ما وعدوه و میا کافوا یکذبون الکم یعلون ان الله
یعلم سیرهم و نجوهم و ان الله علام الغیوب ابو امامه باقی گفت که ثعلب بن
 خطاب الانصاری رسول اصلی الله علیه و آله و سلم گفت با رسول الله از خدای
 در خواه ما را مالی دهد رسول گفت و یک یا ثعلبه قناعت کن که اندکی که آنرا
 شکر گویند نه از بس که آنرا شکر گویند روزی چند گرفت و باز آمد همین
 سخن گفت و گفت یا رسول الله من حق خدای تعالی از وجهم و جسمم بگذارم و با همه
 رجم نیکی کنم رسول خدای گفت یا ثعلبه را مالی بده او گویند خدای طلبند
 داشت خدای تعالی را دینی در روزها تا چندی که مورچه آید آن می آفرود

چون مالش بسیار شد خوشتر را با تعهد و مراعات مالی داشت پس از آن
 پنج نماز در مسجد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذاردی چنان شد که هر روز
 مدینه جای بساخت که گویند مسجد النبی بودی نماز پیشین و دیگر با رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم کردی و دیگر نماز تا بنزدیک گویند آن گویند زباده
 تر شد از آنجا رفت و او دی بود پس بزرگ از مدینه دور با نجاشت
 و جای ساخت و از پنج نماز گذاردن با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز ماند
 و آنجا مقیم شد اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسید رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت ثعلبه چه کرد گفتید رسول الله چند آن گویند
 دارد که در هیچ وادی میگذرد بغلان وادی رفته است و آنجا حاجی ساخته
 و مقام کرده رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی را از جمله وکی را از سلیم
 بخواند از برای ایشان احکام صدقه بفرمود و نوشتن و لغت بر وی
 از ثعلبه حق خدای تعالی بستانید و بغلان مرد اسمی روید و او شتر
 بسیار دارد از زکوٰه بستانید ایشان بیایند و نامه رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم برو خوانند و از زکوٰه خواسته ثعلبه
 گفت این جزئی است بجای دیگر روید تا من را بی زخم و مگری کنم این
 بر رفتند پس آن مرد اسمی و نامه رسول صلی الله علیه و آله و سلم برو
 خوانند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله آنکه در میان
 ایشان رفت آنچه رسول صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود از استانتا
 شتر بگریز و بهترین آن که گفتند که رسول ما را فرموده است که خیار
 و بهتر بستانیم گفت حاشا له من جز خیار و کزیده مال نجا و رسول خدای

و هم ایشان بستند و باز آمدند نیز و یک ثعلبه او دیگر باره هما مخالفه گفت که این
مانند جزیره است بر روی کجا بهای دیگر تا من رای خود درین معنی به منم ایشان
به پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و او را حال گفته رسول الله گفت یا یحیی
ثعلبه واسطی را دعای خیر کرد و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد
و منم من عاهد الله لئن آتینا من فضله الا یرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابا
خواند یکی از ایشان ثعلبه حاضر بود نیز و یک ثعلبه آمد و گفت و یک ثعلبه
در حق تو آیه آمده است ثعلبه برخواست و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و گفت یا رسول الله صدقه بیارم چنانچه تو فرمائی رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بعد از آنکه خدای تعالی فرموده است که صدقه تو قبول نمیشود و برخواست
و خاک بر سر کرد و فریاد زد در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینست
که ترا کفتم تو فرمان نبردی او باز نشست و بجای خود رفت رسول از آنست
بجوار حق شد و صدقه او قبول نکرد چو خلافت با بوبکر رسید و علمه باید
و در خواست که صدقه من قبول کن گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدقه
تو قبول کرده است من نیز قبول کنم چون سخن خلافت نشست او نیز قبول نکرد
در آخر عهد عثمان از دنیا رفت خدای تعالی میگوید از ایشان یعنی از منافقان
کس هست که با خدای عهد و نذر کرد و گفت اگر خدای تعالی مرا مالی دهد آنرا
بصدقه دهم و از جمله صاحبان باشم چون خدای تعالی ایشان را مال بداد و بجایی
کردند و آنچه بر ایشان واجب بود ندادند بخیل در شرع عبارتست در منع
واجب برای آنکه بخیل اسم است و بخیل مذموم باشد و بر ترک فضل کس را
ذم نشاید کرد و تو لواطی بر کردی و حال آن بود که ایشان اعراض

کرد

بگروه بودند و روی برگردانید پس خدای تعالی اظهار نفاق ایشان کرد
که در دلها داشتند و اعلام کرد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم ایشان
بر کفر خواهند مرد و تو بر تو خواهند کرد و از اعقاب و جزای برای آن خوانند
که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخیل و خلف عهد الیم بلیقونه تا از روز
که ایشان با پیش خدای شوند و حاضر وعده که کردند با خدای خلاف کرد
آنرا با آن دروغی که گفتند و این آیه را دلیل است بر آنکه لقب بخیل است
برای آنکه خدای تعالی در حق منافقان اطلاق کرد و گفت تا از روز که ایشان را
با خدای ملاقات بود و با نفاق منافقان خدای را نپسندید پس معلوم شد
که لقا و دیدار نباشد و هر کجا که این لفظ باشد بر حسب اقتضای معنی بود
یا بر ثواب محل نشد یا بر عقاب یا بر رجوع با خدای تعالی آنجا که حکم و فرمان
او را باشد و کسی دیگر را نباشد و هم برین معنی بود قول رسول خدای
من احب لقاء الله احب لقاءک و من احب لقاء الله کره لقاءک یعنی هر که
خواهد که دوست دارد خدا را خدای دیدار با ثواب و جوار خود بر دهر
کاره باشد و نخواهد نبرد و معنی دیگر فاعقه سه نفاق را است که خلف و عد
ایشان و بخیل ایشان را بجای رسانید که نفاق ایشان یعنی بخیل ایشان را
نفاق و عقب آورد و نمره بخیل ایشان نفاق بود معدن ثابت گفت که ایشان
از معنی در دل داشتند و زبان گفتند نه معنی که خدای تعالی گفت ان الله
یعلم سرهم و یخبرهم آنچه ایشان با یکدیگر گویند از آنکس که بر شما اعتماد دارد و اولی
دانند و غیبهای ما است از زمانه و اثر که ایشان دانند حسب بصیرت رویت
کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عقب آنکه اربع من کن قنته فهم منافق

بسیارند ایشان که خدای تعالی را از حق
ایشان را چه در آن اندک است که بگویند

ان صلی و صام و زعم الله معین اذا حدث کذب و اذا ضم فخر و اذا عاهد
عذر و اذ این حدیث بمناقض مخصوص است چنانکه روایت کرده اند از نقل
که او گفت من بر قضای ستم قند بودم ابو سعید مغربی گفت از ابو هریره از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم نلثه من کن فتنه فهو منافق اذا حدث
کذب و اذا امن بخان و اذا وعد حلف ابن حدیث بر سباحت آمد خود
بتر رسیدم و بر جمله مردمان از آنکه کسی ازین خالی بود قضای ستم قند را کردم
و بخارا آمدم و از علمای بخارا این حدیث پرسیدم از ایشان فرجی نیافتم
بر و آمدم و از علمای مرو پرسیدم هیچ راحت ندیدم شنیدم که شهرین
حوشب کج جانت بخار فتم و این حال برو عرض کردم مرا گفت من
همچون تو خانیم بوی رو که سعید جبیر انجا متوارسیت از وی پرسیدی ایام
این حدیث پرسیدم مرا سخن بصری حواله کرد و گفت من درین خبری ندانم
بصره فتم چون بصری و قصد با کفتم گفت رحم الله شها و سعید این چنان
بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث بگفت صحابه زل مشغول
شدند و نیار شد که از رسول پرسیدند فاطمه زهرا علیها السلام آمدند
و گفتند یا نبی رسول الله ببرت امر و حدیثی گفت که یا همه از ان
اندیشنا کفتم کن از برای ما از ببرت پرسیدی این حدیث تا خاطر است
یا عام فاطمه زهرا بیاید و حال رسول خدای عرض کرد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم سلمان را فرمود که آواز داد که الصلوة جامعة چون دم جمع آمدند بر منبر
رفت و خطبه کرد آنکه گفت ای مردمان من ما را کفتم که هر که رخصت در و سب
آه در حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت کند و وعده را خلاف کند

ان یوزن

باین حدیث شمار آنچه استم مناقض از خواستم اما آنچه کفتم در حدیث
دروغ گوید مناقضان بنزدیک من آمدند و کفتم با ایمان آورده ایم و نبوت
تو مقربیم من این را باور داشتیم حق تعالی در حق ایشان آیه فرستاد
اذا جاءك المناقضون قالوا انشهدنا انك لرسول الله والله يعلم انك لرسول
والله يشهد ان المناقضين لكاذبون و آنچه کفتم امینش کند خیانت کند
آن امانت نماز است و شرایط ان ایشان در ان خیانت کردند خلی
در حق ایشان آیه فرستاد ان المناقضين يخادعون الله وهو خادعهم
و اذا قاموا الى الصلوة قاموا لکسالی براون الناس ولا یذکرون الله
الاقلیل و آنچه کفتم وعده را خلاف کنند آن بود که ثعلبه بن مالک باید
و گفت یا رسول الله در فی عنینما و ارضی مولع بالساعة من کوسفنی
خند دارم دعا کن تا خدای تعالی او را در ان برکت کند که من حق خدای
و دیگر حتما بگویم بر من دعا کردم خدای تعالی او را کوسفندان بسیار داد
چون وقت صدقه آمد کس سنا دم کج کرد و وعده خلاف کرد خدای
این آیه فرستاد و عنهم مرعاه الله الایة صحابه چون این شنیدند خوش
و مالی عظیم بصدقه دادند و جوی دیگر درین حدیث کفتم معنی است که کفتم
نماند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین حدیث آن خواسته باشد
که هر که این رخصت کار نهد و اعتقاد جواز حسن کند منافق بود **فقد دعا**
الذین یلهون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یخفون
الا حدهم فلیخزون منهم یخز الله منهم و لهم عذاب الیم مفسران
گفتند که سبب نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را

بر صدقات تخریص کرد عبد الرحمن عوف چهار هزار درم آورد و گفت یا رسول الله
من هشت هزار درم دارم چهار هزار برای عیال بازرگانه و چهار هزار صدقه
کردم رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را دعا کرد و برکت و گفت باریک الله فیما
أعطیت و باریک الله فیما مسکت خدای تعالی او را چندان مال داد که شش
مال او صد هزار هزار درم برآمد هر روزی هشتاد هزار درم رسید عاصم
بر صدی صد و هشتاد و ست خزانجا آورد و صدقه کرد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم قسمت کرد مردی نام او ابو عقیل انصاری صاعی خربابیا و رو گفت
یا رسول الله در روز عمر روزگار کردم دو صاع خربابیا و اندکی برای عیال
بازگرفتم و یکی برای صدقه آوردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بر خربابیا صدقه
نه منافقان چون این بشینند نه زباطن من دراز کردند و گفتند عبد الرحمن
و عاصم آنچه دادند بر باد دادند خدای تعالی استغنی است از صاعی خربابیا
عقیل باورد و لیکن خواست تا نام او در متصفان باشد خدای تعالی این
آیه فرستاد که آنانکه عیبند و چشم کشند بر سبیل خیر بر آنانکه تبرع کردند
بتطوع صدقات ان مؤمنان چون عبد الرحمن و عاصم بر آنانکه ایشان فرستند
و نمی یابند الا مقدار جهد و طاقت و کوشش مال بسیارند و چون ابو عقیل
و از ایشان فوسوسه میدارند و خیر و خدای تعالی از ایشان فوسوسه دارد یعنی
جزای خیر ایشان بر بد و ایشان را عذابی باشد رنجاننده و در دنیا
قوله تعالی استغفر لهم ولا نستغفر لهم از استغفر لهم سبعین مرتبه
فلن یغفر الله لهم ذلك یا هم لغفوا یا الله و رسول الله لا یغفر القوم الا ان
گفتند که آید در حق عبدی سلول آمد که او گفت لا ینفقوا علی من عند

رسول الله

رسول الله حتی ینفقوا پس از آن نزد یک رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد
و گفت استغفر لی رسول الله برای من از خدای استغفر و آمرزش
خواه خدای تعالی گفت ای محمد استغفر کن برای این منافقان یا من عیبی استغفر
تو برای مثلاً خدائی ایشان و زکا استغفر کن خواهی مکن چه اگر برای ایشان
هفتاد بار استغفر کنی مثلاً خدای هرگز ایشان را نیامرزد و تخفیفش داد
بار برای آن کرد که این عدد و نیز دیگر عیب غایت مستغنی است و گفته اند
برای آنکه او جمع هفت است و هفت عدد و اغلب خلق است چون آنها را
و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا و گفته اند که برای انحصار هفتاد کرد
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر حرمه هفتاد کعبه کرد خدای تعالی گفت که اگر عیب
نکب حرمه برای منافقان استغفر کنی نیامرزم ایشان را آنکه گفت این
برای آنست که ایشان جدا و پیچیده کافر شدند و خدای هر ایت نمند
راه هشتاد هزار و فاسقان **قوله تعالی فرج المخلوقین یقعدهم**
خلاف رسول الله و کبرهوا ان یجاهدوا یا موالهیم و انفسهم فی سبیل
وقالوا لا تنفروا فی الحرقه فان رجعتهم اشد حرقا لو کانوا ینفقوهون فلیخصوا
قلیلا ولیبکوا اکثر اجزاء ما کانوا یکسبون من سجان و تعالی ذکر
انان میکند که ایشان در غزای تو که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم تخلف کردند
و باز پس گذاشتند بخالف و خلاف رسول صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از
رسول کاره داشتند و نخواهند که جهاد کنند با آنها و جانهای خویش در راه
خدای تعالی و بگذراند رگش در گرمای گرم بیرون نشوید و این غزای تو که
در فصل باستان بود و گرمای عظیم بود ایشان بر ما تعالی کردند خدای تعالی

بگوی ایشان از آنکه آن دوزخ کریمه است اگر برین که همه نمیتوانید کردن کرمانی
دوزخ چلو صبر خواهد کردن اگر ایشان در یابند وزیرک باشند و عاقل
کرمانی و نیاب کرمانی حضرت اختیار کند آنکه گفت بگوی این منافقان را
که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن در آخرت لفظ امر است
و مراد نهی است یعنی خندید و اگر جای خنده باشد و محب هم در دنیا
اندک خندید که بسیار خواهید گریستن در آخرت و لفظ ویلید اجراء است
از آینده یعنی بسیار خواهید گریستن چون عذاب خدای برینید و این جای
آن باشد که ایشان کسب میکنند و کرد باشند خنده نفسی باشد که در روی
و در بدن بر آید عند آنکه غمی بنشیند یا شنوید و گریه تشیی باشد که
در روی پیدا شود عند غم با جریان آب از چشم و این فعل مانیت برای آنکه
موقوف بر اختیار مانیت و بقصد و داعی حاصل غمی آید و بر امر است
مانتی نشود اسباب آن از الزام و بطر و مانند آن رسول صلی الله علیه و آله
وسلم میگوید لوتعلمون ما اعلم بضعکم قلیلا ولیسکم کثیرا اگر آنچه من میدانم
شما و اندک خندید و بسیار گریستید **قله تعالی** فان رجعت الله الی
طائفة منهم فاستأذنوك للخروج فصل **خرجوا معی ابدوا لربنا لعلنا**
معی عدوا انکم رضیتم بالنعوذ اول مرة فاصعدوا مع الخالقین
ولا تصل علی احد منهم مات ابدوا ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله
وما تواراهم فاسقون **ولا تحبک أموالهم و اولادهم انما یرید الله**
ان یعذبکم بما فی الدنیا و ذوق انفسهم و هم کافرون اگر چنان باشد
که خدای ترازد یک گروهی بر داریشان و ایشان را از تو دستوری خواهند

تا با تو جهاد

تا با تو جهاد سر و ن نیابند ایشان را تا نیکین بگویند که شما هر که نامی چون
نیابید و هر که با دشمنان من و ما من کار را نکنید از دو وجه یکی آنکه از شما این
نیابید زیرا که شما منافقند و اعتقاد و حوب زکوة ندارید و دیگر آنکه چون
از شما من این دانم شمارا نیکین کنم از این معنی چون چنین باشد تا شما با شنید
با من بر و ن نیابید انکم رضیتم بالنعوذ برای آنکه شما راضی شدید بحسب نیاز
شستن بر شستید با زمان و کوهکان و جاران و با ز پس ما نکان و لا
تصل علی احد منهم و نماز کن بر حج یک ایشان مغفرتان گفتند که عید است
الی سلول در بیماری کسی فرستاد نیز دیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم
و آنحضرت را با لاین خود حاضر کرد در رسول و را گفت **اهلک حبت**
الیهودی دوستی خودان ترا هلاک کرد و گفت یا رسول الله من ترا
تکلیف حاضر آمدن مردم من از تو است بخدا خواستم اکنون برای استغفار
کن و مرا از زوست که پراهن خود کفن من کنی و بر من نماز کنی چون مرد پیرش
پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله حاضر ای رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت نام تو چیست گفت جباب بن عبد الله گفت نه عید است که حساب نام
و نیت بگر و ایت برقت و اورا کفن کرد در پراهن خود و روایتی دیگر آنست
که کفن نکرد و خواست که بروی نماز کند جبرئیل آمد و جاهد رسول صلی الله علیه و آله
وسلم بگرفت و باز پس برد و این آیه بر خواند و لا تصل علی احد منهم مات
ابدوا ولا تقم علی قبره و روایتی دیگر آنست که خواست نماز بر نماز کند عمر خطاب
گفت یا رسول الله یا واری فلان تزوج گفت و فلان تزوج کرد هر چه گفته بود
و کرده با یاد رسول امیرا در رسول صلی الله علیه و آله وسلم تبسم میکردانکا گفت

ای عجز خواهد گفتن مرا مخیر کردند در استغفار ایشان اگر خواهی کن و اگر خواهی
کن و اگر دوستی که بر هفتاد و زیاد بکنم فایده باشد بگردی آنکه بروی نماز
کرد جز بیل آمد و رسول را از نماز منافقان نمی کرد و این آیه آورد که ولله
علی احد منهم مات ابد اولانتم علی قبره نماز کن بر هر یکی از ایشان که بر باشد
و بر کورا و قیام کن یعنی بر بن او حاضر شو و این نماز نیست و عادت بر
لعنت برای آنکه در و طهارت شرط نیست و قراءت در رکوع و سجود
بر بدست یه و قراءت مکرر است و در حدیث ابو حنیفه هم چنین است و شافعی
قراءت باید از آنجا که نماز را می منعقد شود و اگر نماز بر روز کند قراءت
آهسته خواند و اگر تکبیر بنده خواند و عمل بر نماز شب و تکبیر در و پنج است
نیز یک اهل بیت علیهم السلام یک تکبیر کند و از پس آن شهادتین بگوید و تکبیر
کند و از پس آن فرستد صلوات بر رسول و آل او و تکبیر بگوید و دعا کند
مومنین و مومنات او تکبیر چهارم بگوید و دعا کند مرده را اگر مومن بود
و اگر منافق بود هم دعا کند گماهیست حق به و تکبیر پنجم بگوید و نماز با وضو کند
و شافعی تکبیر اول بگوید و آنچه خواند و تکبیر دوم بگوید و شهادتین بخواند و
و دعای مومنان بگوید و تکبیر سیم بگوید و دعای مرده بکند و تکبیر چهارم بگوید
و سلام باز دهد و بعد از آن اهل بیت سلام نیست و نیز در یک شافعی
به طهارت در سنت نیست از آنجا که نماز است و تیمم نشاید با وجود آب
ابو حنیفه گفت طهارت باید کردن اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کرد چون
خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نهی کرد ازین جمله گفت از هر آن
نهی کردم که ایشان بخدای و رسول خدای کافرند و چون مردند بر کفر و فسق مردند

در آیه

و در آیه دلیل است بر بطلان قول آنکه گفتند که ایمان اقرار بر زبان و عمل
بارگان باشد چه اگر چنین باشد ایشان نژاد و نژاد و نژاد ایمان بودی حدیثی
گفتی انتم لفرقوا بالله و رسوله با آنکه بنزدیک ایشان ایمان نیاوردست
و نقصان نیز بود و آنکه گفت نباید که عجب ارد و ترا ای محمد ما لهما و فرزند
ایشان که خدای تعالی میخواهد که ایشان نژاد در دنیا بان عذاب کند
و جانهای ایشان و او پس وفاتی شود و ایشان کافر باشند ابو علی
گفت مگر این آیه منع نیست از هر آنکه هر یکی ازین مرد و آیه در حق
رو کرده از منافقان آمده باشد در وقت و چون آیه در
منافقان و وعظ و تحذیر مومنان است از آنکه چنین در زمان مال و فرزند
و غیبت کردن بر منافقان منافقان مکرر میگویند **قوله تعالی**
وَإِذَا نَزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنُوا
أُولَئِكَ الظَّالِمُونَ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَنْ يَخْرُجُوا
مَعَ الْحَوَافِيفِ وَطَلَعُوا عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ لَا كُنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ
سَيُحِبُّونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ حَسَنَاتٍ عَظِيمًا لَا تَلْبَسُوا خَالِدِينَ فِيهَا
ذَٰلِكَ الْفُجُورُ الْعَظِيمُ وَجُنَّ سَوْرَتِي نَزَلَتْ شُورَةُ وَدُرُجَةُ وَرَجَاءُ شُورَةُ وَرَجَاءُ شُورَةُ
و جهاد کردن گویند ایشان از ایمان آورید و جهاد کنید با رسول خدای
در دین کسانی که خداوندان نعمت و شرف و توفیق مگر می باشند از تو
استور خواهند و گویند ترا که ما را مانع که تا با آن کسانی باشیم
که لشکران و باز پس مانند کان از آنکه از اهل جهاد نباشند چون با آن

دکودگان و چاران و ایشان مهر کرده شد یعنی تقاتی نهاده شد که نیکوکاران
ایشان را بداند بان و میان مومن و کافر و منافق فرق کنند برای اینست
کنند و برای آن لعنت و نیز تا فرشته که از دران لطفی باشد و اعتباری
و این طبع و علامت مانع ایمان نباشد نمی که میگوید بطبع الله علی قلوبهم
فهل یؤمنون الا قليلا که اگر مانع بودی همه را مانع بودی و چه در آنست
که ایشان از آن وجه که ایمان در دل خود راه نمیدهند و نظر و اندیشه میکنند
چون کسانی اند که بر دل ایشان مهر نهاده اند و این سبب است تمام باشد در آنکه
ایشان ایمان نخواهند آوردن و نخواهند آستند آنکه گفت و لیکن رسول خدا
و مومنان هم با کسند نه مال جان خود هر دو در راه خدای تعالی کفایت
ایشان را خیرات و نیکو میباشند و آخرت و ایشان رستگاران
باشند و ظفر با نیکان و برادر سگین و خدای بساخته باشد و نهاده
برای ایشان بتهای که میرود و در زیر درختان آن جو بهای آب روان
در آنجا جاوید همیشه باشند که از آنجا غایب نشوند و این توفیق عظیمی
بر کسست **قوله تعالی** و جاء المعذرون من الاصراب لیؤذن لهم **و**
الذین کذبوا الله و رسوله سیدب الذین کفروا منهم عذاب الیم
لیس علی الضعفاء و لاعلی المرضی و لاعلی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا
نصحو الله و رسوله ما علی الحسینین من سبیل و الله غفور رحیم و لاعلی
الذین اذنا انون لیتصلهم قلت لا اجد ما اخیاکم علیه توکونوا عینهم
تفیض من الذم سزنا الا لیجد و اما ینفقون **•** **انما السبیل علی الذین یسأخرون**
و هم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الجوالیف و طبع الله علی قلوبهم ففهم

لا ینفقون

لا ینفقون • میگوید که آمدند بنزدیک رسول خدای کسانی که خدایانند
و تقصیر کنندگان بودند و ایشان را عذری نبود میخواستند تا ایشان را ایاری
دهند و در آن آمدن بجهد با وی حسرتی گفت عذر ایشان همه بروغ
بود امیرالمومنین علی صلوات الله علیه گفت و المعاذیر الکرها الا کذب یعنی
عذرهای بیشتری دروغ باشد و ایشان رهط و عامر بن الطفیل بودند و در
درغزای توک آمدند و کفشد یار رسول الله که ما با تو میایم اعراب قبیل ما
و زمان و فرزندان ما را تعرض رسانند ما را دستوری ده تا مقام کنیم
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی ما را از اخبار و اثر اشرار شایسته
و اداه است قد نبانا الله من اجبار که ایشان چنین گفتند و عذر این آوردند
و کسانی که ایشان با خدا و رسول خدا دروغ گفتند یعنی منافقان که کفر در
باطن داشتند در ظاهر ایمان داشتند محمد بن اسحق گفت که آید در حج عجمی
آمد از بنی عقیل بن جفای بن نمار که ایشان خویشین را بر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم عرضه میکردند و عرض ایشان آن بود که رسول ایشان را دستوری
دهد تا باز ایستند می گفتند که ما بجهد و در دل نه داشتند عاقبت و فاکرند
و نبشستند و بجهد و زفتند خدای تعالی گفت و و بود که برسند تا با کلمه
کردند ایشان یعنی کافران بعد از آنکه در دنیا و از بهر آن منم گفت که ایشان
تخلف کردند همه کافر بودند بعضی کافر بودند عذر بروغ انگیختند و بعضی
مومن بودند ساز بزرگ جهاد نکردند که ساز و برگ نه داشتند تا لاجرم
خدای ایشان را معذور داشت و گفت نیت رضیفانی که قوت ندارند
و بهارانی که صحبت ندارند و کسانی که نیابند آنچه نفقه کنند بر خویشین وی

برک و ساز باشد برایشان حرجی و تکلیفی و بره نیت چون نصیحت کنند صدرا
خدا را و رسول و راو عمل با خلاص کنند برحسان و نیکو کاران هیچ بره
نیت یعنی کسی را با ایشان کار نیت و ملامت و مذمت را با ایشان
راهی نیت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و نیز حرجی نیت آنستایی
که پیش تو آمدند تا تو ایشان را بر داری یعنی بر چهار بابی نشانی تا ایشان را تو
بیایند و جان سپاری نمایند و تو گفتی مرا ایشان را که من هیچ چیزی نمی بایم که
شمارا بر این نشانی نام ایشان چون این شنیدند و نا امید گشتند بر کردیدند
کریان و اشکای بزرگان از چشمهای ایشان از غایت اندوه و خون بر آنچ
چیزی نمی یافتند که نفقه کنند و در خدمت تو بیایند و اقدی گفت
که اینان مغت مردند از انصاری چون ایشان کبریتند و مردمان غنبت
ایشان برینند در جهاد عثمان و مرد در ابر نشاند و عباس و مرد در
و یامین کعب سه مرد در خدای تعالی چون ایشان را عذر خواست گفت
بر ایشان هیچ ملامت را راهی نیت راه ملامت و ملامت بر آنستایی
که ایشان می آیند و از تو دستوری خواهند و ایشان همه توانگر اند مالدار
راضی شده اند که بازمان و کوه کمان و بازماندگان بشینند و جهاد
حاضر نیایند خدای توفیق خود را ایشان باز گرفت و مهر بردل ایشان نهاد
بس ایشان هیچ نمیدانند از آن سبب که نظر تفکر نمیکند و حرجی کسی دانند
که نظر و تفکر کنند **قول تعالی** یعتذرون الیکم اذ رجعت الیه
قل لا تعذروا لکن یؤمنونکم قد نشانا الله من اخبارکم و سیر الیه علیکم
و رسوله ثم یردون الی علی العقب و الشهادة فیضیکم عما

الجسد
احدی العتر

کنتم

کنتم تعملون **سبحان** اذ انقلبتم الیه لیتعرضوا عنکم فاعرضوا
عنکم انهم رجس و ما و یم جهنم جزاء بما کانوا یکفون **سبحان** یحیطون
لکم لیتعرضوا عنکم فان تعرضوا عنکم فان الله لا یرضی عن القوم الظالمین
خدای تعالی خبر میدهد رسول را اصلی الله علیه و آله وسلم و میگوید که این
مختلفان و باز پس ماندگان که از جهاد تخلف کردند بهمانه و علت باز
پس ایستادند میانید نیز دیک شما و عذر خواهند چون شما باز گشته شنید
و نیز دیک ایشان آمده و مرقوم میان توبه و عذر آنست که توبه رجوع
باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتصای
آن کند که آن سینه واقع نموده است و توبه با خدای درست بود و اعتذار
درست نبود بعضی علماء گفته اند که قبول عذر واجب بود چون صاحبش
بر حق باشد چنانکه شاعری گفته است **شعر** اذا اعتذرا لالحالی محالیه
نبه و کل امری لا یقبل العذر مذنب و ذمب ما آنست که قبول توبه و عذر
بر خدای واجبست و عقل و شرع چگونه واجب بود قبول عذر و المعاذیر
الکذبا الکاذب بلکه قبول توبه منفضل باشد انکه رسول خود را فرمود که گو
ایشان را که عذر میارید و بهمانه میگوید که من عذر شمارا ندیرم و بهمانه شما
قبول کنم که خدای از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده
که آن همه دروغ باطلست که میگوید و زود بود که خدای بداند و رسول خدای
و مومنان همه بداند عمل و کردار شمارا که شما توبه میکنید یا نه زود بود که باز
گردانند شمارا بان خدای که او دانده است بهر میداو و نهان انکه شمارا
خبر دهد با آنچه کرده اید شیدا از نیک و بد و جزای هر یکی از نیکی و بدی شمارا

فوتوبه و عذر

جایی که حکم در اینجا خبر خدا بر انباشد آنکه خدای تعالی خبر داد از ایشان
و گفت زود بود که اسان پیش تو آیند و سوگند ان خوردند چون شما بارشته
باشید تا از ایشان اعراض کنید و از سر توبخ و تفریح و ملاست ایشان در گذرید
دست از ایشان که ایشان پلیدند عینا و حکما و عتاب و ملاست در حق
ایشان فایده نمند توبخ و ملاست مومنانرا اسود دارد بر کسای که کرده
باشند و ایشانرا پاک کرد و انداز آنکه توبه کنند و پاکیزه کردند اینها
پلیدند هیچ نوع پاک کردند و جای پیدان دو خست پس جای ایشان توبخ
باشد چرا که کسی که کرده باشند و یاد داشت آنچه کرده باشند این آیه
دلیل است بر آنکه حکم منافق حکم فرست آنکه گفت بکلفونکم عرض
آنکه ایشان سوگند میخورند برای شما آنست که تا ایشان ارضی شود که لا حول
و طاهر و باطن ایشان ندانند خدای ارضی شود خوشنود کرد و ازین منافقان
و فاسقان از آنکه او ظاهر و باطن ایشان دانند قرآنی تعالی الاعراب
اشد کفرا و نفاقا و اجدرا لا یعلموا حد و دما انزل الله علی رسوله و علی رسوله
و الله علیهم حکیم و من الاعراب من یخفی ما ینفقون مغرما و یرتضون
بکم الذوات علیهم ذات الفسوق و الله سمیع علیهم و من الاعراب من
یؤمن بالله و الیوم الآخر و یخفی ما ینفقون قریبا عند الله و صلوات الرسول
الا انهما قریبه لکم سید خلیم الله فی رحمتهم انزل الله عقود رحیم و حق جانده
و تعالی میگوید که عربانی که نشو و نما و ترتیب ایشان در بادیه باشد کفر و نفاق
ایشان سختتر باشد برای آنکه در میان ایشان علما و دانندگان باشند
و با اهل حضر اختلاطی ندارند که از ایشان شنوند و یاد گیرند این جماعت آمانند

که بر امن دریند بودند از قبیل اسد و عطفان و ایشان در کفر و نفاق
سختتر بودند و سزاوارتر بودند بلکه حد و شرایع و احکام بدانند از آنکه
مبنوه باشند و علما و فقها را دیده باشند آورده اند که زید صبح خانرا
در کارزار یکماه دست چپش میزد اخشد روزی شسته بود و با چاقی
و اخبار و اجادیت روایت میکرد اعرابیی میاید و نشست و گوش
با حدیث او کرد و گفت حدیث تو مرا خوش می آید و لیکن از دست تو مرا
که اهدت گفت چه گفت مباد که بزوی برید باشند گفت در دراز
دست راست برزند و این دست چپ است اعرابی گفت من این ندانم
که راست برزند یا چپ زید گفت صدق است حدیث بقول الاعراب است
کفرا و نفاقا و اجدرا لا یعلموا حد و دما انزل الله علی رسوله و الله علیهم حکیم اعراب
اولیترند بلکه حد و احکام شرع بدانند و خدای علمست با احوال ایشان
و حکیم است در اجرای احکام بر آنکه حق تعالی اعراب را در قسمت کرد بعضی
گفت آمانند که آنچه نفقه میکنند بر سبل خدای عز و ما و ان میدانند و چشم
میدارند که بشمار رسد حادثها واقعهها و کردشهای روزگار میکنند تا کمال واقع
بشمار رسد از فرک و قتل که آنچه ایشان میخواهند بخود بینند و آنچه بشمار می رسد
بایشان رسد و کردشهای بر ایشان باد و خدای تعالی شنونده دانند
گفتار و کردار ایشان نیست و بعضی دیگر از اعراب کسانی اند که ایمانی دارند
بجذای و روز بار پس یعنی روز قیامت که پس از ان دیگر شب باشد و آنچه
نفقه میکنند در راه خدای آنرا قریبها و وسیلهها میکنند و میدانند بر او
خدای تعالی و قربت او ای فعلی باشد بر ان وجه که فرموده باشد طلب رضای

کم امن

خدا را و ثواب او را و صلوات رسول را و استغفار و آمرزش او را
و دعای او را بخیر و برکت فرست می شناسند و ثوابی و رحمتی میدانند
بحقیقت که صلوات رسول و دعای وی ایشان را قربتی و ثوابیست
و زود بود که خدای تعالی ایشان را در رحمت خود در و برایشان رحمت
کند و او خدا میست که آمرزنده گناه کارانست و بخشاینده بندگان
کلی گفت که آیه در بنی غفار آمد و همین **قوله تعالی** **والتائبون**
الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان **صلی الله**
عنه و رضوانه و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها ابدًا ذلك الفوز العظيم میگوید که سابقین پیشین و مش
کیرندگان اولین از مهاجر و انصار آنکسانی اند که ایمان را متابعت کرده
و پس وی پیوسته اند میگویند و احسان بدانکه بر راه ایشان رفتند در ایمان
و نصرت کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند و ایمان آنان بود
که پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفتند آنان بودند
که پس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و در صحبت او صحابه خوانند
ایشان را و آنان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا بعین گفتند
و آنان را که بعد از صحابه و تابعین بودند تا بعین بودند حق تعالی هم را
فر گرفت و در سلسله کشید گفت که ایشان آنکسانی اند که خدای تعالی
بر ایشان راضی شده است و ایشان نیز از خدای راضی شده اند
و از بهر ایشان بساخته است بهمان دلشتهای که در زیر درختهای
آن جو بهای آب آن باشد و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و ایشان را

ظفری

ظفری و دستکار عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب حدیث تفسیر آورده
که **عظما** این آیه چنین میخاند که **والتائبون الاولون من المهاجرین**
و الانصار الذین اتبعوهم ابا کعب و از باز داد و گفت که **و الانصار**
و الذین عمر قول و شنیدند تا به بار انصار زجر خوانند انصار الذین می و او
ابی کعب پرورد میگرد و بنا به چهارم عمر را گفت **جز از زمین نشینوی و الله**
قوات علی رسول الله و الانصار و الذین اتبعوهم بخدای که من بر غیر خدایم
خوانده ام و تو بر یقین غرقه حامی فرستی عمر گفت صدق است راست گفتی
حفظتم و تسینا و نقره تم و شغلنا و شهدتم و غنينا آنکه گفت یا ابی انصار
خدای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با خطاب و بهر آنش مشورت
نکردم و عمر گفت من پنداشتم که درین آیه ما را رفعتی و او اند که در آن کس را
با ما مشارک نکردند گفت خلاف آنست که تو پنداشتی و مصداق اینها
در اول سوره جمعه است فی قوله و آخرین منهم لما یطیعوا بهم و در وسط
سوره احقره و الذین جاؤا امر بعدیم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا
الذین سبقونا بالایمان و در آخر آیه انفال و الذین امنوا من بعدهم
و هاجر و واجهوا معکم الیوم می اشعری و سعید بن المسیب
وقتا ده گفت که سابقان اولین آنان بودند که بر و قبله نماز کردند
عطا گفت آنان بودند که بیدر حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که پس از
خدیجه رضی الله عنها ایمان آورد که بود و در خدیجه خلاف نیت که اولین
او بود که ایمان آورد و عمر بن الخطاب و زید ارقم و جابر انصاری و جمله
اهل البیت گفتند که اولین کسی که ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام

بزد و او نه ساله بود و روایت مجاهد و محمد اسحق ده ساله بود و گفته اند
که دو از ده ساله بود و مجاهد گفت از جمله چیزها که خدای تعالی بعلی داد و او
خواست آن بود که سانی فریض را قحطی افتاد ابو طالب بسیار عیان
بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم عم خود را گفت ای عباس خط عظیم
و ابو طالب از سبب عیال برنجوار است بیایا برویم و از تخفیف کنیم
گفت صواب باشد رفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای
عم ما آمدیم تا بعضی از عیال ترا ما خود بریم ابو طالب گفت عقل را
بمن رها کنید و دیگر از شما دانید رسول صلی الله علیه و آله و سلم از پیوستن
بر گرفت و عباس حجاز را و علی با رسول بود تا آنکه که خدا ویرانست
و او و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس
بود تا آنکه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن ایاس گفت
که جدم مروی بود باز رکان گفت من بکبر رفتم و بنزدیک عباس فرود
آمدم روزی با عباس نشسته بودم و قتی ال آفتاب جوانی را دیدم
نیکو روی بیاید و در قرص آفتاب که گردانگه روی کعبه آورد گفت
اندک بر کودکی بیاید و بر دست راست او بایستد و بگیرد و زنی بیاید
و در فضای مرد و بایستد و بگیرد و ساعتی بود ارجح ان بر کوع شد
ایشان نیز بر کوع شدند چون سر داشت ایشان نیز سر برداشته
مرعیه سبب القتم امری عجب و کاری عظیم است این چیست که
ایشان میکنند گفت میدانی این جرجان سیر را در دست محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب و آن زن حدیچه بنت خویلد است زن محمد و محمد دعوی

میکنند

میکنند که خدای مرا با این بن فرستاده است و الله ما اعلم علی
طهر الا ارض احد اعلى هذا الذین غیر هؤلاء التلثه بخدای که بچکس را
نمیدانم که در زمین برین بن باشد الا این سه کس را وی خبر گوید که جدم
عصاف گفت که در دل من افتاد که کاشکی مرچ چهارم اینان بودی
و این جدیدش الوقت روایت کرد که اسلام آورده بود دانش مالک
گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت صلیت للملائکه علی و علی
علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله الا علی
و من علی و مرشکان هفت سال برین و علی صلواته دادند برای آنکه درین
هفت سال کفار لاله الا الله بر آسمان نبردند الا زمین و علی معا و عدوی
گفت از امیر المؤمنین شنیدم که بر من بصره می گفت که انا الصدیق الاکبر
آمنت قبل ان امن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم صدیق اکبر منم که من ایمان
آوردم پیش از آنکه ابو بکر آورد ایمان ابوالخدیجه گفت که من نیز دیک
ابو در در رفتم در زمان حج و گفتم که در میان مردمان اختلاف بدید آمد
چه می باید کردن او گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد
علی رسول الله قال علی من اول امن بی و اول یصلحتی یوم القیمه و هو
صدیق الاله و الفاروق و الاکظم بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین گفت
اولین کسی که بر ایمان آورد و علی بن ابی طالب و اولین کسی که درست
در دست من نهد روز قیامت و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم
فرق کننده میان حق و باطل و او شیوای مؤمنان است و خزیمه بن ثابت
ذو الشهادتین درین جی گفته است **شجر** ما لک احسب جد الهم نصرانی

البین اولی صلی علیہ وسلم، واحرف الناس بالانار والسنن، وَاخِرُ النَّاسِ عَهْدًا
بِالنَّبِيِّ مِنْ جِبْرِئِيلَ عَوْنًا لَهُ فِي الصَّلَاةِ وَالْكَفَنِ، مَوْجِدًا لِيَوْمِ الدِّينِ وَكَرِيمًا فَتَحَّلَّى
بِأَنْ فِي مِعْطِكُمْ مِنْ عَيْنِ الْعَيْنِ، مَخْلُفًا لَكُمْ كَمَا زَجَلْتُمْ سَابِقَانَ ابُو بَكْرٍ يَوْمَ
وَزَيْدٌ حَارِثَةٌ وَكَوْنِيْدُ كَرِيْمًا عَلِيٌّ مِشْتَرَا اِيْمَانٍ اُوْرِدَا اِيْمَانًا كُوْدُكُ اَعْتَبَارِ
مِنْتَ كَلَعَلِيٌّ كُوْدُكُ يُوْدُ اَبُو بَكْرٍ يَمِيْرَا اِيْمَانٍ عَلِيٌّ رَا اَنْ مَوْجِعَ نَبَا شَدَّ كَلَا اِيْمَانٍ
اَبُو بَكْرٍ رَا كُوْبِيْمُ حُوْجِيْنُ يُوْدُ لَا حُرْمَ اِيْمَانٍ اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ وَاَمَامَ اَلْمُسْلِمِيْنَ
وَاقَالَ اَلْمَشْرُكِيْنَ وَيَعْسُوْبُ اَلدِّيْنَ قُدْرَةَ اَللّٰهِ وَحُجَّةَ اَللّٰهِ وَدِيْدَا اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ
عَلِيٌّ اَبْنُ اَلْحَالِبِ صَلَوَاةُ اَللّٰهِ وَسَلَامُهُ لَاعْنُ كَفْرٍ يُوْدُ اَعْرَاقُ كَلَّ اَلدَّرِيْنَ
مَقَالَةً قَالُ كُنُوْدُ بَرْنَا يَمِيْرَا اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ وَحَقِيْقَتَا اِيْمَانِيْنَ اُوْرَا اَمْعَلُوْمُ كَرُوْدُ كَلَا اِيْمَانٍ
كُيْ كَلَّ اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ وَرَحْمَةُ اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ شَدَّ اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ كَلَّ اَمِيْرَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ
چهل سال در کفر و زندقه و بت پرستی گذرانیده بر اینست **بیت**
ز راه جبل تقلید دیگری مرو که روز حشر نباشی بر بخت تو معاف
انکه از دو وجه بیرون بود ایمان علی با رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را
دعوت کرد یا نکرد و اگر دعوت علی غیبی آن بود که او را ایمان میسر آورد
و اگر دعوت کرد و علی مکلف نبود و محل قبول ایمان نداشت تا توان
و غرامت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اگر محل قبول ایمان است
او سابق باشد و صغیر و کودکی ازین مانع نباشد از بهر آنکه اعتبار بحال
عقل است نه صغر سرح و او باشد که عیسی علیه السلام یک عتبه در کوه ارمیغی
باشد الخ عبدالله اتانی الکتاب جعلنی نبیا و محی علی علیه السلام را گوید و اینست
الحکم صبیحا یعنی النبوة چرا نشاید که علی نه ساله یا ده ساله و بر واتی و از ده

ایمان

ایمان او بوقوع قبول باشد و نیز اتفاقست که امیر المؤمنین خیر کبیر را ایمان آورد
و اگر آنرا موثقی نبود بدید که بار و دیگر وقت آنرا تدارکی نکرد او خود مؤمن
نبوده باشد چه در حیوة رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چه بعد از عثمان
و این بر و اندازد الا کافر و بد بختی معلوم شد که ایمان او بوقوع قبول بود
باشد و او بر مهاجران سابق بوده است در ایمان و اما سابقان
انصار چنانکه در اخبار آمده است اهل بیعت بودند بر عقبه سعید
اول و ایشان معفت گن بودند بر بخت عقبه دوم بر عقبه سوم معفا و کس
بودند و آن انکه بود که ابو زر را مصعب بن عمیر با ایشان بود رسول
صلی الله علیه و آله نیز در کتب یافت و این نیز از قرآن آموخت و او را نیز
کسی بود که در مدینه نماز جماعت کرد و صاحب بیت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم بود روز احد چون مردم منهدم شدند او با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مقام گرفت تا شهید شد و رسول در حق او گفت من شیخ نصر از و ندیدم او را
بکله دیدم دو بر قیمتی پوشیده و بغلیش در پا کرده شراکش از زرد و غلام
بر راست و در جیب وی او آن بود که خدای تعالی در حق او گفت
و اما من خاف مقام ربه و دهی النفس عن الهوی فان الجنة هي الماوی روز
در برادرش انکه رفتند برای حرمت مصعب دست از او برداشتن و بند
بر نهادند چون خود را فدی کرد در باگردند روز احد برادر خود را در مصعب
و انکه که این با من گشتم فرصت نگاه میداشت تا که فرصت یافت برادر را
بگشت خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و اما من طغى واتر لطيف الدنيا
فان الحجيم هي الماوی گنیت او ابو عزیر بود **توجه** و معنی حواله که من الامیر

مناقبون ومن اهل المدينة مردوا على التفارق لا تعلمهم نحن نعلمهم
سنعذبهم من ان نزلهم الى عذاب عظيم و آخر ون اعترضا
بذنوبهم خلطوا اعمالهم الحيا و اخر سيقا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله
غفور رحيم ميگويد که از آنسانی که گروید و شما اند از اعراب سابقانند
که بیرون مدینه پیرامن مدینه بودند و در آنروز مدینه هم جمعی منافقانند
در کفر و لفاق تتمد و مصر شده اند تو که محمدی ایش از امیدانی ایش از
می شناسیم و میدانیم برای آنکه نقای و تعلق باطن دارد و بظاهر مومنند
و باطن کفر و مصر توطی بر ایشان شناسی من باطن ایشان دائم عذاب
دو باره کنم این عذاب گفت میباران بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز
آدین بر من خطبه کرد و برخواست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون
شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان و یا فلان جمعی انام بر دو و بنفای ایشان
کواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد و ایش از این صحنیت یک عذاب است
ایشان از عذاب دوم ایشان از عذاب کفر است و این آیت است
مجازه گفت عذاب اول سبی است و قتل و عذاب دوم عذاب کفر
مقتل گفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم تبریک
مرک عطا گفت عذاب اول سخن دنیا و امراض بود بی عوض میان ایشان است
که میگوید در آخر سوره افلا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرقه او مرقین و عذاب
دوم عذاب کواست و گفته اند عذاب اول مال خرج که بر گردن ایشان است
و دوم شنیدن و ستان و خویشان است تم بریدون پس انهم باز گردانید ایشان را
در قیامت باغبانی بزرگ که ان دو خست چون گرا اینها کرد و گفت و آخر

اعترفا

اعترفا و جمعی در آنها اند که ایشان کنان خود اعتراف آورده و منصرف
گفتند ایشان جمعی بودند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز ایستادند
و زغای متوک چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم برقت ایشان بشیمان شدند
و گفتند در سایه و آسایش و رسول خدای با سخا به درجه و در بندش و در هیچ
سفر بخدای که ما خود را در دست تو نهی مسجد ندیم و باز نگشایم تا رسول ما را
نگشاید و توبه ما قبول کند همچون کرد و ند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز آمد
گفت ایشان کیستند و خویشان چه از اینجا بسته اند گفتند ایشان آنانند
که با توبه از فرقه سوگند خوردند که خود را باز نگشایند تا آنکه که تو ایشان را
باز نگشای گفت من نیز سوگند خوردم که باز نگشایم تا آنکه کفر ما نیند ایشان
منم کردند و از من باز ایستادند و از صحبت من تجانی حستند و جهاد و غربت
نمودند خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود
تا ایشان را باز گشتند ایشان میبایدند و گفتند با رسول الله مالهای خدای
است بفرمای تا بردارند و صدقه بده تا کفار باشد گناه ما را و برای ما
استغفار کن رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرا نفرموده اند که از مال شما
چیزی برگیرم خدای تعالی این آیه فرستاد و خذ من اموالهم صدقه تطهرهم
از امیرالمومنین و عبد الله بن عباس و ایت است که ایشان ده کس بودند از جمله
ایشان ابولیان انصاری و هلال و برادرش قیس بن عقیل گفت گفت کس بودند
عطا گفت کس بودند زهری گفت در حق ابولیان آمد چون متوک رفت
بشیمان شدند خویشان بستون باز بست و گفت طعام و شراب بخوریم
با خدای تعالی توبه من بپذیرد و دوستی ما را روزی بخورد و ما پیشا و دوستی

وقوت را و بر رفت خدای تعالی این آیه فرستاد و توبه وی قبول کرد رسول
خدای نفس خود بیاید و ویرا بازگشت و ابولیا نه گفت آنسرای که در و این
گناه کردم بجاییکه هر یکم و آن مال کذب و سستی آن ترانه کردم از ان بر ایم
رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جمله مال نه و لیکن بیک شمش خدای تعالی ذکر
وی کرد و آنچه هست که مثل این کردند و از جمله آنها که با زین استند و نه بخواری
بتوک نیامدند تا آنکه که اعتراف آوردند بچندان خود و کردار نیکو را بگردار
بر خود بیخیستند شاید که خدای توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده گناه بیاست
و بخشاینده و مهربانست بر بندگان خود و این از خدای تعالی واجب بود
برای اللفظ عسی آورد تا مکلف قطع کند متر و دباست میان خوف و رجا
قوله تعالی خذه من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها
ووصل عليهم ان يصلوا تلك سكن لهم والله سميع عليم الم يعلموا
ان الله هو يقبل التوبة عن عباده وياخذ الصدقات وان الله هو
الغواب الرحيم وقل عملوا نصيري الله عملكم ورسوله والمؤمنون
وستره وون الاعمال الغيب الشهادة فيثبكم بما كنتم تعملون
واخرون يخرجون لامر الله انما يعذبهم واما يتوب عليهم والله عليم
حكيم ای محمد از آنها ای ایشان صدقه بستان یعنی زکوة بعضی گفته اند
که این مانند کفاره است و آنست که ایشان گشتند از جمله الهای خود بیرون
آمدیم خدای تعالی گفت که بر ما الهای ایشان برده بعضی از الهای ایشان
روجه صدقه بستان ما ایشان پاک و پاکیزه کردانی از هر کس گناه و ما الهای
ایشان را از مظالم و زیاده گردانید بیکت و منزلت ایشان را از منزل

منافقان

منافقان ضعیف کردانی و دعا کن ایشان را و از خدای در حق ایشان رفت
و رحمت خواهد که دعای تو ایشان را سکونی و اطمینانی باشد و در الهای
ایشان آرامیده شود و با کفر خدای از ایشان قبول کرد و گفته که این صلوات
آنست که چون و الهای است مانند بگوید باجرک الله فیما اعطیت وبارک
لک فیما ابقیت عبد الله بن ابی کعب چون کسی صدقه پیش رسول صلی الله علیه
و آله وسلم آوردی گفتی اللهم صلی علی فلان روزی بر مردم صدقه نبرد یک
رسول برد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت اللهم صلی علی فلان لی
اوفی و الهی جانی گفت و احسبت بر هر ساعتی که دعا کند متصدقی اینچنین
گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم والله سمیع عليم خدای شنونده است چیزی
کفارا ایشان و میداند کردار ایشان و دعای که تو قبول بر صدقات کنی
و کیفیت احوال هر کس میدانی اللهم تعلموا می میداند که خدای قبول کند توبه
از من کون خود چون توبه نیکو کند و صدقات ایشان را بپذیرد و چون وظیف
سنت صادر کرد و عکرمه گفت چون خدای تعالی توبه ایشان را بپذیرد و ایشان را
با نیاز خود بر منافقان طعن زدند گفتند ایشان همان قومند که در روز ایشان
حدیث میشناست کرد و مسالده و مکالمه با ایشان روا نمود اکنون چه
افتاد که با حال خود در رفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایمان که
این طعن میزند نمایند آنند که قبول توبه بخداست و صدقات او بستانند
و قبول کند ابو حنیفه بیره گوید که از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدیم
که او گفت بان ضللی که جان من با مرا درست که هیچ بنده نباشد که صدقه
دهد از کسی ضلال و خدای تعالی ضلالان پاک پذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه

باکت والا که و آن صدقه در دست کرم خدای تعالی مینهد از دست اندازا
ومی پرورد چنانکه کی از شما سب کرده را پروراند یک لقمه که برای خدا
داده باشد مانند گو عظیم شود انکه این آیه خواند و از آن هه هو التواب
الرحیم و خدای تعالی که شان و کار او قبول توبه تا میانست رحمت کردن
و بخشیدن رنبدگان کوی ای محمد رنبدگان تا یب انا ایش ترا تحریص عتیب
شود و بکنند از اعمال آنچه میخواهند که آنچه کنند بر خدای و رسول و مؤمنان
پوشش میدهد لامحاله اعمال شما عرض اهد افتادن بر خدای و غیر و ایه پس
بگریه تا طاعت و عبادت جلوه میکنند و درین عرض و قول گفته اند علی که
بقیامت باشد و دیگر انکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب در پیش
و چشم بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بر ایه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
عرض کنند و مراد مؤمنان اما مان معصومند انکه گفت ستر درون زود بود که
شمارا باز گردانند خدای که داناست از پنهان و اشکارا و خیر دین شمارا
ب آنچه کرد پاشید چون جزا و با داشت شمارسد و آخر و نمر چون لا اله الا الله
و کرمی دیگرند تا خیر کرده و باز پس گشته ایش ترا از بهر امر خدای و کارش
در مشیت و توقف است یا عذاب کند ایش ترا که اصرار کنند با توبه ایش
قبول کند اگر توبه نکنند و خدای داناست با حوال ایش حکیمت آنچه
فرماید در حق ایش بر وفق حکمت و علم باشد و ایش سر کس بودند تعیب
بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن معج که در حق ایش آمد و علی الثلثه
الذین خلفوا الرعای توک باز ایستادند اما نه از بهر نفاق و لیکن انقضیر
و انکه از اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که اولیا نه کرد و اوصی ایش رسول

صلواته

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا ایش ترا برانند و کس را با ایش سلام و صباح
بود زمان ایشان سایدند و کفشد رسول الله ما از خانه ایشان بر ایش گفت
نه و لیکن ایش ترا تکلیف نکند از مقاربت ایشان بر بر قاعده با نماندند
چجاه و وز با خزن و گریه و خوف و اضطراب و فله و انکه قبول توبه ایش
و این آیه دلست بر انکه خدای ا باشد که قبول کند توبه او و قبول توبه
مفضل است چه اگر واجب بودی موقوف بنودی مشیت قوله تعالی
والذین اتخذوا مسجدا صرا و لقرآ و تعقیبا بین المؤمنین و ارضا المجران
در سواد من قبل و لجللته ان اردت الا الحسنی و الله لیشهد انهم لکاذبون
لا اقر فیہ ابد المسجد استسری التقی من اول یوم احقر ان تقوم فیہ میده
رجال یحجون ان ینظروا و الله یحب المطهرین مفسران گفته که نبی عمربن
عوف مسجد قبا نمازگاه خود کردند و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بخارید
تا یکروز نماز جمعت کرد بنوعیم بن عوف که انبی اعمام ایشان بودند بر ایش خبر کرد
کند با ما و چون ابو عامر که مانیز مسجدی کنیم در بلوی مسجد ایشان و از رسول پیرویم
تا آنجا نماز کند با ما و چون ابو عامر را از شب شام باز آید او را امام این مسجد
کنیم و این ابو عامر ایشان بود و هر حظله بود که او را غسل المملکه کفشدی
روز احد او را بکش شد و در معرکه او را شسته یافتند رسول صلی الله علیه و آله
و سلم را کفشد گفت من دیدم او را غسل می پرواخته بودند با برقی زین باستان
میشدند و این ابو عامر ترس بود و راهب بود و در جاهلیت چون رسول
صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبری آشکارا کرد وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این
دین چیست که آورد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که دین جیفی است

دین بر پیام که من این نیم رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتم تو بر این
 او گفت که این دین بر پیام است ولیکن تو چیزی آوردی که از این نیست رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت خبرین است که تو گفتی و لکن جنت بیضا و سینه
 ابوعامر گفت ایماست الله الکاذب مناظرید او حید اعزبیا آنرا که از ما
 دروغ میگوید خدای تعالی او را بمیراناند و غیره و آنرا که و منها بجز گفت امین
 او را ابوعامر الفاسق گفتندی او رفت و گفت هیچ قوم را نیامد که با تو کارزار
 کند الا که با ایشان باشم چندی غزاد میان کافران با رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 و مومنان کارزار کرد تا روز خیم چون موازن کردیم خود او با ایشان بود بگریخت
 و بشام رفت و کسبنا فقان فرستاد که چندان که توانید ساز و سلاح بدست آرید
 و برای من بجری بنابند که من نزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم
 بیایم و ایشان از زمین بر و کسب آن جماعت بیایدند و از ده مرد بود غلبه
 بر خطبه و محبت و قشیر و جویفی بن لایح و عباد بن حنیف و حارث بن عامر پسران
 ایشان و مجمع وزیر و نضیل حارث بود و بخار عثمان و مخزوم و دیع بن ثابت
 و سجدی بنا کردند در نزدیک مسجد قبا و مجمع بن حارث امام مسجد بود چون فارغ شدند
 نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند ما رسول الله کبر و از اینجا می
 و یک نماز کن برای ما این آن وقت بود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم سارغری بنوک
 کرده بود و گفت مشغولم چون باز ایتم بگویم که با مسجد چه باید کرد چون رسول بگفت
 ایشان آمدند و گفتند میخواهیم مسجد مانی و اینجا نماز کنی و دعای کنی ما را بگفت رسول صلی
 علیه و آله وسلم هنوز در شهر زنده بود و پسران خواست مادر پوشد و بر و در جبل
 آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید ولذین الخلد و مسجد اصرا و لغرا

ای محمد آنکسانی که فکر گرفته اند مسجد را برای ضرر رسانیدن و کزندن کردن
 برادران و پسران خود که اصحاب مسجد قبا اند و از سر کفر و نفاق عزت
 کفر و تقویت نفاق را برای تفرقه کردن و جدانداختن میان مومنان
 تا از یکدیگر تفریق شوند و کلام ایشان مختلف شود و از برای آنکه تا بسازند
 و استعداد کنند برای کسی که او حرب کرد با خدای و رسول مثل این یعنی
 ابوعامر را همت تا از شام بیاید و از روم لشکر آورد و این منافقان
 همه سوکنند خوردند که ما نخواهیم باین که گردیم الا خیر و نیکویی یعنی نماز و ذکر
 خدای و برای چهاران و ضعیفان گردیم تا ایشان اگر نتوانند که بسجده آیند
 و برای سه سال زمستان و روزهای باران حق تعالی کند ایشان کرد گفت
 که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند آنکه رسول را صلی الله علیه و آله
 و سلم نمی گرد و گفت لا تقم قیامین مسجد مرو و اینجا قیام کن مرکز خطاب
 اگر چه با رسول است امام در رسول صلی الله علیه و آله وسلم و جسد مومنان اند
 رسول چون بن آید بفرمود مالک بن الرشمه و مغز بن عدی را که بروند آن
 مسجد را و بران کشند و بسوزانند ایشان رفتند و آتش در و کسان که اینجا
 بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد اینجا مقام کردند آتش ایشان رسید بعضی را
 سوخت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تا الموضع را از بله و جای خاک
 افکنان کردند ابوعامر را همت بر شام برده غریب و وحید و تنها در آنجا
 که مجمع بن حارث که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب بیاید و از او همت
 مسجد قبا خواست عمر گفت لا کراهة لکم ان تقاتلوا مت مسجد ضرار کردی گفت
 مهلا ایچیل علی ساکن باشت و تعجل کن بر من که من در آن وقت جوان بودم ایشان

پران بودند من این دانستم و ایشان ندانستند و من بر احوال ایشان مطلع
 نبودم که لکر بودی میسخت با ایشان مقام نکردی او را معتد و در شست
 و امامت مسجد قبا فرمود آنکه مخ مسجدی دیگر کردی گفت مسجدی که آنرا بنا
 بتقوی و پرستیزکاری است از اول روزی از روزهای بنی امیه یعنی
 مسجد قبا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بنا نهاد و در نماز کرد
 در آن مقام او گفته اند که مسجد غیر است بحدیث درین اولین و من او را
 زین کسی که نماز کند مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند
 ابوسلمه از عیال بن ابی سعید خدری پرسید که از پرستیزی درین
 مسجد که خدای تعالی گفت استس علی تقوی من اول یوم گفت از پر
 شیدم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی در حجره بعضی زمان بود من
 نزدیک او شدم گفتم یا رسول این مسجد که تقوی بنا نهادند که نام است
 مشتی سنگریزه برگرفت و میزداخت و اشارت مسجد کرد و گفت
 کم هذا مسجد المدینه **قوله تعالی** استس بنی الله علی تقوی من الله و جونا
 خیر استس بنی الله علی شفا جرف هار فانما ربه فی نار حمة و الله
 لا یندی القوم الظالمین الا زال بنیانهم الذی بنوا ربه فی قلوبهم
 الا ان یقطع قلوبهم و الله علیم حکیم میگوید که هر آن کس که بهتر باشد
 که بنای مسجد بتقوی و پرستیزکاری و رضای خدای نهد یا آن کس که بنای مسجد
 خود را بر گرانه جانی ویران و خراب و فز و افتاده نهد که آن عقیده
 و او را در جاه و دوزخ اندازد یا آن کس که بنای دین خود بر قاعده
 محکم نهد که آن تقوی و رضای و بیت یا آن کس که بنای دین خود بر قاعده

صحف

ضعیف نهد از بل و نفاق که مثل او در قله نبات چون بنا باشد
 بکنار رود خانه نهاد که آب زیر زمین او را نهی کرده باشد همانا کینا
 فز و افتد و بنای او با او در قعر افتد و زخ افتد و خدای تعالی ظالم را
 راه ننماید بر راه بهشت از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند
 که گفت آنجا نیکه شتم دودی دیدم از آنجا بر می آمد خلف بن یاسین گفت
 که دیدم باید فرم کنج رفتم بان مسجد رسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در و
 برو قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در کوه
 بنی امیه بود چون کار خلافت با ابو جعفر منصور افتاد و فرمود تا قبله نماز
 که نماید که کسی نراند و بان قبله نماز کند و مسجد خراب را دیدم که ویران شده
 بود و دودی از آنجا بر آمده و امر وزیر فرموده است حق تعالی باز
 نمود که آن مسجد ایشان را علامتی است بر کفر و نفاق ایشان و کردن
 بنا و ردل ایشان باشد و زایل نشود تا دل بر جای باشد مگر که دل
 ایشان پاره پاره شود و وجهی که معنی آنست که همیشه خراب کردن
 بنای ایشان سبب کفر و نفاق دل ایشان شود و اثر آن از دل ایشان
 منقطع شود تا که دل ایشان باقی باشد خدای تعالی داناست آنچه
 در دلهای منافقانست از کردن بنای مسجد خراب حکیم است در آنچه
 فرموده از خراب کردن آن **قوله تعالی** ان الله اشترى من المؤمنین
 انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
 و یقتلون و وعدا علیه حقا فی الثبوت و الاخیار و القران
 و من اوفی العهده من الله فاستشر و املیغی صکه الذی یأبغی

به ذلك الفوز العظيم محمد بن كعب گفت چون انصار لبيد العقبه رسول
صلى الله عليه وآله وسلم بعثت كردند ایشان گفت مرد بود و نه عهد از گفت
پا رسول الله شرطی که خدایا با ما است و شرطی که ترا هست با ما بگوئی گفت
شرط خدای من اینست که او را پرستید و با شرک نیارید و شرط من اینست
که از آنچه جان و مال خود حمایت کنید مرا از آن حمایت کنید گفتید اللهم
ما بالنا بس جرایب شد گفت شمار اهلست ریح البیع فلا یقبل ولا یستقبل
خدای تعالی این آیه فرستاد از الله اشتری خدای بخیر از مومنان بعض
ایشان را و مال ایشان را بهشت در بیع و شتری و دلال و بهایا به
درین بیع مشتری جبارست و دلال محمد مختار و بیع سنده این دو بهایا
بهشت دار القار نعم المنتهی الرب الرحیم نعم الدلال بخیر لکرم نعم القن
الحنقا النعمیم گفت که بهشت میفروشتم گفت سنده میخرم از بهر آنکه هر چیزی
که فروشند یا از بهر سود و فروشند یا از بهر حاجت و این مرد و بر خدای
محلیست و اگر گفتی که بهشت میفروشتم که از بهر آن بودی که گفتی میخرم
یا من بهای بهشت دارم بهشت با خرمیده با بندی و بنده ازین خیر بریده
سین با من و افلاس برید آمدی گفت این مباحثت مرا با مومنان است
که کافرانشاید و آنکه کسی را شناسد چیزی قیمتی از و بهایا اندک بتوان
خرید کافر از آن منزله ننهد که با وی مباحثت کند تا از تو مباحثت نباشد
از و نیز مباحثت نباشد مباحثت دلال محمد مختار باید تا مباحثت او کجایا
جبار حاصل آید مباحثت در برای شرح میبرد و شروع درین مباحثت
هر که با این دلال شناسد و او را کی رسد که مباحثت ما باشد مباحثت ما بنود

تا من به

تا مباحثت نشود و مباحثت ما بنود تا مباحثت تو بنود و فانتعوی دعوی او سستی
او میکند که خدمت ما بر میان بند تا از تو بجز محبت یا بی هر که چیزی
بهایی دارد و از آن دلال و دلال عرضه کند تا که او را مباحثت باشد کافر
جان و مال بهایی نیست لاجرم برین درگاهش روانی نیست هر که چیزی
بر بهادارد درین درگاه بر بهادارد پس اول از تو معرفت باید تا از دلال
تو شفقت بود و کان بالمؤمنین رجما تا از شتری صفت بود که از الله
اشتری من المؤمنین تا تو بیکانه باشی او را چه که کند که با تو شر کند چون
اشناسدی او را چمنع کند پس اول قدم در نه و دست بچیت ده تا تو
دوم دست بصفتیج بردست زنده بای در نه و دست برده جان
مال از دست برده تا چون مالت نباشد مالیت باشد و چون جانیت
نباشد جانان و جنانیت باشد چون از ملک خود در آئی ملک ناداری
فردا مالک را با ملک و ملک ما کار نبود و بر مملوکان ما حکم نه ما علی الصلین
من سبیل نفس من شهرت جوارح او سواد ز ساقست عروش
مخاربت جو بهای جواس وی بروج و او را چهار حد است یکی با دم
که ابوالبشر است خلفکم من نفس واحدة و یکی ملة ابیک ابرهیم و یکی با محمد صطفی
لقد جاء ککم رسول من انفسکم و یکی از مرت ادعویم لا بانتم وری
چهار درست یکی بر توحید و شهادت گشاده و دیگری بر صدق
وزنادت ننماده و یکی با خلص و طاعت و یکی با جمع و جماعت نفس
مومن اختیار کردم و او را خواستم از آنکه او را خواست منافع
چون مرا نخواست بخواتمش و لکن کرد الله انبعانهم فیطههم چون

باش مراقت است گفتش قل انفقوا طوعا وكرهالان يتقبل منكم
چون مومن را اختیار کرد اختیارش کردم خواه جنبتکم نه هر درختی
بستانز اساید و نه هر نباتی ریختن از او نه هر تنی و مالی در کافران سجا از اغیز
مصر یوسف را بخواند و خواص و ابش را بخیرست او مشغول کرد ابش را
گفت اگر می توانی سخن حق تعالی ترا بخیرید ملکه ملکوت را فرمود بعضی
حافظان تو باشند و آن علیکم الحافظین بعضی بهر آن تو باشند که اما
کاتبین و بعضی عذر خوانان تو باشند و دستغفرون لمن فی الاصل زلیخا
یوسف را بخیرید و دل برود او را و انزال کرامت فرود آورد و آنکه
محبوس گردانده ملکوت بر و افتاد حق تعالی ترا بخیرید و با انواع اکرام عبادت
مخصوص گردانید و لقد کوننا بنی ادم و در زندان دنیا تا از الموت
الدنیا سخن المؤمن آنکه در زندان از سر نماز با تو عتاب آغاز نماید و گن
دعای اجنبه و من سألنی اعطیته و من اطاعنی شکرته و من عصانی سرته
و من عرفه فخرته و من احبته فقتله و من قتله ضل علی حینه و من علی حینه
فاناد بینه هر که مرا بخواند اجابت کنم و هر که از من بخواد هر بخش و هر که آقا
من در دشت کش گویم و هر که در من عاصی شود باز ششوشتم و هر که قصد
من کند مقصودش من کنارش نهم و هر که مرا شناسد بخیر کردم و هر که مرا
دوست داد و مرا بگنم و هر که را بگنم دیت هم او را و او را که دیت هم
دیت او من باشم و لقد همت تعلیما فی حاله لیکن حبیبی المشرقی جور
علی الصراط و هو قاعله علی من لایه المستطرقون عاشقین بخاکایم القیمه
و الخلاق حصری آنکه پس از حبس و قتل پادشاهی شود و پادشاه را ایت تفرات

قنار

عجا

آنجا و ملکا کبیرا ترا بخیرید تا ابلین طبع از تو بردارد و بدانکه ملک او کی
تو نمرد و و اوق عبادی لیسر لک علیهم سلطان ای بنده ترا نفضیست
و مالی و هر و محنت و آفت تو اند نفس و من است اعدی عدوک سابقین
جنبتک و مال فتنه تست و مرا بهشتی است بی آفت و نعمتی است محنت
و لیکن مرا بکار نیست آن آفت بیاورد و بدین نعمت بدل کند جان بیار
و چنان بستان مال بره و رضای رحمن بستان رفوگر جاده خلقی و برای
آنکه بر اصل خاش قادر باشد خدای بی عیب بنده پر عیب بخیرید او را پسندید
و عیبهای وی بروی پوشید و گناش بیامزید و در خبر است که رسول الله
علیه و آله و سلم در بعضی از سفرها بود مردی اشتری داشت ضعیف
با وی در ماند و کس ویرا میخیزد بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
یا رسول الله ما این در ماند نام رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را این
گفت یا رسول الله در آنچه خواهی کردن که بهیچ کار نمی آید گفت روست
پس رسول صلی الله علیه و آله ویرا بخیرید چون در ملک رسول آمد اشتر بقوه و نشاط
شد در همان شکر پیش اشتران رفتی اگر حسن ملکیت رسول صلی الله علیه و آله
بر اشتر پید امیشود چه عجب باشد که حسن ملکیت مالک الملوک رسیده عاصی
پیدا شود جابر بن عبد الله انصاری گوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن اشتر را
پس سپرد و بدر حاضر بود و با خود و صد پیه حاضر بود رسول او را این بخشید
و من میداشتم تا پیر شد بعد خلافت عمر خطاب پیش وی شدم گفتم چه کونی شیخی
که بدر و واحد و صد پیه با بود و امر و راز وی کاری نمی آید گفت آن گیس
گفتم اشتر رسول است او را از من بخیرید مهابی کران و آزاد کرد و کس را

بر روی بدستی نبود تو خیزه خدای امین است که آزاد کرده وی باشی همانا
شیطان را در دنیا بر تو دستی و راهی نباشد و در اخره هر کسی که چیزی
خود و عیب او عالم باشد شرعاً ویران عیب دشمنان کرد چون عالم العیوب
ترا با سایر عیوب بجز این گناه است زد کند تا در بندگی او بمانی که ترا بندگی
او بهتر از آزادی دیگران باشد هر که بنده بخرد و او را بنام آزادی بخواند
نزدیک بعضی گفته اند آزادی است حق تعالی ترا بخرد و نام او موسی است و ترا
موسس خوانند و هم نام خودت گردانند می دانست که هم نام خود را در آتش
دو زخ آزاد کند نفس و مال از تو بخرد تا بد آن مال دیگران خصوصت نکند
تا ازین در در مسلمان باشی و بر مردمان مکرّم نفس خود و مال خود بخرد تا از هر دو
جزای تو مانی و دل بر او مار کنی و بر او مار کنی هر که او بنده بخرد
مالی باشد بنده و مال خداوند را باشد مگر خداوند مال بنده را نکند بنده
آزاد کند حق تعالی گوید مال تو را کردم مرا بدان حاجت نیست ان لا اله الا الله
تففقوا من غیر لافضکم مال خود را بخوار و دار که تراست نفس خود را بخوار
که مراست عبدی نیستی هر که بنده خرد و او را کاری فرماید و مرا خرد
نباید داد گرم او مگر که او بنده خرد مال خود آنکه او را کاری فرمود گفت
ای بنده خردت بر منست ان لا تضیع اجر من احسن علیا هر که بنده خردت
باز فرودش چون محتاج باشد یا آزاد کند او بگوید حاجت بر من نیست
که بفرودم من اگر مالا کمینم چه منع کند از آن که ترا آزاد کند مخلوقان که بنده کان
خزند برای آن خزند تا خداوند از آنگاه دارند من ترا برای آن خردیم که نگاه
دارم در سایر احوالت محافظت کنم اگر در خواب باشی و اگر در بیداری

تلیل

قل من یکلو بالظهار عادت جهان فتنه است که هر که بنده خود و فرزند
و وارثی ندارد و چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو انیت
تو بنده منی و مرا زن و فرزند نیست هر چه است بحکم تست الذین
یرثون الفجر و سر همه فیما خالدهن هر که بنده خرد پرستار چون از وی
بار گرفت شرعاً فرزند از وی پرخواست تو بار امانت مردی آن باری
که زمین و آسمان طاقت آن نداشت انما عرضنا الامانة علی السموات الا ان
ما امانت علیة تو است تیغ بر تو حرام است ایمنش که از طغیت خود پر
کنم آنکه بار دارد و تا بار نهند و ندانند که محل تحقیق بوده است و در فرزند
نخوانند توانگاه بر پیشانی باشی که برین بانی امانت که داری نگاه داری
و دزدی و خیانت نخنی تا در زمره اصحاب لایحیت الحائنین در نیایی
چه اگر چنین نمایی هر چه کرده باشی که صورت فرما بیداری و در مضمی نافرمانی
بود میگذره با و عدل نفرستم تا چون خرم گاه که جایی آب نباشد در آتش
ریزند و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا قوله تعالی بان لهم الجنة
یعنی خدای جان مومنان و مال ایشان را بخرد بکنه بهشت ایشان را باشد
یعنی که خدای تعالی با مومنان کرد و در بهای جان مومنان هیچ بنده خرد
در خراست که اعرابی بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم کبرشت ان حضرت این آیه
میخواند گفت این کلام کسیت گفت کلام خدای گفت و الله مع من لا یتقبله
ولا یتقبله معی سو من دست هرگز این را اقاله کنم آنکه با رسول صلی الله علیه و آله
وسلم بقرآنی رفت و باز گشت تا آنکه که شهید شد اصمعی گفت که امام جعفر
صادق علیه السلام گفت ای دون صمت خود را پیشانی مگر تا خود را پیشانی

نفر و شکی که بهای تو بهشت است بان لهم الجنة **شعر** من بشری فیهِ فی الخلائق
فی ظل طوبی رفیقات مباحنا **ولا لها المصطفى والله با یها** **فقول** اذ جبرئیل
یفالون فی سبیل الله در راه خدای کارزار کنید و با دشمنان بیجا بکشید
میکشید دشمنان خدای را شکسته میشود در راه خدای وعده که خدای داده
مجاها را وعده ثابت و لازم است در توریه و انجیل است چنانکه در آن
و این وعده بمثل است و ثواب و عوض ثواب برقیلون که قاتل کشته
و کشته و عوض برقیلون که ایشان کشته شوند زجاج گفت آیه را ایت
بر آنکه جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت مصطفی
آنکه گفت کیت وفا کنند ترعهد و وعده خویش یعنی هیچ کس از وفا
کننده تر نباشد از هر آنکه خلف وعده قبیح است و آن که میگوید مستغنی
بود برین اقدام کند فاستبشر و ابی بکم میست که کرده ای خوشدل و شادمان
باشید برین متابعت که کرده ای فانی را باقی فروخته آید و زایل را باقیم
عوض کرده آید و اینست فلاحی عظیم و ظفری بزرگوار که شما یافته آید **عنه**
التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون
الامرؤن بالمعروف والنهارون عن المنکر والحافظون لحدود الله
المؤمنین آنکه صفت مومنان کرد و مع توبه کنندگان گفت با درگاه من آید
کاشند و عبادت و بندگی بجای آرند کاشند آنها که حمد و ثنا و ستایش میکنند
و شکر گفت میگویند و روزه دارند کاشند و سیاحت روزه است چنانکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت سیاحت امتی الصوم چنانکه زهر و عبادت
سلف آن بود که در زمین دستمندی و برای آن روزه در راسخ خوانند

که در جزات

که در جزات است که فردای قیامت هر کسی را در بهشت جای معین باشد مگر روزه و از آن
که خدای تعالی گوید توبه بهشت میگرد و حشت میگرد تا آنجا که ترا خوشتر آید فردای
قیامت ساکنان غازیان باشند و ساکنان وطالبان علم که در طلب علم حریص
کنند از جای بجای و علم طلب دارند و این مومنان و روزه کنندگان و سجود کنندگان
باشند بر روز روزه دارند و شب قیام نمایند امر مبر و فنی کونی و طاعت فرمودند
و از ناشیست و صحبت باز دارند و بر صد و خدای از اول امر و نوای و غزالی
محمضت کنند ای محمد این مومنان ز ایشارت ده و شاد گردان با لاهین رات
ولا اذن سمعت ولا یظن علی قلب بشر قوله تعالی **ماکان للشیء والذین امنوا**
ان یتغفروا للذکرین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبیین لهم انهم
اصحاب الجحیم و ماکان استغفار ابرهیم لایمیه الا عن موعدة وعدها
ایا اولم اتبین له انه عدو لله نبیره امینه ان ابرهیم لای اء احلیم مفسر آن
گفته چون ابرهیم بس اوفات نزد یکسید رسول صلی الله علیه و آله و سلم جالبین او
آمد و گفت انک اعظم الناس علی حقای عم در جده عالم آن حق که ترا بر منست همچو منست
و آن دوستی تو که در دل منست کس را نیست حق تو از حق پر پر منست مرا بکل بارتی
ده یعنی که شهادت ابرهیم و عبد الله امیه حاضر بودند گفته ترغیب عن مملکت علی طلب
و بروایت دیگر عن مملکت ابرهیم گفت انا علی بن عبد المطلب و من ابرهیم بن هاشم
از تو شنیدم که گفتی بر ملت ابرهیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا جرم برای
تو استغفار کنم رسول استغفار میکرد این آیه آمد و این روایت باطل است
از آنجا که با اتفاق این سوره با خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ابوطالب بر آن آید
اسلام فرمان یافته بود دیگر این در است باشد و میل ایمان ابوطالب کشته نه دلیل

گفتن برای آنکه گفت من بر وجه المطلب و عبد المطلب نیز دیک نام مؤمن بوده است
و در اخبار ما و مخالفان آنست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابره
صبح آنست که عبد المطلب نیز دیک وی رفت برای شفاعت اشتران گفت
ایک بغامی اشتران من باز دهند ابره گفت من بنداشتم که عقلی داری
من بشکری کران و سپلان روان ابره هم تا خانه که ترف شما قدما و حادثا
از آنست خراب کنم تو در اشتری چند گیر کن سخن میگوید گفت مرا با اشتر خود
کارست خانه را خد او ندی هست که در آن زمان لبیت میخط این حدیث میگوید
نه حدیث مشرک محمد دیگر آنکه گفت من بر لب ابرهیم انکس که بر لب ابرهیم است چگونه
کافر باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که واتبع ملة ابرهیم و از پیوسته
حکایت اینست که واتبع ملة ابان بن ابرهیم و دیگر آنکه روایت کرده اند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم استغفار میکرد و این از جمله دلایل است و ایمان او بر
آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم قده و قبله اهل عالم است در علوم دین چگونه روایت
که وی این قدر ظاهر که برای مشرکان استغفار نشاید کردن و در آنست او کبرین کلین
منشده دانند پس استغفار را و دلیل ایمان ابوطالب باشد و ای بران کافری بدین معنی
که این را منکر باشد و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم استغفار میکرد برای جمعی
که ایمان بر ایشان پوشیده بود ایشان پیدا شدند که رسول برای مشرکی استغفار میکند
ایشان نیز برای مشرکان استغفار میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
بر طریقه خط بر رسول خدا تمیز کرد و گفت بر ابوطالب کمان بر مبرید که او مشرک نبوده
و رسول برای مشرکان استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را از سد و نه نباشد و نه
مؤمنان را که ایشان برای مشرکان آمرزش خواستند و استغفار کنند و اگر چه مشرکان

خویش و ندان

خویش و ندان باشند از آنکه پیغمبر مؤمنان را ظاهر باشد و دانسته باشند که
ایشان اهل دوزخند از آنکه بر کفری و مشرکی مرده باشند از آنکه حدیث ابرهیم پیغمبر
برای عی مثل آن بر هر وعده که ویرا داده بود با ایمان و آن آن بود که ابرهیم و میرا
دعوت کرد و او وعده کرد و ابرهیم را و گفت ایمان خواهم آوردن پس استغفار
مشترو بود و شد بشرط ایمان بر سخن گفته باشد که واغضوب لاجی آرد و اتی
و کرا ننت که او اطهار ایمان کرد و گفت که من مؤمنم ابرهیم برای وی استغفار
کرد و گفت اغضوب لاجی انما کان من الضالین میامز پررم را که او از جمله آنان
بود و دلیل بر آنکه وعده اطهار ایمان بود و او ظاهر ایمان آورد آنست فلما
تبین چون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اطهار ایمان و نفاقست از وی تبرا
کرد و پندار شد و این علم ابرهیم را در دین بود و بعضی مفسران گفته اند که و یزقیها
باشد که عیض معین بوده است و آن وعده در آیه میگوید اللهم انی اللهم انی
حق تعالی گوید او را بیاورید او را بیاورید بر صورت کفتری گوید این بیت
گویند این عیض است از رت تراش و او بر کفر بوده است یا دروغ گفته من حق
بود عیض آن حال از تو تبر کرد آن ابرهیم لا و اوه حلیم ابرهیم بسیار او ه کند
بود از ترس خدای تعالی و عظیم بر دبار بود انس مالک روایت کرد که زنی تبر کرد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سخن گفت که رسول را از آن کراهت بود
عمر بانک روی زد و گفت دعویها فانها او اوه گفته که او اوه چه باست گفت
خاشو باشد کعب الاحبار گفت او اوه آن باشد که چون ذکر دوزخ میشوند
آه کند و آن باشد که ذکر خدای بسیار کند روایت کنند که مردی بود که ذکر
خدای تعالی بسیار کردی و روز خود را مستغرق تسبیح و تملیل کرد اینست

حدیث او پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم کردند گفت او مردی بود او او او
کسی باشد که قرآن بسیار خواند اینها گفتند که در عهد رسول صلی الله علیه و آله
مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را وفات رسید رسول بر او نماز کرد
و او را دفن کرد و آنکه گفت رحمت الله اوها و گفته اند آن باشد که آواز
بلند بردار و بزرگ خدا و دعا و قرآن و در میان آه بسیار کند و خیر است
که ابرو صبیح علیه السلام بسیار گفتی الامر القابل ان لا یقیح آه اراه انش و رخ
پیشن از آنکه بود ندارد **قوله تعالی** فَمَا لَكَ اَنْ لَّيْسَ لِقَوْمِكَ اَعْدَاؤُهُمْ
حَتَّى يَمَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ اِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ
السموات و الارض و ما بينهما من ذر الذین و لی
ولا نصیر مجاهد گفت چون خدای تعالی ما را از انگی کرد و از انگی برای کافران
استغفار کنند آنکه پیش از آن استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله
پس حکم ما چیست که ما ندانیم که استغفار نشاید کردن خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت خدای حکم نکند و ما بزرگ روی را بصلوات از آنکه
ایشان از توفیق هدایت و ایمان زاده و با ایشان الطاف کرد و ایشان
عسکران اختیار ایمان و طاعت کردند تا آنکه بیان کند ایشان از جهت
از آن اجتناب کردن آیه اگر چه حاصل است در استغفار برای مشرکان
اما عام است برای جمله معاصی مفاصل و کلمی گفته که چون خدای تعالی حکم
فرمود از فریض او مسلمانان از ایاد که نشد و کار شد مصیبت متعین شد
انرا نه کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند که تغیر آن عمل میکردند گفتند یا
رسول الله حکم ما چیست در آنکه ما عمل کردیم و ندانیم که منوخت خدای تعالی

ای آیه

این آیه فرستاد و گفت خدای ابطال عمل قومی کند که ایشان را منسوخ
عمل کرده باشد از سر نادانی نه بقصد یا آنکه میان احکام نامحزبانه و آنچه
ایشان از آن بر سر نیز باید کرد و خدای همه چیزی عالم است آنچه مصالح
در آن باشد آنرا بیان کند و این معوض است بگم عدل و خدای از اینجا
که ملک آسمان و زمین او راست خلقا و ایجاد او حکما و تغییر امناسبا
و تدبیر او راست و تصرف و حقیقت او را باشد که اوست قادر بر آنکه
مرد را رازنده گرداند و میراند و شمار که خلقا نیز بخیر او یاری و یاور نیست
متولی کار شما و اولیتر شما اوست **قوله تعالی** لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ أَتَوْا فِي سَاعَةِ الْعَسْفَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَزِيغُ قُلُوبَهُمْ
فَوَقَّعْنَاهُمْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ اِنَّهُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ میگوید که باز گشت
و با سر رحمت در رفت خدای تعالی بر پیغمبر و مهاجر و انصار و توبه ایشان
قبول کرد و از پیغمبر در وجود دنیا بد چیزی که موجب توبه باشد اما ابتدا بنام
او از بهر آن کرد که او سبب توبه مهاجر و انصار بود و توبه پیغمبر از کس
برای آنکه ایشان از کس مان صغیره و کبیره معصومند پس توبه ایشان پس
خشوع و انقطاع باشد و از رضا علیه السلام رواست و لقد تاب الله
بالنبی علی المهاجرین و الانصار خدای تعالی سبب توبه پیغمبر و مهاجر و انصار
قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد آن مهاجر و انصار که متابع پیغمبر بودند و در عت
دشواری تنگی طعام و شراب و نایافت چهار باری در غزای متوک جابر بن
عبده انصار می گفت ایشان را سه عسرت بود و عسرت آب و عسرت شاد
و عسرت چهار باری خشکی و ماندگی و نایاب بودن چهار باری تا بجدی که در او

یک شتر بود که نوبت نشسته شدی در زاد ایشان خراب بود و وجود عن
طعم کبر دانیده یک صفا از نسبی کمر نشسته و مردی در دهن نهادی و یکدوبار
بزمیزی و بصحبتش دوی تا به را بگردیدی استخوان آمده بودی آنکه آب
بر سر آن باز خوردی این عباد حضرت بی آبی صحابه بجایی رسیده بود که روی
بمنزلی فرود آمده بودیم که مکه ای شکی بر ما غایب شد چنانکه نزدیک بود
که نفس ما منقطع شود مرد بود که اشتر را کشتی و آبی بودی که در شکر دوی
بودی خوردی صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفته با ملک شکریم
و عاکب تا خدای تعالی ما را آب دهد رسول دست برداشت و دعا کرد
بارانی عظیم وسیلی بسیار آمد و ما آب برداشتیم و خوردیم چون از لشکره
پروان قتیتم سر زمین خشک یافتیم و باران خرد در شکره بنمود و اینها از آن
بود که نزدیک گشته بود که در لھا جمعی خسبید و بگردان آنکه بر ایمان و شایسته
رسول صلی الله علیه و آله ثابت باشند و اینان بودند که در ساعت حضرت
و سخنی تویی زادی ولی برکی ایشان ز ابرج رسیده و نزدیک بود که دل ایشان
از راه حق میل کند و برگردد حق تعالی ایشان را توفیق و لطف مدد کرد و ثبات
کردند و توبه ایشان بپذیرفت چون توبه کردند از آن خطوات و مساوی
اوست آن خدای که بر بندگان خود رحیم و مهربانست گفته اند ابو حمزه رسول
خدای باز ایستاد در غزای تبوک ده روز بگردید و زگر مکه آمد زمان او
جالی رفته بودند و آب سینه و جامه افکنده و آب سرد نهاده و طعام سخته
زمانش بخند ممت او ایستادند گفت می وادارم که اینجا بشینم ما چندین حال
و رسول خدای و صحابه در گرد و بی برکی و اندک من اینان خلوت

کنم

کنم تا آنکه از پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزوم اشتر پیش آور و زادی
برداشت و از پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت تا که مینوک رسیده
مردم چون دیدند که گفتند رسول الله از راه سواری می آید رسول گفت
ابا حمزه ایست چون پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چگونه بود ایاز
ایستادی آنکه بایستی آنچه رفته بود حکایت کرد خدای تعالی این آینه
فرستاد پس از آنکه دل گروهی چون اوجیه و مانند او از جمعی که از صحبت
باز ایستادند نزدیک بود که برود حق تعالی ایشان را توفیق داد تا بر فرشته
و رضای رسول را صل کردند **فولتک** و علی الثلثة الذی خلقوا حتی
اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا
ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم
تا ایما الذی اصغوا انقوا الله و کونوا مع الصالحین حق تعالی
میکوید که آن شخص که ایشان تخلف کردند و از غزای تبوک باز ایستادند
تا قبول توبه ایشان تا خیر کردند و باز ایستادند پس از آنکه توبه دیگر قبول
کردند تا که ایشان از حضرت و سر کشتی در کار خود چنان شدند که زمین
برین سعت بر ایشان نماند خود را هیچ جانی قرار کاهی نیافتند و دل
ایشان از غم و اندوه بر ایشان نماندست و یقین برانستند که ایشان را بجز
خدای هیچ عیاضی نیست و گریزی از خشم خدای الالباب و گاه او گریزند
و نیاه با وی دهند پس آنکه حال ایشان چنین باشد خدای بر حمت خود
با ایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد تا اختیار توبه کردند اگر
در مستقبل ایم از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند

توبه ایشان پذیرد که اوست آن خدایی که توبه پذیرنده تا میانست
و بخشایده بندگانش است این سر کس که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک
و مراره بن الریح و هلال بن امیه بودند کعب گفت من در هیچ غزای رسول
تخلف نکردم چون غزای بنوک بود و رسول ساز رفتن میکردم که ای کرم بود
و منکام میبود مرا وقت خوش آمد غم آن کردم که بروم و بیشتر را ساز
راست کردم و چیزی دگر می بایست که بدست بود میگفتم که امر روز بود
جزم نما که رسول صلی الله علیه و آله و سلم برفت و مراره و هلال ما میمرا
پشیمانی سخت برید آمد از آنجا که در جمله مدینه جز زمان و کوه و کان و چهاران
و جمعی منافقان کسی دگر نمانده بود چون مردم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سوار بودند نظری هر کس نمیرسیدم ای دیگر و نما که بنوک اسبم گفت
ما فعلت کعب بن مالک می گفت از آمدن او را تنم منع کرد و خویش تن داری
معاذ گفت خلاف آنست که تو میگوئی ما از والا خیر ندانیم چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم غزای بنوک تمام کرد و روی بگردید ما خود اندیشه کردم
که چه وجه عذر آرم گفتم هیچ بهتر از آن نیست که راست گویم چون رسول
صلی الله علیه و آله و سلم مدینه رسید اول مسجد آمد و دو رکعت نماز و عادت
او این بودی آنها که زفته بودند هر یکی آمدند و عذری بر روغ می آورد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبول میکرد و برای ایشان استغفار
میکرد و من پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد و با چشم و گفت نه چهار پا
خریده بودی تا بیای گفتم یا رسول الله ما تو جز راست نتوان گفت مرا
هیچ عذر نبود نصیر کردم و در آمدن کافلی نمودم و امید میدارم که سبب

از کفین

راست گفتن خدای تعالی توبه من قبول کند و مرا عفو فرماید رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که این مرد راست میگوید آنکه مرا گفت برخیز
و برو تا خدای را در توبه توجیه حکم باشد برخواستم و از مسجد بیرون آمدم
قومی روی در من آوردند و مرا ملامت کردند که چرا عذری نخواستی
تا از توبه قبول کردی و برای تو استغفار کردی من گفتم اگر در روغ گفتمی
امید بجات داشتی راست گفتن او ایسته از آنجا رفت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم صحابه را گفت یا ایشان سخن بگویند و اختلاف میکنند چه کس کرد و با کشت
و با ما سخن گفتت و جواب سخن ما نداد و لشکرم و چنان دانستم که چنان
متغیر است و چنان پیدا شستم که خاها و ننه لهای ما نه آنست که بود
من در مسجد میشدم نماز رسول صلی الله علیه و آله و سلم لمو شستم من
باز نگرییدی و روی از من بگردانیدی و زمان ما از ما حجت گردانیدی این
ما از ما دور شدند و ما در دستگی و جرح ما ندیم تا من شسی برخواستم
و پیام سرای بر عم خود فرو شدم و بروی سلام کردم جواب نداد
چند آنکه کردم با من سخن گفت گفتم خدای بر تو سو کند میدهم که توفیق دانی
که من رسول خدای را دوست دارم جواب داد و تا آخر گفت خدای تعالی
همه را اندازد از آنجا بیرون آمدم روزی دیگر در بازار مدینه نشسته بودم
مردی ترسناک و گفت کعب مالک که ام است او را بر این راه نبرد
بیاید و نامه برسد از ملک عشقان در آن نوشته بود که چندین بنده ام
که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مردی ضایع مانده
پیش من آیی تا آنچه مرا دستت حاصل کرد و گفتم این نامی محنت است

وآن نامه را بسوخته چون چهل روز بر آمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
را گفت از زن دور شو کفتم یا رسول الله تلافی هم گفت نه و لیکن
با وی نزدیکی مکن من بجانم رفتم و زنا کفتم بر خیز و بجانه خود رو و آن وقت را
نیز همین فرمود زن پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله او مردی است
و بزنان احتیاج ندارد و لیکن از خدمتکارش کزیر باشد دست و پا نش
تا ویرا خدمت کنم گفت و اباشد برین که رسد و بخواه روز یکدشت
برام سرای خود نماز بآید میکردم از سر کوه سلیع ندای شنیدم که نشات
با تو ای کعب من بجهده افتادم و دانستم که خدای تعالی فرجی بر تو
همان ساعت سواری می یافت و بشارت می آورد من آن جاها
که داشتم بوی دادم بر خواستم و مسجد رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتم
چون از در مسجد در آمدم ابو طلحه برخواست و مرا در کنار گرفت و گفت
مسبار کبا که خدای تعالی توبه شما قبول کرد من می آیدم و بر رسول صلی الله
علیه و آله وسلم سلام کردم و روی رسول از بشارت و روشنی نور
میداد و مرا گفت بشارت باد بهترین روزی که در عمر تو بوده تا که از مادر
بر آید و کفتم یا رسول الله من عندک ام من عند الله وی گفت بلکه از
نزدیک خدای و این آیه آورد لقد تاب الله ما انجا که و کونوا مع الصادقین
من کفتم یا رسول الله از توبه من آن باد که من عهد میکنم که جز از راست
نگویم و از جمله مال خود بیرون و صدقه کنم گفت نباید بعضی بره و بعضی باز گیر
خدای تعالی برکت صدق من صدق آن دو بار من ما را توبه گرفت کرد
و قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر ما را از مخالفت و دروغ گفتن نگاه

دارد پس این سه کس را نمیدادند که از رسول خدای تخلف کردند نه از نظر
و لیکن از سه تکامل و تکامل آنکه خدای تعالی خطاب کرد و گفت ای
مومنان از خدای تبرسید و با صداقتان و راست گویان باشید
تا مراد با این صدق کیست ناصح گفت محمداست و آل محمد و از امام محمد باقر
علوم انبیا روایت کرده اند که علی ابن ابی طالب است و فرزندانش از آلیم
که صادقانند در دین خدای تعالی کفایت و کردار و ثبات بعضی دیگر
گفته که مراد آنانند که درین آیه ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا
ما عاهدوا الله منه من قریب عبد بن حارث بود و حمر بن
عبد المطلب و منهم من ینظر علی ابن ابی طالب بود این صریح گفت با ما
لقول تعالی للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبر است که یزید
العبد یصدق حتی یکتب عبد الله صادقاً و یزال العبد یکتب حتی یکتب
عبد الله کاذباً همیشه بنده راست گویان نام آنکه او در جریه راستان
نویسند و همچنین همیشه در روغ گوید تا چند آنکه نام او در جریه در روغ زنان
نویسند و بنابر صلی الله علیه و آله وسلم میگوید علیکم بالصدق فانه یهدی
الی البر و البر یهدی الی الجنة راست گوید که راستی بنده را به برساند
و بر راه بهشت نماید و دور باشید از روغ که در روغ بنحو رساند
و بنور بدو روغ در خبر است که روزی ابو ذر غفاری حدیثی از رسول
صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند جمعی ویرا تصدیق میکردند چون رسول
در آمد شکایت با رسول کرد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما اظلمت
الخنزراء و لا اقلت الغبراء علی صدق لیس من ابی ذر او درین بود که التور

از در در امر رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت لا هذا الرجل المقبل
فانه صدقوا لکبر وفاروق اعظم قول تعالی ماکان لاهل المدينة من
حولهم من الاشراب ان یتخفوا عن رسول الله ولا یترعبوا بانفسهم
عن نفسه ذلك بانهم لا یضیبه ظمأ ولا نصب ولا محصاة فی
سبیل الله ولا یطشون موطئا فیظا الکفار ولا ینالون من عدو نیلا
الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون
نفقة صغيرة ولا کبیرة ولا یقطعون واجبا الا کتب لهم اجرهم الله
احسن ما کانوا یرتکون ظاهر این کلام خبر است و معنی وی نهی است
مومنان مدینه و غیر ایشان را از آنکه از رسول تخلف نمایند میگوید که نباشند
و نرسد و رواند اهل مدینه را و آنرا که پراسن ایشان باشند از اعراب
چنین مدینه و اسلام و غیر ایشان را از آنکه از رسول تخلف نمایند و باز آیند
و در غزواتی که رودند آنکه رحمت نمایند خویشین و تن و جان فدای رسول
نگردانند بلکه واجب باشد بر ایشان در غزوی از غزوات که پیغمبر رود
رضن با وی و تن و جان مال خود خدا کردن ذلك بانهم و این جواب ایشان را
بالتسبیب که چون ایشان بروند هیچ چیز با ایشان نرسد از تشنگی و درنگ
و کمر سنگی در راه خدای و جهاد با مشرکان و بای بر هیچ ننهند و هیچ قدمی
بر نهند از آنکه در آن کفر از اغیظی خشمی باشد و نیاید فتنه از کثرت و غارت
کردن و کسی کردن الا از به چیزی از آن ایشانرا احسن بنویسند و عملی صالح
و کرداری نیکو و ایشان درین که کنند نیکو کار باشند و خدای مزد نیکو کاران
ضایع کند و حکم این آیه مفسر از اختلاف افتاده قاده گفت خاص است

بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم که چون بنفس خود بجهد و رفتی همچس را بنودی تخلف
کردی اما آنکه بعد از او بودند واجب نباشد بر جمده مسلمانان ساعده
کردن بلکه چون چیزی بران قیام کند از و دیگران بپشت او زاعی و ابو جابر
و جمعی گفته اند که آیه عام است این می گفت این نگاه بود که در مسلمانان
قلتی بود چون بسیار شدند آیه منوخ شد بقوله تعالی وماکان المؤمنون
لیفروا کافة و این قول صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فر و غلایا
اگر منوخ نبود از فرض اعیان بودی آنکه گفت ولا ینفقون نفقة
و هیچ نفقه کنند از خورد و بزرگ و اندک و بسیار در جهاد و هیچ راه نروند
و قطع هیچ و ادنی نکند در رفتن جهاد و دشمنان و هیچ قدم برند از نال از ایشان
بنویسند تا خدای تعالی بوقت جزایشان از آن ثواب رساند و آن مزد
بر چه بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشد امیر المؤمنین علیه السلام و ابو الدرداء
و ابو بصیر و روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که او نفقه
فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته به دردی مقصد درم میسوسند
او را و هر که او بنفس خود نراند به درمی که بران خرج کند خدای تعالی او را
روز قیامت مقصد هزار درم عوض دهد آنکه این آیه بر خواند والله یضاعف
لمریشا و الله واسع علیم قول تعالی وماکان المؤمنون لیفروا کافة فلو لا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوهوا فی الدین ولینذروا قومهم
صلی الله علیه وآله وسلم بغزوی رفتی همچس باز نال استادی الامعذوران
و اصحاب و بلایا و منافقان چون خدای تعالی این آیه فرستاد و عیب

و نفاق ایشان اشکارا کرد مسلمانان گفتند که ما ازین پس هرگز به ایستیم
اگر رسول رود و اگر لشکری فرستد چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
لشکری نامزد کردی همه مسلمانان بیرون فرستندی در رسول اصلی
علیه و آله و سلم تنها نماندند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
که مؤمنان باید که جلد نزود و رسول را تنها نمانند هرگز از هر که و طایفه
بیرونند و گروهی با رسول مقام کنند تا از علم و فقه آموزند و قوم خود را
که رفته باشند چون باز آیند از غزاه فقه آموزند و وعظ و زجر کنند کلمبی
گفت که آیه در حق نبی اسد آمد که ایشانرا خطی عظیم رسید از زمان
و کودکان بحدیث آمدند و گفتند آیه ایم ما از رسول فقه آموزیم ز شما که
گرفتند و راهها پدید میباشند خدای تعالی آیه فرستاد که نیکو کردند
چرا از گروهی طایفه و جماعتی فرستند تا درین اسلام فقه و شریعت
بیا آموزند و چون باز دید یک قوم خویش روند ایشانرا بیم کنند و خبر دهند
از آنچه خدای در رسول خدای گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی
آیه را دلیل است بر آنکه طلب علم فریضه است اگر ممکن نشود که جلد بزود
و طلب علم بعضی بروند و علم بیاموزند و بیایند قوم خود را بیاموزند
اگر ممکن باشد که همه بروند بر همه واجب بود لقول صلی الله علیه و آله و سلم
طلب العلم فریضه علی کل مسلم و سلمة قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
قاتلوا الذین یؤمنکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة و اعلموا ان الله
مع المتقین و اذ انزلت سورته فنبه من یقول ایکم زادته هدیه
ایمانا فاما الذین امنوا فادبهم ایمانا و هم یتنبهون و اما الذین

تعلیم

فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ما توفیقهم کافرون
ای مؤمنان و کوریدگان قاتل کنید و جهاد با آنانکه بشما زدند کفر از کافران
و متعلقند بشما از خوشیان و همسایگان و نزدیکان و باید که با ایشان
درستی کنید و در شمار شتی میند و نرمی و رفق نه میند و بدانید که نیکویی
باید میندگان و متقیان است آیه را دلیل است بر آنکه قتال
باجله کافران واجب است و ابتدا کسی باید کرد که نزو بکند بود چنانکه
گفت و اندر عشرینک الاقرابین رسول خدای ابتدا بقوم خویش کرد
و گفته اند که مراد باین کافران بنی قریظه و بنی نضیر اند و فدا ک خیر
و این نیکومیت برای آنکه سوره در سینه نازل شد و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از کافران پیرداخته بود و آنکه گفت چون سورتی
نازل شود از جمله منافقان کس باشد که گوید یعنی منافقان یکدیگر را
گویند که کیست از شما که باین سوره ایمان آورد و زیادت
کردند و این بر سپیل تکم و تحزیه گویند یعنی بارانزول این سوره
هیچ ایمان در نیفزود حق سبحانه و تعالی بجواب ایشان گفت صحیح که
در ایمان شما در نیفزود اما ایمان مؤمنان بیفزود و ایشان بنزول
این سوره شادمان و خوشدلند اما آنانکه در دل ایشان کفر و نفاق
بود تحزیه و وحی و نزول سوره آن کفر ایشان زیادت و نقصان برآورد
یا نه سلف برین بودند اصحابه روایت کردند حدیث رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت لو وزن ایمان علی با میان اهل الاثر
لرجح ایمان علی و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که گفت

ایمان سلطه بیضاء فی القلب فكلما ازداد والایمان عظاما ازداد
التصاوت لک الیابض حتى ینض القلب کله والنفاق سد ولطه
سوداء فكلما ازداد النفاق ازداد ذلك السوداء حتى یسوی القلب
کله انکه گفت بخدای که اگر دل مومن بشکافی سفید یابی و اگر دل منافق
بشکافی سیاه یابی این روایت اما حقیقت زیادتی ایمان باوقی
ادله و طرائق باشد در همه دینی که نظر کند علم به لول حاصل می شود
و ایمان بناقص روانما شد از آنکه ایمان عبارتست از حمد علوم
و توحید و عدل و نبوت و امامت و وعد و وعید این همه مجتمع
انرا ایمان خوانند پس بعضی ازین علوم ایمان نباشد و اگر چه علم باشد
قوله تعالی اولای یزودن انهم یفتنون فی کل عام مروة افرین
ثم لا یتوبون ولا هم یتکفرون و اذا ما انزلت سورة نظر
بعضهم الی بعض هل یررککم من احد ثم انصرفوا صرف
قلوبهم بائتم قورا لا یفتنون ای منافقان نمی پسند و نمیدانند اعتبار
نمیگیرید از آنکه هیچ سالی برایشان نمیکند و اما ایشان را یکبار و دو بار
امتحان و ابتلا میکنند با انواع هماری و ادجاج بشده و سختی و خط
و رسوائی و فضیحت باظهار نفاق و آنکه ایشان باز نمیکردند و نوبه
نمیکند و منعظ نمیکردند و در آیات ما تفکر و اندیشه بجای نمی آرند
و چون سورتی فرود آمد بایشان چشم یکدیگر نمیکردند و با بر و اشارت
کنند از آنکه وحی که در دل ایشان نباشد و بایکدیگر گویند که چه گس
از مسلمانان می پسند یعنی چه گس را از مومنان با نظری هست که اگر

باشد

باشد بیشتر و در جای باشند و اگر مسلمانان را ایشان نظر نبود
بر خیزند و برو نماز انبیا پیشیندن از ترس آنکه مبادا اگر حق
ایشان بود پس ایشان باز گشتند که خدای تعالی در نماز ایشان
بگرداناد از رحمت خویش و از آنچه در دل مومنانست از التراج
صدر یعقوبت آنکه ایشان از زینت نمیکند و آنچه در صحبت ایشان
نمیدانند قوله تعالی لقد جاءک رسول من انفسک
عزیز علیک ما عنیتک حریر علیک کم بال مؤمنین رؤوف
رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیک توکلت
وهو رب العرش العظیم بدرستی که آمد بشما پیغمبری از شما که مجهول
که شما ویرانشناسید و حسب و نسب او ندانید و جاهل و شرف و دولت
و امانت او شمار معلوم نباشد او از عربست و فرزندان اسمعیل
ابرهیم است ابن عباس گفت که در عرب هیچ قبله نیست که در وی
نسب رسول صلی الله علیه و آله وسلم نیفتد از مضر و ربه و یابی
صادق علیه السلام گفت اولاده الجاهلیه هیچ بوی نرسید یعنی
از پدران او هیچ کافر نبودند در اخبار آمده است که پدران آنحضرت
بعضی انبیا بوده اند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک و رسول صلی الله علیه
و آله وسلم فاطمه زهرا اصلواته الله علیها را من انفسکم خوانند یعنی بشما
آمد از محترم ترین و نفیس ترین شما قتاده گفت که او را از شرفترین
ایشان کرد تا حد نبوت او اعتراف نمایند غریز علییه
سخت است و دشوار بر و کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما

حریص است بر اصلاح حال و هدایت و ایمان شما مهربان و بخشنده است
 بر مؤمنان یحیی بن سعید گفت که عمر خطاب هر کسی که آیتی آوردی
 از قرآن ثبت نکردی تا دو گواه کو اهی بر ادی مگر این دو آیه مرد
 باورد چون نوشت گفت گواه میخواهم کان و الله که لک
 بخدای که رسول خدای چنین بود گفته اند که این آیه آخرین آیت است
 از قرآن که فرود آمد و این سوره آخرین سورت است که یکبار فرود
 آورده اند که مردی صالح رسول را صلی الله علیه و آله وسلم بخواب دید
 که نشسته بود و جمعی از صحابه با وی نشسته بودند مردی از جمله ایشان
 در آمد و خواست که بنشیند رسول صلی الله علیه و آله وسلم دست او گرفت
 و بر بالای صحابه نشاند گفتند رسول الله این کیست که او را رفتی
 بر بزرگان گفت این مردیست که در عقب هر نماز سوره برات
 میخواند از آنجا که لقَدْ جَاءكَ كِتَابُكَ فَاخْرَسُورَه فَاذْكُرْ لَوْ اَسْرَى
 اَكْرَبْ كَرْدَنْدَارْتَابَعْت تُو وَقَبُول قَوْل تُو و اعراض کنسید از ایمان
 آوردن بگویی که بس است مرا خدای با نصرت و معانت او مرا
 کسی حاجت نیست و بخوار از خدای نیست تو کل بر و گردم و اعتماد
 من برویست و او خداوند عرش بر و گوارست سعید چه گفت از این
 عباس پرسیدم ازین سوره ثلاث الفاصحة این سوره سزا

علی بن محمد بن سعید بن صالح بن سلام هم آن را از پدرش یاد کرده است

روای کرده

رسوا کنند ما ست همیشه می آمد منم و منم در بیان حال تا که
 ترسیدم که هیچکس نامه الا که ذکر وی کرده شود
 تمام شد بموتی است تعام مجله اول

از مجلدات تشریح جلاء الاذان
 در تفسیر قرآن مشهور است که در عهدی مخلصه
 بحسب العهوده نوابه
 اقای امام الهی که توفیق دهی
 بتلاوت کلام و عبادت
 در روز شنبه
 ریح شنبه
 عیسیا



بنامی که همان بین که و امام مسلمان
 ام کادع فرسخ کوشن زیبا بود

لقاء الله سبحانه و تعالی
 سوی الودیان منقول
 فاعلموا ان الله مع الصالحين
 لاخذ العلم و اصلاح
 کتبه العبد

ملا...
 ...

به سراسر عالم... از آنجا که...

بهر کسی که در این راه...

در هر صورت...

بگویم که...

در این باره...

بگویم که...

در هر حال...

بگویم که...

در هر صورت...

بگویم که...

در این باره...

بگویم که...

در هر حال...

بگویم که... از آنجا که... در هر صورت... بگویم که... در این باره... بگویم که... در هر حال...

بگویم که... از آنجا که... در هر صورت... بگویم که... در این باره... بگویم که... در هر حال... بگویم که... از آنجا که... در هر صورت... بگویم که... در این باره... بگویم که... در هر حال... بگویم که... از آنجا که... در هر صورت... بگویم که... در این باره... بگویم که... در هر حال...

بگو از عقل باور خردم نشخوردن من حجت در روش تکیه حجت است بوش در روش غیر ادوی نیست
مان در روش بر روش تکیه آرد و حجت است حجتی این سر از لغت است در بی کام هماد و زرق نیست
المشرفه بجهت حجت بر کمال

در از آبر آبر است جبهه هم آرز آینه که کجیل آرز بر است بکلمه در آمده که در لیکن آرز بر است کل از جن بر آینه
ز سپهر صده سوره سپهر خرد آینه ز کلمه مسخ و ادب بر زمین پراختر آمده هزاره مستند است در معجزه

فرد غما فراغها ز سیر از سر راه بیاهتها بر آینه چه باغها چو اغبه منزه از آینه
مطو از آینه ز سر راه بلبه جان لاله و اخفا چه دانه که هم با ناز و زور کوشش

چو که طوطی در دیده نخل روشنی چه در هر چه یکی شکفته تازه کلخه زمین ز شخها یکی بپر کشیده
کسیج افشار در لغت معنی رفته فضا بیغ مخزن زرد کو آورده شکوه کوه سینه عیا بکوه سارا

روان بگو سیرا ز لاله پاره غزلان بخی نر غدارا ز ناله پاره غزلان بطون لاله زار
روز جان شکست شوق نعل قرارا چمن نظر کافه رضی دل بر آید نشسته در این بان

برگ لالهها پر پر کشیده در بدست نایبها بی طسبزه کردن بدست نایبها بکوشش
نوازش چه حاره حالها چکیده خنجر زرد درین ز نایبها بکلمه زور درین بهار دیگر آید

خدا حیم سرکش در چشم نم ستن صفرا جام ارغوان ز لعل مو استن بهشت کرم درین
ز ازین نثار است طوطی در بدست کینشت پارسین ز لعل ز لعل درین چه حاره
کجاست افشاری شراب سنج ز بیتی شکوه من شکین در دهن شتاب
بافت

V. V. V.